# تاریخ ادبیات در ایران

دکتر ذبیح الله صفا

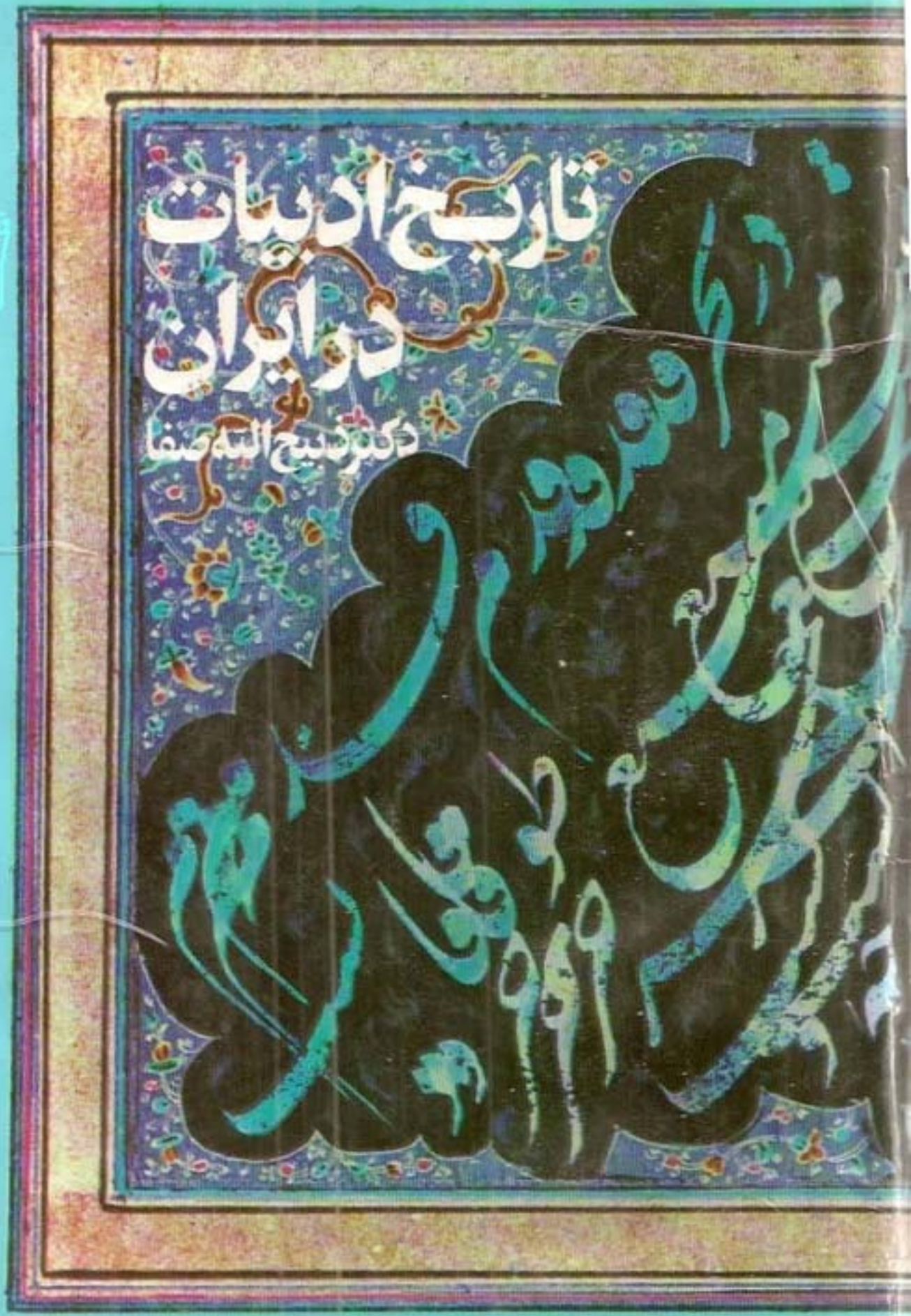

# تاریخ ادبیات در ایران

(جلد پنجم - بخش اول)

# تاریخ ادبیات در ایران

## از آغاز سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری

تألیف

دکتر ذبیح‌الله صفا

تهران ـ ۱۳۶۹

با همکاری

**انتشارات فردوس:** خیابان مجاهدین اسلام، شمارهٔ ۲۶۲ ـ تلفن: ۳۰۲۵۳۳

تاریخ ادبیات درایران (جلد پنجم ـ بخش اول)
تالیف: دکتر ذبیح‌الله صفا
چاپ پنجم: ۱۳۶۹ - تهران
چاپ: چاپخانهٔ نابش - تهران
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
همهٔ حقوق محفوظ است.

# فهرست مطالب


مقدمهٔ جلد پنجم — ص پانزده ـ هجده

## فصل اول

## خلاصهٔ وضع سیاسی ایران

### ازنخستین سالهای سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری

### ص ۵-۵۹

سرآغاز — ص ۵-۱۱
جا نشینان شاه اسمعیل صفوی — ۱۱-۳۲
علتهای انقراض سلسلهٔ صفوی — ۳۲-۳۸
افشاریان — ۳۸-۴۳
دولت عثمانی — ۴۳-۴۶
دولت گورکانی هند — ۴۶-۵۰

ازبکان ۵۰-۵۱
رابطه‌های خارجی ۵۱-۵۹

# فصل دوم

# نگاهی بوضع اجتماعی ایران

## از نخستین سالهای سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری

## ص ۶۰-۱۳۱

ترسیم کلی اوضاع ص ۶۰-۶۳
تجدید وحدت سیاسی و ملی و مذهبی ۶۳-۶۸
ارزش تاریخی دولت صفوی ۶۸-۷۲
روایی کار اقتصاد و آبادانی ۷۲-۷۵
آبادانی و اقتصاد در عهد شاه عباس اول ۷۵-۷۹
ثروتهای بزرگ ۷۹-۸۳
سرگرمیها، جشن‌ها و همگروهی‌ها ۸۳-۸۹
مفاسد زمان ۸۹-۹۱
تاسازگاری سرخ‌کلاهان و اثر آن در وضع دوران صفوی ۹۲-۹۶
خشونت و خونریزی و رفتارهای نابهنجار ۹۶-۱۰۷
کشتار خویشاوندان ۱۰۷-۱۱۰
باده‌گساری ۱۱۰-۱۱۳
خوگریهای زیان‌آور ۱۱۳-۱۲۶
توان‌یابی فرهنگ‌تازی ۱۲۶-۱۲۸
امتداد غلبهٔ ترکان ۱۲۸-۱۳۱

# فصل سوم

# وضع دینی ایران

## از اوایل سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم

## ص ۱۳۲-۲۲۸


| | |
|---|---|
| وضع کلی دینها و مذهبها | ص۱۳۲-۱۳۳ |
| باز گفتاری دربارهٔ تشیع | ۱۳۳-۱۳۵ |
| مختصری در قیامهای دوازده امامیان تا عهد شاه اسمعیل | ۱۳۵-۱۴۳ |
| قیام صوفیان صفوی | ۱۴۳-۱۴۵ |
| مرتبهٔ والای مرشد کامل | ۱۴۵-۱۴۹ |
| اعتقاد بمرشدان کامل و جانبازی در راه آنان | ۱۴۹-۱۵۶ |
| خشونت و سختگیری در مبارزه با تسنن و رسمی کردن تشیع | ۱۵۷-۱۶۲ |
| تعصبهای مذهبی | ۱۶۲-۱۶۹ |
| عالمان دین | ۱۷۰-۱۷۴ |
| نفوذ عالمان مذهبی | ۱۷۴-۱۸۳ |
| غلوی و کردار عالمان شرع | ۱۸۲-۱۸۷ |
| انقطاع از پیوندهای ملی | ۱۸۷-۱۹۲ |
| رخنه‌هایی در تشیع و نفوذ عالمان مذهبی | ۱۹۲-۱۹۸ |
| موضوع خلافت | ۱۹۸-۲۰۱ |
| **تصوف و صوفیان (۲۰۱-۲۲۸)** | |
| ستیزه‌جویی با صوفیان | ص ۲۰۱-۲۱۴ |

کتابهایی در رد تصوف ۲۱۴–۲۲۰
بقای تصوف ۲۲۰–۲۲۲
اثرهای صوفیان ۲۲۲–۲۲۸

# فصل چهارم

# وضع علوم

## از سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری

## ص ۲۲۹–۴۱۸

وضع عمومی علوم ص۲۲۹–۲۳۳
دورهٔ جامعیت ۲۳۳–۲۳۵
زبان علمی ۲۳۶
مدرسه‌ها و مرکزهای تعلیم ۲۳۶–۲۳۹

## ۱ـ دانشهای دینی

(ص ۲۳۹–۲۷۷)

مراکز تجمع طالبان علوم شرعی ص۲۳۹–۲۴۰
تدوین نهایی دانشهای مذهبی شیعه ۲۴۰–۲۴۱
ملیت عالمان شرع ۲۴۱–۲۴۴
قراءت قرآن ۲۴۴–۲۴۶
تفسیر قرآن ۲۴۶–۲۵۲
نیایشنامه‌ها ۲۵۲–۲۵۳
علم حدیث ۲۵۳–۲۶۲

فهرست مطالب ـــــــ

| | |
|---|---|
| فیاض لاهیجی | ۳۲۶–۳۲۸ |
| فیض کاشانی | ۳۲۸–۳۳۶ |
| قاضی سعید قمی | ۳۳۶–۳۴۰ |
| ملا رجبعلی تبریزی | ۳۴۰–۳۴۳ |


## دانشهای ریاضی


| | |
|---|---|
| میرم چلبی | ۳۴۳–۳۴۴ |
| عبدالعلی بیرجندی | ۳۴۴–۳۴۷ |
| خفری | ۳۴۷ |
| غیاث‌الدین منصور | ۳۴۷ |
| دانشمند ابیوردی | ۳۴۸ |
| مظفر گنابادی | ۳۴۸ |
| محمد باقر یزدی | ۳۴۸–۳۵۰ |
| بهاءالدین عاملی | ۳۵۰–۳۵۲ |
| در قلمرو گورکانیان هند | ۳۵۲–۳۵۳ |
| علم موسیقی | ۳۵۳–۳۵۴ |


## پزشکی و داروشناسی و دانشهای دیگر


| | |
|---|---|
| وضع پزشکی و داروشناسی | ۳۵۴–۳۵۵ |
| سلطانعلی گونابادی | ۳۵۵–۳۵۶ |
| یوسفی هروی | ۳۵۶–۳۵۸ |
| نورالدین شیرازی | ۳۵۹ |
| شاه‌ارزانی | ۳۶۰–۳۶۱ |
| داروشناسی | ۳۶۱ |
| محمدبن یوسف هروی | ۳۶۱ |

فهرست مطالب ـــــــ

۱۱) لطائف اللغات ۳۸۶-۳۸۷
۱۲) مفتاح المعضلات ۳۸۷
۱۳) فرهنگ رشیدی ۳۸۷-۳۸۸
۱۴) چراغ هدایت ۳۸۸-۳۸۹
۱۵) چهار عنصر دانش ۳۸۹-۳۹۰
۱۶) بحرالفضائل ۳۹۰-۳۹۱
لغت‌نامه‌های فارسی بترکی ۳۹۱-۳۹۴
دستور زبان فارسی ۳۹۴-۳۹۷
دانشهای بلاغی فارسی ۳۹۸-۴۰۵
ترسل و انشاء ۴۰۵-۴۰۸

ب ـ دانشهای ادبی عربی

لغت‌نامه‌های عربی ۴۰۸-۴۱۲
صرف و نحو عربی ۴۱۲-۴۱۴
علوم بلاغت عربی ۴۱۴-۴۱۶
کتابهای رجال ۴۱۶-۴۱۸

# فصل پنجم

## زبان و ادب فارسی از نخستین

### سالهای سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری

ص ۴۱۹ تا پایان جلد حاضر

سرآغاز ۴۱۹-۴۲۰

# بهرهٔ نخست

## وضع عمومی زبان فارسی

( ص ۴۲۱ - ۴۴۲ )

رواج زبان فارسی ۴۲۱-۴۲۲
ترکی و ترکی گویی ۴۲۳-۴۲۸
تغییر زبان آذری ۴۲۸-۴۳۲
ادامهٔ تأثیر و نفوذ عربی ۴۳۲-۴۳۶
پارسی آشفته و آشفته گویان پارسی ۴۳۶-۴۴۲

# بهرهٔ دوم

## شعر فارسی

( ص ۴۴۳ - ۶۳۳ )

رواج شعر و ترویج شاعری (ص۴۴۳-۴۴۵)
هند، قرارگاه شعر و ادب فارسی (ص۴۴۵-۴۹۱)

بهمنیان و پادشاهان جزه دکن ۴۴۵-۴۴۸
پادشاهان دهلی و دیگر جایهای هند ۴۴۹-۴۵۰
عصر گورکانیان هند ۴۵۰
شاهان و شاهزادگان گورکانی هند و شعر پارسی ۴۵۰-۴۶۳

خاندانها و خانان هند ۴۶۳-۴۸۴
هندوان پارسی گوی ۴۸۴-۴۸۶
هند، تفرجگاه اهل ذوق و ادب ایران ۴۸۶-۴۹۱
کشور بی رواج ۴۹۱-۴۹۷
خریداران سخن در ایران ۴۹۷-۵۰۲
صاحب قدرتان محلی ۵۰۲-۵۰۶
خواندگاران سخنور ۵۰۶-۵۰۹
ترکان پارسی گوی ۵۰۹-۵۱۱
احوال شاعران ۵۱۱-۵۲۱

## شیوهٔ سخنوری، ویژگیها و مرحله‌های تحول آن در عهد صفوی (ص۵۲۱-۵۷۵)

۱) سیر تدریجی و مرحله بمرحله ۵۲۱-۵۲۲
۲) مقیاس فصاحت ۵۲۲
۳) تعدد و تنوع سبکها ۵۲۲-۵۲۴
۴) سبك هندی ۵۲۴
۵) تمایز دوره‌ها و شیوه‌های چندگانهٔ شعر فارسی ۵۲۴-۵۲۷
۶) شیوهٔ عرفی ۵۲۷
۷) شیوهٔ بابافغانی ۵۲۷-۵۲۹
۸) امتناع حکم کلی ۵۲۹-۵۳۰
۹) معنی و مضمون ۵۳۰-۵۳۱
۱۰) خیال بندی ۵۳۱-۵۳۲
۱۱) طرز خیال ۵۳۲-۵۳۴
۱۲) تخیل و توهم ۵۳۴-۵۳۹
۱۳) تمثیل ۵۳۹-۵۴۰
۱۴) ارسال مثل ۵۴۰-۵۴۲
۱۵) بیتهای مشهور ۵۴۲-۵۴۳
۱۶) تازه گویی ۵۴۳-۵۴۹
۱۷) تتبع و تقلید ۵۴۹-۵۵۰

۱۸) پیروی از شیوه‌های قدیم ۵۵۰-۵۵۱
۱۹) سادگی لفظ و تازگی زبان ۵۵۱-۵۵۹
۲۰) تشبیه و مجاز و استعاره، ترکیبهای تشبیهی و استعاری، استعارهٔ تمثیلی ۵۵۹-۵۶۱
۲۱) اقتران با طبیعت و محیط زندگانی ۵۶۱-۵۶۵
۲۲) مضمون ربایی ۵۶۵-۵۶۸
۲۳) مبالغه در ایجاز ۵۶۸-۵۷۰
۲۴) معنیهای دیریاب ۵۷۰-۵۷۱
۲۵) بازی با کلمه ۵۷۱-۵۷۳
۲۶) تکرار قافیه ۵۷۳-۵۷۵

## موضوعات شعر و انواع آن (ص۵۷۵-۶۳۳)

حماسه‌های تاریخی ۵۷۵-۵۸۴
حماسه‌های دینی ۵۸۴-۵۹۳
داستان سرایی ۵۹۳-۶۰۲
غزل سرایی ۶۰۳-۶۰۶
قصیده گویی و مدیحه سرایی ۶۰۶-۶۱۰
قصیده‌های مصنوع ۶۱۰-۶۱۲
منظومه‌های حکمی و عرفانی ۶۱۲-۶۱۵
ساقی نامه‌ها ۶۱۵-۶۲۱
منقبت و مرثیه و دیگر شعرهای مذهبی ۶۲۲-۶۲۵
معما ۶۲۵-۶۲۶
ماده تاریخ ۶۲۶-۶۲۸
هجو و هزل و طنز ۶۲۸-۶۳۱
شهرآشوب و شهرانگیز ۶۳۱-۶۳۳

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

اگرچه مؤلف در مقدمهٔ جلد نخستین کتاب حاضر یادآور شده است که: «در تاریخ ادبیات هر یك از ادوار، باید به عنوان مقدمه، وضع سیاسی واجتماعی و دینی وعلمی آن دوره هم ، مورد مطالعه قرار گیرد.»؛ اما از دیدگاه ویژه‌ای که مؤلف در این مجلد به مباحث مربوط به روحانیت و تشیع و تسنن پرداخته،ناشر و به یقین عده‌ای از خوانندگان ارجمند کتاب، باوی هم عقیده نیستند وجای‌دارد که محققان ارجمند با نقد عالمانه‌ای متناسب و هم‌سنگ شیوهٔ تحقیق کتاب، به توضیح و تبیین وپاسخ این دیدگاه، برخیزند.

کتاب، بدون حتی یك کلمه تغییر یا حذف، به احترام آزادی‌دربیان‌عقاید علمی، عیناًهمچنانکه‌مؤلف آن را پرداخته است، چاپ شده و در دسترس همگان قرار گرفته است، اما واضح است که طبیعتاًناشر وبه طریق اولی خوانندگان حق عدم قبول برخی مطالب یا شیوهٔ بررسی آنها و حتی انتقاد از آنها را برای خود محفوظ می‌شمارند. «فبشرعبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه».

ناشر امیدوار است که دانشمندان ومحققان ارجمند جامعهٔ اسلامی ایران، با تحلیل و نقد و پاسخ علمی در نشریه‌های آکادمیك کشور ، به برخی از مباحثی که زمینهٔ گفتگو واختلاف سلیقه وبویژه اعتراض وانتقاد دارد، هم در روشن شدن آن مباحث بکوشند و هم برای ناشر این فرصت مغتنم را فراهم آورند که در چاپهای بعد از میان بهترین نقدها، یکی را برگزیند ودر آغاز کتاب، درج‌نماید. انشاءالله.

ناشر

## مقدمه

خداوند یکتای بی‌همتا را سپاس که با همه دشواریها مرا یارای آن بخشید تاکار دیرپای دراز آهنگ خود را دربارهٔ «تاریخ ادبیات در ایران» دنبال کنم و بفضل بی‌منت ونعمت بی‌ضنتش مجلد پنجم ازین کتاب راآمادهٔ طبع ونشرسازم. موضوع این جلد بحث درتاریخ ادب فارسی است در سده‌های دهم و یازدهم و نیمی از سدهٔ دوازدهم هجری، یعنی عهدی که با پادشاهی شاه اسمعیل صفوی (م۹۳۰ه) آغازشد و بکشته شدن نادرشاه افشار (۱۱۶۰ه) پایان پذیرفت، دورانی ازتوانایی و پهناوری ایران ورواج پردامنهٔ فرهنگ آن.

شیوهٔکار درتألیف این جلد همانست که درجلدهای پیشین بود ودرمقدمه‌یی که سی‌سال پیش ازین برجلد اول کتاب نوشته‌ام، دربارهٔ آن سخن گفته‌ام. تنها تفاوتی که این جلد با جلدهای پیشین دارد در تفصیل جستارهای چندگانهٔ آنست نه در چیزی دیگر، و آن هم بدین سبب است که موضوع این جلد دورانی دویست و پنجاه ساله را دربر می‌گیرد و بمحیطی بسیار پهناور از قارهٔ آسیا بازبستگی دارد، وطبعاً دامنهٔ سخن‌هم بهمان نسبت باید و بیشتر ازدیگرقسمتهای این کتاب باشد.

بنابر روش ثابتی که در تألیف کتاب داشته‌ام فصلهای مقدماتی این جلد تا آنجا که ممکن بودکوتاه‌تر تدوین شده است و با این حال نباید تصور کرد که آن فصلهای مقدماتی، خاصه فصل چهارم، ازفوائد ادبی خالیست، چنانکه خواننده

خود درخواهد یافت.

در همه جلدهای این کتاب قسمت اساسی پنجمین فصل آنست که بتحقیق در زبان وادب فارسی در دورهٔ مربوط اختصاص دارد، با این تفاوت که در دوران صفوی باید بدنبال زبان و ادب فارسی و شاعران ونویسندگان پارسی گوی از جانبی تا دروازه‌های اروپا دربالکان، وازطرفی دیگرتا مرزهای چین وتاکناره‌های شرقی و جنوبی هند بپیش رفت زیرا پارسی گویان ایرانی یا تربیت شدگان آنان در همهٔ این ناحیتهای پهناور پراگنده بودند و از شرایط خاصی که وضع سیاسی آسیا درآن عهد برایشان پدید آورده بود، بهره‌مندی داشتند. همین پهناوری محیط ادبی باعث شده است که فصل پنجم ازین جلد بیش از عادت بتفصیل گراید و از سیصد ونوزدهمین صحیفه ازین بخش تا بپایان این جلد که گویا ازهزارو پانصد صفحه تجاوز خواهد کرد، امتداد یابد و بشرحی که در آغاز فصل مذکورمی‌بینید به‌پنج قسمت که هر یك را «بهره» نام داده‌ام منقسم گردد.

آنچه از صفحهٔ ۳۱۹ تا ۶۳۳ ازین بخش می‌خوانید فقط کلیاتیست دربارهٔ زبان و ادب فارسی و بحثی عمومی و کلی درباب شعر، بنحوی که ترجمهٔ حال و ذکر آثار شاعران زمان و بحث دربارهٔ نثر فارسی ونویسندگان و مؤلفان بیك یا دو بخش دیگر موکول خواهد گشت و بهنگام سخن گفتن از حال و کار شاعران [که شمارهٔ آنان از رومی و ایرانی و هندی از یکصد و بیست و پنج تن تجاوز خواهد کرد]، ازهریك بقدر امکان نمونهٔ شعر برگزیده خواهد شد.

ازاثرهای بیشتر این شاعران، که گروهی از آنان گویندگانی توانا بوده‌اند، اکنون جزنسخه‌های معدود و گاه منحصردر دست نیست و برای آشنایی بیشتر با آنان چاره‌یی جزنقل نسبةً زیاد ازاثرهایشان نیست ومن همین کاررادربارهٔ بسیاری از آنان کرده‌ام، اما خوانندهٔ آن اثرهای منقول نباید تصور کند که همهٔ آنها را بعنوان نشانه‌ها و نمودارهایی از فصاحت گویندگانشان در این جلد گنجانیده‌ام، چنین نیست، بلکه در این کار بیشتر بدو اصل نظرداشتم: نخست آنکه نمونهٔ کافی از افکارو انواع ادبی وسیر آنها و تحول زبان فارسی را درعهد مورد مطالعهٔ خود

مقدمه ـــــــ

- ۶ -

# وضع سیاسی واجتماعی ودینی وعلمی وادبی ایران

## ازآغاز سده دهم تا

## میانه سدهٔ دوازدهم هجری

# فصل اول

## خلاصهٔ وضع سیاسی ایران

### از نخستین سالهای سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری[1]

**سرآغاز**

دوره‌یی که اینک کارخودرا دربارهٔ آن آغاز می‌کنم، دوران مهمی از تاریخ ایرانست که نیك و بد احوال آن در وضع روزگاران بعد بتمام معنی مؤثر است. این دوران و دنبالهٔ منطقی آن تا انقلاب مشروطیت، بافراز ونشیبهایی که داشت، مجموعه‌یی از اضداد با جنبه‌های خوب و بد آن شمرده می‌شود، زیرا در همان حال که با کامیابیهای نظامی و سیاسی و با جنگاوریها وپیروزیهای مردانی چون شاه اسمعیل و شاه عباس صفوی و نادرشاه افشار همراه بود، با فرمانروایی مردانی نالایق وعیاش وبا نفوذ مفسده جویان وبا پیشوایی فکری وعقلی متعصبان کوته‌نظر جاهل نیزملازمه داشت؛ واگرچه باایجاد

---

۱ ــ دربارهٔ مطالب این فصل بمآخذهای زیرین مراجعه کنید،

حبیب‌السیر، غیاث‌الدین خواندمیر، تهران خیام: ج ۴، ۱۳۳۳.

عالم‌آرای عباسی، اسکندربیك منشی، چاپ اول، تهران ۱۳۱۷ وچاپ دوم تهران ۱۳۵۰.

تاریخ سلاطین صفویه، میرزا محمد معصوم، تهران ۱۳۵۱.

مآثرالامراء، میرعبدالرزاق خوافی، شاهنوازخان، ۳ جلد، کلکته ۱۸۸۸ــ۱۸۹۰.

واقعات درانی، میرولارث علی سیفی، پنجاب ۱۹۶۳ میلادی.

←

وحدت ملی درآن عهد مرکزیت وتمامیت‌ایران‌که با حملهٔ تازیان وهجوم مغول‌و ایلغار تیمور از میان رفته بود ، احیاء شد ولی درهمان‌حال با برتری یافتن‌شمشیر-

زنان بی فرهنگ سرخ کلاه وباچیر گی عالمان قشری ظاهر بین دورانی جدید از

بدایع‌الوقایع ، زین‌الدین محمود آصفی ، ج ۱و۲ ، ۱۹۶۱ میلادی.
شاه طهماسب صفوی باهتمام عبدالحسین نوایی ، تهران ۱۳۵۰ .
تاریخ نادرشاهی ، محمد شفیع تهرانی،تهران۱۳۴۹ .
زندگانی شاه عباس اول ، نصرالله فلسفی ، ج ۱تا۴ ، تهران۱۳۴۴تا۱۳۴۶.
فرامین واحکام دوران صفوی ، تقی موسوی ، باکو۱۹۶۵ میلادی.
طبقات سلاطین اسلام ، استانلی لین‌پول ، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، تهران۱۳۱۲.
حماسه‌سرایی درایران ، دکترذبیح‌الله صفا ، چاپ سوم تهران۱۳۵۳.
تاریخ ادبیات درایران ، دکترذبیح‌الله صفا ، ج ۴ تهران ۱۳۵۶ .
روضات‌الجنات فی‌احوال‌العلماء والسادات ، میرزا محمد باقر موسوی ، ج ۱ ، تهران ۱۳۹۰ ه‍ ق و ج ۴ ، تهران ۱۳۹۱ ه‍ ق . و چاپ جدید آن در چند جلد.
تاریخ ایران ، ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمهٔ سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، جلد دوم ، چاپ اول۱۳۳۰.
تاریخ مفصل ایران از صدراسلام تاانقراض قاجاریه ، عباس‌اقبال ، تهران۱۳۴۶.
تاریخ ادبیات ایران، پروفسور ادواردبرون ، ج ۴ ، ترجمهٔ رشیدیاسمی،تهران۱۳۱۶.
تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران ، دکترلورنس لاکهارت Dr. L. Lockhart چاپ شده در «ایرانشهر» (مجموعه‌یی‌که توسط کمیسیون ملی یونسکو درایران زیرنظرشادروان‌علی اصغر حکمت وباشرکت‌گروهی از اهل تحقیق‌دربارهٔ ایران‌فراهم آمده) ، ج۱ ، تهران۱۳۴۲ از ص ۲۵۳ ببعد.
خلاصهٔ تاریخ سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ایران ازآغاز تا پایان عهد صفوی ، دکتر ذبیح‌الله صفا ، تهران۱۳۵۶.
دلیران جانباز ، دکترذبیح‌الله صفا ، تهران ۱۳۵۵ .
ایران درزمان صفویه ، دکتراحمد تاج‌بخش ، تبریز۱۳۴۰ .
تذکرة‌الملوک ، بامقدمه و ترجمهٔ مرحوم پرفسور مینورسکی V. Minorsky ، لندن ۱۹۴۳

تنزل فکری وعقلی وادبی در ایران پی‌ریزی شد که نه‌تنها با سقوط دولت صفوی از میان نرفت ، بلکه هنوز وشاید تا دیر گاه‌هم برقرار خواهد ماند؛ و باز اگر چه این عهد با انضباط شدیدی که شاه‌اسمعیل‌بانی‌آن بود ، وبانظام درباری‌واجتماعی والایی که شاه عباس بزرگ بوجود آورده بود ، یکی‌از دوره‌های خوب تاریخ

---

← انقراض سلسلهٔ صفویه، دکتر لورنس لاکهارت، ترجمهٔ ابوالقاسم دولتشاهی، تهران ۱۳۴۴.

Histoire des Peuples et des Etats islamiques, Brockelmann, Paris, 1949.

Médieval India under Muslim Kings, S. M. Jaffar, Pishawar, 1940.

L' Asie Centrale des temps Modernes, B. Gafourow, 1975.

The Principal offices of The Safawid State, R. M Savory, London, 1961.

Hûmayûn in Persia, S. Ray, Calcutta, 1948.

The Persian Army in the Safavi Period, L. Lockhart, London.

I. Prasad, The life and time of Hûmayûn, Bombay, 1955.

S. Digby, art. Hûmayun' Encyc. de l' Islam, N E. IV, P. 595–597.

Iran, article divisé en diverses parties ,Histoire ,des Turcomans à nos jours, par R. M. Savory. Encyclopédie de l' Islam, tome IV, P. 36–45.

Ismā,eil Ier, Abu L-muzaffar, par T. Gandjei, Encyclopédie de l' Islam, nouvelle édition, tome IV. p. 194–196.

Ismā,eil II, par R. M. Savory, Encyc. de l' Islam, tome IV, P. 196.

Abbas Ier, par, R. M. Savory, Encyclopédie de l' Islam, nouvelle édition, tome 1. P. 7–9.

ایران شمرده‌شده‌است، لیکن‌درهمان‌حال بابی‌نظمی‌ها و کشتارها وقانون شکنیهایی که درپادشاهی کسانی‌چون شاه‌اسمعیل دوم‌وشاه سلطان محمد خدابنده وشاه‌صفی و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین و شاه تهماسب دوم و قسمت اخیر سلطنت نادر رواج‌یافته بود ،می‌تواند ازعهدهای ناساز گارتاریخ‌هم بشمار آید.

باری تاریخ ایران درین‌عهد پراست از ملائم وناملائم ، زشت وزیبا ونیك وبد، واینها را جز باتوضیح کافی ومطالعهٔ مشروح دراحوال این دوران نمی‌توان باز گفت. پیداست که‌در ادای چنین وظیفه‌یی دشواربارسنگین تحقیق‌بردوش‌تاریخ نویسانی خواهد بود که مطالعات اجتماعی‌وفرهنگی را باذکر وقایع سیاسی‌همراه کنند، وآنچه من درین مجلد خواهم نوشت شمه‌یست ازترسیم کلی اوضاع تا بتوان بامطالعهٔ آن محیط فکری دوران رابهتر وبیشتر شناخت.

امامطلبی که در سرآغاز این مطالعهٔ طولانی نباید فراموش شوداشاره‌یست بموضوع آمیزش‌دین وسیاست درین‌عهد که‌مقصود ازآن جلوه دادن سلطنت‌است بصورت یك‌مأموریت‌مقدس دینی والهی. توضیح این‌مقال‌آنست که نابغهٔ‌خردسال صفوی شاه‌اسمعیل ، بادعوی گماشتگی از سوی «امام زمان» وادعای یافتن کمر و شمشیر وتاج وفرمان «خروج» ازاو[1] ، طغیان خود رابرپادشاهان عهد که همگی از اهل سنت بوده‌اند،بصورت‌قیامی مذهبی ومأموریتی دینی ارائه‌کرد ومدعی شد که هر چه می کند بحکم و ارادهٔ «صاحب‌الامر» است که بنابراصول‌اعتقادی امامیان دربارهٔ مسألهٔ امامت[2] ، ولی‌عصر وفرمانروای باستحقاق‌عالم است. سپس‌این‌دعوی بارؤیاهایی که او وپسرش تهماسب مدعی بوده و بگفتار خود در آنها دستورهای

---

۱ ــ عالم‌آرای صفوی ، ازنویسندهٔ ناشناخته درعهد صفویان ، تهران، ۱۳۵۰ ، ص۴۷.

۲ ــ دربارهٔ امام و«امامة» ومقصودهای مختلف ازآن درمیان فرقه‌های‌اسلامی‌و از آن جمله فرقه‌های امامیه رجوع شودبه:

Imāma, par W. Madelung, Encyclopédie de l'Islam ,nouvelle édition, tome III, P. 1192–1198.

←

۱۰ ــــــ

واجتماعی ودینی وفکری بوده‌است[1] وباید درمطالعاتی که درپیش‌داریم درنظرباشد ونتیجه‌های آن بمورد تحقیق درآید.

**جانشینان شاه اسمعیل صفوی**

چنانکه پیش از این دیده‌ایم[2] شاه اسمعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ ه) درحداثت سن با نبوغ خداداد وتوانایی شگفت‌انگیز و سرعت عمل بسیار کشوری آشفته را که عرصهٔ کشاکش ترکمانان وتیموریان وازبکان بود ، درمدتی کوتاه بزیرلوای یك دولت مرکزی درآورد که هم تمامیت فرهنگی خود را بازیافت وهم توانست باقدرتهای خاور وباختر کشور آمادهٔ درآویختن باشد.

این‌مرد مصمم‌وتوانا یقیناً درطول زمان می‌توانست منشاء خدمتهای‌شگرف‌تری بایران‌باشد وسلسله‌یی راکه بنیان نهاده بودبا‌آینده‌یی روشنتربرای‌بازماندگان خود باقی گذارد لیکن‌نتوانست ازعمری دراز برخوردار گرددوپنجهٔ مرگ اورا، باهمه زورآوری که داشت ، درعین جوانی درهم شکست و بیماری‌حصبه بساط عمرش را درنوردید (۹۳۰ ه) وکشوری راکه هنوز بوجود او نیاز داشت نصیب فرزندخردسالش تهماسب میرزا کرد که ازتاریخ مرگ پدرش‌تا سال۹۸۴ه برایران فرمانروایی نمود. وی درتذکره‌یی که از احوال خود ترتیب داده آغازپادشاهیش را ازده سالگی‌ضبط کرده‌است[3]. اگرچه این‌خردسالی‌شاه تهماسب ببعضی‌ازسران قزلباش فرصت آشوبگریهایی داد لیکن هنوز نیروی راه برندهٔ قیام شاه اسمعیل مانع آن بودکه شیرازه‌یی که بسته بودبآسانی فروگسلد.

درعهد او ازبکان ازحمله‌های مکرر بخراسان دست برنداشتند چنانکه‌پس

---

۱ ــ بیت زیرین ، در مدح شاه سلیمان شاهدیست بر این مدعا ( تذکرهٔ نصرآبادی ، تهران ۱۳۱۷ ، ص۶) :

پادشاهی که علی‌بن‌ابی‌طالب‌هست　　کمر شاهیش از دست ولایت بمیان

۲ــ همین کتاب،ج ۲ ، ص۲۵ــ۲۸ .

۳ــ تذکرهٔ شاه‌تهماسب ، برلین۱۳۴۳ ه ق ، ص۹ .

از مرگ شاه اسمعیل بسرداری پادشاه خودعبیدالله‌خان برآن مرزتاختند وباتاخت وتاز پنج‌ساله بسی ویرانی ببارآوردند و گروهی از مردم آن دیار راکشتند تاآنکه شاه تهماسب بسال ۹۳۴ه لشکر بدان‌سوی کشید وعبیدالله‌خان که درجنگ مجروح شده بود بفرارود (ماوراءالنهر) گریخت ولی‌باز درهمان‌سال وباردیگر دوسال پس از آن بخراسان هجوم برد وهرات را درحصار گرفت ویك سال و نیم چون بلایی برآن بوم سایه افگند وچون باز ازآمدن شاه‌تهماسب وسرخ کلاهان آگهی یافت فرار را برقرار برگزید و همین‌کار را درسال ۹۴۰ ه که سام‌میرزا حاکم خراسان بربرادر خود تهماسب طغیان نموده ازهرات بقندهار رفته بود، تکرارکرد وهرات رابباد‌غارت داد تا درسال۹۴۳ه چون ازعزیمت شاه تهماسب‌بجانب خراسان آگهی یافت ، آن سامان را رها کرد واز راه بلخ ببخارا بازگشت و بسال ۹۴۶ه همانجا بمرد [۱] .

حمله‌های عثمانیان نیز در عهد شاه تهماسب تا چند گاهی بر ایران تجدید می‌شد چنانکه سلطان سلیمان‌خان قانونی(۹۲۶-۹۷۴ ه) بسال۹۳۹ ـ ۹۴۰ه که شاه تهماسب سرگرم‌کار خراسان بود بایران تاخت وتا سلطانیه وگیلان پیش‌آمد لیکن برف وسرمای سخت اورا ناگزیربتخلیهٔ آن سامان وهجوم بعراق وفتح بغداد کرد وسال بعدنیز بازبآذربایجان حمله برد واین‌بارهم‌چندان درآن‌دیارنماند وازین‌پس واقعهٔ مهمی‌میان دوطرف رخ نداد تاطغیان القاص میرزا برادر دیگرشاه تهماسب. وی که ازسال۹۴۴ه ببعدحکومت شروان را برعهده داشت، درسال۹۵۱ ه برادر شورید واگرچه‌شاه اورابخشیدلیکن‌بازدر۹۵۳ه‌عصیان ازسر گرفت وبخاك‌عثمانی گریخت وسلطان سلیمان رابحملهٔ مجدد برایران برانگیخت.سپاهیان عثمانی تبریز را مسخرکردند والقاص میرزا باشش هزارسوار تاهمدان واصفهان پیش رفت‌واز آنجا ببغداد تاخت وعاقبت چون ترکان باالقاص اختلاف یافتند اورا رهاکردند و آن شاهزاده درکردستان بدست سپاهیان تهماسب افتاد ودرزندان برادرجان سپرد.

---

۱ – عالم‌آرای عباسی ، تهران۱۳۵۰ ، ص ۵۰ـ۶۷.

درسال ۹۵۸ه شاه تهماسب بعد ازمطیع کردن گرجستان وشروان وخشونت کم سابقه‌یی در آن دیار ، پسر دلیر خوداسمعیل میرزا را بفتح ارزنةالروم فرستاد وبسرداری او آنچه از ارمنستان و کردستان که سلطان سلیمان تصرف کرده بود،باز گرفت . سلطان سلیمان بتلافی برخاست و بسال ۹۶۰ه بنخجوان حمله برد لیکن بزودی بمستقر حکومت خود باز گشت.

در۹۶۶ ه یکی ازپسران سلطان سلیمان یعنی بایزید بایران پناهنده شد. شاه تهماسب اورابگرمی پذیرفت لیکن سرانجام بزندان افگند وپس ازچند گاه بدنبال صلحی که باسلطان سلیمان نمود (۹۶۸ ه) اورا بپدر بازداد وازین‌پس صلح‌بادولت عثمانی تا پایان زند گانی شاه تهماسب‌برقراربود.

ازرویدادهای قابل ذکردردوران پادشاهی‌تهماسب پناه آوردن‌همایون‌پادشاه هند است‌بایران . وی پسر وجانشین ظهیرالدین‌بابُربنیان‌گذار سلسلهٔ گورکانیان‌هند (م. ۹۳۷ ه) است واگرچه دنبال فتوحات پدر را درهند گرفت لیکن براثرمقاومت شیرشاه افغان پادشاه‌دهلی(۹۴۶-۹۵۲ه) و شکستهایی که ازویافت بسال ۹۵۱ ه پناه بشاه‌تهماسب برد وپس از یك سال اقامت در ایران بیاری قزلباشان بدفع دشمنان پرداخت وقندهار را درهمان سال‌تصرف نمودو بنابرعهدی که کرده بودبقزلباشان سپرد واز آن‌پس تاسال ۹۶۲ ه بعد ازجنگهای پیاپی بامخالفان خوددهلی‌رامسخر کرد ویك سال‌بعد ازبام کتابخانهٔ خویش که برای تماشای برآمدن زهره وگزاردن نماز رفته بود، بزمین درافتاد وجان سپرد وپسرش جلال‌الدین اکبر مشوق بزرگ ونام‌آور زبان وادب فارسی (پادشاهی از سال۹۶۳ تا۱۰۱۴ ه) بجای اونشست.

سفرهمایون پادشاه بایران ازحیث تشیید وتجدید رابطهٔ خاندان تیموری با ایران وفرهنگ‌ایرانی، وحفظ‌وادامهٔ دوستی‌میان جانشینان شاه‌اسمعیل‌وبازماندگان ظهیرالدین بابر اهمیت بسیار داشت. همایون پادشاه درمدت اقامت خوددرایران‌با بعضی از اهل شعر وادب وهنر آشنا شد وجمعی از آنان رابهمراه خودبهندوستان برد ، ونیز از گروهی دیگر خواست تا بعد ازباز گشت واستقرارش درملك بنزداو

روند و آنان نیز چنین کردند و این امر موجب شد که ادب و هنر ایرانی پناهگاهی نو و بهتر از آنچه تا آن زمان داشت، در سرزمین هند فراهم آورد و ازین راه گسترشی جدید حاصل کند و این گسترش مخصوصاً در عهد جانشینش جلال‌الدین اکبر محسوستر و آشکارتر گردد. در نتیجهٔ همین نفوذ مجدد فرهنگ ایرانیست که سبك نقاشی عهد گورکانیان در هند که آمیزه‌یی از صورتگری ایرانی و هندیست و نزد اهل فن بسبك مغول هندی شهرت دارد، پدید آمد. از جملهٔ نگارگرانی که همایون بهندوستان طلبید میرسیدعلی تبریزی و عبدالصمد شیرازی بودند. این دو مأمور شدند که با همکاری صورتگران هندی مجلسهایی برای داستان «امیرحمزه» ترسیم کنند. ازین راه هزار و چهارصد مجلس فراهم آمد که درعهد پادشاهی جلال‌الدین اکبر آماده گشت[1].

---

۱ــ دربارهٔ همایون پادشاه و پناهندگی او بایران و پی‌آمد آن بنگرید به:

اکبرنامه، ابوالفضل علامی، کلکته ۱۸۷۷ میلادی.

طبقات اکبری، نظام‌الدین احمد، کلکته ۱۹۱۳ میلادی.

همایون نامه، گلبدن بیگم، لندن ۱۹۰۲ میلادی.

عالم آرای عباسی، اسکندر بیك منشی، تهران ۱۳۵۰.

احسن‌التواریخ، امیرحسن بیك روملو، تهران چاپ افست ۱۳۴۷.

طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۲ ص ۲۹۳ــ۲۹۴.

S Ray, Hûmāyûn in Persia, Calcutta, 1948.

I. Prasad, The life and time of Hûmāyûn, Bombay 1955.

S. Digby, art. Hûmāyûn, Encyclopédie de l' Islam, nouvelle édition, vol. III, p. 595—597.

و نیز بنگرید بمقالهٔ آقای عبدالحسین نوایی زیرعنوان «یادی ازعظمت ایران» مجلهٔ یادگار، تهران، سال دوم شمارهٔ اول ص ۹ــ۲۸؛ و به «فرمان شاه طهماسب صفوی در استقبال و پذیرایی نصرالدین محمد همایون...» درشمارهٔ ۲ ازمقالهٔ «پژوهشی در کتاب قصص‌الخاقانی» مندرج درشمارهٔ ۱۸۴ و ۱۸۵ مجلهٔ هنر و مردم، بهمن و اسفند ۱۳۵۶، بقلم آقای دکتر سیدحسن سادات ناصری.

بجزاین رویدادها از آنچه‌درعهد شاه تهماسب شایستهٔ باز گفتن‌است هجوم خشونت باریست که سه‌بار بگرجستان کرد وقزلباشان‌درین هجومها که ازسال۹۴۷ تا ۹۵۸ بدرازاکشید،از کشتن و بستن واسیر کردن مرد و زن و کودك و غارت و ویرانکاری وحشیانه هیچ باقی نگذاشتند[1]. باقی حوادث دوران اوازقبیل‌حادثه‌های عادی ایران یعنی طغیان حاکمی و هجوم مخالفی و در گرفتن جنگهای محلی و کشتارهای معتاد زمان بود که در کتابهای تاریخ مندرجست.

از مجموع آنچه درشرح سیرت شاه‌تهماسب نوشته‌اند چنین برمی‌آید که فاقد بسیاری از خصلتهای عالی پدرش بود : ازجنگ بیم داشت و تا می‌توانست بقول خود خویشتن ومسلمانان را در مهلکه نمی‌افگند ودر عوض توسل بحیله را دربرابر دشمن زورمند مباح می‌شمرد. مثلا دربرابرپیشرفتهای سلطان‌سلیمان‌قانونی درکشور خویش آبادیهای سرراه او وسپاهیانش‌را ازخواروباروعلوفه تهی‌می‌کرد ویامی‌سوزانیدوباتذکار نیرومندی سپاه‌عثمانی چنین می گفت: «علاج‌ما اینست که ازهرجانب راه آذوقهٔ ایشان رامسدود سازیم . جنگ باایشان همینست وسوای‌این دیوانگی وبی‌صرفگی است» ومی‌نوشت که «درحرب خواه بگریز وخواه‌بفریب، نوعی می‌باید کرد که فرصت بدشمن نداد»[2]. البته نباید انکارکرد که این نظرهای اونشان از تدبیر او ونوعی ازحیله گری می‌داد که اثرهای آن را در سیاست‌داخلی وی نیز می‌بینیم .

وی مردی بودلئیم و بسا از بامداد تا شام را برسیدگی دفترها می‌گذراند تا طلبها را تاآخردریافت وذخیره کند. خست اوباعث‌شد که مستمری سپاهیان را در چهارده‌سال آخر ازپادشاهی خود نپردازد؛ از بیست سالگی ببعد که توبه کرده‌بود

---

۱ــ بنگرید به: احسن‌التواریخ روملو حوادث سالهای مذکوردرمتن ومأخذهایی‌دیگر خاصه عالم‌آرای عباسی.

۲ــ دربارهٔ گفتارهای شاه تهماسب که درمتن‌آمده بنگرید به «تذکرهٔ شاه تهماسب»چاپ برلین ، ص۲۸، ۲۹، ۵۱، ۵۳

۱۶ ــــــ

حکومت بعهد پادشاهی بااین همه خصلتهای مذموم برباد می‌رفت[1].

از اواخر پادشاهی شاه‌تهماسب آثار ضعف درحکومت آشکار شد وهیئة نظام شاه اسمعیلی ازمیانه برخاست. امیران وخانان طایفه‌های سرخ کلاه بویژه‌در جانبداری از شاهزادگان بایکدیگرباظهار مخالفت پرداختند وزنان حرمسرا نیز دراین دو گانگیها وارد شدند.

کار اختلاف بدانجا کشید که بمحض فوت شاه تهماسب درشب سه شنبه پانزدهم ماه‌صفر سال۹۸۴ ه دودسته‌از قزلباشان بجان یکدیگر افتادند. حیدرمیرزا پسر محبوب‌شاه‌تهماسب که بوصایت پدرمی‌بایست جانشین اوشود، وهنگام‌مرگ شاه تهماسب درحرمسرا بربالین‌پدربود، درگیرودار مبارزات دسته‌های مخالف، بی‌آنکه فرصت بیرون رفتن ازحرمخانه ونجات جان خود داشته باشد، در برابر چشم مادر شربت مرگ نوشید واسمعیل میرزا که تاآن هنگام نزدیك بیست سال در دژ معروف‌فهقهه زندانی بود، برای سلطنت دعوت شد وبنام شاه اسمعیل‌ثانی وباعنوان «پادشاه عالم پناه» درقزوین براریکهٔ سلطنت تکیه داد[2].

ازاین‌تاریخ‌یعنی‌ازسال۹۸۴تاسال۹۹۵ه شاهنشاهی‌صفوی‌دستخوش‌اغتشاشها وانقلابها وقتلها وغارتهای پیاپی‌بود وفجایعی که دراین مدت رخ داد درتاریخ‌ایران کمتر نظیردارد.

---

۱ ــ دربارهٔ آنچه گذشت بنگرید به:

احسن‌التواریخ روملو، تهران ۱۳۴۲ اقست شده‌ازروی چاپ کلکته، ۱۹۳۱ میلادی ص۴۸۸ ــ ۴۸۹؛ تذکرهٔ شاه تهماسب، چاپ برلین صفحه‌های مختلف؛ جهان آرای قفاری نسخهٔ موجود در موزهٔ بریتانیا؛ یادداشتهای بعضی ازمسافران وسفیران‌که در عهد شاه تهماسب بایران آمدند مانند وین‌جنتودالساندری (Vincento d' Alessandri) که درسال ۱۵۷۱ میلادی بایران آمد و بهاری حیدر میرزا پسر شاه تهماسب بخدمت پادشاه رسید، و آنتونی جنکین‌سن Antohny Jenkinson انگلیسی وجز آنان؛ و نیز بنگرید به: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تهمور تا مرگ شاه عباس، تهران۱۳۵۴ ص۱۸۱ ببعد.

۲ ــ احسن‌التواریخ ازص۴۶۵ ببعد؛ عالم‌آرای عباسی‌ازص۱۹۳ ببعد.

۱۸ ــــــ

آرام بودند ، دوباره بتکاپوی تجاوز افتادند . نخست عثمانیان بجنگهای سرحدی دست زدند وپس‌از برخورداریهای مقدماتی تعرضهای گسترده‌تری راآغاز کردند. سلطان مراد سوم(۹۸۲ ـ ۱۰۰۳ ه) بعضی از سرداران مشهور خود مانند مصطفی پاشا وسنان‌پاشا وفرهادپاشا را پیاپی با سربازان بسیار و توپخانه‌های‌نیرومندبایران گسیل‌داشت وآنان گرجستان وشروان واران وبرخی‌ازناحیتهای‌شمالی آذربایجان را تصرف کردند. عاقبت درسال ۹۹۳ ه تبریز، با آنکه خدابنده پادشاه وپسرش حمزه میرزا از آن دفاع‌می کردند ، بتصرف‌نیروی عثمانی درآمد وفقط‌مبارزات مردانهٔ تبریزیان‌وخرابکاریهای‌آنان وهمچنین نبردهای‌نامرتب حمزه میرزاتوانست سدی در برابر نیروی مهاجم عثمانی شود وآنان راازپیشرفت بیشتر درداخلهٔایران منصرف‌سازد.عاقبت‌دوطرف‌بصلح‌رضادادندوسفیرانی‌ازایران‌بدرگاه«خواندگار[1]» رفتند.

در این‌اوان کارضعف حکومت صفوی بنهایت رسیده‌بود،تمام‌سران‌قزلباش که از قبیله‌های مختلف ترك نژاد بودند بجان یکدیگر افتادند و بسیاری از سران لشکری و کشوری از راه جنون و دیوانگی نابود شدند و برای خاندان سلطنتی اهمیت واعتباری باقی نماند . سلطان محمد خدابنده بهیچ روی از عهدهٔ اداره کردن کارها برنمی‌آمد، مهد علیا نیز درتصرف امور وعزل ونصب سران قزلباش بیداد می کرد. حمزه میرزای جوان که گروهی از امیران قزلباش همسال او ویرا احاطه کرده وبباده گساری تشجیع نموده بودند،چنان بی تدبیری کار می کرد که همهٔ دولتخواهان را از گرد خود پراگند . دراین سوی و آن سوی کشور هرجا امیری وسرداری از قزلباشان علم طغیان برافراشته بود ودیگر برای «مرشد کامل» حرمتی وابهتی نمانده بود.

---

۱ـ خواندگار یا خوندگار کوتاه شده ازواژهٔ خداوندگار فارسی وعنوان رایج سلاطین عثمانی‌بود. درتذکرهٔ شاه‌تهماسب ودیگرمتنهای‌تاریخی دوران صفوی‌بسیار بکاررفته‌است

۲۰ ــــــ

بود، ازبکان در خاور تاخت وتاز وچپاول وتاراج می کردند وسرخ کلاهان نیز از دخالت در کار ملك باز نمی‌نشستند خاصه طایفهٔ استاجلو بریاست مرشد قلیخان و طایفهٔ شاملو بسرکردگی علی قلیخان که هردو از راه اتحاد بایکدیگر شاه‌عباس‌را از خراسان آورده وبه سلطنت رسانیده بودند.

نابغهٔ نوسال مصمم بود که با همهٔ این انگیزه‌های سستی وناتوانی بجنگدر مخالفان قدرت را از میان ببرد. پس نخست ببهانهٔ خون برادر سرداران مقتدری را که در این کار دست داشتند یامتهم بدین خیانت بودند سربرید ومال ومکنت آنان رامصادره کرد. سپس عده‌یی دیگر را که باتسلط مرشد قلی استاجلو برکارهای ملك مخالفت داشتند بدست مرشد قلیخان بدیار عدم فرستاد. خود مرشد قلی هم با جمعی از قزلباشان در محاصرهٔ هرات بدست ازبکان از میان رفت و علی‌قلی خان شاملو نیز که بر امور سلطنت غلبه وتصرف تام داشت در سرراه سفر بخراسان در چادرش پاره پاره‌شد ؛ وبدین ترتیب عاملان‌اصلی ضعف وناتوانی دولت درمدتی کوتاه از میان رفتند . عاملان پرخطر دیگرسرکشان داخلی بودند که در ولایتهای مختلف مانند یزدو کرمان و گیلان ورستمدارو کجور ولرکوچك وجزآنهابعصیان وطغیان خود ادامه می‌دادند.

شاه عباس همهٔ این سرکشان را تاسال۱۰۰۵ ه از میان برد و در همان حال چون می‌دانست که‌جنگ همزمان در دوجبههٔ خاوری وباختری کشور باکامیابی همراه نخواهدبود،با دولت عثمانی‌از در صلح درآمد وتبریز وشروانو گرجستان وقسمتی‌ازلرستانوعراق را بداندولت واگذاشت‌وباخیالی آسوده‌از سال۱۰۰۶ ه آهنگ دفع ازبکان کرد.

پادشاه ازبکان عبدالله‌خان ثانی (۹۹۱-۱۰۰۶ ه) ، ازکارآمدترین شاهان آن طایفه ، مانند پدران خود چشم طمع بخراسان دوخته بود وپسرش عبدالمؤمن خان درچند سال ازدورهٔ ضعف سلطنت صفوی‌خراسان رابباد غارت داده تادامغان پیش آمد وبسیاری نفائس از هرات ومشهد ودیگر شهرها بتاراج برد . شاه عباس

۲۲ ــــــ

قدرت آنان پس از یك قرن واندی درخلیج فارس پایان گرفت.

گذشته ازین کامیابیها شاه عباس درایجاد یاحفظ و گسترش رابطهٔ سیاسی و اقتصادی با کشورهای خارج موفقیتهای بسیار داشت واوبی‌نردیدیکی‌ازبزرگترین پادشاهان ایران وهمردیف‌شهریاران‌سازمان دهنده‌یی از قبیل‌داریوش وانوشیروان است. کامیابی او درتأسیس یك ارتش منظم قوی ، ایجاد امنیت داخلی ، کوتاه کردن دست بیگانگان‌از ایران، آبادانی وبنای کاخها وعمارتها ومسجدها،احداث راهها و کاروانسراهابرای ترویج بازرگانی، بسط عدل‌وداد و کسب اطلاع ازحال و کار مردم ، سختگیری دراجرای فرمانها ، تشویق عالمان دین ، ترویج هنر و هنرمندان ، گستردن رابطه‌های خارجی و مانند اینها کمتردرتاریخ دوران‌اسلامی ما نظیر دارد.

باهمهٔ این ویژگیهای‌افتخارآمیز،دامان‌شهرتش‌برخی اززشتیها آلوده‌است. ازآنجمله خونریزیهای بی‌دریغ‌ومجازاتهای بسیار خشونت‌آمیز او وکشتن‌وکور کردن پسران سه‌گانهٔ خود وهمانند این کارهاست که در فصل دیگرذکرخواهدشد و بهرحال با همه توفیق‌هایی که او درکار ملك داشت با مرگ اودولت صفوی بسرعت راه انحطاط پیمود ومحققان وناقدان تاریخ بعضی از مقدمات این‌انحطاط را در دوران سلطنت این پادشاه قوی‌پنجه جست وجومی کنند.

از میان جانشینان شاه‌عباس بزرگ ، یعنی شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ه ) و شاه‌عباس‌دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه ) وشاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶ ه) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۶-۱۱۳۵ ه) ، تنها شاه عباس دوم تا حدی شایستهٔ آن بود که‌نام‌نیای خود وتخت اورا تصاحب کند و آن سهٔ دیگر بازیاده روی درکشتار وتبهکاریهای گونه‌گون ، نیندیشیدن در کار ملك ورای زدن بازنان حرم و باخواجه سرایان ، کیفرندادن بدکاران وبداندیشان وبیداد پیشگان، ویا مبالغه در درویش مآبی‌وملا- پیشگی و بازگذاشتن دست ملایان وملاباشیان دربست و گشادکارها و در ترویج تعصب وخام اندیشی وهمانند این کج رویها مایهٔ تباهی کار و سستی پایه های

۲۴ ــــــ

چون آن زمانه بسر آمد موقع برای تجاوز روسیان مناسب گردید چنانکه دردوران شاه عباس دوم گروهی که بهشتصدتن بر می آمد بنام گفت و گو در باز کردن راه بازرگانی ایران وروسیه بقزوین فرستادند وچون آشکار شد که آنان تنهادر بوتهٔ گرفتن بخشودگیهای گمرکی آمده‌اند ازایران بیرون رانده شدند. در این زمان پتر بزرگ تزارروسیه بود.وی ازین کاردولت ایران سخت بر آشفت وبکشتیهای خود در دریای‌مازندران دستور داد تا فرح آباد راآتش‌بزنند وسپاه بکنارمرداب استرآباد پیاده کنند . این‌سپاهیان‌درشبه جزیرهٔمیانکاله‌محصور وبیشترشان‌دستگیر شدند . درروزگار شاه سلطان حسین باز پتربزرگ اندیشهٔخودرا که دست‌یافتن‌بر آبهای گرم بود، ازسر گرفت وبادولت ایران‌به بهانه‌هایی ازدرجنگ در آمد وبعد ازآنکه‌افغانان کار دولت صفوی راساختندبنام حمایت وجانبداری ازشاه‌تهماسب دوم همهٔ کناره‌های‌دریای مازندران را از دربندتا استراباد تسخیر کردوشاه‌تهماسب نیز که درجست وجوی یار ویاور بهردری می‌زد باریسمان تزار فراچاه رفت ودر خیال حمایت آن مرد گسترش خواه دربند وباکویه وهمهٔ کناره‌های جنوبی‌دریای مازندران را تااسترابادرسماً بدو واگذاشت بی آنکه تزار گامی درباری‌او بردارد، تاآنکه ظهور نادرشاه کارهارا دگرگونه کرد.

دیگر از رویداده‌های روزگاراین چهارپادشاه تاخت وتاز گورکانیان هند بودبراستان‌قندهارکه آن رااززمان‌ظهیرالدین‌بابر همواره ازآن‌خویش‌می‌پنداشتند وازعهد پادشاهی شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) این دعوی رااز سر گرفتند و آن را تصرف کردند وتا سال۱۰۵۹ برآن چیرگی داشتند وپس‌ازآن اگرچه چندین‌بارو بر آن دیارتاختند لیکن دیگرنتوانستند آنراتسخیر کنند.

اما بلای بزرگ درروزگار این پادشاهان چهارگانه سستی تدریجی بود که برپیکر دولت صفوی چیره می‌شد. شاه صفی پسر زادهٔ شاه‌عباس‌بزرگ جوانی‌بی تدبیربود که بجای نیای خودنشست ودرچهارده‌سال شاهنشاهی هیچگونه لیاقتی‌از خود نشان ندادواگر رشادت‌سرداران تربیت‌شدهٔ نیایش دربرابرهجومهای‌عثمانیان

وفتنهٔ گرجیان‌وایلغارهای ازبکان نبود کار مملکت برسوایی می کشید. عاقبت هم بغداد وعراق عرب از دست ایران بیرون رفت و در داخلهٔ کشور نیز نابسامانیهای بسیاررخ‌داد. برسراین بی‌لیاقتیها وی‌مردی‌عیاش وشرابخواره‌یی بی‌رحم‌بود که از کشتن و کور کردن مستوفیان ووزیران وسرداران وشاهزادگان و مردم دیگر حتی زنان حرمسرا ابانداشت وبسیاری ازکارگزاران دولت و مردان شایستهٔ ملك چون زینل‌خان شاملوسپه سالار و امامقلی‌خان سردار لایق شاه‌عباس بزرگ وفاتح‌هرموز باسه فرزند دلیرش‌درچنین داهیهٔ دهشتناك از میان رفتند. شاه عباس دوم‌هم که‌طبعی ملایم‌تر داشت وبعمارت و آبادانی ورعایت حال عالمان دین بیشتر می‌پرداخت، در اوایل سلطنت طولانی خود میرزا تقی اعتمادالدوله صدر اعظم را بتحریك بدخواهان کشت (۱۰۵۵ ه)، وباآنکه چند گاهی باده‌گساری را منع کرد، خود چنان گرفتار این بلاشد که‌ازتدبیر ملك باز ایستاد وباهر کس وناکس‌بشرابخواری نشست، وعاقبت هم در جوانی (سی وپنج سالگی) جان برسر این کار نهاد.

جانشین او صفی میرزا که پس از چندگاه شاه سلیمان نامیده شد، بنا بسر رسمی که اززمان شاه‌عباس‌بزرگ باب شده بود، دوران کودکی‌را تا زمان‌سلطنت در یکی از کاخهای شاهی زندانی وبا اهل حرم همنشین بود و تربیتی که شایستهٔ شاهانست‌نداشت‌ودر نتیجه مردی سست‌رای وعیاش وخرافی ببار آمدوازمعاشرت بازنان وخواجه سرایان و مشورت باآنان درکار پادشاهی و سر سپردگی ملایان دست بر نمی گرفت واگر وزیر با تدبیری چون شیخ علیخان زنگنه نبی‌داشت کارهاسخت نابسامان می گشت؛ واو گذشته ازین خوشبختی درتمام پادشاهیش از تعرض دولتهای بیگانه هم درامان زیست اما این آرامش مانع تباهی کارملك‌نبود که بر اثر فساد دستگاه حکومت وامیران ودولتیان وشاهزادگان وملازمان سلطانو اهل حرم ودخالت عالمان دین وغلبهٔ آنان، روبفزونی می‌نهاد و آثار این‌انحطاط در روزگار پادشاهی سلطان حسین که مردی بسیار سست رأی وبی‌تدبیر وناتوان

بود، بنهایت رسید و سر کشی امرای ولایات و خودکامگی آنان و تجاوزهای گستردهٔ پتر بزرگ تزار روسیه در کناره‌های جنوبی دریای مازندران و اینگونه بی‌نظمیها در کشور شدت یافت بی‌آنکه «پورسون‌حسین»[1] پادشاه ساده دل‌صفوی، واطرافیان عافیت جوی اورا از خواب گران بیدار کند و پادشاه راکه دل بحرمسرای با رونق وپرازحوران‌بهشتی‌بسته[2] و هنگام فراغ از کار زنان وتجرع کأس مدام[3] با مدهبان «علم» به طلبگی نشسته و دل از ملك وکارملك گسسته بود ، بخودآرد و از عاقبت شومی که در کمین وی بود، برحذر دارد.

اینها همه سهل، امابدتر از آنها آتش اختلاف وناخشنودی بود که زبانه‌های خود را هرروز بالاتر می کشید . از جانبی خواجه سرایان ودولتیان وملایان متنفذ باهم برسر کسب قدرت رقابت می کردند و برای یکدیگر پا پوش می‌دوختند و از جانبی دیگر دستورهای شاه که زیر نفوذ وبفتوای ملایان ، درآزار سنیان‌صادرشده بود، مردم داغستان وبلوچستان و افغانستان و دیگر جایهای سنی نشین را بردولت

---

۱ــ کروسینسکی (Krusinsky) از آباء یسوعی که‌پیش از هجوم افغانان دراصفهان می‌زیست، دروصف‌شاه‌سلطان‌حسین‌می‌گوید، «این پادشاه حالت طلبگی داشت وازعلم فقه بی‌اطلاع نبود ، بی‌اندازه تحت نفوذ ملاها واقع می‌گشت و درانجام دادن مراسم دینی وتلاوت قرآن‌جدی بلیغ داشت بحدی‌که برای خود لقب ملا یاپورسون حسین (Porson Hossein) تحصیل کرده بود» (تاریخ ادبیات برون ج ۴ ، ترجمهٔ رشیدیاسمی ، تهران۱۳۱۶ خورشیدی ، ص۹۲). وی حجره‌یی خاص طالب علمی خود در مدرسهٔ مادرشاه اصفهان داشت‌که هنوزهم بنام‌اومشهورست.

۲ــ در این باره بنگرید بشرح مستوفای محمد هاشم آصف ، رستم‌التواریخ ، چاپ سوم ، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی ، ص ۷۴ــ۷۶ .

۳ــ کروسینسکی در این باب گوید ، «هرچند بدواً درنهی‌منکرات سعی کامل مبذول می‌داشت امابعدها باصرار مادربزرگ وابرام ندمای شرابخواروخواجه‌سرایان‌جاه طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان در وی تأثیر نمود کـه بهیچ وجـه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار ندما و خواجگان خود وا می‌گذاشت.» ادوارد برون ، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۴ ترجمهٔ یاسمی ، ص۹۲.

می‌شورانید . راهها نیز ناامن بود وراهداران بجای حمایت از کاروانها از آنان باج وتالان می‌خواستند . درباریان وخانان وحاکمان ووالیان درپایتخت واستانها بگردآوردن‌مال ومکنت وتاراج ملك وملت پرداخته بودند وشاه نیز آن چنان‌غرقهٔ دریای لذائذ بود که بهیچ کار دیگرنمی‌پرداخت.

بدتر از همهٔاینها گسیختگی نظام‌ارتش بود که پس‌ازمرگ شاه‌عباس‌بزرگ آغاز شد. امنیت ظاهری که پس از آن پادشاه‌چند گاهی درایران برقراربودمایهٔ‌آن گردید که پادشاهان اهتمامی در نگاهداری نیروی نظامی شاه عباسی نداشته باشند ضعف وتباهی کار ارتش ایران باکشتار بیشتر سرداران آزمودهٔ سپاه بفرمان شاه صفی وشاه‌سلیمان بآخرین درجه رسید وشاه‌سلطان حسین ودرباریان‌خودبهیچ‌روی اعتنایی بکارسپاهیان وسپاهیگری نداشتند بنحوی که چون بلوچها درزمستان‌سال ۱۱۱۰ ه طغیان کرده کرمان را فرو گرفتند، دربارشاهی متوسل بگریگوری یازدهم والی گرجستان شد و او توانست آن فتنه را دفع کند . این گریگوری یازدهم همانست که به «شاهنواز خان» و «گرگین‌خان» شهرت دارد واوست که بعدازبروز ناآرامی درمیان قبیله‌های‌سنی افغان مأمورحکومت برقندهار وآرام نگاه‌داشتن آن سامان شد (۱۱۱۶ ه ) وچنان غوغایی از آزار وکشتار درآن سرزمین بپا کرد که کار بطغیان و عصیان افغانان وقتل او و همهٔ گرجیانی که در قندهاربودند ، کشید.

غلبهٔ افغانان براصفهان تقریباً بهمان سهولت انجام گرفت که چیرگی‌تازیان‌بر تیسفون . زیرا آخر عهد صفوی از حیث فساد دربار شاهی وتباهی کار ملك و غلبهٔ اوهام وخرافات وچیرگی عالمان شرع درکار مملکت ، یعنی پرداختن آنان باموری که باز بسته بدانش و اطلاعاتشان نبود، وخودکامگی والیان و حاکمان و سرکشی رئیسان ایلها وتبارها و گسیختگی کامل ارتش وفقدان نیروی کارآزمودهٔ نظامی ومانند این عاملهای خردکننده باپایان عهد ساسانی یکسان وهمانند بود و طبعاً نتیجهٔ کارهم می‌بایست در هردوداهیه ومصیبتی که بایرانیان رسید بر یك منوال باشد.

واقعه ازاینجا آغازشد که براثر آزارهای گرگین خان گروهی از غلزائیان قندهار بدادخواهی باصفهان رفتند لیکن هیچگاه شاه را که درحرمسرا می گذراند نیافتند وویژگیان گرجی شاه سلطان حسین‌هم سدی استوار برسرراه آنان بودند ، وچون کارد باستخوان رسید میرویس غلزائی کلانتر قندهار بتن خودراهی اصفهان شد تا مگر گرهی از کار فروبستهٔ افغانان بگشاید لیکن خاصگیان گرجی او را نیز سرگردان نگاه داشتند واو عاقبت بساسم سفرحج از اصفهان بیرون رفت و چون بپایتخت بازگشت وضع را آشفته‌تر دید واتفاق را بافرستادگان پتربزرگ که در اصفهان بودند بازخورد. آن جماعت بخوبی از بی‌سروسامانی اوضاع آگاه‌بودند ومی کوشیدند که آبرا گل آلوده‌تر کنند تا هم دولت ازپاافتادهٔ صفوی یکباره‌بزانو درآید وهم‌آرزوی تزار دردست یافتن برتمام‌کناره‌های دریای مازندران آسانتر بنتیجه برسد. پس میرویس رابشورش در قندهار تشویق کردند وآوازهٔ حملهٔ پتر بزرگ را بگرجستان وارمنستان‌باهمدستی گرگین خان دراصفهان درافگندند . در نتیجه میرویس دوباره کلانتری قندهاریافت و مأمورشد که مراقب‌کارهای گرگین نیز باشد. میرویس در۱۱۱۳ ه گرگین‌خان را غافلگیر کردو کشت وبیاری‌غلزائیان سربشورش برداشت وپس‌اززد وخوردهایی برقندهار مسلط ومستقل شد . اندکی بعد افغانان ابدالی نیز درهرات سربشورش و اعلان استقلال برداشتند. بعد از میرویس پسرش محمود ابدالیان را مطیع‌خود کردواین‌کارراعنوان خدمتی‌بدربار غفلت زدهٔ اصفهان جلوه داد ولقب حسینقلی خان ویك شمشیر مرصع و حکومت قندهار را برسم پاداش گرفت (۱۱۲۰ ه ) .

در این اوان ، که سر کشی وطغیان از همه سوی‌گسترش می‌یافت ، ملك ـ محمود سیستانی حکمران تون‌که خود را ازبازماندگان‌صفاریان می‌دانست ،مشهد را تصرف کرد وبرخراسان مستولی شد (۱۱۲۲ ه ) .

محمود غلزائی هم سیستان و کرمان را تسخیر کرد لیکن از لطفعلی‌خان داغستانی والی فارس شکست خورد و بقندهار گریخت . عمّ لطفعلی‌خان یعنی

۳۰ ــــــ

می‌رفتند سید عبدالله با دوازده هزار عرب بیاری پادشاه صفوی آمد ولی نهانی بسر قصد تاراج داشت چنانکه هنگام رویا رویی سپاه اصفهان باسپاه محمود افغان از جای نجنبید مگر برای غارت اردوگاه ایران که پس از شکست شرم انگیز سپاه اصفهان رخ داد.

دیگر از نکته‌های عبرت انگیز که در گیراگیر واقعهٔ افغانان شایستهٔ بیانست این که: شاه‌سلطان حسین و دیگر مؤمنان که یارای ستیزه با افغانان نداشتند بنذرو نیاز وچله نشینی ، و دعا ووردهای گوناگون که برای دفع همهٔ بلاها و بیماریها و فتنه‌ها در کتابهای «علما» مندرج بود ، وبسحروجادو و احضار پادشاه جن با سپاه جنیان ، واستفسار از احکام نجومی ، ونوشتن نامه به «حضرت صاحب الامر» و بمشمع نهادن وبآب دادن آن، وهمانند این چاره گریهای زنانه متوسل شدندتا مگر آن بلای بی‌امان را از خود بگردانند[1] اما بااین همه «تدابیر» کاری ازپیش نرفت واصفهان در محاصرهٔ هشت‌ماهه چنان گرفتار قحط وغلا شد که گندم منی به پنج‌و ده تومان (دوهزار درهم) رسید وسپس نه گندمی درمیان بود ونه جوی وبرنجی‌و ارزنی ، وکار بخوردن گوشت خر و شتر وسگ وموش واجساد مردگانو کشتن وخوردن کشتگان کشید در حالی که همه چیز دربیرون حصار یافته می‌شد[2].

---

۱ــ دربن باره بنگرید بشرح‌جالب محمد هاشم آصف که پدرش در فتنهٔ افغان زنده‌بود. رستم‌التواریخ ، ص ۱۴۳-۱۴۴

۲ ــ روضات‌الجنات‌فی‌احوال‌العلماء والسادات ، میرزا محمد باقر خوانساری ، ج ۱ ، تهران ۱۳۹۰ ه‍ ق ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸ ؛ تاریخ ایران سرپرسی سایکس ترجمهٔ فخرداعی ج ۲ تهران ۱۳۳۰ خورشیدی ص ۳۲۵ ببعد ؛ مشاهدات مسافران و مأموران خارجی مذکور در تاریخ ادبیات برون ، ج ۴ ، ترجمهٔ رشید یاسمی ص ۱۰۵ ؛ گزارش مأموران شرکت هند شرقی هلند در اصفهان منقول در شمارهٔ ۱ مجلهٔ ایران دیروز ( تهران ، تابستان ۱۳۵۷ )زیر عنوان «روزنامهٔ سقوط اصفهان».

عاقبت در دوازدهم محرم سال ۱۱۳۵ اصفهان تسلیم شد و محمود دو روز بعد در کاخ چهل ستون بر تخت سلطنت نشست و تاج پادشاهی را که «طلبهٔ علوم شرعیهٔ» مدرسهٔ چهار باغ اصفهان تسلیم او نموده بود ، برسر گذاشت و بدوران پادشاهی او که از پرآشوبترین عهدهای تاریخ ایران بود پایان بخشید.

بعد از تسلیم کردن تاج و تخت صفوی بدست شاه سلطان حسین بمحمود افغان ، پسر سلطان حسین یعنی، تهماسب دوم در قزوین اعلام سلطنت کرد (۱۱۳۵ ه ) لیکن بهمین اعلام ساده اکتفا نمود وچون فوجی از افغانان بقزوین تاختنداو آن شهر را رها کرد وبتبریز گریخت وپس از آن هم چند گاهی آلت دست فتحعلی خان قاجار وسپس متکی بردلاوری واراده نادرقلی بیك افشاربود وعاقبت هم بدست همین سردار نامی ازپادشاهی عزل شد (۱۱۴۴ ه ) وبعد ازونیز چند گاهی نوبت این سلطنت اسمی باپسرش عباس سوم بود (۱۱۴۴-۱۱۴۸ ه ) و بااعلام سلطنت نادر این آخرین نشانهٔ پادشاهی تبار شیخ صفی‌الدین اردبیلی از میان رفت ونوبت شاهنشاهی بنادرقلی بیگ افشار رسید که با عنوان «نادر شاه» بر اریکهٔ سلطنت تکیه داد.

**علتهای انقراض سلسلهٔ صفوی**

دولت صفوی در یك هستهٔ اعتقادی وانضباطی صوفیانه بتدریج از دوران پیشوایی شیخ صفی‌الدین اردبیلی (م ۷۳۵ ه ) و جانشینان او شکل پذیرفت وقتی دور ارشاد بشاه اسمعیل رسید قدرت اعتقادی تازه‌تر و شدیدتری بر آن افزوده شد و آن باور داشت این دعوی بود که قیام کنندهٔ صفوی بر گزیده و برگماشتهٔ صاحب‌الامر ومفتخر بدریافت تاج و کمر وشمشیر از دست اوست وبایددر رکاب او برای نشردین حق شمشیرزد، کشت و کشته شد تا توان بسعادت ابدی رسید .

بدینگونه دوره‌یی از انضباط وارخود گذشتگی مقرون بتعصب بسیارشد بد. اگرچه کوتاه بود، درتاریخ ایران آغاز شد که ازبعضی جهت‌ها تجدیدی از همان وضع صدر اسلام وهمان سختگیری و کشتار برسراعتقاد دینی وپیروی ازیك نوع

انضباط اعتقادی استوار بود. اگر این اعتقاد وانضباط بهمان وضعی که آغاز شده بود باقی می‌ماند یقیناً دولت صفوی دوران درازتری رااز تاریخ ایران شامل می‌گشت، اماچنین‌نماند وبزودی‌اختلاف ودودستگی وطمع‌ورزی وسرکشی وطغیان امیران ودولتیان از یك طرف ، وخودکامگی وعیاشی وفساد وراحت طلبی و بی کفایتی بیشتر «مرشدان کامل» وشاهان از طرفی دیگر، دولتی راکه باچنان قوت و جهش آغاز شده بود دچار سستی وتباهی نمود.

یکی از مهمترین انگیزه های این سستی و تباهی سوء تربیت شاهزادگان صفوی بود ، خلاف آنچه در نحوهٔ تربیت شاهزادگان عثمانی و ازبکی و حتی گورکانیان هند مشاهده می‌شد . چنانکه در شرح وضع اجتماعی‌این‌عهد خواهیم دید بیشتر شاهزادگان صفوی یا در حیات پدران کشته یا کور یا زندانی یا معتکف گوشهٔ حرمسرا می‌شدند ، وبا اگر ازچنین بندهایی می‌رستند در دام توطئه هایی می‌افتادند که پسرعثمان وبرادران سلطنت یافته در طریق حیاتشان می‌گستردند و مسلماً هیچیك از سلسله‌های پادشاهان ایران در ارتکاب این سنخ جنایت بگرد خاندان صفوی نرسید واگر در گیر ودار این غوغای خویشاوندکشی شاهزاده‌یی چون عباس میرزا ، برحسب اتفاق واز حسن تصادف از قتل حتمی نجات نمی‌یافت، باانقلابها وشورشهای‌پایان‌عهد سلطان محمد خدا بنده وباناتوانی آن‌پادشاه سست رای علیل ، کسی برای تصاحب تاج وتخت صفوی باقی نمی‌ماند و پادشاه نامبرداری چون «شاه عباس کبیر» آوازهٔ عظمت ایران‌را تا سرزمینهای دوردست نمی‌رسانید . این پادشاه توانا دولت بیمار صفوی‌راکه بحالت احتضارافتاده بود از بستر ناتوانی بیرون‌کشید وبرسمند کامیاری برنشاند ودرحقیقت نهضت شاه اسمعیلی راکه بعدازو باآهنگی منظم راه فتور می‌پیمود، با همان شجاعت باضافهٔ تدبیر وکاردانی خاص خود تجدید کرد و درمدتی‌قریب‌بنیم قرن ایران راردرردیف شکوهمندترین کشورهای آن روزگار قرارداد.

اما همهٔ تاریخ دانان وقتی بخواهند فصل انقراض حکومت وسلسلهٔ صفوی

۳۴ ــــــ

آن سپاه، کوشیدند تا آن پولها را درخزانهٔ شاهی بینبارند ، و دربارهای خود را بجای آراستن بوجود جنگاوران و سرداران شایسته و مردان کاردیده بزرینه وسیمینه و گوهرینه آراسته سازند وبرتری جویی را درچنین ظاهرهای فریبنده بپندارند . نتیجهٔ این اشتباه آن شد که هنگام حملهٔ محمود افغان براصفهان نه سپاه منظمی در پایتخت بود ونه اسلحهٔ کافی ، حتی باروت! تا آنجا که کارگزاران سلطنت صفوی برای حفظ جان پادشاه تقاضای باروت وتوپچی کارآزموده از مأموران شرکت هند شرقی هلند می کردند ومأموران آن شرکت بهانهٔ مجهز نبودن وضعف وناتوانی خود درین مورد آنان را بمراجعه وتوسل بشرکتهای انگلیسی و فرانسوی مستقر در اصفهان تشویق می‌نمودند وسرانجام چون کاربجنگ کشید سی‌یاچهل هزار سپاهی از اصفهان ار دوازده هزار سپاه محمود شکست خوردند وبرسوایی تمام تار و مار شدند . بسیاری ازین سپاه سی‌یا چهل هزار نفری بچوبدستی مسلح بوده‌اند!...

علت بزرگتر دیگر درافتادن دولت صفوی بسراشیب انحطاط و زوال پیش گرفتن سیاست خاص شاه عباس نسبت بولیعهدوشاهزادگان دیگر بود. تادوران او معمول چنان بود که شاهزادگان ، حتی از خردسالی، بحکومت شهرهای مهم مانند هرات ومشهد وشیراز وتبریز وجز آنها گماشته می‌شدند وعده‌یی ازسران قزلباش آنان را دربست و گشادکارها یاری می‌دادند. تحسین کسی که این رسم رارار میان برد شاه عباس اول است که گویا ازاینکه پسر محبوب ودلیرش صفی‌میرزا مانندار که پدر را از سلطنت برکنار کرده بود، روزی مزاحم وی گردد ، بیمناك بود؛[1] واو تنها بهمین خودداری ازواگذاشتن حکومت وافتدار محلی بصفی میرزا بسنده نکردبلکه با اندك بدگمانی آن جوان شجاع راکه مورد علاقه ایرانیان بود، کشت ودوفرزند دیگرش امامقلی‌میرزاومحمد میرزامعروف بخدابنده‌میرزانیزبزودی کور

---

۱ ــ بنگرید بگزارش مأموران شرکت هند شرقی هلند مذکور درپاورقی صفحهٔ ۳۱.

۳۶ ــــــ

وبرندان افگندن خویشاوند دلیر اولطفعلی‌خان درهم شکنندهٔ نخستین‌حملهٔ افغانان ورنجانیدن خویشاوند شجاع آنان واختانگ والی گرجستان مدافع تاج و تخت ایران در برابر قبایل سرکش لزگی بود که همهٔ آنها بتحریك و توطئهٔ ندیمان و مشاوران مغرض وخائن شاه سلطان حسین که سود خود را دربرانداختن‌این‌مردان می‌دانستند انجام شد ودر نتیجه اصفهان بدان آسانی و با آن همه رسوایی بدست افغانان افتاد.

گرفتاری بزرگ ایران درپایان عهد صفوی اعتقادبیشتر مردم بدین امر بود که شاهان صفوی‌مأموران ونصب شدگان امامانند بحکومت وبسلطنت[1] ودولتشان بحکم احادیث واخباری که عالمان دین نقل کرده‌اند «مخلّد وبظهور قائم آل‌محمد متصل» است[2]. این تصور باطل بمردان لایقی که توانایی قیام علیه صفویان داشتند امکان مذهبی واجتماعی چنین اقدامی را نمی‌داد وحتی نادرقلی افشار که بعد از کامیابیهای نظامی مقدمات کار سلطنت رابرای خود فراهم می‌آورد، ناگزیر شد چندگاهی بعنوان نیابت ووکالت «عباس ثالث» فرزند شاه تهماسب دوم زمام امور سلطنت را در دست داشته باشد.

شاید اگر این اعتقاد بحقانیت‌پادشاهی صفویان درچنین زمانی‌وجود نمی‌داشت صاحب قدرتی از گوشه‌یی برمی‌خاست و آن قدرت ضعیف شده را ازمیان می‌برد وجای یکی‌از آن پادشاهان‌سست‌رای بعداز شاه عباس بزرگ‌را می گرفت؛ اما دراین مورد هم وضع پایان عهد ساسانی تجدید شد چنانکه در آن تاریخ هم ایرانیان چنین می‌پنداشتند که فرمانروایی برایران ازروی حق و لزوم شرعی ویژهٔ خاندان‌ساسانی است نه‌حق سرکشان وزورمندانی ازقبیل بهرام چوبین‌ومانندگان او. بهمین سبب بود که هیچیك اززورآزمایان داخلی که هرکدام چند صباحی بر

---

۱ ــ درین‌باره بجای خود سخن‌گفته خواهدشد.

۲ ــ گفته از ص ۹ از همین‌مجلد ، درین‌باره بنگرید بکتاب رستم‌التواریخ ص ۹۸ و ۱۴۳.

تیسفون تسلط یافتند نتوانستند خود را شاهنشاه بخوانند بلکه ببهانهٔ حمایت از شاهزادگان ساسانی فرمانراوییهای کوتاهی کردند واز میان رفتند ، و عاقبت تغییر حکومت ساسانی ، درست‌مانند دگرگونی پادشاهی صفوی، بدست مردمی انجام شد که ازبیرون وخارج ازمحیط اعتقادی ایرانیان آمده بودند. این‌رابایدازعیبهای صریح حکومتهایی شمرد که درآنها سیاست ودین توامانند.

**افشاریان**

چنانکه پیش‌ازین دیده شدباحملهٔ افغانان دولت شاه سلطان حسین‌بآسانی درهم ریخت، مانند کوهی که بکاهی‌بندباشد!

در ایامی که محمود افغان اصفهان را درمحاصره می گرفت، تهماسب میرزا سومین فرزند شاه سلطان حسین، دراندیشهٔ گردآوردن نیرو از اصفهان گریخت لیکن‌بجای آنکه بلا را از خود بگرداند درشهر قزوین بخوش گذرانی نشست و همینکه خبر تسلیم‌شدن پدربدو رسیدسلطنت خودرا درآن شهر اعلام کرد(۱۱۳۵ ه)، واندکی بعد دربرابر حملهٔ فوجی از افغانان به‌تبریز گریخت. محمود(۱۱۳۵ - ۱۱۳۷ه) و پس از او اشرف (۱۱۳۷ - ۱۱۴۲ ه ) چندسالی برقسمتهایی ازایران پادشاهی داشتند ودراین مدت‌از قتل‌عامهاو کشتارهای پیاپی‌و آزاروغارت هیچ‌فرونگذاشتند چنانکه شرح‌همهٔ کارهای آنان‌بملالت خاطر می‌انجامد. دودولت روسیه‌وعثمانی هم که دنبال نمدی از کلاه درهم گسیختهٔ صفوی می گشتند، بی‌سامانی کشور را دست موزهٔ‌چیرگی بربخشهایی از ایران کردند وسرانجام شمال وخاورآنرامیان خود تقسیم نمودند. بخش روسیه تمام کناره‌های دریای مازندران‌ازدربند قفقاز تا استراباد، وسهم عثمانی آذربایجان و کرمانشاهان وهمدان شد ودولت‌اخیر بدنبال چنین قراری تبریز را محاصره کرد. شاه تهماسب که درجست وجوی‌متحدی بود، چیرگی پتر تزار فزونی جوی روسیه رابرهمه‌سرزمینهایی که چشم برآنهادوخته بود ، پذیرفت بدان شرط که نیرویی بیاری وی فرستد . پنرهم جوانمردی کرد و همهٔ سرزمینهای یادشده را گرفت اما کسی‌بیاری شاه بی‌تاج وتخت‌صفوی‌نفرستاد. دولت عثمانی هم دچار پاتزم اشرف شد واو اگرچه تانزدیک‌اصفهان‌پیش‌رفت

لیکن آخر کار سپاهیان سلطان ازمبارزه بایك دولت سنّی خودداری کردندو پراگنده شدند و کار میان دو طرف بصلح کشید بدان شرط که اشرف سلطان عثمانی را «امیرالمؤمنین» و «خلیفهٔ مسلمین» بشناسد وسلطان هم ازهمهٔ سرزمینهای غربی ایران چشم پوشد واشرف راپادشاه ایران بداند.

باهمهٔ این احوال حکومت حقیقی ایران گرداگرد وجود شاه تهماسب ثانی که فاقد هرگونه لیاقتی بود ، شکل می‌پذیرفت زیرانخست فتحعلی خان قاجار و اندکی بعد نادرقلی بیك افشار ببهانهٔ باز گرداندن سلطنت بصفویان زمام اختیار دولت شاه تهماسب را دردست گرفتند.

نادرقلی‌بیك که بعد از تصاحب تخت‌وتاج ایران نادرشاه افشار خوانده‌شد، ازعشیرهٔ کوچك قرخلو ، شعبه‌یی از ایل افشار ، بود . ایل یاد شده دسته‌یی از ترکمانان بودند که مقارن حملهٔ مغول بآذربایجان رفتند و در دوران شاه اسمعیل به ابیورد خراسان کوچانده شدند . نادر در میان عشیرهٔ مذکور بسال ۱۱۰۰ ه در دستگرد (از ناحیهٔ دره‌گز خراسان) ولادت یافت . در هژده سالگی بخدمت یکی ازرئیسان ایل افشارابیورد که حاکم آن دیاربود، درآمد ودختر اورا بزنی گرفت وپس ازوی‌بجای‌اوعهده‌دار ریاست قبیله وحکومت ابیورد شد وبدینگونه‌زندگی نظامی وسیاسیش آغاز یافت.

دراین اوان ملك محمود سیستانی که درخراسان دم از استقلال می‌زد، نادر رابدفع ازیکان مأمورکرد واواندکی بعد سرازطاعت محمود پیچید وبااوبستیزه پرداخت ویکبار اورا درنزدیکی مشهد منهزم ساخت و شاه تهماسب را بخراسان دعوت کرد، وچون تهماسب دعوت‌اوراپذیرفت بسیاری از طرفدارانش‌درخراسان بنادر پیوستند وکار او بالا گرفت وبدو لقب تهماسبقلی (چاکر تهماسب) داده‌شد. تهماسبقلی در محرم سال۱۱۳۹ ملك محمود سیستانی را درمشهد محاصره کرد و درصفر همان سال فتحعلی‌خان قاجاررا که سمت سپهسالاری شاه تهماسب داشت‌از میان برد وبجای او سپهسالار گردید ، وچون کار ملك‌محمود را درربیع‌الثانی‌سال

۴۰ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

مکرر در جنگ با دولت عثمانی قابل ذکرست. این جنگها که بادولت عثمانی شد بیشتر بر سر قبولانیدن شرطهای مذهبی نادربر عثمانی و بستن پیمانی برای تعیین مرزهای مشخص با متصرفات آن دولت درجانب ایران بود وعاقبت این پیمان‌نامه میان دولت عثمانی وسفیران نادر (میرزا مهدیخان‌منشی ومصطفی‌خان شاملو) بسال ۱۱۶۰ ه امضاء شد و مفاد آن شناختن مرز های ایران و عثمانی بنا بر پیمان میان شاه صفی و سلطان مراد چهارم ، تعهدکار گزاران عثمانی درحفظ سلامت حاجیان ایرانی ونقل وانتقال آنان درراه زیارت کعبه ، تعیین سفیرانی در دوپایتخت بمدت سه‌سال ، بازداشتن ایرانیان از دشنام گویی بخلیفگان سه گانه ، ترك دشمنی وادامهٔ صلح از هر دوجانب ، مطالبه نکردن باج وخراج از بازرگانان یکدیگر... بود.

باهمهٔ این خدمتها که نادر بایران کرده بود هیچگاه نتوانست اعتمادایرانیان راجلب کند واین بی‌اعتمادی ونارضایی خاصه از هنگامی که سلطنت‌ایران‌رابزور دسیسه تصاحب کرد وببرانداختن آخرین بازماندهٔ صفوی‌پرداخت قوت گرفت و بعد ازچندی بشورش‌های پیاپی مردم‌دراین سوی و آن سوی کشورپهناورش کشید ودرین میان داستان شورش لزگیان داغستان وسفر نادر از مشهد بدان دیار (محرم ۱۱۵۴ ه) وتیرانداختن مردی ناشناخته براو ومتهم شدن پسر دلاور نادر یعنی‌رضا قلی میرزا بدین جنایت وکور کردن او درداغستان پیش آمد که یکباره آن سردار پرتدبیر را بآدم کش بی‌باکی مبدل ساخت‌ومال دوستی بی‌حسابش که بعد ازفتح دهلی گریبانگیر او شده بود براین آتش سنگدلی وخونریزی دامن زد چنانکه در مطالبهٔ مال از هر کس و هردیار راه مبالغه پیش گرفت و ازین راه آسیبهای بسیار بایرانیان رسانید وسخت‌کشی وآزار وقتل عامهای اومانند کارهایش در شوشتر و شیراز ولار وساختن کله منارها درفارس وکرمان وکور کردن گروهی بزرگ از زیر دستان وهمانند این‌کارهای نابهنجار او بجایی کشید که عرصه رابر مردم تنگ کرد وکاررا بشورشها وانقلابهای پیاپی وبدگمانی میان او و سردارانش کشانید چنانکه چندتن‌از آنان که‌نادر دراندیشهٔ کشتنشان‌بود، شبانگاهی‌درفتح آبادخبوشان، بسراپردهٔ او هجوم بردند واورا ازپای درآوردند (جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ ه).

۴۲ ـــــــ

غربی وجنوب غربی آن ، وولایت سند از شبه قارهٔ هند. قسمتهای دیگری از تمام سرزمین هند وآسیای صغیر بشرحی که در مجلدهای پیشین این کتاب دیده‌اید ،از سده‌های پیشین زیر نفوذ شدید فرهنگ ایرانی درآمده‌بود بنحوی که هنگام‌بحث در تاریخ فرهنگ وادب ایرانی نمی‌توان ، ونباید ، آنها را نادیده گرفت وبویژه ازکوششهای گسترده‌یی که بسود زبان وادب فارسی در آنهاانجام می گرفت‌صرف نظر کرد.

۲) باقیام شاه اسمعیل وسرخ‌کلاهان ترکی زبان و با ادامهٔ سیاست مذهبی تعصب‌انگیزوسفاهت آمیزدولت‌صفوی وکار گزارانش دربرابر سنیان ، وهمچنین با انقلابهایی که در دوران سلسلهٔ یاد شده تا فتنهٔ افغان رخ‌داد بسی از ایرانیان‌خود را از آتش بلا بیرون افگنده جای آرام وآسایش را بیرون اززادگاه خودجست وجو کرده ودر سرزمینهای یادشده سکونت گزیده وهمانجا بخلق آثارخوددرعلم وادب پرداخته‌اند.

۳) گورکانیان هند ازعهد همایون وخاصه از دوران جلال‌الدین‌اکبربعد، بنحوی خاص حمایت از فرهنگ ایرانی بویژه زبان و ادب فارسی را بر عهده گرفتند؛ وسلاطین عثمانی‌وهمهٔ بزرگان درگاهشان‌درتشویق وترغیب‌عالمان‌ایرانی وایجادکتابخانه‌های پرارزشی از نسخه‌های فارسی که هنوزهم‌گنجینه‌هایی ازآنها درترکیه باقی است، کوششهای دیرباز داشتند،درحالی که پادشاهان‌صفوی وسرخ کلاهان همزمان بافعالیتهای یادشده دراین‌راهها کاری که شایستهٔ گفتار باشدانجام ندادند.

رعایت این نکته‌ها مارا برآن‌می‌دارد که در ذیل این مبحث نگاهی،اگرچه کوتاه ، بوضع سیاسی سرزمینهای زبرین نیز بیفگنیم. اماپرداختن بدین موضوع نباید خوانندهٔ این کتاب را باین اندیشه اندازدکه من ، خدای ناخواسته وناکرده، آن سرزمینها رابعنوان قلمرو سیاسی دولتهای ایرانی بحساب می‌آورم. روشنست که چنین نیست ودرجلدهای پیشین ازین کتاب نیزچنین نبود .

## دولت عثمانی

پیش ازین دیده‌ایم که رابطهٔ دولت تیموری ودولت عثمانی باجنگ وهمسایگی میان تیمور وبایزید اول(سلطنت۷۹۲تا ۸۰۵ ه) آغاز شد لیکن حادثه‌های نظامی بعد ازتیمور وتشکیل دولتهای‌قراقویونلو وآق قویونلو میان دودولت عثمانی وتیموری‌فاصله افگند ورابطهٔ آنهاازراه‌مکاتبه وفرستادن تحفه‌ها وهدیه‌ها انجام می‌گرفت، ودراین میان رفت وآمد دانشمندان و ادیبان میان دو کشور برقرار سابق ادامه داشت.

وقتی شاه اسمعیل صفوی بارسمی کردن مذهب دوازده امامیان و اصرار در دشنام گویی خلیفگان سه گانه و کشتار اهل سنت کار خود راآغاز کرد ، پادشاهان عثمانی که تا این هنگام بداخلهٔ ایران تجاوزنکرده بودند، همت‌برآن گماشتند که هم درتعقیب شیعیان‌طرفدارصفویه وهم‌برسم اعتراض‌بدولت صفوی درآزارسنیان وبدگویی بزرگان‌اهل‌سنت،سرخ کلاهان را تنبیه کنند. جنگ چالدران بدینگونه آغاز شد وکیفری سخت بود که بصفویان وقزلباشان داده شد و رعبی که از آن حاصل شد تا دوران هنرنماییهای شاه عباس بزرگ باقی ماند چنانکه شاه تهماسب تاپایان عمر خود ازرویارویی باسپاهیان عثمانی برحذربود[1] ، اما عثمانیان تا پایان عهد صفوی هیچگاه ازمبارزهٔ مذهبی باآن دولت باز نایستادند وبدین بهانه‌هروقت توانستند در داخلهٔ کشور ایران پیش رفته بعضی از شهرها ودژها را ویران کرده یا طعمهٔ آتش ساخته‌اند. جنگهای ایران وعثمانی که تا دوران‌پادشاهی نادر ، وبعداز آن ، ادامه داشته درحقیقت نتیجه‌یی جز خونریزیهای دائم وصرف مال ومکنت‌دو کشور ببار نیاورد . در سراسر این جنگها تنها یك بار سپاهیان عثمانی ادامهٔ آنرا جائز ندانستند وآن هنگامی بود که لشکریان خواندگار اشرف افغان رادرعقب‌نشینی بسوی اصفهان تعقیب می‌کردند وعاقبت ادامهٔ ستیز رابا یك پادشاه سنی و سپاهیان سنی‌مذهب‌اوحرام شمرده دست ازجنگ برداشتندوازین راه مایهٔ‌پیروزی اشرف گردیدند .

از دوران شاه اسمعیل تا پایان پادشاهی نادر هجده سلطان عثمانی از بایزید ثانی (۸۸۶ - ۹۱۸ ه) تامحمود اول (۱۱۴۳-۱۱۶۸ه) بر کشور خودفرمان راندند ودر عهدهمین پادشاهانست که دائم جنگ وصلح بی سرانجام و آمدوشد بی حاصل سفیران عثمانی و ایرانی ادامه داشت ، ولی اگر این شهریاران در جانب ایران کامیابی محسوسی نداشتند در اروپا و شمال افریقا و بخشی از آسیا پیروزیهای بسیار یافتند وتا پشت دیوارهای وین پیش رفتند وسراسر اروپا و حوزهٔ ریاست مسیحیت را در آندیار بوحشت طولانی دچار ساختند؛ ودرضمن همین پیشرفتهاست که بعد از فتح شام ومصر وعربستان (۹۲۳ ه) درحرمین خطبه بنام سلطان سلیم خان اول (۹۱۸-۹۲۶ ه) خواندند وازین تاریخ بود که سلطانان عثمانی عنوان خلافت یافتند. پسر همین سلطان سلیم یعنی سلطان سلیمان اول که تا ۹۷۴ ه سلطنت کرد امپراطوری عثمانی را ازمرزهای ایران تاتنگهٔ جبل الطارق واز کناردهای دانوب تا سواحل دریای سرخ وکرانه‌های افریقا درمدیترانه گسترش بخشید واگرچه فوارهٔ قدرت عثمانی درست بعد از همین سلطان «کبیر» آغاز سرنگون شدن کرد، لیکن آن دولت تابعد از جنگ اول بین الملل وتشکیل جمهوری ترکیه از بازماندهٔ خاك عثمانی باقی ماند.

ثروت سرشار سلطانان عثمانی و تسلط آنان بر بخشهای بسیار پهناوری از کشورهای اسلامی باعث شد که درگاهشان مرکز اجتماع گروه بزرگی از دانشمندان وادیبان دیارهای گوناگون گردد. دستهٔ بزرگی ازاین عالمان و ادیبان از آغاز عهد صفوی ببعد بعلتهایی که پیش ازین گفته‌ام از ایران مهاجرت کرده ودردوره‌هایی محدود یا نامحدود درخاك عثمانی باقی مانده و کتابهایی بعربی و بفارسی درآنجا تألیف نموده‌اند. علاوه براین براثر توجه خاصی که پادشاهان عثمانی وبزرگان دولتشان بزبان وادب فارسی داشتند ، پایتخت آنان ازپناهگاههای بزرگ شاعران و ادیبان زمان ومحل گردآمدن نسخه‌های فراوان از کتابهایی که عالمان وادیبان ایرانی بتازی وپارسی تألیف کرده‌اند، درکتابخانهای شاهان وبزرگان درگاهشان گردید که هنوز

۴۶ ــــــ

نسب ظهیرالدین بابر درپشت چهارم بجلال‌الدین میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان می‌رسید و درآغاز جوانی برقسمتی از فرارود فرمانروایی داشت لیکن چون ازبکان اورا از آن دیار راندند بافغانستان هجوم برد ودرهمان حال از راه اتحاد باشاه اسمعیل چند بار درباز گرفتن فرارود کوشید وچون دید که کارش باازبکان بسامان نمی‌رسد آن دیاررا رها کرد ودر گسترش حوزهٔ قدرتش درسرزمین افغانستان اهتمام جست وپس از آنکه کابل را بسال ۹۱۰ه فراچنگ آورد آن راپایتخت خود کرد واز آنجا بهمراهی فوجهایی از ترکان جغتای که خود آنان را مغول می‌نامید، حمله‌های خویش رابرهند آغاز کرد وازسال ۹۳۲ ه تا سال ۹۳۷ ه که سال مرگ اوست ، تمام بخشهای شمالی هند راازرود سند تابنگاله تصرف کرد[1].

همزمان بااین کوششها سلسله‌های متعددی از پادشاهان مسلمان درشبه قارهٔ هند حکومت می کردند که دردستگاههای امارت همگی آنان زبان وادب فارسی رسمی بود ومردان سیاست وفرهنگ ایرانی برسرکارها بوده زمام امور رادردست داشتند وبویژه در این اوان تاچند مدتی ازعهد گورکانیان هند نباید از اهمیت سلسله‌های پادشاهان دکن که محل اجتماع بسیاری ازبزرگان علم وادب و سیاست ایرانی بوده است غافل ماند[2] . بابر و جانشینان معروفش ناصرالدین همایون (۹۳۷-۹۶۳ ه) و جلال‌الدین اکبر(۹۶۳-۱۰۱۴ه)ونورالدین جهانگیر(۱۰۱۴-۱۰۳۷ه)وشهاب‌الدین شاهجهان(۱۰۳۷-۱۰۶۸ ه) ومحیی‌الدین اورنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ه) بتدریج همهٔ اینها را از میان بردند و بر سراسر هند تسلط یافتند بنحوی که هنگام مرگ اورنگ زیب تمام هندوستان جز قسمت کمی از شبه جزیرهٔ دکن ملك گورکانیان هند شده بود و در آن بهرهٔ کوچك هم نحوی فرمانبرداری از دولت گورکانی

---

۱ــ در بارهٔ اوگذشته از توضیحات کافی خواندمیر درحبیب‌السیر بنگرید به اکبر نامهٔ ابوالفضل علامی ج ۱ ص ۶۷-۹۲.

۲ــ در بارهٔ فهرست این حکومتها و پادشاهانشان بنگرید به «طبقات سلاطین اسلام» ص ۲۶۵-۲۹۲.

۴۸ ــــــ

واینان نه‌تنها خود وفرزندانشان پارسی دان و گوینده و نویسنده بدین زبان بودند بلکه همهٔ سرداران‌ووزیران وبزرگان درگاهشان نیزچنین وبیشترآنان‌ازخاندانهای مشهور ایرانی بودند ، وقدم هرشاعر زبان آور یانویسندهٔ سخن گستری را که از ایران فراز می‌رسیدبردیده می‌نهادندودرنوازش آنان دقیقه‌یی را فرونمی‌گذاشتند.

درهمان زمان‌که در ایران صفوی بیشترعنوانها وسمتهای لشکری ودرباری ودیوانی ترکی بود [مانند: اونچی باشی، ایل‌بیگی ، بیگلربیگی، چرکچی‌باشی، سورسات باشی ، قورچی‌باشی ، گرک‌یراق باشی ، یورتچی‌باشی ، قوللر باشی ، ایشیك آقاسی...] بسیاری از خطابها (=لقبها، عنوانها) در هند فارسی‌متداول‌آن زمان بود [مثل : میرجمله ، بخشی ، هزاری ، خانجهان ، خاندوران، خانخانان ، آصفخان ، ارادتخان، اسلام خان، اصالتخان، اشرف‌خان ، اعتقادخان، افضل‌خان امانتخان، مهابتخان، شایسته خان، شاهنوازخان وجزآنها چنانکه درکتابهای‌مربوط بآن دیار وبهتر وگردآمده‌تر از همه‌درمآثرالامراء میر عبدالرزاق خوافی مخاطب بشاهنوازخان می‌توان دید].

شاهان و شاهزادگان گورکانی هند نیز نامهایی چون همایون ، جهانگیر ، شاهجهان ، داراشکوه ، اورنگ زیب، جهاندار ، شهریار ، خسرو ، پرویز، دارا ، کام‌بخش ، فرخ‌سیر ، نیکوسیر برخود می‌نهادند، ومؤلفان وتاریخ‌نویسان‌درباری درکتابهایشان بجای ماههای‌تازی‌وسالهای ترکی [سیچقان‌ئیل، اودئیل، بارس‌ئیل، توشقان‌ئیل‌وجزآنها] که درایران معمول بود، ازتقویم اسلامی وگاه‌شماری‌ایرانی بیك‌سان استفاده می‌نمودند[1] وحتی درتقویم شمسی معروف بتاریخ الهی که بامر جلال‌الدین اکبر بهمراه اعلام دین الهی تنظیم شده وتقویم رسمی دربار گردیده

---

۱ــ برای نمونه بنگریدبه ، شاهجهان نامهٔ محمد صالح‌کنبولاهوری که در ذکر بیشتر حادثه‌ها نخست روز وماه وسال تقویم اسلامی راآورده وآنگاه روز وماه تقویم ایرانی‌را مثل روز انیران‌آبانماه وخرداد روز آذرماه ومانندهٔ آن ذکر نموده ، ونیز بنگرید به‌اکبرنامهٔ ابوالفضل علامی وبه پادشاه نامهٔ ملاعبدالحمید لاهوری.

۵۰ ــــــ

تکرار کردند وچون شاه اسمعیل در کشور گشایی خود متعرض اهل سنت وعالمان وادیبان سنی بود وآنان را ناگزیر بپذیرفتن تشیع می کرد، آنانکه میل بتغییر مذهب نداشتند بکشورهای همسایهٔ ایران واز آنجمله بفرارودمی گریختند وبخدمت پادشاهان ازبك درمی آمدند و از جملهٔ مشهور ترین آنان یکی فضل الله بن روز بهان خنجی اصفهانی[1] دانشمند ومورخ ومؤلف معروف، صاحب عالم آرای امینی در تاریخ خاندان بایندری ، ومهمان نامهٔ بخارا در تاریخ سلسلهٔ امرای ازبك ، وسلوك الملوك در اخلاق است که بنام عبیدالله خان نوشته شده . گذشته ازین شاهان وشاهزادگان ازبك ، بویژه کسانی مانند محمدخان شیبانی وبرادرزاده اش عبیدالله خان ویونس مغول پسر یونس بوقاخان وپسرش سلطان محمودخان وجز آنان غالباً شاعران پارسی گوی بوده و یا شاعری را با زبان فارسی آغاز می کرده و آنگاه بشعر ترکی می پرداخته اند[2].

**رابطه های خارجی**

ازمطلبهای شایستهٔ مطالعه در دوران صفوی رابطهٔ روزافزونیست که میان ایران ومغرب زمین پدید می آمد. پیداست که این کتاب بهیچ روی جای آن نیست که درین مطلب بسیار مهم واساسی بشرح وتفصیل بپردازد وبهمین سبب کوشش خواهد شد که بارعایت جانب اختصار ببعضی جریانهای قابل ذکر درین باره اشاره شود .

دردوران پیش، چنانکه دیدیم، خواه بوسیلهٔ قراقویونلویان و آق قویونلویان وخواه درزیر لوای تیموروتیموریان رابطهٔ خارجی ایران با خاور و باختر درحال توسعه بود[3].

---

۱ــ دربارهٔ او رجوع شود بهمین کتاب ، ج۴ ص۵۳۸ــ۵۴۰.

۲ــ رجوع شود به ، روضة السلاطین فخری هروی ، چاپ سندی ادبی بورد، حیدر آباد ۱۹۶۸ م . ص ۲۳ ببعد ونیز بهمین کتاب وهمین جلد ، فصل پنجم.

۳ــ رجوع شود بهمین کتاب، ج ۴ ص ۲۰ــ۲۵.

۵۲ ــــــ

قسمتی از جزیرهٔ قشم را بتصرف درآوردند وقلعه‌یی درآن بنا نهادند و هنوز بنای قلعه بپایان نرسیده بود که با سپاهیان ایران وبا مردم لار درآویختند و بیش‌ازهزار تن از آنان کشتند .

این واقعه همزمان بود با سی‌وپنجمین سال از سلطنت شاه عباس بزرگ و تا این زمان یك قرن واندی ازتسلّط نظامی پرتغال برخلیج فارس می گذشت ودر سراسر این مدت گویا دولت صفوی یا اصلاً متوجه خطر استعمار پرتغالی نبود یا بدان‌چندان اهمیتی نمی‌داد، ولی‌واقعهٔ مذکورشاه عباس‌را بیدار وازاهمیت حادثه خبردار ساخت .

خبر کشتارایرانیان بدست پرتغالیان هنگامی بشاه‌عباس رسید که در زردکوه بختیاری در راه اقدام به پیوند دادن کارون بزاینده رود ، بسر می‌برد . وی ازین جسارت پرتغالیان سخت برآشفت و بسردارمشهور خود امامقلی‌خان پسرالله‌وردی خان ، فرمانروای فارس ، دستور دادکه متجاوزان را از بندر جرون و جزیره‌های هرموز وقشم بیرون براند وچون نیروی دریایی در اختیارنداشت برآن شد که از رقابت دولتهای بزرگ که درخلیج فارس نیروی دریایی داشتند استفاده کند . پس با انگلیسیان طرح اتحاد ریخت و وعده دادکه جای پرتغالیان را درتجارت خلیج فارس بدانان بسپارد بدان شرط که با دولت‌ایران درقلع‌وقمع آن قوم‌همراهی کنند و بعد از پایان جنگ غنیمتها را میان خود تقسیم نمایند و از دستاوردهای گمرکی بندر گمبرون هم بهره‌یی بانگلیسیان داده شود .

امامقلی خان بیاری نیروی دریایی انگلستان و با فراهم کردن دویست قایق ایرانی سپاهی بفرماندهی امامقلی بیگ و پولادبیگ و شاه‌قلی بیگ و شارق علی و علی بیگ بجزیره های هرموز و قشم فرستاد و آنها را از چنگ پرتغالیان بیرون آورد (۱۰۳۱ه) .

داستان فتح جزیرهٔ قشم و جزیرهٔ هرموز (جرون) در دو منظومهٔ حماسی جنگ نامهٔ کشم، و جرون‌نامه که‌در حدود سال ۱۰۳۲ بدست شاعری بنام «قدری»

پرداخته شده بنظم درآمد[۱].

پس ازفتح جزیرهٔ جرون (هرموز) و قشم و بندر جرون (گمبرون) بافتخار شاه عباس نام بندر اخیر را باسم او « بندر عباس » خواندند . شاه عباس بعدازین فتح بزودی انگلیسیان را ازخیال خامی که داشتند منصرف وتسلط خودرا برخلیج مستقر ساخت و حتی آنان را از بنای استحکامات در بندرهای جنوب بازداشت . پرتغالیان نیز بعدازاین شکست تمام امتیازهای خودرادرخلیج‌فارس ازدست‌دادند و فقط‌از شاه اجازه یافتند که در بندر کنگ نزدیك بندر لنگه تجارتخانه‌یی بسازند[۲].

رابطهٔ‌ایران با کشورهای غربی درعهد صفویان منحصربدانچه درخلیج‌فارس گذشته است، نبود، بلکه دنبال ارتباطهایی که از عهد تیموریان وترکمانان با آنها وجود داشته درسال ۹۷۰ه (۱۵۶۲م) نخستین رابطهٔ سیاسی واقتصادی میان ایران و انگلستان‌آغازشد وآنتونی جن‌کینسن[۳] که حامل نامهٔ الیزابت اول ملکهٔ‌آن‌کشور برای‌شاه تهماسب بود، درقزوین بحضور پادشاه‌صفوی رسید. مقصود ازین‌رسالت ایجاد رابطهٔ بازرگانی با ایران بود و اگرچه جن‌کینسن بسبب مسیحی بودن از درگاه « مرشد کامل » رانده شد ولی بهر حال این رابطهٔ بازرگانی میان دوکشور سرگرفت وهیأت اعزامی جن‌کینسن توانست چندسال بعداز راه روسیه با ایران تجارت‌کند واین رابطه را پس ازاین رسالت برادران شرلی (سرآنتونی شرلی و سر رابرت شرلی) که پیش‌ازین نامشان را دیده‌اید[۴]، استوارترکرد بااین تفاوت که این‌بار پادشاه روشن‌بینی چون شاه‌عباس بزرگ زمام‌کارها را در دست داشت و نمایندگان غرب را بجرم‌مسیحی بودن از درگاه نمی‌راند وفرمان نمی‌داد که جای پایشان را برای ازالهٔ نجاست بشویند!

---

۱ــ حماسه‌سرایی درایران، دکترصفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۳ص۳۶۶ــ۳۷۰ .

۲ــ نقل از ، خلاصهٔ تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران ازآغاز تا پایان عهد صفوی، دکترصفا، تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص ۲۵۳ــ۲۵۵ .

۳ــ Anthony Jen Kinson

۴ــ همین‌کتاب وهمین جلد ص ۲۲

درسال ۱۰۳۲ه شاه‌عباس رابرت شرلی را برای تسریع در اجرای عهدنامهٔ بازرگانی میان ایران وانگلستان بدان کشور فرستاد وچندی بعد نماینده‌یی ایرانی بنام نقدعلی‌بیگ بفرنگستان اعزام‌داشت ودولت‌انگلستان نیز در ۱۰۳۶ه(۱۶۲۷م) سفیری بنام سردودمورکوتن[1] بایران گسیل کرد ودر این میان شرکت هند هلند بعدازکسب اجازه از دولت در ایران بفعالیت پرداخت وتوانست بزودی از رقیب انگلیسی خود درکار تجارت با ایران پیش‌افتد. فرانسویان نیز در دوران‌شاه‌عباس بزرگ سعی‌فراوان برای دست زدن بفعالیتهای تجاری بکار بردندلیکن‌اقدامهایشان دراین راه سالها بعد بنتیجه رسید .

دورهٔ میان‌سلطنت شاه‌صفی وهجوم‌افغانان دوران بهره‌برداری ازکوششهای شاه عباس بزرگ برای گسترش رابطهٔ سیاسی و بازرگانی با مغرب زمین بود و بهمین سبب دولتها و مؤسسه های بازرگانی کـه تا آن هنگام اجازهٔ فعالیتی در ایران کسب کرده بودند ، بکار خود ادامه دادند . شاه عباس دوم مانند نیای خود برابطهٔ دولت ایران بادولتهای فرنگستان اهمیت می‌داد. درعهد این پادشاه کشیشی فرانسوی بنام رافائل دومان[2] بسال ۱۶۴۲ میلادی (۱۰۵۲ه) باصفهان رسید . وی ریاضی‌دان ماهری بود وبامطالعه در وضع اجتماعی ایران وفراگرفتن زبان‌فارسی توانست کتابی دربارهٔ ایران بنام «وضع ایران در ۱۶۶۰»[3] که بمنزلهٔ گزارشی برای کُلبر[4]وزیردارایی فرانسه بود، فراهم‌آورد. این کتاب شامل همهٔ دانستنیهایی بود که کلبر برای تشکیل شرکت فرانسوی هندشرقی لازم داشت. درسال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ه) گروه آمیخته‌یی ازنمایندگان دولت فرانسه وشرکت فرانسوی‌هندشرقی بایران آمدند و بعضی امتیازهای بازرگانی بدست‌آوردند لیکن نخستین قرارداد تجارتی میان ایران و فـرانسه بسال ۱۷۰۸ میلادی ( ۱۱۲۰ ه ) با کوشش میشل[5]

---

۱ـ Sir Dodmor Cotton
۲ـ Raphaël du Mans
۳ـ Etat de la Perse en 1660
۴ Colbert ۵ـ Michel

نمایندهٔ فرانسه بسته شد واین‌قرارداد ضمناً متضمن موادی برای حمایت روحانیان ومبلغان مذهبی فرانسوی درایران نیز بود .

روسیان کوشش خودرا برای ایجاد رابطهٔ سیاسی‌واقتصادی باایران ازعهد شاه‌عباس دوم آغاز کردند اماچه دراین‌زمان وچه دردورهٔ شاه سلطان حسین‌وحتی درعهد شاه تهماسب ثانی همیشه از عقد معاهده بازرگانی مقصودهای سیاسی نیز داشته‌اند. قصد آنان دراین‌کار بظاهر ایجاد رابطهٔ دوستانه ودر باطن بدست‌آوردن اطلاعاتی از ایران در راه توسعه طلبی خود و نیز تحصیل امتیازهایی بود که تنها بنفع آنان باشد. مثلا درسال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ ه) دو نماینده با ۸۰۰ عضو از روسیه بایران آمدند و بزودی معلوم شد مرادشان ازفرستادن این گروه کثیر آنست که ازموقع سیاسی خود برای معافیت گمرکی استفاده کنند. این امرموجب خشم ایرانیان ومرگ یك‌تن از گروه یاد شده گردید . در سال ۱۷۰۸ میلادی (۱۱۲۰ه) باز هیأتی روسی بسرپرستی «اسرائیل اُری»[1] باصفهان رسید که همین‌مقصود یعنی معافیت از پرداخت عوارض گمرکی را درپوشش مأموریت سیاسی داشت. هفت سال بعد وُلینسکی[2] نامی ازجانب تزار برای مذاکره دربارهٔ تجارت‌ابریشم ایران باصفهان آمد که درخفا مأمور فراهم‌آوردن دانستنیهایی از نیروی نظامی‌ایران بود وچون تزار روسیه بباری این‌سفیر از بی‌سامانی‌کار درعهد شاه سلطان‌حسین آگهی یافت، چنانکه پیش‌ازاین گفته‌ام آغاز دست‌اندازی بقلمرو دولت صفوی کرد.

رابطهٔ شرکتهای بزرگ هند شرقی انگلیسی وهلندی باضافهٔ آمد وشدهایی میان دربار ایران ودربار پاپ وامارتهای آلمان و جزآنها نیز در این دوران ادامه داشت و بیشتر منظوراز آن یا ترغیب دولت‌ایران بجنگ با دولت عثمانی بود ویا تجارت و کسب منفعت‌های مادی . در مورد نخستین پادشاهان فرنگ وحتی پاپ، جانشین عیسی‌مسیح، باظاهری آراسته بدولت‌ایران وعدهٔ یاوریهای بسیار می‌دادند

---

۱ــ Israël Ori

۲ A. P. Volynsky

تا با عثمانیان بجنگ و ستیز برخیزد و آنـان را چندگاهـی ازشـر لشکرکشیهای پیاپی خواندگاران باروپـا بازدارد ، ولی چون جنگ میان ایرانیان و عثمانیان در می گرفت فرنگیان پای پس می کشیدند و هر دو را بحال خود می گذاشتند، شاید هم علت این پیمانشکنیها آن بود که آل عثمان و اخلاف شیخ صفی‌الدین برای ستیزه گری با یکدیگر نیازی ببرانگیزاننده ومحرك نداشتند وبهانه‌جوییهای‌ارضی ودینی برای‌آن دوبسنده بود .

در رابطه‌های بازرگانی‌هم همواره کشورهای اروپایی دنبال‌جلب سودهای یکسویه می گشتند و در اندیشهٔ کسب اجازهٔ فعالیتهای گستردهٔ تجاری و معافیت از گمرك ومالیات وهمانندابنها بودند ودرهمه حال ازتقاضای حمایت ورعایت‌جانب هیأتهای مذهبی مسیحی‌هم غافل نمی‌نشستند.

تجارت میان ایران واروپا درعهد صفوی، وآمد و شد سفیران وبازرگانان وصنعت‌گران ومبلغان مذهبی مسیحی و بعضی از اهل حرفه وهنر اروپایی بایران ورواج ساخته‌های فرنگیان مانند ساعتهای سویس ، قبله نما (قطب نما) ، عینك و چیزهای شیشه‌یی، باقته‌ها بویژه ماهوت و اطلس وکمخای فرنگی و تافته شامی، وهمچنین‌تأثیر سبك نقاشی فرنگی دراواخرعهد صفوی، بنحوی که درتصویرهای چهل ستون اصفهان می‌بینیم، و نظایر اینها همگی نتیجهٔ مستقیم ارتباطهاییست که در دوران موردمطالعهٔ مامیان‌ایران و اروپا درحال گسترش بود؛ و این تأثیرها طبعاً در دوران بعدازصفوی روزبروز گسترده‌تر وژرف‌تر گردید. دامنهٔ تأثیراین‌رابطه‌ها حتی بادب فارسی نیز کشید ووصف فرنگیان مضمونهایی در اختیار شاعران زمان گذارد. شاهدان و زیباروبان فرنگ، حسن فرنگ ، رخ فرنگ ، بت فرنگ، می پرتگال (پرتغال) ، بادهٔ پرتگال (پرتگالی) و اینگونه واژه‌ها بهمراه این مضمونها ووصفها بسیار بکارمی‌رفته‌ست واز آنهاست غزل زیرین ازملااسمعیل ذبیحی‌شاعر سدهٔ یازدهم صاحب منظومهٔ «نرگسدان» که پس‌ازاین یاد خواهم کرد.

دارم دلی از چشم سیاه تو فرنگی　　وحشی‌تر از آهوی نگاه تو فرنگی

جان بابد اگرسجده کنم در قدم تو — آن بت که بتدیرست اله توفرنگی
دارند سر کشتنم از همسری هم — بخت من و وارونه کلاه تو فرنگی
مذهب دل ودین دادهٔ ناز تو ستمگر — دین خاك نشین سر راه تو فرنگی
خورشید فلك‌رنگ چومهتاب ببازد — ازشرم بتَرو روی چوماه توفرنگی
بتخانهٔ دل راکند از فیض چراغان — بـاد رخ خورشید پناه تو فرنگی
ار قتل ذبیحی‌مکن‌اندیشه که عیسی — خواهد زخدا عذرگناه توفرنگی[1]

وباز ازو و از دیگر شاعران عهدست :

یا بما یارمشو یاچوشدی‌چون ماشو — ماچورسوای‌جهانیم‌توهم‌رسواشو
عاشق ورندغزلخوانوفرنگی‌مشرب — رندولاقیدوملامت کش‌وبی‌پرواشو
(ذبیحی)

ازفرنگی‌نرگسی‌تیرنگاهی‌خورده‌ایم — شمع‌سبزی برسرلوح مزارمازنید
(میرزا جلال اسیر)

بی‌نقش‌چین نه‌حسن‌فرنگ‌آفریدنست — بهزادی تـو دست ز دنیا کشیدنست
(بیدل)

غارت سرشتهٔ نـگه کافـر تـوایم — یادِ ازغبار ما کن‌وطرح فرنگ‌ریز
(بیدل)

ساقی بجام ریز می پرتگال را — ماه تمام ساز بیك شب هلال را
(غنی کشمیری)

فرنگی‌شاهدانت‌ساقی‌بزمندهان‌ای‌دل — صنم‌می گوی‌ومی کش‌باده‌های‌پرتگالی‌را
(طالب آملی)

راحت نبود بزیر این خیمه تنگ — یك‌خیمه و صد گروه ترسا وفرنگ
ز ابنای زمانه داوری مهر مجوی — پروردهٔ روز وشب نباشد یکرنگ
(قاضی داوری)

زدل بگویم باآن بت فرنگ که چه — زحال‌شیشه‌بگوید کسی‌بسنگ که‌چه
(قصاب)

---

۱ــ تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۳۰۰ .

پیاله نقش دگر زد رخ فرنگ ترا　　شراب روغن گل شد چراغ رنگ ترا
(شوکت بخاری)

دومنظومهٔ «جنگ‌نامه کشم» و «جرون‌نامه» که پس‌ازین درشمار منظومهای حماسی معرفی خواهم کرد ، هم نتیجهٔ همین رابطه های ایران و فرنگ در آن روزگارست .

دربارهٔ رابطهٔ میان دولت ایران با دولتهای عثمانی وازبکان و گورکانیان هند مطلب همانست که درصفحه‌های پیشین گذشته‌است ونیازی بباز گفتن ندارد . ازین رابطه‌های همسایگی آنچه میان ایران وهند جریان داشت ازهمه سودمندتر وشایان توجه بیشتراست. این‌رابطهٔ دوستی وبرادری بدست بنیانگذاران دوسلسلهٔ صفوی و گورکانی هند یعنی شاه‌اسمعیل وظهیرالدین بابُر بنیاد نهاده شد. واقعهٔ مرو میان شاه اسمعیل‌وشیبك خان چنانکه می‌دانیم به‌پیروزی ایران تمام‌شد. ازجملهٔ اسیران مرو یکی خواهر ظهیرالدین بابر بود کـه شاه اسمعیل او را با احترام بنزد برادر گسیل داشت وهمین جوانمردی موجب‌ارادت بابر بپادشاه جوان صفوی گردید. بعدازآن شاه اسمعیل چندبار ظهیرالدین را در نبردهایی که باازبکان داشت‌یاوری کرد ولی چنانکه می‌دانیم بابر بعداز ناکامی در برابر ازبکان‌ناگزیر فرا رود رارها کرد و بفتح افغانستان همت گماشت‌وسرانجام درسال ۹۳۲ه بهند تاخت و سلطنت گورکانیان هند را بنیاد نهاد. بعد ازو پسرش همایون بشرحی که پیش ازاین دیده شد براثر شکست ازشیرشاه ومخالفتهای برادران بشاه طهماسب پناه برد و بیاری اوقندهار را فتح نمود. این‌واقعه رابطهٔ مودت را میان دوطرف بیش‌ازپیش‌استوار ساخت واگرچه حملهٔ نابایستهٔ نادر بهندوستان وکشتار دهلی و تاراج گنجینه های آن رنجشی زوال ناپذیر درهند ایجاد نمود ، لیکن هیچگاه نتوانست بنیاد دوستی و رابطهٔ فرهنگی روزافزون میان دوجانب را سست کند . آمد وشد میان ایران و و هند در تمام دوران مورد مطالعهٔ ما بصورت ارتباط فرهنگی و مهاجرت وداد و ستد بازرگانی دایر بوده است ، و دوملتی را که چنین بیکدیگر پیوسته و در ارتباط دایم و همه سویه باشند کمتر می‌توان درمشرق زمین یافت .

# فصل دوم

## نگاهی بوضع اجتماعی ایران

### از نخستین سالهای سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری

**ترسیم کلی اوضاع** پیش از آنکه سخنی دروضع اجتماعی این عهد گفته آید ذکر چند نکته را برسبیل اشارهٔ اجمالی، و بیان بعضی از کلیات را دراینجا لازم میدانم.

۱) دراین، بحث کلیات بسیاری مطالب را باشاره وبی‌ذکر مأخذهاوشاهدها نه چنانکه شیوهٔ من درکار تحقیق است، بیان می کنم. علت آنست که همه آنها یا در مبحث اوضاع سیاسی بمناسبت مقام و باجمال آمده ویا در گفتارهای آینده با ذکرشاهد ومأخذ به‌تفصیل نسبی بمورد مطالعه و بحث درمی‌آید.

۲) در آنچه در این ترسیم کلی اوضاع می‌نویسم جز بذکر حقیقت‌های شیرین و تلخ و گوارا و ناگوار نظری ندارم و افسوس می‌خورم که تاریخ قاضی خشك وسخت‌گیریست وترازوی عدالت آنرا باشاهینی بسیار تیز ساخته‌اند و از داوریهای آن، خوش‌آیند باشد یاملال‌انگیز، بهیچ‌روی نتوان شانه خالی کرد.

۳) دوران مورد مطالعهٔ ماازحیث جریانات‌اجتماعی بر رویهم‌عهدنامساعدی بود. این درستست که قیام شاه اسماعیل و سرخ کلاهان، بیك دوران جدید از

هَروِسپ شاهی[1] که درایران آغاز شده بود، پایان بخشید، وبا اعلام مذهب‌رسمی تشیع ایرانیان را خواه و ناخواه بجانب نوعی از وحدت که جنبهٔ دینی داشت سوق داد اما در مقابل مایهٔ گسترش و رواج مفاسد و بنیادگذاری پایه‌های انحطاط فکری و علمی و ادبی واجتماعی، و شیوع خرافات وسبك مغزیهای تحمل‌ناپذیر در ایران گردید.

۴) درین دوران بنام سه تن از مفاخر تاریخ نظامی و سیاسی ایران باز می‌خوریم وعادهٔ آنرا از دورانهای با رونق تاریخ ایران می‌شماریم و شاید از پاره‌یی جهات دراین راه بدرستی پای نهاده باشیم اما درهمان حال که در طریق سرافرازی سیر می‌کنیم نباید بسیاری اعمال زشت ونابخشودنی را که دراین عهد افتخار جاری بود فراموش کنیم که بجای خود انگیزانندهٔ شرم و خفت است. بلی درهمین دوران بارور تاریخ ایران بتازیانه‌زدن و کشتن دادجویان و باز گذاشتن دست بیدادگران، کشتارهای بزرگ مردم، کور کردن، پوست کندن آدمیزاد، سوزاندن فرزندان آدم درآتش یادرقبای باروتی، افگندن انسان درقفس‌وسوزانیدن او، محبوس ساختن آدمی درخم و فرود انداختن از بالای منارهٔ مسجد، بریدن گوش و زبان و بینی و بسیاری ازاین گونه‌عملهای وحشیانه از جملهٔ کارهای‌جاری و عادی بود. شرابخوارگی واعتیاد بافیون و حَبّ‌فلونیا و چَرس و بنگ و حشیش دراین دوران نه تنها میان مردم عادی بلکه بین طبقات‌برگزیدهٔ کشور ودرخاندان سلطنتی و میان پادشاهان بهمراهی ندیمانشان باب بوده وآن گروه‌را اندك اندك از جنگاوری و دلاوری که درآغاز دوران صفوی داشتند به سستی و زبونی پایان‌آن عهد افگند.

۵) اگر درآغاز این عهد انضباط شدید و ازخودگذشتگی حیرت‌انگیز سرخ‌کلاهان را در رکاب سردار شجاع مردانه‌اشان ملاحظه می‌کنیم، چیزی از

---

۱ــ harvisp shahi .هروِسپ یعنی‌گونه‌گون وبَعضی‌غیرمعین. هَروِسپ‌شاهر ترکیبی است که من آن را بمعنی پادشاهی‌های گونه‌گون متعدد بکار برده و در برابر کلمهٔ فرانسوی (féodalité) نهاده‌ام که عادهٔ آن را به «ملوك الطوائف» ترجمه می‌کنند درحالی که ترکیب ملوك الطوائف تنها هنگامی‌رساندهٔ چنین‌معنایی تواند بود که‌پادشاهانی ازچند طائفه‌برخاسته باشند نه‌چند حکومت که مردانی زورمند در کشوری بر این وآن تحمیل‌نمایند.

افول ستارهٔ «خاقان اسکندرشان»[۱] نمی‌گذرد که با احساس تأسف پراگندگی آراء و جنگهای خانگی آنان را برسر مطامع دنیوی در نوبتهای گوناگون می‌بینیم و نیز ملاحظه می‌کنیم که چگونه فرمانروایی چند تن از پادشاهان نالایق و عیاش و نفوذ گروهی از مفسده‌جویان و آزمندان و درازدستان و دام‌گستریهای بدعت گذاران دوران باشکوه صفوی را بعهدی نامساعد برای پیشرفت ایران وایرانیان، در زمانی که دنیای غرب بپاخاسته بود، تبدیل نمود و از بلندیهای شکوه به پستیهای انحطاط فرو افگند.

۶) خلاصهٔ سخن آنکه اگر نیك و بد این عهد را در ترازوی سنجش بگذاریم، بدیها بر خوبیها می‌چربد. دوره‌ییست که از حیث نظامی خوب شروع شد و بوضعی بسیار بد پایان یافت و اگر ظهور مردی توانا چون نادرشاه افشار دنبال شکست شرم انگیز سلطان حسین اتفاق نمی‌افتاد رسوایی تاریخی ملت ایران بدین آسانیها فراموشی پذیر نبود. عهدیست که با ثروت و سروسامان کار آغازید و بغارت و تهی‌دستی و بی‌سامانی انجامید؛ با بازمانده‌یی از رونق نسبی دانشهای عقلی که در عهد تیموریان و ترکمانان فراهم آمده بود بعرصهٔ حیات آمد و با انحطاط کامل آن دانشها عمرش بنهایت رسید. قیام متعصبانهٔ شیعیان اثنی عشری دوره‌یی از پیروزگری را پی افگند و سرانجام مردمی گرفتار انواع خرافات باقی گذاشت که بزودی دردام بدعت گذاران عهدقاجاری درافتادند وبرآتش پراگندگی اندیشه‌ها دامن زدند. نتیجهٔ این همه عاملهای ناباب و ناسازآن بود که جامعهٔ ایرانی در بعدازین عهد یعنی دردوران قاجاریان جامعه‌یی تهیدست با جامعه گردانانی تهی مغز ببارآمد که تقریباً همه‌چیز خود را از دست داده بود و تنها گذشته‌یی افتخار-آمیز داشت که آنرا نمی‌شناخت؛ ملتی ماند ولی ملیت خود را چنانکه بود درك نمی‌کرد. بقول سون‌هدین[۲] ایرانی بود «درحال احتضار» و «سرزمینی که با خودش دشمنی داشت و خودش خودش را تهدید بسقوط می‌کرد و فقط مسابقه

---

۱ــ لقبی که برای شاه اسمعیل اول بکار برده می‌شد که البته اشارتی به پیروزمندی او بهمان نحو که اسکندر داشت، درآن دیده می‌شود.

۲ــ Sven Hedin جهانگرد مشهور سوئدی (۱۸۶۵ــ۱۹۵۲ میلادی.)

میان همسایه‌های نیرومند، انگلیس و روسیه، آنرا تاحدی برسرپا نگه می‌داشت»[۱] سرزمینی که در حدود ده‌میلیون از باقیماندهٔ مردم خود، گرفتاران چنگال بیماری و جهل و ناتوانی را، غذا می‌داد اما نه برای آنکه زندگی کنند بلکه فقط برای آنکه نمیرند!

۷) چنین دورهٔ پرماجرایی را نمی‌توان بیك نگاه شناخت و نیز نمی‌توان نادیده از آن گذشت. همه را باید بررسی کرد وباید گفت اما آوخ که این کتاب جای بیان همهٔ آنها نیست بلکه در اینجا تنها ذکر نکاتی بایسته است که از حیث ترسیم کلی محیط فکری زمان بکار ما آید و از آنها بعضی در همین فصل «اوضاع اجتماعی» و بعضی دیگر در فصل اوضاع دینی خواهد آمد. لیکن این فصلها را من همواره بعنوان مقدمهٔ کتاب فراهم می‌آورم و دوفصل اساسی من در این تألیف آنهاست که موقوف برشناخت ادبیات و دانشها درهرعهدیست، و اگر کسی همهٔ فصلهای این مجلد را بدقت بخواند خواهد دید در دوره‌یی که تصور می کنیم ایران از قید اسارت زردپوستان آسیای مرکزی رسته بود، چگونه گرفتار مصیبت کسانی شد که ترك‌تراز ترك بودند، قبایل و اقوام مختلفی که همان درشتخوییها و همان سنتهای ترکمانان و حتی زبان و اصطلاحهای لشکری و کشوری آنان را بی کم‌و کاست دراین عهد بکار بردند؛ و نیز ملاحظه خواهد کرد که چه وسایلی درکارآمد تا آخرین مایه‌های دانش که از پایان عهد تیموری بازمانده بود بتدریج از دست برود؛ و باز خواهد دید در دوره‌یی که وحدت ایران پس از زمانهای دراز دوباره بدست آمده بود، ایرانیان برای نگاهداشت ادب و اندیشه‌های نیاکان خودچگونه دریوزه‌گر ترکان عثمانی و گورکانیان هند گردیدند.

**تجدید وحدت سیاسی وملی ومذهبی**

یکی از والاترین ارزشهای تاریخی صفویان آنست که در دورهٔ چیرگی و تشکیل حکومتشان کشور ایران بصورت یك سرزمین مستقل در محدودهٔ جغرافیایی و فرهنگی وبا

---

۱ــ نقل با اندك تغییر در زمان فعلها، از کتاب کویرهای ایران، ترجمهٔ پرویز رجبی، تهران ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۷۰.

مرزهای ویژهٔ آن در دورانهای استقلال خود درآمد و بدینگونه از دیگر کشورهای اسلامی بطور قطع متمایز و مشخص گردید. توضیح آنکه با چیرگی تازیان بر ایران، این کشور جزئی از امپراطوری پهناور اسلامی شد و بعد از آن هم که بهمت صفاریان و سامانیان استقلالی بدست آورد همواره دردست امیرانی بود که خواه ایرانی و خواه ترک، تنها بر قسمتی از ایران فرمانروایی داشته و «منشور امارت» خویش را از خلیفهٔ بغداد که در نعمت غارت آورد و عیش دین پرورد خود غوطه می‌خورد، بچنگ می‌آورده‌اند. بعد از آن دورچیرگی ترکمانان سلجوقی و هنگامهٔ ایلغار مغول و تاتار فرازآمد تاکردند آنچه تازی نکرد وبردند آنچه غز و کیماك و قراختای و قفچاق نبرد! پس از آنها فرماندهان پراگندهٔ بد فرجام ایرانی و سپس جبارخون‌آشام جغتائی سرزمین ایران را در زیر سم‌اسبان خود کوفتند و آنگاه فرزندان آن ستمکار به بادافراه بدکرداریهای پدر گرفتارشده بجان هم افتادند و دوره‌یی نو از گیرودار وستیزه وپیکار پدید آوردندوترکمانان سپید گوسپند و سیه گوسپند نیز در این ترك جوشیها با آنان یار شدند تا سرانجام شاه اسمعیل صفوی بدستیاری سرخ کلاهان این سد سدید را شکست و حکومت ایران را بدست پادشاهانی از اعقاب خود داد که هرکه و هرچه بودند از درون ایران برمی‌خاستند و برهمهٔ سرزمین تاریخی ایران فرمانروایی داشتند

بدین سان فصل نوی در تاریخ ایران گشوده شد و کشوری که سده‌های دراز در گسیختگی و هروسپه شاهی بسر برده و یا جزو امپراطوریهای وسیع ترکمانان سلجوقی و مغول و تیموری و ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو شده بود، سرزمینی واحد و مستقل گشت که فرمان‌بردار پادشاهی از خود بود بامرزهایی همسان‌زمان ساسانی و دولتی که باز بشیوهٔ عهد ساسانی با دین توأمان بود.

درآن سال که نابغهٔ خردسال صفوی سپاه قزلباش را بجانب تبریز سوق می‌داد (۹۰۷ ه)، علاوه برشروانشاهان درشروان و الوند میرزای بایندری در

آذربایجان و صوفیان صفوی که سرگرم ایلغار خود بودند «چند حاکم که هریك داعیهٔ استقلال داشتند در ولایت ایران لوای اَنا ولاغیر برافراشته بودندبدین تفصیل: خاقان اسکندرشان در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عـراق و مراد بیگ بایندر در یزد و رئیس محمد کرّه در اَبَرقوه و حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه و باریك بیگ پرناك ابن علی بیگ درعراق عرب وقاسم بیگ بن جهانگیر بیگ بـن علی بیگ در دیار بکر وقاضی محمد باتفاق مـولانا مسعود بید گلی در کاشان و سلطان حسین میرزا در خراسان وامیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان میرزا در بلخ و ابوالفتح بیگ بایندر در کرمان»[1].

خاندان صفوی در چنین موقعی که تشتت و تجزیه بکمال رسیده بود برای چیره شدن برهمهٔ ایرانزمین بتکاپو افتاد وبوحدتی دست یافت که سیر تاریخ ایجاد آن را آسان ساخته بود. بعد از حکـومت واحد تیمورگـورکان و تسلط طولانی اعقاب او برهمهٔ قلمرو فرهنگ ایرانی و شیوع روز افـزون مذهب تشیع، ایران داشت بصورت یك قلمرو واحد حکومتی درمی آمد، یعنی عواملی شبیه بعوامل اجتماعی آغاز دورهٔ ساسانی درحال وجود یافتن بود. دراین میان دونیروی گسترش جوی در دوجانب ایران استقرار می‌یافت: عثمانیان در مغرب و ازبکان در مشرق، و ایرانزمین در میان این دو قدرت فشرده می‌شد و برای دفاع از خود احساس حاجت بوحدت می کرد ، احساسی ناخودآگاهانه ؛ و یکی از علت‌های پیشرفت بسیار سریع قدرت صفوی همین احساس مبهم‌ملی بوحدت و تمرکز بود وادامهٔ همین احساس است که بعد از وفات شاه اسمعیل در دورانهای سخت حکومت صفویان یعنی در گیرودار کشاکش زورمندان ملك تـا اوایل عهد شاه عباس اول، باز باعث باقی ماندن وحدت ملی ایرانیان دربرابر دشمنان شرق وغرب گردید.

نخستین عامل اساسی که در ایجاد این وحدت وتمرکز تأثیر داشت گرایش ملت ایران بـمذهب تشیع و دوری روز افزون از مذهب‌های اهل سنت بود. این

---

۱ــ احسن‌التواریخ روملو، ص ۶۲.

دوری روزافزون ازهنگام سقوط بغداد بردست هلاگوی مغول بطور جزم آغاز شد و بشرحی که در دو مجلد پیشین ازین کتاب دیده‌ایم پیوسته درحال گسترش بود بنحوی که هرساله تمایل ایرانیان ببزرگداشت پیشروان شیعهٔ دوازده‌امامی بیشتر و آثار این احترام در نظم و نثر پارسی آشکارتر و درمیان طبقات جامعه پایدارتر گردید وچون کار بنهضت سرخ کلاهان شیعی و اعلام رسمیت مذهب آنان کشید قبول آن برای مردم آسان شد و ما چگونگی این قبول و کیفیت تغییر سریع مذهب را درشرح اوضاع دینی زمان خواهیم دید.

دومین وسیله و عاملی که بایجاد این وحدت و تمرکز یاری کرد دفاع ناگزیران ایرانیان از هستی و سنت و اعتقاد خود بود در برابر هجوم ممتدچندین سدگی ترکان آسیای مرکزی برایران، وچنین بنظر می‌رسد که اثر این‌هجومهای دیرپاز وکشتارها و تاراجهای پایان‌ناپذیر در دل ایرانیان مانند دُملی درحال آماس کردن وسر گشودن بود وتنها نشتری می‌خواست تا سربگشاید و این همان قیام شاه اسمعیل بیاری قزلباشان بود که بنام و نشان تصوف و تشیع انجام گرفت.

هنگامی که امیریاراحمد اصفهانی معروف به «نجم ثانی» دومین وزیرشاه اسمعیل صفوی، ازبکان ماوراء النهر را هترجامی یافت بدار بوار می‌رسانید، آنان چنین می گفتند: «گویا روزگار این بلای سیاه را در برابر قتل‌عام چنگیزخان و امیر تیمورخان بانتقام فرستاده است بجانب ترکستان، چون جزای عمل حق است واین دجّال[1] است، اگرچه دجّال را این قهر وغضب‌وتغلّب نیست»[2]. باهمین اندیشهٔ انتقام بود که نجم ثانی هنگام فتح قلعهٔ قرشی که مقر

---

۱ــ دجّال (از ریشهٔ سریانی دَگّالا daggala یعنی دروغگو) نام کسی است که بعقیدهٔ مسلمانان درپایان‌زمان‌می‌آید ومدتی که آنرا از ۴۰روزتا ۴۰سال‌نوشته‌اند،برعالم‌حکومت‌خواهد کرد. داستان دجال دراسلام ازمسیحیت اقتباس شده است. دربارهٔ آن رجوع شود به «آنسیکلو-پدی اسلامی». چاپ جدید، ص ۷۷ــ۷۸ . مقالهٔ دجال بقلم A.Abel.

۲ــ عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۷۵.

ازبکان بود «فرمود که حتی سگها و گربه‌های قرشی را بقتل در آوردند، و فرمود که هموار کنید[1]، و چون دیّار در آن دیار نماند، گفت: حال اندك دلم تسلی شد، عوض قتل‌عام چنگیز و امیر تیمور را کردم!..»[2]. همین نجم ثانی از اطاعت یا اظهار انقیاد و التجای شاهزادگان تیموری مانند بابُر و برادرزاده‌اش اویس میرزا و بعضی از شاهزادگان ازبك یعنی بازماندگان مغول بدرگاه شاه اسمعیل بهمانگونه خشنود بود که از شکست یا انخذال آنان، زیرا این هم درنظر او نوعی از انتقام بود که ایرانیان از مغولان و ترکان جغتای یا اقوام مشابه آنان می گرفتند و او دراین حال می گفت: «نمردم و دیدم که نوادهٔ چنگیزخان و تمام پادشاهان ترکستان التجا بدرگاه پادشاه آوردند!»[3].

شاه اسمعیل خود هنگامی که با ازبکان می‌جنگید، ایشان را «ترك تنگ چشم خیره‌سر» خطاب می کرد[4] درحالی که سپاهیان قزلباش او خود ترك تصور می‌شده و در مقابل تاجیکان یعنی ایرانیان قرار می گرفته‌اند[5].*

۱ــ یعنی قلعه را با خاك یکسان کنید!

۲ــ عالم‌آرای صفوی ص ۳۷۲.

۳ــ عالم‌آرای صفوی ص ۳۴۳.

۴ــ ایضاً ص ۴۴۴.

۵ــ ایضاً ص ۴۲۵ و ۵۹۴ ببعد.

* در مأخذی که مطالب زیرین از آن نقل شده (یعنی «عالم‌آرای صفوی» و بتسمیهٔ دیگر «عالم‌آرای شاه اسمعیل») اشاراتیست موهم براین که کتاب یادشده یکبار درعهد شاه تهماسب تحریر شده و بعد از آن تا بعهد پادشاهی شاه سلیمان چندبار هنگام نسخه برداری در آن اندکی دست برده‌اند، و آخرین تاریخ آن سال ۱۰۸۶ مصادف با دوران پادشاه مذکور بود. تاریخ حیات شاه اسمعیل دراین کتاب درهمان‌حال که منطبق برواقعات تاریخی است خالی از تصرفات اعتقادی هم نیست، و برروی‌هم کتابیست نشان‌دهندهٔ روحیهٔ عامهٔ ایرانیان درعهد صفوی و ازین روی نکته‌هایی که از آن نقل شده اگرهم منسوب بگویندگان آنها باشد نه از ملفوظات واقعی آنان، بیان‌کنندهٔ اعتقاد عموم مردم و نشان دهندهٔ نظر آنهاست نسبت بکسانی که از دورایلغار مغول و تاتار تا قیام شاه اسمعیل ایران را بصحنهٔ کشتارها و تاراجهای پیاپی مبدل ساخته بودند، و اینکه شاه اسمعیل و وزیر دلیر و توانایش نجم ثانی سرداران و بزرگانی از ایران بودند که شکستها و ناکامیهای گذشته را جبران می کردند.

سرّ اینکه قیام شاه اسمعیل بدان سرعت و با مخالفتهای کم درایران‌پذیرفته شد، و درمدتی کوتاه بایجاد یك حکومت ملی ومذهبی واحد ومتمرکز انجامید، همین ارضاء خاطر ملتی بود که چندصدسال از هجومهای زردپوستان غارتگر و قتال رنج کشیده و اینك هم از پیشرفت روزافزون ازبکان که تا نزدیکیهای سمنان پیش آمده و همه جا را بباد کشتار وغارت داده بودند در اضطراب ووحشت‌بسر می‌برد.

در ایجاد این وحدت، دانسته یا نادانسته موضوع حفظ مرزهای طبیعی ایران و قلمرو فرهنگی آن همیشه موضوع اصلی مبارزه‌های دولت صفوی و نادرشاه افشار بود و تنها در دوران ضعف زندیان و قاجاریان بود که این‌مبارزات سستی گرفت وباستعمارگران‌شرق وغرب فرصت پیشرفت درخاك ایران داده شد.

**ارزش تاریخی دولت صفوی**

رسیدن ایرانیان بمرزهای طبیعی خود، ودر بعضی مواقع خاصه در عهد پادشاهی شاه عباس بزرگ و نادر بمرز دوران ساسانی، بازیافتن وحدت ملی و تشخّص ملی ، و بازگشت بهمان نیرویی که در دوران اشکانیان و ساسانیان مدتها پشت امپراطوری روم را می‌لرزانید، بایران شکوه و جلال پیشین را باز داد. پایداری ایران دربرابر دولت بسیار نیرومند عثمانی دراین دوره شبیه است بمقابلهٔ دلیرانهٔ چندصد سالهٔ ایران عهد اشکانی و ساسانی دربرابر دولت توانای روم و جانشین آن ، دولت بیزانس (روم شرقی). این‌مقاومت‌چنانکه می‌دانیم برای اروپاکه جدّامعرض خطر دولت عثمانی شده بود، بسیار گرانبها بود بنحوی که مآل اندیشان قوم در آن دیار دولت صفوی را مایه نجات خویش و نعمتی برای خود می‌پنداشته و بهمین سبب با پیامهای دلگرم‌کنندهٔ خود پادشاهان ایران را بادامهٔ جنگ و ستیز با خواندگار تحریض می‌کرده‌اند. بعد از عقب‌نشینی سلطان سلیمان قانونی از آذربایجان و تحمل تلفات سنگینی از سرما و برف و فقدان خواربار[1]، فرستادهٔ وُنیز در دربار

---

۱ــ بنگرید بهمین جلد ص ۱۲.

عثمانی با میرخود چنین نوشت : «تا آنجا که عقل سلیم گواهی می‌دهد این امر جز مشیت باری تعالی چیز دیگری نیست زیرا می‌خواهد که جهان عیسوی را از ورطهٔ اضمحلال نهایی رهایی بخشد...»[۱] و سفیر دیگری از دولتهای فرنگ که در استانبول بسر می‌برد، همین معنی را بدین عبارت بیان کرد که : «میان ما و ورطهٔ هلاك فقط ایران فاصله است، اگر ایران مانع نبود عثمانیان بسهولت برما دست می‌یافتند...»[۲].

اما همین فایده‌یی که تشکیل دولت صفوی برای نجات اروپا داشت زیانی بزرگ برای عالم اسلام بود، بدین‌معنی که با رسمی کردن تشیع وضعیف‌ساختن تسنن وحدت‌مذهبی ممالك اسلامی راکه تاآن دوران باقی مانده بود، از میان‌برد وآن محیط پهناور ویگانهٔ جغرافیایی را از وسط قطع کرد و بخطر انداخت.ثانیاً دولت عثمانی که امپراطوری اسلام را با همان قدرت دوران اموی تجدید کرده و سرگرم توسعهٔ پیاپی آن بود ، براثر مناقشه‌های ممتد با صفویان همواره از مرز‌های شرقی خود بیمناك بود و ناگزیر بخش بزرگی از نیروی نظامی خویش را درآن جانب صرف می‌کرد و از پیشرفت و تمرکز نیرو در جبهه‌های اروپا باز می‌ماند و این همان بود که دولتهای اروپایی می‌خواسته و سفیران خود را بدنبال آن تا تبریز و قزوین و اصفهان می‌فرستاده‌اند.

اگر از دید تاریخی ایران معاصر بموضوع بنگریم، دولت صفوی دارای دوارزش اساسی و حیاتیست: نخست ایجاد ملتی واحد بامسؤلیتی واحد در برابر مهاجمان‌ودشمنان،ونیزدرمقابل‌سرکشان‌وعاصیان‌برحکومت‌مرکزی.دوم‌ایجادملتی دارای مذهبی خاص که بدان شناخته‌شده وبخاطر دفاع ازهمان مذهب‌دشواریهای

---

۱ــ نقل قولست از : Trevisiano سفیر دولت ونیزبا در دربار سلطان عثمانی . بنگرید بتاریخ سیاسی و اجتماعی ایران... طاهری، ص ۱۹۳.

۲ــ نقل‌قولست از Busbecq سفیرفردیناند Ferdinand در دربار عثمانی. بنگرید به ج ۴ تاریخ ادبیات برون، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶ ص ۸.

بزرگ را دربرابر هجومهای دو دولت نیرومندشرقی و غربی تحمل نموده است. دراین مورد مذهب رسمی شیعهٔ دوازده‌امامی همان‌کاری را انجام می‌داد که اکنون ایده‌اولوژیهای سیاسی در تشکیل حکومتهای ملی می‌کنند. از نامه‌یی که عبیدالله‌خان ازبك بپادشاه ایران، تهماسب صفوی، نوشت کاملاً مشهود است که چگونه این اختلاف مذهبی بنوعی از دوگانگی سیاسی هم منجر می‌شد. وی در علت مبارزات نظامی خود با دولت ایران برهاکردن «طریقهٔ حق» یعنی شیوهٔ اهل‌سنت و پیروی ایرانیان از بدعت‌گذاران و ضلالت پیشگان اشاره می‌کند و می‌گوید: «اما با آن طایفه گفتگوی ومجادله داریم که مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده، طریق برحق را برطرف کرده رفض و تشیع اختیارنموده...»[1] و درحقیقت سرمایهٔ اختلاف فیمابین را پیروی ازدوطریقهٔمذهبی اسلام می‌داند، واین نشان می‌دهد که ازبکان ومحرّکان غربی‌آنان یعنی عثمانیان از یك‌سو و صفویان و متابعانشان از سویی دیگر یکی از دونوع تلقی نظریه‌های فقهی و اجتماعی اسلام را بهانهٔ جنگ و تسخیر متصرفات یکدیگر می‌ساختند و ازین‌راه هنگامه جوییهای خود را مشروع جلوه می‌دادند درحالی که هیچیك از دولت‌های‌سه‌گانه اختلاف‌اساسی در مسائل فرهنگی وخاصه زبان وادب بایکدیگر نداشتند، هرسه ترك زبانان پارسی گوی و مسلمانانی ناقض احکام اسلامی بودند.

بهرحال، با تشکیل دولت صفوی گذشتهٔ دیرپازی از گسیختگی پیوندهای ملی‌ایرانیان بدست‌فراموشی سپرده شد و باردیگر بقول برون از ملت ایران «ملتی قائم بالذات، متحد، توانا و واجب الاحترام ساخت و ثغور آن را درایام سلطنت شاه عباس اول بحدود امپراطوری ساسانیان رسانید»[2].

رشتهٔ اصلی و اساسی این پیوندملی، همچنانکه گفته‌ام، مذهب تشیع‌دوازده امامی بود، وگرنه با وضعی که آن ایام درایران وجود داشت هیچ عامل دیگری

---

۱ــ احسن‌التواریخ روملو، ص ۲۳۰.

۲ــ برون، ج ۴ تاریخ ادبیات ایران، ترجمهٔ رشید یاسمی ص ۱.

نمی‌توانست چنین تأثیری درباز گرداندن آن پیوند و همبستگی داشته باشد چنانکه سنیان ایران که درعهد شاه اسمعیل وشاه تهماسب بسختی زیرفشارقرار گرفته بودند، بقای دولت عثمانی و ضمیمه شدن ایران را بخاك آن دولت آرزو می کردند. در مجموعهٔ فریدون بیگ منشی[1] چند بیت شعر فارسی ببحر هزج دیده می‌شود از دانشمندی بنام خواجهٔ اصفهانی، یا خواجه مولانای اصفهانی[2] که در آن همراه تهنیت فتح چالدران بسلطان سلیم عثمانی بوی هشدار داده است که نباید «قزل بُرك» (=قزلباش، سرخ کلاه) یعنی شاه اسمعیل را بعداز شکست بحال خود رها کندو روا ندارد که مشتی «گبر» و «ملحد» اصحاب محمد (یعنی: ابوبکر، عمر وعثمان) را دشنام دهند و باید در راه نصرت «دین» بت‌شکنی پیشه کرده ملك فارس (= ایران) را بملك روم منضم سازد:

قزل بُرکست همچون مار افعی — سرش را تا نکوبی نیست نفعی
تویی امروز ز اوصاف شریفه — خدا را و محمد را خلیفه
روا داری که گبر و ملحد و دد — دهد دشنام اصحاب محمد ؟
تو او را بشکنی از زور مردی — سرش را نا بریده باز گردی[3] ؟
اگر گیرد امانی در سلامت — بگیرم دامنت را در قیامت
چنین دیدم ز اخبار پیمبر — که ذوالقرنین بُد در رُوم قیصر
بذوالقرنین ازآن خودراعلم کرد — کهملك فارس‌را با روم ضَم کرد

---

۱ــ فریدون بیگ ازمنشیان دولت عثمانی بود که مجموعه‌یی از نامه‌های دولتی‌عثمانی را یعنی از سال ۹۹۱ه فراهم آورده و «منشآت‌السلاطین» نام داده‌است. این مجموعه که‌حاوی اطلاعات تاریخی سودمندیست در دو مجلد بسال ۱۲۷۴ه دراستانبول چاپ شد. بعضی از منشآت یاد شده بفارسی و باقی بترکی و بعربی است و زمان تحریر آنها از عهد امیرتیمور یعنی از آخر قرن هشتم هجری ببعد است.

۲ــ در بارهٔ او بنگرید بحبیب‌السیر، تهران خیام، ج۴ص۶۰۷.

۳ــ مقصود آنست که ، با آنکه او را بمردی و مردانگی شکست دادی بی‌آنکه‌ازمیان ←

بیا از نصرِ دین کسرِ صنم کن بملک روم ملک فارس ضم کن[۱]

چند بیت معدود مذکور، وقتی با قرینه‌ها و خبرهای تاریخی همراه شود، این معنی را می‌رساند که بسیاری از سنیان ایران، حتی آنانکه از بیم خونریزیهای قزلباشان نگریخته بودند، با چنین آرزویی مخالفت نداشتند چنانکه دسته‌هایی از کردان سنی که متمایل بطاعت از یک پادشاه شیعی نبودند، بی هیچ گونه مقاومت و مخالفتی در قلمرو عثمانی باقی ماندند؛ ودست بدست گشتن بعضی ازناحیتهای کردنشین مذکور میان دو دولت عثمانی و صفوی دراین معنی اثری ننمود.

چنین اندیشه‌یی اصلاً درایران دوران اسلامی تازگی نداشت، بدین معنی که پس از استقرار قطعی فرهنگ اسلامی درمیان ایرانیان وسستی پذیرفتن سیاست ملی و نژادی که درقرن‌های سوم وچهارم ونیمی از سدهٔ پنجم هجری بود، سلطنت هرمسلمان سنی خواه ایرانی و خواه انیرانی، بی هیچگونه مخالفت بنیادی پذیرفته می‌شد، مگر ازجانب قدرت‌جویان رقیب؛ و ستر موفقیت غلامان و قبایل گوناگون ترک‌نژاد در حکومت چند سدگی آنان برایران همین بود.

با مروری برآنچه گفتیم روشن می‌شود که اگر با قیام شاه اسمعیل صفوی و رسمی کردن تشیع گونه‌یی از تشخص ملی در ایران حاصل نمی‌شد غلبهٔ عثمانیان در عهد گسترش متصرفات آنسان برایران و پذیرفته شدن آن درکمال سهولت، استبعادی نداشت؛ وارزش قیام مذکور و نیز تأثیر رسمیت تشیع در ایجاد نوعی از پیوند ملی میان ایرانیان از همینجا معلوم می‌گردد.

**روایی کار اقتصاد و آبادانی**

ثبات قدرت دویست وپنجاه سالهٔ صفوی وپیش گیری نسبی آن دولت ازایلغارها و قتلها وغارتهای پیاپی قوم‌های نیم‌وحشی که بایران می‌تاختند مایهٔ گسترش آبادیها و فزونی

---

← برداری بازگشته‌ای توضیح آنکه سلطان سلیم نتوانست از فتح جالدران نتیجهٔ مطلوبی حاصل نماید و بی‌آنکه شاه‌اسمعیل را تعقیب کند و کارش را بساند بآناطولی بازگشت.

۱ــ نقل از ج۴ تاریخ ادبیات ایران، برون، ترجمهٔ یاسمی چاپ اول ص۶۳.

جمعیت و روایی صنعت و بازرگانی شد، آیینها و فرنهاد[1]هایی در آنچه بنگهبانی کشور از دستبرد یغماگران می‌پیوست فراهم آمد، راههای کاروان رو در درون کشور ساخته شد و شهرها و آبادیها و بناها و مدرسه‌ها و مسجدها و رباطها و کاروانسراهای بسیار در همه‌سوی ایران احداث گشت. درکارهای صنعتی وهنری و معماری آنچنان پیشرفتی فراز آمد که آن دوران را از ممتازترین زمانهای تاریخ ایران ساخت. نخستین درخشش‌های این دگرگونی را می‌توان از همان اوان پادشاهی شاه اسمعیل فرا دید آورد چنانکه در دوران حکم‌گزاری او شهرهایی مانند اردبیل و تبریز و خوی و اصفهان روبگسترش نهاد. اردبیل شهر مقدس صفویان وآرامگاه نخستین پیشوای صوفیان سرخ‌کلاه بود، ومردم بسیار ازدیار-های گونه‌گون بآهنگ زیارت شیخ صفی‌الدین بدانجا می‌آمدند و از این‌راه بر ثروت آن می‌افزودند. خوی مرکزیت سپاهی داشت و یک بنای «دولتخانه»[2] در آن برپا بود که با «دولتخانه» تبریز کوس برابری می‌زد. تبریز که نخستین‌پایتخت صفویست پیش از شاه اسمعیل ازآبادگریهای دودمان بایندری برخوردار وبکاخها ومسجدها وگرمابه‌ها وبناهای دیگرآراسته‌وفراز آمدَ نگاه گویندگان ونویسندگان و دانشیان و هنرمندان نامور زمان بود، و چون دور بشاه اسمعیل رسید بسی از بزرگان پس‌از برافتادن دولتهای کوچک بدرگاهش روی نهادند و بدان شهر رونقی تازه بخشیدند. دراین میان بویژه دسته‌یی ازهنرمندان هرات را باید بیاد داشت که با انتقال بتبریز مرکز هنری تازه‌یی ازآن شهرآراسته ساختند. گذشته ازین شهرتبریز از زمان تیموریان ببعد از مرکزهای بزرگ داد و ستد وآمدوشد بازرگانان شده بود و در عهد شاه‌اسمعیل و چندگاهی از دوران پادشاهی پسرش تهماسب بازارگرمتری از پیش برای مبادلهٔ کالاها یافت.

نهضت بازرگانی که با ایجاد قدرت متمرکز صفوی آغاز شده بود، یکی

---

۱ــ فرنهاد، قانون و قاعده

۲ــ دولتخانه: باصطلاح عهد صفوی کاخ شاهی و مرکز کارهای دولتی بود.

ازدو سلسله جنبان رابطه‌های ایران با اُنیران گردید. آن سلسله جنبان دیگر، چنانکه می‌دانید ، بیم فرنگیان از پیشرفتهای عثمانیان درخاك اروپا و تحریک و ترغیب مزورانهٔ ایرانیان بدنبال کردن جنگ با خواندگاران بود.

بعداز دوران شاه اسمعیل آوازهٔ توانایی ایران همهٔ اروپا را فراگرفت وآمد وشد مردم آن دیار بایران، چه بآهنگ بازرگانی و چه برای کارسازیهای سیاسی فزونی یافت. سفرآنتونی جنکین‌سن[1] انگلیسی برای پی ریزی رابطهٔ بازرگانی میان انگلستان و ایران از راه دریای مازندران از جملهٔ قدیمترین سفرهایی از این قبیل است[2] که پس‌ازمرگ شاه اسمعیل اتفاق افتاد و اینگونه سفرهای بازرگانان و سوداگران کـه دو برابر متاعهای خارجی کالاهای ایرانی را بکشورهای دیگر می‌بردند تا پایان عهد صفوی بسیار بوده است.

پیداست که مرکز تجارت خارجی پس از آنکه قزوین بعهد شاه تهماسب پایتخت ایران گردید ، بدین شهر انتقال یافت ولی تبریز همچنان اهمیت و مقام خود را در تجارت و حمل و نقل کالاها حفظ کرد. هنگامی کـه در زمان سلطنت شاه‌عباس بزرگ نوبت پایتختی باصفهان رسید اصفهان مرکزیت تجاری فراوان یافت و محل استقرار بسیاری از نمایندگان و فرستادگان شرکتهای بزرگ مانند شرکتهای هند شرقی هلند و انگلیس و فرانسه و همانند آنها گردید. ذکر اهمیت هیچیك ازین مرکزهای‌بازرگانی نباید ما را از بیان ارزش بازرگانی‌خلیج‌فارس و بندرهای آن غافل سازد.

بعد از آنکه شاه تهماسب صفوی پایتخت را از تبریز بقزوین انتقال داد ، آن‌شهر بتدریج‌رونق و گسترش‌یافت وبزودی بصورت‌یکی‌از بزرگترین مرکزهای مبادلهٔ کالاهادرآمد بنحوی که کاروانهای‌بسیار از چندجای کشور بدانجا می‌رفتند

---

۱ــ Anthony Jen Kinson

۲ــ جنکین‌سن در سفر اول خود بعلت مسیحی بودن توفیقی نداشت ولی بعدها موفق‌شد راه بازرگانی را از روسیه بایران دایر نماید.

و از آنجا ، هر گاه جنگ و ستیزی میان ایران و عثمانی نبود ، از راه حلب و یا از راه بازرگانی استانبول استفاده‌می کردند ولی چنانکه پیش ازین دیده‌ایم، شاه تهماسب برای جلو گیری از پیشرفتهای سپاه عثمانی در داخل خاك ایران از شیوهٔ جنگی‌خاصی استفاده می کرد که‌عبارت‌بود ازایجاد ویرانیهای گسترده‌یی دراطراف نیروی مهاجم و سپس فرسودن آن از طریق حمله‌های پراگنده[1] ، و این شیوه ، گذشته از زیانهای فراوان که‌برای‌ساکنان یا زارعان آن ناحیتها ببارمی‌آوردباعث بسته‌شدن راهها و دشواری‌کار تجارت نیز می گردید. باتمام این احوال بازرگانان آن عهد ، حتی بااستفاده از راهی که از درون خاك روسیه مـی گذشت کالاهای بسیار از خارج بایران و از ایران باروپا می‌برده در بازارهای مهم کشورهایی‌مانند لهستان و سوئد و دانمارك وآلمان می‌فروختند.

بعد از دوران دیرپاز پادشاهی شاه تهماسب که بیشتر آن قرین آرامش بود، بازرگانی خارجی، حتی در دوران شاه اسمعیل‌ثانی‌ومحمدخدابنده پادشاه،همچنان ادامه داشت و نامه‌ها و سفرنامه‌های بازرگانان اروپایی‌آن عهد ، خاصه تجارونیزی پراز اطلاع درین باره ونیز درباب وضع کلی ایران درآن دوره است .

**آبادانی واقتصاد درعهد شاه‌عباس اول**

هنگامی که‌سخن از رونق وآبادانی درعصر صفوی رود، دوران چهل‌ودوسالهٔ پادشاهی شاه‌عباس اول پیشتر وبیشتر ازهمه‌بیادخواننده می‌آیدزیرا عهداین‌دومین نابغهٔ دودمان صفوی بواقع دورانی زرین است کـه نزدیك نیم‌قرن از عصر دویست وپنجاه سالهٔ مورد مطالعه ما را دربرگرفته‌است، و نه‌تنها بهمین مدت از پادشاهی اوختم نشد بلکه تا نزدیك بپایان دورهٔ صفویان بدرازا کشید بویژه که پادشاهی‌شاه‌عباس دوم هم تاحدی وسیله‌یی برای پایداری‌آن روایی وشکوه گردید و بدینگونه نابهنجاریهای سلطنت شاه‌صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ه) وشاه‌سلیمان(۱۰۷۷-

---

۱ــبرای نمونه‌بنگرید به «تذکرهٔ شاه‌طهماسب» چاپ‌برلین ۱۳۴۳ه ق ، ص۳۳ــ۳۵ و نیز صحایف ۳۷ــ۴۲ و ص۵۱ ببعد و ،همچنین مراجعه شود بهمین‌کتاب‌و همین جلدص۱۵.

۱۱۰۵ه) و شاه‌سلطان‌حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ه) را هم در سایهٔ خود پوشانید.

پیش ازین[۱] دیدیم که این مرد توانای مدبر چگونه، هم از آغاز جوانی، توانسته بود سرکشان داخلی و مهاجمان خارجی رایکی پس ازدیگری بجای‌خود نشاند و درهمان حال که همهٔ اندیشه‌هایش در گرو نگاهبانی ایران از گزند این‌و آن بود، باصلاحات داخلی نیز بپردازد. ره‌آوردهای اوازاین راه دشوارچهره‌های گوناگون دارد. اوبهمان‌اندازه که بگسترش داد ودین، بزرگداشت‌عالمان، تشویق هنرمندان و همانند این کارها نظر داشت، بتجارت و روایی کاراقتصاد، راه‌سازی، معماری، احداث شهرها یا تکمیل کردن‌و توسعه بخشیدن‌بدانها نیز توجه می‌نمود، و چون می‌دانست که‌نگهبانی ار امن‌و امان و سرعت عمل در نقل‌و انتقال‌نیروهای نظامی بی‌داشتن راههای ارتباطی میسر نیست، بایجاد چندین جاده و بنای کاروان‌سراهای بسیار برسر راههاپرداخت‌وچون بیشتروقتش‌در سیاحت کشورمی گذشت خود بهترین پاسدارو نگهبان‌آن راهها بود؛ و گذشته ازین، امنیت بی‌سابقه‌یی که او در کشور پدیدآورده بود، استفادهٔ‌کاروانهای‌بازرگانی‌را ازین‌راههابسیارآسان می‌ساخت[۲].

تأثیر کاروان‌سراهای شاه‌عباسی در بهبود وضع کاروانهاوآسایش کاروانیان و نیزدرروایی‌کار تجارت تردیدناپذیربود بویژه در راههای کم‌آب‌یادزکوهستانهای سخت‌گذاره، واین تأثیر سودمند نه‌تنها بعهد شاه عباس‌انحصار نیافت بلکه تازمان احداث راههای ارابه‌رو بدرازاکشید. این‌کاروانسراها اگرچه بنای ساده‌یی‌داشت، لیکن استواری آن مایهٔ بازماندن بسیاری از آنها تا روزگار ما گردید. آیینی که شاه عباس در ساختن‌کاروان سراها گذارد پس‌ازو رهانشد بلکه‌اوبا دست‌زدن‌بدین کار نهضتی پدید آورد که تا پایان دوران صفوی، حتی در زمان شاه‌سلطان‌حسین،

---

۱ـ همین کتاب و همین جلد، ص ۲۰ ببعد.

۲ـ ازجملهٔ این راه‌سازیها کوششهای فراموش ناشدنی‌شاه‌عباس در ساختن راه کوهستانی مازندرانست، بنگرید بعالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰ ص ۹۸۹ـ۹۹۱.

بدرازا کشید. شمارهٔ این کاروان‌سراها چه‌دراصفهان و چه درجایهای دیگر کشور در اواخرعهد صفوی‌بسیار بود چنانکه پیرامون سال۱۰۸۴ ه (دوران شاه سلیمان) شاردن سیاح نامور فرانسوی از وجود ۱۸۰۲ کاروان‌سرا تنها در اصفهان خبرداده است[۱] و در میان عامهٔ اهل‌ایران هنوز شایع است که فقط شاه‌عباس ۹۹۹ کاروان‌سرا درایران بنا کرد[۲] و طبعاً ذکر چنین شماره‌یی برای نشان دادن کثرت است. یکی ازآخرین کاروان‌سراهایی که‌در اصفهان ساخته شد «سرای فتحیهٔ» اصفهانست که بنای‌آن بدوران شاه‌سلطان‌حسین نسبت داده می‌شود و گذشته ازین هنوزچند کاروان‌سرای بزرگ ازعهد صفوی دراصفهان باقی است ازآنجمله کاروان‌سرای عظیم‌شاهی پهلوی مدرسهٔ مادرشاه اصفهان که درسالهای اخیر بهتل باشکوه شاه عباس مبدل گردید و دراین تبدیل وتکمیل بزنده‌کردن هنرعهد صفوی و قاجاری توجه بسیار شد.

ساختن مسجدها وآب انبارها و ساختمانهای عالی و کاخهای پادشاهی و پی‌افگندن پلها و احداث خیابان دربرخی ازشهرها و یا حتی ایجاد شهری مانند «اشرف‌البلاد» (= بهشهر امروزی) و نظایر این کارهای بزرگ شاه‌عباس خوداز علتهای بنیادی روایی‌کار و توزیع ثروت درعهدآن مرد بزرگ بود. دو مسجد شیخ لطف‌الله وشاه که هردو درکنار میدان نقش جهان اصفهان بنا شده بصورت دو گوهر فروزان برتارك هنرایرانی درخشیده و زینت‌افزای تاریخ تمدن دوران صفوی شده‌اند.

کوشش شاه عباس در توسعهٔ اصفهان و در آوردن آن بصورت یکی از بزرگترین پایتخت‌های قرن یازدهم هجری، خود یکی از نشانه‌های دورنگری‌آن مرد تواناست. وی در سال ۱۰۰۰ ه ق پایتخت‌را از قزوین باصفهان منتقل‌ساخت وآن راکه بعدازعهد سلجوقی از اعتبار افتاده بود، رونق بخشید و خودوبزرگان

---

۱ــ تاریخ سیاسی‌و اجتماعی ایران از مرگ تیمور... ص ۲۱۶.

۲ــ تاریخ مفصل ایران... ص ۶۸۷.

دولتش کاخها و مسجدها و باغها و خیابانها درآن ساختند . میدان نقش جهان (میدان شاه) وچهار بازار را شاه‌عباس درسال ۱۰۱۱ ه وبنای‌مسجدشاه‌رادر۱۰۱۹ه پی‌افکند وبرای اقامتگاه‌شاهانه ساختمان هفت طبقه‌یی بنام عالی‌قاپو درکنارمیدان احداث کرد. این شهربزرگ تاپایان عمرشاه عباس بمرتبه‌یی از گسترش رسید که جهانگردان آن روزگار و سفیران اروپایی‌آنرا از جملهٔ آبادترین و بزرگترین پایتخت‌های‌آن روزی‌جهان معرفی نموده‌اند .

آزادمنشی شاه‌عباس بزرگ نسبت بارمنیان و استفاده ازآنان درامرتجارت وآبادانی، خود یکی از عاملهای بزرگ توسعهٔ اصفهان بود. شهرجلفای اصفهان که درجوار پایتخت ساخته شده بفرمان پادشاه کلیسایی عظیم یافت و همین امر گروهی نسو از ارمنیان را بدان شهر کشانید و برونق بازار سوداگران اصفهان افزود. بعضی از شهرهای دیگر ایران خاصه آذربایجان ومازندران وگیلان نیزاز وجود این مردم‌کوشابی بهره نماند.

بدینگونه اصفهان در مدتی‌کوتاه که از سی‌سال در نمی‌گذشت بزرگترین شهرآن روز ایران و دارای باغهای بزرگ و دوازده دروازه وآبادیهای بسیارشد و نظیر همین توسعه در دیگر شهرهای بزرگ مانندکاشان و مشهد و تبریز وبرخی از بلاد شمال وجنوب ایران براثرگسترش کارهای اقتصادی و افزایش امن وامان حاصل‌گردید.

شهرت جهانگیر شاه‌عباس درکشورداری، واصلاح وضع اقتصادی‌ایران، و تسلط برخلیج‌فارس بتجارت خارجی ایران رونق بسیار بخشید چنانکه اصفهان و بندرگاههای خلیج بارانداز بازرگانانی شدکه ازاروپا و ازکشورهای همسایه می‌آمدند. وی درسال ۱۰۳۲ ه (۱۶۲۳ م) رابرت شرلی را برای تسریع در اجرای عهدنامهٔ بازرگانی با انگلستان بدان دیار فرستاد وپس‌ازچندی نمایندهٔ دیگری‌بنام «نقدعلی‌بیگ» بهمین قصد باروپا گسیل داشت. یکی‌ازمهمترین‌کالاهای‌بازرگانی که پیش‌از شاه‌عباس وخاصه درعهد او و بعدازآن باروپا فرستاده می‌شد ابریشم

بود. غیراز انگلیسیان و پرتغالیان، هلندیان وفرانسویان نیز درایجاد و ادامهٔ رابطهٔ بازرگانی با ایران کوشش بسیارمی کردند ودر دورهٔ شاهان اخیر صفوی بازرگانان روسی هم بویژه در شماخی و شروان و باکـویه فعالیت تجاری داشتند و بیشتر بتجارت ابریشم مشغول بودند وگـاه نیز متاع روسی مثل پارچـه و برنج بایران می‌آوردند[1].

**ثروتهای بزرگ**

همهٔ مورخان بگشاده دستی شاه اسمعیل و بخشش اواشاره کرده‌ولی دربارهٔفرزندش شاه تهماسب سخن‌از فراز آوردن مال واندوختن زروسیم بسیار گفته‌اند. امیرشرف‌الدین‌خان‌بن شمس‌الدین‌بدلیسی از تربیت یافتگان درگاه تهماسبی، صاحب کتاب مشهور شرفنامه، که در زمان‌شاه اسمعیل دوم (۹۸۴–۹۸۵ ه) بصورت برداشتن از خزانهٔ دولتی گماشته شده بود، در این‌باره توضیحی روشن دارد. ازسخن وی معلومست که شاه تهماسب «بجمع مال و منال و خزینه حرص تمام داشت چنانکه از سلاطین ایران و توران، بعداز قضیهٔ چنگیزخان، بلکه از ظهوراسلام، هیچ پادشاهی درهیچ عصر وزمان درجمع بیت‌المال بآن مقدار نقود و اجناس و اقمشه و امتعه از ظروف طلا و اوانی نقره سعی و اقدام نکرده. درحالی که شاه اسمعیل‌مسّود این اوراق [یعنی شرف‌الدین

---

۱ــ سخن گفتن از همهٔ پیشرفتهای اقتصادی‌وعمرانی‌درعهدشاه‌عباس جسارراسخت‌بدرازا خواهد کشانید و اگر خوانندهٔ جویای آگهی بیشتری در بارهٔ دوجستار «روایی کار اقتصاد و آبادانی» و «آبادانی و اقتصاد در عهد شاه‌عباس اول» است، از میان کتابها و مقالات بسیار بدینها بنگرد:

تاریخ ایران، سرپرسی‌سایکس، ترجمهٔ فخرداعی، ج۲، ص۲۳۸ ــ ۲۸۹.

تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران، دکتر لارنس لاکهارت، ایرانشهر، ج۱، ص۴۴۰ببعد

زندگانی شاه‌عباس اول، نصرالله فلسفی ج۱ــ۴، تهران۱۳۴۴ــ ۱۳۴۶.

تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، چاپ تهران خیام ص۶۸۶ ببعد.

تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس، ابوالقاسم‌طاهری، ۱۳۵۴ ص۳۱۵ ببعد.

ایران در زمان صفویه، دکتر احمدتاج‌بخش، تبریز ۱۳۴۰.

بدلیسی] را بتفحص خزینه و بیت‌المال و سایر اموال شاه مرحوم مأمور گردانید سیصد وهشتاد هزارتومان ازنقد طلا و نقرهٔ مسکوك و متطلّس وششصدعددخشت طلا و نقره هریك از قرار سه‌هزار مثقال شرعی و هشتصد عدد پوشش طلا و نقره و دویست خروار حریر و سی‌هزار جامه و فراجهٔ دوخته از اقمشهٔ نفیسه و اسلحه و یراق و سی‌هزار سوار از جبه و جوشن کجیم و برگستوان در جبه خانه و سه هزار شتر ماده، سه هزار رأس مادیان تازی پاکیزه ، و دویست رأس اسب خاصه در طویله موجود بود...».

اشارتهای سفرنامه نویسان و فرستادگان اروپایی بدربار صفوی هم بنحوی است که قول شرف‌الدین بدلیسی را تأیید می کند، لیکن دربرابر این مال دوستی مبالغه‌آمیز شاه تهماسب پسرانش اسمعیل و محمد خدابنده گشاده دستی نیای‌خود شاه‌اسمعیل اول‌را تجدید کردند، چنانکه‌این پادشاه اخیرخزانهٔ تهماسبی رابزودی با بخششهای خود وبقصد استوارساختن پایه‌های تخت خویش تهی‌ساخت وبقول حسن بیگ روملو «خزائن شاه دین پناه [شاه تهماسب] که در قزوین بود از جواهر و نقود و اسباب وآلات حرب برامرا و صلحاو سادات‌و فقرا و لشکری و سفری‌وحضری قسمت نمود، مواجب لشکررا که شاه دین پناه‌مدت چهاردهسال‌بود که نداده بود ، و یك دینار نخواست داد،و اسمعیل میرزا صدیك‌آنرابصدفلاکت داده بود ،آن حضرت مجموع را شفقت فرمودند چنانکه مرد مجهولی دویست تومان‌وصدتومان‌زر گرفت،جهانیان کرم او گتای‌قاآن‌را درطاق‌نسیان گذاشتند...»[1] شاه‌عباس‌اول اگرچه‌براثررونق دادن بکار تجارت و اقتصاد بردرآمد خزانه افزوده بود، لیکن او ثروت‌سرشار دولت‌را صرف اصلاحات گوناگون لشکری‌و کشوری واحداث راهها و کاروانسراها و بناهای‌آباد می کرد و بهمین سبب آنچه هنگام مرگش در خزینه مانده بود با آنچه نیایش تهماسب باز نهاده بود توانایی‌برابری نداشت. با این‌حال ثروت دولت‌پس از مرگ‌وی، بعلت اصلاحاتی که کرده‌بود،

---

۱ــ احسن التواریخ روملو ، ص۵۰۳.

همچنان‌راه افزایش می‌سپرد بویژه که تجدید شیوهٔ کشورداری‌او درعهد شاه‌عباس دوم توانست مملکت را در راه تازه‌یی از پیشرفت و رونق وارد کند. توجه‌خاص وی‌باحداث بناهای‌نو مثل باغ‌و بنای‌سعادت‌آباد، کاخ مشهورچهل‌ستون، عمارتهای طاوسخانه وشبکه‌وخلوتخانه، پل زاینده‌رود و جزآنها، و بسیاری از کارهای عام‌المنفعهٔ دیگرش همگی نشان‌از ثروتمندی دولت ایران در عهدوی می‌دهد.

اگر مطالعه‌یی در شکوه و ثروت دربار صفوی در عهد شاه سلطان حسین و رفاه‌و گشاده‌دستی‌مردم درزمان او، کنیم می‌توانیم بآسانی تأثیر اقدامهای‌اقتصادی و اجتماعی‌شاه عباس اول و دوم‌را در دوران بعد ازآنان ببینیم. محمد هاشم آصف که پدرش امیرحسن و خود او دوران دگرگونی سلطنت صفوی را بحکومت افشاری و زندی و قاجاری درك کرده بودند، شرحی در بارهٔ این ثروت دربارشاه سلطان‌حسین می‌دهد[1] و در ضمن‌آن حکایت می‌کند که بر اثر رفاه وآسایش‌مردم «... شهر دلگشای خلدآسای دارالسلطنهٔ اصفاهان که پای‌تخت اعلا بود، چنان‌بر متوطنین و ساکنین تنگ شده بود از فرط معموری‌وآبادی، [که] جا و مکان‌خالی نیست و نایاب شده بود، که زمین ساده ذرعی بده تومان[2] قیمت رسیده بودویافته نمی‌شد و ازین قیمت بیشتر هم خرید و فروش می شد اما بسیار کم»[3] وچنانکه‌او می‌گوید علت اصلی بنای «فرح‌آباد» در دامنهٔ «کوه‌صفه» همین تنگی جا در شهر بود و اوبدنبال این مدعا ازشکوه وجلال وثروت بی‌کران دورهٔ شاه‌سلطان‌حسین گزارشی می‌دهد که خالی از مبالغه بنظر نمی‌رسد[4] ولی آنچه بیشتر جالب توجه است گنجینهٔ بسیار پر ثروتیست که خاندان صفوی درپایان عهد خود داشته و آنرا

---

۱ــ رستم‌التواریخ، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی از ص۶۹ ببعد.

۲ــ هر «تومان» پنجاه «عباسی» بودوهرعباسی سکه‌یی‌ازسیم‌ناب که‌چهارشاهی‌یعنی‌دویست دینار می‌ارزید و بنابراین پنجاه عباسی معادل‌می‌شد باده‌هزار دینار او «دینار» پول‌رایج‌میان مردم بود و هر پنجاه دینار به یك شاهی برمی‌آمد.

۳ــ رستم التواریخ ص۷۱.

۴ــ ایضاً همان کتاب ص ۷۱ ببعد.

در دورهٔ طولانی فرمانروایی از راه عوائد حاصل از ملك‌های خالصه و تحفه‌هاو هدیه‌های خارج و داخل و دیگر درآمدها فراهم آورده و ذخیره کرده بودند. از آنجمله بود کتابخانهٔ آن خاندان متضمن نسخه‌هـای نفیس از بزرگترین خطاطان دوران اسلامی از یاقوت مستعصمی تامیرعماد واستادان متأخردیگر ـ جواهرخانه‌یی مملواز گوهرهای رنگ‌رنگ آبدارمانند قطعهٔ یاقوت معروف به «مشعشع نوربخش اورنگ زیبی» یا گوهرشبچراغ، و مانند آن ـ عجایب خانه حاوی شگفتیهایی که بقول محمدهاشم آصف «ازدیدن آنها عقول محو واوهام مات می گردید» ـ دارو خانه دارای داروهای کمیاب پرارزش بسیار ـ جباخانه، سلیح خانه، رکیب خانه، صندوق خانه، و تزیینات نفیس کاخها که تقویم مجموع آنها واقعاً دشوار بود[۱].

بازرگانان مالدار و پرثروت که ازعهد شاه عباس بزرگ بتدریج دراصفهان و خاصه در محلهٔ جلفا گردآمده بودند، نیز بسیار بودند مانند میرزا محمدتقی تاجر باشی، و خواجه مگردیچ ارمنی جلفایی مشهور به «خواجهٔ سرافراز» که دربایان عهد صفوی یعنی در دوران شاه سلطان‌حسین می‌زیسته ؛ و دربارهٔ ثـروت فراوان آنان داستانهایی میان مردم رواج داشت[۲]، و از راه «عوارض» و «مالیات» قانونی کـه ازینگونه بازرگانان بزرگ ایران و بازرگانان خارجی خاصه اروپایی و از کشتزارها و چراگاهها ومانند اینها وصول می‌شد برثروت بی کرانهٔ خزانه‌افزوده می گشت.

اگرچه ثروت بی‌منتهای صفویان و درآمد فراوان دولتی درآخر عهدصفوی براثر حیف‌ومیل دارایی کشور نقصان یافته بود، ولی هنوز برای چپاول و غارت افغانان و فتنه‌جویان دیگری که از تاخت وتاز آنان استفاده کردند بسیار باقی مانده بود.

---

۱ـ محمد هاشم آصف توصیف مشروحی ازگنجینه‌های عهد شاه سلطان حسین کرده که با خواندن آن ثروت هنگفت خاندان صفوی برخواننده آشکار می‌شود. رستم التواریخ ص ۸۵ ببعد.

۲ـ ایضاً ص ۹۴ـ۹۸

درعهد نادر با فتحهایی که او کرده و خاصه با تصرف گنجینهٔ گورکانیان هند و آوردن زر و گوهر از آن سرزمین ثروت‌سرشاری بایران منتقل گردید وجنگهای پرهزینهٔ نادر را بخوبی ترمیم کرد، گذشته از آنچه سپاهیان او در قتل‌عام و غارت نابایستهٔ دهلی بچنگ آوردند، خود نادر تنها ازپیشکش‌های امیران و دولتیان هند از گوهرینه و نقدینه پیرامون پانزده کرور بهره یافت و اما غنیمتهای دیگری که از هند باو رسیده و بایران انتقال یافته از ۸۷۵۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی برآورد شد واز آن جمله بود گوهرهای تخت‌طاوس درقلعهٔ سرخ دهلی و الماس مشهور بکوه نور[1].

**سرگرمیها، جشنها وهمگروهی‌ها[2]**

ثروتهای سرشار عهدصفوی و امنیت و آسایش نسبی که از آغاز تا پایان آن دوران، جز دربعضی فاصله‌های کوتاه، ادامه داشت، مایهٔ شیوع سرگرمیها، همگروهیها و وقت گذرانیهایی‌شد که یا درآن دوره بوجود آمده ویا از مقولهٔ احیاء و تجدید آیینهای پیشین‌بود. ازجملهٔ این سرگرمیها که بویژه‌دراصفهان بسیار دیده می‌شد گردآمدن مردم از طبقات مختلف در قهوه‌خانها و میخانها و شربتخانها بوده است. دراین جایهای آرامش و شادکامی همهٔ مردم ازاهل ادب و هنر و تجارت و سوداگری و سماع و شراب، باهم وعدهٔ دیدار داشتند و حتی گاه، شاه‌عباس با بزرگان درگاه یا با بعضی از سفیران درآنها حاضر می‌شد. دراین جایهای همگروهی شاه‌نامه‌خوانان و داستانگزاران داستانهای ملی ایران را برای حاضران روایت‌می‌کردند و قصه‌خوانان و دفترنویسان برخی ازآنها را تدوین می‌نمودند و ازاینرویست که بسیاری‌ازداستانهای‌موجود ما، ازانواع مختلف، تحریرشده وکتابت‌آن‌زمانست[3]. نوازندگی و آوازخوانی ( گویندگی ) هم از ویژگیهای این مکانها بود و بهمین

---

۱ــ تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال، ص ۷۲۸.

۲ــ همگروهی : فراهم آمدن گروهی از مردم دریک‌جا، اجتماع، اجتماعات.

۳ــ دربارهٔ قهوه‌خانها ازآنروی‌که جای‌ملاقات شاعران روزگاربود، بازهمسخن خواهم گفت

سبب در آن روزگار گروهی از نوازندگان و گویندگان استاد شهرت یافتند که در شهرهای بزرگ بسر می‌برده و بمجلسهای ثروتمندان یا در جایهای آسایش و آرامش همگانی آمدوشد داشتند. مثلاً از گویندگان وسازندگان عهدشاه‌تهماسب و شاه‌عباس و میانهٔ این دودورهٔ طولانی کسانی را می‌شناسیم کـه در هرات و در قزوین و اصفهان شهرت داشته و درخدمت شاهان و شاهزادگان و امیران مقبول و محترم بوده‌انـد و تنها شاه تهماسب پس‌از اجتناب از مناهی نسبت ببعضی از آنان بدرفتاری کرد. بهرحال ازین قوم بوده‌اند: حافظ صابر برقاق، قاسم قانونی، استاد شاه‌محمد سُرنایی، حافظ دوست محمدخوافی، استاد یوسف مودود، حافظ جلاجل، حافظ مظفرقمی، حافظ‌هاشم، میرزا محمد کمانچه‌یی، محمد مؤمن، شاهسوار، شمسی شترکوهی، استاد معصوم کمانچه‌یی، استاد سلطان محمود طنبوره‌یی، میرزاحسین طنبوره‌یی، استاد سلطان محمد چنگی، مولانا حیدرقصه‌خوان، مولانا محمد خورشید اصفهانی، مولانا فتحی، شاه‌مراد خوانساری، احمد کمانچه‌یی میرفضل‌الله مشهدی و چند تن دیگر[۱].

گذشته از اصفهان در شهرهـای دیگرخاصه درجنوب ایران قهـوه خانها و شرابخانهای بسیار وجود داشت[۲] و در غالب آنها شراب را بوفور و قهوهٔ تلخ را برسم ترکان می‌نوشیدند. قهوه‌نوشی ازآغاز عهد صفوی ازراه رُوم بایران رسید و در دوران شاه تهماسب در قزوین متداول گردید. اگرچه شاه‌عباس دراواخرسال ۱۰۲۹ چندگاهی‌شرابخوارگی را منع کرد وخود نیز درآن مدت لب بمی‌نیالود، لیکن درسال بعد عشق دیرینهٔ خویش را بمیخوارگی ازسر گرفت و مردم نیزمانند باقی ایام پادشاهی او دراین‌کار بآزادی عمل کردند[۳].

---

۱ــ فرمان شاه‌تهماسب درپذیرایی از همایون پادشاه، یادگار سال ۲، شمارهٔ ۱. عالم آرای عباسی ص ۱۹۰ــ۱۹۱.

۲ــ سفرنامهٔ توماس هربرت انگلیسی، نقل از تاریخ سیاسی واجتماعی ایران ازمرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس ص ۳۲۵.

۳ــ ایضاً همان‌کتاب، ص ۳۲۷.

از مشروبها یامخدرهای‌دیگر که در دوران اخلاف شیخ صفی‌الدین‌اردبیلی بسیارروا‌ج داشت‌آب کوکنار یا شربت کوکنار و مفرّح افیونی وبنگ وحشیش واینگونه زهرهای جان شکار بود که دربارهٔ آنها و چگونگی استعمالشان درجای خود سخن خواهم گفت.

ازسرگرمیهای دیگراین دوران شکاربود که از روزگاران کهن درایرانرواج داشت و در این زمان از عهد شاه اسمعیل ببعد میان پادشاهان و سپاهیان و متنفذان محلی بسیار متداول بود و بدین آهنگ یوز وباز وباشه و شاهین وچرغ وشنقار در دستگاههای امارت تربیت و نگاهداری می‌شد[1]. بازیهایی نیز ، اصلاً در میدان نقش جهان اصفهان در حضور پادشاه و سفیران ، و بتقلید از آن در جایهای دیگر انجام می گرفت مانند بندبازی، شعبده‌بازی، معرکه گیری، کشتی گیری‌و آتشبازی. چوگان بازی[2] و تیراندازی که با تشریفات‌خاص درمیدان نقش‌جهان انجام می‌شد طبعاً ویژهٔ سپاهیان بود و حکم‌تمرین جنگی‌آنان در روزگاران صلح داشت.

جشنهای مذهبی و ملی درآن عهدکم نبود خاصه عیدهای مذهبی شیعهٔاثنی عشری که با اجرای سیاست مذهبی صفویان‌ملازمه داشت و درآنها مجلسهای‌شادی و ساز و سرور تشکیل می‌یافت و چنانکه آشکارست هیچیك از آنها در زمانهای بعدازرواج نیفتاد، بویژه آیین سالروز ولادت امام دوازدهم، و چون ایرانیان از روزگاران کهن همواره‌درانتظار چنین غایب منتظری بوده وهستند ازبرگزاردن آیینهای بسیار درین مورد دریغ نداشته و هرسال برآیینهای این جشن افزوده‌اند.

دانستن این نکته خالی از فایده نیست که از جشنهای عهد صفوی که تاریخ

---

۱ــ بنگرید بفرمان شاه تهماسب بحکمران خراسان‌در پذیرایی ازهمایون پادشاه، مجلهٔ یادگار سال ۲ شمارهٔ ۱ ص۱۹.

۲ــ پیترودلاواله (Pietro della Valle) جهانگرد نام‌آور ایتالیایی در بارهٔ‌آیین چوگان‌زدن درمیدان نقش جهان و شکوه و جلال دیرینهٔ‌آن برهازیهای همانندی‌که در اروپا می‌شد شرحی جاذب دارد . بنگرید بتاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس ص ۳۳۱ــ ۳۳۲ .

قطعی تداول آن باید از اوان تسلط شیعه برایران باشد، «جشن غَمرکُشان» بوده است که بعد ازین در شرح اوضاع دینی دربارهٔ آن سخن خواهم گفت.

از جشنهای ایرانی دراین عهد تنها نوروز مقام و مرتبهٔ دیرین را تا اندازه‌یی حفظ کرده بود و آنهای دیگر که رسم «گبران و آتش پرستان» شمرده می‌شد، جزمیان مزدا پرستان ایران که دروضعی بد بسرمی‌بردند، باقی نبود. علت بازماندن نوروز در آن دوران تعصب آلود توافق آنست با روز جلوس علی‌بن ابی طالب بخلافت (سال ۳۵ ه ق) و نیز مقارنهٔ آن با روزغدیر خم (۱۸ ذی‌حجه) که‌درسال دهم از هجرت مصادف بود با روز ۲۹ حوت یعنی یك و یا دو روز در سالهای کبیسه‌دار پیش ازنوروز[1]. این امر وخبرهای پیاپی که‌دربارهٔ بزرگداشت نوروز از امامان شیعهٔ اثنی عشری نقل و یا بدانان نسبت داده شده، مایهٔ بازماندن نوروز و چهرهٔ مذهبی گرفتن مراسم آن میان دوازده امامیان گردید. دراین روز همهٔ بزرگان و اشراف بسلام پادشاه صفوی می‌رفتند و هر یك در حد مرتبه و فراخور مقام خویش هدیه‌یی نفیس بشاه پیشکش می‌کرد و اگر کسی را چنین هدیهٔ گرانبها نبود چند «اشرفی» که گاه شمارهٔ آن بده هزار می‌رسید تقدیم می‌نمود. حاکمان و والیان ولایتها نیز یا خود هدیه‌های خویش را عرضه می‌کردند یا نمایندگانشان در روز نوروز برای تقدیم آنها حاضر بودند و دراین ایام هریك ازایرانیان بخوی دیرینهٔ خود جامه‌یی نو دربر می‌کرد[2].

ازجشنهای آتش ایرانیان «جشن سوری»[3] هنوزهم باقی و به «چهارشنبه سوری» معروفست. مداومت آیین جشن مذکور تا روزگارحاضرمارا بتداول آن در عهد صفوی خستو می‌کند. لیکن جشن سده اگر در آن عهد وجود داشت تنهامیان

---

۱ــ جشن نوروز، از نگارندهٔ این اوراق، مندرج در یکی از مجموعه‌های مقالاتش بنام «گاه شماری وجشن‌های ملی ایرانیان». تهران، انتشارات شورای عالی فرهنگ و هنر، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷)، ص ۷۵.

۲ــ ترجمهٔ سفرنامهٔ تاورنیه ص ۹۳۷.

۳ــ گاه شماری و جشنهای ملی ایرانیان، دکتر صفا، ص ۱۰۸.

زردشتیان یزد و کرمان بود که از بس در روزگار مرشدان کامل آزار می‌دیدند مهاجمان افغانی را با آغوش باز پذیرفتند و با آنان یاریها کردند. کالمستجیر من الرمضاء بالنار!

از رسمهای دیگر عهد صفوی برپاداشتن عزای اهل بیت، و مجلسهای روضه خوانی، وعظ و تذکیر، شبهای احیاء و همانند اینها بود.

رسم تعزیه داری اهل بیت بویژه کشتگان کربلا، وبراه انداختن دسته‌های عزاداران که درحال عبور از گذرگاهها نوحه‌خوانی می کنند و خود را می‌زنند و یا گاه براثر جوشش خشم و غلیان احساسات بخود آسیب می‌رسانند، ازدوران غلبهٔ آل‌بویه بربغداد آغاز شد و بتدریج در دوره‌های بعدازآن، بنحوی که در مجلدات پیشین گفته‌ام، توسعه پذیرفت و درعهد صفوی با مبالغهٔ بسیار وتشریفاتی که هنوز هم در شهرستانهای ایران باقیست، همراه گشت.

مجلسهای روضه‌خوانی که از همین دوران رواج یافته و در شمار مراسم مکرر شیعیان‌درآمده، نام خودرا از کتاب معروف کمال‌الدین حسین‌بن‌علی کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ ه) «روضة‌الشهدا» گرفته است که بسال ۹۰۸ه، یکسال بعد از اعلام پادشاهی اسمعیل پسرسلطان حیدرصفوی در تبریز، نوشته شد. این کتاب فارسی در ذکر مصیبت اهل‌بیت و واقعهٔ کربلاست، و رسم برآن بود که «روضه خوان» یعنی خوانندهٔ همین کتاب، آنرا در مجلسی که عزاداران واقعهٔ کربلافراهم می‌آوردند، می‌خواند و دیگران می‌شنیدند و می گریستند. پس اینگونه محفلهارا «مجلس روضه‌خوانی» نام نهادند. کتاب روضة‌الشهدا بسبب شهرتی که یافت‌دوبار بترکی ترجمه شد، یکبار بدست فضولی بغدادی (۹۷۰ ه) و باردیگر بهمت‌جامی قیصری[1]. پیداست که‌روضه‌خوانان‌اندك‌اندك ازمرحلهٔ «خواندن» یا «ازبرخواندن» کتاب یادشده پیشتر رفته و باختلاف طبقات از کتابها و دانسته‌های دیگر مذهبی بهره برگرفتند ومجلسها را بسخنان تازه وبشعرهای مناسب مقام آراستند،و گذشته

---

۱ــ دربارهٔ کمال‌الدین حسین‌کاشفی واثرهایش‌بنگرید بهمین کتاب ،ج۴ص۵۲۳ــ۵۲۶.

ازین درهمین مجلسها هم اشعاری که از قدیم بهمت شاعران شیعی مذهب درمنقبت یا مصیبت اهل بیت سروده شده بود بررسم «مناقبیان»[1] بوسیلهٔ «مناقب‌خوانان» یا «مدح‌خوانان» یا «مصیبت خوانان» با لحن تأثرانگیز خوانده شد و مردم برآن خوانده‌ها وسروده‌های حزن‌آور گریستند و این رسم هنوز درایران متداولست.

دراین مجلسهای عزای اهل بیت و شهیدان کربلا از روزگاران پیشین چنین معمول بود که یکی می گفت ودیگران می گریستند وهردوان کارخود یعنی گرباندن و گریستن را وسیله‌یی قاطع برای کسب درجات بلند اخروی می‌شمردند ، و هنوز نیز چنین است. در قصیده‌یی ازسیف‌الدین محمد فرغانی شاعر بلندپایهٔ قرن هفتم وهشتم‌هجری[2] که بزودی دربارهٔ آن سخن خواهم گفت، بیت زیرین رسانندهٔ همین معنی است:

در گریه سخن نکو نیاید　　من می گویم شما بگریید

و اما سرودن شعر در «مراثی اهل بیت» و «ذکرمصیبت شهیدان کربلا» از روزگاران پیش آغاز شده بود و یکی از بهترین نمونه‌های آن قصیده‌یست از سیف‌الدین فرغانی یاد شده که‌مسلماً برای خواندن درعزای «کشتهٔ کربلا» سروده شد و گوینده درآن مردم را درطلب « نزول غیث رحمت » بگریستن و نعره زدن و نالیدن و ندبه کردن دعوت کرده است، و آن قصیده بدین مطلع آغاز می‌شود :

ای قوم درین عزا بگویید　　بر کشتهٔ کربلا بگریید[3]

سرودن اینگونه منظومه‌ها درعهد صفوی بمقتضای‌زمان بسیار بیشتر ازپیش روایی گرفت و با سروده‌های محتشم‌کاشانی (م ۹۹۶ ه) بمرتبهٔ اعلی رسید، وپس از شیوع این رسم درمیان شاعرانست که مجموعه‌هایی از مراثی اهل بیت ترتیب

---

۱ــ دربارهٔ «مناقبیان» رجوع شود بهمین کتاب ، ج۲ چاپ پنجم ۲۵۳۶ شاهنشاهی ص ۱۹۲ ــ ۱۹۳.

۲ــ دربارهٔ او وشرح احوال وآثارش بنگرید بهمین کتاب ج ۳ ص۶۲۳ــ۶۴۵.

۳ــ همین کتاب ، ج ۳ ، ص ۱۴۲ــ۱۴۳.

یافته و در مجلسهای عزاداری محل استفاده شده است.

تعزیه‌خوانی یعنی نمایش منظوم واقعهٔ کربلا که همانند تآترهای قدیم یونانی و رومی در هوای آزاد انجام می‌شد، ازهمین دوره رواج یافت و در عهد قاجاری بکمال رسید، و بموقع دربارهٔ آن سخن خواهم گفت.

تشکیل مجلسهای مذهبی دیگری از دوران صفوی درایران معمول شد که شیعیان درآن حضور می‌یافته و بهمراه یکی از «اهل عمائم» دعا می‌خوانده واز کتابهای متعددی که درتمام آن دوره دربیان «ادعیه واذکار» فراهم می‌آمده دراینجاها استفاده می کرده‌اند. این مجلسها در «لیالی متبرکه» بویژه در شبهای «احیاء» در ماه رمضان تشکیل می‌شد. کسی که در اشاعهٔ این رسم درعهد صفوی کوشیده محقق ثانی علی‌بن حسین عبدالعالی کرکی[1] (م ۹۴۰ ه) معاصر شاه تهماسب است. وی همانست که عالمان سنی اورا مخترع مذهب شیعه لقب دادند[2] زیرا بسیاری از سنتها را بدعوی آنکه نایب امام است، گذارد و از آنجمله در «اقامت جمعات و جماعات» سعی بسیاربکار برد[3] وشیوه‌یی که او دراین راه داشت تا پایان عهدصفوی جاری بود و آخرین کسی از عالمان دین آن دوره که دراین باب بسیار می کوشید ملامحمدباقرمجلسی[4] (م ۱۱۱۰ ه) معاصر شاه‌سلیمان و شاه‌سلطان حسین بود. وی توانست در «ایام شریفه» و «لیالی‌الاحیاء» هزاران تن‌ازخلق را در «مواضع‌عبادات» و «احیاء» گردآورد و بخواندن دعا و ذکر و ورد بگمارد[5].

**مفاسد زمان**

دربرابر بسیاری‌از جنبه‌های افتخار آمیز تاریخ ما که عهد صفوی بدانها آراسته است فسادهایی هم دامنگیر اهل

---

۱ــ در بارهٔ او بنگرید بروضات‌الجنات. ج۴، ص ۳۶۰ ببعد. عادةً نام این عالم را «علی‌بن‌عبدالعال» می‌نویسند.

۲ــ ایضاً روضات ج ۴ ص۳۶۲.

۳ــ ایضاً همان جلد ص ۳۶۹.

۴ــ در بارهٔ او بنگرید بروضات الجنات، ج۲ ص۷۸ ببعد.

۵ــ ایضاً ج۲ ص ۸۶.

ایرانزمین بود که بار گفتن بعضی از آنها از باب عبرت خوانندد خالی از فایده نیست دسته‌یی ازین فسادها مولود سوء تربیت طبقهٔ حکومت گزار آن دوران خاصه قزلباشان بود که پایه‌های تخت صفوی بر شانه‌های آنان استقرار داشت ولی فساد دستگاه سلطنت را که درست پس از دوران طلایی شاه عباسی آغاز یافت، باید بر سر همهٔ این تباهیها پنداشت.

محروم ساختن شاهزادگان از زندگی در جامعه و از تمرین فرمانروایی و جنگاوری، وقتی با ثروت سرشار و انباشتگی خزانهٔ سلطنتی بیکجا فراهم آمد، آنان را بعیش ونوش و استماع ساز و سرود وغفلت ازبود ونبود ملك فراخواند. جانشین شاه عباس، سام میرزا، که درپادشاهی «شاه صفی» خوانده شد، برهمین منوال پرورش یافته واز کارسیاست و ریاست بی‌خبر مانده بود. در روزگار سلطنت بمهمات ملك علاقه‌یی نشان نداد و مانند دیگر پادشاهان دورهٔ اخیر صفوی رشتهٔ کارها را بدست وزیران سپرده وخود ببادهٔ گساری در کنار زنان حرمسرا پرداخته بود. خونخواری و آدم کشی اوعادة درمستی صورت می گرفت ویکی ازبزرگترین قربانیان این حالت امامقلی خان حاکم فارس وسردار بزرگ شاه عباس بود و گذشته ازین گروه بزرگی دیگر از سرداران سپاه را در این حال «علف شمشیر» گردانید و اثر این قتلها شکستهایی بود که ازعثمانیان براو وارد شد چنانکه پیش ازین گفته‌ایم.

این خوی زشت بادهٔ گساری را جانشین شاه صفی، شاه عباس دوم، هم رها نکرد. او با آنکه تنها پادشاه بزرگ صفوی بعدازشاه عباس اولست و ازوی اثرهای خوب بازمانده، در بادهٔ نوشی چنان افراط می کرد که از توجه بکار ملك غافل می‌ماند و با هر کس وناکس بربساط شراب و کباب می‌نشست و عاقبت هم جان برسراین خوی زشت نهاد و در سی‌وسه‌سالگی درگذشت (۱۰۷۷ه) و اگر خودرا بدین سان از میان نمی‌برد شاید عمری درازتر می‌یافت و می‌توانست از انحطاط سریع دولت صفوی پیش گیری کند.

جانشین وی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه) که اونیز دوران جوانی را در

حرمسرا بازنان وخواجه‌سرایان بسر آورده بود، چنان باآنان الفت‌داشت که‌تصمیم‌های کشوری را در حال مصاحبت و با مشورت ایشان می گرفت و اگـر وزارتش برعهدهٔ مرد کاردانی مانند شیخعلی‌خان زنگنه نمی‌بود شاید پایان کار صفویان در دورهٔ همین پادشاه فرا می‌رسید . او نیز مانند شاه‌صفی درحالت مستی و بیخودی بسیاری از بزرگان مملکت را بدست جلادان سپرد.

وقتی‌بدوران شاه‌سلطان حسین برسیم‌تأثیرسوءثروت سرشار و راحت‌طلبی وکامرانیهای نابخردانهٔ صفویان و دولتیاران را بهتر مشاهده‌می کنیم. از آن‌روزگار اطلاع مستقیمی‌داریم ازتاریخ‌نویس‌خوش‌ذوق طنزگرایی بنام محمدهاشم آصف که خود وپدرش امیرمحمدحسن‌خان ونیایش امیرشمس‌الدین‌محمدکارخانه‌آقاسی[1] در دستگاههای اخیر دولت صفوی دخیل و شاهد بسیاری ازجریانها بوده‌اند. وی اطلاعات دقیقی دربارهٔ شاه و دربار و بزرگان عهد و مفاسد درباری و اجتماعی و فساد متصدیان اموردینی فراهم آورده ودر کتاب‌خود نقل کرده است. بنابرتخمینی که او زده مجموع ثروتی که شاه سلطان‌حسین از میراثهای گرانبهای پدران و از درآمد سرشار دولت تنها در راه التذاذهای‌جسمانی خرج کرده بیست کرورتومان بود « که هر کروری پانصد هزارتومان و هرتومانی ده هزاردینار باشد »[2]. آنچه از عیش‌ونوش این‌پادشاه بوسیلهٔ مؤلف مذکورگزارش‌شده شگفت‌انگیز وعبرت آمیزست وعجیب‌تر آنکه پسر وجانشینش شاه‌تهماسب ثانی از آنچه برسرپدرش آمده‌بود پند نگرفت و باارتکاب‌کارهای شرم‌آور قدرت ازدست‌رفته‌یی‌را که بزور شمشیر و تدبیر نادری بازیافته بود، یکباره از کف داد[3].

---

۱ــ بنگرید برستم‌التواریخ ص ۱۰۹.

۲ــ ایضاً همان‌کتاب، ص۸۳ .

۳ــ شرح‌کارهای شاه تهماسب دوم بعد ازشکست از سپاه عثمانی (۱۱۴۳ ه) وبازگشت باصفهان و میخوارگی‌وعیاشی او ، و اتخاذ تدبیر معروف نادر در نشان دادن‌آن پادشاه‌درحال ارتکاب منهیات بسرداران‌خودوعزل او ، در رستم‌التواریخ (ص ۲۰۱ ــ ۲۰۲) به تفصیل‌آمده و آنچه درآنجا می‌بینیم همانست‌که دردیگرمأخذها با اندك تساهل‌در نقل‌حقایق ثبت‌شده‌است.

۹۲ ــــــ

فتنه‌ها میان آن دو گروه بردوام بود و دراین گیرودارها بسی از آنان بدیار نیستی شتافتند، وکار حتی بغارت دارایی مخصوص پادشاه کشید ودسته‌یی ازاین ترکان درهم افتاده دوبار «مکمل ومسلح» به «دولتخانه» حمله‌ور شدند. ازبخت بلند شاه تهماسب این طایفه‌ها که بجان‌هم درافتاده بودند، خود یکدیگر را ازمیان می‌بردند و شاه تهماسب نیز کـه از استعدادی فطری برای چاره گری در اینگونه دشواریها برخوردار بود، با تحریك هردسته‌یی از آنان دستهٔ دیگر را کشتار می کرد. مثلا وقتی که یکی ازسران شاملو با ایل خود بدولتخانه هجوم کرد طایفهٔ تکلو رابرسر آنان گماشت وکشتاری بواجب ازایشان کرد و بعد که طایفهٔ تکلو بهمین جسارت مبادرت نمودند شاملوهارا مأمورنابودساختن آن قوم نمود وبسیاری ازسران آن طایفه را بدین طریق بدیار بوار فرستاد[1]. ـ بایـد قبول کرد که در این غوغای خطرناك اختلاف سرخ کلاهان که طبقهٔ واقعی حاکم برایران بودند، تنها وسیلهٔ بقای حکومت مرکزی واحد پیشوایی مرشد کامل و قیادت مذهبی بعنوان ولایت و ریاست اعتقادی بود و اگر چنین نمی‌بود بی گمان دوران هروسپ شاهی ترکان دیگر باره درایران برسرکار می آمد.

درسال ۹۸۲ ﻫ شاه تهماسب ببیماری تب محـرقه گرفتار شد و مزاجش از اعتدال افتاد. سرخ کلاهان که پایان عمر مرشد کامل را نزدیك دیدند بـاز برسر تحصیل قدرت بجان یکدیگر افتادند و «میان امرا وارکان دولت خصومت ونزاع چند نوبت واقع شد»[2] وهمینکه شاه تهماسب در ۱۵ صفر ۹۸۴ بدرود حیات گفت جنگ و ستیز وحشتناك بین طایفهٔ استاجلو و طایفه‌های تکلو و روملو و افشار و قاجار وبیات وجز آنها در گـرفت و بقتل حیدرمیرزا پسرشاه تهماسب کـه مدعی جانشینی پدر بود، و طرفداران او منجر گردید و همین اختلافها بود که سرانجام به

---

۱ـ در بارهٔ همهٔ این وقایع اسف‌آور رجوع شود بـه «تذکرهٔ شاه طهماسب» چاپ برلین ۱۳۴۳ ﻫ ق. ازص ۱۰ تا ص۱۹.

۲ـ احسن التواریخ ص ۴۵۸.

بیرون آوردن اسمعیل‌میرزا پسر دیگر تهماسب از قلعهٔ قهقهه و اجتماع طایفه‌های قزلباش بر گرداو و انتخاب وی بپادشاهی کشیده شد و مسلماً یکی ازعلتهای باز-گشودن دست شاه اسمعیل دوم درقتل بستگان خود و عدهٔ کثیری ازسران قزلباش همین درگیریهای چندجانبه بود[۱] چنانکه دراین راه حتی از کشتن حامی بزرگ خودحسینقلی خلفا نیزدست‌باز نداشت وطبعاً همهٔ سران استاجلو که ازحیدرمیرزا جانب‌داری کرده بودند از چشیدن جام قهر پادشاه خونریز در امان نماندند و کار این انتقام گرفتن از استاجلوها بدانجا کشید که درهرجای کشور هر کس بریکی‌از بزرگان آن طایفه دست می‌یافت می‌توانست بی‌هیچ‌بهانه‌یی اورا ازپای درآورد و درهمان حال هم شاه اسمعیل بقلع وقمع صوفیان کُرد که درقزوین اجتماع‌داشتند-همت گماشته دریك روز پانصدتن از آنان را بدیار نیستی فرستاد وآنگاه گروه بزرگی ازسران قزلباش وشاهزادگان صفوی ببهانهٔ دست‌داشتن دراین کشتارنابود شدند و پیداست که‌همین زیاده‌رویها درقتل این وآن‌بود که بقولی بسموم‌ساختن شاه اسمعیل دوم بردست یکی ازامیران پایان یافت[۲].

اما با مردن یامسموم شدن اسمعیل ثانی‌اختلاف سران قزلباش پایان نگرفت بویژه که ناتوانی محمد خدابنده پادشاه و دخالتهای ناموجه همسرش مهدعلیا در کارهای کشور و مخالفتها یا جانبداریهای دسته‌های قزلباش ، آنان را روز بروز بیشتر بجان هم می‌افکند و یا درطغیان وخودکامگی مصمم‌تر می‌ساخت وبرهرج و مرج شگفت‌انگیز ایران در یازده سال پادشاهی خدابنده می‌افزود و حتی دامنهٔ کشاکش را بخاندان شاهی می کشانید تا بجایی که خدابنده وپسرش حمزه میرزا ناگزیر برای مطیع کردن طایفهٔ شاملو که‌درخراسان بحمایت‌ازعباس‌میرزابرخاسته بودند بدان‌جانب لشکر بردند؛ و حمزه میرزا هرات را که مقرحکومت برادرش بود درحصار گرفت وعاقبت بشرط تقسیم ایران بدومنطقهٔ نفوذ بین او وعباس‌میرزا

---

۱ ــ در بارهٔ همهٔ این رویدادها بنگرید باحسن التواریخ ص ۴۶۵ ببعد.

۲ ــ احسن التواریخ ص ۴۹۵.

با برادر صلح کرد.

در دنبالهٔ همین اختلافها بود که حمزه میرزا با توطئهٔ قزلباشانی ازطایفه‌های ترکمان و افشار کشته شد (۹۹۲ ه) و سپس وضع کشور بدان درجه ازنابسامانی رسید که عباس‌میرزا و حامیانش علی‌قلی‌خان شاملو و مرشد قلی‌خان استاجلو از خراسان بقزوین تاختند و این واقعه بود که بخلع محمد خدابنده از سلطنت و جلوس شاه‌عباس بزرگ بسال (۹۹۶ ه) و رهایی قطعی مملکت از پریشانی‌منجر گردید.

شاه عباس که درعین جوانی بیاری استعداد فطری خود علت اساسی‌ضعف سلسله‌صفوی‌را خوب شناخته بودبمحض استقلال در امر سلطنت نقشهٔنابودکردن متنفذان قزلباش را طرح کرد وآنگاه، پیش‌ازآنکه شروع بجنگهای مشهورش با ازبکان یا عثمانیان نماید یك‌لشکر سواره از خزانهٔ خود تشکیل داد و با همان‌سپاه بدفع سرکشان داخلی پرداخت و بیاری بعضی از همین سپاهیان بود که توانست خود را از شر تسلط مرشد قلی‌خان رئیس قبیلهٔ استاجلو برهانـد و او را بـوضع فجیعی بدست‌آنان بقتل رساند، اما ضعف قزلباشان هنگامی فرا رسید که‌شاه‌عباس بیاری برادران شرلی سه دستهٔ معروف از سپاهیان مجهز خود را بنام «شاه‌سیـون» (= هواخواه شاه) تشکیل داد یعنی : دستهٔ قوللر کـه سواره نظام تفنگدار بود ،و دستهٔ پیاده نظام ، و دستهٔ توپچیان . بعد از تشکیل ایـن سه دسته که از طایفه‌های قزلباش نبودند، شاه عباس شمارهٔ سپاه قزلباش ونیروهای‌چریك راکه‌در هرولایت از درآمد همان‌سامان سازمان می‌یافتند بنصف تقلیل دادوبدین‌طریق ازانکاء قدرت خود بر قزلباشان‌بی‌نیاز گردید ، وچون ارتش «شاه‌سیون»هم‌ازنژادهای گوناگون چرکس وارمنی وگرجی وتاتار و ترکمان وتاجیك تشکیل یافته واصلاً موضوع اتکاء دسته‌های سپاهی بر قبیلهٔ معینی مطـرح نبود، اثر قزلباشان در حمایت یاعدم حمایت از پادشاه از میان رفت ، و یکی از علتهای ثبات اوضاع در دوران بعد از شاه عباس ، باعدم لیاقت وکاردانی پادشاهان ، همین بود واگر جانشینان‌شاه‌عباس

۹۶ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ


درنگهداری چنین سپاه ورزیده ومجهز مراقبت می کردند وآن را بتدریج متلاشی نمی‌نمودند، دچار وضع وخیم شاه سلطان‌حسین در برابر افغانان نمی‌شدند.

**خشونت وخونریزی رفتارهای نابهنجار**

بنیاد سلطنت صفوی از همان آغاز کار برخشونت وخون‌ریزیهایی نهاده شد که گاه تا مرز توحش و بربریت پیش می‌رفت. این خوی خون‌آشامی چهرهٔ ناسازخودرا بگونه‌های گوناگون می‌نمود: گاه در پوشش دین و پراگندن «دین حق»، گاه در جامهٔ سیاست و تدبیر ملك، و بیشر در راه فرو نشانیدن آتش خشم و کینه ونفاق. درین راه سربریدن، دست و پا بریدن، مثله کردن، پوست کندن، گاه در پوست آدمیزاد انباشتن، دوشقه کردن، چشم کندن، میل در چشم کشیدن، خفه ساختن وازینگونه کارهای بسیار وحشیانه بآسانی انجام می‌شد و «مرشدان کامل» اگردرفرونشاندن آتش خشم وآزی که دربن زمینه داشتند کسی از دوران نمی‌یافتند بنزدیکان خود، بحرم خویش و ببرادران و پسرعمان وآخرکار بفرزندان خود[1] مـی‌پرداختند، چنانکه صحیفه‌های تاریخ بتلخی تمام گویای چنین حقیقتهاست.

شاه اسمعیل اول بعد از غلبه بر الوندمیرزای‌بایندری در جنگ «شرور» که بسال ۹۰۷ هـ رخ داد، فرمود تا خلیفگان سمگانه نخستین (یعنی ابوبکر وعمر و عثمان) را درکوی وبرزن لعن کنند و «هرکس خلاف کند سرش ازتن بیندازند»[2] و همین کار را چنانکه خواهیم دید، درهمهٔ مرحله‌های بعدی انجام داد ودرحقیقت

---

۱ــ یکی ازپلیدترین وپست‌ترین کارهایی که‌شایددرشمارهزرگترین جنایتهای‌تاریخ باشد کشتن محمدباقرمیرزامشهور به «صفی‌میرزا» پسر ارشد شاه‌عباس است که‌جوانی شجاع وقیافه‌سیرت و خوشخوی بود. دستور قتل او برای حفظ ظاهر، صورت توطئهٔ شرم‌انگیزی یافته است. یکی از غلامان جرکسی شاه بنام «بهبود بیگ» مأمور این جنایت شده بود. او شاهزاده را در حالی که تنها و متصد دولتخانه از کوچه‌یی می‌گذشت، کشت و بعد بطویلهٔ خاص شاهی تحصن جست و پس از اندك زمانی بخشوده شد (۱۰۲۴ هـ) ا (عالم‌آرای عباسی ص ۸۸۳ ــ ۸۸۹). باز درین باره وکور کردن دو پسردیگر شاه‌عباس سخن خواهیم گفت.

۲ــ احسن التواریخ روملو، ص۶۱.

جواب فرمودند...»[۱].

شاه تهماسب موضوع توبهٔ خودرا از شرابخوارگی و ارتکاب دیگرمناهی نیز نتیجهٔ دو رؤیا دردوشب پیاپی وصف کرده‌است و می‌نویسد که: «درسن بیست سالگی که این سعادت نصیب شد این رباعی را انشادکردم:

یك‌چند پی زمرد سوده شدیم　　یك‌چند بیا قوت‌ترآلوده‌شدیم
آلودگیی بود بهر رنگ که بود　　شستیم‌بآب توبه‌آسوده‌شدیم»[۲]

ازین رباعی بروشنی دریافته می‌شود که «مرشدکامل» چندگاهی باستعمال حشیش‌و بشرابخوارگی دچار بود، وچون ازاین آلودگیها دست شست بدعوی او «ازکل مملکت فسق وفجور برافتاد» لیکن دیده‌ایم که چنین نبود، اگرچه شاه‌تهماسب شخصاً تا پایان حیات دراین راه ثابت‌قدم ودرتظاهر باجرای احکام شرع پای‌برجا ماند[۳].

مطلب مهمی که ازسطرهای گذشته برمی‌آیدآنست که سرسپردگی و اعتقاد شدید صوفیان قزلباش بخاندان شیخ‌صفی سر اصلی واساسی پیشرفتهای سریع آن در بدو تشکیل شاهنشاهی صفویست، و اگرچنین اعتقاد راسخی مخصوصاً در پادشاهی طولانی شاه‌تهماسب وجود نمی‌داشت شاید بقای دستگاه وسیع‌سلطنت شاه‌اسمعیل دربرابر فشارهای شدید دو دولت عثمانی و ازبك، با احترازی که‌شاه تهماسب از رویارویی با دشمنان داشت، بآسانی میسر نمی‌گشت.

اعتقاد بـه «مرشدکامل» و شیوع چنین تعبیر و اصطلاحی[۴] میان درویشان

---

۱- تذکرهٔ شاه تهماسب، ص۲۳.
۲- تذکرهٔشاه‌تهماسب، ص ۳۰-۳۱.
۳- ایضاً، ص ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۴۸ و جزآنها.
۴- عالم‌آرای صفوی، ص ۳۸، ۳۴۳، ۵۷۴، ۵۹۲، ۵۹۳ و جزآنها.

صفوی چنان بود که ازهمان آغاز کار پیشروان آنسان را بجهانجویی و جهانگیری برمی‌انگیخت و این اعتقاد بعدازین هم مدتها باقی ماند و مسلماً ادامه‌یافتن همین اعتقاد راسخ بمرشدان و تصور مقامات بلند دینی برای آنان بود که بنیادی استوار برای درازآهنگی پادشاهی صفویان گردید و گرنه نابسامانیهایی که چندباردر پادشاهی آنان رخ داده بود قاعدةً می‌بایست بنابودی آن سلسله بینجامد.

این اعتقاد همانقدر که برای امتداد دوران صفوی سودمند بود ، در اواخر عهد صفویان بزیان کشور تمام شد، زیانی که حتی ظهورنادر نتوانست آنرا جبران کند و شاید بتوان گفت که پیامدهای نامطلوب آن دامنگیر خود نادرهم گردید.

این وضع درست همانند پایان عهد ساسانی درتاریخ پیش‌ازاسلام ایرانست زیرا درآن روزگار اعتقاد دینی مردم بشاهنشاهان ساسانی مایهٔ آن شده‌بود که مردم باهمه بی‌نظمی‌های بعدازدوران خسروا پرویز ونابسامانیهای اوضاع بسازند وبفرمان روایی هیچیك ازسرداران که توانایی تشکیل حکومت جدیدی را داشتند ، تن در ندهند وعاقبت خود باهرچه بود ونبود برسراین اعتقاد نادرست بروند.

همین اعتقاد شدید مردم باعث بود که دولت صفوی از ضربهٔ درونی درهم نریزد، وکسانی‌هم که بعداز سقوط دولت شاه‌سلطان حسین خواستند زمام امور را دردست گیرند یا بعنوان حمایت ازفرزند و فرزندزادگانش و یا بصورت وکالت و نمایندگی ازطرف آن خاندان حکومت کردند.

ازاین اعتقاد شدید،مخصوصاً دردوران شاه‌اسمعیل، گاه بداستانهای شگفت‌انگیزی بازمی‌خوریم. ازآن جمله‌است واقعهٔ «کشته‌شدن خلیل سلطان». وی‌ازسران قزلباش وحاکم فارس‌بود، درجنگ چالدران خدمتی چنانکه می‌بایست‌ازاومشهود نیفتاد وشاه‌اسمعیل تصمیم به‌بادافراه او گرفت. پس «کورسلیمان قورچی» رامأمور کشتن او کرد وبشیراز فرستاد و او «دروقتی بدان بلده‌رسید که خلیل سلطان‌مجلسی درکمال زیب و زینت آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال می‌نمود... کورسلیمان مانند بلای

ناگهان بدان محفل درآمده... آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا براین جمله شرف نفاذ یافته که‌ترا بضرب دوازده چوب تأدیب نموده مراجعت‌نمایم ودر ساعت باز گردم...لایق آنکه بخلوتخانه‌درآیی‌تاحسب‌الحکم عمل‌نموده باز گردم. خلیل‌سلطان به‌نهانخانه درآمده کورسلیمان‌ازعقبش‌بشتافت ونشانی که درباب‌قتلش بمهرهمایون رسیده بود ظاهر کرد. خلیل‌سلطان گفت: چه‌کند بنده که‌گردن ننهد فرمان‌را؟ و کورسلیمان علی‌الفور سرش‌از تن‌جدا ساخته‌از آن‌خانه‌بیرون‌آورد...»[۱]. مأموریتهای گوناگون قزلباشان در کشتن یا کور کردن شاهزادگان وبزرگان دولت صفوی هم بهمین‌سادگی‌وباهمین قاطعیت واطاعت بی‌قیدوشرط ازمرشدان،انجام می‌گرفت!

این نکته‌هم نباید فراموش شود که مقبول افتادن ادعای صفویان در سیادت و انتساب بخاندان امامت در نفوذ اجتماعی آنان و ادامهٔ قدرت وحکومتشان‌بسیار مؤثر بود و این جنبهٔ مذهبی آنان هرچه برعمرحکومتشان و استواری اعتقاد مردم به‌خاندانهای سیادت افزوده می‌شد، ببشتر قوت می‌گرفت. اگـر رسیدن مرشدان کامل بپادشاهی اندك اندك از وجههٔ خانقاهی آنان‌کاست، دعوی سیادت این نقصان را جبران‌کرد.

نسبت‌داشتن بچنین خاندان «سیادت و کرامت» تا آن درجه درنظر ایرانیان اهمیت‌یافته‌بود که‌حتی‌چندمدت بعداز زوال‌دولت صفوی، وقتی‌اعقاب فتحعلی‌خان قاجار(کشته در ۱۱۳۹ه) خواستنداریکهٔ شهریاری ایران‌راتصاحب کنند با افسانه‌سازی خودرا بصفویان بستند و ازنسل آنان دانستند. دراین‌باب بجای خود سخن خواهد رفت.

---

۱- حبیب‌السیر، تهران خیام، ج۴، ص ۵۵۰-۵۵۱.

**خشونت و سختگیری در مبارزه با تسنن و رسمی کردن تشیع**

«مرشدان کامل» از هنگامی بکامیابیهای نهایی رسیدند که بهانه‌های دینی را برمقالات خانقاهی افزودند، صوفیانی سرسپرده را بحربهٔ تعصب مجهز کردند و بجان مخالفان خود انداختند و چنان کردند که سر از پای نشناخته بقربان گاه می‌رفتند و می کشتند یا کشته می‌شدند. چنین نهضتی که تعصب کور آتش افروز آن بود، جز باسخت کُشی و خشونت کار نمی‌توانست داشت و چنین نیز بود. شاه اسمعیل خود این سختگیریها و خشونت‌ها را ببهانهٔ اطاعت ازفرمان امامان دین آغاز کرد و پیروانش نیز با یقین قاطع بدرستی آن هنجار راه اورا دنبال کردند.

نخستین لهیب این تعصب بسال ۹۰۶ه نزدیک شماخی درجنگ باامیر خلیل‌الله شروانشاه زبانه کشید. بعد از شکست خلیل سرش را بریدند و سپس بپیکر وصل کرده بسوختند و ازسرهای کشتگان منارها ساختند[1] واز آن پس این شیوهٔ نامیمون را هرجا که دستشان رسید معمول داشتند.

هنگامی که شاه اسمعیل الوندمیرزای بایندری را در شرور منهزم ساخت (۹۰۷ه) و بتبریز وارد شد تصمیم قاطع برسمی کردن تشیع گرفت و «هم در اول جلوس همایون فرمانواجب‌الاذعان شرف‌نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمهٔ اثنی‌عشر سلام‌الله‌علیهم‌الی‌یوم‌الحشر خوانند وپیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند. مؤذنان مساجد و معابد لفظ اشهد انّ علیاً ولی‌الله‌داخل کلمات اذان سازندوغازیان عابد ولشکریان مجاهد ازهر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن بیندازند»[2] و نتیجهٔ اجراء این سیاست آن شد که آوازهٔ منقبت امامان شیعه برسر منبرها بلند شود و «سنیان متعبد و خوارجیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام

---

۱- احسن‌التواریخ، ص ۴۵.

۲- حبیب‌السیر، تهران خیام، ۴، ص ۴۶۷-۴۶۸.

غازیان عظام خاسر وخائب وحیران وهارب روی‌باطراف آفاق نهند»[۱]

اعلام رسمیت تشیع بهمین حد خاتمه‌نیافت بلکه باکشتار عده‌ای‌وسکوت اجباری عده‌یی دیگر همراه بود. صاحب‌تاریخ عالم‌آرای صفوی شرح این واقعه را با تفصیل بیشتری‌آورده است[۲] و بنابر توضیح اواین بارنیز «مرشدکامل» مدعی ارتباط با پیشروان دین در عالم رؤیا گردید . دراین رؤیا بدوآموخته شدکه اگر تبریزیان بقبول مذهب شیعه‌تن درندهند چگونه آنان‌را طعمهٔ شمشیرآبدارقزلباشان سازد. بحساب این‌تاریخ‌نویس ازشش‌بهر مردم تبریزتنها دوبهر کیش‌دوازده‌امامی داشتند وهنگام‌امن برخلیفگان سه‌گانه «بیش بادوکم مباد» گفتند و آن چهار بهر دیگرنیز ازبیم شمشیرهای برهنهٔ قزلباشان چنین کردند . اما گویا واقعه بدینگونه پایان نگرفت و دراین داستان تبرا و تولای تبریزیان بسیار سرها «علف شمشیر» سرخ کلاهان گشت‌واین‌معنی ازاشارهٔ یك‌بازرگان‌ونیزی که‌درتبریزبودآشکارست[۳] وحتی بتصریح یکی‌دیگرازآنان مجموع کسانی که دراین‌حادثه وحادثه‌های‌همانند بعدی درتبریز بقتل رسیدند به بیست‌هزارتن بالغ گشت[۴].

این شیوه هرجاکه نشانه‌یی ازخلاف‌درآنهادیده می‌شد یکار رفت وهمواره با تهدید وکشتارهمراه بود. هنگامی که شاه‌اسمعیل‌بعدازشکست‌وقتل‌محمدشاهی‌بیگ بسوی هرات می‌رفت یکی‌از ملازمان وزیرش نجم‌ثانی را برای اعلام‌ورود پادشاه بدان‌شهر گسیل داشت. بارسیدن این فرستاده که‌قلیخان نام داشت‌بیم‌وهراس برشهر مستولی شد چه‌از راه نارسیده چندتن را سربرید و قاضی‌هرات را که در

---

۱ـ حبیب‌السیر ص ۴۶۸.

۲ـ عالم‌آرای صفوی، ص ۶۴-۶۵.

۳ـ سفرنامهٔ جهانگردان ایتالیایی ، لندن ۱۸۷۳ منقول در: ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون، ۴، ص۴۹.

۴ـ سفرنامهٔ آنژیوللو. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس، ص ۱۵۳ و ۱۶۰.

«لعنت براعدای دین و دولت» تعلل ورزیده بود[۱] با خطیب شهر درمسجد گردنزد وسپس کلانتر وشیخ‌الاسلام‌را پیش‌چشم‌هرویان همانجا بقتل آورد وپنجهزارتومان نقدراکه مردم برای نجات‌شیخ‌الاسلام گردآورده بودند تصرف نمودو گفت: «هر کس لعنت برخلفای ثلاثه می‌کند یك تومان ازاین‌زر باو می‌دهم. شیعیان‌خبردار شدند ولعن کردند وهرسری یك‌تومان زرگرفتند، وآن‌چنان واهمه‌یی در دل مردم هرات‌کار کرد که چون اورا می‌دیدند قالب تهی می‌کردند...»[۲] «و در آن چند روز قریب بده‌نفراز کدخداهای بزرگ سنی راکشت که می‌گفت لعنت کنید، تا ایشان اندك ایستادگی می‌کردند بدست خود گردن می‌زد، تا می‌گفت ازترس اوهماندم بآواز بلند ناچار لعنت می‌کردند»[۳].

اما سفاك‌ترین کس ازمیان پیروان شاه اسمعیل در راه مبارزه با اهل سنت و کشتاربی‌امان‌آنان، نجم‌ثانی امیریار احمد اصفهانی، وزیر معروف اوبود. وی‌در جنگهای نَزارُود با سنیان‌آن دیار رفتارهای‌بسیارخشن داشت وبسی‌از آن بیچارگان راگروها گروه‌بتیغ قزلباشان سپرد. ازجمله بدترین قتل‌عامهای نجم‌ثانی درآن‌دیار کشتار گروها گروه ترْشی است. وی حتی از کشتارجمعی سیّدان سنی مذهب آن‌قلعه خودداری‌نکرد و گفت: «سیّدسنی را ماسید نمی‌دانیم!» وسپس آنهاراکه درمسجد تحصن جسته‌بودند یکجا طعمه شمشیرها کرد چنانکه درآن قتل‌عام مجموعاً پانزده هزارتن بجرم سنی‌بودن طعم هلاك چشیدند[۴].

درآن ایام رسم چنان بود که باسیران جنگ ابلاغِ تشیع مینمودند و بنابر اصطلاح قزلباشان ازآنان می‌خواستند تا «علی ولی‌الله» بگویند. اگر می گفتند

---

۱ـ عالم‌آرای صفوی ص ۳۴۶.

۲ـ ایضاً همان صفحه.

۳ـ ایضاً ص ۳۴۷.

۴ـ دربارهٔ این قتل‌عام بنگرید به: حبیب‌السیر، تهران‌خیام، ج۴ ص ۵۲۷-۵۲۸ و به عالم‌آرای صفوی ص ۳۷۱-۳۷۲.

رستگار می‌شدند و اگرنه یا بقتل می‌رسیدند ویا در آتش می‌سوختند[۱]؛ واین‌وضع درست ما را بیاد نخستین دوران ابلاغ دین‌اسلام و نشر آن می‌افکند که‌هم از آغاز کاراسلام برمحصوران و اسیران عرضه می‌شد و اگر پذیرفته نمی‌آمد کار بجنگ و کشتار می‌کشید. قزلباشان‌نیزچنین بودند،بمخالفان‌پیشنهاد تبرا و تولا می‌کردند، اگر می‌پذیرفتند آسوده بودند و گرنه بی‌درنگ جان‌برسرکار مخالفت می‌نهادند.

این رفتاررا شاه‌اسمعیل وسرخ‌کلاهان، همه‌جا بیک‌شیوه داشته‌اند.هنگامی که شاه‌اسمعیل بسال ۹۰۹ه در تعاقب سلطان‌مرادآق‌قویونلو بشیرازتاخت، بعداز فتح آن شهرچندی آنجا ماند[۲]. در این اوان حوزهٔ علمی شیراز از برکت وجود استادانی که ازاواخرعهد تیموری بازمانده بودنداهمیت علمی‌خاصی داشت«وکان اکثر علمائها من المخالفین» ، یعنی مخالفان مذهب شیعه و برطریقهٔ اهل سنت. «شاه اسمعیل‌امر باحضارآنان‌کرد و فرمان داد تا خلیفگان سه‌گانه را دشنام گویند ولی‌آنها ازاین‌کار خودداری‌کردند زیرا تقیّه درنزدآنان (یعنی اهل سنت) معمول نیست[۳]، پس فرمان داد تا آنان را بکشند. بعدازآن بشاه اسمعیل‌گفته شدکه یکی ازین دانشمندان بنام شمس‌الدین خفری[۴] صاحب حاشیه برالهیات‌کتاب تجرید، باقی مانده است! شاه اورا بخواند و فرمان داد تا آن خلیفگان را لعن‌کند.خفری چنین‌کرد و بدترین دشنامها را نثارآنان نمود و ازمرگ رست و چون ازخدمت پادشاه‌بیرون‌آمد یاران اورا پذیره شدند و گفتند چگونه‌ازمذهب خویش برگشتی و پیشوایان سه‌گانهٔ خودرا دشنام دادی ؟ وی درپاسخ بپارسی‌گفت: یعنی از برای

---

۱ـ عالم‌آرای‌صفوی ص ۵۳-۵۴، ۶۲-۶۳، ۱۱۱ و جزآن.

۲ـ حبیب‌السیر، ۴، ص ۴۶۹-۴۷۵ در بارهٔفتح عراق و فارس.

۳ـ مقصود از تقیه در نزد شیعیان کتمان عقیدهٔ مذهبی خود است در مقام اضرار، واین‌ازآنجا پدیدآمدکه‌فرقهٔ بادشاه مدتهای‌درازدر معرض خطراهل‌سنت وتعصب‌آنان‌بود.

۴ـ مراد شمس‌الدین محمدخفری دانشمند مشهوراست‌که ذکرش درشمار فیلسوفان خواهدآمد.

دوسه عرب کون برهنه مرد فاضلی همچون من کشته شود!»[۱].

ازینگونه فاضلان کـه بجرم نافرمانی درلعن خلیفگان سه گانه کشته شدند ، قاضی‌میرحسین میبدی (م ۹۰۹ه) صاحب حاشیهٔ شمسیه وشرح‌حکمةالعین وشرح هدایه درحکمت و حاشیهٔ طوالع در کلام و جزآنهاست[۲]. شرح هدایهٔ این فاضل جلیل هنوز هم از کتابهای معتبر درسی در حکمت پورسیناست . دیگر ازینگونـه فاضلان امیرغیاث‌الدین محمد اصفهانی‌است که «کثرت مکنت وثروت‌آن جناب نه‌آن مرتبه داشت که بدستیاری قلم و بنان شرح آن توان داد»[۳] و او معلوم نیست بچه‌سبب و گویا برای مال ومکنت‌ونفوذ فراوانی که داشت بغضب خاقان‌اسکندر-شان گرفتار شده راه دیار نیستی پیمود[۴].

گروهی دیگر از دانشمندان سنی که فرصت گریز داشتند بخاك عثمانی یـا بهند رفتند و یا بفرارود پناه بـردند و ازآن جمله‌اند مصلح‌الدین شافعی لاری از دانشمندان بزرگ قرن دهم، شاگرد ملاجلال‌الدین دوانی که بروم رفت و همانجا بسال ۹۷۹ ه درگذشت[۵]؛ و ملاعبدالعلی‌بیرجندی دانشمند بسیار معروف که نامش را در شمار عالمان خواهیم دید ؛ و خواجـه مولانـای اصفهانی (م ۹۲۰ه) که از آذربایجان‌بهرات‌واز آنجابه‌بخارا گریخت‌وهمانجابودتادرگذشت[۶]؛ وامیرعبدالوهاب‌شیخ‌الاسلام تبریز درعهد بایندریان که‌نخست‌بهرات وسپس‌بروم‌رفت وهمانجا ماند[۷]؛ و فضل‌الله‌بن روزبهان خنجی که بفرارود رفت و همانجا بود تـا بعدازسال

---

۱- بنگرید به روضات‌الجنات، ج۷ ص ۱۹۵.

۲- احسن التواریخ ص ۸۲.

۳- حبیب‌السیر، ۴، ص ۶۰۷.

۴- حبیب‌السیر، ۴، ص ۶۰۷.

۵- تاریخ نظم ونثر درایران، سعید نفیسی، ص ۳۵۵-۳۵۶.

۶- حبیب‌السیر، ۴، ص ۶۰۷ و نیز همین جلد ص۷۳.

۷- ایضاً همان جلد ص ۶۰۹.

۱۶۲ ــــــ

و دشمنان پیامبر معرفی نموده[1] و الوندمیرزای بایندری (۹۰۵-۹۰۷ه) هم در نامهٔ فارسی خودبدان سلطان وعده داده است که دربرانداختن «اوباش قزلباش» ازبذل هیچ کوشش دریغ نورزد، و با یزید درجواب فارسی خویش از وعدهٔ مساعدت برای مقابله با «طایفهٔ باغیهٔ قزلباشیه» سخن گفت.

لحن این مکتوبها از دورانی که شاه‌اسمعیل خشونتهای فرقهٔ قزلباش را با قوت تمام آشکارساخته و بسبب خلیفگان‌سه گانه و کشتار سنیان‌پرداخته بود شدیدتر شد. سلطان‌سلیم در نامهٔ فارسی خود که بتاریخ ۹۲۰ ه بعبیدالله‌خان ازبك نوشته پادشاه نوخاستهٔ صفوی را «صوفی بچهٔ‌لئیم ناپاك اثیم افاك ذمیم سفاك» خوانده و عبیدالله را بخونخواهی پدر تحریض نموده است وپادشاه ازبك درپاسخ وی که بفارسی است و درهمان‌سال ۹۲۰ه نگاشته،بکشته‌شدن نجم‌ثانی وزیر وسردارلایق شاه اسمعیل درفرارود (۹۱۸ه) اشاره کرده و اورا «سگ کوچکی که‌نایب وسردار سگ بزرگ بود» شمرده و سرخ کلاهان را «زنادقهٔ اوباش وملاحدهٔ قزلباش» لقب داده است و این تعبیر از قزلباشان به «زندیق» و «ملحد» از تعبیرهای رائج آن عهد میان سنیان بود.

اختلاف صفویان باعثمانیان وازبکان بدینگونه آغازشد. هردوطرف یکدیگر را ملحد و مخالف آیین پیامبر و دشمن خدا می‌شمردند وبنام «دین حق» شمشیر برروی یکدیگر می کشیدند. قزلباشان درهرناحیه که بدستشان می‌افتاد سنی کشی می کردند وسنیان‌عثمانی وازبك‌هم هر گاه‌فرصت ایلغار بایران می‌یافتند همین کار را در مقابل انجام می‌دادند.

هجومهای محمدشیبانی‌خان که ازپایان عهد تیموری آغاز شده بود در عهد

---

۱- از مجموعهٔ منشآت دولتی گردآوردهٔ فریدون بیگ منشی دربار عثمانی درقرن دهم هجری، چاپ استانبول ۱۲۷۴ ه ق در دو مجلد. نقل از ترجمهٔ تاریخ ادبیات‌برون، ۴، ص۵۴. اشاره به باقی‌نامه‌های این مجموعه نیز مبتنی است بر نقل ادوارد برون در همان کتاب از صفحهٔ یاد شده تا ص ۶۰.

۱۶۴ ـــــــ

قیام شاه‌اسمعیل، درهمان‌حال که‌بر آتش گزافه‌کاریهای ازبکان درمشرق‌ایران دامن زد، خشم سلاطین عثمانی و مفتیان‌سنی مذهب‌آن دیار را علیه ایران‌وشیعیان برانگیخت چنانکه در داخلهٔ سرزمین خود با شیعه درافتادند وبر آن شدند که بـا قطع ریشهٔ‌آن قوم خویشتن را ازگرفتاریهای‌آینده برهانند؛ عالمان سنی‌مذهب‌آن دیارهم درپایتخت محفلی ساخته فتوی دادند که دعویهای مذهبی شیعیان از مقولهٔ کفراست وآنان‌کافرند و جهاد باکافر واجب وثواب کشتن شیعی از هرکافر حربی دیگر بیشتراست[1]. درهمان‌حال نیزسلطان عثمانی از راه مکاتبه باعبیدالله‌خان‌ازبك او را بمداومت دادن درحمله‌های خود برایران تحریض می‌کرد و مرزهای غربی ایران را با تحریك کُردان سنی‌آشفته می‌ساخت.

دراین میان حادثه‌یی رخ داد که‌برثبات قدم عثمانیان دراین مخالفت افزود. بدین معنی که صوفیان شیعی‌مذهب روم‌که‌ازدیرباز درحلقهٔ مریدان صفویه درآمده بودند، ازپیروزی‌های شاه‌اسمعیل چنان مست‌بادهٔ‌غرور شدند که باندیشهٔ تقلید ازو درچیرگی برشهرهای نزدیك بخود افتادند، وخلیفهٔ‌آنان شاه‌قلی‌بابای تکلو پانزده‌هزارصوفی شمشیرزن گردآورده برحاکم ولایت تکه‌ایلی شورید و اوراکشت «و جمعی کثیر ازرومیان اسیر ودستگیر شدند. شاه‌قلی‌بابا مقیّدان را بتمامی از تیغ گذرانید»[2] (۹۱۷ه). این‌پیروزی‌شاه‌قلی‌بابا را بطمع‌تسخیر ولایتهای‌دیگرانداخت ولی درادامهٔ جنگهای خودکشته شد وگروه بزرگی ازصوفیان همراه او نیزدراین جنگها بقتل رسیدند وباقی بایران گریختند.

این واقعه دولت عثمانی‌را مصمم ساخت که خطر صوفیان شیعی‌را ازریشه برکند. سه‌سال بعداز واقعهٔ شاه‌قلی بابا درعهد سلطنت سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶ه) هرکس که باصوفیان تکه‌ایلی رابطه و درقیام شاه‌قلی‌بابا بنحوی دخالت یا بـاآن

---

۱- سلیم‌نامه، منقول در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس، ص ۱۶۳.

۲- احسن‌التواریخ روملو، ص ۱۲۵.

رابطه داشت از دم تیغ گذشت و پیشانی دیگران‌را که دراین فتنه دست نداشته اما متهم برفض بودند داغ کردند تا از آن پس شناخته شوند. دراین واقعه چهل هزار تن از شیعیان بقتل رسیدند وهمه مورّخانی که دربارهٔ این کشتار « مغولانه » سخن گفته‌اند آنرا بسیار سخت ووحشیانه دانسته‌اند. فُن‌هامر درتاریخ‌عثمانی نوشته‌است که «قتل‌عام مزبور یکی از دهشتناکترین اعمالیست که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت به سبعیّت‌هایی که درهیئت تفتیش مذهبی دراسپانیاو کشتار سن بارتولومی ظهور یافت»[1].

آزار شیعیان بوسیلهٔدولت عثمانی وکارگزارانش، ازآن‌پس هیچگاه‌انقطاع نپذیرفت و تا پایان عهدصفوی‌امتداد داشت. میدانیم که سلطان مراد چهارم‌عثمانی (۱۰۳۲–۱۰۴۹ ه) بسال ۱۰۴۸ در دوران شاه‌صفی بغداد را محاصره و فتح کرد و شاه‌صفی که قدرت باز گرفتن آن شهررا درخود نمی‌دید ضمن تقاضای صلح‌بغداد را بدولت عثمانی واگذاشت. دراین اوان نوح افندی مفتی روم فتوایی متضمن سخت‌ترین تصمیمات اهل سنت علیه شیعه داد و در آن جنگ با شیعیان و کشتار آنان و بَرده‌ساختن زنان و فرزندانشان را واجب‌اعلام نمود ودرهمین فتوی‌شیعه را کافر و فاجر دانسته وگفته‌است که آنان انواع کفر وطغیان وعناد و فسق وزندقه و الحاد را درخود جمع کرده‌اند وهر کس که دربارهٔ کفر و الحاد و وجوب‌جنگ باآنان وجواز کشتن آن قوم تردید کند مانند خودآنان‌کافر است. نوح افندی‌دلیل

---

۱- Von Hammer. Gesch. d. Osmanisch. Reich نقل از ترجمهٔ‌تاریخ ادبیات برون، ج۴، تهران ۱۳۱۶، ص ۵۸.

دربارهٔ قتل‌عام مذکور، گذشته ازاشارهٔ برون درتاریخ‌ادبیات خود (ترجمهٔ‌مذکور) بنگرید به: تاریخ مفصل ایران، از مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی ص ۶۶۶؛ وقسمت‌تاریخ فرهنگی وسیاسی ایران بقلم لارنس‌لاکهارت، مندرج درکتاب ایرانشهر، ج۱ تهران۱۳۴۲ ص: ۴۳۶؛ و تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران ۱۳۵۴ ص ۱۶۰-۱۶۱.

اصلی جهاد با رافضیان را کفر وطغیان ایشان شمرده وبعداز شرح مبسوطی دربارهٔ این طغیان و کفر (البغی والکفر) بدین نکته تصریح کرده است که: « فیجب قتل هؤلاء الاشرار الکفار الفجار، تابوا اولم یتوبوا، فلایجوزترکهم علی ماهم علیه باعطاء الجزیة ولابأمان موقت ولابأمان مؤبد، ویجوزاسترقاق نسائهم لان استرقاق المرتدة بعد ما لحقت بدارالحرب جائز و یجوز استرقاق ذراریهم تبعاً لامّها تهم لان الولد یتبع الأمّ فی الاسترقاق»[1].

شیخ علی نقی کمره‌یی طغایی شیرازی (م ۱۰۶۰ه) از معاصران شاه صفی وشاه عباس دوم در رد این فتوای نوح افندی حنفی ودرمسألهٔ امامت کتابی دردومجلد تألیف کرده است؛ ولی این نظر اهل سنت نسبت بشیعه پیش ازفتوای نوح افندی یابعداز آن بارها اظهار شد و مطلقا مطالب تازه‌یی نیست . درنامه‌یی که عبیدالله خان ازبك بشاه تهماسب نوشته[2] وپیش ازین بقسمتی ازآن اشاره شده، این مطلب اخیر یعنی ادعای کفر والحاد شیعه درنظر اهل سنت نیز تصریح گردیده است . وی دراینجا قزلباشان را «اهل بدعت وضلال» دانسته و با تأسف توضیح داده است که آنان در هرات «مساجد و معابد را طویلهٔ اسبان وخران کرده بلکه مبرزساخته بودند و همه کاشیهای زرنگار را ویران کرده درها وچوبها را جهت هیمه برده بودند واکثر مساجد و معابد را شرابخانه ساخته بوده‌اند».

ازجملهٔ علتهای اعتراض عبیدالله خان برشاه تهماسب و دیگرشیعیان ایراندر این نامه آنست که اینان در «سب شیخین» اصرار می‌ورزیدند. وی گوید: «با وجود آنکه می‌دانند که سب شیخین کفراست این کفررا شب و روز شعارخود ساخته‌اند! ازجانب سلطانان عثمانی هم بارها به «سب خلفای ثلاث» اعتراض شده است خاصه که آنان مدعی خلافت بوده و دفاع از مقام خلافت را وظیفهٔ خود می‌شمرده‌اند. درنامه‌یی که سلطان روم بشاه تهماسب نوشته دشنام گفتن بخلیفگان سه گانه را عمل

---

۱ـ روضات الجنات، ج ۴ ص ۳۸۳-۳۸۴.

۲ـ احسن التواریخ ،ص ۲۲۶-۲۳۳.

مردم جلف وسبکسار و فرومایه دانسته است[۱] والبته نظایراین اعتراضها بسیاربود.

دشنام‌گفتن بخلیفگان سه‌گانه که ازآغاز دوران صفوی درایران شیوع یافته بود گاه ببعضی تظاهرها یا برپاداشتن‌جشنهایی‌هم می‌کشید. ازآن‌جمله‌است«جشن عمرکشان». این جشن می‌بایست در۲۶ذی‌حجهٔ هرسال برگزار شود. لیکن شیعه آنرا درنهم ربیع‌الاول برپا می‌داشتند و مجلسی دربحارالانوار (ج۸ ، ص۳۱۳) خبری دراین باب و بایستگی مسرت شاعیان درآن روزازمآخذ پیشین نقل کرده، اگرچه‌خلاف‌ضبط مورخانست. یکی‌ازمعروفترین کتابهادراین‌باب که محل‌مراجعهٔ عالمان مذهبی‌شیعه بوده کتاب « عقدالدُرَرفی بقربطن‌عمر » است که حاجی‌میرزا حسین‌نوری (م۱۳۲۰ه) ازآن درکتاب شاخهٔ طوبی که آن نیز دربارهٔ مرگ‌عمر است استفاده ونقل‌کرده است. گویا این‌کتاب درسدهٔ دهم تدوین شده باشد و در آن خبرها و شعرهای بسیار بتازی در ذکر فضائل این‌روز و بایستگی سرور و شادمانی شیعیان امامی درآن وپوشیدن جامه‌های خوب و صرف طعامهای لذیذ و نیکی کردن بشیعیان تهی دست، آمده است؛ و جزاین دو کتاب که برشمرده‌ام چند کتاب دیگر درهمین‌باب بدست عالمان‌مذهبی شیعهٔ امامیه مدون گردیده[۲]. نگارندهٔ این کتاب در روزگار کودکی چندبار شاهد برگزاردن‌آیین این جشن درشهربار-فروش مازندران (= بابل) بود که‌مردم عادی وزنان وکودکان درآن گردمی‌آمدند. دراین مراسم آدمکی از بوریا وکاه که‌آنرا عمر نام می‌دادند، می‌ساخته و بنفت می‌آغشته وآتش می‌زده وگردآن بدست‌کوفتن وسرود خواندن وشادمانی کردن می‌پرداخته‌اند. پیداست که چنین‌آیینی ممکن نبود درعهد غلبهٔ اهل سنت، جزدر خفا، برگزار گردد، ومساعدترین دوران رواج‌آن عهدصفوی و دورهٔ دشنامگویی بسه‌خلیفهٔ نخستین مسلمانان بود.

---

۱- روضات‌الجنات، ج۷ ص ۱۹۲ .

۲- بنگرید بشرح مبسوطی که ذیل نام‌کتاب «عقدالدررفی بقربطن‌عمر» درفهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳ ص ۱۴۱۵-۱۴۲۱ در متن و حاشیه‌آمده‌است.

این اختلاف شیعه و سنی و لعن و طعن دو طرف بر یکدیگر البته ایجاد مزاحمتهایی از هر سوی بر سوی دیگر می کرد مثلاً دشنام گفتن به خلیفهٔ نخستین در ایران مایهٔ آن بود که اهل سنت در قلمرو دولت عثمانی بر عالمان شیعی بتازند و آنان را آزار دهند چندان که ناگزیر شدند از شیخ علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی مجتهد بزرگ عهد شاه تهماسب که در سب خلفای سه گانه مبالغه می نمود، درخواست کنند تا دست از این درشتخویی بردارد. در پیامی که عالمان شیعی مکه چند مدت دنبال ترازین، بعالمان مذهبی و اهل منبر اصفهان فرستادند این عبارت جالب توجهست که: «انکم تسبون ائمتهم فی اصفهان ونحن فی الحرمین نعذب بذلك اللعن والسب»[1].

در اینجا وارد این بحث نمی شوم که عالمان شیعه و اهل سنت در اثبات و رد نظرهای خود و مخالفان چه کوششها و اثرهایی داشته اند چه جای این سخن در جستار دانشهای دینی آن عهد است، اما این نکته قابل ذکرست که بحث و جدل در این موضوع در حد بیان و بنان محدود نمی ماند و بفتوای الحاد و نفی بلد و کشتن و سوختن و اینگونه کارهای نابهنجار هم می کشید چنانکه پیش ازین در شرح کارهای شاه اسمعیل بنمونه هایی از آن باز خورده ایم. طبعاً اگر از میان عالمان شیعه نیز کسی بچنگ پادشاهان مخالف می افتاد همین رفتار با آنان جاری بود و نمودار بارز آن کشتن قاضی ضیاءالدین نورالله شوشتری مرعشی (۹۵۶-۱۰۱۹ هجری) مؤلف کتابهای مشهور مجالس المؤمنین و «احقاق الحق و ازهاق الباطل» است. در این دو کتاب قاضی شوشتری سخت بر «ناصبیان» تاخته و هر جا توانسته با اقامهٔ دلیلها و برهانها در باطل شمردن مذهب آنان کوشیده است، و بسبب همین ابرام و اصرار در ناصواب دانستن مذاهب اهل سنت بود که بدستور نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هجری) آنقدر او را با تازیانهٔ خاردار زدند تا مرد، و من طبعاً در همان مبحث دانشهای دینی که گفته شد دربارهٔ این عالم جلیل و کتابهایش سخن خواهم گفت.

---

۱- روضات الجنات، ج ۴ ص ۳۶۲.

**عالِمانِ دین**

با مطالعه در آنچه گذشته است روشن می‌شود که حوزهٔ اقتدار صفویان و سرخ کلاهان در محیطی کاملاً دور از دنیای گذشتهٔ شیعیان دوازده‌امامی یا دیگر فرقه‌های شیعه تشکیل یافت و بیش از هر چیز متکی بود بر اعتقاد عامیانه و دور از تحقیق و تعلیل مطالب مذهبی. هنگامی هم که شاه اسمعیل بقصد خونخواهی پدر و نیای خود از لاهیجان بطارم و از آنجا باردبیل و سپس بجانب شروان و باکویه و گلستان و تبریز می‌شتافت، همهٔ سران و اطرافیان او جنگجویانی از قبیله‌های مختلف ترکمان بودند که پیش از این شناختیم، و او بعد از فتح تبریز و اعلان تشیع و الزام مردم به «سب خلفای ثلاث» و ذکر ولایت علی بن ابی‌طالب در خطبه‌ها، از یاوری یک حوزهٔ علمی شیعه در ایران که آمادگی کار داشته باشد، برخوردار نبود. گذشته از این شیعه در دراز ای دوران تیموری نتوانستند در ایران، چنانکه باید، فعالیتی داشته باشند تا امکان تشکیل حوزه‌های علمی بزرگی برایشان فراهم باشد. بنحوی که پیش از این گفته شد[1] بعد از سقوط بغداد بدست هلاگو و ضعف عالمان اهل سنت در ایران و عراق، حوزهٔ دانشهای مذهبی شیعه در حله و دیگر شهرهای عراق قوت گرفت، و هنگامی که صفویان برای تعلیم مراسم شرعی تشیع حاجت بعده‌یی از عالمان دین یافتند مراکز مهم و اصلی تجمع اینگونه عالمان مذهبی بیشتر در عراق عرب و بحرین و جبل عامل لبنان بود.

شاه اسمعیل و پسرش شاه تهماسب برای تعلیم اصول و فروع مذهب امامی اثنی‌عشری نخست از عالمان معدودی که در ایران و در دسترسشان بود استفاده کردند و آنان را بشهرهای مختلف فرستادند[2] و یا بترجمه و تألیف کتابهایی دربارهٔ فقه دوازده‌امامیان گماشتند. روملو در ذیل واقعهٔ فتح تبریز و اعلام رسمیت تشیع می‌نویسد که: «در آن اوان از مسایل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمهٔ اثنی‌عشری

---

۱ـ همین کتاب و همین جلد، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲ـ ضمن وجود شواهد مختلف بنگرید به حبیب‌السیر، تهران خیام، ج۴، ص۵۰۸ و روضات‌الجنات، ج۷ ص ۱۹۶ و جزآنها.

اطلاعی نداشتند زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی درمیان نبود وجلد اول از کتاب قواعد اسلام[۱] که ازجملهٔتصانیف سلطان‌العلماء المتبحرین شیخ‌جمال‌الدین مطهر حلّی است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلم مسایل دینی می‌نمودند تا آنکه روزبروز آفتاب حقیقت مذهب اثنی‌عشری ارتفاع پذیرفت»[۲].

نتیجهٔ فقدان عالمان‌کافی برای آموختن اصول و فروع دین اسلام برطریقهٔ مذهب امامی‌اثنی‌عشری‌آن شد که‌پادشاهان صفوی دست‌نیاز بجانب عالمان‌شیعی مذهب کشورهای عربی زبان درازکنند و درنتیجه ازآغاز تـا اواخر عهد صفویان بتدریج گروه بزرگی ازآنان بایران مهاجرت نمایند و دراین کشور باقی بمانند. پیش‌ازین بدین نکته اشارتی داشته[۳] و بعدازاین درسر گذشت دانشهای دینی بـاز فرصت گفتار دراین زمینه خواهیم داشت.

عالمان مذکور با تعلیمات خود درایران و عراق حوزه‌هایی برای‌دانشهای دینی پدیدآوردند، ودراین‌حوزه‌ها براثرحمایت پادشاهان صفوی و گنج‌افشانیهای آنان و دیگر مالداران وصاحبان جاه ومقام بسرعت گروه بزرگی ازعالمان‌مذهبی جدید تربیت و درسراسر ایران پراگنده شدند.

کسب‌احترام‌روزافزون اینگونه‌عالمان‌وبرخورداری‌آنان ازرفاه وتن‌آسانی فراوان نه تنها موجب غلبه ونفوذاجتماعی آنها گردید بلکه‌درطبقات‌جوان که دنبال سوادآموزی‌وکسب‌دانش‌بودند، شوقی‌وافربفراگرفتن‌دانشهای‌مذهبی ودرآمدن‌در صف عالمان دین پدیدآورد، واین شوق چنان‌قاهر وغالب بودکه هرکه ازین‌پس راه مدرسه می‌پیمود منحصراً درآرزوی‌آموختن دانشهای شرعی و در مقدمهٔ‌آنها، زبان عربی ، بود وگفتی که همگان دانش را منحصر بهمین دورشته از اطلاعات

---

۱ـ مقصودکتاب «قواعدالاحکام» است که محقق کرکی آنرا شرح‌کرد.

۲ـ احسن‌التواریخ ص ۶۱.

۳ـ همین‌کتاب و همین جلد، ص ۱۲۶ و ۱۲۷ ببعد.

می‌شمردند و آن دیگر دانشها را که در حوزهٔ علمی اسلامی رائج بود یا برطاق نسیان نهادند و یا جز برای برآوردن نیازهای دینی بدانها نپرداختند.

بر اثر توجه بکسب دانشهای دینی ایجاد مدرسه‌های مذهبی رواج گرفت و برای آنها تعیین موقوفه‌ها و مستمریها و تقدیم نذرها ونیازها بیش از آنچه درروزگاران پیشین بود، باب شد.

درعهد صفویان ریاست دینی برعهدهٔ «صدرالشریعه» بود و این مقام از دوران تیموری وجود داشت. صدر عهده‌دار همهٔ کارها و سازمانهای مذهبی بود و از جانب او درشهرها نماینده‌یی با عنوان «شیخ‌الاسلام»، برای بست و گشاد مسائل شرعی ومراقبت دراجرای قاعده‌ها و قانونهای دینی گماشته می‌شد و پیداست که عالمان محلی باوی همکاری داشتند، مگر آنکه گاه ستیزه‌هایی میان آنها درمی‌گرفت. این شیخ‌الاسلامان نقش «محتسب» را که درروزگاران پیش بود، اجرا می‌کردند. از اواخر سدهٔ یازدهم هجری بجای صدرالشریعه کسی باعنوان «ملاباشی» یعنی رئیس ملایان رعایت و اجرای احکام شرع را زیرنظر می‌گرفت و این ملاباشیان درعهد پادشاهان اخیرصفوی نفوذ بسیار و درامورمملکت دخالت و تأثیر فراوان داشتند.

از جملهٔ کارهای صدرالشریعه وشیخ‌الاسلام وملاباشی و ملایان تابع او، غیر از نظارت در رعایت و اجرای احکام دین و رسیدگی بهمهٔ نیازهای شرعی مردم، تشکیل «جماعات» و برگزاردن «جمعات» بود. مراد از جماعات فراهم آمدن مردم برای بعضی مراسم مذهبی مانند تشکیل مجلسهای سوگواری یا مجلسهای «احیاء». و اینگونه کارها بود که برخی از ملاباشیان مانند ملامحمدباقرمجلسی اهتمامی خاص دربارهٔ آنها داشتند. «جمعات» یعنی نمازهای جمعه هم بوسیلهٔ همین دسته برگزار می‌شد.

منصب قضا بفرمان پادشاه بکسی تفویض می‌گشت، بدین معنی که پادشاه یکی ازعالمان بلند مقام شرع را عنوان «اقضی‌القضاة»[1] می‌داد و او قاضیان شهرها

---

۱ـ در بارهٔ این عنوان بنگرید به حبیب‌السیر، ۴، ص ۶۰۸ و جزآن.

را معین می‌کرد، بهمان نحو که از قدیم متداول بود.

اما برگزاردن نماز جمعه درغیبت امام، یعنی پیش‌از رجعت امام منتظَر، میان عالمان دینی شیعه محلّ بحث و مشاجرهٔ سخت بود[۱]، بعضی آنرا حرام می‌شمردند و گروهی دیگر واجب می‌پنداشتند. مثلاً ازمیان عالمان مذهبی مشهور شیخ لطف‌الله بن عبدالکریم عاملی (م ۱۰۳۲ه) نمازجمعه را درغیبت امام واجب می‌دانست[۲] و علی‌نقی کمره‌یی (م ۱۰۶۰ه) رساله‌یی بعنوان «حُرمة صلاة الجمعة» داشت[۳] وعلیرضای شیرازی مشهور به «تجلّی» (م ۱۰۸۵ه) رساله‌یی درهمین باب یعنی منع نماز جمعه درغیبت امام نگاشت[۴]. بعضی ازعالمان مانند محمدطاهر بن محمدحسین قمی، مخالف فیلسوفان و صوفیان، تارکِ نماز جمعه و کسانی را که درتحریم آن کتابی تألیف می‌کرده یا سخنی می‌گفته‌اند، تکفیر می‌نمود[۵] و «ملّاباشی» عهدشاه‌سلیمان و شاه‌سلطان‌حسین یعنی ملامحمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ه) در برگزاردن «جمعات» و تشکیل «جماعات» و برپای داشتن «مجامع عبادات» و «لیالی‌الاحیاء» و مانندهٔ اینها نگرش و کوششی ویژه داشت تا بدانجا که پس‌ازمرگ او دیگرچنان مجلسهای پرازدحام را نشان نداده‌اند[۶].

عالمان مذهبی شیعه درعهدی که مطالعه می‌کنیم ازحیث تأمین معاش در درجات گوناگون قرار داشتند. بیشتر مجتهدان بزرگ و مرجع را از پادشاهان مستمری و وظیفهٔ خاص بود وگاه بفرمان شاهان برایشان مسکنی خریده می‌شد[۷].

---

۱ـ احسن‌التواریخ، ص ۲۵۵؛ روضات‌الجنات، ج۶ ص ۸۲-۸۳.

۲ـ روضات‌الجنات ج۱ ص ۴۲.

۳ـ ایضاً همان کتاب، ج۴، ص۳۸۳.

۴ـ ایضاً، ج۲، ص۶۹.

۵ـ روضات‌الجنات، ج۴، ص۱۴۴.

۶ـ ایضاً، ج۲ ص ۸۶.

۷ـ تذکرهٔ نصرآبادی، تهران۱۳۱۷، ص ۱۵۴، ۱۵۷ و جزآن.

۱۷۴ ـــــــ

تاریخ توبه کردن شد «توبهٔ نصوحا»[۱] سرّ الهی است این منکر مباش این را[۲]

نتیجهٔ این اقدام آن شد که درسراسر کشور «شرابخانهاو بوزه[۳] خانها و بیت اللطف و سایر نامشروعات» را بستند[۴] وصرف بنگ وحشیش و بوزه و شراب ازملاءعام بمجلسهای پنهانی خواص وعوام انتقال یافت.

این اقدام تهماسب مقدمهٔ دوره‌یی ازدعوی تعبّد وتقدّس بوسیلهٔ پادشاه صفوی و ملازمانش شد که تاپایان حیات او (۹۸۴ه) بدرازا کشید و درخلال همین مدتست که کار معاشرت شاه بـا عالمان دین وحتی حضور در مجلسهای بحث آنان بـالا گرفت و احترام و اعتقاد بعالمان دین تابدانجا رسید که حتی، بشیوهٔ صوفیان نسبت بمشایخ خود، برای آنان دعوی «کرامت» شد[۵].

درستست که درمیان اهل سنت حدیثها و خبرهایی درحفظ حرمت «علماء امت» جاریست، اما دربین شیعهٔ اثنی عشری حدیث خاصی دراین مورد بامام صادق نسبت داده شده که قوت وحکومت عالمان شرعی آن فرقه را ببالاترین حد می‌رساند وکسانی راکه ازاطاعت آنان سرباززنند درشمار مشرکان ودشمنان خدا درمی آورد وآن چنین است «انظروا الی من کان منکم قدروی حدیثنا ونظرفی حلالنا و حرامنا وعرف احکامنا، فارضوا به حکماً، فانی قدجعلته حاکماً، فاذا حکم بحکم فمن لم

---

۱ـ از «توبةٌ نصوحا» سال ۹۶۳ استخراج می‌شود و بنابراین با شاعر را اشتباهی دست داده و یا این شعر را شاعر بی‌اطلاعی در زمانی دور از تهماسب سروده‌است.

۲ـ تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۵۴۷.

۳ـ بوزه نوعی شراب بودکه از آرد برنج و ارزن و جو می‌ساختند و در ایران و فرارود (ماوراءالنهر) بسیارمی‌نوشیدند.

۴ـ تذکرهٔ شاه‌تهماسب، ص ۳۰. شاه‌تهماسب در بارهٔ این توبه بتفصیل درتذکرهٔ خود سخن گفته و یك رباعی هم بدین مناسبت سروده‌است. همین جلد، ص ۱۵۴.

۵ـ احسن التواریخ، ص ۲۵۶؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۱-۳۷۲ و ۳۷۵، و جلد ۱، ص ۸۱-۸۲ و جزآن.

۱۷۶ ـــــــ

با قوت تمام دنبال نمود.

این قدرت و نفوذ اگرچه با انقراض صفویان وظهور نادر و کم اعتنایی او بعالمان مذهبی ونپرداختن کریمخان‌زند باین‌موضوع چندگاهی فرونشست‌لیکن بزودی درعهد فتحعلی‌شاه باوج کمال رسید، چنانکه بعدازین گفته خواهد شد.

چون دولت صفوی حاجت‌بافزایش عالمان شرع بطریقهٔ امامیان داشت، از همان‌آغازکارخود شروع بتشویق آنان از راه مساعدتهای‌مالی کرد. این‌کار ازعهد شاه اسمعیل شروع شد و درعهد شاه تهماسب بکمال رسید و او برای گروهی از عالمان شیعه که‌درقلمرو سلطنت وی‌می‌زیستند مستمری و هدایا وحتی‌موقوفه‌هایی برقرار کرد. ازجمله برای ابراهیم‌بن‌سلیمان قطیفی‌بحرانی[1] که هدیه‌ها وجائزه‌های شاه تهماسب را نپذیرفته و گفته بود که حاجتی بدان ندارد و بهمین سبب‌هم‌محقق کرکی‌اوراسرزنش کردو گفت که‌نمی‌بایست آنهارارد کند، چه‌دراین‌صورت‌خلاف سنت امام‌حسن مجتبی عمل کرده است که جوائزمعاویه را می‌پذیرفت درحالی که شاه تهماسب بدتراز معاویه نیست، و شاه تهماسب برای همین محقق‌ثانی وظیفه‌و مقرری سالانه معین کرد وازجمله‌سالی هفتصد تومان بعنوان سیورغال دربلادعراق عرب بود وعلاوه براین‌موقوفاتی برای او و فرزندانش معلوم‌نمود و حتی‌چنانکه بتواتر گفته شده شاه تهماسب او را درکارهای پادشاهی نایب خود ساخت و فرمان داد که درهمهٔ کشورحکم اورا اطاعت کنند ومحقق مذکورهم دربارهٔ دستورخراج وکیفیت تدبیرکارهای‌خلق احکامی باطراف مملکت فرستاد وحتی جهت قبله‌را در ایران، علی رغم آنچه عالمان علم هیئت معین کرده بودند، تغییر داد[2] و معروفست که چون درقزوین بخدمت‌شاه تهماسب‌رسید پادشاه بدو گفت: «توازمن بپادشاهی

---

۱ـ دربارهٔ اوبنگرید به : روضات الجنات ج۱ ، ص ۲۵-۲۹.

۲ـ ایضاً همان جلد، ص ۲۵.

۳ـ ایضاً ج۴، ص ۳۶۱.

سزاوارتری زیرا تو نایب امامی و من از عاملان تو، و در اجرای امر و نهی تو آماده‌ام!»[۱].

غلو و مبالغهٔ پادشاه صفوی دربارهٔ این عالم مذهبی شیعه بویژه در فرمان موقوفه و مقرری که بنام وی صادر کرد، بکمال رسید. در همین فرمان بود که شاه تهماسب دست محقق کرکی را در هر عزل و نصب و یا صدور هر حکم و فرمان باز گذاشت[۲].

حرمتی که همین پادشاه برای احمدبن محمد اردبیلی معروف به «مُقدّس» (م ۹۹۳ه) مرعی می‌داشت کمتر از این نبود. سید نعمة‌الله جزائری در کتاب مقامات آورده است که مقدس‌نامه‌یی در تقاضای مساعدت بسیدی بشاه تهماسب نوشت. چون نامه بدست پادشاه رسید باحترام از جـای برخاست تا آنرا بخواند؛ ناگهان دید که مقدس وی را در نامهٔ خود برادر خطاب کرده است و چنان شد که فرمان داد تا کفنش را بیاوردند و نامه را در آن نهاد و وصیت کرد که باهمان دستخط اورا بخاك بسپارند...[۳]

پایه‌های احترام و نفوذ عالمان شرعی شیعه بدینگونه در دوران صفوی نهاده شد و در عهد اقتدار شاه‌عباس بزرگ استوارتر گردید. وی برای دانشمندان مذهبی قائل باحترام بسیار بود، برایشان وظیفهٔ خاص معین می کرد، آنانرا بتألیف کتابهایی در مسائل مذهبی شیعه می گماشت، بدیدنشان می‌رفت[۴] و بعضی را در موکب خود بسفر می‌برد و با ایشان در راه گفت‌و گو و مزاح دوستانه داشت[۵]؛ دربارهٔ شیخ لطف‌الله بن عبدالکریم عاملی که بنازگی از جبل لبنان فرا رسیده بود، احترامها ملحوظ داشت[۶]، برای پیش‌نمازی او و بنام وی مسجد مشهور اصفهان را بنا کرد و مقرری

---

۱ـ روضات الجنات ج۴، ص۳۶۱.

۲ـ ایضاً، ج۱، ص ۳۶۴.

۳ـ ایضاً ج۱، ص ۸۴.

۴ـ ایضاً ج۱، ص ۳۳.

۵ـ ایضاً ج۲، ص ۶۲ ببعد.

۶ـ ایضاً ج۱، ص ۳۲.

و راتبهٔ خاص درنظر گرفت، چه‌همشهری آن مرد یعنی شیخ بهاءالدین عاملی که خود از مقربان درگاه بود، وی را بپادشاه بزرگ صفوی معرفی کرده بود[۱]. نویسندگان احوال عالمان دین که شرح اینگونه احترامهای پادشاهان را باآب و تاب در کتابهای خودمی آورند، مقدس اردبیلی یاد شده را که‌ظاهراً درسال۹۹۳ه، سه‌سال پیش‌ازآنکه شاه‌عباس بپادشاهی رسد، بدرود حیات‌گفته بود، طول عمر عنایت نموده و همعصر این پادشاه توانا نیزساخته‌اند تا داستان یك مکاتبهٔ مجعول را میان‌آن دو رایج کنند[۲]؛ ولی این‌نکته‌روشنست که‌پادشاه فاتح‌صفوی درنامه‌های خود بدینگونه عالمان از رعایت کمال احترام خودداری نداشت[۳].

شاه‌عباس دوم هم درپیروی ازسیرت‌نیای همنام خود دربزرگداشت عالمان دین اهتمام‌بسیارداشت. میرزا محمدطاهروحیدقزوینی (م۱۱۱۰ه) درتاریخ «عباس

---

۱- روضات‌الجنات، ج۱، ص۳۱.

۲- نوشته‌اندکه شاه‌عباس دربزرگداشت مقدس اردبیلی درغیاب وی مبالغه‌می‌کرد و تحفه‌ها وهدیه‌های شگرف برایش می‌فرستاد وازوکه درنجف بسرمی‌برد خواهش‌می‌کرد که بسرزمین ایران بیاید ولی او در پاسخ اقامت در عتبات را ترجیح می‌داد و از قبول درخواست پادشاه سرباز می‌زد وهمین عالم درمکتوبی‌که ازباب شفاعت یکی ازگناهکاران بشاه‌عباس نوشته این عبارت را آورده‌است: «بانی ملك عاریت عباس بداند! اگرچه‌این مرد اول ظالم‌بود اکنون مظلوم می‌نماید. چنانچه ازتقصیر اوبگذری شایدکه حق‌سبحانه وتعالی ازپاره‌یی ازتقصیرات توبگذرد. کتبه بندهٔ شاه ولایت احمد الاردبیلی». وگفته‌اند که شاه‌عباس اصلاً ازین خطاب‌بی‌ادبانه نرنجید ودرجواب‌چنین نوشت: «بعرض‌می‌رساند عباس،که خدماتی‌که فرموده بودید بجان منت داشته بتقدیم رسانید. امیدکه این محب را از دعای خیر فراموش نکنند. کتبه کلب آستانهٔ علی، عباس» (روضات‌الجنات ج۱، ص ۸۴-۸۵)

۳- وی‌یکی ازعالمان عصرخودبنام (شیخ‌خضر) رادرمکاتبات چنین‌خطاب‌می‌نمود: «بموقف عرض حضرت مخدومی قبله‌گاهی مدظله‌العالی می‌رساند.» (طرائق‌الحقائق، ۳، ۷۲/

نامه» که درشرح سلطنت آن پادشاهست، دربن‌باب شاهدهای مختلفی ذکر می کند که‌از آن‌جمله‌است درخواست پیش‌نمازی‌شاه‌عباس ثانی ازملّامحسن فیض‌کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) و اقتدا بـدو، و مأمور کردن ملا خلیل‌الله قزوینی(م ۱۰۸۹ ه) بتألیف شرحی بر کتاب کافی از کتابهای اربعهٔ شیعه و گماشتن ملامحمدتقی‌بن مقصودعلی مجلسی (م۱۰۷۰ ه) بشرح کتاب دیگر از ارکان اربعهٔ شیعه یعنی من لایحضره‌الفقیه[۱]. این پادشاه در ترفیه حال عالمان دین کوشش بسیار داشت و درتعیین وظیفه وراتبه از محل اوقاف برای آنان غفلت نمی‌ورزید وحتی برای بعضی از آنان که ازحیث مقام و مسکن درتنگنا بودند، خانه می‌خرید[۲].درشرح‌حال‌ملامحسن فیض یادشده نوشته‌اند که «شاه قدردان شاه‌عباس ماضی[۳] چون آوازهٔ عدالت آن جناب‌را ازدور شنیده بود ایشان را طلب داشته درسفر انیس وجلیس بوده کمال قرب داشت»[۴].

همین شیوهٔ بزرگداشت عالمان شرع درعهد جانشین شاه‌عباس دوم یعنی شاه سلیمان مرعی بود و او نیز درفراهم‌آوردن اسباب معاش و مقام عالمان وحفظ حرمت‌آنان و دعوتشان از عتبات بایران و گماشتن باداء وظیفه‌های شرعی مبالغه می‌نمود[۵]و گویی که می‌خواست کفارهٔ گناهان‌خودرا ازین‌راه‌بدهد! ازبزرگان‌عهد او یکی آقاحسین پسر آقا جمال خوانساری‌است. این‌پدر وپسر هردو ازدانشمندان بزرگ‌دردانشهای‌عقلی ونقلی‌بوده‌اند، وشاه‌سلیمان که باهمهٔ ملازمان بدرشتخویی رفتار می کرد چنان در تبجیل آقا حسین می کوشید که گستاخانه باوی می‌نشست و سخن‌می گفت. روزی بدیدار پادشاه رفت وچون‌نشست دید که او «جبه‌یی گرانبها

---

۱ـ عباسنامه، چاپ اراك، ۱۳۲۹، ص ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳ و ۲۵۵.

۲ـ تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۴ در شرح حال ملارجبعلی تبریزی (م۱۰۸۰ ه)؛ ونیز درشرح‌حال میرزا محمدحسن شروانی (م ۱۰۹۹ ه)، تذکرهٔ‌نصرآبادی ص ۱۵۷.

۳ـ مقصود شاه‌عباس ثانی است.

۴ـ تذکرهٔ نصرآبادی، ص۱۵۵.

۵ـ روضات‌الجنات، ج۲، ص۳۵۱.

پوشیده است چنانکه چشم زمانه مانند آن را درزیبائی ونرمی وجواهر نشانی ندیده. آقا[۱] دستش را بزیر آن جبه برد و آنرا بستود، وهنگامی که از نزد پادشاه بیرون رفت، سلیمان فرمان داد تا آنرا درجامه دانی بگذارند و نزد او برند و از اینکه چنین تحفهٔ ناچیزی درخور مقام او نیست پوزش طلبید و درخواست تا آن را بپذیرد»[۲]. همین پادشاه یکبار که از پایتخت ببرون می‌رفت از آقاحسین خواست که بنیابت او ، بر جایش بنشیند و فرمان دهی کند و اونیز چنین کرد[۳].

نفوذ قاطع ملامحمدباقر مجلسی (م۱۱۱۰ه)، ملاباشی ایران بعداز آقاحسین خوانساری در امور کشوری عهد شاه سلیمان و شاه سلطان‌حسین معروفست . وی همچنانکه دیده‌اید بعداز وفات آقا حسین بسال ۱۰۹۹ه ریاست دینی و دنیوی یافت و ملاباشی ایران گردید و بویژه ازضعف شاه سلطان‌حسین و ملامنشی او برای دخالت درکارملك بهره گرفت چنانکه دربارهٔ او نوشته‌اند که پادشاهی سلطان‌حسین موقوف بروجود او بود وچون مرد آثار فتور در آن آشکار گردید[۴] ولی حقیقت امر آنست که یکی ازچندعلت خرابی کار آن پادشاه ناتوان غلبهٔ این مرد متعصب سخت‌کش ویارانش بود. وی درسختگیری وآزار اهل سنت،وبر کسانی که متهم ببدعت و الحاد می‌شدند، و درکشتار صوفیان ونشر خرافات و اوهام و نظایر این گزافه‌کاریها مشهورست[۵].

---

۱ـ «آقا» عنوانیست که ایرانیان شیعی در مقام اشاره بعالمان شرعی خود بکار می‌برند.

۲ـ روضات‌الجنات، ج۲ ص ۳۵۱.

۳ـ ایضاً همان جلد و همان صفحه.

۴ـ ایضاً همان جلد، ص ۷۸.

۵ـ رجوع شود بکردارهایی که ازو ضمن بیان حالش برشمرده‌اند. روضات الجنات، ج۲، ص۷۸-۹۳. ـ ازجملهٔ کارهای جالب ملامحمدباقر مجلسی یکی اینست که سفارش کرده بود تا هرکس که می‌مرد کسانش چهل امضاء از شاهدان روی کفن آن مرده جمع می‌کردند

**خوی و کردار عالمان شرع**

این نشر خرافات و اوهام شاید بدون بداندیشی و قصد سوء انجام می گرفت زیرا تعلیماتی که این قوم می‌دیدند آنان را بتوقف در گفتار پیشینیان و قبول وادارمی کرد. این تعبد و پذیرفتاری بی‌اندیشه خوییست که میان مسلمانان ازدیر گاه پدید آمده و گسترش یافته‌بود، یعنی ازدورهٔ شکست معتزلیان و چیر گی اشعریان بر اندیشهٔ مسلمانان و نتیجهٔ آن تعبد و تقلید وعدم توسل بعقل درحل دشواریهای دینی واکتفا بخبر و حدیث و به‌قول سلف صالح، و اعتقاد بجبر و تجسم و جز آنهاست که ازاوایل قرن

---

←

در ادای شهادت بدرستی ایمان مرده. مراد این‌بودکه وقتی‌در «شب اول قبر» نکیر برای گرفتن اقرار بنزد مرده می‌آید آن بیچاره دلیل کافی برای دفاع از خود داشته باشد. این «عالم» روزی که‌درمسجد جامع اصفهان سرگرم وعظ بود، فرمان داد تاکفن او راآوردند و چهل تن از مؤمنان حاضر درآن مجلس شهادت خود را در اثبات ایمان شیخ‌الاسلام‌بر آن نقش کردند. (روضات‌الجنات، ج۲، ص ۸۹-۹۰). - از جملهٔ کارهای دیگر او یکی شکستن بتی است که هندوان مقیم اصفهان، نهانی و دور ازنظراغیار می‌پرستیدند. چون ملامحمد باقر ازین کارآگهی یافت شکستن بت را وجههٔ همت ساخت. هندوان پذیرفتند تا نقدینه‌یی گزاف بپردازند و بت را ناشکسته و سالم ازایران بیرون برند لیکن وی تن بدین گذشت درنداد. بت را شکست ویکی از ملازمانش ریسمانی بر گردن آن انداخت و در کوچه و بازار اصفهان بر زمین کشید. (ایضاً روضات‌الجنات، ج۲ ص ۷۹). - از اصلاحات بزرگ او در عهد شاه سلیمان یکی‌آن بودکه فرمان داد تا مردم دراقامت‌نماز جمعه و تشکیل مجلسهای عبادات و عزا وشبهای احیاء شرکت کنند، و چنان شده‌بودکه در روزهای معروف شیعه وشبهای احیاء هزاران‌تن مردم دراینگونه مجلسها گردمی‌آمدند، ودرهمان مواقع که کشورشان‌آمادهٔ سقوط و درافتادن در معرض قتل وغارت وشورش و طغیان می‌شد، غافل از همهٔ فتنه‌های روزگار وقت را بشب‌زنده‌داریها و گریه‌وزاریها می‌گذراندند (ایضاً روضات‌الجنات ج۲، ص۸۶). ولی عمین عالم‌بزرگ که برای توشهٔ راه آخرت‌ازشاهدان ایمان‌خودنوشته می‌گرفت‌بتصریح‌شاگرد وهمکارش سیدنعمة‌الله‌جزایری، در زندگی داخلی با تجمل وشکوه وآراستگی بزیبتهایی که درآن روزگار میسر بود، بسر می‌برد چنانکه حتی‌شلوارهای زنان خدمتکاروکنیزکان او از قماشهای گرانبهای کشمیری بود. (ایضاً روضات‌الجنات، ج۲، ص۹۰).

پنجم ببعد در ایران با آن مواجه بودیم[1]، وتوانا شدن همین دسته درتمدن‌اسلامی است که مقدمهٔ انحطاط فکری روزافزون آن گردید بویژه که تـا پایان عهدصفوی بسبب حاجتی که بتدوین نهائی مسائل تشیع وجود داشته دستهٔ اخباریان چیره‌بودند وکوشش درازآهنگ همین دسته است که‌در آثار ملامحمدباقر مجلسی خاصه در بحارالانوار او انعکاس یافته.

درفصل آینده که به بحث دروضع علمی زمان اختصاص دارد ، شرحی در بارهٔ « میوه‌های ناگوار » از ماحصل اندیشه‌ها و اندیشیده‌های این عالمان داده خواهد شد که برای آگهی‌ازچگونگی نشرخرافات و اوهام بوسیلهٔ آنان بایدبدان مراجعه کرد.

نه‌تنها بسیاری ازین عالمان شرع نزد مردم دانشمند بجهل منسوب بودند ، بلکه بین‌خودآنان نیز بسیار کسان‌بودند که بیکدیگر نسبت‌نادانی می‌دادند. حسین عقیلی رستمداری از دانشمندان دوران شاه‌تهماسب صفوی، درحدود سال ۹۷۸ ه از شیراز باصفهان و ازآنجا بقزوین رفته وکتاب خـود ریاض الابرار را درشرح موضوعات علوم تألیف نموده بود. وی امید داشت که درپایتخت پادشاهی بزرگ چون تهماسب بجمع عالمان وخردمندان باز خورد، لیکن امیدش درآنجا بیأس انجامید و بهمین سبب در دیباچهٔ کتاب خود شرحی مبسوط در بـد گویی عالمان دینی قزوین آورده وآنانرا بجهل مرکّب‌منسوب کرده و متصف بحرص وآز و بسیاری از نقصها و عیبهای دیگر دانسته است ، درحالی که شاه تهماسب در همانه اوان، چنانکه پیش‌ازین گفتم، ازبـذل مال و مقام و مرتبه بدانان دریغ نمی کرد و وزیر دانشمند خود غیاث‌الدین‌منصور دشتکی‌شیرازی راکه درعهد خویش‌سرآمد فاضلان وحکیمان بود[2] بخاطر علی‌بن‌حسین‌بن عبدالعالی کرکی برنجاند.

---

۱- دراین باب بنگرید بهمین‌کتاب، ج۱، ص ۲۴۰-۲۴۴ و۲۷۷-۲۷۸ وجلدهای بعد ازآن.

۲- رجوع کنید به جستار دانشهای عقلی در فصل‌آیندهٔ همین جلد.

رفتار تند این مرد تازی و اختیار فراوانی که شاه تهماسب دربست و گشاد کارها بدوداد چنان‌برملازمان‌وعالمان دیگرگران آمده‌بود که بسیاری‌از آنان‌بدشمنی او برخاستند و نامه‌های بهتان‌آمیزی علیه او به «دولتخانه» افگندند وچون دم از نیابت امام‌غایب‌می‌زد بلک عالم تازی دیگر را بنام‌شیخ‌ابراهیم قطیفی بحرانی‌بدین مقام شناختند. ازمیان رجالی که با او مخالفت داشتند امیرجمال‌الدین محمداسترآبادی وزیرشاه‌اسمعیل‌وشاه‌تهماسب ــ وامیرغیاث‌الدین‌منصورمذکور ــ وامیرنعمة‌الله‌حلی که خود از دعویداران نیابت بوده ــ وامیرمحمودبیگ مهردار و عده‌یی دیگر را نام برده‌اند وحتی گفته‌اند که امیرمحمودبیگ مذکور وچندتن دیگر از امرای دولت باهم قرارداده بودند که بخانهٔ اوهجوم برند و او را بکشند لیکن در همان روز مواضعه محمودبیگ در بازی چوگان از اسب درافتاد و مرد؛ وعاقبت بتصریح عده‌یی از نویسندگان احوال اوسرانجام همین «امناء دولت» اورا مسموم کردند و «قد قتل شهیداً»[1].

درمخالفتی که با محقق کرکی‌در گرفته‌بود، چنانکه‌درفهرست ستیزه‌جویانش دیده‌ایم، چندتن ازعالمان شرعی‌شرکت‌داشتند مانند شیخ‌ابراهیم قطیفی بحرانی که درموضوع نیابت ازامام غایب میان او و محقق مذکور هم‌چشمی‌وستیزه‌گری بود، و امیر نعمة‌الله‌حلی، یکی دیگر از تازی‌نسبان دولتخانهٔ تهماسبی، که «ازجملهٔ سادات رفیع‌الشان حله بود و فضایل وکمالات‌آن حضرت و مهارت درعلومی که ازلوازم‌اجتهادست‌بمرتبه‌یی‌بود که‌جمعی گمان اجتهادبدوداشتند»[2] واونیزبهمدستی شیخ‌ابراهیم قطیفی دعوی معارضه با محقق‌ثانی می کرد و «کتابات بشیخ‌ابراهیم قطیفی‌می‌نوشت واورا بربعضی امورکه مستلزم نقض حضرت‌خاتم‌المجتهدین‌بود

---

۱ــ دربارهٔ همهٔ این مطلبها وتوضیح‌های بیشتربنگرید بترجمهٔ حال علی‌بن‌حسین‌بن عبدالعالی‌کرکی عاملی مشهور به محقق‌کرکی یا محقق ثانی در روضات‌الجنات ج۴ ص ۳۶۰-۳۷۵؛ واحسن‌التواریخ روملو ص ۲۵۴-۲۵۶.

۲ــ احسن‌التواریخ ص۲۵۴ .

ترغیب می کرده[۱] [ مقصود ازخاتم‌المجتهدین همین محقق کرکی است ] و کسان دیگری مانند ملاحسین اردبیلی ، قاضی مسافر، و گروهی دیگر از عالمان دین و فقیهان[۲].

این ستیزه‌جوییهای عالمان شرع با یکدیگر معمولا برسر «ریاست»درمی‌گرفت، یکی‌ازعوامل اصلی این ریاست دنیوی رسیدن بمرحله‌یی ازاطلاعات در حدیث وفقه شیعه بود که از آن به «اعلمیت» تعبیر کنند، و نیز قرارداشتن درمقامی از «تقوی» که مورد قبول همگان باشد. پس وقتی این «حافظان دین» با یکدیگر بستیزه گری برمی‌خاستند می‌بایست هردو وسیلهٔ ریاست را از یکدیگر سلب کنند چنانکه دربارهٔمحقق کرکی مذکور، باوجودجانبداری‌دربارصفوی ازو.می کردند و پیش‌ازین دیدیم. ازمیان دشمنان یادشدهٔمحقق کرکی شیخ‌ابراهیم قطیفی ازهمه سختگیرتربود چنانکه تهمت‌هایی بدومی‌زد وبدونسبت نادانی‌وعدم فضیلت‌وحتی بی‌دینی وبیدادگری می‌داد واو خود مدعی‌نیابت ورؤیت‌امام غایب بود و گروهی ازعالمان شرعی‌دوران صفوی زیردست‌اوتربیت شده و کسب «اجازه» نموده‌اند[۳].

شیوه‌یی که ابراهیم قطیفی و محقق‌ثانی دراینگونه‌ستیزه‌جوییها و بدزبانیها داشتند مرده ریگی برای آیندگان گشت« ولکن هذه طریقة قدجری‌علیه جملة من العلماء من تخطئة بعضهم بعضاً فی‌المسائل ، و ربما انجر الی‌التجهیل و الطعن‌فی العدالة»[۴]. گام‌برداشتن دراین راه‌ناهموارمیان‌عالمان‌شیعه‌کاری تازه نبود وپیشینه‌یی دراز داشت[۵] و بعد از صفویان، در دوران بعد نیز ادامه یافت ، و اگرقرار برذکر همهٔ این اختلافها و شرح وتوضیح آنها نهم سخنم‌درین مقام بدرازا خواهد کشید

---

۱- احسن التواریخ،ص ۲۵۴.

۲- روضات‌الجنات، ۴، ص ۳۷۰؛ احسن‌التواریخ، ص۲۵۵.

۳- دربارهٔ نامهای شاگردان مشهورش بنگرید بشرح‌احوال وی در روضات‌الجنات ج۱، ص۲۵-۲۹ و نیز بهمان‌کتاب ج۲ ص ۷۰-۷۱.

۴- ریاض‌العلماء میرزا عبدالله افندی منقول در روضات، ج۲ ص ۷۰-۷۱.

۵- روضات‌الجنات ج۲ ص ۷۱.

و بهتر است که جویندهٔ چنین مقالات بکتابهای مربوط مراجعه کند و اگر چنین کند بسیار ببازبستن «کفر و الحاد و فساد» وهمانند این گزافه‌کاریها بیکدیگر، درمیان آن پیشروان امت باز خواهد خورد، حتی میان بزرگانی چون: ملامحسن فیض کاشانی و شیخ علی شهیدی و محقق سبزواری و محمدطاهر قمی و سیدمحمد موسوی معروف به میرلوحی و محمدباقر مجلسی که همگی از سران طریقت امامیهٔ اثنی‌عشریه در دوران صفوی و مقتدای خلق زمان بوده‌اند[۱].

از کارهای دیگر این عالمان دین و حافظان شرع مبین اقتباسهای بی‌نام‌ونشانی از اثرهای یکدیگر است که از باب نگهداشت ادب نام آنرا «انتحال» می گذارم و این کار که خود ادامهٔ اعمال پیشینیان بود، هم‌از آغاز عهد صفوی میان «فاضلان» زمان رواج داشت چنانکه دوتن از عالمان مشهور را بنام ابوالحسن کاشانی و ملامیرزا جان شیرازی ذکر کرده‌اند که کتابهای کمیاب غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی حکیم معروف ابتدای قرن دهم را بنام خود درآورده و آنگاه مدعی شده‌اند که از همان کتابهای حکیم دشتکی جز نام باقی نیست! ملا ابوالحسن کاشانی یادشده در یکی از رساله‌های خود شش دلیل بر اثبات واجب‌الوجود آورده و آنها را از مخترعات قریحهٔ مستقیم خود شمرده است و حال آنکه همهٔ آنها را از شرح هیاکل‌النور میرغیاث‌الدین منصور برداشته است[۲].

دربارهٔ محمدباقر بن محمدمؤمن سبزواری (م ۱۰۹۰ه) معاصر شاه‌عباس دوم و شیخ‌الاسلام عهد او نوشته‌اند[۳] که بیشتر عبارتها و معنیهای کتاب «ذخیرة المعاد فی‌شرح الارشاد» را از کتاب مدارک‌الاحکام سیدنورالدین علی‌بن‌حسن موسوی

---

۱ـ دربارهٔ همهٔ اینها بنگرید به: فهرست دانشگاه تهران ج۳ ص۱۴۹۷-۱۵۰۵ و ۱۸۸۰؛ احسن‌التواریخ روملو ص ۲۵۵؛ روضات‌الجنات ج۱ ص ۲۵ ببعد و ج۲ ص ۶۸-۷۸ وج۴ ص ۱۴۴ و ج۶ ص۱۴۴ و ۸۰-۸۱.

۲ـ روضات‌الجنات، ج۷، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۳ـ ایضاً همان کتاب، ج۲، ص۶۹.

عاملی بی‌ذکر نام او بدفتر خود درآورده است.

از اینگونه «انتحال»ها درمیان عالمان یاد شده بسیار است[۱]، و این غیر از نقلها و تکرارهای مطالب فراوان و بی‌شماری از کتابها و رساله‌های یکدیگر و از گفتارهای گذشتگان است که عادةً بی‌ذکر مأخذ انجام گرفته و یکی از علتهای بنیادی درانبوهی این همه تألیفها و تصنیفها در دانشهای شرعی ما گردیده و غالباً تکرار مکرر و زائد بر حاجت و تنها برای اثبات لیاقت اجتهاد یا اظهار علم و اطلاع صورت تدوین یافته است.

**انقطاع از پیوندهای ملی**

آموزش عالمان دینی روزگار صفوی و پس از آن، چنانکه پیش از این گفته شد، با استادانی آغاز یافت که همگی از مرکزهای دینی شیعه در بحرین و شام و لبنان و عراق عرب آمده بودند، و یا درهمان جایها بساط تعلیم می گسترده و شاگردانی را که از ایران می‌رفتند تربیت می‌نموده‌اند. ازین روی عالمان دینی ایـن دوره از چند جهت زیر تأثیر مستقیم فرهنگ تازی بودند، درسها را با زبان تازی آغاز می کردند و تا بآخر با آن زبان سروکار داشتند و بیشتر تألیفهای خودرا بعربی خوب یابد، و گاه نادرست[۲] نوشتند و از این راه، دورانی تازه از چیرگی فرهنگ تازی، بر سَرِ دوره‌های پیشین، در ایران پدید آوردند.

با این وصف اگر گروه یادشده را یکباره دور از دوستداری فرهنگ ایرانی بیابیم جای شگفتی نیست. آشنایی با فرهنگ هر ملت تنها از راه آموختن تاریخ

---

۱ـ بنگرید بفهرست دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۶۰۳ ـ ۶۰۵ داستان دزدی صاحب کتاب «کاشف الحق» از کتاب حدیقة الشیعه اردستانی که در جستار تصوف خواهیم شناخت. این دزدی با تغییرات بسیار جزئی در آغاز وانجام و برخی جایهای دیگر حدیقه ودرآوردن کتاب بنام مؤلف (!) جدید، صورت عمل پذیرفت!

۲ـ اثرهای حاج مـلاهادی سبزواری حکیم عهد ناجاری از نمونه‌های بارز این «غلط‌نویسی» درزبان عربیست. بنگرید بفهرست دانشـگاه تهران، ج ۲، ع منزوی، ص ۳۷۲-۳۷۳.

و زبان و ادب وجست‌وجو در اندیشه‌ها و آیین‌ها و باورها و فرآمدهای ذوقی و فکری اومیسر است. گروه یاد شده‌همهٔ اینها را که گفتیم تنها درارتباط با قوم عرب، حتی از دورهٔ جاهلیت، فرا می گرفتند و گذشته از کشش نژادی که بسیاری از آنان بسبب پیشینهٔ خانوادگی، بسرزمینهای تازی‌نشین‌داشتند، ازاین راه‌هم بازبسته بدان سرزمینها و باز گشاده ازپیوندهای ملی ایرانی می‌شدند.

اثبات این دعوی تنها ار راه مطالعهٔ نوشته‌ها و کتابهای بازمانده ازاین قوم میسر است چنانکه اگر بتصادف نامی از گذشتهٔ ایران و ایرانیان برقلم آنان رفت بنیکی نبود بنحوی که در سطرهای آینده ازهمین جستار خواهید خواند ، و در مقابل کتابها ونوشته‌هایشان پراست‌از ذکرجمیل عرب و «رجال و اقوام و انساب‌و اشعار و امثال و ایام ولیالی مشهوره واعیاد» آن‌قوم که خود انعکاسی است‌از آنچه درمحضر استادان خود آموخته و یا بسفارش آنان خوانده و بیاد سپرده‌اند.

از آقاحسین‌خوانساری(م۱۰۹۹ه) مجتهد معروف و متنفذ دوران شاه‌سلیمان پرسیدند این‌حدیث صحیح است که: «ان‌الدنیا کانت بایدی الفرس قبل‌هذاالخلق» یعنی پیش از خلقت آدمیان جهان دردست ایرانیان‌بود(؟) واو بطعنه ازباب‌تصحیح کلام چنین پاسخ داد: «لابل کانت أبداً بأیدی الحمار!»[1]. این سخن یادآور گفتار مشهورصاحب‌بن عبّاد ادیب وفقیه معروف شیعی مذهب و وزیر آل‌بویه است[2] که ازکثرت عرب دوستی که داشت می گفت بآیینه نمی‌نگرم تـا چشمم بیك عجمی نیفتد! و بازهم این سخن شایستهٔ نگرش است که اتفاقاً دربیان حال پسر عباد و در

---

۱ـ وهذایشبه بمانقله‌الراغب فی محاضراته انته قیل لشعارالفقیه باصبهان: أین دَرب الحمیر؟ فقال أدخل ای درب شئت فکلها دُرُوب الحمیر. روضات‌الجنات، ج ۲ ص ۳۵۶. ـ بااین‌تفسیرمرادآقاحسین ازجوابش چنین می‌شود که‌هم پیش ازاین‌خلقت وهم‌پس ازآن همیشه در دست خران‌بود! و با این تعبیر تکلیفها روشنست!

۲ـ دربارهٔ اوبنگرید بهمین کتاب، ج۱ ص ۶۳۹ و به «دانشنامهٔ ایران و اسلام، ص ۶۸۲ـ۶۸۶ وبه دائرةالمعارف‌اسلامی، طبع‌جدید، ج۳ ص ۶۹۲-۶۹۴ ومآخذمذکور درآنجا.

ذکر کتاب «فضائل النیروز» او نوشته‌اند که: «لاشرف للنیروز ایضاً عند احد من المسلمین الا باعتبار رجوع الخلافة الی امیر المؤمنین»[۱].

بیقین درنتیجهٔ همین انقطاع از گذشته بود که دوازده امامیان از پیرامون سدهٔ پنجم وششم دربرابر داستانگزاران و «فضائلیان» سنی که داستانهای ملی ایران را برای مردم روایت می‌نمودند، داستانهائی حماسی از جنگاوریهای دودمان پیمبری بهمان شیوهٔ داستانهای ملی ایرانی ساخته بودند ومدح خوانان و «مناقبیان» آنهارا برای مردم می‌خواندند، وبراهل سنت طعن می‌زدند که قومی را برانگیختند «تا مغازیهای بدروغ وحکایات بی‌اصل وضع کردند»[۲] درحق رستم وسهراب واسفندیار وکاووس و زال وغیر ایشان وخوانندگان این ترهات رادراسواق بلاد ممالک کردندتا می‌خوانند، تا رد باشد برشجاعت وفضل امیر المومنین، وهنوز این بدعت باقیست، که: باتفاق امت محمد مصطفی مدح گبرکان[۳] خواندن بدعت وضلالت است»[۴].

لحن بسیار شدید شیخ عبدالجلیل رازی[۵] عالم شیعی سدهٔ ششم هجری در عبارت منقول نشانه‌ایست ازپندار او وعالمان همطرازش نسبت بنیاکان خویش، و

---

۱ـ روضات الجنات ج۲، ص۲۹. راجع بنظر شیعهٔ دوازده‌امامی دربارهٔ نوروز و ارزش مذهبی آن رجوع شود بهمین کتاب و همین جلد، ص ۸۶.

۲ـ پیداست که‌این‌ادعای «وضع» یعنی«جعل» داستانهای‌رستم‌وسهراب‌واسفندیار و جزآنها تنهازادهٔ تعصب و بغض نسبت بگذشته است و مسلماً صاحب کتاب النقض که‌این عبارت ازو نقل شده از کهن بودن داستانهای یادشده‌آگاه بود و شگفت است‌که اولااقلمه بگفتارهم‌آیین خودفردوسی دربارهٔ این داستانها ننگریست‌تا بازگفتن‌آنهارا منحصر بستیان نشمارد!

۳ـ گبرك واژهٔ مصغّراستهزایی است‌که این عالمان مذهبی برای امت زردشت‌بکار می‌بردند.

۴ـ کتاب النقض، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۴-۳۶، و نیز بنگرید‌بشرح مفصلی که از ص ۱۹۲ تا ۱۹۵ ج۲ تاریخ ادبیات در ایران نوشته‌ام.

۵ـ در بارهٔ او و اثرش، کتاب‌النقض، بنگرید بهمین‌کتاب، ج۲، ص ۹۸۵-۹۸۸.

نیز نشانیست از نفرت آن قوم از داستانهای ملی ایرانی زیرا در آن داستانها مفاخر نیاکانشان نهفته است و باز گفتن همین مفاخر است که درنظر آنان «مدح گبرکان» و از مقولهٔ «بدعت وضلالت» بود و هست[۱].

همین نفرت از داستانهای ملی سبب شد که بیشتر منظومه‌های داستانی و یا سرگذشتهای قهرمانی و پهلوانی که پیش‌ازعهد مغول فراهم آمده بود، از دورهٔ غلبهٔ عالمان مذهب دوازده امامی متروك شود چنانکه نسخه‌های آن آثار بیشتر در هند، میان پارسیان آن دیار، یادر دستگاه مغول کبیر ورجال آن درگاه یافته می‌شد و بندرت درایران.

شگفت است که عالمان شیعی حتی از نشر داستان ابومسلم خراسانی (ابومسلم نامه) هم که در تحریرهای عهد صفوی چهرهٔ بسیار متعصبانهٔ شیعهٔ اثنی‌عشری در برابر اهل سنت پذیرفته است[۲] خوشدل نبوده‌اند. مطهّربن محمد مقدادی در کتابی که بسال ۱۰۶۰ در رد صوفیان فراهم آورده است گوید که میرلوحی[۳] مردم را از ذکر ابومسلم خراسانی وباز گفتن سرگذشتشان منع می‌کرد وبهمین سبب صوفیان عوام را بآزار اوبرانگیختند. اگرچه بهم‌باز بستن این دو جریان پیوند دادن آسمان با ریسمانست لیکن بدگفتن میرلوحی ازابومسلم آشکار و این نکته روشنست که بهمراه میرلوحی چندتن ازعالمان دین دفترهایی در سرزنش کردن بومسلم پرداخته‌اند[۴]

---

۱ـ در اینجا این سخن گستاخانهٔ سیف‌الدین فرغانی بیاد آمد که یکبار دیگر نیز بدان در مجلد سوم همین کتاب استشهاد کرده‌ام:

نزد عاشق گل این خاك نمازی نبود  که نجس کردهٔ پرویز وقباد وکسری است

۲ـ آقای اقبال یغمائی نسخه‌یی از این داستان را که از تحریرهای همین دوره و مقتبس از تحریر قدیمتریست در انتشارات گوتنبرگ، تهران، طبع کرده‌است.

۳ـ مقصود سیدمحمدبن محمدموسوی‌سبزواری ازعالمان مذهبی دوران پادشاهان اخیر صفوی ومعارض بامعاصرخود ملامحمدباقرمجلسی‌است که بدگوییهای او از مجلسی دوم و پدرش ملامحمدتقی‌مجلسی و واردکردن ایرادهای بسیارسخت برآنها مشهور است.

۴ـ الذریعه، شیخ آقابزرگ تهرانی، ج۴، ص ۱۵۱.

و از آنهاست رسالتی ازسید احمد پسرزین‌العابدین علوی عاملی بنام «اظهارالحق ومعیارالصدق» که بسال ۱۰۴۳ نوشت[۱]. میرلوحی در رسالهٔ «ترجمهٔ ابی‌مسلم» او را از آن باب که دودمان ستمکار عباس پسر عبدالمطلب را بخلافت نشانده و بفرمانروایی امامان شیعه نیندیشیده بودملامت کرد، ولی گویا بیاد نداشت که‌ابومسلم مروزی و ابوسلمهٔ خلّال پیشروان قیام بربنی‌امیه، پس‌از فتح ایران و عراق کسانی بنزدبزرگانی‌از آل‌علی‌مانند جعفربن‌محمدالصادق وعبدالله‌بن‌حسن‌بن‌حسن‌بن‌علی‌و عمرالاشرف‌بن علی‌بن‌حسین‌بن‌علی فرستادند و آنان را بخلافت خواندند لیکن‌با خودداری همهٔ‌آنان ازپذیرفتاری پیشنهاد خود روبرو شدند؛ پس ناگزیر بخلافت عباسیان‌تن‌در دادند واین‌کار پایه ومبنای کینه‌یی بود که ابوالعباس سفّاح وبرادرش منصور دوانیقی‌ازاین دوبنیان‌گذار خلافت خـود در دل کرفتند؛ نخستین درعهد سفاح بتوطئه غافلگیر و کشته‌شد و دومین را منصور بناجوانمردی درخانهٔ خـود بخون درنشاند، چنانکه درکتابهای تاریخ بتفصیل بازگفته‌اند[۲].

میرلوحی خود در کتاب « کفایةالمهندی فی‌معرفة المهدی » شرحی‌آورده است دربارهٔ مخالفت سختی‌که «مردم نادان» بعلت بدگویی او از ابومسلم‌مروزی با وی‌کرده وشمشیرکین ازنیام‌کشیده و قصدکشتن او نموده و بروی آزارها روا داشته‌اند واینکه‌نگارش‌هفده‌رساله‌بوسیلهٔ عالمان دین (درجانبداری ازو و بدگویی ازابومسلم خراسانی و داستانش یعنی ابومسلم‌نامه) درراه دفاع ازاو بوده است[۳].

حقیقت‌امر آنست که داستان‌ابومسلم(ابومسلم‌نامه)یك‌رمان قهرمانی‌ایرانیست که ایرانیان شرقی‌آنرابشیوهٔ داستانهای‌ملی‌خود پرداخته‌و کینهٔ خویش را باموبان

---

۱ـ الذریعه ج۴، ص ۱۵۰؛ و نیز فهرست کتابخانهٔ‌دانشگاه‌تهران، ج۳ ص۱۴۹۷ ـ۱۴۹۸.

۲ـ بنگرید بمقالهٔ من بنام «ابومسلم خراسانی» دلیران جانباز، ص ۶۳ـ۱۰۶.

۳ـ فهرست این هفده رساله در الذریعه، شیخ‌آقا بزرگ تهرانی، ج ۴ ص ۱۵۱ آمده است،بدانجا مراجعه شود.

و یارانشان که جانبدار سیاست نژادی عربی بوده‌اند، در آن نشان داده‌اند، و شاید سبب دشمنی عالمان شرعی از خاندانهای عاملی و بحرانی و جز آن، با آن کتاب بهمین سبب بوده است وگرنه این کتاب که گویا اصلا روایت ابوطاهر محمدبن حسن طرسوسی[1] صاحب دارابنامه و قهرمان‌نامه بود، در روایتهای عهد صفوی چنان بسلیقهٔ دوازده امامیان تغییر صورت داده‌است که «حفظهٔ دین مبین» نمی‌بایست اصلاً ببمی از آن بخاطر راه دهند[2].

چون قدرت پادشاهان گورکانی هند با جلب خشنودی و حمایت مسلمانان آن دیار و عالمان آن قوم بستگی داشت. این قوم در آن سامان نیز از نفوذ خود برای آزار مخالفان و از آن جمله صوفیان بهره بر گرفتند و بفتوای خویش جمعی از آنان را بدیار نیستی فرستادند. از آنجمله است سرمد کاشانی شاعر معروف که بسال ۱۰۷۰ ه بدیار نیستی فرستاده شد و یکسال پیش از واقعهٔ آن شاعر عارف‌پیشه واقعهٔ محمد دارا شکوه پسر و ولیعهد شاهجهان رخ داد. وی از بزرگان سلسلهٔ قادریهٔ هند و صاحب کتابهای پر ارزشی در تصوف و عرفان است و بتحریک برادرش اورنگ زیب و بفتوای عالمان شرع که حکم بزندقه و الحادش داده بودند بسال ۱۰۶۹ ه کشته شد.

**رخنه‌هایی در تشیع و در نفوذ عالمان مذهبی**

در بنیان نفوذ عالمان شرع عهد صفوی، با همه استواری که داشت، دوسه‌بار رخنه و خللی راه جست که با ترك حمایت از تشیع یا موقوف گذاردن سیاست دینی از جانب قدرت مرکزی همراه بود و این وضع نخستین بار در سلطنت

---

۱ـ دربارهٔ او و آثارش رجوع شود بمقدمهٔ دارابنامهٔ طرسوسی، بتصحیح این بنده، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص: بیست وشش ـ بیست وهفت.

۲ـ ازین داستان نسخه‌های متعدد در دستست و آقای اقبال یغمایی یکی از تحریرهای آن را در شمار انتشارات گوتنبرگ تهران طبع کرده‌است. در همین نسخه چاپی (ص۳۲) ابو طاهر طرسوسی بعنوان «راوی اخبار» یادشده است.

کوتاه شاه اسمعیل ثانی (۲۷ جمادی‌الاولی سال ۹۸۴ تا ۳ ذی‌الحجهٔ سال ۹۸۵ ه) پیش آمد. این فرزند دلیر و جنگجوی شاه تهماسب که در خلق و خلق همانندنیای خود بود، درچند جنگ محلی با عثمانیان دلاوریهایی داشت و با این حال بپاره‌یی علل نزدیك بیست سال را تحت‌الحفظ در دژ قهقههٔ قزا داغ گذراند و همین امر او را کینه‌جو و آمادهٔ انتقام و مخالفت با بسیاری از رفتارهای پدر کرد و از آنجمله بود مخالفتی که اوپس از رسیدن بپادشاهی باسیاست مذهبی شاه تهماسب آغاز نمود. پدرش از بیست سالگی طریق زهد پیش گرفت «و قاعدهٔ آن حضرت آن بود که یك روز ناخن می گرفتی ویك روز دیگر صباح تا شام درحمام می‌بودی و اکثر اشیاء را نجس می‌دانست و نیم‌خوردهٔ خودرا بآب و آتش می‌ریخت و درنخوردن شراب غلوّی عظیم داشت و قرب پانصد تومان تریاق فاروق[1] بآب حلّ کرد و جمیع لذات را ترك کرده بود...»[2] و رفتارش با عالمان شیعه آن بود که پیش ازین دیدیم. شاه اسمعیل ثانی که ازین رفتارها بیزار بود خلاف همهٔ آنها عمل کرد. نخست بارفتاری انتقامجویانه برادران و کسان خود را یکی پس از دیگری بقتل رسانید[3] و صوفیان را بشدت سرکوب کرد[4] و درهمان حال راه بسی اعتنائی بعالمان دین سپرد و حتی مخالفت با تشیع و تقویت مذهب اهل سنت را وجههٔ همت قرار داد خاصه که تربیتش در تبریز زیردست امیرمعین‌الدین سیدابوالفتح محمدبن عبدالباقی حسینی شریفی شیرازی معروف به «میرزا مخدوم» (۹۴۷-۹۹۸ه) نوادهٔ میرسید شریف گرگانی که ازعالمان معروف حنفی مذهب است، انجام شد و ازینروی بمذهب اهل سنت تمایل جسته بود[5].

---

۱- تریاق فاروق یکی از چند نوع مفرح افیون‌دار بود.

۲- احسن‌التواریخ روملو، ص ۴۸۹.

۳- بنگرید بفهرستی ازین کشتگان در احسن‌التواریخ، ص ۴۹۰.

۴- ایضاً همان کتاب، ص ۴۸۶-۴۸۷.

۵- تاریخ نظم ونثر در ایران، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۵۰.

۱۹۴ ـــــــ

ملاکتش می‌رفت لیکن خود درهمان اوان مسموم شد! اما گویا شاه اسمعیل دوم تا دم مرگ شیوهٔ مخالفت را با تشیع دنبال کرد و دراواخر ایام‌خود براثر اعترا- ضهای بعضی ازسران قزلباش دست ازاین‌کار برداشت و مسلماً بـراثرهمین تغییر روش بود که روملو در شرح سلطنت وی، اورا از حامیان دین‌خوانده‌و گفته‌است که «آن‌حضرت در اقامت جمعه‌وجماعات‌وامضای احکام صیام‌وصلوة و استدامت امر معروف و نهی منکرات و رفع بدَع و مناهی و زجر و رفـع ملاهی ید بیضا نمود»[1] و حال‌آنکه رفتار «آن‌حضرت» درآغاز پادشاهیش مسلماً خلاف این بود که مورخ مذکور دربارهٔ وی نوشته است.

دومین خطری که بمذهب دوازده امامیان روی‌آورد سخت‌تر وپاینده‌تربود وآن حالتی است که باچیرگی افغانان آغازشد وبعدازآن با تسلط نادر برکارهای کشوری ولشکری و رسیدن او بمقام سلطنت امتداد یافت.

فتنه افغانان چنانکـه می‌دانیم نتیجهٔ مستقیم نابخـردی شاه‌سلطان حسین و درباریان او و از ارمغانهای خشونت شیعیان نسبت باهل‌سنت وکشتار وآزارآنان سرچشمه گرفته بود. «درآن وقت شیعیان...[2] از مطالعهٔ مصنفات و مؤلفات علمای آن زمان چنان‌می‌دانستند که‌خون سنّیان ومالشان و زنشان وفرزندشان‌حلالست... و شروع نمودند بایذا و آزار نمودنِ اهل سنّتِ »[3] افغان وهمین‌امر سبب‌شد که رئیس افغانان غلجائی پس‌از نومید شدن از دادرسیِ « امنای ملّت » دراصفهان ، ناگزیر از عالمان سنّی فتوایی‌دربایستگی جنگ باشیعه و کشتارشان گرفت‌وهمان فتواست که دستاویز قیام افغانان‌شد وکار را بمحاصرهٔ اصفهان و مخذول ومنکوب کردن سران دولت و عالمان امت شیعه کشانید (۱۱۳۴ه).

---

۱- احسن‌التواریخ، ص ۴۸۰-۴۸۱.

۲- بجای این نقطه‌ها در اصل دشنامهاییست بر شیعیان.

۳- رستم‌التواریخ، محمدهاشم‌آصف، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۱۵.

پیداست که سپاهیان سنی مذهب افغان وسران ومقتبانشان در دوران پیروزی وحکومت از درازدستیهایی که پیش می‌آمد خودداری نداشتند و رفتار خشونت آمیزشان ازحیث تعرض بجان و مال وناموس شیعیان بهرجا که رسیدند، خاصه در اصفهان، مشهور است[۱] چنانکه اسمعیل بن محمدمازندرانی معروف به «خواجویی» (م ۱۱۷۳ ه) در یکی از رساله‌های خود که در اوان حملهٔ افغانان تألیف کرده آن دوران را عهد کشتار مؤمنان و درافتادن زنانشان دردست مردم ملحد فاجروغارت اموال و اولادشان بدست بی‌دینان کافر و دوران رواج ظالم و بیداد و غم و اندوه و هرج ومرج معرفی نموده و شرحی غم‌انگیز دربارهٔ آن داده است[۲].

عالم معروف دیگر امیرمحمدحسین بن امیرمحمد صالح خاتون‌آبادی دختر زادهٔ ملامحمدباقر مجلسی که درهمین اوان ازاصفهان گریخته و درخاتون‌آبادواقع در دوفرسنگی آن شهر سکونت گزیده بود. شرحی طولانی‌تر دراین باره داده و آتش فتنه‌یی‌را که درعراق عرب و عجم بالا گرفته بود وصف کرده و خاصه وضع اندوهبار اصفهان و قحط وغلای شدید آن را درمحاصرهٔ افغانان ونهب وغارت و کشتار و هتك ناموس شیعیان و نظایراین فجایع‌را بتفصیل بیان کرده و ازآن‌جمله است این عبارت غم‌انگیز او: «و احزناه علی تخریب المدارس والمعابد و فقدان الفضلا والعلماء والصلحاء و وامصیبتاه‌علی اندراس کتب الفقها و انمحاء آثارهم بین الاذکیاء الطالبین للا هتداء»[۳] و همین خاتون‌آبادی هم ازآزارآنان در امان نماند چنانکه او را زدند و بزندان افگندند و اموالش را غارت کردند وبعضی‌از کسانش راکشتند و او بزحمت توانست با بعضی از یاران، بعد از تحمل شدائد جان از معرکه بیرون برد.

روشنست که افغانان بعداز تسلط برایران و تشکیل دولت مستعجل خویش،

---

۱ـ روضات‌الجنات، ج۱، ص ۱۱۴.

۲ـ ایضاً همان کتاب وهمان جلد، ص۱۱۵

۳ـ روضات‌الجنات، ج۱، ص ۱۱۶-۱۱۷.

و باآنچه با مذهب شیعه وعالمان این‌مذهب ومرکزهای درس و بحث آنها کردند، رسمیت مذهب شیعه را در قلمرو فرمانروایی خود بجای نگذاشتند وحتی اشرف افغان بنحوی که‌پیش‌ازاین گفته‌شد درپیمان صلحی که‌بسال ۱۱۳۹ با سلطان‌عثمانی بست سمت او را بعنوان خلیفهٔ مسلمانان و امیرمؤمنان پذیرفت.

بعداز فتنهٔ افغانان دوران چیرگی نادر ونزدیکان او رسید که خلاف‌سیاست صفویان باعالمان مذهبی‌شیعه صفایی نداشتند و او خود درمجلس‌مشهورصحرای موقان شرطهایی برای قبول پادشاهی بـا ایرانیان درمیان نهادکه نشانهٔ طرفداری از مذهبهای اهل سنّت و مخالفتِ مُدارا نمایی با مذهب جعفری بود؛ و حتی در سخنانی که در این مورد بدونسبت داده می‌شود مخالفتش بـا سیاست صفویان در ترویج تشیع بخوبی آشکار است ، زیرا اونشر طریقهٔ «رافضیان» و سب خلیفگان را درایران ازجملهٔ علتهای اصلی فساد و آشوب و ازمیان بـردن امنیت و آرامش دانسته است وچون‌صدرالصدور بااین گفتارمخالفت آغاز کرد بفرمان فاتح افشاری ازحلیهٔ حیات عاری شد[1].

ازپنج شرطی که نادربرای پذیرفتن مقام پادشاهی با ایرانیان بست دوشرط بزیان کیش جعفری بود نخست آنکه ایرانیان ازانکاروعناد گذشتهٔ خود نسبت‌باهل سنت دست بردارند تا اهل سنت مذهب‌جعفری را مانندمذهبهای‌چهارگانه وپنجم آنها بشناسند. و دوم آنکه درخانهٔ کعبه که رکنهای چهارگانه‌اش خاص پیشوایان چهار مذهب اهل سنت است ، ایرانیان دریکی ازآنها بـا سنیان شریك شوند و بطریقهٔ جعفری نماز بگزارند و ایـن دو شرط همراه چند شرط دیگر در مجلس موقان که ازبزرگان‌سیاسی ونظامی‌ومذهبی‌تشکیل شده‌بود، پذیرفته‌گشت(۱۱۴۸ه) و بعدازآن بسال ۱۱۵۶ه در مجمعی ازعالمان اهل سنت وتشیع درنجف تصویب شد لیکن سلطان‌عثمانی آنرا مردود دانست. گذشته ازینها چون نادرازدست‌موقان

---

۱- تاریخ ایران، سرپرسی‌سایکس، ترجمهٔ فخرداعی، ج۲ تهران۱۳۳۰ ص۳۶۵.

۱۹۸ ـــــــ

صلحی که بسال ۱۱۳۹ ه میان سلطان احمد سوم و اشرف افغان بسته شد یکی از شرطها که براشرف تحمیل گردید پذیرفتن عنوان امیرالمؤمنین برای فرمانروای عثمانی بود. اما چون دولت افغانان دوامی نکرد این پذیرفتاری زود بناباوری انجامید[۱].

درهمان حال که عثمانیان کبّادهٔ خلافت می کشیدند، گورکانیان هندنیزچنین دعوایی داشتند. این دعوی از زمان نیایشان امیرتیمور گورکان آغاز شده بود که مورخ خاصش نظام شامی (شنب غازانی) وی را با عنوانهای «خلافت پناه» و «خلافت پناهی» یاد می کرد. پس ازو دیگر پادشاهان تیموری هم عنوانهایی ازین قبیل داشتند[۲].

بعداز آنکه بازماندهٔ دولت تیموری بهندوستان منتقل شد همین عنوان خلافت مدتها برای جانشینان ظهیرالدین بابُر حفظ گردید و آنها با عنوانهایی مانند «خلیفهٔ برحق»[۳] و «حضرت خلافت مرتبت»[۴] و فرزندان ودودمانشان با توصیفهایی مثل «گوهرسحاب خلافت کبری»[۶] و «دودمان خلافت» یاد می‌شدند و دربارشان «موقف خلافت کبری» و پایتختشان «دارالخلافه»[۷] نام داشت * کلیم کاشانی در

---

۱- شگفتست که با وجود رابطهٔ مذهبی و دوستی میان سلطان عثمانی و پادشاهان ازبك، اینها نیزاز دعوی عنوان خلافت بدورنبودند. برای نمونه بنگرید باحسن التواریخ روملو ص ۹۸ داستان فتح هرات بردست شیبك خان (۹۱۳ ه) وخطبه خواندن بنام او.

۲- همین کتاب، ج۴، ص ۵۱-۵۲.

۳- سکینة الاولیاء داراشکوه چاپ هند.

۴- شاه جهان نامه، چاپ هند، ج۲، ص۴.

۵- ایضاً شاه جهان نامه، ج۱، ص۲۷۷.

۶- ایضاً همان کتاب، ج۲، ص ۸.

۷- بنگرید بکتابهای: پادشاه نامه، منتخب اللباب، شاه جهان نامه و نظایر آنها در موارد مکرر.

* راجع باین نوع تعبیرها دربارهٔ اثبات خلافت گورکانیان هند باز نگاه کنید به:

تهنیت ولادت دارا شکوه پسرشاه جهان گوید:

یکی اختر از برج شاهی دمیده — که نورش گرفته زمه تا بماهی.
گرامی خلف این‌چنین باید الحق — ز صاحبقران خلافت پناهی
بفر فریدونیش هر که دیده — بدارا شکوهیش داده گواهی

و این عنوان «صاحبقران» هم که در قطعهٔ بالایین آمده درتاریخهای دورهٔ گورکانیان هند بارها تکرار شد و مرده ریگی است از تیمور گورکان برای جانشینانش.

و اما پادشاهان صفوی، اگرچه عنوان خلافت گاه در باره‌اشان بکار رفته[1] ولی مقصوداز خلافت دراین‌مورد «خلافت مرتضوی»[2] است نه خلافت بدان‌معنی که میان اهل سنت متداول بود، واین مرتبهٔ خلافت برای‌پادشاهان‌ایران درآن‌عهد و بعدازآن، و همچنین عنوان «دارالخلافه» برای پایتخت‌هایشان از همین وجههٔ اخیرآن ناشی بود، ولی عنوانهایی که‌درعهد شاه‌اسمعیل عادةً برایش بکار می‌رفت بیشتر اوصافی بود ازقبیل «وارث خلافت مرتضوی»، «در دریای ولایت» «ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت» و نظایرآنها؛ و باهمین اندیشه بود که خاندان صفوی را «دودمان امامت مکان» می‌خواندند[3] و این حال تا آخر عهدآن طایفه بقوت خود برقرار بود وچنین می‌پنداشتند که پادشاهان‌آن سلسله سلطنت را چون ودیعه‌یی‌از امامان دراختیار دارند و این بیت ازمحمدطاهر نصرآبادی دربارهٔ شاه سلیمان‌پدر شاه سلطان‌حسین گویای همین معنی است:

---

← جهانگیرنامهٔ محمدصالح کنبوی لاهوری وقایع‌سال۱۰۲۴ چندبار و۱۰۳۷ وجزآن - وبه پادشاه‌نامهٔ ملاعبدالحمیدلاهوری وقایع ۱۰۶۵ و۱۰۳۷.

۱- احسن‌التواریخ‌روملو، ص ۶۰.

۲- حبیب‌السیر، تهران خیام، ۴، ص۴۶۷.

۳- ایضاًحبیب‌السیر، ج۴، ص۴۳۴، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۲۹ وجزآنها واحسن‌التواریخ، ص ۶۰.

پادشاهی که علی‌بن‌ابی‌طالب‌بست  کمر شاهیش از دست‌ولایت‌بمیان[1]

## تصوف و صوفیان

**ستیزه‌جویی با صوفیان**

عهد صفوی، اگرچه با نهضت دسته‌یی از صوفیان آغاز شد، لیکن دورانی نامساعد بحال تصوف است و هرچه بپایان‌آن نزدیکتر شویم این نابسامانی را بیشتر وروشنتر مشاهده می‌کنیم و بوضعی نامطلوب باز می‌خوریم که از آن روزگار فراتر رفت و تا بآغاز پادشاهی محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ه) ادامه یافت بی‌آنکه بتواند سیر عمومی تصوف وعرفان ایرانی را متوقف سازد و یا از تمایل فطری ایرانیان بدین شیوهٔ خاص ازجهان‌بینی بکاهد.

برای وضع نامطلوب تصوف دراین عهد دو علت اصلی می‌توان شناخت: چیرگی صوفیان صفوی و غلبهٔ عالمان قشری.

دستهٔ صوفیان صفوی درزمان قیام و توسعهٔ قدرت‌شاه اسمعیل و پسرش‌شاه تهماسب فاقد جنبهٔ تربیتی تصرف بود؛ و نه‌تنها از مقاصد عالی آن خبر نداشت بلکه بدان اعتقادی عامیانه می‌ورزید و ار آن اطاعتی ناآگاهانه می‌کرد؛ و چون بطریقت مشایخ خود جاهلانه عقیده داشت هرجریان اعتقادی دیگر را دراین‌راه مردود می‌شمرد و کمر بنابودی‌آن می‌بست.

ترکان صوفی شعار قزلباش از موقعی که سلطان جنید و سلطان حیدربجای خرقهٔ درویشی‌جامهٔ رزم براندامشان کردند و تسبیحهای‌عابدانه‌اشان را بشمشیرهای برّان مبدّل ساختند، و آنها را از زوایای خانقاهها بفراخنای میدانهای جنگ کشانیدند، دیگردر حقیقت و واقع صوفی‌نبودند لیکن‌باشگفتی می‌بینیم که‌باصرار خود را صوفی می‌گفته و دم ازصوفی گری می‌زده و پیشوایان خود را با عنوان

---

۱- تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۶.

مرشد کامل می‌ستوده‌اند[1].

این دعوی صوفیگری تا مدتی از دوران صفوی باقی ماند، اما نه حالت این قوم سرخ کلاه شبیه بمجاهدت و تحمل ریاضت صوفیان پیشین بود و نه «مرشدان کامل» آنان مانند مشایخ گذشته درمقام ارشاد قرارداشتند بلکه این هردوعنوان تنها میراثی بود از دوره‌یی که نیاکان دودمان صفوی بتعلیم پیروان خود اشتغال داشته و هنوز برمسند فرمانروایی تکیه نزده بودند.

باید گفت نظام خاص خانقاهی که صوفیان صفوی داشتند، آنگاه بدرستی ازهم گسیخت که شاه اسمعیل دوم با حسینقلی خلفا، خلیفة‌الخلفای مرشدکامل ، راه بی‌مهری سپرد و سرانجام اورا بخواری کور کرد. می‌دانیم که همین «مرشدکامل» درکشتار برادران و برادر زادگان و صوفیان پایتخت و سرخ کلاهان دیگر مبالغهٔ بسیار کرد و اینها همه رخنه‌هایی بود که درکلاه دوازده ترك حیدری می‌افتاد. بعد ازین، جنگهای طولانی طایفه‌های قزلباش با یکدیگر و سستی و تباهی کار مرشد کامل در دوران پادشاهی محمد خدابنده، بر نفرقهٔ صوفیان سرخ کلاه افزود وطبعاً رشد قدرت عالمان مذهبی هم دراین میان بضعفی که درآن نظام حاصل شده بود شدت بخشید چنانکه وقتی دورپادشاهی بشاه‌عباس رسید دیگر ازقدرت تصوف و قزلباشان صوفی شعار چندان چیزی باقی نمانده بود.

همین قزلباشان صوفی‌نما، همینکه درقیام شاه‌اسمعیل با آن تعصب شگرف بنشر تشیع و کشتار مخالفان آن پرداختند، نادانسته بسست کردن نهضت اصلی خود، که بهرصورت بربنیاد تصوف استوار بود، دست‌زدند. ازپوست تخت درویشی

---

۱ـ در صفحه‌های زیرین از کتاب عالم‌آرای صفوی بسیار بعنوان صوفی برای سرخ کلاهان وبدعوی صوفیگری ویا بلقب مرشدکامل برای پادشاه صفوی بازمی‌خوریم ودر دیگر مأخذهای مهد صفوی هم ازیافتن اینگونه نسبتها وعنوانها نومید نتوان بود: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۵۳، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۳۰، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۶۰، ۴۶۸، ۵۲۴، ۵۶۰ وجزآنها.

برخاستند و بسجادهٔ زاهدان نشستند اما چون زهد بدان امارت جویان شمشیرزن و دردی‌خواران حشیش آشام نمی‌برازید، هردو قدرت ازدستشان رفت و بمرجعهای دیگر تعلق گرفت.

مهمترین مرجعی که این قدرت معنوی را بخوداختصاص داد، حوزهٔ فعالیت عالمان مذهبی شیعه بود. این گروه که از آغاز عهدصفوی بر اثر حاجت شدید ایرانیان شیعی‌شده و شیعیان ایرانی‌شده براهنمایان مذهبی، از دیار عربان بساحت عجمان روی آوردند، مهمانانی بودند که بزودی برمیزبانان خودچیره شدند. اینان بسائقهٔ اندیشه‌های مذهبی خود که ازدیرباز بمیراث داشتند با جریانهای فکری و ذوقی ایرانیان و ازآنجمله با تصوف بمبارزه برخاستند.

اما مبارزهٔ عالمان مذهبی اسلام، خاصه شیعه با صوفیان امری تازه نبود، جنگی دیرینه بود که ازقرنهای پیشین بازمانده وبدین‌عهد رسیده بود. سیدمرتضی ابن داعی رازی عالم شیعی قرن ششم و هفتم هجری[1] صوفیان را بکفروالحاد نسبت داده و بزرگانی از قبیل حسین‌بن منصور حلاج و شبلی و بایزید بسطامی را کافر وملحد دانسته و مقالات ایشانرا از مقولهٔ کفر و زندقه‌شمرده و «صدهزار لعنت» بر آنان وبر کسانی دیگر از همین فرقه فرستاده است زیرا بنظر او صوفیان بی‌دین و مردود و زندیق و دشمن اهل بیت و تارك فرایض و وضو و نماز وغسل هستند[2].

علت این‌دشمنی عالمان شیعه‌باصوفیان آنست که عالمان مذکور «ولایت» و راهبری خلق را خاص امام و در غیبت وی ویژهٔ نواب او می‌دانند وحال آنکه صوفیان اقطاب و مشایخ خود را در زمرهٔ اولیاء الله درآورده اطاعت ازآنان را

---

۱- همین کتاب، ج۲، ص۱۰۳۳-۱۰۳۴.

۲- تبصرةالعوام، تهران ۱۳۱۳، ص ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۲.

پنهان و آشکارا واجب می‌شمرند و بعالمان شرع که مدعی جانشینی پیامبر وائمهٔ دین‌اند وقعی نمی‌گذارند: وپیداست که دو پادشاه دراقلیمی نگنجند اگرچه درویش با همه خلق خدا بر گلیمی بخسبد.

با توجه باین نکته تا هنگامی که عالمان مذهبی شیعه بقدرت تام خود در عهد صفوی دست نیافته بودند، صوفیان کم‌وبیش از تعرض آنان رنجی نمی‌دیدند اما دیری نکشید که با توان‌یابی این دسته دشنام گفتن و نسبت‌دادن کفر و زندقه و الحاد بدانان و تألیف رساله‌ها و کتابها در رد تصوف ونکوهش صوفیان آغاز شد و این درست مصادف بود با اوایل قسمت دوم از دوران پادشاهی صفویان.

تا این زمان، یعنی درقسمت اول ازعهد صفوی، چه درمیان عالمان دین و چه دربین حکیمانی که عادهٔ تألیفهایی در برخی از دانشهای شرعی نیز داشتند، تمایل بعرفان و وارد شدن در بحثهایی ازقبیل یگانگی هستی و گرایش بعشق و مکاشفهٔ عرفانی و مانندهٔ اینها را مشاهده می‌توان کرد؛ و اینها همگی تربیت یافتگان سدهٔ دهم هجریند که تا پاره‌یی از سدهٔ یازدهم‌می‌زیسته وهریك بنوعی از زلال‌معرفت عرفانی سیراب بوده‌اند و گفتارشان گاه با جذوه‌هایی از شعلهٔ شوق و جذبه‌هایی ازپرتوذوق‌صوفیانه همراه‌بود،مانند: شیخ‌بهاءالدین عاملی (م ۱۰۳۱ه) و میرمحمد باقر داماد متخلص باشراق (م ۱۰۴۱ه) و میرابوالقاسم فندرسکی (۹۷۰-۱۰۵۰ه) و ملاصدرالدین ابراهیم شیرازی (م ۱۰۵۰ه) و همدرس او ملا مسیحای گیلانی و چندتن دیگر...

طبقه‌یی که بی‌فاصله بعدازین دسته آمدند، مانند ملامحمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ه) وملامحسن‌فیض‌کاشانی (م ۱۰۹۰ه) وبرخی از همگامانشان که‌بجای‌خود تمام برده خواهند شد، چون تربیت یافتگان استادان بزرگ پیشینند مانند آنان علم شریعت وطریقت وحکمت را باهم‌جمع کرده وبی‌آنکه تعارضی بین آنهامشاهده نمایند عطش تحقیق را با سیراب شدن ازین‌سرچشمه‌های تفکر فرو می‌نشاندند و هنوز محیط تعصب‌آمیزی که با سیاست دینی صفوی خلق شده بود در آنان اثر

نداشت[۱].

اما بخشی از زندگانی همین گروه اخیر مقارنه داشت با پیدائی دسته‌یی که افکارشان محصول واقعی آن محیط تعصب‌آمیز بود، یعنی گروهی از عالمان قشری که مبارزه با اندیشه‌گران و فیلسوفان و صوفیان و حتی با اهل اجتهاد بوسیلهٔ همین گروه آغاز شد و ازبدبختی درنیمهٔ دوم عهدصفوی غلبهٔ واقعی برمحیط فکری و اجتماعی وحتی دخالت گونه‌یی درمحیط سیاسی ایران هم باهمین جمع بوده‌است.

درزمرهٔ این گروه مقدم، یعنی آنها که در مقالاتشان باندیشه‌های صوفیان و عارفان تمایل جسته بودند ملامحمدتقی مجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ه)[۲]، پدر ملامحمد باقرمجلسی، که‌از فقیهان عالیمقدارشیعهٔ امامیه‌است، سخت درمعرض ملامت برخی از همطرازان خود قرار گرفت و از آن میان سختگیرتر ازهمه عالم محدث اخباری معروف محمدطاهر بن محمدحسین نجفی (م ۱۰۹۸ه) بود که بعلت اقامت درقم به محمدطاهر قمی یا محقق قمی مشهور شده است[۳]. وی با مجلسی مذکور بسرسر

---

۱- مؤلفان صوفیه درقرنهای اخیرنام چندین‌تن از عالمان مشهورشیعه را درشمار طرفداران طریقهٔ خود یادکرده از هریك شواهدی دال براعتقاد یا تمایلشان بمتصوفه و مقالات آنان آورده‌اند مانند: شهید اول - سید حیدرآملی - جمال‌الدین احمدبن‌فهدحلی - شیخ‌علی‌بن‌هلال جزائری- سیدمحمدبن‌فلاح‌شوشتری‌مشعشعی - شهیدثانی- محقق کرکی- شیخ‌محمدابن علی‌احسائی - سیدنورالله شوشتری - شیخ‌بهاالدین عاملی - ملا محمدباقر سبزواری - ملامحمدتقی‌مجلسی وعده‌یی‌دیگر (طرائق‌الحقائق، ج۱ ص ۱۱۸-۱۴۴.)

۲- وی در شرح فارسی‌وعربی «من‌لایحضره‌الفقیه» و شرح فهرست رجال‌آن‌کتاب «چندان مطالب حقیقت‌تصوف راذکرفرموده‌که مجال انکار برای احدی نیست.»(طرائق- الحقائق، ج۱، ص ۱۵۰). در طرائق بخشهای مفصلی از سخنان ملامحمدتقی از شرح عربی و شرح فارسی من‌لایحضره‌الفقیه نقل شده که نشاندهندهٔ مجاهدتها و ریاضتهای او در راه تحصیل کمالات نفسانی بشیوهٔ متصوفه و نمایندهٔ اعتقادش بمبانی عرفان‌وتصوف است. (طرائق‌الحقائق ج۱، از ص ۱۴۴ ببعد).

۳- دربارهٔ او بنگرید بامل‌الآمل ج۲ ص ۲۷۷؛ تذکرهٔ‌نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۳۷۴؛ اعیان‌الشیعه ج۴۵، ص ۲۵۲؛ الذریعه، ج۶ ص۱۵۷؛ روضات‌الجنات ج۴ص ۱۴۳-۱۴۶ وجز آن.

۲۰۶ ــــــ

و من بیاورداشتهای پدر داناترم و نوشته‌هایش دراین باره نزد منست»[۱].

ملامحسن فیض (م ۱۰۹۱ه) هم مانند ملامحمد تقی مجلسی مقامی بلند درمیان عالمان دین داشت ولی درمشرب حکمی و عرفان و ذوق ازو بسیارپیشتر و بالاتر بود. دربارهٔ اونوشته‌اند که از بسیاری جهات برمشرب حجةالاسلام امام‌محمد غزالی طوسی (م ۵۰۵) می‌رفته و طرح برخی از اثرهایش برمنوال آثار آن متفکر مذهبی است. کتاب محجةالبیضاء وی‌را جانشین احیاء علوم‌الدین غزالی درجمع آثار شیعهٔ امامیه دانسته‌اند. از جملهٔ مطلبهایی که درکتابهایش انگیزهٔ طعن عده‌یی از عالمان شرع شده اعتقادش بیگانگی هستی(وحدت وجود) است ولی این‌دلیل همگامی وی با صوفیان نیست بلکه اودر کتاب «کلمات‌الطریفه» برصوفیان‌ظاهری وآنهاکه تصوف را برخود می‌بستند و یا دعوی اتصال و اطلاع از غیب وهمانند این گفتارهای صوفیان را می‌کردند تاخته و گفته است کـه اینان از علم معرفت و مشاهدهٔ معبود و مانند این مطلبها جز لفظ چیزی نمی‌دانند[۲].

البته همگامی فیض با عارفان و واردشدنش بمبحثهای عرفانی درپاره‌یی‌از کتابهای خود و داشتن چنان لحن آشکاری در اشعارش، تاآنجاست که نمی‌توان منکر تمایل او بمقالات عالیهٔ متصوفه و خاصه بحقایق عرفانی شد، و پیداست کـه

---

۱ـ نقل باختصار وبااصلاح عبارتی‌ازطرائق‌الحقائق، ج۱، ص۱۴۵. آقای محمدتقی دانش‌پژوه نیز خلاصه‌یی ازاین گفتار را درفهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج۳، ص ۵۳۵آورده‌است درذیل نام «اعتقادات» کـه رساله‌یست از ملا محمد باقرمجلسی در «اعتقادات» و «اعمال».

۲ـ شاگرد معروف فیض سیدنعمة‌الله‌جزائری شرحی مفصل دردفاع ازاعتقاد استاد خویش و برائت او از مقالات اینگونه صوفیان دروغین‌آورده است. روضات‌الجنات، ج۶ ص ۹۳-۹۶.

مردی با آنهمه منزلت که بتواند سزاوار جانشینی استادی بلندمرتبه چون صدرای شیرازی شود یقیناً صوفی پشمینه پوش ظاهرفریبی نبود که از تصوف بظواهر آن بسنده کند ولی از حقیقتهای والای عرفانی فرسنگها بدور ماند. درحقیقت آنچه متعصبان قوم از نوشته‌های فیض بتصوف تعبیر می کردند اندیشه‌های عرفانی او بود نه تصوف ظاهری وقشری، وهمین بود که بر آن ظاهر بینان سبحه‌شمار گران می آمد و زبان و بیانشان را درنکوهش وی گویا می کرد.

بهرحال، دوره‌یی ازتاریخ تصوف درعهد صفوی (قسمت اول آن عهد) که بنظائر فیض ختم شد، دورانی بود که بقول میرزا محمدباقر موسوی خوانساری «مذهب تصوف دردیار عجم شهرت و روایی داشته و ایرانیان را درتمایل بآن غلو و مبالغه‌یی بوده است و ملامحسن فیض که زیر نفوذ تعلیمات ملاصدراست دراین راه بمرتبهٔ اعلی رسیده بود»[1].

همان ستیزه جویی که با ملامحمد تقی‌مجلسی ازباب توجه بتصوف شده بود، باهمعصرش فیض نیزصورت گرفت. شیخ‌یوسف‌بن‌احمد بحرانی(م۱۱۸۶ه) صاحب لؤلؤة‌البحرین این عالم محدث اخباری‌را که‌برمجتهدان می‌تاخته وآنهارا فاسق وکافر می‌شمرده، سخت ملامت نموده و گفته است که خود او در بعضی از مقالات خویش برمذهب‌صوفیان وفیلسوفان رفته تا بجایی که‌کارش بکفر انجامیده و ازآن جمله‌است‌سخنانی از وی که نشان ازقول‌بوحدت وجود می‌دهد؛ وآنگاه گوید: «من رساله‌یی زشت و قبیح ازو یافتم که درآن بروشنی این اعتقاد را باز گفته و درآن برپندارهای ابن‌العربی زندیق رفته است، و ما بعضی از سخنان او را از آن رساله و رساله‌های دیگرش در کتاب خودکه‌در رد صوفیان و به النفحات

---

۱ـ نقل بمعنی از روضات‌الجنات، ج۶، ص ۹۱.

الملکوتیه موسومست، آورده‌ایم...»[۱].

سنیزه جوی سخت گیر دیگری که با فیض پرخاشگریها می کرد ملامحمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ه) است که‌پیش‌ازاین نام وی‌را دیده‌اید و بازهم خواهیددید. این مرد چنان با فیض درشتخوی بود که‌اورا شیخ گبر نام داده بود[۲] ولی‌سرانجام بنادرستی ایرادهای‌خود پی برد و با او ازدرآشتی درآمد. یکی‌دیگر ازهمطرازان فیض بنام شیخ‌علی شهیدی که نام‌وی را بعدازین هم خواهید دید، از مخالفان‌قهار صوفیان بوده و از ملامحسن فیض بدشنامهای بسیارزشت وشرم‌انگیز یادمی کرده است[۳].

این مخالفتها که با آخرین‌عرفان دوستان قرن یازدهم‌می‌شده‌ما راباگروهی از معاندان تصوف آشنا می‌سازدکه کینه توزانی آشتی‌ناپذیر با صوفیان وعارفان بوده ودراین راه دفترها می‌پرداخته و بزرگانی را از ملاصدرا تا فیض و همعهدانشان را بتیغ زبان می‌خسته‌اند؛ وما در دنبال این مقال نام و آثارشان را خواهیم دید؛ اما این پرخاشگریها بمنزلهٔ مقدمه‌یی بود برای کینه‌ورزیهای بسیارسختی که ازپایان قرن یازدهم با تصوف و عرفان آغاز شده و در قرنهای دوازدهم وسیزدهم بسختگیریها و خشونتها کشید.

نیرومندترین کسی که دراین‌دورهٔ اخیر با صوفیان‌درافتاد، چنانکه پیش‌ازین به مناسبت گذشت، ملامحمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ه) بود. دریادداشتهایی که ازاو برنسخه‌یی از تهذیب‌الاحکام شیخ‌الطائفهٔ طوسی باقی مانده است[۴]، چنین می‌بینیم که: «چون دیدم که مردم بصوفیان‌بدعت گذار وحکیمان زندیق می‌پردازند، آن‌بود که در برابر آنان اثرهای امامان را میانشان پراگندم» و او براستی درین راه چنان

---

۱ـ لؤلؤة‌البحرین، نقل‌از روضات، ۶، ۹۰.

۲ـ روضات‌الجنات، ج۴، ص ۱۴۶.

۳ـ روضات‌الجنات، ج۶، ص ۸۰-۸۱.

۴ـ نسخهٔ دانشگاه‌تهران. فهرست، ج۳، ص ۱۲۴۱ ببعد.

بود که نوشته‌اند «سعی غایة السعی فی سدّ تلك‌الشقاشق الغافرة و اطفاء مائرة تلك البدع البائرة»[۱] و باز دربارهٔ وی‌نوشته‌اند که نه پیش‌ازو و نه پس از وی هیچکس با او... دربرکندن ریشهٔ مخالفان دین وبدعت‌گذاران خاصه صوفیان، بزابرنبوده است[۲]؛ اما شگفت‌است که ازین دشمن بزرگ تصوف سخنانی در تأیید تصوف شیعی و صوفیان دوازده امامی نقل شده است[۳]، و آن پاسخی است مشروح در پرسشی که از وی شده، و برای من محقق نیست که این سخنان را ملامحمدباقر برای خشنود داشتن صفویان گفته و یا چنین‌فتوایی را صوفیان پس‌از دوران‌حیات ملامحمدباقر جعل کرده و بدو نسبت داده‌اند تا از شدت‌آزار مخالفان خود بدین تدبیر بکاهند.

سرزنشها و نکوهشهای عالمان شرع باهل تصوف فراوانست و مطالعه‌یی در آثار آنان اطلاعات بسیار دراین راه در دسترس ما می‌نهد و رساله‌های متعددی که این قوم در ردّ برصوفیه نوشته‌اند بتنهایی برای ارائهٔ عناد آنان نسبت باهل خانقاه و حتی‌عارفان کافی‌است. برای آنکه‌نمونه‌یی ازاین نکوهشها دردست‌باشد بخشهای کوتاهی از سخنان ملامحمدطاهرقمی‌را دراینجا می‌آورم[۴]. ازوپرسیدند که‌آیا درستست که باید هنگام «ذکر» و «فکر» صورت «شیخ» را در قلب مشاهده نمود؟ و او پاسخی مشروح بصورت رساله‌یی در ردّ این دستور صوفیان نوشته و آنرا بمنزلهٔ‌دام تزویری دانسته که در راه سالك‌می‌گسترند تا اورا بمرتبه‌یی‌بکشانند تا بهنگام یاد کردن خالق صورت شیخ را بجای وی درذهن مرتسم سازد و همان کند که غُلات می‌کنند یعنی چنین پندارند که شیخ (مرشد) انسانی‌کامل است که

---

۱ـ روضات، ۶، ۹۱.

۲ـ لؤلؤةالبحرین منقول از روضات‌الجنات، ج۲، ۷۸.

۳ـ طرائق‌الحقائق، ج۱، ص ۱۵۱-۱۵۳.

۴ـ ایضاً ج۱، ازص۲۱۹ ببعد.

خدا دراو ساکن می گردد و تکلم می کند، و بحالتی ارتقاء می‌جوید که ازو بولی یا امام حی ناطق بتوان تعبیر کرد چنانکه مولوی گوید:

پس امام حیّ ناطق آن ولی است  خواه از نسل عمر خواه از علی است

یا شاه نعمةالله گوید:

خواهی که خدای خود ببینی  در چهرهٔ سیدم نظر کن

یا مانند بعضی دیگر از غلات شود که گویند خدا در هیأت خلق ظاهر می‌شود و از صورتی به صورتی انتقال می‌جوید...

و درهمین پاسخنامه عباراتی بسیار تند دربارهٔ صوفیان و درویشان و قلندریان و پیشوایان آنان دارد و از آن جمله گوید: «پس هر کـه ملاحظهٔ حال درویشها و جماعت قلندریه را بکند اگر هزار غیب بگویند و اگر هزار قاب طعام ازسقف خانه حاضر کنند و هزار مردهٔ قبرستان را بچشم مرید وانمایند کـه یك مو اعتقاد بآنها نباید کرد. درجایی که‌ازمثل محمدبن عبدالله(ص) بالیقین‌ثابت نباشد احیاء ده نفر میت ، چگونه از برای قلندری که گاهست از لواطه و شرب‌خمر و امثال آن مضایقه نکند ویك مسئله از مسائل دین خود را نداند وحتی غسل جنابت راندانند، هزار میت از قبرستان باستقبال او بیرون می‌آیند؟ و اگرغیب هم بگویدو کرامات دیگر ظاهر کند همان جهل او بشریعت مقدسه بلکه سایر علوم و معارف هم شاهد کذب‌وبطلان ارست...»[1] ... وآنگاه چندتن ازبزرگان تصوف را یادکرده وگفته است که ائمهٔ‌دین‌ازآنان‌تبری می‌نموده‌اند و «این جماعت‌را ذره‌یی مناسبت باشرع و اهل شرع و ائمهٔ اطهار نبوده...»[2].

محقق قمی در دنبال همین سخنان می‌گوید که مقصود این رئیسان طریقت

---

۱- نقل از طرائق‌الحقائق، ج۱ ص ۲۲۵.

۲- ایضاً همان جلد و همان صحیفه.

۲۱۲ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

۱ــ طرائق‌الحقائق ص ۲۲۵-۲۲۶ از ج۱.

۲ــ ایضاً ص ۲۲۶ از همان مجلد.

محقق قمی که شعر نیز می‌سروده درقصیده‌یی‌طولانی[1] صوفیان وفیلسوفان را سخت‌بباد استهزاء و انتقاد گرفته است. ازآن قصیده بیتهای زیرین درنکوهش صوفیان و عارفانست:

جماعتی پی تسخیر ابلهان پوشند — کلاه و خرقه‌وعرعر کنندهمچوحمار
کنند رقص چو آواز مطربان شنوند — کشند آه ز بهر بتان لاله عذار
کنند نغمه سرایی چو مطربان اما — بهانه کرده خدا بهر گرمی بازار
بدل نباشدشان ذره‌یی ز مهر خدا — اگر چه لاف محبت زنند لیل و نهار
بسر نباشدشان جزهوای کاکل وزلف — بسر گواه بود ذات عالم الاسرار
ز راه‌دین طلب‌سیم و زر کنند‌این‌قوم — از آن شدند مریدان مالك دینار
هوای درد اناالحق فتاده در سرشان — ازآن‌کنند چو حلاّج کفر خوداظهار
ز روی‌جهل دم ازوحدت وجود زنند — زنند لاف اناالحق از آن سبب بسیار
زنند لاف خدایی بذکر سبحانی — همین کمست ز آیین کفرشان زنّار
جمیع پیرو حلاّج و بایزید و جنید — تمام بی خبر از شرع احمد مختار
ز جهل‌درهمهٔ‌عمر خویش در ره دین — نمی‌روند بطرز ائمهٔ اطهار
کنند دعوی تسخیر جنیان بدروغ — که تا کنند الاغان انس را افسار
زنند دستك و رقصند ، ای مسلمانان — نهید پنبه بگوش و کنید استغفار
کنند رقص ز جهل و نهند طاعت نام — کنند دین‌خدا را بلعب و بازی خوار
نمی‌رسند بجایی اگر تمامی عمر — زنند چرخ بپایی چو اشتر عصّار
کنند عاشقی امردان و می‌گویند — بود مجاز پل عشق حضرت جبّار
خداگواه منست آنکه عاشقی هرگز — نبوده است ز آیین حیدر کرّار
بنای قاعدهٔ دینشان بود برجهل — ز اهل دانش‌وبینش ازآن کنند کنار
ز راه شرع برون می‌برند مردم را — حذرکنید ازین قوم یا اولی‌الابصار

---

۱- این قصیده موسوم است به «مونس‌ابرار» و تمامی آن با شرح در نسخهٔ خطی بشمارهٔ Suppl . 2114 (فارسی) درکتابخانهٔ ملی پاریس نقل شده.

درستست که بیرون ازقلمرو تشیع، صوفیان‌چندان بدشواری سرنمی‌کردند لیکن در آن جایها نیز هرگاه فرصتی‌نصیب‌عالمان می‌شد با اهل‌خانقاه ستیزه‌گری آغازمی‌کردند چنانکه درهند چندتن ازسران‌تصوف در دست آن طبقه طعم‌مرگ چشیدند. داراشکوه پسر شاه‌جهان که‌ازسران فرقهٔ قادریه بود و درتصوف‌وعرفان دفترهای سودمند پرداخت، بسال ۱۰۶۹ بفتوای عالمان دین کشته‌شد و خاندانش برافتاد و باز درهمان روزگاران حکیم سرمدکاشانی ، از تربیت یافتگان محضر میرفندرسکی و ملاصدرای شیرازی، راکه درهند بسرمی‌برد بسال ۱۰۷۰ بفتوای ملاقوی نام و فقیهان دیگر بقتل رسانیدند[1].

ازکارهای شگفت‌انگیزی که‌مفتیان‌عثمانی درمخالفت باآثار عارفان کردند، یکی فتوایست کـه ابوالسعود محیی‌الدین محمد حنفی مفتی قسطنطنیه در عهد سلطان‌سلیمان‌اول، داد. این مفتی چون در الهامات‌آسمانی‌حافظ‌شیرازی«خرافات خارج ازنطاقات شریعت‌شریفه» یافته بود، بهتر آن دانست که مسلمانان‌ازخواندن آن احتراز جویند و « سم افعی را تریاق نافع نشمرند»[2]. این سخن درکشوری گفته می‌شد که دو شرح معروف از دیوان حافظ آنجا تدوین شده و دیوانهایی باستقبال ازغزلهای‌حافظ بترکی ترتیب یافته‌ودیوان لسان‌الغیب زینت‌افزای‌بسیاری ازکتابخانها و خانه‌ها بوده است.

**کتابهایی در ردّ تصوف**

در ستیزه جوییهای عالمان مذهبی با صوفیان، تنهابدشنام و نکوهش‌بسنده نمی‌شد بلکه رساله‌هاو کتابهایی هم‌درین راه فراهم می‌آمد و درین امرگاه حکیمان روزگار نیز که شیوهٔ متصوفه، و یا بهتر بگوییم متشبهان بمتصوفه ، را در دعوی شناخت حقایق

---

۱- بهارستان‌سخن، مدراس ۱۹۵۸ میلادی،ص۵۱۲-۵۱۵؛ ریاض‌العارفین،تهران ۱۳۱۶، ص ۱۴۱-۱۴۳. شرح‌حالش را درشمار شاعران این عهد خواهید دید.

۲- کشف‌الظنون طبع استنبول، ستون ۷۸۴ ؛ مجلهٔ یادگار سال اول شماره نهم ، ص ۷۶-۷۸.

مردود می‌دانسته‌اند، شرکت داشتند. حکیم صدرای شیرازی که نام و آثار او را درشمارفیلسوفان خواهید دید، کتابی‌دارد بنام «کسر الاصنام‌الجاهلیّةفی کفر جماعة الصوفیة» و شاگرد معروفش ملامحسن فیض‌کاشانی در مقالهٔ شصت‌ودوم و شصت وسوم و شصت‌وچهارم از کتاب «الکلمات‌الطریفة» و نیز در کتاب بشارة الشیعة در نکوهش صوفیان سخنانی مشروح دارد.

دربارهٔ حکیم‌صدرا نوشته‌اند «کان‌حکیماً فلسفیاً صوفیاً بحتاً»[1] واین انتساب او بتصوف درست نظیر همان نسبتی است که‌بشاگرد و دامادش فیض دراین‌مورد می‌دادند. اما این نکته روشنست که صدرا و فیض هردو در مقالات خود متمایل بحقایق عرفانی و بیان مقاصد عالیهٔ متصوفه بوده‌اند نه‌پای بند ظواهری که‌صوفیان درسنّتهای خانقاهی بدانها دلبستگی داشته‌اند، و ازین‌رویست که گفته‌اند نظر ملا صدرا در کتاب کسرالاصنام‌الجاهلیه «به متدلّسین و متشبّهین است بصوفیه»[2]،وچنین نیز هست، چنانکه برخی از محققان در قسمت دوم از نام این کتاب یعنی «فی کفر جماعةالصوفیه» تصرفی را جایز دانسته‌اند تا بتوان خواند : «... فی مدح جماعة الصوفیه»[3] زیرا که صدرای شیرازی در این کتاب در ستایش « اهلُ الله و اَربابُ التصوف» که بمدارج واقعی عرفان رسیده باشند، مبالغه می کند بهمان نحو که پشمینه پوشان ظاهرساز وپوست‌نشینانِ دروغپرداز را سخت می‌نکوهد.

سید نعمةالله جزائری شاگرد فیض در کتاب «مقامات» ضمن دفاع از استاد خود که متهم بتصوف بود گفته است که استادِ استادش یعنی‌ملاّصدرا منکرطریقهٔ صوفیان‌بوده وکتاب کسرالاصنام الجاهلیه‌را هم باهمین اعتقاد نوشته‌است. بدنبال همین مقال‌در کتاب‌روضات‌الجنات(ج۶، ص۱۰۰) چنین آمده‌است که‌علت‌تاختن صاحبِ لؤلؤةالبحرین، شیخ‌یوسف‌بحرانی، بحکیم صدرا و مولانا فیض ابن

---

۱- لؤلؤةالبحرین، نقل از طرائق‌الحقائق، ج ۱ ص ۹۶.

۲- طرائق‌الحقائق، ج ۱، ص ۹۷.

۳- طرائق‌الحقائق، ج۱، ص ۹۷.

بود که او از شیوهٔ ارباب معقول بی‌خبر بوده و میان آنان که حکیم ربّانی بوده‌اند با فقیر صوفی ولاقید مدّعی تفاوت نمی گذارده‌است، درصورتی که جدایی میان آن دو گروه همانست که بین بینا و کسور و بهشتی و دوزخی و میان حقیقت‌جویان و دروغپردازانست.

اما عالمان شرع ازین حدّ فراتر می‌رفتند وبعارف و صوفی هردو بیك‌چشم می‌نگریستند ، یکی را از باب اعتقاد بمسائلی از قبیل مکاشفه و شهود و وحدت وجود، و دیگری را بسبب سنتهای خانقاهی و سماع و سرود وجز آنها که دردیدهٔ آنان خلاف شریعت وسرمایه ضلالت بود. این‌دسته در دوره‌یی که مطالعه‌می کنیم دفترها در ردّ صوفیان پرداختند و از میان آنان این گروه شایستهٔ ذکرند:

۱) محمدطاهربن محمدحسین قمی، صاحب کتاب «الفوائدالدینیة فی‌الردّ علی‌الحکماء والصوفیة» وکتاب‌دیگری بنام «ملاذالاخیار» و رسالهٔ «تحفةالابرار». از رساله‌یی که درپاسخ سؤالی دربارهٔ منع از ترسیم صورت شیخ بهنگام «ذکر» و «فکر» نوشته پیش‌ازین نام برده‌ام و نیز از قصیده‌اش. وی درآن رساله بصوفیان و پیشوایانش و مبانی اعتقادات این فرقه سخت تاخته است، و درکتاب نخستین خود گروهی از عالمان و عارفان را تکفیر کرد وحتی کسانی راهم که در کفر آنان تردید کنند کافر شمرد و درآثار خویش پوشیدن خرقه وصوف و چلّه نشستنها = (اربعینات) و عزلت از خلق و سماع وحتی‌برزبان‌آوردن دو کلمهٔ طریقت‌وحقیقت و اعتقاد بعشق‌حقیقی و بمکاشفات عرفانی وبتجرد ارواح راکفر و ضلالت‌دانسته است[1]. وفاتش در ۱۰۹۸ اتفاق افتاده و پیش‌ازین بمآخذ احوالش اشاره کرده‌ام.

۲) میرلَوحی، سیّدمحمدبن‌محمدسبزواری ازمعاصران‌ملامحمدتقی‌مجلسی و پسرش ملامحمدباقر و معارض و مخالف آن دو، از ستیزه گران بـا متصوفـه و دارای تألیفاتی دراین باره بود، و خود در مقدمهٔ کتاب « کفایةالمهتدی فی معرفة

---

۱ـ روضات‌الجنات، ج۴، ص ۱۴۴-۱۴۵.

المهدی» که‌اربعینی است[۱] دربارهٔ غیبت‌و رجعت، بکتابهایی‌ازخود در رد تصوف اشاره کرده‌است‌مانند: «تنبیهُ الغافلین‌واخزاء المجانین» و«اعلام‌المحبّین» و«ریاض المؤمنین و حدائق‌المتقین»[۲].

۳) شیخ‌علی‌بن محمدبن حسن‌عاملی (۱۰۱۳-۱۱۰۳ه) که بعلت انتساب به «شهید ثانی»[۳] بـه شهیدی معروف بود ، مانند عده‌یی دیگر از عالمان شیعی عهد صفوی از جبل‌عامل باصفهان آمده و درآنجا مانده وهمانجا درگذشته است. وی از دشمنان سرسخت صوفیان بـود و ازآنان بعبارات زشت یاد می‌کـرد. کتاب «السهام المارقه من‌اغراض الزنادقه فـی الرّد علی‌الصوفیه» و کتابی دیگر درتحریم غنا از اوست که درآن بعالم معاصر خود ملامحمدباقرسبزواری[۴] تاخته وعبارتهای سخیف رکیك دربارهٔ او نوشته و اورا «بی‌سواد» و «مدّعی» خوانده و ازاینکه‌او معتقدان بقدَم عالَم (یعنی حکما) را «تکفیر» نمی‌کرده بسیارخشمگین بوده است! همین «آقا شیخ‌علی» با ملامحسن فیض هم درافتاده ودربارهٔ او سخنانی ناروا در پایان رسالهٔ تحریم الغنا گفته و دشنامهای زشت داده و کافر و ملحد شمرده است و فیض نیز بسبب آنکه نسب شیخ‌علی بچهار واسطه بشهید ثانی می‌رسیده ازاو به

---

۱- مراد از اربعین و اربعینات کتابهایی هستند حاوی چهل‌حدیث در یك موضوع معین از موضوعهای مذهبی شیعهٔ امامیهٔ اثنی‌عشریه.

۲- فهرست‌کتابخانه مجلس شورای ملی، ج۳ ص ۶۱؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص۱۴۹۷.

۳- یعنی زین‌الدین‌بن علی‌بن احمد عاملی مقتول بسال ۹۶۶ ه.

۴- ملامحمدباقربن محمد مؤمن‌سبزواری (م ۱۰۹۰ه) ازعالمان نامبردار عهدشاه عباس دوم و مورد احترام او و وزیرش خلیفه‌سلطان و درحکمت وکلام و فقه واصول و حدیث ازسرآمدان عهد خود برد. وی باملامحسن فیض دوستی و همفکری بسیارداشت. دربارهٔ معارضات شیخ‌علی عاملی و همچنین شیخ‌ابراهیم قطیفی با ملامحمدباقرسبزواری بنگرید بطرائق الحقائق ج۱ و بروضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ج۲ ، ص ۶۸-۷۸.

۲۱۸ ـــــــ

کتاب بویژه آن بخش که درنکوهش تصوف وصوفیانست، بمقدس اردبیلی بارها بوسیلهٔ عالمان دین ونویسندگان احوال آنان مردود شمرده شده است[۱]. درقسمت الحاقی این کتاب که در ردّ برتصوفست، شرحی دربارهٔ آغاز کارصوفیه آمده واینکه بانی این طریقه ابوهاشم عثمان کوفی (سدهٔ دوم) است که مانند رهبانان پشمینه می‌پوشید و مثل ترسایان قائل بحلول و اتحاد بود، با این تفاوت که ترسایان این مزیّت را برای عیسی مسیح قائلند واوبرای خود، ودراین دو دعوی [یعنی دعوی حلول و دعوی اتحاد] مردّد بود تا بمرد، در ظاهر جبری بود و درباطن ملحد و دهری[۲]، و مرادش ازآوردن این طریقه برهم‌زدن اسلام بود، از امامان چند حدیث درطعن او وارداست، پیروان اورا خواه صوف می‌پوشیدند وخواه نه «صوفی»می گفتند. بعد ازو سُفیان ثوری و بایزید بسطامی و حسین‌بن منصورحلاج و نظایر اینان آمدند و هریك اصلی برمبانی اعتقادات مذکور افزودند و مقالاتی که همه کفر و زندقه بود آوردند؛ وایشانرا بتعبیرهای گوناگون، غیراز «صوفی» بعنوانهای دیگر نیز خوانده‌اند مانند حُلولیه و اتحادیه و وحدتیه (= وحدت وجودی) ومبتدعه و زَرّاقیه (مکّاران، خُدعه گران) و غاویه (گمراهان) وغالیه و متصلّفه (لاف‌زنندگان)، وچون‌خود سخنان خویش‌را در اصطلاحهای خاصی بکار بردند آنرا تصوف گفته و ازین راه متصوفه نامیده شدند... درپایان این سخنان آمده است که از امامان شیعه حدیثهای بسیار درطعن این طایفه روایت شده و متقدمان مذهب شیعه در ردّ مذهب آنان کتابهای بسیار نوشته‌اند ؛ و خلاصهٔ سخن دربارهٔ بزرگان این طایفه آنکه همگی ملحد وزندیق بوده‌اند...[۳] این بود نموداری ازبخش نکوهش صوفیان که برکتاب حدیقةالشیعه افزوده شده وبنام مقدس اردبیلی که خود تمایلات صریح عارفانه داشته ، شهرت یافته است . سازنده و پردازندهٔ آن معزالدین محمد پسر

---

۱- ایضاً همان ماخذها.

۲- دهری: قائل بازلیت دهر (= زمان) است مانند زروانیان.

۳- تمام آنرا در طرائق‌الحقائق، ج۱ ص ۱۰۱-۱۰۲ و یا در متن متداول حدیقة الشیعه ببینید.

۲۲۰ ـــــــ

درهمین احوال، اگر ایران آن عهد جولانگاه آماده‌یی برای صوفیان نبود، در بیرون از مرزهای آن محیطهای امنی برای آن قوم وجود داشت مانند قلمرو دولت عثمانی که در آن بکتاشیان شیعی و مولویان سنی آزادانه عمل می کردند و بویژه آثار «حضرت مولانا»[1] و پیروان او حرمت فراوان داشتند؛ و هندوستان که در آن سهروردیان و چشتیان و نعمة‌اللهیان و مرشدان و قادریان و همانندگان آنان بآسانی و با احترام بسر می‌بردند، و هنوزهم صوفی مشربان آن دیار بانگاهداشت همهٔ سنتهای پیشین درمراسم خود شرکت می کنند ، و من که آرزوی حضور در مجلس سماع صوفیان داشتم باین آرزوی خود درغیاث آباد دهلی، درخانقاه چشتیان، برمزار نظام‌الدین اولیا و امیرخسرو دهلوی رسیدم و بروان آزادگانی که آنجا خفته‌اند درود فرستادم و همین لذت معنوی در قونیه ، برمزار مولانا جلال‌الدین محمد و خانقاه مولویان، دست داد.

همزمان باسختگیریهای قزلباشان نسبت باهل سنت، فرقه‌های صوفیهٔ سنی هم طرد شدند و از آن میان فرقهٔ مرشدیهٔ کازرونیه زحمت بسیار دیدند و گروهی از آن جماعت کشته شدند. آزردن صوفیان سنی و شیعی همچنان ادامه داشت تا دور ریاست دینی بملامحمدباقر مجلسی رسید که بحکم او تکفیر و آزار و شکنجه کردن صوفیان بنهایت شدت یافت و حتی ازصوفیان سرخ کلاه هم دراین راه صرف‌نظر نشد.

بر اثر این شدت عمل بیشتر طریقتهای تصوف ایرانی عملاً از آغاز قرن دوازدهم هجری بیرون ازمرزهای ایران انتقال یافت و برطریقتهایی که پیش از آن بودافزوده شد و مهمترین آنها، که هنوزهم درخارج از ایران پیروانی دارند عبارتند از دنبالهٔ سهروردیهٔ مولتان، چشتیه ، قادریه، خلوتیه ، بکتاشیه ، مولویه ، نقشبندیه، رفاعیّه، نعمة‌اللهیه و جز آن. طریقهٔ نعمة‌اللهیه چنانکه خواهیم دید از دوران زندیان بایران باز گشت داده شد ودرهمان حال بازماندهٔ فرقه‌های دیگر بتدریج وخاصه از اواسط

---

۱- Mevlānā تلفظ کلمهٔ مولانا و عنوان ویژه برای جلال‌الدین محمد بلخی است در ترکیه و در سرزمینهایی که بوسیله عثمانیان با مولانا آشنا شدند مانند ناحیه‌های مسلمان نشین یوگسلاوی وغیره.

۲۲۲ ــــــ

شرح ممزوجی که شیخ عبدالمجید معروف بـه شیخ سیواسی (م۱۰۴۹ه) باشارهٔ سلطان احمدخـان عثمانی ترتیب داد و توانست بداستان نخجیروشیر در اواسط دفتر اول برسد.

شرح موسوم به «ازهار مثنوی و انوار معنوی» دربیان مشکلات مثنوی از علائی‌ابن محیی واعـظ شیرازی. وی دراین کتاب نخست بشرح دیباچه پرداخته آنگاه‌بتوضیح الفاظ عربی که درهریك ازدفترهای مثنویـست بترتیب حرفهاوسپس برهمین منوال بتوضیح واژه‌های فارسی آن همت گماشته است.

فاتح‌الابیات درشش مجلد از شیخ‌اسمعیل انقروی مولوی معروف به «دده» پسراحمد مولوی (م ۱۰۴۲ه) ؛ و نیز ازهمین مؤلف کتاب جامع الآیات درشرح آیتهای‌قرآن وحدیثها وشعرهای عربی و بعضی ازواژه‌های دشوار مثنوی‌بترکی. اسمعیل دده دراین کتاب گفته است که چون بسال ۱۰۳۵ ه بشرح دفترپنجم‌مثنوی رسید نسخه‌یی ازمثنوی به دست او افتادکه تاریخ تحریرآن سال ۸۱۴ه و درهفت دفتربود، آنراخرید و بتمامی خواندودانست که بیقین ازمولوی است، درحالی که مشهورست که مولوی مثنوی را درشش دفتر نظم کرد. صوفیان مولویه این‌سخن را سخت انکارکردند و براوچهار اشکال وارد آوردند لیکن اسمعیل دده از اعتقاد خودباز نایستاد وآن‌اعتراض‌هارامردود دانست ودفتر هفتم راهم شرح کرد.ـــهمین اسمعیل دده درسال ۱۰۴۱ (یکهزاروچهل‌ویك‌ه) منتخبی از مثنوی فراهم‌آوردبنام «نصاب‌المولوی» وآن را بسه‌قسمت کرد: بخش نخست درآداب طریقت ، بخش دوم درآداب شریعت و بخش سوم در معرفت و حقیقت[1].

شرح مثنوی ازمحمدرضا صاحب مکاشفات رضوی (سدهٔ یازدهم ه).

شرح محمد قره‌طوی رومی متخلص به ضعیفی.

شرح «روح‌البیان» از شیخ اسمعیل حقی‌ابن مصطفی اسلامبولی حنفی (م

---

۱ـ دربارهٔ همه این شرحها بنگرید به: کشف‌الظنون، ستونهای ۱۵۸۷-۱۵۸۹.

۲۲۴ ــــــ

را آموخته و بعد بخدمت شیخ عبدالقدوس کنکوی در آمده و در ذی‌الحجهٔ ۹۸۹ه در نود و شش سالگی بدرود حیات گفته و در تهانیسر بخاك سپرده شده است[۱]. اگرچه این حدس بلوشه را عیناً یادکرده‌ام لیکن تنها تهانیسری بودن دوتن دلیل یکی بودن آندو نمی‌تواند بود. همین مؤلف یعنی شیخ نظام‌الدین رسالهٔ دیگری دربارهٔ لاهوت وملکوت و بحث دروجوه سه گانهٔ واحدیت، احدیت، وحدت‌دارد بفارسی[۲].

«الجواهرالخمس» بفارسی تألیف شیخ ابوالمؤید محمدبن خطیرالدین که رساله‌یی مختصر است دربارهٔ پنج موضوع عبادت، زهد، دعوت، اذکار، عمل محققان اهل‌طریقت. این‌رساله را شیخ بسال ۹۵۶ در گجرات نوشت[۳] وعبدالنبی العثمان الشطاری شرحی‌برسومین‌بخش ازین‌رساله (دربارهٔدعوت) پرداخته وبگفتهٔ خود در تهیهٔ‌آن از تألیف اسناد خود شیخ سراج‌الدین عبدالله صوفی شطاری‌بنام کشف‌الانوار از شرح جواهراسرار استفاده کرده است[۴].

«ارشادالطالبین» رساله‌یست فارسی بطریقهٔ صوفیان دربارهٔ توحید و فنا. مؤلف‌آن یکی از مشایخ چشتیهٔ هند بنام جلال‌الدین محمود تهانیسری است که بسال ۹۸۹ وفات یافته. این رساله بچند بخش منقسم گردیده و هربخش‌آن باواژهٔ «فصل» آغاز شده است[۵].

«عشرهٔ کامله» رساله‌یست‌بفارسی‌ازخواجه‌محمدبن‌ابومحمدمحمودبن‌محمد

---

۱- بلوشه، فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج۱ ص ۱۱۸.
۲- ایضاً همان مأخذ و همان صفحه.
۳- کشف‌الظنون، استنبول، ستون ۶۱۴.
۴- بلوشه، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ملی‌پاریس، ج۱، ص ۱۱۹.
۵- ایضاً، ج۱ ص ۱۲۵-۱۲۶.

دهدار شیرازی (م ۱۰۱۶ه)[۱]. وی از دانشمندان و عارفان و متکلمان سدهٔ دهم و آغاز سدهٔ یازدهم هجریست. این دفتر را دربارهٔ ده‌مسئله از مسئله‌های عرفانی نگاشته و در آن داستانی از تکفیر ابوسعید ابی‌الخیر میهنی عارف بزرگوار آغاز سدهٔ پنجم هجری آورده است.

«دُرّ یتیم» رسالهٔ فارسی‌دیگریست‌ازخواجهٔ دهدار که‌بسال۱۳۱۹ خورشیدی در شیراز چاپ شده. دراین رساله با همهٔ تظاهر بعرفان پیشگی طبقاتی ازاندیشه‌مندان مانند حروفیان و سوفسطائیان و نقطویان را همراه ملحدان و کفّار هند در شمار پست‌ترین آفریدگان خداوند در می‌آورد.

«رسالهٔ توحید» اثر دیگریست بفارسی از همین مؤلف در یک مقدمه و سه فصل و یك خاتمه.

«وحدةالوجود» ازخواجهٔدهداراست بتازی دربارهٔاینکه‌هستی منحصراست بذات واجب و همه موجودات پرتوی ازآنند ؛ و بحث دربارهٔ اصالت وجود و اصالت عقل و علّیت هستی برای تشخّص و تفرّد و عینیّت علم واجب‌الوجود.

«ترجمهٔ رسالهٔ اقرب‌الطرق الی‌الله» بفارسی ازخواجهٔ دهدار. متن عربی‌این رساله ازآثار نجم‌الدین کبری (م ۶۱۷ه) است[۲] درسیر و سلوك مشتمل‌بر ده‌قاعده: توبه ، زهد، توکل، قناعت، عزلت، ملازمت ذکر، توجه بخدا، صبر، مراقبت، رضا. طامةالکبری دراین رساله ازمیان سه‌راه بخداوند (یعنی: ۱ـ راه‌اهل معاملت وسنت ۲ـ راه اهل ریاضت و مجاهدت ۳ـ راه اهل سلوك و محبت و جذبه)راه

---

۱ـ دربارهٔ او وآثارش بنگرید به :

تاریخ نظم و نثر درایران، سعید نفیسی، ص ۳۹۷.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, II, p. 816.

فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج ۴ ص ۲۲۵۷-۲۲۶۱ و ص ۵۱۷.

۲ـ دربارهٔ این‌کتاب و دیگر آثار نجم‌الدین کبری بنگرید بهمین‌کتاب ج ۲ چاپ پنجم ص ۱۰۱۳-۱۰۱۴.

سوم را انتخاب کرده و شرطهای ده‌گانهٔ آن را چنانکه گفته‌ام بیان می‌نماید.

«رسالهٔ ذوقیّه» بفارسی از خواجهٔ دهدار «که کلمه‌ییست برسم انموذج از ذوقیات عقلی و معقولات ذوقی بطریقی که مطابق مشرب صافی صوفیه و متکلمین نیز باشد».

«رسالهٔ اصطلاحات صوفیان» از خواجهٔ دهدار بفارسی که بنابر آنچه در آغاز آن آمده از کلام شیخ عبدالرزاق کاشی (م ۷۳۶ه) که بتازیست گرفته شد.

«رسالهٔ مشواق» بفارسی ازملامحسن فیض (م۱۰۹۰ه) دربارهٔ معنی ومقصود از پاره‌یی واژه‌ها و اصطلاحها که صوفیان بویژه شاعران عارف پیشه‌بکار برده‌اند مانند رخ و زلف وخالِ وخط و شراب وساقی وخرابات و بت و زنّار وجز آنها. مراد فیض‌از نگارش این رساله‌آن بود که حقیقت اشارات و تعریضهای صوفیانرا معلوم نماید و از طعن و ملامت قشریان دربارهٔ آنان پیش گیری کند.

«الحقائق القدسیّه والرّقائق الانسیّه» یا «المبداء والمعاد» بعربی، نوشتهٔ نورالدین محمدبن مرتضی نوادهٔ برادر فیض، که در آن بعضی از مبحثهای فلسفی و کلامی‌را بروش عارفان و با همان لحن و سبك مورد بحث قرارداده وکتاب‌خود را در سال ۱۱۰۵ه بپایان برده است[1].

«الکلمات النوریّه والآیات السریه» بعربی از همان مؤلف درهفتاد کلمه ویك خاتمه دربارهٔ مسئله‌های عرفانی و فلسفی همراه با شعرهای فارسی[2].

سفینة الاولیاء از محمددارا شکوه (م۱۰۶۹ه) پسرشاه‌جهان‌حاوی‌سرگذشت پیران طریقت جنیدیه و قادریه و نقشبندیه و چشتیه و کبراویه و سهروردیه، وزنان عارف و جزآن. این کتاب در ۱۰۴۹ تألیف شد.

«سکینة‌الاولیاء»در شرح‌حال مشایخ قادریه ازآغاز تا بعهد مؤلف آن‌دارا-شکوه. تألیف این کتاب بسال ۱۰۵۹ خاتمه پذیرفت.

---

۱- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- ایضاً همان‌کتاب و همان جلد، ص ۴۷۹.

۲۲۸ ــــــ

# فصل چهارم

## وضع علوم از سدهٔ دهم تا میانهٔ

### سدهٔ دوازدهم هجری

**وضع عمومی علوم** دوره‌یی که دربارهٔ آن مطالعه‌می کنیم‌عهد انحطاط دانشهای عقلی درایران و انتقال آنها بکشورهای مجاور ،و دوران ترقی و توسعهٔ نهایی دانشهای‌مذهبی دوازده امامیان در قلمرو دولت صفوی‌است. هنگامی که شاه اسمعیل اول در رسمی کردن عقیدهٔ مذهبی خود کوشش‌می کرد، جمعی ازدانشمندان ایرانی، کمیر اثدار دانشهای عقلی باز مانده ازدوران‌تیموری و بایندری بودند، و حاضر بترك اعتقاد مذهبی خود نمی‌شدند ، بقتل رسیدند، و دستهٔ کوچکی بدگرگونگی اعتقاد مذهبی تن درداده درایران باقی ماندند وگروه بزرگی از آنان ازبیم جان ازایران گریختند؛ چنانکه دانشمندان خراسان بفرارود و بسرزمین هند پناه بردند وعالمان آذربایجان بخاك عثمانی و بسی‌ازدانایان‌فارس و کرمان و خوزستان بعربستان . بهمین سبب است که درسدهٔ دهم هجری شاهد وجود بسیاری از فرهیختگان ایرانی درکشورهای چندگانهٔ یاد شده‌ایم که همگی با زن وفرزند جلای وطن کرده و درآن سرزمینها مانده‌انـد و این مسلماً یکی از بزرگترین اثرهای‌نامطلوبی بود که رفتار شاه‌اسمعیل وسرخ کلاهان درمحیط‌علمی

۲۳۰ ــــــ

مطالعه می کنیم نهضت فکری اسلامی خاصی را که ازقرن پنجم و ششم‌هجری‌در ایران آغاز شده بود، و پیش‌ازین دربارهٔ‌آن گفت و گو داشته‌ایم، ادامه می‌داد،و ازینروی عهد توقف در اندیشه‌های پیشینیان و عدول نکردن ازآن مقوله‌ها بود ، واگربحثی درمی‌گرفت درنحوهٔ تلقی‌آن مقولات بود نه ازباب شکّ و تردید در آنها یا قبول و انکارآنها بصرافت طبع.

درچنین احوالیست که‌استناد تام وتمام‌برمحفوظات‌رواج می گیردو پیداست که هرچه اتکاء برحافظه بیشتر شود ازنیروی عاقله بیشترکاسته می‌شود؛ چنین‌نیز بود تا بدانجاکه بیشترعالمان این دوره کـه عنوان جامعیت در معقول ومنقول را داشته‌اند مردمی بودند که «متون» را از بر داشته و حتی یکعدّه مثالهایی را که پیشینیان در توضیح قاعده‌ها بکار برده‌بودندتکرار می کرده و نیروی تغییر وتبدیل آنها را بمثالهای تازه‌تر و مأنوس‌تر فاقد بوده‌اند.

این نکته شایان توجهست که تکامل و توسعهٔ شگفت انگیز دانشهای مذهبی شیعه دراین دوره محصول همکاریهای وسیع عالمان ایرانی با همطرازانشان بـود که ازکشورهای عربی زبان می‌آمده و در ایران می‌مانده و بتربیت عالمان جدید همّت می گماشته‌اند.

اما دربارهٔ دانشهای عقلی عکس‌این‌حالت وجود داشت‌یعنی آنها که‌بدینگونه دانشها سر گرم بودند، اگر احیاناً درایران تربیت می‌یافتند، از بازارکاسد علم در این دیار می گریختند و بخاك عثمانی یا بهند روی می‌نهادند تـا درآن جایها از حمایت و تشویق پادشاهان وصاحبان جاه ومقام بهره‌مند شوند. عادةً تألیفهای‌این عالمان عقلی ایرانی، اگر درخاك عثمانی‌بودند بیشتر بتازی و اگردرسرزمین‌هند سر می کردند غالباً بفارسی بود. شمارهٔ عالمانی که درایران تربیت شده یا در این دیار باقی مانده باشند دراین دوره کم بود و مطالعهٔ فهرست این دسته ازعالمان و آثارشان درهمین جستار می‌تواند گواه دعوی ما باشد.

اما وضع عمومی دانشهای معقول چنین بود کـه : درآغاز این عهدآنچه از

۲۳۲ ـــــــ

آثارش. اگردوران ممتدّ ثبات و ثروت صفوی باروشن‌بینی بیشتری عمرادامی‌برد شاید برای آشنایی با دانشهای عملی راهی پدید می‌آورد چنانکه دربعضی‌ازفنون مانند اسلحه‌سازی و ساعت‌سازی ، با تقلید از استادکاران و آموزندگان فرنگی . اندك توفیقی حاصل شد؛ وشگفت‌است که شاه‌عباس صفوی باهوش‌خداداده‌اش. درهمان‌حال که اجبار زمان را دراستفاده ازفنون غربیان احساس می‌کرد از آن‌تنها برای‌توپ وتفنگ درمقابله با عثمانیان بهره‌برد وازهیئت‌های غربی برای‌راه‌بردن براز ترقیاتی که آغاز کرده بودنـد استفاده‌یی ننمود و فقط بمحالست ما عالمان مذهبی و بزرگداشت آنان بسنده کرد.

**دورهٔ جامعیت**

از ویژگیهای دانش‌اندوزی دراین دوران کوشش در راه جامعیت است، یعنی رسیدن بدرجه‌یی کـه بدیع بمرحلهٔ نهایی آن تلقّی می‌شد و چنین مرتبه‌یی حاصل‌نمی گشت مگر با دست یافتن بیك‌دورهٔ کامل از همهٔ دانشهایی که بتدریج درتمدن اسلامی رسمیت وقبول عام یافته بود و آن مقدماتی است از طبیعی و ریاضی و بحثهایی درحکمت مقبول نزد مسلمانان‌و همراه‌کردن آنها با همهٔ دانشهای شرعی از تفسیر وحدیث‌و کلام و فقه و مقدمه‌ها و شعبه‌های آنها. سعی‌در رسیدن بچنین جامعیتی طبعاً ازآن هنگام معمول شد که دانشهای‌متداول در تمدن اسلامی بمرحلهٔ‌نهایی تدوین‌رسید و سپس کتابهای‌درسی معینی درهرباب‌شناخته شد و برای تعلیم وتعلّم بکار رفت و اگر بجلدهای پیشین این کتاب مراجعه کنید خواهید دید که این وضع ازپایان قرن هفتم و بویژه‌درسدهٔ هشتم هجری به‌پیش آمد و ازآن ببعد است که‌طالبان مستعد علوم توانستند بایك دوره تحصیل منظم درهـردانشی کتابی معین را نزد استاد بخوانند و یك دوره از متون را باصطلاح خود ازنظر بگذرانند وجامع همهٔ آن دانشها شوند وحال آنکه پیش‌ازآن دانشمندان معدودی که بندرت چنین مرتبه‌یی می‌یافتند ناگزیر بودنداز راه تحقیق طولانی و تحمل رنج فراوان وصرف‌عمری دراز درچنین راه دشواری قدم نهند.

در دوران صفوی بعضی ازعالمان را می‌شناسیم که جامع معقول و منقول بوده و دربیشتر آن دانشها اثرهایی از خود باز نهاده‌اند مانند غیاث‌الدین منصور دشتکی و میرداماد و صدرالدین‌شیرازی و آقاحسین خوانساری و ملامحسن‌فیض وچندتن دیگر.

این طالبان جامعیت درحفظ میراثهای‌علمی گذشتگان بواقع تحمل زحمت می‌کردند و درمحیطی که فاقدبسیاری از وسیله‌ها برای تکمیل اطلاع دانش‌طلبان بود ، برای‌آموختن هرمطلب در زاویه «حجره»های مدارس شبها را بسپیده دمان می‌کشانیدند و در راه‌دانشهایی که هیچگاه به‌نتیجهٔ محسوس نمی‌انجامیدزندگانی را بانجام و آغازی را بفرجام می‌بردند.

یکی از همدورگان مقدس اردبیلی (م۹۹۳ه) ملاحبیب‌الله شیرازی‌معروف به میرزاجان باغ‌نوی[1] (م۹۹۴ه) بودکه هردو نزد جمال‌الدین محمود شیرازی شاگرد جلال‌الدین‌دوانی درس می‌خوانده‌واز دانشمندان جامع عهد خودشده‌اند. باغ‌نوی از عالمان متکلم اصولی‌منطقی وصاحب چندائر معروف دراین‌زمینه‌هاست. دربارهٔ او نوشته‌اندکه ازکثرت اشتغال بمطالعه و تحقیق و دقت‌درمتنهای درسی و علمی شبها را بامداد می‌کشانید و حتی برای ریختن پیشاب ازجای بسر نمیخاست چنانکه چون بامداد به پیشابگاه می‌رفت ازو با پیشاب خون می‌تراوید و صاحب روضات دربن‌باره توضیحی داردکه باید خواند[2]!

گاه‌بهمراه اینگونه‌مرارتها که‌طالبان‌علم برخود می‌گماردند بارهای‌سنگینی از زحمت و رنج استادان هم بردوش‌آنان گذارده می‌شد و دراین‌باره خوبست داستان دانش‌آموزی سید نعمةالله جزائری شوشتری (م ۱۱۱۲ه) را بخوانیم که چگونه با همدرسان خود برای خانه‌ساختن آموزگار سنگ و آجر می‌کشید ویا

---

۱ـ منسوب به «باغ‌نو» محله‌یی در شیراز.

۲ـ دربارهٔ این توضیح «طبیبانه» و شرح حال میرزاجان بنگرید به: روضات‌الجنات ج۳، ص ۱۲ ونیزبه ج۱ ص ۸۲ ذیل ترجمهٔ مقدس اردبیلی.

چون یاران دیگر بارهای استاد را از اینجا بدانجا می‌برد و درهمان حال چگونه از تهیدستی و گرسنگی پوست خربزه را که برزمین افگنده بودند آب می‌شست و بجای طعام صرف می‌کرد[۱].

ازاین نمونه‌ها درتاریخ علم و عالمان دورهٔ اسلامی ما خاصه در چهار پنج قرن اخیر بسیار است واتفاق را بیشتر دانشمندان وادیبان وشاعران ما درچنین حالی از تهی‌دستی وبا رنجبرداریهای بسیار در راه دانش‌آموزی بمرتبه‌های بلندرسیده و درتاریخ ایران نام‌آور شده‌اند و تا روزگار تحصیل من و همدرسانم هنوز نمونه‌هایی ازینگونه جوانان تنگدست رنجبردار دیده می‌شدند که بستهٔ رمقی بسنده می‌کردند و درراه تحصیل دانش شب از روز باز نمی‌شناختند.

اما اینگونه رنجبرداریها بکوشش کسی می‌مانست که تخم در شوره‌زار افگند. سعی درشناخت جهانی که پروردگار دانا هرحرکت و تحول را در آن تابع قانونی خاص کرده، ممکن نیست مگر در تماس مستقیم با همان جهان حرکت و تحوّل، و چنین تماس برای کسی که در دریای الفاظ غوطه‌ور باشد و تخیلات پیش ساخته‌یی را در گوشهٔ انزوای خود بنیروی منطق ارسطویی اثبات کند، هرگز میسر نیست واو هیچگاه بدان نتیجه‌ها نمی‌رسد که طرفداران تجربه واستقراء رسیده‌اند. کسانی که در حوزهٔ دانش‌های تجربی و اثباتی سنت گرایی آغاز کرده و خود را درتاروپود گفتارهای گذشتگان درافگنده‌باشند وازاین «زندان‌ابد» راهی‌بعالم‌خارج نجویند، فقط در همان عوالم ابتدائی گذشته باقی می‌مانند و هرگز بمحیطی که جهان تازگیهاست نمی‌رسند چنانکه‌این «جامعان‌علوم» که آنهمه‌در درک گفتارپیشینیان رنج می‌برده و شرح وحاشیهٔ پیروان آنها را درتفسیر و اثبات گفتارهایشان بدفعات می‌خوانده‌اند هم هیچگاه بجایی نرسیدند و تنها ارزش وجودی آنان نگهداشت نسبی میراثهای فکری گذشته‌بود.

---

۱ـ درکتاب قصص‌الحکما چاپ‌لکنهو بنقل ازگفتار سیدنعمة‌الله‌جزائری شرح‌مفصل این مرارتها آمده‌است. ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج۴ ص ۲۳۴.

۲۳۶ ــــــ

و عدد مسجدها که بیشتر محل درس و بحث نیز هست از یکصد و هشتاد در می‌گذرد.

ازمیان مدرسه‌های قدیم مدرسهٔ ملاعبدالله (م ۱۰۲۲ه) از دوران شاه عباس بزرگ است که بفرمان او بناشده. درعهد شاه‌عباس دوم دو مدرسه بنام جدهٔ بزرگ و جدهٔ کوچك درسالهای ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ه بنا شد.ـ بعضی از مدرسه‌ها و مسجدها باختصاص برای عالمان همزمان پادشاهان بنا شده است مانند مدرسهٔ ملاعبدالله که پیش‌ازین گفتیم ومسجد شیخ لطف‌الله ومسجد حاج آقارحیم ارباب و مسجدقاضی هندی ومدرسهٔ صدر ومدرسهٔ صدر خواجو وجز آن. ازمیان همهٔ مدرسه‌های اصفهان مدرسهٔ چهارباغ یا مدرسهٔ مادرشاه یا مدرسهٔ سلطانی ازباب ظرافت و نفاست معماری وکاشی‌کاری کم‌نظیر خود مهمتر و عالی‌تر و ازجملهٔ اثرهای کم‌نظیر قدیمست. بنای این مدرسه در حدود سال ۱۱۲۸ه بفرمان شاه سلطان حسین بپایان رسید و پادشاه خود حجره‌یی در آن مدرسه داشت و بعضی ازاوقات خود را در آنجا بدرس و و فحص می‌گذرانید. ازمیانهٔ این مدرسه جویی می‌گذرد و آن را صحن بزرگی با حجره‌های متعدد و مسجد و حوض خانه و آشپزخانه است.

از مدرسه‌های معروف دیگر که درعهد صفویان ساخته شد مدرسهٔ نواب است درخیابان نادری مشهد که در دوران سلطنت شاه سلیمان بسال ۱۰۸۶ بوسیلهٔ میرزا صالح نقیب رضوی بنا گردید. مدرسهٔ ملامحمدباقر در همان شهر وازدورهٔ همان پادشاهست که بسال ۱۰۸۳ احداث شد و مدرسهٔ میرزا جعفر درشمال شرقی صحن عتیق مشهد ( سال ۱۰۵۹ه) و مدرسهٔ خیرات‌خان از دوران شاه‌عباس دوم[1].

ازآثارعهدصفویه و زندیه درشیراز می‌توان این مدرسه‌ها را نام‌برد: مدرسهٔ حکیم، مدرسهٔ محبیه، مدرسهٔ مقیمیه[2]، مدرسهٔ خان، مدرسهٔ ایمانیه، مدرسهٔ نقویه،

---

۱ـ سالنامهٔ شرق، مشهد، سال ۱۳۱۸ ه ش.

۲ـ مدرسهٔ مقیمیه را حاجی‌مقیم‌نامی ازطایفهٔ آتشی‌ها دراواخرعهد صفویان ساخت (آثار عجم ص ۴۹۷).

مدرسهٔ خنجیه، مدرسهٔ دشتکیه[۱]، مدرسهٔ زینبیّه، مدرسهٔ شریفیّه، مدرسهٔ صالحیه، مدرسهٔمؤمنیّه، مدرسهٔمحسنیّه، مدرسهٔ محمّدیه، مدرسهٔهاشمیّه، مدرسهٔ باهلیّه، مدرسهٔ قوام، مدرسهٔ نظامیّه[۲].

بیشتر این مدرسهها در دورهٔ قاجاریان و درزمان سلسلهٔ پهلوی بازسازیشد و نام بعضیٰ از آنها بسبب همین بازسازیها چندبار تغییریافت ، مثلا مدرسهٔ حکیم راکه درعهد صفویان بنا شده بود، هم در آن دوران تعمیر کردند وچون چندیبعد میرزا آقای حکیم شیرازی از عالمان عهدقاجاری درآن تدریس می کرد بدین نام معروفشد. مدرسهٔ محبیّه از آثارمیرزا محبالله‌مستوفی‌بود که آنرا بسال‌یکهزار و اندی بنا نهاد و بعدها میرزا علی‌اکبر نامی آن را مرمت کرد و بهمین سبب آن‌را مدرسهٔ میرزاعلی‌اکبرهم نامیده‌اند. مدرسهٔنظامیه که از آثار قدیم بود یك‌باربهمت میرزا نظام‌الملك وزیر فارس بسال ۱۰۷۰ تعمیر شدد وبنام او شهرت‌یافت وسپس بسال ۱۲۹۴ه بفرمان حاجی‌معتمدالدوله فرهادمیرزای قاجار بدست‌محمودخان مرودشتی‌مرمت شدو گویند ملااحمداردبیلی(م۹۹۳ه) چندی در آن مدرسه‌تدریس می کرد. مدرسهٔخان ازبناهای اللهوردی‌خان سردار معروف عهد صفوی و پدرش امامقلی‌خان است که بسال ۱۰۲۴ ه بنا کرد واملاك بسیار برآن وقف نمود.فرصت الدوله شیرازی این مدرسه را چنین وصف کرد : «این مدرسه ازدیگر مدرسهها بزرگتر و باشکوه‌تراست. دورتا بدورش‌سی و دو حجره است و بهمین‌عدداست حجرات فوقانیه‌اش و بهرچهار سمت‌آن طاقی بلند و ایوانی دلپسند ساخته‌اند و پیشانی طاقها و حواشی روافها را بکاشیهای الوان زینت داده و سوره‌های قرآن نوشته‌اند. حوضی بزرگ هشت گوشه در وسط‌آنست و برفراز کریاس دالانش

---

۱ـ آن را مدرسهٔ منصوریه هم گویند و از ساخته‌های امیرصدرالدین محمد دشتکی است در سال ۸۸۳ ه برای پسرش غیاث‌الدین منصور.

۲ـ فارسنامهٔ ناصری ص ۱۶۲ ـ ۱۶۳ و آثار عجم فرصت الدوله شیرازی، بمبئی ۱۳۵۴ ه ق، ص ۴۹۴-۴۹۸.

یك اُرسی هفت‌دهنهٔ بزرگ است که در آن صدرالمتألهین شیرازی مباحثه می‌فرموده»[۱]

# ۱ـ دانشهای دینی

**مراکز تجمع طالبان علوم شرعی**

در تاریخ تعلیم و تعلّم دانشهای دینی این عهد چند حوزهٔ عمده در ایران برای گردآمدن مدرسان آن دانشها و طالبان علم شهرت یافته و علاوه بر آنها حوزه‌های دیگری هم در خارج از ایران یعنی در شهرهای عراق محل توجه قرار گرفته بود. طبعاً این حوزه‌ها در شهرهایی مستقر بود که یا اهمیت و ارزش سیاسی و اقتصادی داشته و محل تمرکز جمعیت و ثروت کافی بوده است و یا مؤمنان بسبب مرکزیت مذهبی بدانها اقبال می‌نموده‌اند، خواه در ایران و خواه بیرون از آن و حتی در قلمرو دولت عثمانی و محل نفوذ اهل سنّت. شهرهایی از قبیل شیراز، تبریز، قزوین، اصفهان و مراکز ولایتها و ایالتهای پرثروت از دستهٔ اول و شهرهایی چون مشهد، قم، کربلا و نجف از دستهٔ دوم بود. پیداست که در عهد صفویان پایتخت‌های آنان خاصه آخرین آنها اصفهان بعنوان مرکز اساسی دانشهای دینی و محل تجمع استادان معروف و شاگردان متعدد آنان بود.

بنابر عادتی که از دیرباز میان مسلمانان جاری بود، مجلسهای درس شرعی معمولاً در مدرسه‌ها و گاه در مسجدهایی که قسمتی از آنها برای استفادهٔ درسی ساخته شده بود، تشکیل می‌یافت و در آنها حجره‌هایی برای اقامت شاگردان و استادان وجود داشت و ما پیش ازین نمونه‌هایی از این هردو تربیت‌گاههای شرعی را ذکر کرده‌ایم.

بازهم بخوی دیرین مسلمانان، خواه استاد و خواه شاگرد ممکن بود در یکی

---

۱ـ آثار عجم، بمبئی ۱۳۵۳ ه‍ ق، ص ۴۹۵.

از مرکزهای تجمع وشهرها که گفتیم اقامت کند و ازآنجا بجای دیگر نرود ولی بعضی دیگر هرچند گاه دریکی از شهرها بسرمی‌بردند چنانکه درشرح عالمان این عهد گروه بزرگی ازشاگردان را می‌بینیم که در طلب علم ازشهری بشهری و حتی از کشوری بکشوری دیگرمی‌رفتند وهمچنین استادانی را می‌شناسیم که شهرعلمی و درسی خودرا چندبار تغییر می‌دادندوعاقبت دریکی از آنها اقامت دائم می گزیدند. اما تربیت شدگان آنان که خود را برای خدمتهای شرعی آماده می کردند بنابرعادت پس از اخذ درجهٔ اجتهاد و «اجازه»های درسی و روایتی بشهر و دیار خودباز می‌گشتند و تنها سرآمدان آنها درمرکزهای مهم علمی باقی ماندند تا جای استادان پیشین را درتعلیم و تألیف یا احراز منصب‌های عالی دینی بگیرند.

**تدوین نهائی دانشهای مذهبی شیعه**

این نکته را نباید فراموش کرد که عالمان علوم شرعی در این عهد که عصر غلبهٔ شیعهٔ دوازده امامی درایران بود، با سعی فراوان وبربنیاد کوششهای محدّثان وفقیهان ومتکلمان پیشین خود توانستند بتدوین نهائی دانشهای مذهبی شیعه برسند. هرچه حدیث وخبر، خواه صحیح وخواه ضعیف که برطریقهٔ دوازده امامیان روایت شده بود جمع کردند، از آنها دفترها ساختند و دربارهٔ آنها بهرنوع تحقیق که ممکن بود اعم از استخراج احکام و اندرزها و دستورهای زندگانی و جز آن پرداختند؛ و دربارهٔ وجوه مختلف احکام فقهی اعم از آنکه واقعی باشد یافرضی مطالعه کردند و کتابهای موجز و مشروح درمجموع احکام فقه شیعه تألیف کردند؛ و در علم کلام و تفسیر و تدوین ادعیه و اذکار آخرین کوششهای خود را بکار بردند و خشک وتری دراین راه باقی ننهادند و این تنها توفیقی بود که این عالمان بی‌شمار در راه «علم» حاصل کردند.

دراین راه طولانی تدوین پستیها و بلندیها بسیار بود. بعضی ازعالمان دین در رعایت امانت علمی نامبردار و گروهی دیگر یا دراین باب گشاده دست و یا بکباره باین خوی عالمانه بی اعتنا بودند. نتیجهٔ این بی‌اعتنایی ازطرفی و اصرار

در انتساب هر کمالی بگذشته و رفع هرنقصانی از راه استناد بحدیث و خبر و یا اثبات هرادعایی ازمدعیات شیعه بجعل خبر وحدیث می کشید وگروهی ازعالمان شیعه را درچهارقرن اخیرمی‌شناسیم که مطلقاً دراین راه تردیدی‌بخود راه‌نمی‌دادند و هر گاه موقع و مقام را مقتضی می‌دیدند بجعل خبر می‌پرداختند و یا حدیثی‌را باعلم بضعف و حتی اطمینان بجعل آن روایت‌می کردند و ما درجای‌خودبنمونه‌هایی ازین خبرسازیها باز خواهیم خورد.

**ملیت عالمانِ شرع**

پدیدآورندگان این آثار دینی بردو دسته بودند: آنها که اصلشان ازشیعیان‌سرزمینهای دیگری مانندلبنان خاصه‌جبل عامل، بحرین، و بعضی از شهرهای شیعه‌نشین عراق و امثال‌آنها بود، و آن گروه که‌منشاء ایرانی‌داشتند ودرآغازکاربیشتر زیر دست گروه نخستین تربیت می‌شدند.

پیش‌ازین دربارهٔ علت دعوت عالمان شیعی غیرایرانی ازبحرین و عراق و لبنان بایران و روی‌آوردن‌آن گروه بشهرهای این کشور سخن گفته‌ایم. ازمیان‌این طبقه خاندانهایی را می‌شناسیم کـه ازآغاز عهدصفوی بایران آمده در شهرهایی که مرکزیتی داشت توطن اختیار کردند. اینان یا بدعوت و خواهش پادشاهان‌صفوی و یا بمیل و علاقهٔ خود ایران را چون میهنی نو برگزیدند و انگیزهٔ بنیادی دراین امر نیاز ایرانیان شیعی بداشتن عالمان مذهبی بـود زیرا براثر فترت دیرین کیش دوازده‌امامی درایران، فقیهان این فرقه‌نسبت بنیاز همگان نادر بودند و بهمین‌سبب دولت صفوی مهاجران مذکور را ازطریق دعوت و تعیین «سیورغال» بکار خود تشویق و تحریض می کردند، و چون این مهاجران در «بلاد عجم» بآب و نان می‌رسیدند طبعاً همدیارانشان نیز بدنبال آنان براه افتادند و هریك شهری از این کشور را برای باشید نگاه خود برگزیدند. بعضی از اینان درآغاز ورود اصلاً فارسی نمی‌دانستند[1] لیکن‌چیزی نمی گذشت که بحکم‌احتیاج فارسی می‌آموختند

---

۱ـ مثلاسیدنعمةالله‌جزائری‌شوشتری،ازعالمان‌مشهورمذهبی دراواخرعهدصفویان،

وگاه خود یا فرزندانشان بتألیف کتابها ورساله‌هایی بپارسی توفیق می‌یافتند،ولی ازبیان اینکه «قومی از عرب‌اند» امتناعی نداشتند و بهرحال زبان اصلی و رسمی آنان در تألیف و تعلیم عربی بود، و این زبان رسمی علمی درحوزهٔ تعلیمی آنان و شاگردان و جانشینانشان همچنان بقوت‌خود باقی ماند.

از جملهٔ نخستین عالمان‌شیعه‌که بدعوت شاهان صفوی بایران‌آمدند نورالدین علی‌بن حسین بن عبدالعالی کرکی عاملی معروف به محقق‌ثانی (م ۹۴۰ه)[1] است‌که بسیار مورداحترام عالمان شیعی بعدازخود است. وی پیش‌ازآنکه بایران آید هرسال هفتادهزار دینار ازشاه اسمعیل وظیفه داشت تا آن مبلغ را میان‌طالبان دانشهای مذهبی شیعه تقسیم‌کند، واین نشان ازنیازی می‌دهد‌که آن پادشاه‌بتربیت عالمان شرعی شیعه و جلب‌آنان بایران احساس می‌کرد. محقق‌ثانی درعهد شاه تهماسب ازشام بمصر و ازآنجا بعراق عرب و سپس بایران سفرکرد و در قزوین بخدمت پادشاه رسید و آن‌شاه برای او سالانه هفتصدتومان «سیورغال» تعیین کرد

---

←

هنگامی‌که‌بابرادرش در راه مهاجرت‌بایران، بشیراز رسیدند، ازیکی ازآشنایان این‌عبارت راآموخته وبحفظ سپردندکه: «مدرسهٔ منصوریه را می‌خواهیم» وباتکرارآن براه‌افتادند. او خود در سرگذشت خویش این داستان را چنین شرح داده‌است: «... پس بابای برهنه آن‌راه را طی‌کردیم، ومن یازده ساله بودم، ودروقت نمازصبح بشیراز رسیدیم. پس‌بخانهٔ آن شیخ‌که با ما بود رفتیم ومنزلش از مدرسهٔ منصوریه دور بود وما می‌خواستیم درآن مدرسه منزل‌کنیم زیراکه بعضی از اقارب ما درآنجا بود. پس آن شیخ‌گفت‌که این راه را بگیرید و بگوئید که: مدرسهٔ منصوریه را می‌خواهیم! و ما فارسی نمی‌دانستیم. پس ما رفتیم و سخن را تقطیع‌کردیم، یك‌کلمه را من ضبط‌کردم وکلمهٔ دیگر راآن دیگری ضبط کرد. پس‌هرکه‌را می‌دیدیم یکی‌می‌گفت مدرسهٔ‌منصوریه وآن‌دیگری می‌گفت می‌خواهیم تا بآن‌مدرسه رسیدیم» (نقل ازترجمهٔ تاریخ‌ادبیات برون، ج۴ ص ۲۳۳-۲۳۴ وآن‌خود منقولست ازکتاب قصص‌العلما چاپ تهران، ص ۳۳۳.

۱- دربارهٔ اوبنگرید به لؤلؤةالبحرین ص ۱۵۱ - ۱۵۴ ؛ روضات‌الجنات ج ۴ ص ۳۶۰-۳۷۵؛ فهرست مدرسهٔ عالی سپهسالار،ج۱ ص ۳۷۹-۳۸۰ وجزآنها.

و مزارعی در عراق برای او و اولادش وقف نمود. محقق کرکی عدهٔ کثیری از فقیهان و محدثان شیعی را تربیت کرد که همگی منشاء تربیت گروه بزرگی از عالمان دیگر شدند و بعضی ازآنان کسانی بودند که از جبل عامل یا از عراق و بحرین آمده بودند و بعدها درشمار عالمان شیعی ایران قلمداد شدند. پسرمحقق ثانی یعنی عبدالعالی بن شیخ علی کرکی[1] و دخترزادگانش سیدحسین بن سیدضیاء الدین کرکی عاملی[2] و سید حسین بن سیدحیدر کرکی عاملی[3] ازمیان اخلاف او شهرت یافته ازطرف پادشاهان صفوی بشغل قضاء قزوین و اردبیل وجزآن گمارده شدند و چنانکه می‌دانیم یك دختر محقق ثانی مادرمیرمحمدباقربن میرشمس الدین داماد بوده است که پدرش بسبب مصاهرت با محقق عنوان «داماد» یافت.

همین محقق کرکی بشاه تهماسب توصیه کرد تا دانشمند شاعی دیگری را ازجبل عامل شام بایران بخواند و اوعزالدین حسین بن عبدالصمد جبعی عاملی (م ۹۸۴ه) پدر شیخ بهاءالدین عاملی است که درعهد شاه تهماسب بایران آمده چندی دراصفهان بود وسپس بامرشاه تهماسب مدتی بنوبت شیخ الاسلام قزوین وخراسان و هرات شد و اگرچه بعدازچندی خدمت ببحرین رفت و همانجا ماند لیکن پسرش بهاءالدین بفرمان شاه تهماسب درایران ماندنی شد.

شیخ حُرّ عاملی، محمدبن حسن بن علی (م ۱۱۰۴ه) که ازسال ۱۰۷۳ درمشهد مجاورت اختیار کرده و همانجا دوگذشته کتاب مشهور خود امل الآمل را دربارهٔ عالمان جبل عامل نوشته و درآنجا چه‌از خاندان محقق ثانی و چه‌از خاندان خود مؤلف و دیگر عامليان عدهٔ کثیری را می‌یابیم که دنبال کارهای فقهی بایران آمده درشهرهای مختلف ماندند و ایرانی شدند.

ازالبحرین وعراق نیز گروه بزرگی ازعالمان مذهبی شیعه بشیوهٔ عامليان عمل

---

۱ـ دربارهٔ او رجوع شود به روضات الجنات ج۴ ص ۱۹۹ ببعد.

۲ـ ایضاً روضات ج۲ ص ۳۲۰ ببعد.

۳ـ ایضاً همان جلد ص ۶۲ ببعد.

کردند و خود و فرزندانشان بایران مهاجرت نمودند و در این سرزمین بخدمات شرعی اشتغال ورزیدند و همینجا ماندند.

این مهاجرتها تـا پایان عهد صفوی هیچگاه منقطع نگردید. مثلاً یکی از شاگردان و همکاران معروف ملامحمدباقر مجلسی در تألیف کتاب بحارالانـوار دانشمندیبنام سید نعمةالله جزائری که پیش‌ازین‌هم چندبار بمناسبت نام او را دیده‌اید. وی باتفاق برادرش بایران‌آمد و درشیراز نزد چندتن ازعالمان عرب‌نژاد که آنجا مجتمع شده بودند مانند سیدهاشم احسائی و شیخ‌جعفر بحرانی وشیخ عبدعلی‌الحویزی درس خواند و چندی‌هم از محضر میرزا ابراهیم پسرملاصدرا شیرازی بهره‌مندبود و سپس باصفهان رفت وازچند عالم دانش‌آموخت‌وسرانجام در شوشتر مستقر گردیـد و بشوشتری معروف شد و پسرش سیدنورالدین علی و نواده‌اش سیدعبدالله هردو از محدثان و فقیهان معروف ایران شدند.

دومین فرقهٔ عالمان مذهبی این‌عهد آنها هستند که‌از منشاء ایرانی بوده‌اند. ازاین گروه دستهٔ کوچکی بازماندهٔ عهدتیموری و یا تربیت‌شدگان‌آنان بودند که بیشتر بدانش‌های‌عقلی و کمتر بدانشهای‌شرعی اشتغال داشتند و ازمیان‌آنان‌مردان بزرگی مثل غیاث‌الدین منصور دشتکی و شمس‌الدین محمدخفری (م ۹۴۲ ه) و مصلح‌الدین محمدلاری (م۹۷۹ه) و ملامیرزاجان باغ‌نوی شیرازی (م ۹۹۴ ه) و مانند گانشانرا می‌شناسیم؛ و دستهٔ بزرگترایرانیانی بودند که زیردست عالمان‌غیر ایرانی مذکور تربیت یافتند و بزودی ریاست بیشتر حوزه‌های مذهبی را دردست گرفتند و بنوبهٔ خود بتربیت‌عالمان ایرانی‌جدید در دانشهای شرعی پرداختندمانند شیخ محمدتقی مجلسی و پسرش ملامحمدباقر مجلسی و آقا جمال خوانساری و پسرش‌آقاحسین وپسر او آقا جمال... وعدهٔ کثیر دیگر که بجای خود نام واثرهای آنان را خواهیم دید.

**قراءت قرآن**

دانشهای مربوط بقرآن‌طبعاً دراین دوره‌هم روی رزمه‌همهٔ دانش‌های دینی بود وازآن جمله‌قرامت قرآن وعلم‌تجوید

است. باآنکه قدمهای بسیار اساسی دربارهٔ این علم در دورانهای گذشته، خاصه در نخستین قرن‌های هجری، برداشته شده بود، بازهم دراین دوره کتابهایی دراین باب تدوین شد که البته ارزش کتابهای قدیم را ندارد. از آنجمله است:

ترجمهٔ «الدّرالنّظیم» از عربی بفارسی بدست احمدبن حاجی محمدسکّاکی طبسی که کار خود را درسال ۹۲۶ ه بپایان رسانید. این کتاب حاوی مطالبی است درفضائل تلاوت قرآن و آداب و طریقهٔ ختم آن و اثرها و خاصیت‌های آیه‌ها و سوره‌های قرآن[۱].

الکشف عن القراءات السبع تألیف قاضی سعیدقمی(م۱۱۰۳ه) شاگرد ملامحسن فیض (م ۱۰۹۱ه). قاضی سعید در این رساله میان اختلاف قرائتهای قرآن را با تأویلهای عرفانی جمع نموده است[۲].

تحفة القرّاء بفارسی در علم قراءت و تجوید تألیف ملامصطفی قاری تبریزی بسال ۱۰۶۷ه. وی گفته است چون مدار قرائت قرآن در این زمان قرائت عاصم[۳] گردیده رسالهٔ خودرا دربیان آنچه لازمهٔ آن قرائت و اختلافهای راویان اوست از اول تا بآخر قرآن نوشته است. ملامصطفی این کتاب را بنام شاه‌عباس دوم دریك مقدمه و دوازده فصل و خاتمه پرداخته وسپس درسال ۱۰۶۸ رساله‌یی درپنج‌فصل بنام «متمم تحفة القرّاء» دربیان اسم هرسوره و عدد آیات آن و جزو و نصف جزو و حزب و وقف لازم و وقف معانقه و وقف غفران و وقف النّبی وسجده‌های واجب و سنّت و سکته تألیف کرده و رسالهٔ دیگری هم در شرح حال عاصم و راویان او وسند قراءات عاصم وسند قراءت خود واستاد خود در پنج فصل نوشته و به «ملحق

---

۱ـ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج۳، ابن‌یوسف، ص۱۴.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۱ ص ۱۸۲.

۳ـ مرادعاصم بن ابی النجود معروف به «ابن ابی النجوده» (م۱۲۹ه) ازقرّاء سبع است. بنگرید به همین کتاب، ج۱، چاپ پنجم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ه ش) ص ۶۸.

تحفة‌القرّاء» موسوم نموده است[1]. بدینگونه ملاحظه می‌شود که تحفة‌القراء یکی از کتابهای خوب و نسبةً جامع در قراءت قرآن بزبان فارسی است.

خلاصة‌القراءة بفارسی تألیف محمدمؤمن‌بن عبدالکریم‌قاری از علمای‌قراءت قرن دوازدهم هجری[2].

منظومهٔ «الکامل فی‌الصّناعة» در تجوید سرودهٔ شیخ‌جعفربن کمال‌الدین‌زین‌القراء بحرینی (م ۱۰۹۱ه) بعربی، درسی باب[3].

رسالهٔ تجوید بفارسی از محمدبن محسن‌بن سمیع قاری در مقدمه و هشت فصل و خاتمه[4].

شرح لغتهای قرآن هم در این عهد بمنزلهٔ یاوری در خواندن قرآن ودریافتن معنیهای‌آن، گذشته ازآنچه در کتابهای تفسیر می‌بینیم، معمول بوده[5]، و همچنین بود تنظیم فهرست‌برای آن مانند «کشف‌الآیات» از ملاموسی‌هزاره‌یی (سدهٔ‌یازدهم هجری) و «الرّسالة الواضحة لاستخراج الآیات القرآنیة» تألیف ملامحمد ابن علی کربلائی‌ازسدهٔ یازدهم هجری و «کشف‌الآیات» محمدرضا نصیری طوسی ازسدهٔ یازدهم هجری[6].

**تفسیر قرآن**

و اما تفسیر قرآن دراین‌عهد از جملهٔ دانشهای رائج دینی بود چنانکه کتابها ورساله‌های متعدد بصورتهای‌گوناگون و بزبانهای فارسی و عربی پرداخته شد. تفسیرهای‌قرآن درعهد مورد مطالعهٔ مابر

---

۱ـ فهرست کتابخانهٔ‌سپهسالار، ج۱ (۱۳۱۳-۱۳۱۵ه ش)ص۱۸۴؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ج۳، ص ۱۰-۱۱ و:
Catalogue des manuscrits Persans, par Blochet, tome 1er, p.23

۲ـ فهرست کتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌عالی‌سپهسالار ج۱، ص ۱۸۶.

۳ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه‌تهران، ج۱ ص ۱۷۸-۱۸۵.

۴ـ فهرست‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۱، ص ۱۸۷.

۵ـ فهرست‌کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ج۳ ص ۲۹ و۳۶.

۶ـ فهرست‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۱ ص ۲۱۴.

چند دسته بود :

نخست شرحهایی برتفسیرهای قدیم که‌ازمیان‌آنهاشرحهایی که‌بر کتاب انوار-التنزیل بیضاوی نوشته شده بیشتر از همه است.[۱] این شرحها و تعلیقه‌ها در ایران بدست عالمان شیعی و دربیرون ازایران‌بدست عالمان‌اهل‌سنت و تشیع درسراسر سده‌های هشتم ونهم ودهم ویازدهم فراهم‌آمده واین دلیل روشنی است براهمیت کتاب‌یادشده میان مسلمانان اعم‌ازشیعه وسنی.[۲] ازآن‌جمله‌است‌حاشیهٔ محیی‌الدین محمدبن مصلح‌الدین‌مصطفی قوجوی (م ۹۵۱ ه) در هشت مجلد که بهترین‌حاشیه برانوارالتنزیل شمرده شده‌است؛ وحاشیهٔ قاضی زکریابن محمدانصاری(م۹۲۶ه)؛ وحاشیهٔ ابوالفضل‌کازرونی (م۹۴۵ه)؛ وحاشیهٔ شیخ‌محمودبن‌حسین‌افضلی‌حاذقی گیلانی (م پیرامون سال ۹۷۰ ه)؛ و دو حاشیه صغری و کبرای مصطفی‌بن شعبان سروری (م ۹۶۹ ه)؛ و حاشیهٔ عصام‌الدین ابراهیم‌بن محمدبن عربشاه اسفراینی (م ۹۴۳ ه)؛ وتعلیقهٔ مصلح‌الدین‌محمدلاری (م ۹۷۹ ه)؛ وتعلیقهٔ محمدامین‌معروف به ابن‌صدرالدین‌شروانی (م ۱۰۲۰ه)[۳]؛ وحاشیهٔ محیی‌الدین‌محمدبن محمدبردعی تبریزی (م۹۲۷ ه)؛ وحاشیهٔ اسمعیل‌بن عبدالله شروانی (م ۹۴۲ه)؛ وحاشیهٔ نور-الدین‌بن‌نورالله‌شروانی (م ۱۰۶۵یا۱۰۹۵ه)؛وحاشیهٔ قاضی صالح قره‌باغی‌شروانی (م۱۰۷۳ ه)؛ وحاشیهٔ مهدی‌فکاری‌شیرازی (م۹۷۵ ه) ودو حاشیه ازشیخ‌بهاءالدین محمدبن حسین‌بن عبدالصمد عاملی اصفهانی (م ۱۰۳۱ ه). همهٔ این حاشیه‌ها و تعلیقه‌ها، همراه عدهٔ کثیری دیگر از همین قبیل که بر تفسیر بیضاوی نوشته شده[۴]

---

۱- دربارهٔ این تفسیر ازبیضاوی‌وشرحهای‌آن وآگهی‌کوتاه ازترجمهٔ حالش‌بنگرید به همین‌کتاب، ج۳، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۳، ص۲۱۸-۲۱۹.

۲- دربارهٔ این شرحها و تعلیقه‌ها مخصوصاً رجوع شود بکشف‌الظنون ستونهای ۱۸۸-۱۹۴ و بایضاح‌المکنون ستونهای ۱۳۸-۱۴۲.

۳- نقل باختصار وانتخاب ازکشف‌الظنون، ستونهای ۱۸۸-۱۹۳.

۴- ایضاح‌المکنون فی‌الذیل‌علی‌کشف‌الظنون، ترکیه۱۹۴۵ میلادی،ج۱ستونهای ←

بزبان عربیست که چون قسمت بزرگی از آنها در خارج از ایران فراهم شده و از ایرانیان نیست، ازذکر آنها خودداری شده است.

تألیف تفسیرها بی بزبان عربی، نه شرح یا حاشیه بر آثار گذشتگان، هم در این عهد میان عالمان شیعی معمول بود واز آنجمله‌است:

کنزالدقائق تألیف میرزا محمدبن محمد رضای قمی که در ۱۰۹۷ ه ازتنظیم آن فارغ شد[۱].

الوجیزفی تفسیرالقرآن‌العزیز تألیف علی‌بن حسین از خاندان «ابی‌جامع» که تألیفات دیگری نیزدارد واز عالمان قرن یازدهم است.

تفسیرمعین تألیف نورالدین محمدبن مرتضی اخباری از عالمان سدهٔ یازدهم وآغاز سدهٔ دوازدهم، نوادهٔ برادری ملامحسن فیض کاشانی ، و صاحب تألیفات دیگری‌مانند «حقائق قدسیه» و«کلمات نوریه»[۲].

تفسیرسورهٔ انسان یا سورهٔ دهر تألیف شمس‌الدین محمد گیلانی معروف به ملاشمسا ازعالمان سدهٔ یازدهم‌صاحب کتاب تحقیقات.

تفسیرمقتبس‌الانوارمن‌الائمةالاطهار ازمحمدمؤمن‌بن شاه قاسم سبزواری(م‌بین سالهای۱۰۷۰ـ۱۰۷۷ ه). وی در این کتاب معنیهای آیات‌راچنانکه از امامان درك کرده‌اند بیان نموده و گاه روایتهای‌آنرا نقل‌کرده وقصه‌های قرآن را نیز ازکتاب مجمع‌البیان طبرسی‌آورده است. مؤلف دراین‌کتاب مدعیست‌که قرآن را جز از طریق استناد بحدیثهای درست‌نباید تفسیر کرد[۳].

---

←

۱۳۹ـ۱۴۲؛ ونیز فهرست‌کتابخانه مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۱ ص ۴۳، ۱۲۱، ۱۲۲،و فهرست‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ج۱ ص ۹۳، ۹۴، ۹۵.

۱ـ فهرست مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۱ ص ۱۶۴.

۲ـ بنگرید‌بفهرست‌کتابخانه‌آستانهٔ‌قدس‌رضوی، ج۱ شمارهٔ۱۸۲، و فهرست‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۱ ص ۶۵-۶۶.

۳ـ فهرست مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۱ ص ۱۷۵-۱۷۶.

**تفسیر مرآة‌الانوار** تألیف ابوالحسن شریف عاملی (م ۱۱۳۸ ه) در دو مجلد. جلد اول مشتمل است برمقدمات تفسیر بروش اخباریان شیعی وشیوهٔ تأویل باطنی آنان که شباهت بسیار بتأویل اسمعیلیان دارد، ودرآن اخبار بسیار از پیشینیان نقل شده؛ و جلد دوم شامل تفسیریست از نصف سورهٔ بقره. جلد اول این کتاب بسال ۱۲۹۵ه ق در تهران بنام عبداللطیف کازرونی چاپ شده واین انتساب درچاپ‌دوم که بسال ۱۳۷۵ انجام گرفته اصلاح گردیده‌است[1].

**تفسیربرهان** ازسیدهاشم‌بن‌سلیمان بحرانی (م ۱۱۰۷ه) با استناد برخبرهایی ازپیامبر و امامان . درمقدمهٔ این کتاب مطلبهای گوناگونی راجع بقرآن و فضیلت آن وبیان انواع آیتها از محکم ومتشابه وناسخ ومنسوخ وجز آن وتقسیم محتوای قرآن وعلت نزول آن بزبان عربی و همانند این موضوعها نوشته شده است. این تفسیر بسال ۱۲۹۵ه ق در تهران بطبع‌رسید. شیوهٔ کار درتدوین مطلبهای یادشده‌و بحث در تفسیر آیتها استناد واکتفا بنقل‌خبرهاست بی‌هیچگونه تصرفی.

دسته‌یی از تفسیرهای این عهد بقصد استخراج احکام فراهم‌آمده و ازجملهٔ آنهاست:

**زبدةالبیان فی‌براهین احکام‌القرآن** بعربی معروف به «آیات‌الاحکام‌اردبیلی» تألیف احمدبن محمد معروف بمقدس اردبیلی (م ۹۹۳ ه) از عالمان بزرگ‌دینی در سدهٔ دهم که تألیفهای متعدد درفقه‌وکلام دارد و ازعالمان معدود مذهبی‌است که تعلقی بتصوف داشت؛ واما تفسیر آیات الاحکام او بترتیب کتابهای فقه تنظیم شده و شامل هجده کتابست، نخستین درطهارت و واپسین در قضا و شهادت، وآیتهای قرآنی را در هریك ازین«کتابها» بجای خودآورده وبنابرخبرهایی که ازاهل‌بیت رسیده تفسیرنموده‌است[2].

---

۱ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران ج ۳ ص ۲۷۸۵.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ج۱ ص۸۳؛ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۱ ص ۱۲۴-۱۲۵.

۲۵۰ ــــــ

ملاصدرا درمقدمهٔ این کتاب بعد ازتقسیم حکمت باقسام نظری و عملی گوید چون دانشمندان پیشین قاعده‌های مسائل فرعی را چند بار از قرآن استخراج کرده‌اند، اکنون من‌می‌پردازم‌بمسائل اصولی. این کتاب یك مقدمه وسه «طرف» دارددربارهٔ ۱) علم‌ذات واجب ۲) افعال او ۳) معاد؛ وبسال ۱۳۱۹ ه ق همراه قسمتی از کتاب الحکمة العرشیهٔ آن ،سنادرتهران‌چاپ‌شد. وی تفسیری دیگردارد بنام‌متشابه‌القرآن درشش فصل که درآنها روشهای گوناگون دانشمندان را در تفسیر آیه‌های متشابه توضیح داده ومذهب خود را در تأویل چنین آیه‌ها بیان کرده وسرانجام بعضی از آیه‌ها رابطریق تأویل حکیمانه وعارفانه تفسیرنموده‌است. بعضی‌تفسیرهای اومانند تفسیرآیةالکرسی و تفسیرسورهٔ یاسین و تفسیرسورةالجمعة و تفسیرآیةالنّور و تفسیرسورة الواقعة وامثال‌آنها هم موجودست وقسمتی ازآنها که هریك بمنزلهٔ رساله‌ییست در مجموعه‌یی بنام مفاتیح‌الغیب درتهران بسال ۱۳۲۰ ه ق طبع شد[۱].

تفسیرصافی وتفسیراصفی وتفسیرالمصطفی که بترتیب مفصل ومتوسط ومختصر است، هرسه ازآثارشاگردمشهورملاصدرا ، یعنی‌ملامحسن‌فیض‌کاشانی (۱۰۹۱ه) صاحب تألیفات متعدد درفقه وحدیث وحکمت‌وعرفانست. وی‌درمقدمهٔ‌تفسیرصافی دلیلهایی می‌آورد در اینکه‌علم قرآن نزداهل‌بیت است نه نزد دیگران وفصلی‌دارد دربیان‌گونه‌های‌جُوراجُور تفسیر وتأویل وظَهر وبَطن وحَدّ ومحکم ومتشابه‌و ناسخ ومنسوخ وجزآنها، یك فصل هم اختصاص دارد به‌اقسام‌آیه‌ها ومشتمل‌بودن آنها بر بطنها وتأویلها، ودر پایان‌آن مقدمه بتوضیح اصطلاحهای‌خود درآن تفسیر پرداخته و علاوه‌برآوردن خبرهایی ضمن تفسیرآیه‌ها اندیشه‌های‌عرفانی واشراقی

---

۱ـ ازاین‌کتابها و رساله‌های حکیم‌صدرای‌شیرازی نسخه‌های خطی متعددی هم‌در کتابخانهای ایران موجود ومحفوظاست بنگرید‌بروضات‌الجنات، ج۴ ص۱۲۱؛ وبفهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ج۱، ص ۸۷ و۱۲۸؛ وبفهرست‌کتابخانه دانشگاه‌تهران ج۱ ص ۷ و۴۰ و۱۹۴.

خود واستادش ملا صدرا را نیز در گزارش قرآن گنجانیده است[۱].

**تفسیرهای فارسی** این عهد بیشتر، خاصه آنها که ارزش ادبی دارد، بدست کسانی پرداخته شد که از تربیت یافتگان عهد تیموری و باینْدری بوده‌اند و یا بوسیلهٔ شاگردان همین گروه اخیر. پیداست که اینگونه کتابها از باب اهمیت خاص خود در ادبیات فارسی عهد صفوی باید در فصل مربوط بادب فارسی معرفی شود و چنین نیز خواهد شد، و در اینجا برای آنکه دنبالهٔ سخن را رها نکنیم باید بذکر مهمترین آنها بپردازیم یعنی: **تفسیر شاهی یا آیات الاحکام** تألیف میر سیّد ابوالفتح محمد بن ابوسعید حسینی شریفی (م ۹۵۰ ه) نوادهٔ میر سید شریف گرگانی وشاگرد قاضی زادهٔ رومی دانشمند بزرگ سدهٔ نهم.ــ **تفسیر جلاء الاذهان** تألیف ابوالمحاسن حسین بن حسن گرگانی (سدهٔ دهم) معروف به تفسیر گازر.ــ **تفسیر منهج الصادقین** از ملا فتح‌الله بن ملا شکرالله کاشانی (م ۹۸۸ ه).ــ **تفسیر ترجمهٔ الخواص** تألیف علی بن حسن زواری که بسال ۹۴۶ ه فراهم آمده.ــ تفسیرهای عرفانی از خواجه محمد بن محمود دهدار.ــ **لطایف غیبی و عوارف لاریبی** تألیف احمد بن زین‌العابدین عاملی (م میان ۱۰۵۴ــ۱۰۶۰ ه) که تفسیریست بشیوهٔ متکلمان.

**نیایشنامه‌ها** دراین دوره عالمان شیعی با کوششی تمام بتدوین کتابهایی زیر عنوان «ادعیه و اذکار» همت گماشتند. هم خود بتألیف کتابهای بسیار در این زمینه دست زدند و هم بترجمه و شرح دعاها و ذکرها و مجموعه‌هایی که درین باب از پیشوایان و عالمان شاعی مذهب بدانان رسیده بود، پرداختند.

مهمترین مجموعهٔ دعاها و ذکرها که درین عهد مورد مراجعه و تحقیق و ترجمه و نوشتن حاشیه و تعلیقه بود «صحیفهٔ سجّادیّه» انشاء امام علی بن حسین بن علی ملقب به «زین‌العابدین» (۳۸ــ۹۴ ه) است مشتمل بر پنجاه و چهار دعاء اصل و ملحقاتی مرکب از چهارده دعای دیگر. این کتاب میان شیعهٔ دوازده امامی و نیز شیعهٔ زیدیه اهمیت

---

۱ــ دربارهٔ تفسیرهای فیض رجوع کنید بفهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۸۰ و ۱۳۴؛ و بفهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران ج ۱ ص ۱۵۰.

بسیار و رواج فراوان دارد و نسخه‌های متعدد مختلف از آن در کتابخانهای امکنهٔ مذهبی ایران موجودست[۱]. درعهد صفویان دنبالهٔ کار ابراهیم‌بن علی کفعمی عالم معروف شیعی سدهٔ نهم و آغاز سدهٔ دهم (م ۹۰۵ ه) درشرح این مجموعه گرفته‌شد وعالمان بزرگی مانند میرداماد وشیخ بهائی و علی‌بن‌حسن زواری وملامحسن‌فیض کاشانی ومحمد صالح روغنی قزوینی و ملامحمدتقی مجلسی اصفهانی و پسرش ملامحمد باقر، وسیدنعمةالله جزائری‌شوشتری وشیخ‌حسین‌جیلانی لنبانی‌ودیگران بر آن شرح وتعلیقه وحاشیه نوشتند و آقاحسین‌بن آقاجمال خوانساری عالم‌معروف سدهٔ یازدهم ترجمه‌یی بپارسی از آن‌ترتیب داد[۲]وگذشته ازین، چند ترجمه وشرح فارسی دیگر از آن داریم که درجزو آثار مذهبی فارسی ذکرخواهدشد.

مجموعه‌های دیگری از دعاها که سلسلهٔ روایت آنها تا بامام صادق وامام‌باقر می‌کشد، بنام «ادعیهٔ‌سر» را ثجست وغیر از آنها مجموعه‌ها و کتابهای فراوان‌دیگر از «ادعیه‌واذکار» دراین‌عهد فراهم آمده که‌برای شناختن آنها بهتراست بفهرستهای مربوط دراین زمینه رجوع شود[۳].

ازمجموعهٔ نیایشهای فارسی و آیینهای‌نیایشگری دفترهایی‌دراین عهدبپارسی ساخته شد که هنگام مطالعه درادبیات دینی بپارسی، اشارتی ببرخی از آنهاخواهیم داشت.

**علم‌حدیث**

عالمان‌مذهبی این‌عهد باهمتی بیش‌ازهرزمان دیگربتوسعه وتکمیل‌علم حدیث شیعهٔ اثنی‌عشری پرداختند ودراین راه

---

۱ـ صحیفهٔ‌سجادیه بردوگونه است: صحیفهٔ کاملهٔ‌سجادیه یعنی همینکه‌میان شیعیان دوازده‌امامی رائج است، و صحیفهٔ دیگر که شیعهٔ زیدیه دارند و آنرا شیعهٔ اثنی عشری «صحیفهٔ ناقصه» می‌نامند.

۲ـ ازین مجموعه چاپهایی داریم و برای اطلاع از مجموع کارهایی‌که دربارهٔ آن شده بنگرید به: روضات‌الجنات، ج۲ ص۳۵۹؛ فهرست دانشگاه تهران، ج۱ ص ۱۵۲-۱۶۱ که درآنجا چهل وشش شرح ازصحیفه برشمرده شده‌است.

۳ـ ازآنجمله: فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ج۱ ص ۱۳-۷۷ وفهرست دانشگاه تهران مجلد اول.

۲۵۴ ــــــ

ودر اینجا بذکر بعضی از آنها ومؤلفان آنها پرداخته می‌شود:

اَربَعینات نام کتابهاییست شامل چهل حدیث از پیغامبر که عده‌یی کثیر از عالمان اهل سنت وشیعه هریك بگونه‌یی وبا سلسله‌های روایت مختلف بتهیهٔ آنها پرداخته وحدیثهایی راکه بکاردین و دنیای امت آید روایت و تدوین نموده‌اند. این عمل عالمان شرع مبتنی است بریك حدیث ضعیف که از پیامبر روایت شده است بدین نحو که: هرکس از امت من چهل حدیث را که بامر دین او مربوطست حفظ کند خداوند در روز رستاخیز اورا درشمار فقیهان وعالمان برمی‌انگیزاند[1]. بهمین سبب بسیاری ازعالمان شرع از سده‌های سوم و چهارم ببعد بگردآوردن یا شرح کردن کتابهایی بنام «اربعین» پرداختند، و چون در عهد صفویان دور بعالمان شیعه رسید همان کار را دنبال کردند. حاجی‌خلیفه در کشف‌الظنون[2] واسمعیل‌پاشا درایضاح‌المکنون[3] عدهٔ کثیری ازاین «اربعین»ها را ذکر کرده‌اند کـه طبعاً غلبه باتألیفهای عالمان اهل سنت‌است. در فهرستها و کتابهای دیگر عده‌یی از همینگونه کتابها که عالمان‌شیعی نوشته‌اندآمده[4] وازجملهٔ آنهاست اربعین شیخ بهاءالدین محمدعاملی (م ۱۰۳۱ ه) که دو سه بار در ایران بطبع رسید. و اربعین دیگری ازنبای او شیخ عبدالصمدعاملی‌دانشمند معروف، واربعینهای‌دیگری‌بنام «دارالسلام‌ومدارالاسلام»، «وَردالجنةوبدرالدجنة» وجز آنها. این‌نکته راهم بدانیم که مؤلفان اربعینها کوشیده‌اند کـه هریك چهل حدیث در بارهٔ موضوع معینی از موضوعهای دینی فـراهم آورند. منظور اصلی همچنانکه در آغاز گفتم آن بود که هرمؤمن بتواند دست‌کم چهل حدیثِ باز گفته از پیامبر را بیاد بسپارد تا در روز رستاخیز با عالمان امت محشور گردد.

---

۱ـ کشف‌الظنون ، چاپ استنبول، ستون ۵۲ .

۲ـ ایضاً ستونهای ۵۲-۶۱.

۳ـ ایضاح‌المکنون فی‌الذیل علی‌کشف‌الظنون، ستون ۵۳-۵۶.

۴ـ بنگرید به فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۱، ص۲۰۰ .

شیخ‌بهائی مذکور کتابهای دیگری درحدیث دارد مانند حبل‌المتین، جامع حدیث‌های مربوط به بابهای گوناگون فقه که فقط یك‌جلد از آن بپایان رسیده و بسال ۱۳۱۹هق همراه وجیزه و مشرق‌الشمسین وتفسیر عروة‌الوثقی ازاو درتهران چاپ شده است.

ازجملهٔ کسانی که درعهد صفوی کوشش بسیار دراحیاء و نشر حدیث و علم برجال حدیث کرده ملامحمدتقی‌بن مقصود علی اصفهانی مشتهر به «مجلسی» پدر ملامحمدباقر مجلسی است. وفاتش در ۱۰۷۰ اتفاق افتاد. دربارهٔ اونوشته‌اند که «او، پس‌از ظهور صفویان، نخستین کسی است که حدیث شیعه را نشرداد»[۱]. روایت او درحدیث ازاستادش محقق‌ثانی یا محقق کرکی (م ۹۴۰ه) عالم ومجتهد معروف‌معاصر شاه‌اسمعیل وشاه تهماسب‌بود وچنانکه‌خواهیم دید ازمبلّغان‌بزرگ طریقهٔ اخباری در عهد صفویست. ازمهمترین کتابهای وی روضة‌المتّقین درشرح مشیخهٔ «من‌لایحضره‌الفقیه» تألیف‌شیخ‌صدوق‌ابن بابویه قمی م ۳۸۱ه است بعربی و شرحی دیگر دربارهٔ‌همین کتاب بفارسی دارد، و دوشرح برصحیفهٔ سجادیه‌بعربی و بفارسی، و حدیقة‌المتقین بفارسی در فقه و رسالهٔ رضاعیه و کتابی در رجال و رسالهٔ مقادیر و جز آنها.

ازعالمان بزرگ بعدازاو درحدیث ملامحسن‌فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ه)است که دربسیاری از رشته‌های علوم معقول ومنقول سرآمد اقران بود. مهمترین‌اثرش درعلم حدیث کتاب وافی است. این کتاب یکی‌از بزرگترین و جامعترین کتابهای حدیث درعهد صفویست و فیض آن را درپانزده مجلد بسال ۱۰۶۸ه تمام کرد. وافی جامع همهٔ خبرهاییست که در کتابهای معتبر حدیث شیعه مانند کتاب‌کافی و من لایحضره الفقیه وتهذیب واستبصار(=الکتب‌الاربعة‌المتقدمة) باضافه آیه‌هایی از قرآن دربارهٔ اصول و فروع دین آمده است و هرجا که آیه یا حدیثی محتاج توضیح و حتی تأویل بود بدان‌کار مبادرت جست. فیض درآغازاین کتاب عظیم

---

۱- روضات‌الجنات، ج۲، ص ۱۱۸.

علت تألیف آنرا جمع کردن بین کتابهای چهار گانهٔ اساسی شیعه (= ارکان اربعه = الکتب الاربعة المتقدمة) گفته است . بدین معنی که هر یك از آن چهار کتاب را که مرجعهای بنیادی شیعهٔ دوازده امامی در اصول و فروع دینست دارای نقصهایی دیده و دانسته است که تنها از راه جمع آوری همهٔ آنها در یك جا و افزودن آیتهای متناسب قرآن در هر مورد می‌توان بر کتاب کاملی در این باب دست یافت و گذشته از اینها دشواریهایی در آن کتابها یافته می‌شود که باید با توضیحی که داده می‌شود مرتفع گردد. فیض در شرح این مشکلات بکتابهای معتبر حدیث استناد جست و از این راه کتابی پدید آورد که جوینده را از مراجعه بکتابهای چهار گانهٔ مذکور بی‌نیاز سازد.

چون کتاب وافی بسیار مفصل است، فیض خود بکوتاه کردن آن همت گماشت و از این راه کتابی در دو جزء فراهم آورد بنام شافی که تألیف آن بسال ۱۰۸۲ پایان یافت، و سپس کتاب دیگری که حکم تکملهٔ شافی را دارد بنام نوادر الاخبار فراهم آورد و در آن خبرهایی را که بنظر او از امامان روایت شده جمع کرد و آنرا در هفت کتاب تنظیم نمود بدینگونه: ۱) کتاب العقل ۲) کتاب العلم ۳) کتاب التوحید ۴) کتاب النبوة والامامة ۵) کتاب الفتن ۶) کتاب انباء القائم ۷) کتاب المعاد.

با مروری در آثار فیض مشاهده شد که او با تدوین کتاب «وافی» توانست یکی از کتابهای پایه را در حدیث شیعه فراهم کند که بسبب اهمیت وافری که در عالم تشیع حاصل نمود نخستین کتاب از واپسین کتابهای چهار گانه شیعه (الکتب الاربعة المتأخرة) شناخته شد. توضیح آنکه شیعیان دوازده امامی چهار کتاب اساسی قدیم (الکتب الاربعة المتقدمة) در حدیث دارند از «محمدان سه گانه»[1] که پیش ازین در جلد اول و دوم این کتاب از آنها یاد کرده‌ام. فیض و سه تن دیگر از عالمان مشهور عهد صفوی با تألیف کتابهای مشروحتری در حدیث شیعه چهار کتاب اساسی

---

۱ـ محمدون الثلاثة یعنی محمد بن یعقوب کُلینی (م ۳۲۹ ه) صاحب کتاب کافی، و شیخ صدوق محمد بن علی بن موسی معروف بابن بابویه (م ۳۸۱ ه) صاحب من لایحضره الفقیه، و شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ه) صاحب دو کتاب تهذیب الاحکام و استبصار.

دیگر دراین علم بوجود آوردند که به «الکتب الاربعة المتأخّره» شهرت دارند .

دومین کتاب از «واپسین کتابهای چهار گانه» جوامع الکلم است ازسیدمیرزا محمدبن شرف‌الدین علی‌بن نعمة‌الله جزائری معروف بـه «سیدمیرزا» از عالمان بزرگ شیعه درقرن یازدهم‌هجری واز جملهٔ استادان‌ملامحمدباقرمجلسی. جزائری دراین کتاب حدیث‌های کتب چهار گانه‌پیشین را باضافهٔ آنچه‌در کتابهای معتبر دیگر یافت، گردآورد.

سومین کتاب از « واپسین کتابهای چهار گانه » کتاب تفصیل وسائل‌الشیعه معروف به «وسائل» است از شیخ‌محمدحسن حرّعاملی (م۱۱۰۴ه) صاحب‌امل‌ـ الآمل و چند کتاب معتبر در حدیث . این کتاب متضمن مقدار کثیری از حدیثهای مقبول شیعه است و مؤلف آن را بترتیب‌فقهی، ازطهارت تا دیات ، تنظیم کرده و چندبار در سه مجلد در تهران و تبریز چاپ شده است. حاجی میرزاحسین‌نوری (م۱۳۲۰ه ق) حدیث‌هایی راکه دراین کتاب ازنظر حرعاملی فوت شده بـود در کتابی بنام «مستدرك‌الوسائل» گردآورده است که در سه‌جلد بزرگ دوباربسالهای ۱۳۱۸ه ق و ۱۳۸۲ه ق درتهران بطبع‌رسید.ـ کتاب متن‌لایحضره الامام‌حرعاملی بمنزلهٔ فهرست تفصیلی کتاب وسائل اوست که آن نیز در تهران چاپ شده . وی کتابهای دیگری دنبال وسائل مانند «تحریر وسائل‌الشیعه و تحبیرمسائل الشریعه» و «تعالیق علی وسائل‌الشیعه» نوشت.ـ کتاب معروف‌دیگر حرعاملی «اثبات‌الهدات بالنّصوص والمعجزات» است حاوی حدیثهایی دربارهٔ پیامبر و فاطمة‌الزهراء و امامان شیعه، و حرّ در تألیف آن ازقریب پانصد مأخذ معتبر اسلامی استفاده کرد. این کتاب همراه ترجمهٔ فارسی آن درهفت مجلد در شهرقم بسال۱۳۷۸ ه ق طبع شد. کتاب‌دیگرش «الفصول‌المهمّة فی‌اصول‌الائمة» است که بدعوی مؤلف «فیه اکثرمن‌الف باب، یفتح‌من کل‌باب الف‌باب» وآن در تبریز و نجف بچاپ‌رسید. کتاب دیگر بدایة الهدایه است که حدیثهای مربوط بواجبها و حرامها را بترتیب بابهای فقه بطریق اختصارجمع کرده وچندبار در تهران و لکنهو طبع شده است.

دیگر الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة شامل بیش از ششصد حدیث و شصت و چهار آیهٔ قرآن که با ترجمهٔ فارسی درقم چاپ شد، و الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیة که یك بار در بمبئی بسال ۱۳۰۲ه ق و باردیگر درنجف بسال ۱۳۸۴ طبع شد. مقصود از احادیث قدسی خطابهای الهیست شامل حکمت و موعظه که بقصد تعلیم وارشاد ونه اعجاز بر پیامبر نازل شده و حر عاملی مدعیست که او نخستین کسی است که آنها را گردآورده و شاید وی در این دعوی نظر بر علمای خاصه داشته وگرنه پیش ازو محیی الدین محمد بن علی بن العربی (م ۶۳۸ ه) یکصدویك حدیث مسند و غیرمسند قدسی را گردآورده و بسال ۵۹۹ ذیل عنوان «الاحادیث القدسیه» تألیف کرده است[1]. وباز کتاب دیگری را نام برده اند باسم «الاتحاف السنیه بالاحادیث القدسیه» تألیف شیخ محمد معروف به عبدالرؤف المناوی الحدادی (م ۱۰۳۵ ه) در دو باب که باب اول آن متضمن حدیثهاییست که با «قال الله» آغاز می شود وباب دوم حدیثهایی که متضمن گفتار خداوندیست[2].

چهارمین کتاب از «کتب اربعهٔ متأخره» بحار الانوار است از ملامحمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ه) ملاباشی دوران شاه سلیمان وشاه سلطان حسین صفوی وصاحب مؤلفات بسیار بعربی وفارسی درزمایشها وحدیث وشرحهایی بر کتابهای پیشین شیعه. مهمترین آنها اثرها که آخرین و مشروحترین کتب از «واپسین کتابهای چهارگانه» شمرده می شود بحار الانوار است. این کتاب مجموعهٔ کلانیست از همهٔ حدیثها و خبرها ونظرهای مقبول شیعه با شرحها واضافات بسیار بر آنها. این کتاب عظیم در بیست وپنج مجلد بزرگ گشت و هم از روزگار مؤلف محل توجه عالمان شیعه گشت چنانکه دفترهای آن را همینکه پرداخته و آماده می شد دست بدست می بردند و از آنها نسخه ها برمی داشتند. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار گذشته از خبرهایی که در «کتابهای چهارگانهٔ پیشین» شیعه نقل شده بیشتر اصلهای چهارصدگانه

---

۱- کشف الظنون، ستون ۱۴.
۲- ایضاً همان کتاب، ستون ۷.

(اصول اربعمائة) را شامل است باضافهٔ آنچه از گفتارهای عالمان شیعی وسنی که با مطالب کتاب درهرمقام مناسبتی داشت. مجلسی برهمهٔ مطالبی که‌ازین مأخذها نقل وتلفیق کرده بود شرح و توضیح وتأویل نوشته وازین‌راه دائرةالمعارفی حاوی کلیهٔ خبرها وحکمهای فقهی ودستورهای‌اخلاقی‌واجتماعی و واجب ومستحب ومکروه وحرام وبیان مسائل اصولی و کلامی وجز آنها برای شیعهٔ دوازده‌امامی ترتیب داده است و ازین روی باید آن را «فرهنگنامهٔ تشیع» دانست که نه پیشتر و نه پستر از مجلسی بچنان هیأتی وجود نیافته بود. بهترین فهرست مطالب این کتاب عظیم را شیخ عباس‌قمی در «سفینة البحار و مدینةالحکم والآثار» آورده‌است وآن درنجف بسال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ ه‍ ق طبع شد. ابن‌یوسف شیرازی هم در فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ‌عالی‌سپهسالار فهرست مطالب اساسی همهٔ مجلدهای‌بحار را بفارسی‌مذکور داشته‌است[۱]. ولی هنوزفهرست موضوعی‌دقیق وفهرست الفبائی مشروح این کتاب فراهم نیامده است. همهٔ کتاب بحار یك‌بار از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۵ ه‍ ق درتهران و سپس قسمتهایی از آن چندبار در تهران و تبریز طبع شد.

ازمیان دیگر کتابهای حدیث که مجلسی بعربی تألیف کرد یکی صراط‌النجاة است که بسال ۱۱۳۶ ه‍ ق در تهران بطبع رسید ودیگر مرآة‌العقول فی شرح‌اخبار آل‌الرسول دردوازده مجلد که طبع آن درتهران‌از۱۳۱۷ تا ۱۳۲۵ ه‍ ق زمان گرفت. ـ از کتاب بحارالانوار او نیز در زمان حیاتش گزیده‌یی بنام «دُرَرالبحار» بدست محمدابن محمدبن مرتضی، برادرزادهٔ ملامحسن فیض کاشانی ترتیب یافت.

عبدالله‌بن نورالله بحرینی‌شاگرد مجلسی که‌بااستاد خود درجمع آوردن‌بحار‌الانوار همکاری داشت، خود نیز کتاب بسیار مشروحی در احادیث و اخبار دارد بنام «عوالم‌العلوم» که بعلت عظمت و کثرت مجلداتش به «العوالم‌الکبیر» شهرت

---

۱ـ فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۱ ص ۲۱۰-۲۱۵.

شهرت یافت وبعضی شمارهٔ جلدهای آنرا تا «قریب یکصد» ذکر کرده‌اند[1]. دراین کتاب همهٔ خبرهایی که در کتابهای معتبر خاصه و عامه دربارهٔ هرموضوع بوده با ذکر مأخذ و همراه با «بیان» و «توضیح» نقل شده است.

شاگرد و همکار دیگر مجلسی در گرد آوردن بحار سید نعمةالله‌بن عبدالله جزائری شوشتری (م ۱۱۱۲ه) است که کتابهای معتبری مانند غایةالمرام درشرح کتاب تهذیب‌الاحکام، کشف‌الاسراردرشرح کتاب‌الاستبصار، نوادرالاخبار، انیس‌الوحید در شرح کتاب التوحید ابن بابویه وچند کتاب دیگر درحدیث دارد.

یکی دیگر از معاصران مجلسی، قاسم‌بن‌محمد معروف به ابن‌الوندی و به «فقیه‌کاظمی» (م ۱۱۰۰ه) کتاب معتبری درحدیث دارد بنام استبصارالاخبار که حدیثهای‌مذکور در آن‌از کتاب‌های‌معروف‌پیشین گردآمده‌و بهمین‌سبب به«الجامع» شهرت یافته است.

اثرهای چند عالم بزرگ که در ذیل عنوان علم حدیث بدانها اشاره کرده‌ام نموداری است از کوشایی کم نظیر عالمان این عهد در تدوین دانشهای مذهبی شیعه و گرنه کتابهایی که دانشمندان دوران صفوی در این زمینه پدید آورده‌اند بسیارست.

باآنکه زبان فارسی‌زبان علمی عالمان دینی عهد صفوی‌نبود، توجه‌بترجمه یا تألیف کتابهایی بفارسی درحدیث شایستهٔ ذکرست و هنگام مطالعه در «ادبیات مذهبی فارسی» دربارهٔ بعضی ازآنها سخن خواهم گفت. عالم معروف قرن‌دهم علی‌بن‌حسن زواری کتاب‌های مهم حدیث شیعه ، کشف‌الغمهٔ بهاءالدین اربلی (م ۶۹۲ه) واحتجاج طبرسی را بدستور شاه‌تهماسب‌بپارسی درآورد. زین‌الدین‌علی نقی کمره‌یی (م ۱۰۶۰ه) و ملامحمد تقی‌مجلسی (م ۱۰۷۰ه) و محمدباقر مجلسی (م۱۱۱۰ه) وچندتن دیگرهم آثاری‌بفارسی دراین‌علم دارند که بجای خودمذکور

---

۱ـ فهرست‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار ج۱ ص ۲۸۰ بنقل از فاضل فقید حاج سیدنصرالله تقوی.

۲۶۲ ـــــــ

اجتهاد وبسنده کردن برأی و نظر رسید، آتش اختلاف بالا گرفت و دراین ستیزه‌گری گاه کار از دوسوی بناسزا گویی و تکفیر کشید.

ازجمله عالمان اخباری شیخ‌عبدالله‌بن صالح سماهیجی بحرانی (م۱۱۳۵ه در بهبهان)[۱] درکتاب مُنیة الممارسین اختلاف اخباریان و اجتهادیان (اصولیان، مجتهدان) را تا چهل مورد رسانید و صاحب روضات قسمتی ازآنها را درکتاب خود نقل نموده است[۲]، و عالمان مذهبی سدهٔ سیزدهم هجری هم که نگران این اختلاف بودند بموردهایی تاهمین حد بازخورده‌اند[۳]: نخست اینکه اجتهادیان اجتهاد را عیناً و تخییراً لازم می‌دانند و اخباریان آنرا ممنوع می‌شمارند وچنین می‌پندارند که باید تنها از راه روایت از «معصوم» گرفته شود. دیگر اینکه‌برکتاب و سنت و اجماع ودلیل‌عقل اعتماد می‌کنند[۴] درصورتیکه اخباریان اعتماد برکتاب وسنت را کافی می‌دانند. ـ اجتهادیان کارکردن باندیشه‌ها (ظنون، گمانها) را در حکم شرعی جائز می‌شمارند ولی اخباریان‌جز برعلم تکیه نمی‌کنند و علم‌درنظر آنان منقسم است به: قطعی، واقعی، عادی، اصلی؛ و مراد آنان ازعلم در اینجا حکمهای معلوم و مشخصی است که از معصوم رسیده و عادةً خطائی درآن‌متصور نیست. ـ مجتهدان حدیثها را بچهار نوع (صحیح، حسن، موثق، ضعیف) و اخباریان بدوگونه (صحیح وضعیف)منقسم می‌دارند. ـ اجتهادیان مردم شیعی را بدو دستهٔ مجتهد و مقلد بخش می‌کنند و اخباریان می‌گویند که همهٔ شیعیان مقلد

---

۱ـ دربارهٔ اوبنگرید بروضات‌الجنات، ج۴، ص ۲۴۷-۲۵۵.

۲ـ ایضاً ج۱، ص۱۲۷-۱۳۰.

۳ـ عبدالصاحب‌بن محمدجعفردوانی فارسی (سدهٔ سیزدهم) درکتاب میزان‌الصواب این اختلافها را تا ۳۹ مورد ذکرکرده‌است وشیخ جعفرکاشف‌الغطاء نجفی (م ۱۲۲۷ ه) درحق‌المبین فی تصویب‌المجتهدین وتخطئة‌الاخباریین همان چهل مورد یاد شده را ذکر می‌کند.

۴ـ شیخ‌بهاءالدین عاملی گفت: ادلهٔ شرعیه نزدما چهاراست: کتاب، سنت، اجماع و دلیل عقل. روضات، ج۶، ۸۴.

معصوم‌اند و مراجعهٔ آنان به مجتهد جز در مورد حدیث صحیح صریح درست نیست.ــ اصولیان تحصیل درجهٔ اجتهاد را در زمان غیبت امام و پیروی مستقیم از اورا در دوران حضورش واجب می‌شمارند ولی اخباریان تنها معتقدند به اخذ از امام حتی اگربواسطه باشد.ــ اجتهادیان جزدرمقام اجتهاد کسی را شایستهٔ«فتوی» نمی‌دانند و اخباریان این حق را برای روایت کنندگان از معصومان و آگاهان بر حکمهای آنان جائز می‌شمارند.ــ طرفداران اجتهاد گویند که مجتهد مطلق بطریق «ملکه» همهٔ حکمهای دینی را می‌داند و اخباریان پندارند که هیچ کس جز معصوم دانندهٔ همهٔ حکمهای خداوند نیست ــ اجتهادیان‌شرط اجتهاد را دانستن چنددانش و از آن جمله علم اصول فقه می‌دانند واخباریان هیچ‌شرطی دراین راه ندارندمگر علم بر گفتارهای «اهل بیت» . ــ گویندگان اجتهاد میان خبرهای ناسازگار آن را می‌پذیرند که ظن‌اجتهادی برتری دهد واخباریان جز آنچه راکه در نص‌خبربرتری یافته است شایستهٔ کردار نمی‌دانند . ــ بیشتر اجتهادیان پیروی یا تقلید از مرده را ناشایسته لیکن‌اخباریان آنرا مجاز می‌شمارند ودلیلهایی بردرستی این اندیشه‌دارند وبراین‌سخن‌اجتهادیان‌که «گفتار مُرده یا اندیشهٔ او مانند خودِ مرده‌است» خُرده می‌گیرند و گویند «حق» مردنی نیست و بتعبیر دیگر حقیقت با مرگ و زندگانی آدمیان تغییر نپذیرد.ــ اجتهادیان‌اکتفا بظاهر کتاب (قرآن) را مجاز می‌شمارند و بلکه آن را برظاهر خبر ترجیح می‌دهند و اخباریان هیچ‌گونه استنادی را برآن جایز نمی‌شمارند مگر از راه تفسیر وتوضیح امامان...

ازمیان عالمان‌اخباری‌ملامحمد امین‌بن‌محمد شریف استرابادی (م۱۰۳۳ه) مؤلف کتاب معروف «الفوائدالمدنیة فی‌الرد علی‌من‌قال بالاجتهاد و التقلید فی‌الاحکام الالهیة» در اثبات شیوهٔ اخباریان پافشاری بیشتری داشت. وی بدانشمندان مشهور شیعه که پیش‌از وی می‌زیسته‌اند مانند علامهٔ حلی و شهید اول و شهید دوم تا معاصر خود بهاءالدین عاملی که‌پایه‌گذاران اجتهادند خُرده گرفته است.محمد امین درآغاز امر بنابرشیوهٔ استادان‌گذشته در زمرهٔ اهل اجتهاد بود لیکن چندی

بعد این روش را ترك کرد وبقول صاحب روضات به «تخریب قواعد دین و تشریب[1] جماعت مجتهدین» پرداخت و «اسّس بین اهل الحق اساس الخلاف و النفاق و اوقد فیهم نائرة الفتنة و الشّقاق الی میعادیوم التّلاق»[2]. وی ابن اندیشهٔ اخباری خودرا ازآخرین استادش میرزا محمدعلی بن علی استرابادی صاحب کتابهای رجال کبیر و متوسط و صغیر گرفته و گفته است که طریقهٔ اخباریان ریشه‌یی قدیم دارد و استادش بدو فرمان داد که «احیاء طریقهٔ اخباریین بکن و شبهاتی که معارضه با آن طریق دارد، رفع آن شبهات بکن»[3] وبهمین نظردر کتاب «الفوائدالمدنیه» شرحی دربارهٔ کسانی که نخستین قدمهارا درهموار کردن راه اجتهاد برداشتند با رد نظرهای آنان، آورده و بربسیاری ازسخنانشان خرده گرفته وآنها را مردود دانسته وروش اخباریان را برشیوهٔ مجتهدان برتری داده است[4].

البته میرزا محمدامین دردعوایی که پیش گرفت تنها نماند بلکه هم از عهد او وبعد عالمان نامبرداری بجانبداری از اندیشهٔ اخباری وی برخاستند مانند شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی (م ۱۱۳۵ه) در منیةالممارسین که پیش‌تر بدان اشاره کردیم، و ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ه) در کتابهای مختلف خود و از آن جمله در سفینةالنجات[5]، و ملامحمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ه) در دوشرح مشهور خود بفارسی و بعربی بر مَن لایحضره الفقیه[6]، و محدث عاملی (حسین بن شهاب-

---

۱- تشریب: سرزنش کردن، نکوهیدن.

۲- روضات الجنات، ج۱، ص ۱۲۰.

۳- روضات الجنات، ج۱، ص۱۲۱.

۴- بنگرید بگزارش گسترده‌یی که میرزا محمد باقر موسوی خوانساری در روضات الجنات، ج۱ ص۱۲۰-۱۳۹ از او و اندیشه و گفتارش داده است.

۵- وی چنان با اجتهاد مخالف بود که بمجتهدان نسبت فسق و کفر می‌داد. روضات، ۶، ۹۰.

۶- ابن عالم بقول صاحب روضات (ج۲ ص۱۱۹) «کان کثیر الجمود علی الاخبار منکراً لحجیة ظواهر الکتاب شدید الانکار...».

الدین م ۱۰۷۶ ه) در هدایة الابرار فی اصول الدین ، و رضی الدین محمد بن حسن قرینی (م ۱۰۹۶ه) در لسان الخواص، و ابو الحسن بن محمد طاهر عاملی (م ۱۱۳۸ه) در الفوائد العروية...

این اختلاف اخباریان و قائلان باجتهاد بعداز اینها هم امتداد داشت و عالمانی از دو سوی برد و ایراد یکدیگر سر گرم بودند، ولی تا پایان عهد صفوی، با وجود دانشمندان اخباری که دیده‌ایم، و باقدرت و نفوذ اخباری توانایی مثل ملا محمد باقر مجلسی و همعصرانش، چیرگی با اخباریان بود، و از اوان انقراض سلسلهٔ صفوی و در گیرودار اختلاف‌هایی که سلطنت جویان بعداز نادر با یکدیگر آغاز کرده بودند، طرفداران اجتهاد درحال کسب قدرت و غلبه‌بسر می‌بردند، چنانکه درمجلد آینده به‌جای خود خواهیم گفت.

در این دوره تألیفهای عالمان دین در فقه بسیار و غالب آنها بزبان عربی و اندکی بپارسی بود. علاوه براین کتابهای مشهوری از فقیهان پیشین هم بصورت کتابهای درسی میان طالبان علمهای دینی رواج داشت و یا بر آنها شرحها و حاشیه‌ها نوشته می‌شد مانند کتابهایی از شیخ الطائفهٔ طوسی و علامهٔ حلّی و محقق حلّی و جز آنها. از جملهٔ معتبرترین کتابهای این عهد درعلم اصول یکی معالم الدین و ملاذ المجتهدین است از جمال الدین حسن بن شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (۹۶۵–۱۰۱۱ه) که دارای مقدمه‌ییست در مبحثهای مهم اصول در دو مقصد، و این کتاب بسبب رواجی که میان عالمان فقه و اصول شیعه دارد چندبار بطبع رسیده است. کتاب معتبر دیگر دراین علم زبدة الاصول است ازشیخ بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ه) که بطریق اختصار فراهم آمده و بهمین سبب مؤلف خود بر آن حاشیه نوشته و سپس عالمان متأخر چند حاشیهٔ دیگر بعربی و فارسی بر آن نگاشته‌اند. زبدة الاصول بسال ۱۳۱۹ه ق در تهران چاپ شد.

ازمیان کتابهای فراوان این عهد که درعلم فقه تألیف شده این کتابهای عربی را که معروفتر و رائج‌تر از دیگر کتابهای مشابهست ذکر می‌توان کرد:

مسالك الافهام که شهید ثانی (زین الدین بن علی عاملی متوفی در ۹۶۵ه) آن را بصورت شرحی بر شرایع الاسلام علامهٔ حلّی (م ۷۲۶ ه) نوشته، در واقع کتاب مستقلی است در فقه که مانند دیگر کتابهای او محل مراجعهٔ طالبان دانشهای دینی شده است. شهید این کتاب را در شش مجلد ترتیب داده و بنابر دعوت بسیاری از عالمان دینی هر کس آن کتاب را داشته باشد چنانست که دارای تمام فقه امامیان باشد و با مطالعهٔ آن ازدیگر کتابهای فقه بی‌نیاز خواهد بود. این کتاب که در جمعهٔ کتابهای معتبر درسی فقه است چندین بار در ایران طبع شده. از کتابهای دیگر شهید تمهید القواعد، شرح لُمعهٔ دمشقیه و شرحهایی بر الفیه است.

بر کتاب شرایع الاسلام علامهٔ حلّی شرحهای دیگری هم نوشته شده که از آن میان مدارك الاحکام تألیف محمدبن علی عاملی (م ۱۰۰۹ه) دختر زادهٔ شهید ثانی و شاگرد مقدّس اردبیلی است که همراه متن کتاب و حاشیهٔ آقا محمد علی کرمانشاهانی (م ۱۲۱۶ه) در تهران طبع شده است. «صاحب مدارك» حاشیه‌های دیگری نیز بر کتابهای مشهور فقه نوشته است. دیگر از شرحهای بسیار معروف شرایع کتاب جواهر الکلام از کتابهای معتبر فقه در دورهٔ بعد از صفویانست.

نظیر همین توجه که بشرایع شده بکتاب دیگری در فقه بنام ارشاد اذهان برای شرح و توضیح مبذول گردیده است. ارشاد الاذهان الی احکام الایمان تألیف علامهٔ حلّی (جمال الدین ابومنصور حسن حلی م ۷۲۶ه) از کتابهای بسیار معروف فقه امامیانست شامل پانزده‌هزار مسئله از مسائل شرعی. بیش از بیست شرح و حاشیه بر این کتاب نوشته‌اند که از آن میان شرح احمد بن محمد اردبیلی معروف به «مقدس» (م ۹۹۳ه) است بنام «مجمع الفائدة» و شرح ارشاد نصرالله بن حسن استرابادی از عالمان سدهٔ سیزدهم بنام تنقیح البیان، و حواشی آنها.

از کتابهای دیگر علامهٔ حلّی که موضوع شرحهایی گردیده کتاب قواعد الاحکام اوست. محقق کرکی (علی بن حسین کرکی م ۹۴۰ه) عالم متنفذ عهد شاه تهماسب شرحی بر آن کتاب دارد بنام جامع المقاصد که اگرچه جامع عمدهٔ

مبحثهای فقه نیست لیکن بتنهایی کتابی بزرگ در شش مجلد است که بسال ۱۲۷۲ ﻫ ق در تهران بطبع رسید. باقی مبحثهای این کتاب را ملاعبدالله شوشتری (م ۱۰۲۱ ﻫ) باعنوان «جامع‌الفوائد فی‌تکملة شرح‌القواعد» در پنج مجلد وقسمتی دیگر را فاضل هندی (محمدبن حسن اصفهانی م ۱۰۶۲ ﻫ) در چند مجلد باعنوان «کشف‌اللثام» تمام کرد، با توجه باین همه تفصیل که در شرح کتاب قواعدعلامه بکار رفته باید مجموعه‌یی را که ازین راه پدیدآمده تألیفی مستقل دانست. محقق کرکی چندین تألیف دیگر هم بصورت شرح یا تضیف دارد و از آن جمله است رسالهٔ جعفریه دربارهٔ نماز واحکام آن شامل یك مقدمه وپنج باب که مؤلف آنرا بسال ۹۱۷ ﻫ در مشهد بانجام رسانیده و چند بار شرح شده‌است.

**العقد الطهماسبی یا رساله وسواسیه** از عزالدین حسین‌عاملی (م ۹۸۴ ﻫ) پدر شیخ بهائی که بعد ازمحقق کرکی مذکورشیخ‌الاسلام عهد شاه تهماسب درقزوین و مشهد وهرات بود و این رساله را چنانکه از اسمش آشکارست بنام شاه‌تهماسب نوشت و رسالهٔ دیگری نیز در مسائل فقهی بنام «رسالهٔ طهماسبیه» و رساله‌یی در وجوب عینی نماز جمعه[1] و چند اثر دیگر دارد. پسرش بهاءالدین محمد معروف به شیخ‌بهائی (م ۱۰۳۱ ﻫ) هم چند کتاب در فقه دارد که از آن میان کتاب مشهور جامع عباسی بفارسی است. از کتابهای دیگر او رساله‌یی در تعیین جهت قبله و کتاب «مشرق‌الشمسین واکسیر السعادتین» درفقه استدلالی‌مبتنی برچهارصد حدیث ودر مبحث طهارت است. دیگر کتاب «حبل‌المتین» اوست درخبرهایی که راجع بهمهٔ بابهای فقه است در چهار «منهج» عبادات، عقود، ایقاعات، احکام. مؤلف باتمام همهٔ بخشهای این کتاب توفیق نیافت ولی تاآنجا که از عهدهٔ تألیف برآمده کار بسیار پرارزشی کرده‌است. شیخ‌بهائی چند کتاب دیگر در بارهٔ موضوعهای نماز، زکوة، خمس، روزه و حج هریك در دوازده فصل دارد که بهمین سبب

«اثنی‌عشریه» نام یافته‌اند. این اثنی‌عشریه‌ها بتقلید از ابومنصور جمال‌الدین حسن عاملی (م ۱۰۱۱ ه) که اثنی‌عشریه‌یی دربارهٔ نماز دارد نوشته شده و بعدازو شیخ بهائی مذکور ومیرداماد (م ۱۰۴۱ ه) دربارهٔ طهارت ونماز وبعضی دیگر درمسائل فقهی و کلامی کتابهایی بهمین نام دارند.

ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) هم کتاب استدلالی مختصری در فقه دارد شامل دوازده بخش بنام «مفاتیح الشرایع» که بقصد آسان ساختن یادگیری طالبان علم نوشته‌شده وبهمین سبب شهرت بسیار یافته وچند شرح و حاشیه بر آن نوشته شده است . وی کتاب معتبر دیگری در فقه بنام « معتصم الشیعة فی‌احکام الشریعة» نوشته است.

یقیناً برای خوانندهٔ جویا ذکر همین چند نمونه ازکتابها که بعضی از راه شرح و توضیح وبعضی باستقلال درفقه شیعهٔ دوازده‌امامی بزبان عربی تألیف‌شده، کافی است تا ازرواج شگفت‌انگیز دانشهای دینی، خاصّه فقه، دردورانی که‌مورد بحث ماست آگاه شود، و پیداست که اگر می‌خواستم در اینجا بذکر حاشیه‌ها و حاشیه‌ها بر حاشیه‌ها، وشرحها وشرحهابرشرحها، و تلخیصها و شروح وحواشی بر آنها،وهمچنین‌بیادکردن‌همهٔ‌کتابهای فقهی که خیل ملایان عهدصفوی بزبان‌تازی نوشته‌اند، بپردازم کارم‌سخت بدرازامی کشید وبکلی ازمقصود خود بازمی‌ماندم.

اماکتابهایی که بفارسی درعلم فقه فراهم آمده باشد بفراوانی کتابهای عربی در این دانش نیست، و چون هنگام مطالعه در ادبیات مذهبی فارسی یادی از آنها خواهم کرد ، در اینجا باختصار از کوششهای چند تن در این راه سخنی بمیان می‌آورم مانند : کمال‌الدین‌حسین‌الهی‌اردبیلی معاصرباشاه اسمعیل وشاه‌تهماسب؛ مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ ه)؛ شیخ‌بهاالدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ ه) صاحب جامع عباسی؛ ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) مؤلف ابواب‌الجنان؛ ملامحمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ ه) مؤلف کتاب «احکام عبادات» و «حدیقة المتقین» و «لوامع صاحبقرانی» ، ملامحمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ه) صاحب رساله‌های «الشك فی

... حدود و تعزیرات» و «الدیات والقصاص» و غیر آنها...

تشیع و کلام

همزمان با کوششهای مفسّران و محدّثان و فقیهان بزرگ شیعی این دوره گروهی هم بدانش کلام روی آوردند و باستقلال کتابهایی در این باره تألیف کردند یا بشرح کتابهای معروف هم‌کیشان گذشته خود و گاه بترجمهٔ آنها بفارسی پرداختند. بیشتر متکلمان این عهد در عین اشتغال بسایر علوم بتحقیق و تعلّم و تعلیم حکمت مشّاء و یا اشراق نیز سرگرم بوده‌اند و در حقیقت دو شیوهٔ تفکر غیردینی (فلسفه) و دینی (کلام) را که در طی دوره‌های پیشین بیکدیگر بسیار نزدیکی یافته بود، بهمراه یکدیگر مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دادند؛ دستهٔ دیگری هم در همان حال که بفقه و اصول فقه می‌پرداختند گاه بمسائل کلامی توجه می‌کردند و نتیجهٔ این وضع آن شد که ما در این مبحث ذیل نام بعضی از کسان را که در قسمتهای دیگر از دانشهای شرعی کار کرده‌اند، دوباره می‌بینیم، ونیز باسم کسانی در همینجا بازمی‌خوریم که باید بعداً زین در ذیل عنوان حکمت و فلسفه هم از آنان یاد کنیم.

در شمار این بزرگان می‌توان نام دانشمندان زیرین را که هریك همراه کارهای دیگر علمی بتألیف وتصنیف در کلام پرداخته‌اند، دراینجا آورد: قاضی نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹ ه) وشیخ بهاءالدین عاملی (م ۱۰۳۱ ه) و میرمحمدباقرداماد (م ۱۰۴۱ ه) و شاگرد بسیار مشهور این دو استاد یعنی صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی قوامی معروف به ملاصدرا (م ۱۰۵۰ ه) و شاگردان نامبردارش محمدبن مرتضی معروف به ملامحسن فیض (م ۱۰۹۱ ه) و ملاعبدالرزاق فیاض لاهیجی قمی ... دیگر که نامشان را در همین مبحث و یا بهنگام مطالعه در سیر ... خواهیم آورد. پیداست که در سطرهای آینده هرجا لازم شود بمناسبت نام همین گروه که برشمرده‌ام، در شمار دیگر نامهای متکلمان عهد اعاده خواهد شد.

از کتابهای پیشینیان ، کتاب تجریدالکلام (یا تجریدالعقائد)[1] خواجه نصیر الدین طوسی ( م ۶۷۲ ه ) بیش از همه در این دوران محل توجه بود و این خود روشنست که ارزش پیشتازانهٔ آن دفتر درپی‌ریزی عالمانهٔ کلام شیعه، مایهٔ آن همه نگرشها بود. علامهٔ حلی (م ۷۲۶ه) و شمس‌الدین محمود اصفهانی (م ۷۴۶ ه) و علاءالدین‌علی‌بن‌محمد قوشچی (م۸۷۹ه)، درسده‌های هشتم‌ونهم شرحهای‌اساسی برآن‌کتاب نوشتند و این شرحها درمیان طالبان علم چندان روایی داشت که در سدهٔ دهم و پس از آن حاشیه‌های بسیار برآنها نگاشته آمد . ازین شرحها شرح شمس‌الدین‌محمود به«شرح‌قدیم» وشرح‌علاءالدین قوشچی به«شرح‌جدید»شهرت یافته است. برشرح اخیر علامه جلال‌الدین دوانی (م ۹۰۸ه) حاشیه‌یی دارد که به «حاشیهٔ قدیم‌جلالیه» معروفست، و میرصدرالدین‌محمد دشتکی شیرازی (م۹۰۳ه) نیز حاشیه‌یی بنام سلطان بایزیدخان عثمانی برآن نگاشت و درآن برعلامهٔ‌دوانی ایرادهایی‌وارد دانست وعلامه‌درپاسخ حاشیه‌یی‌تازه برتجرید نوشت که به «حاشیهٔ جدید جلالیه» شهرت یافت، وبازصدرالدین محمد حاشیه‌یی در رد براعتراضهای ملا جلال پرداخت که ملا را ناگزیر بتحریر حاشیه‌یی دیگر برای جوابگویی بصدرالدین ابراهیم کرد واین را حاشیهٔ اجد جلالیه می‌نامند. مجموع حاشیه‌های این دو استاد « طبقات‌صدریه» و «طبقات جلالیه» نام یافته است وپس‌از مرگ‌آن دو غیاث‌الدین منصوردشتکی (م ۹۴۸ه) پسر صدرالدین محمد یادشده در رد بر جلال‌الدین دوانی حاشیه‌یی بر «شرح جدید» ترتیب داد.

ازعالمان دیگر عهدصفوی شمس‌الدین‌محمد خفری (م۹۴۲ه) ومیرزاجان باغ نوی شیرازی (م۹۹۴ه)، و ملاعبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲ ه)، و آقاجمال الدین خوانساری، وقاضی‌علاءالدین‌عبدالخالق قاضی‌زادهٔ کرهرودی شاگردشیخ بهاءالدین‌عاملی، وملا شمسای گیلانی، واحمدبن زین‌العابدین عاملی‌شاگردشیخ‌

---

۱ـ درشش مقصد: ۱) امورعامه ۲) جوهرها وعرضها ۳) اثبات هستی‌افریدگارو صفتهای او ۴) نبوت ۵) امامت ۶) رستاخیز.

بهائی و دیگران حاشیه‌هایی برشرحها و حاشیه‌های پیشین نوشتند[۱].

درهمان حال که شرح‌نویسی و حاشیه‌پردازی دربارهٔ علم کلام میان عالمان دین رواج داشت، برخی ازآنان بنوشتن کتابهایی بپارسی و تازی دراین راه‌سرگرم بودند کـه البته ازحیث مطلبها کم و بیش همانند آن شرحها و حاشیه‌ها و اصلهای آنها بود وبعبارت‌دیگر«درسهای ازبرشده»یی هستند که‌بتحریردرآمده‌اند وامتیازآنها بریکدیگر درکیفیت‌همین «تحریر» و«تقریر» است نه‌دراصل‌موضوع.

از مطلبهای اساسی که دراینگونه کتابها دیده می‌شود اثبات پایه‌های کیش دوازده امامی است که آن هم دنباله و یا تکراریست از آنچه پیشینیان نوشتند، چه پیش ازین عهد عالمان شیعی ازدوران اشتهار خواجه نصیر وحوزهٔ تعلیمی او و شاگردانش باین مبحث توجه خاص کردند. علامهٔ حلی کتاب معتبری در این مورد نوشت بنام «نهج‌الحق و کشف الصدق» کـه فضل‌الله پسر روزبهان خنجی معروف به «خواجه‌ملا»[۲] ردی بر آن دارد موسوم به «ابطال نهج‌الباطل و اهمال کشف‌العاطل»[۳]. قاضی نورالله شوشتری صاحب کتاب مشهور مجالس المؤمنین مقتول بسال ۱۰۱۹ ه ردی‌براین رد نوشته‌است بنام «احقاق‌الحق و ازهاق‌الباطل» و بعلت نوشتن همین کتاب وکتاب مجالس، او را بامرجهانگیر پادشاه هندچندان تازیانه زدند تا مرد. کتاب احقاق الحق بعد از قاضی نورالله میان دوازده امامیان شهرت یافت و در عهد شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷–۱۱۰۵ ه) ترجمه‌یی در دو جلد از آن بدست نصیرالدین حسین‌بن عبدالوهاب بهبهانی انجام گرفت و «ایضاح احقاق‌الحق» نام یافت[۴] وترجمه‌یی دیگر ازآن بهمت میرزا محمد نابینی(م۱۰۳۵)

---

۱– بنگرید بکشف‌الظنون حاج‌خلیفه، ستونهای ۳۴۶–۳۵۱؛ و بفهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳ میانهٔ صحایف ۲۲۹–۲۴۹.

۲– دربارهٔ او رجوع کنید بهمین کتاب، ج۴، ص ۵۳۸–۵۴۰.

۳– ایضاً ص ۵۴۰.

۴– نسخه‌یی ازین ترجمه درکتابخانهٔ دانشگاه‌تهران موجوداست. فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ن ج۳ ص ۵۴۱–۵۴۲، والذریعه ج۱ ص ۲۹۰.

ترتیب داده‌شد. همین قاضی نورالله کتاب دیگری دارد بنام «مصائب‌النواصب» که آنرا بسال ۹۹۵ ه بپایان رسانید و آن در رد نواقض‌الروافض میرزا مخدوم شریفی (م ۹۹۸ ه) نوشته‌شده‌است[۱]. این میرزا مخدوم امیرمعین‌الدین سیدابوالفتح‌محمد‌بن عبدالباقی حسینی شریفی شیرازی، نوادهٔ میرسید شریف گرگانی و از رجال مشهور عهدشاه تهماسب و پسرش شاداسمعیل دوم است[۲]. وی درآغاز، وگویا به مصلحت، دعوی تشیع می‌کرد. خطیب بود و در خطبه‌های خود بسنیان دشنام می‌داد. پس از مرگ شاه‌اسمعیل دوم بروم رفت و مذهب حنفی آشکار کرد و بهمین سبب دربار عثمانی بدو منصب قضای مکه و عراق داد. او بعد از سنی‌شدن همان کرد که شهاب‌الدین تواریخی صاحب کتاب بعض فضائح‌الروافض کرده‌بود یعنی از اطلاعاتی که درباب اسرار تشیع فراهم آورده بود استفاده‌نمود ونقض نامهٔ خود را برتشیع ترتیب داد وآن را چنانکه دیدیم «نواقض‌الروافض» نامید و قاضی نورالله کتاب مصائب النواصب را در رد همین کتاب نوشت و چنانکه می‌بینید در نامگذاری کتاب خود از تواریخی تقلیدگونه‌یی دارد. این کتاب مصائب‌النواصب را یکی از عالمان معاصر شاه عباس بزرگ بنام محمد تقی حسینی، و بار دیگر محمد اشرف بن عبدالحسیب عاملی شاگرد مجلسی بسال ۱۰۷۰ ه بپارسی درآوردند. علاءالملك محمد علی پسر قاضی نورالله هم بدستور سلطان محمد قطب شاه هندی (م ۱۰۳۵ ه) آن را بپارسی نقل کرد، و میرزا محمد علی مدرس‌رشتی چهاردهی (م ۱۳۳۴ ه) بهمراه نواقض ترجمه‌یی ازآن ترتیب داد. بر کتاب نواقض‌الروافض رد دیگری هم‌نوشته شد بنام «عذاب‌النواصب علی‌الجاحد

---

۱ـ وآن غیر ازکتاب دیگریست بنام «النواقض‌للروافض» تألیف سید محمدبن‌عبدالرسول برزنجی شهرزوری (م ۱۱۲۳ ه) صاحب‌الاشاعة فی‌اشراط‌الشاعة. بنگرید‌بایضاح المکنون ج۲ ستون ۶۸۲ وج۱ ستون ۸۶.

۲ـ و بنگرید بهمین جلد ص ۱۹۳-۱۹۴.

الناصب»[۱].

در میان آثار عالمان دوازده‌امامی کتابهایی در بیان اصول اعتقادات این فرقه داریم که آنها را معمولاً بهمین نام «اعتقادات» می‌خوانند[۲]. درعهد صفوی نوشتن اینگونه کتابها ادامه داشت. شیخ‌بهاءالدین عاملی (م ۱۰۳۱ ه) رساله‌یی به همین نام دارد که دوترجمهٔ پارسی از آن بشماره‌های ۳۵۵ و ۳۵۶ در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی موجودست و متن اصلی بسال ۱۳۲۶ ه ق بطبع رسید ؛ و ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ه) هم کتابی بدین‌نام نوشته که‌بسال ۱۲۹۶ ه‌ق چاپ شد. دربارهٔ این موضوع چند کتاب هم بفارسی داریم کـه از آن جمله است «بیان اعتقادات قلبیّه» ازعزالدین‌بن جعفر آملی (سدهٔ دهم) وحدیقةالشیعه ازمقدس اردبیلی(احمد-بن محمد م ۹۹۳ ه) و جز آنها.

ازدعویهای دوازده امامیان که شایستهٔ ژرف نگریست مسألهٔ «بَداء» است[۳]. این دعوی از دیرباز محل انکار دسته‌هایی ازشاعیان (خاصه اسمعیلیان و قرمطیان) و طبعاً همهٔ اهل‌سنت بود. درعهد صفوی گروهی ازعالمان باثبات این دعوی‌توجه کردند مانند میرمحمد باقر داماد استرابادی (م ۱۰۴۱ ه) در کتابهای: «قَبسات» و

---

۱- مشروح سخن دربارهٔ این ترجمه‌ها و ردها درفهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳، ص ۶۱۷-۶۱۸ وماخذهایی که آنجا بازنموده‌اند، یافته‌شود.

۲- ازجملهٔ قدیمیترین آنها اعتقادات ابن‌بابویه قمی (م ۳۸۱ه) است که‌بسال۱۲۹۶ ه ق در تهران بطبع رسید. بعد از آن عالمان دیگر مانند شیخ مفید (چاپ بغداد ۱۳۴۳ وترجمه وطبع بفارسی بسال ۱۳۲۴ ه ش) وخواجه‌نصیرالدین‌طوسی (م ۶۷۲ ه) وفخر-المحققین (م ۷۷۱ ه) هم رساله‌هایی نوشتند که بهمین نام شهرت یافته‌اند.

۳- مقصود بُروز عِلتهاییست که بتغییر حکم‌الهی می‌کشد وازین روی محل بحث این مسألهٔ برساخته درکتابهای کلامی دوازده‌امامیان آنجاست که از «تغییر ارادهٔ الهی» سخن می‌گویند. دراین باره بنگرید به: آنسیکلوپدی اسلامی چاپ‌جدید، ج۱، ص۸۷۳-۸۷۴: گفتار «بداء».

«نبراس الضیاء فی‌شرح‌باب البداء»[۱]؛ و مثل صدرالدین محمدبن ابراهیم‌شیرازی (م۱۰۵۰ ه) در کتاب اسفارآنجا که بحث از ارادهٔ الهی مطرح است؛ ملامحسن فیض‌کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) در کتابهای وافی و علم‌الیقین و عالمانی دیگر هم این مسأله را با روش حکمی نگریستند و کتابها و رساله‌هایی دراین راه پدید آوردند مانند ملامحمد شفیع گیلانی (پایان عهدصفوی) در رسالهٔ «بداء»[۲].

از بزرگترین‌مؤلفان کتابهای کلامی بفارسی که دراین‌عهد زیسته‌وکارکرده‌اند ملاعبدالرزاق لاهیجی قمی متخلص به فیاض (م ۱۰۷۲ه) صاحب گوهرمراد و «سرمایهٔ ایمان» است که بجای خوددربارهٔ وی سخن‌خواهم گفت. پسرش‌میرزا حسن قمی(م ۱۱۲۱ه)هم ازمیان‌آثارخود چندکتاب فارسی را بمبحث‌های کلامی اختصاص‌داده مانند «شمع‌الیقین فی‌معرفة الحق والیقین» و «زواهر الحکم». دربارهٔ او و چندتن دیگر ازاینگونه عالمان فارسی‌نویس بهنگام سخن خواهد رفت.

ازجملهٔ اشتغالات عالمان دینی شیعه دراین‌عهد، و البته در دورهٔ بعد ازآن، تألیف کتابهایی در رد مخالفان اسلام و یا تاختن بردینهایی چون‌کیش یهودی و آیین‌ترسایی بود.

بدنبال آمدوشدهای فرنگیان اززمان ترکمانان و خاصه ازاوایل‌عهدصفوی بایران، پای مبلّغان نصرانی باین کشور بازشد. هندوستان نیز که شرکتهای‌هلندی و فرانسوی وانگلیسی بتدریج درآنرخنه می کردند، همین‌حال داشت،وکوشش معتاد ومعهود داعیان مسیحیت دراین هردوسرزمین، همراه نفوذ اقتصادی‌غرب، بردوام بود. ترجمه ونشرانجیلهاوکتابهای «عهدعتیق» و یا تألیف کتابهایی‌بفارسی دربارهٔ کیش ترسایی که بدست مبلغان مذکور انجام می‌شد، چنان بود که‌مسلمانان را برسرغیرت می‌آورد و برآن می‌داشت که درنکوهش ترسایان و خوار داشتن دین‌آنان دست و پایی کنند. از جملهٔ کتابهایی که دربارهٔ مسیحیت به پارسی داریم

---

۱ـ روضات‌الجنات، ج۲، ص ۶۶.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳ ص ۵۴۳.

یکی «مرآت القدس» است دربارهٔ زندگانی پسر مریم که یك مسیحی بسوعی (ژزوئیت) بنام ژروم گزاویه (Père Jérôme Xavier) تألیف کرد. این «پدر گزاویه» در سال ۱۵۷۱ میلادی (۹۷۹ه) به مأموریت تبلیغی به «گوآ»[۱] رفت و درهمان بندر بسال ۱۶۱۷ میلادی (۱۰۲۷ه) درگذشت. وی بخشی بزرگ از زندگانیش را در دربار جلال‌الدین اکبر پادشاه آزاد اندیش گورکانی هند (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ه) و پسرش جهانگیر گذراند. همین «پدر گزاویه» جلال‌الدین اکبر را برانگیخت تا دستور دهد که چند کتاب از آثار مسیحیان به‌فارسی ترجمه شود و خود نیز بهمین آهنگ و بخواهش اکبر مرآت القدس را، بعداز آنکه هفت سال فارسی می آموخت، تألیف نمود و آن را بسال ۱۶۰۲ میلادی (۱۰۱۱ه) در شهر آگرا بانجام رسانید و بیاری عبدالستار پسر قاسم لاهوری بپارسی درآورد. همین پدر گزاویه کتاب دیگری بنام «وقایع حواریان دوازده گانه» فراهم آورد که بیاری همان عبدالستار لاهوری بپارسی نقل شد.

کتاب دیگری بفارسی برهمین منوال بنام «کتاب انتخاب دین الهی» دردست است که «پدر گابریل»[۲] نامی در ذکر بنیادهای آیین ترسایی و جستارهای اخلاقی و معنوی آن کیش در دوازده فصل نوشت (سدهٔ ۱۷م = قرن یازدهم ه).

نصرانی دیگری باسم «کاردینال بلارمن»[۳] (سدهٔ ۱۷) کتابی موسوم به «التعلیم المسیحی» دربیان «عقاید وعملیات دین عیسویان» تألیف نمود که در سدهٔ هجدهم بچند زبان و از آنجمله بفارسی ترجمه شد.

ترجمهٔ فارسی کتاب دیگری بنام «تعلیم المسیحی» یا «تعلیم عیسوی» دربیست و هشت فصل (سدهٔ ۱۷) در دست است از «ریشلیو»[۴] کشیش «لوسون»[۵]. این کتاب

---

۱- Goa بندریست درکناره‌های خاوری هندوستان ازمتصرفات پیشین پرتغال.

۲- Père Gabriel.

۳- Cardinal Bellarmin

۴- Père Richelieu.

۵- Luçon ناحیه‌یی درکشور فرانسه

درسال ۱۶۳۶ میلادی در شهر حلب بعربی ترجمه شد و گزارندهٔ آن کشیشی بود بنام «پدر ژوست دوبوو»[۱] و دور نیست که همین عالم نصرانی ترجمهٔ فارسی مذکور را ترتیب داده باشد[۲].

در سال ۱۰۶۶ هجری یکی از آباء یسوعی که ملازم «پدر گزاویهٔ» یاد شده بود کتابی در رد بر «مصقل صفا» تألیف سیداحمدبن زین العابدین عاملی از عالمان سدهٔ یازدهم هجری نوشت و بدان عنوان «جواب بر کتاب مصقل صفا در تجلیه و تصفیهٔ آیینهٔ حق‌نما» داد[۳]. کتاب مصقل صفا[۴] خود ردیست بر کتاب آیینهٔ حق‌نما که خلاصه‌ییست از مرآت القدس پدر گزاویه، و جواب گویندهٔ آن در پاسخهای خویش لغزشهای سیداحمد عاملی را معلول دسترس نداشتن باصل کتاب آیینهٔ حق نما یعنی کتاب مرآت القدس دانسته است. این سیداحمدعاملی کتاب دیگری هم در رد بر کیش ترسایی نوشت بنام «اللوامع الربانیه فی رد الشبهات النصرانیه» و از آن در پایان شرحی که بر «تجرید» خواجه نصیرالدین طوسی موسوم به «حظیرة الأنس» دارد، یاد کرده است. وی تفسیری هم بپارسی بر قرآن نوشت و «لطائف غیبی» نامید.

کشیشی نصرانی، از همعصران شاه سلطان حسین صفوی، که اسلام آورده و علی‌قلی نام یافته بود، کتابی فارسی در رد یهودیان و ترسایان نگاشت باسم «سیف المؤمنین فی قتال المشرکین» و در آن چند گونگیهای «سِفر پیدایش» را در متنهای عبری و یونانی و لاتینی با دستبردهایی که در آنها شده است، نشان داد و گزارش بخشهایی از تورات و حکمت سلیمان را که بپندار او گواه درستی کیش شیعه و امامت علی‌بن ابی‌طالبست، بر آن افزود و ایرادهایی بر آنها وارد دانست[۵].

---

۱- Père Juste de Beauvais

۲- دربارهٔ این سه کتاب اخیر بنگرید به:
E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans, t. 1, p. 8–14.

۳- ایضاً فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس، ج۱ ص ۱۴-۱۵.

۴- نسخه‌یی ازین کتاب در کتابخانهٔ مجلس شوراست.

۵- نسخه‌یی ازین کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه تهرانست. فهرست آن کتابخانه، ج۳، ص ۵۸۵.

# ۲ـ دانشهای عقلی

**انحطاط علوم**

مطالعهٔ جستارهای گذشته ما را بر آن می‌دارد تا دوران صفوی را عهدی ناسازگار برای دانشهای عقلی، یعنی علم بمعنی مشهور آن، بدانیم. چنین هم بود و در آن عهد بدنبال سده‌های پیاپی که از نیمه‌راه تمدن اسلامیِ ایران آغاز شده بود، علم بقهقرا می‌رفت و متفکران و عالمان ریاضی و طبیعی و پزشکی پیشین در کتم عدم ناپدید و اثرهای ارزندهٔ آنان نایاب و نامفهوم می‌گردید. پی‌جویی دانش اندیشهٔ آزاد می‌خواهد که در محیطهای آلوده بتعصب امکان آن بسیار اندك و ناچیزست. دورانی که دربارهٔ آن سخن می‌گوییم عهد غلبهٔ دسته‌یی از اهل سواد بود که بیشتر بدانشهای شرعی اشتغال می‌ورزیده و درکار خود چنانکه دیده‌ایم، کامیاب بوده‌اند اما آن دیگران که می‌بایست از رازهای طبیعت پرده بردارند چنان کمیاب بودند که حکم نایاب داشتند و براستی یا اصلاً نبودند و یا اگر بودند یادگیران و بیاد سپارانِ خستویی بودند که گفتار پیشینیان را چون پیام خداوند می‌پنداشتند و تصرفی را در آن جایز نمی‌دیدند و همگیِ همت را بر آن می‌گماشتند تا «سطوح» و «متون» برگزیده‌یی از آثار گذشتگان را بیاد سپارند و با آموختن دوره‌یی از کلیات عنوان «جامعِ علوم» را بخود بندند. اینان صفای علم را در درك کلیات و احکام مجردی می‌دیدند که بر سر اثبات یا ردِ آنها بحثها و جدلها براه اندازند بی‌آنکه از تنگنای حفظ بفراخنای عالم تجربه و استقراء درآیند. دانش اندوزان و حکمت‌آموزان فرمانبرداری بودند که در برابر «فحول علما»یِ پیشین سر انقیاد فرود می‌آوردند و از گفتارها و نوشته‌های آنان هرگز تخطی و تجاوز روا نمی‌داشتند.

بربنیاد همین دانش‌اندوزی و حکمت‌آموزی در این عهد کتابهایی فراهم آمده است که بجز چندتایِ معدود، باقی بمنزلهٔ جمع‌آوردهٔ دانسته‌ها و نوشته‌های پیشینیان یا گزارش گفتارهای آنان ویا ترجمه‌ها و کوتاه شدهٔ اثرهای علمی گذشته بویژه در پزشکی و ستاره‌شناسی است و حتی از واپسین تازگیهای دانش هم که در

حوزهٔ حمایت الغ‌بیك تیموری بدانها بازمی‌خوریم، اثری دراین عهد مشاهده نمی‌کنیم، واگر تازگیهایی باشد در کتابهای نقل‌شده از زبان هندیست که بدست هندوان یا مسلمانان هند بپارسی درآمده است.

مطلب مهمی که در تاریخ علوم عهد صفوی قابل تأمّل است سیر قهقرایی دانش است در آن دوران. بدین‌معنی که فعالیتهای علمی، با همهٔ نقصهایی که در آن دیده و باز گفته‌ام، مربوط بآغاز عهد صفوی، یعنی سدهٔ دهم و چندسالی ازسدهٔ یازدهمست وبعبارت دیگر آنچه ازاثرهای علمی در دورهٔ یاد شده می‌بینیم یا بازماندهٔ عهد تیموری و یا میراث تربیتی عالمان عهد مذکور بدانش طلبا نیست که سالهای شبابشان مصادف با آغاز دوران صفوی بود، و بعداز آنکه پیامدهای قیام سرخ کلاهان درمحیط تفکّر آشکار گشت، آثارانحطاط علمی هم در قلمرو حکومت صفوی محسوس گردید منتهی این سستی کار دانش‌را درایران عهدصفوی، روایی آن درسایهٔ تشویقهای پادشاهان گورکانی هند و دل نمودگیهای پادشاهان وبزرگان دولت عثمانی، تا حدی جبران می‌نمود، ولی انحطاط عمومی علوم در کشورهای اسلامی آن روزگار بدرجه‌یی رسیده بود که اینگونه رواجهای نسبی دانش اثری درآن نمی‌یارست داشت.

درچنین حالتی، شمارهٔ اثرهای علمی هم بنسبت با دورهٔ طولانی که دربارهٔ آن مطالعه می‌کنیم می‌بایست کم و ناچیز باشد. چنین هم بود، و نه‌تنها این نقصان را درچندی بلکه درچگونی‌هم می‌بینیم و اگرمیزان تألیفهایی راکه درآنروزگار در رشته‌های دانش شده بررسی کنیم باین نتیجه می‌رسیم که شمارهٔ عالمان علوم عقلی و کتابهایشان درسدهٔ دهم و نیمی از سدهٔ یازدهم، یعنی درنصف اول ازدوران صفوی، بسیار بیشتراز نیمهٔ ثانوی آنست زیرا چنانکه پیش‌ازین باجمال گفته‌ام در آن مدت آموزندگان دانشها که درپایان سدهٔ نهم می‌زیستند، و یا شاگردان بلافصلشان، زنده و سرگرم‌کار بودند، و بهمان نسبت که شمارهٔ آنان نقصان می‌یافت روایی کاردانش نیزکاستی‌می گرفت وازآن‌بدتر درگیرودار قیام‌شاه اسمعیل‌صفوی و پیروزیهای وی بازماندهٔ عالمان ایران که‌بیشتر سنّی بودند بسرزمینهای همسایه، بویژه آناطولی و هند می‌گریختند و درآنجایها بساط تعلیم می‌گستردند. بهمین

سبب است که می‌بینیم بیشتر مؤلفان و شارحان و حاشیه‌نویسان کتابهای علمی آن عهد، اگرچه غالباً از منشاء ایرانی بودند، در سرزمینهای هند و روم و یا آن سوی آمویه دریا می‌زیستند و همانجاها می‌ماندند و می‌مردند مثل عصام‌الدین اسفراینی شاگرد جامی که بسال۹۴۳ درسمرقند در گذشت، وفاضل خنجی (فضل‌الله‌بن‌روزبهان) که بقلمرو تسلط ازبکان رفت وپس‌ازسال ۹۲۱ه دربخارا بخاك سپرده شد، و مانند بسیاری دیگر که در روم و هند ماندند و مردند و نامشان را درصحیفه‌های آینده خواهیم آورد.

اما شاعیان که مقارن قیام سرخ کلاهان درایران بودند، و سنیان شیعی شدهٔ آن روزگار، چنان از دانشها بی‌بهره بودند که ناگزیر برای‌رفع نیازهای شرعی، عالمان شیعی خارجی را از البحرین والاحساء و شام وعراق بایران خواندند. این نیازمندی درحالی‌جریان داشت که مؤلفان شیعی ازقاضی نورالله شوشتری‌صاحب مجالس‌المؤمنین گرفته تا میرزا محمد باقرخوانساری مؤلف روضات‌الجنّات فی احوال‌العلماء والسادات بیشتر عالمان سدهٔ نهم یا پیش ازآن را بخود می‌بستند و مدعی‌بودند که‌آنان از راه «تقیّه» تشیّع خود را اظهار نمی‌نموده‌اند،ولی‌حقیقت امر ازکردار صفویان دردعوت و بزرگداشت مبالغه‌آمیز عالمان غیرایرانی‌بایران آشکارست. کوشش‌این سلسله دراستوارساختن پایه‌های تشیع باحترام فراوان‌همهٔ عالمان شرع کشید واین امرطبعاً موجب نیرومندی و مبارزهٔ سنّتی آنان‌بافیلسوفان و اصحاب علوم عقلی دیگر شد.

نمونه‌های این رفتار راهم ازآغازعهدصفوی با دانشمندان می‌بینیم، مانند بدخویی‌عالمان شرع درقزوین پایتخت شاه‌تهماسب باسیدحسین عقیلی‌رستمداری مؤلف کتاب ریاض‌الابرار درموضوعات علوم، و این بدرفتاری چنان برآن سید فاضل گران‌آمد که‌بخش بزرگی ازمقدمهٔ کتاب خود را بنکوهش آن قوم‌اختصاص داد وآنان را بنادانی وحرص و حسد و دیگر خویها و خصلتهای زشت موصوف دانست.

این ناسازگاری میان دو دسته ازعالمان مذکور هرچه بیشتر از عمر دولت

صفوی گذشت بیشتر نبرویافت و این خود مولود دو طبیعت کاملاً مباینی است که ذات‌علم درنظراین دودسته ازدانشوران دارد چنانکه حتی بهاءالدین عاملی که‌طعم دانشهای عقلی را چشیده و دربعضی از آنها تألیفهایی داشته است ازتکرار همان مقولات عالمان شرع با فیلسوفان و پزشکان خودداری نمی کرد و می گفت «کلام ابن‌سینا نزد ما رواجی ندارد»[۱].

حکیم بزرگ آن دوران، صدرای شیرازی (م۱۰۵۰ه)، باهمه جلالت قدر مورد طعن‌ولعن عالمان شرع بود زیرا می‌پنداشتند که دربیشتر کتابهایش «کلمات غیرملائم باظواهرشریعت» وجود دارد وبهمین‌سبب گروهی ازفقیهان بکفر اوفتوی دادند تاآنجاکه یکی‌ازآنان دربارهٔشرح ملاصدرا براصول‌کافی گفته است که‌بسیار شرحهابرکافی‌نوشته‌اند ولی‌نخستین کسی که شرح کفرآمیزبرآن نوشته‌صدراست؛ و دربارهٔ پسراو میرزا ابراهیم که برمسلك پدر نرفت گفته‌اند که او مصداق «یخرج الحیّ من‌المیّت» است[۲]. و ملاصدرا خود درمقدمهٔ بعضی‌از کتابها وازآنجمله‌در کتاب «الواردات‌القلبیّة» خود ازنامهربانیهای معاصران از فقیه و مدرس ومحدث و متقلّدکارهای حکومتی، همگی گله می کند[۳].

فیلسوف نام‌آور قاضی سعید قمی (م۱۱۰۳ه) در دیباچهٔ رسالهٔ خود بنام «الانوارالقدسیّة» ازکسانی که بدروغ جای پیشوایان دین و راهبران مؤمنین را گرفته‌اند وبا دانش وفرهنگ دشمنی‌می کنند و دیگران را بی‌دین وکافرمی‌خوانند ببدی یاد می کند و نفرین ولعنت نثارشان می‌سازد.

دراثرهای فقیهان و محدثان‌معروف‌آن دوران بسا که بمخالفتهای‌آشکارشان

---

۱- موضوع بحث وجود زندگانی(حیات) و احساس یا عدم‌آنها دردندان بود وشیخ با استناد بحدیثهایی که ازامامان نقل شده بود، اعتقاد داشت که‌دندان ومو و ناخن‌وشاخ «ممّا لاتحلّه‌الحیوة» است. پزشکی حاضربودوگفت ابن‌سینا درقانون گفته است که دندان را حس‌وحیاتست! شیخ درپاسخش‌آن گفت که درمتن‌آورده‌ام. مشروح‌داستان را درطرائق الحقائق، ج۱، ص ۱۳۹ بیابید.

۲- روضات‌الجنّات، ج۴ ص ۱۲۱-۱۲۲.

۳- الواردات القلبیّه، تهران ۱۳۰۲ ص ۲۵۷.

بادانشهای عقلی و با دانشمندان بازمی‌خوریم. قطب‌الدین محمّد نیریزی (م درحدود سال ۱۱۷۳ ه) در کتاب «الحکمة العلویّه» برفیلسوفان طعنها زده واشعاری را که در نکوهش آنان سروده آورده است. وی خواندن کتابهای حکمی مانند اشارات و شفا و شرح تجرید و شرح مطالع را گمراه کننده دانست و اندیشهٔ فلسفی را بی‌اساس شمرد و گفتار فیلسوفان را در رهایی آدمی ازخطا بی‌ثمر وبلکه بنیاد اشتباه ومبنای گمراهی پنداشته و گفته است:

و منطقهم لَن یَعصِمَن عن الخطا ولَیسَ بمُغنی بَل أساس الخطیئة...[۱]

ملامحمدطاهرقمی (م۱۰۹۸ ه) که‌سخنان درشتش‌را دربارهٔ صوفیان وعارفان پیش‌ازین دیده‌ایم ، در کتاب « الفوائد الدینیّه فی‌الرد علی‌الحکماء والصّوفیّه » فیلسوفان را نیز بباد انتقاد گرفته است. وی کتابی دیگر دارد بنام «حکمة‌العارفین» که‌آن نیز در رد فیلسوفانست ، و او همانست که ملامحسن فیض را بسبب آنکه تمایلی بحکمت وعرفان داشت «شیخ‌مجوسی» می‌خواند[۲].

وی در قصیدهٔ «مونس ابرار» خویش که پیش‌ازین یاد کرده‌ام[۳] ، کسانی را که از بوعلی سینا و بهمنیار[۴] پیروی کرده و مقلد سقراط و پیرو بقراط گردیده و فلسفه آموخته‌اند مردمی باطل گوی وغافل ازدین می‌داند وبعبارت دیگرهمانمی گوید که بسیار پیشتر ازو سخنوران و مؤلفان اسلامی سدهٔ پنجم و ششم هجری می گفتند و پیش‌ازین بتفصیل دربارهٔ مقالات آنان سخن گفته‌ام[۵]. بهرحال بیتهای محقق‌قمی درنکوهش فلسفه و فیلسوفان اینست:

جماعتی شده دور از در مدینهٔ علم نموده پیروی بوعلّی و بهمنیار

---

۱ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳، ص ۴۳۱.

۲ـ روضات‌الجنات، ج۴، ص۱۴۶. ودربارهٔ ابن شیخ محمدطاهر قمی بنگرید بهمان کتاب وهمان‌جلد ازص ۱۴۳ ببعد و نیز بنگرید بامل‌الآمل، ج۲، ص ۲۷۷، الذریعه، ج ۶، ص ۱۵۷، اعیان‌الشیعه، ج۴۵، ص ۲۵۲ و جزآنها.

۳ـ همین جلد، ص ۲۱۳.

۴ـ بنگرید بهمین کتاب، ج۱، چاپ‌پنجم، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۵ـ همین کتاب، ج۲، ص ۲۷۴-۲۸۸.

ز جهل گشته فلاطونی و ارسطویی فتاده دور ز راه ائمهٔ اطهار
شده مقلّد سقراط و پیرو بقراط ز قول باقر و صادق نموده‌اند فرار
بزعم باطل ایشان که غافل از دینند کسی که فلسفه داند بود تمام عیار
بود تمام عیار آن کسی بنزد خدای که هست پیروی آل مصطفاش شعار
من استفادهٔ علم از درِ مدینه کنم مرا بحکمت یونانیان نباشد کار
بود کتاب حدیث نبی اشاراتم شفای من شده قرآن خالق جبّار
مرا شفا و اشارات مصطفی کافیست دگر مرا بافادات بوعلیست چه کار
بیا و حکمت حق از درِ مدینه طلب مرو بسوی مَلَطْ[1]، سوی فلسفه زنهار
حدیث اهل مَلَطْ غالبش غلط باشد بود صحیح حدیث ائمهٔ اطهار
حذر نما ز نماز حکیم یونانی که‌همچوسحروفسون دل‌شوداز آن‌بیمار
نجات کن طلب از آل مصطفی ای دل بود نجات تو در دین احمد مختار

شیخ‌الاسلام‌محمد باقرمجلسی درنسخه‌یی‌ازتهذیب الاحکام که از آن اوبود نوشته که چون توجه مردم را بصوفیان بدعت گذار و حکیمان زندیق مشاهده کرد سعی درنشر آثار امامان نمود تا خلق را از گمراهی برهاند[2]. وی درجواب کسی که ازو درباب حکمت وتصوف پرسشی کرده بود این عبارت را دارد: «... اما مسئلهٔ اُولی یعنی طریقهٔ حکما وحقیقت بطلان آن را باید دانست که حق تعالی اگرمردم را در عقول خود مستقل می‌دانست انبیا و رسل برای ایشان‌نمی‌فرستاد... پس در امور بعقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را بشبهات ضعیف حکما تأویل کردن ودست از کتاب برداشتن عین خطاست...»[3].

با همه مخالفت و ستیزه جویی که در عهد صفوی با دانشمندان و فیلسوفان شد، توسن اندیشهٔ ایرانی از رفتار بازنماند و در آن دوران نه تنها بنام چند تن از

---

۱ـ ملاطیه. مقصود گوینده از «اهل‌ملط» اهل یونانست.

۲ـ مأخوذ از یادداشتهای آقای محمدتقی دانش‌پژوه در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ۳، ۱۲۶۰.

۳ـ طرائق‌الحقائق، ج۱، ص ۱۵۱.

حکمت شناسان مطلع بازمی‌خوریم، بلکه بعض آنها را مانند صدرالدین ابراهیم شیرازی در صف مقدّم حکیمان ایران می‌یابیم و آن دیگران یا در تعلیم حکمت ودرك متنهای فلسفی پیشین و نوشتن شرح و حاشیه بر آنها توانا بودند و یا تعلم و فراگیری آن متنها را همراه دانشهای دینی وادبی برخود الزام می‌کرده‌اند وازین دستهٔ اخیرهنوزهم گروهی درمیان طالبان دانشهای قدیم دیده می‌شوند، اگرچه‌کار آنان بفراگرفتن «متون» و«سطوح» وتوقف درمطالب آنها، وبعبارت دیگر بنوعی از «شاگردی» منحصرومقصور باشد. علت عمدهٔ این امرآنست که حکمت، بعداز کوششهای متکلمان معتزلی و استادانی از فارابی تا پورسینا و شاگردان و طرفدارانشان، خاصه نصیرالدین طوسی بنحو بسیار مطلوبی با اصول معتقدات اسلامی سازش یافت و با «کلام» معتزلیان و اشعریان وشاعیان اسمعیلی و دوازده امامی بستگی حاصل نمود وبهمین سبب بسیاری ازمباحث آن درآموختن فن کلام بکار رفت و می‌رود ، و مقدمهٔ حکمت یعنی منطق هم بعنوان یکی از دانشهای ناگزیران در آموختن دانشهایی از قبیل کلام و اصول فقه و جدل و خلاف بمحل استفاده وتعلیم وتعلم درآمد، بنحوی که درمیان‌حکمت شناسان عهدصفوی کسانی را مانند میرداماد و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی و همانندگانشان می‌یابیم که هم بکار دانشهای دینی اعم ازتفسیروحدیث وفقه وحتی تألیف کتابها دردعاها وذکرها پرداخته وهم متوجه‌بحث درجستارهای گوناگون کلام ومباحثی ازحکمت بوده‌اند که باکلام رابطهٔ بسیارنزدیك دارد.

همین نزدیکی میان حکمت وپاره‌یی ازدانشهای دینی، و نیز ایجاد تقارب‌و تقارن میان بعضی از پایه‌های اندیشهٔ فلسفی با آیه‌ها وخبرها از راه تأویل وتوجیه آنها، وسیله‌یی شد برای ادامه دادن سنت مکتبهای قدیم فلسفه و حکمت اسلامی دردوره‌یی که ازهرحیث فاقد علتهای مرجّح برای بقای آن بود.

هنگام‌بحث دربارهٔ «حکمت، حکیمان وحکمت شناسان» که بزودی خواهد آمد، بازدربارهٔ وضع حکمت در این دوره ودردنبال این سخنان، بسبب اهمیت و اعتبارخاصی که داشت، باختصامی سخن خواهم‌گفت.

**موضوعاتِ علوم**

درمیان اثرهای پارسی وتازیِ دانشمندانِ این عهد چندبار بکتابهایی باز می‌خوریم که در بیانِ «موضوعات علوم» نوشته و در این راه از عالمان پیشین، که پیش ازینها یادکرده‌ایم، تقلید نموده‌اند، اما اساسی‌ترین این کتابها بعربی و بیرون از ایران تألیف شده است.

مقارن با شروع این عهدشکرالله شروانی کتاب ریاض العلوم را برای سلطان بایزیدخان ثانی ( ۸۸۶ - ۹۱۸ ه ) در نه باب بفارسی تألیف کرد ، بدین شرح : ۱) تصوف ۲) منطق ۳) هیئت ۴) نجوم ۵) حساب ۶) علم فراست ۷) علم شعر ۸) علم معما ۹) علم انشاء.[۱]

چند سالی بعداز تألیف کتاب یاد شده، کتاب دیگری هم بفارسی، ولی مشروحتر، نه ارزشمندتر ازآن در ایران نوشته شد که نسخه‌یی از آن درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیاموجود است وآن کتاب ریاض‌الأبرار است اثرحسین‌عقیلی‌رستمداری از دانشمندان سدهٔ دهم هجری که بدعوی خود بیست سال در زادگاه خویش و جایهای دیگر در اندوختن دانش کوشید و دفترهای بسیار که فهرستی از آنها یاد کرده است، خواند وچندی درشیرازومدتی دراصفهان بسربرد وسرانجام بقزوین که در آن روزگار پایتخت کشور بود، رفت و در آن شهر باگروهی از اهل علم بازخورد که از آنان بنیکی یاد نمی‌کند و بویژه شرحی دراز در نکوهش «علمای قزوین» یعنی عالمان شرعی آن شهردر این مقام آورده و آنان را بنادانی و جهل و حرص و حسد و انواع نقایص و رذایل توصیف کرده است . وی بدنبال این سرگذشت گوید که درقزوین بخواهش‌بعضی ازدوستان بتألیف کتاب ریاض‌الابرار دست یازید، در محرم سال ۹۷۹ه، اواخرعهد شاه تهماسب یکم (م ۹۸۴ ه)، آنرا آغاز کرد ودرربیع‌الثانی همان سال بپایان برد. این کتاب که بمنزلهٔ دائرةالمعارف مشروحی از دانشهای مختلف متداول میان مسلمانان است، یك «فاتحه»، دوازده «روضه» و یك «خاتمه» دارد وهریك از اینها به‌بخشهای کوچکتری تقسیم می‌شود

---

۱- کشف‌الظنون، ج۱، ستون ۹۳۷.

۲۸۶ ــــــ

باید باصل آن مراجعه کند[1].

دیگر ازینگونه کتابها «رسالة الاعضالات فی‌فنون العلوم‌والصناعات» است از میرمحمدباقرداماد استرابادی (م ۱۰۴۱ ه) که موضوع آن از نامش پدیدار است.

دیگر«رسالهٔ صناعیّه» تألیف میرابوالقاسم فندرسکی استرابادی (م ۱۰۵۰ ه) که در آن از دانشهای گوناگون یاد شده است. این کتاب بهمراه اخلاق ناصری بسال ۱۲۶۷ ه ق در بمبئی و باردیگر بسال ۱۳۱۷ شمسی درتهران چاپ شد.

کتاب دیگر ازین مقوله «فهرست‌العلوم» است از ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه) در شرح انواع و اصناف دانشها، و کتاب دیگر «انموذج العلوم» از محقق شروانی میرزا محمدبن حسن (م ۱۰۹۹ ه).

بهترین کتابها در موضوعات علوم که در عهد مورد مطالعهٔ ما تدوین شده آنهاست که درخارج از ایران فراهم آمده است و این حکم البته با سیرانحطاطی دانشها که در ایران جریان داشته، سازگار است. سبب مبادرت بذکر این کتابها در اینجا اهمیتی است که آنها در تحقیق دانشهای تمدن اسلامی و در شناخت کتابهای معتبرتازی و پارسی و ترکی ازرشته‌های مختلف دانش و ادب دارند. از قدیمترین آنها کتاب مشهور «مفتاح‌السعادة‌ومصباح‌السیادة» است بعربی که در این کتاب بارها بنام آن اشاره کرده‌ام و ازجملهٔ بهترین وکاملترین کتابها درموضوعات علومست[2]. مؤلف آن احمد ابن مصطفی معروف به«طاش کبری زاده» (طاشکوپروزاده)[3] مرده بسال ۹۶۸ه است. وی درکتاب خود از یکصد و پنجاه رشته از

---

۱- وبنگرید به :

Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu. London, 1895, P. 103-105

۲- چاپی خوب برکاغذی بسیارید وپوسیده ازین کتاب مشروح وجامع درحیدرآباد دکن شده است.

۳- «طاشکوپرو» نام محلی است نزدیک «قسطمونی» در آسیای صغیر. این نام ←

رشته‌های گوناگون دانش بپندار عالمان تمدّن اسلامی، سخن گفته است، و پسرش کمال‌الدین محمد (م ۱۰۳۲ ه) اثر پدرش را با افزودن دانشهای دیگری که شمارهٔ آنها به‌پانصد رسیده، بترکی ترجمه کرد[۱] و آن با عنوان «موضوعات العلوم» بسال ۱۳۱۳ ه ق در استانبول طبع شده است[۲]. طاش کبری زاده در ذکر هریك ازفنون شرح جامعی درتعریف وتاریخچهٔ آن وسپس کتابهای اساسی ومحل مراجعه راکه درآن فن از آغاز تا بعهد اوتألیف شده با اشارهٔ مختصروسودمندی دربارهٔ مؤلف آن آورده است. آنچه طاش کبری زاده دربارهٔ تقسیم علوم نوشته جامعترین و بهترین تقسیمی است که در تاریخ تمدن اسلامی تا زمان وی شد. بخشهای مفتاح‌السعاده بدین طریق تنظیم یافته است: ۱) مقدمه دربارهٔ برتری دانش و آموزش (تعلیم) و آموختگاری (تعلم) و شرطهای هریك ۲) دوحهٔ اول علوم خطّیه ۳) دوحهٔ دوم علوم متعلّق‌بالفاظ با ذکر کتابهایی که دراین‌باب تألیف شده واشاره‌یی بسرگذشت مصنّفان آنها و شاعران و عروضیان ومترسّلان و لغویان ونحویان و قاریان، علم تاریخ و مورخان وسرگذشتهایشان وذکری‌ازکتابهای مشهوردرتاریخ ۴) دوحهٔ سوم علم منطق و علم آداب درس وعلمهای‌جدل و خلاف و نام مؤلفان آنها ۵) دوحهٔ چهارم علوم حکمی و علم کلام ومقالات فرقه‌ها و دانش پزشکی و

---

←

به‌خاندان معتبری ازعالمان هم‌که از آن دیار برخاسته‌اند، با جزء ترکیبی «زاده» برای بیان نسبت داده و در موقع تحریر بخط عربی «طاش‌کبری زاده» خوانده شده است. پدر طاش‌کبری‌زاده یعنی مصطفی پسرخلیل‌الدین (۸۵۷ - ۹۳۵ ه) فقیهی مشهوروآموزگار سلطان سلیم اول بوده است. کتاب دیگرطاش‌کبری زاده را بنام «شقائق» دانشمند آلمانی «رشر»(Rescher) بآلمانی ترجمه‌کرده است. چاپ استانبول۱۹۲۷ میلادی.

۱ـ کشف‌الظنون ج۲، ستون ۱۷۶۲.

۲ـ Aldo Mieli, La Science Arabe, Leiden 1939, P. 274.

آنچه دربارهٔ «طاشکوپرو» و«طاش‌کبری زاده» نوشته‌ام نیزمأخوذ است ازمأخذ فوق، و نیز بنگرید بمقدمهٔ کشف‌الظنون، چاپ استانبول، ۱۹۴۱ میلادی بقلم محمد شریف‌الدین بالتقایا.

فن کشاورزی و جز آن با نام کتابهایی که در این راهها تألیف شده با ترجمهٔ حال نویسندگان آنها ۶) دوحهٔ پنجم حکمت عملی مانند علم‌الاخلاق و تدبیرمنزل، و دانشهای دینی مثل قرائت وتفسیروحدیث وفقه با ذکرعالمان مشهور و اثرهایشان. ۷) دوحهٔ ششم در«علوم‌الباطن».

کتاب معتبردیگری، باز درقلمروامپراطوری عثمانی، نوشته شده است بنام «کشف الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون» تألیف مصطفی‌بن عبدالله ملقب به «کاتب چلبی» ومشهور به «حاجی خلیفه» (۱۰۱۷ ـ ۱۰۶۸ه). علت شهرت او به «خلیفه» معاونتش بود دریکی‌ازاداره‌های ارتشی‌عثمانی. وی‌مؤلفی پرکاربودو شمارهٔ اثرهایش به‌بیست و دو کتاب رسید و از آن میان کشف الظنون بمنزلهٔ دائرةالمعارف بزرگی برای شناخت کتابهاوانواع دانشهاییست که‌میان مسلمانان رواج داشته‌است وحاجی خلیفه نام آن دانشها را با نام کتابها درآمیخته وبترتیب‌الفبائی درجای‌خود آورده و با توضیح کافی شناسانده و کتابهای مشهور مربوط بهر دانش را درپایان توضیح معرفی نموده است. این کتاب چند بار طبع و یکبار بلاتینی و بار دیگر بفرانسوی ترجمه شد. بر کشف الظنون چند ذیل نوشته‌اند که‌ازهمه مهمترایضاح‌المکنون‌تألیف‌اسمعیل‌پاشا (م۱۳۳۹ه ق)است. این کتاب‌دردومجلدبسالهای۱۹۲۵ـ۱۹۴۷ دراستانبول بطبع رسید. حاجی خلیفه نام و توضیح نزدیك به‌سیصد علم و فن و ۱۵۰۰۰ کتاب ودیوان تازی و پارسی وترکی و ۹۵۰۰مؤلف را درکتاب‌خود آورده است[1].

**منطق**

فعالیتی که عالمان این‌عهد طولانی درشرح یاحاشیه‌نویسی برکتابهای منطقی و یا تألیف و تدوین کتابهای تازه در این‌باب داشته‌اند، حتی نسبت بدورهٔ مقدم، که از یك قرن تجاوز نمی‌کرد، بسیار

---

۱ـ دربارهٔ کاتب چلبی وکشف الظنون او رجوع شود بمقدمهٔ کشف الظنون چاپ استانبول بقلم‌محمد شرف‌الدین بالتقایا، ص۱۰-۱۱ ونیز به:
Aldo Mieli, La Science Arabe, P. 274_275

۲۹۰ ـــــــ

محمد اسفراینی (م ۹۲۳ه درسمرقند) وشرح ملاعبدالعلی بیرجندی[۱].

آداب‌البحث دیگری داریم ازشمس‌الدین‌محمدبن اشرف حسینی‌سمرقندی صاحب کتاب‌صحائف‌وکتاب القسطاس (م درحدود سال ۶۰۰ ه)[۲] که بازدر اوایل این عهد چند شرح وحاشیه، بیشتردرخارج ازایران، برآن نوشته شده مثل حاشیهٔ عمادالدین‌یحیی‌بن‌احمدکاشی ازدانشمندان‌سدهٔ دهم‌هجری برشرح کمال‌الدین مسعود شروانی رومی ازعالمان قرن نهم. حاشیهٔ عمادالدین‌کاشی را به‌علت اشکال ودقت معنی حاشیهٔ سوداء می‌نامند و بهمین سبب تعلیقاتی برآن نوشته شده مثل تعلیقهٔ شجاع الدین الیاس رومی مذکور، و تعلیقهٔ دیگری از پسر همین شجاع الدین موسوم به‌لطف‌الله، و تعلیقهٔ شیخ‌رمضان بهشتی رومی (م ۹۷۹ ه)، حاشیهٔ معروف دیگر برشرح کمال‌الدین مسعود ازعصام‌الدین اسفراینی‌مذکوراست که ازکتابهای دقیق دراین مورد شناخته شده است[۳].

در شمار همینگونه کتابهای معتبر درسی منطق است کتاب «تهذیب المنطق والکلام» ازعلامه سعدالدین تفتازانی (م۷۹۲ ه)[۴] که مهمترین شرح آن را برقسمت منطق علامه جلال‌الدین‌دوانی (م ۹۰۸ ه)[۵] نگاشت. براین شرح بسبب اهمیتی که یافت چند حاشیه‌نوشته‌شد و ازآنجمله حاشیهٔ‌میرابوالفتح‌سعیدی(م۹۵۰ه) وحاشیهٔ محمدبن صلاح لاری (م ۹۸۰) و حاشیهٔ سید حسین حسینی خلخالی (م ۱۰۱۴ یا ۱۰۳۰ ه) و شرح احمد قزوینی (م ۹۵۳) که آن را در شهردمشق تألیف کرد، و حاشیهٔ سیدمیرزا ابوالفتح (م۹۷۷ه) ازاعقاب میرسید شریف گرگانی. ـ دیگر از شرحهای مشهور تهذیب‌المنطق‌شرح مرشدبن‌امام شیرازی‌است که آنرا بنام‌سلطان

---

۱ـ ایضاً کشف‌الظنون، ستون ۴۱.

۲ـ همین‌کتاب، ج۳، ص ۲۴۶.

۳ـ کشف‌الظنون، ستونهای ۳۹ـ۴۰.

۴ـ همین‌کتاب، ج۳، ص۲۴۵ـ۲۴۶.

۵ـ دربارهٔ او بنگرید بهمین‌کتاب، ج۴، ص۹۹.

بایزید ثانی (م ۹۱۸ ه) نوشت و دیگرشرح عبیدالله‌بن فضل‌الله‌خبیصی[۱].

از جملهٔ کتابهای منطق که درشمار «مقدمات» دانشهای قدیم آموخته می‌شده کتاب «کُبری» است بفارسی ازمیرسیدشریف گرگانی (م۸۱۶ ه) که عصام‌الدین اسفراینی شرحی فارسی برآن نوشته است. کتاب کبری بعلت آنکه از کتابهای درسی است چندین‌بار چاپ شده است.

کتابهای دیگری هم بوسیلهٔ فاضلان ایرانی این عهد در منطق نوشته شده است مانند آداب مناظرهٔ فخرالدین محمدبن حسین حسینی استرآبادی از عالمان سدهٔ دهم شاگرد غیاث‌الدین منصوردشتکی شیرازی (م ۹۴۸ ه) و«تعلیق درمبادی قیاسات» بفارسی ازقوام‌الدین رازی ازدانشمندان سدهٔ یازدهم هجری ونظایر اینها که آثار اساسی مهمی در این علم نیستند.

## حکمت، حکیمان و حکمت‌شناسان

**کلیات**

دنبال سخنانی که پیش ازین دربارهٔ وضع عمومی دانشها و ازآن‌جمله حکمت گفته‌شد، بیان‌چند نکته دیگردراینجا بایسته است: ۱) نخست آنکه در این عهد دومرکز اصلی برای آموختن حکمت وطبعاً پدید آوردن اثرهایی در این زمینه داریم: شیراز واصفهان، وهمین دومرکز اصلی هستند که دردوران بعد بمرکزهای جدیدی مانندمشهد وتهران مایه‌داده‌اند.

شیرازدر پایان قرن نهم و آغازسدهٔ دهم در پرتووجود ملا جلال دوانی (م ۹۰۸ ه) وحوزهٔ مهم تدریس اوو بسبب تربیت شاگردان مشهوری که زیردست خود داشت، ونیز براثر کوششهای امیرصدرالدین محمدبن‌ابراهیم‌دشتکی‌شیرازی (کشته درسال ۹۰۳ ه) درنشرعلوم وتربیت طالبان علم حکمت وکلام، وهمچنین با وجود عالمان و ادیبان دیگراهمیت و ارزشی را که از اوان حملهٔ مغول کسب

---

۱- دربارهٔ همهٔ این شرحها و حاشیه‌ها بنگرید بکشف الظنون، ستون ۵۱۶-۵۱۷.

کرده بود، همچنان ادامه می‌داد، وچون نوبت تعلیم به‌امیرغیاث‌الدین منصورپسر صدرالدین محمد مذکور رسید برمیزان این اهمیت فلسفی بسی افزوده شد. این ارج ومقام علمی و ادبی شیرازمدتها بعد وحتی درعهد سلطنت قاجاریان باقی بود ودر این میان با ظهور صدرالمتألهین صدرای شیرازی، و استقرار حوزهٔ تعلیمش درشیراز، این اهمیت بمرتبهٔ اعلای خود رسید.

اگر عمر پایتختی قزوین بدرازا می‌کشید ، شاید آن شهر هم می‌توانست بزودی جانشین تبریزشود که بعدازسقوط پادشاهی بایندری مقام علمی وادبی خود را ازدست داده بود، و در دوران کشورگشائی شاه اسمعیل هم فرصتی برای رشد علمی آن فراهم نیامد. اما شاه تهماسب که تخت پادشاهیش را از تبریز به‌قزوین آورده بود، ترجیح می‌داد که درگاهش را بوجود عالمان‌مذهبی امامیهٔ اثنی‌عشریه بیاراید وحتی آنان را از بلاد عرب بسرزمین «عجم» بکوچاند، وامیرغیاث‌الدین منصورهم که چندی منصب صدارت اوداشت نتوانست درمحیطی که پادشاه متعبد صفوی‌بهمدستی عالمان شرعی پدیدآورده بود، تاب اقامت بیاورد وناگزیربشیراز بازگشت و برمسند تعلیم پدر تکیه زد و همت بتربیت شاگردان و تألیف کتابهای مشهورش گماشت.

اما اصفهان، با علاقهٔ شاه‌عباس یکم بجلب عالمان بزرگ بزودی مرکزی اساسی از دانشهای معقول و منقول شد و از همان دوران استادان بزرگی مانند میرمحمد باقرداماد و شیخ بهاءالدین عاملی با شاگردانی که در خدمت داشتند در آنجا گرد آمدند. در این زمان بود که مکتب جدیدی ازحکمت که می‌توان آن را مکتب فلسفی اصفهان نامید، پی‌ریزی شد و بزودی چنان اعتبار یافت که طالبان علوم حِکمی را ازدور ونزدیك بسوی‌خود کشید و حتی با انقراض دولت صفوی و انقلابهایی که بعدازآن رخ داد، همچنان بقوت خود باقی ماند چنانکه وقتی حاجی محمد حسین‌خان مروی مدرسهٔ مروی را در تهران بنا کرد، برای تدریس حکمت در آن مدرسه دست توسل بدامان حکمت شناسان اصفهان درازکرد.

۲) نکتهٔ دیگری که باید در اینجا بیاد آوریم آنست که اشتغال بدانشهای معقول خاصه منطق و حکمت در این دوره بتدریج چنان رایج شد که حتی بیشتر عالمان دین هم بدانها پرداختند، و اگرچه بعضی ازعلمای قشری، چنانکه دیدیم، سخت با این امر مخالف بودند و گاه هم کار این‌مخالفت را بآزار می‌کشانیدند، لیکن حاجتی که بفرا گرفتن بخشی از دانشهای معقول برای آسانی کار در آموختگاری دانشهای منقول احساس می‌شد گروه بزرگی را از آنان بتحصیل حکمت خاصه حکمت مَشّاء وادار می‌کرد و بدین سبب در شرح حال بسیاری از عالمان‌معروف‌دردانشهای‌دینی‌می‌بینیم که درحکمت‌و کلام دست‌داشته و گاه‌بتألیف کتاب یا نوشتن شرح و حاشیه در این دانشها می‌پرداخته‌اند، و پیداست که اگر بخواهیم همهٔ آنان را در صف حکیمان یا مدرسانِ حکمت در آوریم هم خلاف شهرت آنان درفن اختصاصی که داشته‌اند عمل کرده‌ایم وهم‌کارما درمطالعهٔ وضع حکمت وحکیمان این عهد سخت یدرازا وبتعبیرپیشینیان بتطویل لاطائل خواهد کشید.

۳) و امّا آنان که‌اختصاصاً بحکمت‌می‌پرداخته‌اندیابزرگانی‌هستند که‌بمقامات بلند رسیده وشایستهٔ آن شده‌اند که عنوان «حکیم» یابند، و این گروه در این دوره بسیار نادرند . دستهٔ دیگر که شمارهٔ آنان بسیارست، کسانی‌بودندکه‌درراه‌شناخت حکمت و کتابهای اساسی که ازعهد فارابی ببعد در ابواب گوناگون فلسفه و کلام نوشته شده بود، با ژرف نگری می‌آموختند و سپس بآموزش آنها و گاه نوشتن کتابهاورساله‌هایی درهمان زمینه‌ها ومحدودبهمان‌حدودمی‌پرداختند، اما درنوآوری و بنای مکتب جدید ناتوان بودند . در این مختصر بدینگونه استادان ، که البتّه مردمی دانشمند و بزرگوار بوده‌اند، عنوان «حکمت شناس» داده‌ام نه حکیم، و پیداست که می‌توان آنان را مدرّسان ومؤلّفان حکمت هم خواند.

۴) نکتهٔ دیگر آنکه‌همهٔ حکیمان‌و حکمت‌شناسان این‌دوره‌در یك راه‌نمی‌رفته

اند. بعضی متمایل باشراق وبرخی متوجّه بحکمت مشّاء وپاره‌یی مجذوب عرفان بوده‌اند ودربحثهای خود ازآنها دفاع می کرده‌اند. اما برخی دیگربدنبال همهٔ اینها می‌رفتند برای آنکه آنها راخوب بشناسند و در مجلسهای درس نیازشاگردان خود را برآورند. بنابراین نمی‌توان دربارهٔ غلبهٔ هیچیك ازمکتبهای فکری دراین دوره حکم قاطعی کرد. فقط این نکته را باید بیاد داشت که باتعلیمات میرغیاث‌الدین دشتکی ومیرداماد استرابادی و با ظهور ملّاصدرای شیرازی دراین دوره تمایل خاصی بمکتب اشراقی و عرفانی حاصل شد و آن تمایل در میان دسته‌یی از حکیمان وحکمت شناسان تا بروزگار ما باقی‌ماند. ولی این تمایل بمکتب اشراقیان بهیچروی مانع از ادامهٔ عمقی طریقهٔ مشّائیان وقرارداشتن آن دربنیان واساس سیستم فلسفی آن روزگار نبود، بلکه این دوشیوهٔ تفکّر که تا اواخر قرن نهم دوشادوش یکدیگرسیر می کردند درسده‌های دهم و یازدهم بهم نزدیك شدند وبنحو متقابلی یکدیگررا تهذیب وتکمیل کردند وازین راه مکتب خاصی، بدانگونه که در اثرهای حکیمان عهد صفوی می‌یابیم بوجود آمد. دراین مکتب حکمت اثباتی وذوقی والهی و مقالات عارفان ومبانی اعتقادات مذهبی دوازده امامیان باهم درآمیختند وبصورت واحدی درآمدند بنحوی که هرچند بتنهایی هیچیك ازآنها نیست ولی همهٔ آنها را دربردارد. دراین مکتب نو چنانکه خواهیم دید مسائلی ازقبیل وحدت و اصالت وجود وحرکت جوهری و اتحاد عاقل ومعقول ومانند اینها یا بتازگی مطرح شد و یا بصورت کامل شده‌یی در آمد وبویژه دین وفلسفه بعدازقرنها کشاکش با هم جانب صلح و آمیزش گرفتند.

۵) در حقیقت باید گفت علت اصلی و غائی توسعهٔ دامنهٔ حکمت در عهد صفوی و بعدازآن درمیان شیعیان ایران ، حاجت آنان بود بوفق دادن میان میراثی که‌از گفتارها وسنّتها و پندارهای مذهبی خود داشتند ، با شیوهٔ اثباتی حکیمانه، و بعبارت دیگر ایجاد پیوند دائم میان «اعتقاد» و «اثبات» و بدست آوردن مقیاسهایی عقلی برای این پیوند یگانگی و وحدت . پس آنچه در مبنای این نحوهٔ جدید

ازتفکر قرارمی گیرد اعتقاد مذهبی است نه کنجکاوی فلسفی؛ ومنجر شدن بحثهای حکیمان ومتکلمان زمان ببعضی ازنتایج جدید، در این مورد همانست که درمکتب فکری معتزله و اشاعره بود. یعنی بهمان نحو که معتزلیان و اشعریان بدنبال پی‌جوئیهای متکلمانهٔ خود در حکمت مشاء باندیشه‌های حکمی جدیدی می‌رسیدند، متفکران شیعی مذهب قرن دهم و یازدهم ایران هم که در مبنا و اساس عالمانی مذهبی بودند ، در جست و جوی دلایل اثباتی و با اتکاء برشیوهٔ استدلالیان برای اثبات مبانی اعتقادی ومیراثهای مذهبی خود با آنچه ازمشائیان و اشراقیان بدانان رسیده بود بنتایج تازه‌یی بدان نحو که درکتابهای اساسی میرمحمد باقر داماد و ملاصدرا وقاضی سعید قمی وفیض کاشانی می‌بینیم، دست یافتند؛ و این سر اصلی ظهور و توسعهٔ مکتبی جدید ازحکمت است در عصری که مطلقا مساعد باحوال علوم عقلی نبود و نه تنها در ترقی انواع دانشها سهمی نداشت بلکه در حفظ و نگاهداشت میراث علمی گذشتگان نیز قدمی برنداشت.

۶) اما دو امر باعث شد که دراین مجلد بیشتر از دیگرجلدهای این کتاب بمبحث‌حکمت بپردازم: نخست آنکه‌درتاریخهای ادبی که برای این عهدنوشته‌اند غالباً بی‌آنکه مطالعه‌یی دراین‌زمینه کرده‌باشند آنرا دورانی خالی‌ازبزرگان متفکر جلوه‌داده‌اند وچنین‌نیست.دوم آنکه ادبیات‌قرنهای ۱۰ـ۱۳ تحت تأثیرهمان سلسله ازمبانی فکری‌قراردارد که دربارهٔ حکمت گفته‌ایم، وای‌بسا غزل وقصیده ومثنوی و رباعی که سرچشمهٔ مضامین آنها را باید دراین شیوه از تفکریافت و نتیجه و ثمرهٔ تحصیلات‌ومطالعات گویندگانشان‌درزمینه‌های‌چندگانهٔفکر که‌برشمرده‌ایم،دانست. بیشترشاعران‌این عهد مردمی درس‌خوانده وحکمت‌شعارو عارف مشرب بوده‌اند، همچنانکه‌تقریباً همهٔ حکیمان‌وحکمت شناسان‌این‌دوران شاعربوده وآثاری ازخود دراین راه باقی‌گذارده وگاه مانند میرزاعلی رضای تجلی و ملامحسن فیض و ملا عبدالرزاق فیاض وملاهادی‌سبزواری‌دیوانهای‌بزرگ شعرازخود بیادگار گذارده‌

اند، چنانکه درصحیفه‌های آینده اشاره‌خواهم کرد. پس شایسته است که‌با این‌همه اهمیت که حکمت وتحصیلات فلسفی درتربیت اندیشه‌های این عهد دارد، در این جُستار اندکی مشروحتر از پیش سخن گفته شود.

**قاضی میبدی**

در آغاز این عهد، و در گیرودار نهضت سرخ کلاهان، یکی ازحکمت شناسان وعالمان مشهور که دردورهٔ پیشین زیردست ملاجلال دوانی تربیت شده بود، یعنی قاضی کمال‌الدین میرحسین‌بن معین‌الدین حسینی میبدی متخلص به«منطقی»[1]، چنانکه پیش ازین دیده‌ایم بسال ۹۱۰ ه‍[2] بعلت سنی بودن بفرمان بنیان گذاردولت صفوی بقتل رسید. وی حکیمی مشائی بود ولی مانند استاد خود و بسی دیگر ازمتفکران عهد درشعرمذاق عرفانی داشت و ازو چندین اثر بپارسی و تازی درمنطق و حکمت و کلام و ادب بازمانده

---

۱- دربارهٔ اورجوع شود به:
* همین‌کتاب، ج۴، ص۱۰۰-۱۰۱ و۱۱۵.
* حبیب السیر، چاپ تهران‌کتابخانهٔ خیام،ج۴، ص۶۰۷.
* روضات الجنات فی‌احوال‌العلماء والسادات، چاپ قم، ج۳ ص۲۳۵ ببعد.
* احسن التواریخ روملو، تهران، ص۸۲.
* طرائق الحقائق، الحاج محمد معصوم شیرازی، تهران ۱۳۱۶ - ۱۳۱۹ ه‍ ق، ج۳، ص۵۳.
* تحفهٔ سامی، تهران، ۱۳۱۴، ص ۴۸.
* تذکرهٔ نصرآبادی، چاپ ارمغان، ص۵۱۲-۵۱۳.
* ریحانة‌الادب، ذیل نام صاحب ترجمه.
* الذریعه، ج۵ ص۲۵ وج۶ ص۳۳ ومورد‌های دیگر.
* آتشکدهٔ یزدان، آیتی، ص۳۳۲.
* فهرست‌کتابخانهٔ تهران، ج۲، ع منزوی، ص۱۲۱-۱۲۴.
*کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، چاپ استنبول. ستون ۵۳۳ و جابهای دیگر.
* فهرست نسخه‌های خطی‌فارسی‌کتابخانهٔ ملی باریس، بلوشه، ج۱، ص۸۳-۸۴.

۲- این تاریخ را ۹۰۹ و۹۱۱ هم نوشته‌اند. گویا ۹۱۰ درست‌تر باشد. پیش ازین یك‌بارسال ۹۱۱ ذکرکرده‌ام. بنگرید بهمین‌کتاب ج۳ ص۲۵۵.

است. از همهٔ آنها مهمتر شرح هدایة الحکمهٔ اثیرالدین ابهری (م ۶۶۳ه)[۱] است بنازی که هم از اوان تألیف در شمار کتابهای رایج درسی حکمت در آمد و بر آن حاشیه‌ها نوشته‌اند که از آنهاست حاشیهٔ سید امیرفخرالدین حسینی که بسال ۹۲۸ ترتیب یافت. شرح هدایهٔ میبدی یکبار جداگانه بچاپ سنگی و بار دیگر در حاشیهٔ نهج‌البلاغهٔ میرزا باقر نتواب در تهران طبع شد. ـ کتاب دیگر او شرح طوالع‌الانوار قاضی بیضاوی (م۶۸۵ ه)[۲] است بعربی. طوالع کتابی مختصر در کلام است. ـ دیگر شرح کافیهٔ ابن حاجب. ـ دیگر حاشیهٔ آداب‌البحث و شرح شمسیه که پیش ازین یاد کردیم. این شرح اخیر در حاشیهٔ کتاب میزان الانتظام بسال ۱۳۲۷ ه ق در استانبول چاپ شد. ـ دیگر حاشیه بر تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی. ـ دیگر شرح دیوان علی بن ابی طالب بفارسی. ـ دیگر « جام گیتی‌نما » بفارسی که خلاصه‌ایست در حکمت الهی بلحن عرفانی که در یك «فاتحه» و سی «مقصد» و یك «خاتمه» ترتیب یافته و از کتابهای سودمند درباب خود، ونیز ازنخستین نشانه‌های تقارب حکمت وعرفان در آغاز این دوره است. ترجمه‌یی عربی از این کتاب همراه با ترجمهٔ لاتینی آن بردست «آبراهام اکشلن‌سیس»[۳] بسال ۱۶۴۱ میلادی درپاریس بطبع رسید. ـ دیگر از کارهای قاضی میبدی شرح اوست بر حکمة العین نجم‌الدین دبیران (م۶۷۵ ه)ـ قاضی میرحسین شعر می‌سروده ومنطقی تخلص می کرده. نصرت آبادی دربارهٔ او گفته است که در لغز و معمّا دست داشته و ازو چند معما نقل کرده که یکی از آنها اینست باسم «علی»:

جمعی که بخاك راه یکسان نشوند — درروی زمین امیر و سلطان نشوند
با جمع اعالی چو نشینی منگر — آنها که انیس زیردستان نشوند

مقصود آنست که: در کلمهٔ «اعالی» الف‌ها را که بزیردست خود یعنی بعداز خود

---

۱ـ همین کتاب ج۳ ص۲۴۷ و۲۵۴ـ۲۵۵.
۲ـ همین کتاب ج۳ ص۲۱۸.
۳ـ Abraham Ecchellensis

نمی‌چسبند در نظرمگیر . در این صورت از «اعالی» علی می‌ماند. سام میرزا این مطلع را ازو ذکرمیکند:

دگرشب آمد ومن مبتلای هجرانم  کجا روم‌چه کنم؟چاره‌یی‌نمی‌دانم!

**غیاث‌الدین منصور دشتکی‌شیرازی**[1]

اواخر ایام جلال‌الدین دوانی در شیراز مصادف بود با دوران جوانی دانشمند وحکیم که یکی ازمعارضان‌بزرگ علامه دوانی ونویسندهٔ ردهایی بر اوست. وی‌امیرغیاث‌الدین منصوربن امیر صدرالدین محمد حسینی دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ ه) است که هم از عهد شباب بسبب مهارت «در فنون حکمی و ریاضی ضرب‌المثل جمهور علماء نزدیك و دور» شد[2] وحتی بنحوی که در کتاب سلم السموات ابوالقاسم کازرونی و در دیگر مأخذها بدفعات آمده است ، او را بعنوانهای ویژهٔ خواجه نصیرالدین طوسی یعنی «استاذالبشر» و«عقل حادی عشر»

---

۱ـ دربارهٔ او بنگرید بمأخذهای زیرین:

* احسن‌التواریخ روملو، ص۲۴۴ و۳۰۳-۳۰۴.
* طرائق‌الحقائق، ج۳، ص۵۱-۵۲.
* روضات‌الجنات فی‌احوال‌العلماء و السادات،ج۷ ص۱۷۶ ببعد .
* تذکرهٔ شاه تهماسب، چاپ برلین ص۱۷.
* آثارعجم، فرصت‌الدولهٔ شیرازی، چاپ دوم، بمبئی ۱۳۵۴ ه ق، ص۴۵۹.
* الذریعه، آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج۱ ص۱۰۸.
* ریحانة‌الادب، ج۴ ص۲۵۸.
* فارسنامهٔ ناصری، حاج میرزا سید حسن شیرازی، ج۲ ص۱۳۹ ببعد.
* تاریخ نظم ونثردر ایران، سعید نفیسی ص۳۷۵-۳۷۶.
* الکنی والالقاب ج۲ ص۴۹۷.
* مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله شوشتری تسمت حکما.
* فهرست دانشگاه تهران، ج۳ ص۳۵۳-۳۵۴ و۲۳۵۶-۲۳۵۷.

۲ـ حبیب‌السیر، تهران، خیام ص۶۰۴ ازج۴.

۳۰۰ ــــــ

بود و دست بدست هیچ فردی از افراد انسانی نمی‌رساند بملاحظهٔ آنکه مبادا آتشك داشته‌باشد. اگر گاهی ارادهٔ مصافحه با اکابرواعالی نمودی دست در آستین کشیده مصافحه کردی» . ـ از تألیفات مهم او در کلام و حکمت یکی کتاب حجةالکلام است که در مبحث معاد از آن برحجة الاسلام غزالی تاخته است . ـ دیگرشرح اثبات‌الواجب صدرالدین محمد، وکتابی هم در این موضوع از خود غیاث‌الدین بنام «مشارق» که نشان دهندهٔ مطالعات دقیق او در همین مورد از گفتار محمدبن زکریا و شکوك در این بابست. ـ کتاب دیگرش «مرآةالحقایق» نام دارد که غیاث‌الدین در آن مدعی مخالفت خود با دیگر حکیمان در سی مسألهٔ فلسفی شده و گفته است که آنها را که از زمرهٔ اشراقات نوریست، در رؤیایی که دیده، درجهان «هورقلیایی» کشف نموده است و بهمین سبب می گوید که این کتاب را بربنیادکشف نهاده است نه برهان . این کتاب را غیاث‌الدین در هفت قسمت که هریك متجلی نام دارد تألیف نموده است بدین شرح: ۱» مبادی فلسفی۲) مسائل طبیعی۳) مسائل فلکی۴) امورعام ۵) مقولات ۶) واجب‌الوجود وخلقت ۷) معاد. در مرآةالحقایق، بسی مبحثهای تازهٔ حکمی آمده و غیاث‌الدین درپاره‌یی ازآنها با مشائیان وهم با اشراقیان بمخالفت برخاسته است. در همین کتاب باثر دیگری از مؤلف آن اشاره شده است باسم «معارف منصوری» که در آن سخن از وجود مستقل صورتهای عقلی (همانند مُثُل افلاطونی) می‌رود[1]

غیاث‌الدین منصور در کتابهای خود چند بار برملا جلال دوانی تاخته و نوشته‌های او را بباد انتقاد گرفته است. بعید نیست که انگیزهٔ اصلی این خرده‌گیریها رفتارناروای دوانی دراوایل جوانی با اوبوده باشد. تفصیل واقعه‌چنینست که غیاث‌الدین در هجده سالگی خود چندی پیش از نوشتن شرح هیاکل‌النور روزی‌همراه پدربخدمت دوانی رسید ومطلبهای دشواری را بطریق بحث ومناظره

---

۱ـ آقای محمدتقی‌دانش‌پژوه خلاصهٔ سودمندی را ازین‌کتاب درفهرست‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران» ج۳، ص۳۵۳-۳۵۴ بازنموده است.

درمحضر او مطرح کرد درحالی که دوانی در او نمی‌نگریست و بهیچروی پاسخی بپرسشهای او نمی‌داد. امیرصدرالدین محمد ازین بی التفاتی دوانی برآشفت و بپارسی بدو گفت : «بنده زاده چنین می گوید...» ملاجلال در پاسخ گفت : «شما بفرمائید تا ببینم چه‌میگویید...»[۱] چندی بعد که امیرغیاث‌الدین شرح هیاکل‌النور را می‌نوشت جواب این بی‌اعتنایی را داد.

کتاب هیاکل‌النور از شیخ شهید شهاب‌الدین یحیی سهروردی (کشته در ۵۸۷ ه) فیلسوف اشراقی نوآوریست که پیش‌ازین تأثیر آشکار حکمت خسروانی را در اندیشه‌های او بتفصیل بازنموده‌ام[۲] و این کتاب که شیخ شهید آنرا در هفت «هیکل» نوشته ، دربارهٔ جسم و جان و جهات و خالق و عدم تناهی حوادث و جاویدان بودن روح ونبوت است و چند بارشرح شده مثل شرح ملاجلال دوانی بنام «شواکل‌الحور» و شرح ترکی شیخ اسمعیل مولوی انقروی (م ۱۰۲۰ ه) و شرح همین غیاث الدین منصور که بتصریح خود آنرا در بیان لغزشهای دوانی درشواکل‌الحورنوشته ونام آن را به «شواکل‌الغرور» برگردانده وکتاب خود را «اشراق هیاکل‌النورلکشف ظلمات شواکل‌الغرور»نامیده است[۳].

وی بجز این‌کتاب‌اثرهای‌دیگری را از دوانی ردّکرده است مثل حاشیهٔ آن استاد برشمسیه وبرتهذیب که پیش ازین یادکرده‌ام، وانموذج‌العلوم ورسالةالـزوراء او، و بهرحال مانند پدر خود امیرصدر الـدین محمدبن شرف المله ابراهیم ، ملقب به «صدرالعلماء» که با علامهٔ دوانی مشاجرهٔ قلمی داشت ، همان شیوه را چه در حیات پدرو چه بعدازآن دنبال‌نمود،وبا ترتیب دادن «محاکمات» میان‌آن دواستاد سعی کرد تا سخنان پدر را در برابردوانی برکرسی نشاند و از این راه محاکمات میان آندو را در حواشی برشرح تجرید ــ و در حواشی برشرح مطالع ــ و در

---

۱ــ روضات الجنات، ج۷ ص۱۷۷.

۲ــ همین‌کتاب،ج۲ چاپ پنجم،۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص۲۹۷-۳۰۵.

۳ــ کشف‌الظنون، ستون ۲۰۴۷ وفهرست دانشگاه تهران ج۳ ص۱۴۴.

حواشی شرح عضدی فراهم آورد.

غیاث‌الدین اثرهای متعدد دیگر درحکمت و کلام و دیگر اقسام علم دارد، مانند حاشیه‌برشرح حکمة‌العین نجم‌الدین دبیران و برشرح الهیات شفا وبرشرح اشارات، و کتاب‌التجرید فی‌الحکمة، آمال‌الایمان درعلم کلام، دلیل‌الهدی در علم کلام، اخلاق منصوری، تعدیل‌المیزان که کوتاه شدهٔ منطق «شفا» است، رسالةفی الکمالات‌الالهیه،حاشیه برتفسیر کشاف زمخشری، تفسیرسورهٔهل‌اتی، «اللوامع و المعارج»درهیئت که درهژده‌سالگی تألیف‌نمود، و«معالم‌الشفاء» درپزشکی، کتاب «خلاصة‌التلخیص فی‌المعانی و البیان» وجزآنها.

**خاندان‌دشتکی** بعد از امیر صدرالدین محمد و امیرغیاث الدین منصور تا دیرگاه خدمتهای علمی و ادبی خود را دنبال کرد. دو پسرغیاث‌الدین منصوربعنی اشرف‌الدین‌علی وصدرالدین‌محمد[1] دارای مقامات‌علمی وتألیفاتی درزمینهٔدانشهای شرعی وعقلی بوده‌اند وفرزندان وعم زادگانشان هم بشیوهٔ آنان ریاست وعلم را با هم جمع داشتند. یکی ازاعقاب صدرالدین محمدبن غیاث‌الدین بنام‌نظام‌الدین احمدبن ابراهیم‌بن سلام‌الله، ملقب به «سلطان الحکماء» و«سید العلماء» که نسبش بچهار واسطه بغیاث‌الدین منصور می‌رسد از جملهٔ مؤلفان در کلام و حکمت بوده است. اورساله‌هایی دارد که به اثبات الواجب کبیر واثبات‌الواجب وسیط واثبات الواجب‌صغیرمعروفست. دراثبات‌الواجب کبیر، نظام دشتکی روش ارسطو را در اثبات هستی خداوندکافی ندانسته و خود بروشی آن را ثابت نموده است. وی در این کتاب نام‌گروهی ازحکیمان اسلامی را ازفارابی تا دوانی ونیای خود یادمی‌کند. وفاتش در سال ۱۰۱۵ اتفاق افتاد. نواده‌اش سید علیخان کبیر نامش را در سلافة‌العصر آورده وشرح حالش را مذکور داشته است.[2]

---

۱ـ دربارهٔ آن‌دو بنگرید بروضات الجنات، ج۷ ص۱۸۰ ببعد.

۲ـ و نیز بنگرید بامل‌الآمل، ج۲ ص۹؛ روضات الجنات، ج۷، ص۱۹۷؛ الذریعه ج۱، ص۱۰۳؛ فهرست‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳ ص۱۳۱.

این سیدعلی خان یعنی صدرالدین علی بن معصوم بن احمد معروف به سیدعلی خان مدنی وملقب به کبیر (م۱۱۱۸ه) صاحب سلافة العصر و کتاب طراز اللعة و چند کتاب دیگر ازادیبان بسیارمعروف زمان خود و ازعالمان بزرگ شرعی بوده و بعدازین بنام و اثرهایش اشاره خواهد شد.

نولب صمصام الدوله ( میر عبدالرزاق) یکی دیگر از اعقاب غیاث‌الدین منصوررا نام می‌برد که باسم نیای خود موسوم بوده و در شعر « فکرت » تخلص می کرده است، ومی گوید که همشیره زادهٔ میرمحمد زمان مشهدیست و قسمتی از دوران جوانی را در شیراز و اصفهان گذرانده و سپس بهندوستان رفته و ملازم عالمگیرپادشاه، اورنگ‌زیب (۱۰۶۹–۱۱۱۸ه) شده و«منصب‌پانصدی» یافته‌است؛ وچند مطلع مطبوع ازغزلهایش را نیزنقل کرده است[1].

**شمس الدین محمد خفری**

ازشاگردان مشهورصدرالدین محمد دشتکی عالم‌معروف شمس‌الدین محمدبن احمد خفری[2] ( م ۹۴۲ ه ) است. وی بیشترعمرخود را در شیرازو کاشان گذرانیده ودر این شهر اخیر منقلد کارهای دینی بوده است . خفری چند کتاب و رساله در حکمت دارد مثل اثبات واجبّ؛ تحقیق الهیولی؛ سواد العین که حاشیه‌ییست برشرح میرك‌بخاری (شمس‌الدین محمدبن مبارکشاه) برحکمة العین نجم‌الدین دبیران؛ رسالهٔ حل مالاینحل در مبحثی از منطق؛ شرح تجریدالکلام تا آخر بحث وجود ذهنی؛ حاشیه برالهیات شرح تجرید.

**مصلح‌الدین لاری**

از شاگردان میرغیاث الدین منصوردشتکی، مصلح‌الدین محمد انصاری لاری (م ۹۷۹ ه) است که از سنیان شافعی

---

۱– بهارستان سخن ص۶۰۲ – ۶۰۴.

۲– دربارهٔ او بنگرید بروضات‌الجنات، ج۷ ص ۱۹۴ و۱۹۷؛ تاریخ نظم و نثردر ایران، سعیدنفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص۳۸۵؛ طرائق‌الحقائق ج۳ ص۵۷؛ حبیب‌السیر ، تهران خیام ، ج۴ ص ۶۱۱ ؛ مجالس المؤمنین ، مجلس حکما ؛ بستان السیاحه در ذیل بلوك خفر.

مذهب لاربود. وی دوران جوانی را درشیراز بتحصیل علم درخدمت جلال‌الدین دوانی و میر کمال‌الدین حسین‌بن‌محمدلاری ومیرغیاث الدین منصور گذراند و از آنان دانشهای زمان را فراگرفت وسپس عازم هند شد وچند گاهی درعهد همایون (م ۹۶۳ ه) و جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ ه) در آن دیار بسر برد و در سال ۹۶۳ ه بسفرحج و آنگاه باستانبول رفت و پس ازسه چهارسال رهسپار آمد شد و چون تولیت مدرسهٔ خسرو پاشا را در آن شهر بسال ۹۶۷ بوی سپردند همانجا ماند تا بسال ۹۷۹ درگذشت . وی که جامع دانشهای زمان خود بود چند کتاب فارسی و تازی در حکمت و کلام و ریاضی وتاریخ وادب و دانشهای دینی داشت مانند شرح رسالهٔ زوزاء جلال‌الدین‌دوانی و حاشیه برشرح میبدی برهدایةالحکمهٔ اثیرالدین ابهری و حاشیه برتهذیب المنطق والکلام تفتازانی و حاشیه برطوالع‌ـ الانوارقاضی بیضاوی درکلام و تعلیقه برتفسیر بیضاوی وحاشیه برمطول تفتازانی وشرح‌کافیهٔ ابن حاجب. ازین دانشمند کتابی بفارسی درعلم هیئت بازمانده و آن شرحیست بر رسالهٔ فارسی قوشچی بنام «رسالة فی علم‌الهیئة» که بنوشتهٔ قوشچی «مشتمل است بر یك مقدمه و دومقاله». مقدمه در بارهٔ اصول علم هندسه است و مقالهٔ اول «در بیان احوال اجرام علوی» ومقالهٔ دوم «دربیات هیأت زمین و قسمت او باقالیم و بیان آنچه لازم آید اورا بحسب اختلاف اوضاع علویات»[1].

**میرزاجان باغ‌نوی**

دیگرازحکمت‌شناسان‌سدهٔ‌دهم ملاحبیب‌الله‌معروف بملاـ میرزاجان باغ نوی[2] شیرازی (م ۹۹۴ ه) است که صاحب روضات‌اورا بانتحال آثارمیرغیاث‌الدین‌منصوردشتکی متهم کرده[3]. وی چند کتاب درجستارهای فلسفی دارد مانند حاشیه‌بر اثبات‌واجب قدیم‌دوانی وحاشیه برحاشیهٔ

---

۱ـ بنگرید بفهرست‌نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس، بلوشه، ج۲ ص۶۶؛ ونیزرجوع شود بتاریخ نظم و نثردر ایران ودرزبان فارسی، ص۳۵۵-۳۵۶.

۲ـ باغ‌نونام محله‌ایست درشیراز.

۳ـ روضات‌الجنات، ج۷ ص۱۷۹، ودربارهٔ او بنگرید بهمان‌کتاب ج۳ ص۱۲.

۳۰۶ ــــــ

شاگردان مشهوری تربیت کرد که ملاصدرای شیرازی بزرگوارترین آنانست. دربارهٔ اونوشته‌اند که مردی عابد بود ودرخواندن قرآن زیاده روی می کرد وخود در بیان احوال خویش مدعی کراماتی از قبیل رؤیت علی‌بن ابی‌طالب در یکی‌از خلسه‌هایش شد که شرح آن را خوانساری درروضات آورده است[1]. او ابوعلی‌بن سینا را «سهیم سالف و شریك دارج» خود می‌نامید و رباعی مستزادمتوسطی دارد که باسقبال وبتضمین مصراعی ازرباعی‌مشهور آن حکیم سروده و بمقام بلندعلمی خود درآن اشاره کرده و آن چنین است :

تجهیل من ای عزیز آسان نبود — بی از شبهات
محکم‌تر ازایمان من ایمان نبود — بعداز حضرات
مجموع علوم ابن سینا دانم — با فقه و حدیث
وینهاهمه‌ظاهرست وپنهان نبود — جز بر جهلات

کار اساسی میرداماد درنزدیك ساختن فلسفه ودین، بی گمان گامی نونیست که اودراین راه‌برداشته باشد. این کاریست که ازدوران کوشایی معتزلیان واشعریان ومشائیان آغاز یافت و در محیط تشیع عهد صفوی برشدت آن بسی افزوده شد. با اینهمه کوششهای میرداماد در این راه و همچنین در آوردن حکمت مشاء برنگ اشراقی آن قابل توجهست. وی درالافق‌المبین از «تناهی زمان» و در نتیجهٔ آن از «حدوث دهری» که یکی از نوآوریهای او در حکمت است، سخن می گوید و در همین‌کتاب‌ونیزدرقبسات بحث دراصالت وجود و اصالت ماهیت را بپیش‌می کشد و سرانجام باصالت ماهیت تن در می‌دهد ولی شاگرد مشهورش ملاصدرا در این هردومطلب درطریقی مخالف استاد خود گام نهاد وبعضی ازحکمت شناسان دیگر که بعدازو آمدند همچنان اندیشه‌های میرداماد را دربارهٔ زمان مردود شمردندمانند محمدبن محمد زمان کاشانی[2] درکتاب خود بنام «مرآة الزمان»، و جمال الدین

---

۱- روضات الجنات، ج۲ ص۶۴-۶۵.
۲- دربارهٔ اوبنگریدبه‌روضات‌الجنات ج۷ ص۱۲۴-۱۲۶.

۳۰۸ ـــــــ

*

نتوان ز غم تو دل بتدبیر برید　　کودك نتوان بمهد از شیر برید
بر من نتوان بست بزنجیر دلت　　وز تو نتوان دلم بشمشیر برید

*

هجران تو چون وصال جاوید شود　　مه از تو به از هزار خورشید شود
حسرت ز تو شیرین‌تر از امید شود　　ای وای کسی که از تو نومید شود

*

زآن پیش که خاك ما فلك کوزه کند　　بازیچهٔ دور چرخ فیروزه کند
بر مرقد ما خرام تا روح قدس　　از تربت ما حیات دریوزه کند

*

جان در غمت از جهان جدایی دارد　　سر در رهت آرزوی پایی دارد
دل وصل تو می‌خواست قضا گفت آری　　این جغد کنون سر همایی دارد

*

دل عادت چشم جنگجوی تو گرفت　　جان کرد هزیمت سر کوی تو گرفت
گفتم که خط تو جانب من گیرد　　آن هم طرف روی نکوی تو گرفت

*

از شرم رخت چهره نهان دارد مهر　　وزعشق تو تب در استخوان دارد مهر
مهر تو که نور مهر و مه سایهٔ اوست　　من دارم و من، گر آسمان دارد مهر

*

ای عشق مگر مایهٔ بود آمده‌ای　　کز سر تا پا تمام سود آمده‌ای
نقصان بتو از چشم بدکس مرساد　　کآرایش دکان وجود آمده‌ای

*

اشراق دل از غم بتان شاد مکن　　بتخانه ز سنگ کعبه آباد مکن
این دیر فنا را سر آبادی نیست　　اندر ره سیل خانه بنیاد مکن

۳۱۰ ـــــــ

وزیرشاه جهان، یك‌بار بسال ۱۰۳۷ و باردیگر در۱۰۴۶ ه یاآن پادشاه دیدار کرد و سرانجام درعهد فرمان روایی شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه) باصفهان باز گشت و بقول نصرآبادی «آن پادشاه قدردان بدیدنش رفته، با وجود این اعتبار تغییر در اوضاع او بهم نرسیده همان در عالم بی‌تکلّفی و بی‌تعلّقی سیار بود تا روح پر فتوحش در بهشت جاویدان مأوا گرفت». بنابرآنچه در دبستان‌مذاهب‌آمده‌وی‌براثر معاشرت با بعض پیشوایان زرتشتیان هند با اندیشه‌های آنان آشنایی یافت[1] وگذشته ازین اقامتش درهندوستان موجب شد که بافکار هندوان درحکمت وعرفان نیزراه جوید وهمین‌امرمایهٔ تمایل‌وی بتدوین منتخبی‌از کتاب «جوگ‌باشست»[2] ونوشتن شرحی برآن گردید. جوگ باشست تفسیریست ازعرفان هندی‌بدست «آناندان» کشمیری که بامرجلال‌الدین اکبرپادشاه‌تیموری هند (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) مانندبسیاری دیگر ازکتابهای معتبر هندویی بپارسی در آمد. گزارندهٔ این کتاب از سانسکریت بپارسی نظام‌الدین پانی‌پتی است. میرفندرسکی ازین ترجمه منتخبی ترتیب داد و برآن شرحی نوشت و بعدها فرهنگی برای آن تنظیم شد که‌گویا از خود میر نبا شد[3].

ازمیان اثرهای دیگرمیرمعروفتر ازهمه‌کتاب اوست درموضوعات علوم‌بنام «صناعیه» بفارسی که پیش ازین بدان اشاره کرده‌ام[4]. دیگر رساله‌یی باسم «مقولة الحرکة والتحقیق‌فیها» که درآن گوید هرحرکتی بمحرّك اول که خالق‌یگانه‌است باز می‌گردد و اعتقاد برمُثُل افلاطونی را درین مورد باطل می‌شمارد. دیگر پاسخنامه‌یست بفارسی دربارهٔ «ذاتی وتشکیك و عدم تشکیك او» که مسئله‌یست

---

۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ‌موزهٔ بریتانیا ، ریو، لندن ۱۸۸۱، ج۲ ص۸۱۵-۸۱۶.

۲- Yoga - Vasishtha یا Basishth - Jog.

۳- فهرست‌کتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌عالی سپهسالار، ابن‌یوسف شیرازی، ج۲ ۲۵۵؛ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳، ص۴۲۸ - ۴۲۹.

۴- همین‌کتاب وهمین جلد ص۲۸۷.

میان مشائیان و اشراقیان. میر در آغاز این پاسخنامه گوید: «معتقداین ضعیف آنست که نشاید ذاتی مقول بتشکیك باشد»[۱].

همچنانکه نوشته‌ام میرابوالقاسم شعر فارسی می‌سرود وقصیده‌یی حکیمانه از او که بسیار لحن اشراقی و عرفانی دارد، مشهورست. آن قصیده را آقا محمد صالح خلخالی شرح کرده است[۲]. قصیدهٔ یاد شدهٔ میرباستقبال ازقصیدهٔاستادانه و حکیمانهٔ ابومعین ناصربن خسرو قبادیانی سروده شد که بدین مطلع است:

چیست این گنبد که گویی پر گهردریاستی  یاهزاران شمع در پنگانی ازمیناستی

ومنتخبی ازقصیدهٔ میر چنین[۳]:

چرخ بااین‌اختران‌نغزوخوش‌وزیباستی  صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت  بررود بالا، همان‌با اصل‌خود یکتاستی[۴]
این سخن را درنیابد هیچ فهم ظاهری  گر ابو نصرستی و گر بوعلی سیناستی
جان‌ا گرنه عارضستی‌زبراین چرخ کهن  این بدنها نیز دایم زنده و برپاستی
هرچه عارض باشد اورا جوهری بایدنخست  عقل براین دعوی ما شاهدی گویاستی

---

۱ـ فهرست‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳ ص۱۹۱.

۲ـ طرائق‌الحقائق ج۳ ص۲۳۶.

۳ـ دراین قصیده استعمال یاء درپایان بیتها گاه درست وگاه بیرون ازقاعدهٔ دستور زبان‌فارسی‌است. مثلاً دربیت نخستین ازقصیده میرفندرسکی‌دستورفصحای پارسی‌گوی را در این راه بکار نبست و لیکن در بیت دوم دانسته یا نادانسته قاعده را رعایت نمود. استعمال این یاء، بجز معنی استمرار ومداومت عمل، تنها درجمله‌های شرطی و رجایی وتشبیهی وجواب شرط مجاز است، و چون دراینجا مجال توضیح بیشترندارم خواننده را دست‌کم بهمین قصیدهٔ استاد ناصربن خسروقبادیانی‌که درمتن‌ذکرکرده‌ام، مراجعه‌می‌دهم تا بداندکه استادان‌پارسی‌گوی پیشین‌دررعایت دستورهای زبانی‌چگونه عمل‌می‌کرده‌اند. آن قصیده بتمامی درنسخه‌های چاپی دیوان ناصرخسرو ودرمجمع‌الفصحاء هدایت، چاپ قدیم، ج۱ ص۶۲۹ـ۶۳۰ درج شده است.

۴ـ میردر این بیت همان اندیشه راگنجانده است‌که دررسالهٔ «مقولةالحرکة»آورد.

می‌توانی توز خورشید این‌صفتها کسب کرد — روشنست وبرهمه تابان وخود تنهاستی
صورت عقلی که بی‌پایان وجاویدان‌بود — با همه هم بی‌همه مجموعه و یکتاستی
جان عالم گویمش گر ربط‌جان دانی‌بتن — در دل هر ذره هم پنهان وهم پیداستی
هفت ره بر آسمان بالای ما فرمود حق — هفت در از جانب دنیا سوی عقباستی
می‌توانی ازرهی آسان شدن بر آسمان — راست باش‌وراست‌رو کآنجانباید کاستی
ره نیابد بر دری از آسمان دنیا پرست — درنه بگشایند بروی‌گرچه درها واستی
هر که فانی شد باو یابد حیات جاودان — چون‌بخود افتاد، کارش بی‌شك از مـوتاستی
این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند — پی‌برد بر رمزها هر کس که او داناستی
زین سخن‌بگذر که این مهجور اهل عالمست — راستی پیدا کن و این راه رو گر راستی
هرچه بیرونست ازدانش نیاید سودمند — خویش را کن ساز اگر امروز وگر فرداستی
نیست حدی و نشانی کردگار پاك را — نی برون ازما ونی با ما ونی بی‌ماستی
قول زیبا نیست بی کردار نیکوسودمند — قول با کردار زیبا لایق و زیباستی
گفتن نیکو بنیکویی نه چون کردن بود — نام حلوابرزبان راندن نه‌چون‌حلواستی
عقل کشتی آرزو گرداب ودانش بادبان — حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
نفس را چون بندهابگسست یابدنام‌عقل — چون ببندی بررسی بند دگر برجاستی
گفت‌دانا نفس مارابعدماحشرست ونشر — هرعمل کامروز کرد اورا جزافرداستی
گفت دانا نفس ما را بعد ما باشد وجود — در جزا و در عمل آزاد وبی‌همناستی
نفس را نتوان‌ستود،اوراستودن مشکل است — نفس‌بنده عاشق ومعشوق آن مولاستی
گفت‌داناانفس را وصفی نیارم‌هیچ گفت — نه بشرط شیء باشد نه بشرط لاستی
این سخنها گفت دانا، هرکسی‌ازوهم خویش — در نیابد این سخنها کاین معما هاستی
بیتکی[1] ازبومعین[2] آرم دراستشهاد این — گرچه او در باب دیگر لایق اینجاستی

---

۱ـ استعمال «بیتکی» درمقام استشهاد بگفتار استادی بلند مرتبه چون ناصرخسرو خالی از غرابت نیست!

۲ـ مقصود ابومعین ناصربن خسرو قبادیانی بلخی متکلم و ادیب و شاعر بزرگ است چنانکه درمتن گذشت.

هرکسی چیزی همی گوید بتبره رای خویش تا گمان آید که او قسطای‌بن لوقاستی[1]
کاش دانایان پیشین می بگفتندی تمام تا خلاف ناتمامان از میان برخاستی
خواهشی اندرجهان‌هرخواهشی‌را دربی‌است خواهشی‌باید که‌بعدازوی‌نباشدخواستی

این رباعی هم از میرست:

دنیا بگذاشتم باهل دنیا دنیا نکند قبول مرد دانا
الا سه چهار چیز ناچاری‌را آب‌رز وباده وشراب‌وصهبا

از بازماندگان میرابوالقاسم فندرسکی یکی میرابوطالب فندرسکی بود که برالتکملة فی‌شرح التذکرة شمس‌الدین محمد خفری، که‌خود شرحیست‌برتذکرة الهیئة اثر خواجه‌نصیرالدین طوسی، حاشیه‌یی نوشت[2]؛ و دیگر سیدمحمد فندرسکی که درپایان سدهٔ سیزدهم وآغاز سدهٔ چهاردهم هجری در تهران بسرمی‌برد وصاحب‌طرائق‌الحقائق اورا می‌شناخت و وی را ستوده و مرگش‌را بسال۱۳۱۳ه در تهران نوشته است[3].

**آقاحسین خوانساری[4]**

ازشاگردان معروف‌میرفندرسکی حسین‌بن آقاجمال‌الدین خوانساری (م۱۰۹۸ ه)-است که حکیم و متکلم و محدث و فقیه بزرگ عهد خود بود وبسبب اهمیتی که درحوزه‌

---

۱ـ مراد قسطابن لوقا البعلبکی پزشك و فیلسوف و ریاضی‌دان مسیحی، مترجم نام‌آور کتابهای علمی ازیونانی بتازیست‌که در سده‌های دوم و سوم هجری می‌زیست و من درکتاب «تاریخ علوم عقلی درتمدن‌اسلامی» بتفصیل دربارهٔ او سخن گفته‌ام. بنگرید بآن کتاب، چاپ چهارم، (۱۳۵۵ خورشیدی) صفحه‌های ۷۱-۷۳ و۳۴۵-۳۴۷. قسطا را باید یکی از چند پایه‌گذار دانشهای‌عقلی درتمدن اسلامی‌دانست‌که اتفاقاً نزدیك‌بهمهٔ آنان‌نامسلمان وادامه‌دهندهٔ سنتهای‌مراکز علمی ایران‌وکنارمهای‌بالایین فرات‌وکشورهای نزدیك دریای میانه (مدیترانه) بوده‌اند.

۲ـ فهرست کتابخانهٔ‌دانشگاه تهران، ج۳ ص ۹۱۰؛ گاهنامه‌سال۱۳۱۱ ص۱۶۳.

۳ـ طرائق الحقائق، ج۳، ص۳۰۹-۳۱۰.

۴ـ دربارهٔ او بنگرید به:

←

های علمی یافت به «محقق خوانساری» مشهور گشت و نیز بعلت آنکه پدر و پسرش هردو جمال‌الدین نام داشتند ازو بالقب «ذوالجمالین» یادشده‌است. وی در حکمت شاگرد میرفندرسکی بود و درفقه و حدیث شاگرد ملامحمدتقی بن مقصود علی مجلسی، و علاوه براین دو چندتن از استادان مشهور عهد خود را درك و در محضر آنان تلمّذ نمود و خود نیز گروه بزرگی از عالمان معقول و منقول را تربیت کرد. آقا حسین خوانساری در دوران پادشاهی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ه) اعتبار بسیار و برشخص سلطان نفوذ فراوان داشت واین ارجمندی او دستمایه‌یی وافر برای ترویج دانشهای عقلی و حمایت ازحکمت و حکیمان گشت. محقق خوانساری چند اثر درحکمت دارد که مهمتر ازهمهٔ آنهاست: حاشیه برشرح اشارات طوسی؛ دوحاشیه برکتاب الشفاء؛ ترجمهٔ الهیات شفا بفارسی؛ الجبروالاختیار؛ الجزءالذی لایتجزأ؛ حاشیه بر شرح تجریدقوشچی؛ رساله در شبهات (شبهةالاستلزام، شبهةالطفره، شبهة الایمان والکفر)؛ شرحی برهیئت فارسی قوشچی. از آقاحسین مجموعه‌یی ازمنشآت مانده که حاوی چند نامه و وقفنامه وقباله ونظایر آنهاست و ارزش انشائی خاصّی ندارد[1]. وفاتش بسال ۱۰۹۸ ه در اصفهان اتّفاق افتاد ودرتخت فولاد بخاك سپرده شد وبحکم شاه سلیمان قبّه‌یی برآرامگاه او بنا نهادند که هنوز برجاست. ازجملهٔ مادّه تاریخهای وفات اوست: «رفت ازجهان کسی که نیامد عدیل او» و «امروزهم

---

←

* روضات‌الجنات، چاپ‌قم، ج۲، ص ۳۴۹- ۳۵۸.
* امل‌الآمل، بغداد، ج۲، ص ۴۲.
* تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص۱۵۲-۱۵۳.
* ریحانة‌الادب، ج۳، ص ۴۸۷-۴۸۸.
* ریاض‌العارفین، تهران ۱۳۱۶، ص۳۱۶.
* نتایج‌الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶، ص ۱۹۰-۱۹۱.
* قصص‌العلما، چاپ تهران، ص ۲۸۱.
* آتشکدهٔ آذر، تهران ص ۱۰۴۸-۱۰۵۰.

۱- مجلهٔ یادگار، سال اول، شمارهٔ ۸ ص۳۸-۴۰.

ملائکه گفتند یاحسین» (=۱۰۹۸). وی شعر پارسی می‌سرود و از وست:

چیزی نمانده دررهدین شیخ‌ساده را جز دامن ردا که کند صاف باده را

*

تـا دست بهمّت رسایی نزنی برمنت خلق پشت پـایی نزنی
چون حلقهٔ مباش درجهان چشم‌تهی تا هر ساعت درِ سرایی نزنی

*

ای باد صبا طرب فزا می‌آیی از طَرَفِ کدامین کف پا می‌آیی
از کوی که برخاسته‌ای راست بگو ای گرد بچشم آشنا می‌آیی

*

تا کی پی هر صورت زشتی باشی در مذهب آب و گل کنشتی باشی
دل بر نکنی ز قالبی چند تهی خاکت برسر که کم ترخشتی باشی

**آقاجمال‌خوانساری** پسر آقاحسین خوانساری، آقاجمال هم ازفقیهان ومتکلمان وحکمت شناسان عهد خود بود وهمراه چند تألیف درفقه واصول کتابهایی‌هم درحکمت داشت که از آنهاست‌حاشیه‌برشفاوحاشیه‌براشارات. مرگش‌در۱۱۲۵ه روی‌داد و گورش درتخت فولاد اصفهان، درمزارپدرش هست[1].

**ملّامسیحای‌شیرازی** محمد مسیح بن اسمعیل فسایی از شاگردان آقا حسین خوانساری بود که گذشته از تألیف در حکمت بتازی و بپارسی شاعری می‌کرد و چندی هم شیخ‌الاسلام فارس بود. از اثرهای او یکی کتاب‌اثبات‌واجب بفارسی است. در شعر«معنی» تخلص می‌کرد و با میرزا محمد محمدطاهر نصرآبادی‌صاحب‌تذکره‌دوستی‌ورابطه‌داشت مرگش‌درتذکرهٔ نصرآبادی بسال ۱۱۱۵ و در بعضی از مأخذهای دیگر ۱۱۲۷ ه نوشته شده است. این بیتها ازوست:

---

۱ـ روضات‌الجنّات، ج۲ص۲۱۴-۲۱۶.

بپیری پیش گیرند اهل دنیا دامن خواهش — تند این خارها چون خم شود قلاب می گردد
همچو داغ لاله بخت ما نقاب وصل ماست — گر در آغوش تو یم از پیرهن در آتشیم
رنگش ز شوخ چشمی نظّاره بشکند — بر روی او بدیدهٔ معنی نظر کنید[1]

**میرزا محمدشروانی**[2]

میرزا محمدبن حسن شروانی داماد ملامحمد تقی مجلسی و ازشاگردان آقا حسین خوانساری بود. وی همراه اثرهای متعددش در موضوعهای دینی چند کتاب در حکمت دارد مانند حاشیه برشرح تجرید قوشچی، حاشیه بر حاشیهٔ قدیم دوانی و حاشیه بر شرح حکمة العین و رساله یی بفارسی در باب توحید و نبوت و امامت؛ رساله یی درمعنی بداء، رساله درمعنی اختیار، رساله درکائنات جو؛ رساله یی در هندسه و کتاب انموذج العلوم و جز آنها. وی شعرفارسی می سرود. ازوست:

یاد تو کنم دلم پر از خون گردد — وین دیدهٔ اشك خیز جیحون گردد
هرچند ز دیده اشك حسرت بارم — در سینه‌ام آتش غم افزون گردد

**تجلّی**[3]

میرزا علی رضای اردکانی منخلص به «تجلی» ازشاگردان مشهور محقق خوانساری است. وی از کدخدا زادگان اردکان فارس بود که در آغاز جوانی باصفهان رفت ودر آنجا بکسب دانش پرداخت و پس ازمدتی تعلّم درخدمت محقّق مذکور سفری بهند کرد و از جانب بزرگان آن دیار مهربانیها دید لیکن در آنجا دیر نماند و باصفهان باز گشت و بسبب مقام علمی که داشت در آن شهرشهرت بسیار یافت وبمرتبهٔ مدرّسی مدرسهٔ والده رسید و شاه عباس دوم بسال ۱۰۷۲ محلی را در اردکان برسم سیورغال بدو واگذاشت واودرهمان حال که بموزهٔ درسی خود را اداره می کرد بتألیف وتصنیف وسرودن

---

۱ـ تذکرهٔ نصرآبادی ص۱۷۴؛ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳ ص۱۳۳۰.
۲ـ دربارهٔ او بنگرید به: روضات الجنات، ج۷ص۹۳ ببعد؛ تذکرهٔ نصرآبادی ص۱۵۷.
۳ـ رجوع شود به: بهارستان سخن، میرعبدالرزاق خوافی، ص۵۷۵-۵۷۸؛ تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص۱۶۸-۱۷۰؛ آتشکدهٔ آذر، بمبئی، ص۲۶۵؛ روضات الجنات، ج۲، ص۳۵۳؛ سروآزاد، میرغلامعلی آزاد، ص۱۱۵-۱۱۶.

شعرنیزسرگرم بود وبا این حال پس ازچند سال مسند تدریس را رها کرد وبمکه و ازآنجا بشیرازرفت وهمانجا بود تا بسال ۱۰۸۵ ه بدرود حیات گفت. تجلی در موضوعهای علمی ودینی اثرهایی دارد از آنجمله است رساله‌یی بفارسی در منع نماز جمعه در غیبت امام که ملحقانی برآن در رد رسالهٔ ملا محمد باقر خراسانی دربارهٔ وجوب عینی آن افزود که‌خود حکم رساله‌یی‌مستقل دارد. ملامحمد گیلانی معروف به «سراب» رساله‌یی در رد رسالهٔ علی‌رضا تجلی نوشت . تجلی تفسیری بفارسی برقرآن ورساله‌یی‌هم بفارسی دربارهٔامامت دارد بنام سفینةالنجاة و گذشته ازینهادیوان‌قصیده وغزل[1] ویك مثنوی‌بنام‌معراج‌الخیال[2] ازودردستست. ازاوست:

از اضطراب کار مهیا نمی‌شود　　سیل از دوبدنست که دریا نمی‌شود
بازآ که بی جمال تو آغوش عشرتم　　همچون کمان حلقه ز هم وا نمی‌شود

*

نقابش‌ازصفای‌چهره‌صبح‌اندودمی گردد　　گل‌رخسارش‌ازمهتاب گردآلودمی گردد
فلك‌را آه گرم عشقبازان مضطرب دارد　　چوفانوس‌خیال این آرزوازدود می گردد

*

آن را که منزه نبود ذات و صفات　　ازدرس کلام وحکمتش نیست‌نجات
در طبع بتدان بجهل برگردد علم　　در طینت مار سم شود آب حیات

*

گر نگذری از طریقهٔ علم و عمل　　هر تفصیلی که هست یابی مجمل
کثرت همه از وجود اصلی خیزد　　از نفس دوم دو تا ببیند احول

*

درحسن وحیا آب روان درکشتست　　در دل اثرش چو شعله در انگشتست
مشمار نکو حسن خراباتی را　　چون‌معنی بیت هجوخوبش زشتست

---

۲ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران، ج۳ ص۶۶۶.
۳ـ ضمیمهٔ فهرست نسخه‌های خطی فارسی‌کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ریو، ص۲۳۵.

**صدرالدّین شیرازی**[1] نام آورترین فیلسوف عهد صفوی صدرالمتألهین صدرالدین محمدبن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به «ملاصدرا» ست. وی مراحل واقعی تعلم فلسفی را درخدمت استاد بزرگ عهد خود میرمحمد باقر داماد گذرانده ودردانشهای منقول شاگردی شیخ بهاءالدین عاملی کرده وخودجامع همهٔ دانشهای عقلی و نقلی زمان خویش بوده است . وی در این هردو دسته از دانشها تألیفات پر ارزش از خود بیادگارنهاد، خواه درحکمت که با ذوق اشراقی و عرفانی خود مبحثهای خاصی را درآن بپیش کشید، و خواه در تفسیر قرآن که چندین رساله مقرون بتأویلهای فلسفی دراین راه بوجود آورد، یا دردیگردانشهای دینی که در همهٔ آنها همساز با اندیشه‌های عرفانی و حکمی خود کار کرد و بعلت اینهمه «تجاوزها» که بمرزهای اعتقادی قشریانِ روزگار «مرتکب» گشت از آسیب اعتراضها وتکفیرهای ظاهربینان برکنارنماند. شیخ محمدباقرخوانساری می‌نویسد[2]: «در چندین کتاب از مصنفاتش سخنانیست که با ظواهر شریعت سازگارنیست ، و ظاهراً مبتنی است بر اصطلاحهایی که ویژهٔ اوست و نمی‌توان آنها را بهیچروی

---

۱ـ دربارهٔ او بنگرید به:

* امل‌الآمل، شیخ حرعاملی، چاپ نجف، ج۲ ص۲۳۳.
* روضات‌الجنات، چاپ قم ج۴ ص۱۲۵-۱۲۲.
* سلافة‌العصرص ۴۹۱.
* اعیان‌الشیعه، ج۵ ص۹۹.
* الذریعه ج۲ ص۲۳۲ ومواردهای دیگردرذکر کتابهایش مانند ج۲ ص۶۰ و ج۶ ص۱۹ وج۷ ص۹۹ وجزآنها.
* طرائق‌الحقائق، ج۱ ص۹۶-۹۷.
* ترجمهٔ جلد چهارم ازتاریخ ادبیات برون، چاپ اول ص۲۶۱ و۲۸۰.
* الکنی والالقاب، ج۲ ص۴۱۰.

Henry Corbin, Terre Céleste et Corps de Résurrection, 1960, p. 181–182. – En Islam iranien. IV. P.54–122.

۲ـ ترجمه ازروضات‌الجنات، ج۴ ص۱۲۱.

۳۲۰ ـــــــ

زندگانیش اطلاع زیاد دردست نیست ؛ ولی باتحقیقاتی که در این چندسال اخیر شده، و بویژه با پژوهشهای بخش ایرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه که فاضل فقید معاصراستاد هانری کُربَن[1] سرپرستی می کرد ، کارهای اساسی در بارهٔ او انجام گرفت . گذشته ازینها چون از اواخر عهدصفوی ببعد اثرهای ملاصدرا در حوزه‌های تدریس و تحقیق فلسفی محل مراجعهٔ استادان و دانشجویان این فن بود، تقریباً همهٔ کتابها و رساله‌های اساسی او چند بار بطبع رسید و گذشت روزگار ، برغم معاندان کج‌اندیش، مقام و مرتبهٔ بلند اورا بصورتی روزافزون حفظ کرد و بمدارج بلند رسانید. علاوه براین آثارملاصدرا بسبب همین اهمیت که گفتیم،مورد تحقیق بسیاری ازحکمت شناسان وآموزندگان فلسفه قرار گرفت و برآنهاشرحها و حاشیه‌ها نوشته شد.

صدرالمتألهین بعدازطی مراحل تحصیل در خدمت استادان خود نزدیك ده سال در ده « کهك » نزدیك قم انزوا اختیارکرد و ایام خود را بریاضت ومکاشفه گذرانید و بعد ازآن بشیراز رفت و درمدرسهٔ اللهوردیخان بتعلیم حکمت‌پرداخت و تا پایان عمرخود هفت‌بار پیاده بسفر حج رفت و درباز گشت ازآخرین‌سفر در بصره بدرود حیات گفت (۱۰۵۰ه).

اثرهای ملاصدرا درحکمت و بعضی از رشته‌های علوم شرعی متعددستو شمارهٔ آنها ازکتاب و رساله ازچهل در می گذرد و جز رسالهٔ سه‌اصل همهٔ آنها بتازیست. ازجملهٔ مهمترین کتابهای او درحکمت‌است: «الحکمةالمتعالیة»معروف به«الاسفارالاربعة»، اتصاف‌الماهیة بالوجود،رسالهٔ تصور وتصدیق،شرح‌برقسمت طبیعی والهی‌هدایهٔ اثیرالدین‌ابهری، الشواهدالربوبیة، الحکمةالعرشیة، الواردات القلبیة، المظاهرالالهیة، المسائل‌القدسیة، المبداءوالمعاد، المشاعر، طرح‌الکونین، کسراصنام الجاهلیة ، اتحادالعاقل والمعقول ، اکسیرالعارفین فی‌معرفة طریق‌الحق والیقین، اجوبة عن مسائل عویصة، حدوث‌العالم، حاشیه برشرح حکمة الاشراق

---

۱ـ Henry Corbin

۳۲۲ ـــــــ

بن محمد جواد نوری کرد[۱].

اکنون برای نمونه موضوعهای بعضی از کتب صدر المتألهین را با رعایت کمال اختصار می‌آورم: کتاب «الحکمة المتعالیة» یا «اسفار اربعه» در چهار قسمت وجود، جوهر و عرض، الهی و نفس است و اختصاص دارد بکلّیات اندیشهٔ صدرای شیرازی در حکمت طبیعی و حکمت الهی که در آن برهان و شهود را بهم آمیخته و از این دو راه ببیان مطالب مهمی دربارهٔ اصالت وجود، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، حدوث عالم، تجرّد خیال، مثال افلاطونی و عالم مثال، معاد، با رعایت جانب استدلال توفیق یافته است.

الشواهد الربوبیه درمیان کتابهای ملّاصدرا ارزش خاص دارد زیرا چنانکه او خود گفته بسیاری از اندیشه‌های خود و اسرار حکمت خویش را که بتفاریق در کتابهایش آورده و یا اصلاً از بیم نامحرمان نتوانسته است آشکارا بگوید در این کتاب مندرج ساخته است. صدرالمتألهین این کتاب را بر پنج مشهد منقسم کرده و در آنها معانی عامّه، وجود واجب و آفرینش، معرفت معاد، معاد جسمانی و بهشت و دوزخ، و نبوت را مورد بحث قرار داده است.

در «الحکمة العرشیه» از معرفت واجب الوجود و معاد سخن رفته است؛ و الواردات القلبیّه موقوف شده است بربیان اسراری از حکمت الهی که از حکیمان دیگر بعاریت نگرفته و از اشراقاتیست که برقلب صدرالدین وارد گردیده است؛ و کتاب المشاعر اختصاص بحکمت الهی دارد و در آن از وجود واجب و یگانگی صفتهای او و خلقت سخن می‌رود و برمبنای معرفت وجود که از بنیادهای اصلی حکمت صدراییست، شناخت وجود خالق و موضوع معاد و مسألهٔ اتحاد عاقل و معقول و مانند این جستارها بمورد بحث و تحقیق در می‌آید. در رسالهٔ «طرح الکونین» بدین اصل توجّه شده است که معاد و رستاخیز برای همهٔ هستیهاست و جملگی «هستها» بجهان الهی و ملکوتی باز گشت خواهند داشت.

---

۱ـ ایضاً همان کتاب و همان جلد، ص ۳۰۱.

پیداست که نه شرح کتابهای ملاصدرا ، که پر است از اندیشه‌های تازه و غامض اودرفلسفه، ونه شرح حکمت او چنانکه خواننده را ازچندی و چونی آن بتمامی آگاه سازد، دراین مختصرمیسر نیست. آنچه گفته‌شد بقصد ترسیم دورنمایی از مطلبهای اساسی کتابهایش بود، و دربارهٔ خلاصهٔ حکمت او باید این چند کلمه را بیادداشت که دراندیشهٔ فلسفی اوسیرحکمت وعرفان‌اسلامی ایران بمرحلهٔ کمال پیوست و استدلال وذوق ووحی وشهود و اشراق با دیدی بسیاروسیع دربارهٔعالم امکان و مبانی وجود با هم در آمیخت و بصورت واحدی در آمد چنانکه جدا شمردن آنها از یکدیگرنه جائز است ونه ممکن.

وی در حکمت مبحثهای مهمّی را یا ابداع کرد و یا اگر پیش ازو مطرح بودبکمال رسانید ودرنوشته‌های خودآوردمانند وحدت، تشکیك، اصالت وجود، تجرّد خیال وخلّاقیّت‌آن، اتحاد عاقل ومعقول، حرکت جوهری ومانندهٔ آنها. بالاتر از همهٔ اینها در اندیشهٔ اوکاری که ازدوران فعّالیت نخستین دانایان معتزلی در پیوند دادن دین و فلسفه آغاز شده و در تمام دورهٔ اسلامی امتداد یافته بود ، به‌نتیجه رسید وبهمین سبب اگرچه این حکیم عالیقدردرحیات خود ازطعن فقیهان در امان نماند، و بعدازوهم تا چندگاه حمله‌هایی بدو و بنظام فلسفی اوشد، لیکن آثارش زودبمورد مراجعه وتعلّم وتعلیم حوزه‌های عالمان علمی ومتعلّمان‌مذهب شیعه درآمد وهنوزهم درشمار کتابهای عالی درسی آنان ودرردیف شرح اشارات و کتاب الشفا وحکمةالاشراق وشرح‌های آنها قراردارد و اگر بخواهیم موضوع را از دید شیعهٔ امامیّه بنگریم آثارش از نوشته‌های حکیمان دیگر برتر است چه گفتار بوعلی بر پایهٔ سخنان یونانیانست که آنهمه طرف طعن و بدگویی عالمان وشاعران اسلامی بوده‌اند، ومقالات شیخ اشراق بسبب ریشه داشتن دراندیشه‌های ایرانی چنان بود که جان گوینده را برسر گفتار خود نهاد و حال آنکه ملاصدرا کوشید تا در هر مورد و مقامی واردات و اشراقات خود را بر آیه‌های قرآن و گفتارهای منسوب بپیامبراسلام وپیشروان شیعه انطباق دهد و بدانها استشهادنماید

وازین‌راه به‌بینونت دین‌وحکمت، که داستانی بلند دردرازای‌تاریخ تمدّن‌اسلامی دارد، پایان بخشد.

**شَمسای گیلانی**[1]

شاگرد دیگر میرداماد که او هم در حکمت شهرت یافت شمس‌الدین‌محمد گیلانی مشهور به «ملاشمسا»ست که با همدورهٔ خویش‌ملّاصدرا مکاتبه‌داشت‌وفیلسوف شیرازی اورا ازبزرگترین‌برادران خود می‌خواند[2]. وی عمرخود را درسفرهای پیاپی بزیارتگاهها چون مکه ومشهد می‌گذراند و چندگاه‌ی درمکه «مجاور» بود چنانکه در«رسالة فی‌علم‌الله» که بسال ۱۰۲۸ ه در مکه نوشت خود را «محمد الشهیر بشمساالجیلانی... المجاوربمکة» معرفی نمود و در رسالهٔ دیگری که یکسال پیش از آن، درماه صفر ۱۰۲۷، دربارهٔ وجود واجب وهستی مخلوقات پرداخته باقامت خوددرحجاز اشاره نموده‌است. پیش ازآن درسال ۱۰۲۵ که رساله‌یی در اثبات حدوث عالم می‌نوشت با تمام آن در شهرمشهد اشاره نمود و سپس رسالهٔ دیگری ازو بنام مسالك‌الیقین می‌بینیم که آن را بسال ۱۰۶۰ درمشهد به‌پایان رسانید. پس مجاورتش درمکّه دایم وتا پایان حیات نبود. رساله‌های شمسا را نمی‌توان مانند اثرهای همدورهٔ نام آورش صدرا، بعنوان کارهای اساسی در حکمت معرفی کرد و از آنها آشکارا برمی‌آید که اودرهم‌آهنگ ساختن باورداشت‌های شیعه و بنیادهای فکری فلسفه دنبالهٔ کار استاد خود و حوزهٔ فلسفی اصفهان راگرفته وهمان راه را ادامه داده است. غیر از رساله‌هایی که ازو نام برده‌ام از وی رساله‌های دیگری بنام اثبات وحدة الواجب، حاشیهٔ شرح تجرید، و دو رسالهٔ فارسی بنام «اظهار الکمال علی اصحاب الحقیقة

---

۱ـ دربارهٔ اوبنگرید بروضات‌الجنات، ج۳، ص۳۵۰، ذیل‌احوال محمدزمان‌تبریزی.

۲ـ درپاسخ ملاصدرا بملاشمسا دربارهٔ بعضی‌ازمقولات‌حرکت وخاصه حرکت‌کمّی و ادراکهای جزئی انسان و حیوان و حدوث یا عدم حدوث نفس ... رسالهٔ موجود در کتابخانهٔ دانشگاه تهران (ج۳، ص۱۷۹).

والحال» و«بیان احوال موجودات» باقی مانده است[۱].

**فیّاض لاهیجی[۲]**

ازشاگردان مقرّب صدرالمتألّهین ملاعبدالرزاق‌بن علی لاهیجی‌قمی‌متخلّص به«فیّاض» (م۱۰۷۲ه) است. دربارهٔ او و پسرش میرزا حسن قمی پیش ازین درمبحث کلام اشارتی داشته وبیان‌حالش را ببعدموکول کرده بودم. وی شوی دخترملاصدرا بود ونوشته‌اند که عنوان‌قلمی (تخلّص) فیاض را استادش بدو داد چنانکه داماد دیگرش ملا محسن را «فیض» خواند. اصل عبدالرزاق ازلاهیجانست و چون دیر گاه درشهرقم ماند و درمدرسهٔ معصومهٔ آن شهرتدریس کرد به «قمی» شهرت یافت. وی درحکمت‌وکلام ومنطق‌و

---

۱ـ همهٔ این رساله‌ها که یادکرده‌ام درکتابخانهٔ دانشگاه تهران موجود و از جملهٔ کتابهای پرارزشیست‌که مرحوم استاد سیدمحمدمشکات پیرجندی‌سالها پیش بدان‌دانشگاه بخشید. فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳، صفحه های ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۹۸، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۷۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۵۴.

۲ـ دربارهٔ اوبنگرید به:

* تذکرهٔ نصرآبادی، تهران۱۳۱۷، ص۱۵۶.
* نتایج‌الافکار، محمد قدرت‌الله گوپاموی هندی، بمبئی ۱۳۳۶، ص۵۲۸ - ۵۳۹.
* امل‌الآمل، شیخ حرعاملی، بغداد، ج۲ ص۱۴۸.
* الذریعه، آقا شیخ آقا بزرگ‌تهرانی، ج۱۴، ص۲۳۸ و ذیل‌کتابهای او.
* بهارستان سخن، میرعبدالرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص۵۰۳-۵۰۴.
* ریحانة‌الادب، ج۳، ص۲۳۳-۲۳۵.
* مجمع‌الفصحاء، هدایت، ج۲، ص۲۷.
* ریاض العارفین، هدایت، تهران ۱۳۱۶ ، ص۳۹۱.
* ترجمهٔ تاریخ ادبیات برون، ج۴، ص۲۶۱ و۲۸۶.
* روضات‌الجنات، ج۴،ص۱۹۶-۱۹۸ .
* آتشکدهٔ آذر، چاپ تهران ص۸۴۶-۸۵۰.
* الکنی والالقاب،ج۳،ص۳۰.
* فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ ملی پاریس، بلوشه، ج۳، ص۳۸۶.
* ضمیمهٔ فهرست نسخه‌های خطی‌فارسی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ریو، ص۲۰۵.

H. Corbin, Terre Céleste et Corps de Résurrection, p. 182.

ادب وشعر و در دانشهای منقول دست داشت و درهمهٔ آنها توانا بود. وفاتش را صاحب روضات‌الجنّات باشتباه در سال ۱۰۵۱ نوشته است و بعضی دیگر آن را بسال ۱۰۷۲ ذکر کرده‌اند و چون او دیر گاه بعداز استاد خود ، تا دوران سلطنت شاه عباس ثانی، می‌زیست، تاریخ دوم درست بنظرمی‌رسد، در حالی که همدرس و همدامادش فیض نزدیك بیست سال بعدازمر گش زنده بود.

فیاض در کلام و حکمت آثارمتعدد دارد. دربارهٔ دو کتاب فارسیش در کلام بنام گوهرمراد و سرمایهٔ ایمان، که هردوتا بعهد ما درتعلیم این دانش بکارمی‌رود، پیش ازاین اشارتی داشتم و بعدازین بجای خود دربارهٔ آنها سخن خواهم گفت. درآغازاین هردو کتاب توضیح کافی دربارهٔ علم منطق آمده است. ازآثارمشهور دیگر او کتاب «مشارق‌الالهام فی شرح تجرید الکلام» است که در آن ببحث در امورعامه توفیق یافته ازآغاز تا مسألهٔ کلام الهی را بمورد شرح وتحقیق درآورده است. این کتاب چند بار بطبع رسید. ـ دیگر حاشیه‌یست برحاشیهٔ شمس‌الدین محمدخفری برالهیات تجرید، که آن را بدرخواست شاگردان خود ترتیب داد. ـ دیگر حاشیه‌یست برقسمت جواهر و اعراض از شرح تجرید قوشچی که در آن بویژه ببیان اختلاف حکیمان از یونان تا شیخ اشراق در موضوع علم واجب ـ الوجود پرداخته است. ـ دیگر حاشیه‌یست برحاشیهٔ ملاعبدالله یزدی برتهذیب‌ـ المنطق‌سعدالدین‌تفتازانی. ـدیگرحاشیه برشرح‌اشارات‌خواجه‌نصیرالدین‌طوسی. ازکتابهای معتبر دیگر لاهیجی است: شرح الهیاکل فی‌حکمة الاشراق؛ حدوث‌ـ العالم؛ شوارق‌الالهام درحکمت؛ الکلمات‌الطیّبة در حکومت میان میرداماد و ملا صدرا در اصالت ماهیت (میرداماد) یا اصالت وجود (صدرا). این کتاب اخیر را لاهیجی بنام شاه عباس ثانی (۱۰۵۲ـ۱۰۷۸ه) نگاشته و چند بارچاپ شده است.

همچنانکه پیش ازین گفتم پسرلاهیجی یعنی میرزا حسن قمی که از بهترین شاگردان پدرخود بود، مانند پدردرکلام وحکمت هردو اثرهایی بفارسی وبتازی دارد . کتاب معروفش درحکمت «مصابیح‌الهُدی و مفاتیح‌المُنی» است بعربی ،

۳۲۸ ــــــ

المتأخّرة) شیعهٔ امامیه بنام «وافی» ازهمین ملامحسن فیض است واوبدنبال‌تألیف این کتاب مشروح، از راه اختصار آن‌کتاب «شافی» و تکملهٔ آن را بنام «نوادر-الاخبار» فراهم آورد که هرسه از کتابهای بسیار معتبر دوازده امامیان در دورانهای اخیرست. خوانساری درروضات‌الجنات شرح‌مفصّلی درمعرّفی اثرهای‌معروف این مرد پرکارآورده و گفته است‌که شاگرد فیض ، سیدنعمةالله جزائری شوشتری می‌گفت: استاد ما فیض نزدیك دویست‌کتاب ورساله تألیف نمود.

ولادتش بسال ۱۰۰۷ه در کاشان اتفاق افتاد. پدرش شاه‌مرتضی در آن شهر بسبب شهرت علمی و کتابخانهٔ بزرگی که داشت محل عنایت و توجه اهل دانش بود وفرزندانش همگی دردانشهای زمان خود صاحب مقام ومرتبه‌یی شدند مانند: نورالدین‌کاشانی اخباری صاحب‌کتاب مصفاة الاشباح در اخلاق وترجمهٔ فارسی کتاب‌حقائق‌ملامحسن‌دراسراردین. این‌نورالدین پدر ملامحمدهادی شارح کتاب-المفاتیح ( یعنی مفاتیح ابواب الجنان در فقه از فیض ) و صاحب بعضی اثر های دیگرست . ـ پسردیگرشاه مرتضی عبدالغفورو پسرعبدالغفور محمد مؤمن هم از عالمان‌کارآمد زمان دردانشهای شرعی بودند واین محمد مؤمن درمحضرعمّ‌خود فیض تربیت یافت و دوران تدریس خود را در شهر اشرف مازندران (= بهشهر) گذرانید[1].ـ پسرفیض یعنی علمّ‌الهدی محمدهم‌ازعالمان معروف دینی‌ودرحیات پدر مشهور بفضل و سرگرم تعلیم بود[2]. ـ دائی فیض، نورالدین کاشانی مشهور به«ملانورا» هم در عهد شاه عباس دوم شهرت و اعتبار تمام داشت و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که خاندان فیض‌بقول میرزا محمدباقرخوانساری از«کباربیوتات-العلم والعمل والفضل والادراك» بود وظهورعالم جامعی چون فیض‌از آن خاندان دانش‌تازگی‌نداشت‌خاصه‌که اوبعداز طیّ‌مراحل‌مقدماتی علوم رخت‌اقامت‌بشیراز

---

←

1. Iran Mazdéen à l' Iran Shi'ite. Paris 1960, p. 183.

۱ـ روضات‌الجنات، ج۶، ص۸۰.

۲ـ فهرست‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۱، ص۶۵، ۸۱، ۳۹۸.

۳۳۰ ـــــــ

حدیث وفقه دارد، بدین سبب و بعلت اشتغال بحکمت، ملامت و سرزنش کنند.

ازجملهٔ این بدگویان یکی شیخ یوسف‌بن احمدبحرانی (۱۱۸۶ه) محدث وفقیه اخباری معروف[1] صاحب کتاب لؤلؤةالبحرین است که فیض را درآن کتاب بسبب مقالاتی که بر وفق فیلسوفان و صوفیان داشت، و بویژه بانگیزهٔ باور داشت وحدت وجود، سخت‌نکوهیده و گفته است که ازفیض رساله‌یی قبیح مطالعه کرده است که در آن آشکارا بدین مطلب اشاره شده و مؤلف آن به«عقاید ابن العربی زندیق» رفته و بسیاری از گفتارهایش را با عنوان «یکی از عارفان» در آن رساله آورده است. شیخ یوسف خودکتابی بنام «التنفحات الملکوتیه» دارد که در رد برصوفیانست و بعضی از سخنان فیض را از رسالهٔ یاد شده وازاثرهای‌دیگرش در آن‌کتاب نقل‌کرده ودر پایان سخنش ازفسادی که زادهٔ سرکشی اندیشه‌ها ولغزش گامهاست بخدا پناه برده است و یقینست که این «طغیان الافهام و زلل‌الاقدام» را برای ملامحسن می‌پنداشته و او را درمقصود داشته است.

دیگر از جملهٔ این بدگویان سختگیر ملامحمد طاهر قمی متکلم و محدث اخباری(م۱۰۹۸ه) صاحب کتاب«حجةالاسلام»است که فیض را «الشیخ‌المجوسی» می‌خواند وپیش‌ازین دربارهٔ مخالفت اوباحکیمان وحکمت وبا صوفیان وتصوف سخن گفته‌ام[2].

---

۱ـ دربارهٔ او بنگرید بروضات‌الجنات، چاپ‌قم، ج۸، ص۲۰۳-۲۰۸.

۲ـ شگفت است که این مرد خود نیز از شر زبان هم پیشگان خود در امان نماند چنانکه در مجلس یکی ازعالمان معاصرومعارض او بنام ملا خلیل قزوینی، از (استادان فیض وشاگرد شیخ‌بهاءالدین محمد عاملی) دربارهٔ وجه تسمیهٔ «قُم» این داستان‌برساخته را می‌گفتندکه: پیغامبردرشب معراج، هنگام سیردرآفاق وانفس، مردی را با کلاه سرخ درین مکان برمنبردیدکه سرگرم گمراه‌کردن مردم بود! ازجبرئیل (که درین سفرراهنما و مهماندار او شده بود) پرسیدکه آنجاکجاست و این‌کیست‌که برمنبر است؟ جواب دادکه آنجا منزلگاه پیروان تو و دوستداران خاندان تست (یعنی عالمان شیعه‌که برسازندگان همین داستانند) واین‌که برمنبراست شیطانست‌که خلق را بگمراهی می‌کشاند. پیامبرچون ←

دیگر شیخ علی شهیدی عاملی بود که بچهارپشت بشهید ثانی عالم معروف و سند شیعی می‌پیوست. وی در رساله‌یی که در تحریم غنا نوشت افکاری بفیض نسبت داد که بنا برأی عالمان دین خلاف شرع و موجب گمراهیست مثل اعتقاد بوحدت وجود و عقیده بمخلّد نبودن کفّار در آتش دوزخ و نجات نیافتن اهل اجتهاد. فیض همدائماً درطرف نقیض این شیخ علی‌شهیدی‌بود وسخنانوهن‌انگیز دربارهٔ اومی گفت و ازآنجمله اورا «شیخ علی هضم رابع» می‌نامید ودرین‌تعبیر بانتساب وی در چهار نسل بشهید ثانی نظر داشت[1] و ازو گذشته بعضی دیگر از مخالفان‌خویش راازمیان‌عالمان‌دین، ازحمله‌ها وطعنهای‌خودبی‌نصیب‌نمی‌گذاشت تا آنجا که او را «کثیرالطعن علی‌المجتهدین» معرفی کرده‌اند خاصه در رسالهٔ او موسوم به«سفینة النجاة»، تا بجایی که از آن‌کتاب چنین برمی‌آید که بگروهی از عالمان دین نسبت کفر و الحاد داده است[2] و بهر حال بازار مخالفت میان فیض و مخالفان او گرم بود، واین خود نمودار یست ازآنچه بین عالمان دین دردورهٔمورد مطالعهٔ ما می گذشت تا سرمشق همگان باشد.

پیداست که موافقان فیض‌هم کوشیدند تا تهمت الحاد را ازورفع کنند زیرا این مرد فاضل یکی از «محمدون اربعه» ومؤلف یکی از «کتب‌الاربعة المتأخره» بود. از جملهٔ این مدافعان سید نعمةالله جزائری شوشتریست که در خدمت فیض شاگردی کرده بود واوتوجه‌استاد را باصول عرفان وداشتن لحن عرفانی واشراقی در بحثهای حکمی دلیل صوفی بودنش نشمرده است[3]. علاوه‌براین خود فیض هم

---

←

حقیقت حال را دریافت بانگ بر ابلیس زدکه: «قم یا ملعون» و بدین سبب نام‌آن مکان «قم» شد!.. ملاخلیل گفت: «آن شیطان‌که پیامبردیداکنون نیزدر این مکان مبارک‌برمنبر می‌رود ومردم را ازراه راست‌بازمی‌دارد!» ومراد اوهمین ملامحمدطاهرقمی شیخ‌الاسلام قم بود. (روضات‌الجنات، ج۴، ص۱۴۴).

۱ـ روضات‌الجنات، ج۲، ص۸۱.

۲ـ ایضاً همان جلد، ص۹۰.

۳ـ ایضاً، ج۳، ص۹۳ ببعد وبویژه ص۹۸-۹۹.

دربارهٔ مدعیان تصوف نظرهای خاص داشت که ضمن بیان احوال اودر روضات‌الجنات بصورت تلخیص آمده است. میرزا محمد باقر خوانساری نیز لحنی مدافعه آمیز ازاین عالم فاضل نشان‌داده چنانکه بامراجعه بترجمهٔ حالش درروضات آشکار می‌شود[۱]. کسان دیگری هم مانند شیخ حُرّ عاملی با همهٔ دشوار خواری که در بیان مقام علمی عالمان داشت، درامل‌الآمل؛ وسید علیخان شیرازی درسلافة‌العصر ازفیض با احترام بسیار یاد کرده‌اند.

اثرهای ملامحسن‌فیض، همچنانکه گفته‌ام، متعددست وپیش‌ازین‌بعضی را بمناسبت‌ذکر کرده‌ام. ازآثاردیگرش ذکراین کتابها دراینجا مناسبست: کتاب علم‌الیقین‌درچهارمقصد شناخت‌خداوند، شناخت‌فرشتگان. شناخت پیامبران‌وکتابها‌یشان، شناخت‌روز شمار که‌جُستارهایی ازدانش کلام‌را باشیوهٔ‌عرفانی‌وفلسفی‌در بر دارد.ـ کتاب‌انوارالحکمة که‌خلاصه وبرگزیده‌بیست‌ازعلم‌الیقین.ـ کتاب‌المعارف که آن نیزکوتاه شده ازعلم‌الیقین است. ـ کتاب عین‌الیقین یا «الانواروالاسرار» دربارهٔ بنیادهای علم وشناخت‌آسمانها وزمین و آنچه میان آنهاست همراه با گفتارهای حکمی و برهانهای عقلی ومکاشفه‌های ذوقی که بتوصیهٔ مؤلف باید از نا اهل پنهانش داشت زیرا بنظروی «هومُخ‌العلم ولُبّ الحکمة ولباب‌المعرفة و عین‌الحق

---

۱ـ خاصه در ص ۹۹ـ۱۰۰ از جلد مذکورکه درآن دفاعی خردمندانه از فیض و صدرا دربارهٔ اتهام‌آنان بتصوف‌کرده ومیان اهل عرفان وحقیقت وصوفیان حرفه‌بی‌تمیزی عالمانه‌داده وکلمات‌الطریفهٔ‌فیض‌وکتاب «کسراصنام‌الجاهلیة» ملاصدرا رادلیل قاطع‌صوفی نبودن آن دوشمرده وآنگاه برشیخ یوسف بحرانی صاحب لؤلؤة‌البحرین تاخته و ازینکه ملاصدرا وملامحسن را ازجماعت‌صوفیان پنداشته سخت بشگفت افتاده وگفته است‌علت این اشتباه دوری شیخ یوسف از طریقهٔ ارباب معقول و فرق ننهادن میان مکاشفه‌های صاحبان علم و فهم و بی‌رسمیهای نادانان وکانایان وتفاوت بین بهشتیان و دوزخیان و جدایی میان راستگویان ودروغبردازان‌بود وآنگاه این عبارت را ازیکی ازکتابهای‌رجال دربارهٔ براءت فیض از انتساب بصوفیان نه عارفان شاهد آورده است: «کان من جهابذة المحدثین رمی‌بالتصوف و حاشاه ثم حاشاه، بل هومن‌العرفاء الاماجد...» روضات، ج۶، ص۹۹ـ۱۰۰.

۳۳۴ ــــــ

هدیة الاشراف خلاصه‌ییست از کتاب الانصاف که چند بار بطبع رسید.

فیض یکی ازشخصیت‌های بارزاندیشه ودانش درسدهٔ یازدهم است‌چنانکه بایدکوشش‌های اورا درحکمت وعلم دنباله ونتیجهٔ وجودی علم و فکرمیرداماد و ملاصدرا ازطرفی و شیخ بهاءالدین عاملی و شاگردان او وشیخ ماجد بحرانی و حوزهٔ علمی وی از طرف دیگر ، دانست که در وجود واحد فیض گرد آمد و اورا یك تنه بجای چند تن از برگزیدگان دانشهای عقلی ونقلی سدهٔ دهم و آغاز سدهٔ یازدهم هجری قرار داد، و پیداست که شخصیتی چنین که با چند جنبهٔ فکر و علم بکار پردازد دور از پذیرفتاریها و ناپذیرفتاریهای طبقات گوناگون عالمان نخواهد ماند. او هم محدّثی جامع بود و هم فقیهی کامل و هم متتبّع درکلام و اصول وهم عارفی که بسر منشاء حقایق عرفانی راه یافته و هم حکیمی اشراقی که استدلال واثبات راازطریقهٔ مشّائیان بارث برده وهم متفکّری که گاه بخودآزادی بیرون‌جستن ازقیدهای‌سنّتی‌وتعلیمی‌می‌دادوبعدازسیردردنیای ویژهٔ خود رخصت بازگشت بعالم عادی و رسمی به‌خویش می‌بخشیده است . بهمین‌سبب است که نمی‌توان او را تنها دنباله‌رو ملاصدرا شمرد، بلکه او ادامه دهندهٔ مکتبی است در حکمت که‌آن را مکتب فلسفی‌اصفهان نامیده‌ام[1]، ودرهمان‌حال «جامع» پرکاریست برای تدوین عالمانه وظریفانهٔ‌سنّتهای علمی که صاحبان علوم منقول درحوزه‌های علمی شیعه داشته وازراه تعلیم بدورسانیده بودند.

فیض شاعری متوسط هم بود و مجموعهٔ بزرگ اشعاری بزبان پارسی ازو بازمانده که مشتمل است برانواع شعر ازقصیده وغزل وقطعه و رباعی درمنقبت وه مناجات وبیان مطلبهای عرفانی واخلاقی وجز آنها، جز آنکه درهمهٔ آنها نه‌خشکی زهد وتعبّدی که‌ازمرد فقیه ومحدث انتظار می‌رود رخنه کرده نه‌آنچه ازعارفی که بکُنه ذوقیّات رسیده باشد. ازاوست:

بهوش باش که حرف نگفتنی نجهد — نه هرسخن که بخاطر رسد توان گفتن
یکی زبان ودوگوش‌است اهل معنی‌را — اشارتی بیکی گفتن و دو بشنفتن

---

۱ـ همین کتاب وهمین جلد، ص ۲۹۳ .

سخن چو سود ندارد نگفتنش اولی است  که بهترست ز بیداری عبث خفتن

*

در عهد صبا کرده جهالت پستت  ایّام شباب کرده غفلت مستت
چون پیر شدی رفت نشاط از دستت  کی صید کند ماهی دولت شستت

*

باشد باشد که یار حاضر باشد  باشد باشد که یار ناظر باشد
باشد که در اوّل نظر آخر گردم  تا یار مرا اول و آخر باشد

*

ای آنکه گمان کنی که داری همه چیز  اینک روی از جهان گذاری همه چیز
یابی باقی اگر ز فانی گذری  داری همه چیز اگر نداری همه چیز

*

با من بودی منت نمی‌دانستم  یا من بودی منت نمی‌دانستم
چون من ز میان شدم تو گشتی پیدا  تا من بودی منت نمی‌دانستم

**قاضی سعید قمی**[1] شاگرد ملامحسن فیض و ملاعبدالرزاق لاهیجی که جانشین واقعی آنان شمرده می‌شود، حکیم عارف و ادیب و مفسّر مشهور، قاضی میرزا محمد سعیدبن محمد مفید، معروف به «قاضی سعید قمی» و «ملا سعیدا» و «حکیم کوچك» (م ۱۱۰۳ ه) است. وی بسبب آنکه منصب قضای قم را به‌عهده داشت به‌قاضی شهرت یافت. نوشته‌اند که نزد شاه‌عباس دوم مقامش بلند و حرمتش بسیار بود و اگرچه درصف عالمان دین قرار داشت لیکن بسبب شاگردی نزد دو استاد یاد شده و همچنین در خدمت ملارجبعلی تبریزی که شرح حالش خواهد آمد، میلی شدید بحکمت و عرفان یافت و درهمین راه نامبردارشد. از اثرهای او رساله‌یی درتحقیق معنیهای «اسماءالله»؛ وحاشیه‌یی برشرح اشارات؛

---

۱- دربارهٔ او بنگرید به: روضات‌الجنات، ج۴، ص۹-۱۱؛ طرائق‌الحقائق، ج۳، ص ۷۲؛ الکنی والالقاب، ج۳، ص۵۲؛ تذکرهٔ نصرآبادی ص۱۶۷، وجز آنها.

و کتابی فارسی بنام «کلید بهشت» و نیز مجموعه‌یی موسوم به «اربعینیات» در حکمت وعرفان شهرت دارد که پس ازین دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت. ـ دیگر از اثرهای فلسفی او «الانوار القدسیه» است شامل سه مبحث که هریك را «نور» نامیده و هر نور را منقسم بچند «فتوح» ساخته و در آنها از هیولی و صورت و نفس بشیوهٔ عارفان سخن گفته است. ـ دیگر تعلیقاتیست که بر «اثولوجیا»[1] منسوب بارسطو نوشته، وچون بنابریك خبر که عالمان شیعی ازپیامبر روایت می کنند، آن فیلسوف یونانی را ازپیامبران شمرده، دربارهٔ این کتاب منسوب بدو گفته است که آن را نمی‌توان ازراه معمول دریافت زیرا اسرار مذکوردر آن ازمنشاء نبوت وولایت آمده‌است[2] ودرراه شناخت آنها باید تن بریاضت درداد وازین طریق بخاندان رسالت نزدیك شد.

---

۱ـ Théologie دربارهٔ این کتاب بنگرید بتوضیحاتی که چند سطر بعد در متن خواهد آمد.

۲ـ دربارهٔ نبوت ارسطو از پیغمبر اسلام خبری روایت کرده‌اند که متن آن در کتاب تعلیقات اثولوجیای قمی بدینگونه نقل شده است: «قال النبی فی شأن اَرسطوانّه کان نبیّاً قد جهله قومه لو ادرکنی لاستفادمنّی» واین مطلب را عبدالرزاق لاهیجی هم درمحبوب القلوب (ص۱۴ و۱۵۷) ومیرفندرسکی درکتاب صناعیه که پیش ازین شناخته‌ایم (تهران، ۱۳۱۷، ص ۱۸) آورده‌اند، و نیز شیخ بهاءالدین عاملی در حدیقهٔ هلالیه و لاهیجی در محبوب القلوب از علی بن طاوس (م۶۶۴) نقل کرده‌اند که بیشتر فیلسوفان مانند هرمس و و ابرخس (هیپارخس) وبطلیموس ونظایر آنان پیامبران بوده‌اند. برای اطلاع ازمفصل این مجمل بنگرید بیادداشت دوست فاضلم آقای محمد تقی دانش پژوه آملی تبرستانی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۵۸ ازج۳ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران.

نگارندهٔ این سطرها که با خواندن شرح هدایهٔ میبدی تعلیم حکمت را نزد استاد فقید خویش شیخ محمد حسین فاضل تونی آغاز کرد، هنگام اعتراض بر دو برهان تطبیقی و سُلمی دراثبات تناعی ابعاد، همین سخن را دربارهٔ نبوت ارسطو، همراه با اعتراض و پرخاش بسیار سخت آن وجود ارجمند عزیز، شنید. خدای بزرگ روان پاکش را بانوار قُدسی وملکوتیش بپوشاناد. پیداست که خبر مذکور مانند هزاران خبر وحدیث دیگر که ازپیامبر اسلام نقل شده، ساخته و پرداختهٔ عالمان ذینفع اسلامی بوده است. این نکته را هم بدانیم که اسمعیلیان، حکیمان بزرگ یونان را درزمرهٔ انبیاء خاصّه درآوردند.

این کتاب اثولوجیا که عالمان اسلامی گاه نام آن را ازراه ترجمه «الربوبیه» وگاه باصطلاح خود «الهیات» و بندرت بسنّت حکیمان سریانی «المیامر»[۱] می‌نویسند، اصلاً مأخوذست از فصلهای چهارم وپنجم وششم از کتاب «تاسوعات»[۲] فلوطینس[۳] فیلسوف نو افلاطونی بزرگ (۲۰۳ یا ۲۰۵ـ۲۷۰ میلادی) اسکندریه که بهمت شاگردش فرفوریوس[۴] (۲۳۲ یا ۲۳۳ ـ ۳۰۴ میلادی) ازمقالات استاد در شش بخش وهربخش مرکب ازنه کتاب ترتیب دادو بهمین سبب به «تاسوعات» (= نُه‌گانه‌ها) موسوم گردید. اثولوجیا که سه‌فصل ازین کتابست باستقلال بصورت کتابی میان حکیمان اسکندریه وحوزه‌های دنباله‌رو آن، از آنجمله حوزه‌های فلسفی اسلامی انتشار یافت و با اینکه مسلّماً ازفلوطین است از دیرباز بنام ارسطوشهرت گرفت وعالمان اسلامی هم آن را از آغازتا بانجام همیشه از آثار ارسطوشمرده‌اند واین یکی ازچندعلّت اصلی آمیزش حکمت ارسطوئی باحکمت نوافلاطونی درتمدّن اسلامیست.

درچهارمیمر نخستین ازمیمرهای ده گانهٔ اثولوجیا از مبداء اول، عقل کلّی، نفس کلی، نفس ناطقه، نفسهای بهیمی و نامیه و طبیعی، شرف عالم عقلی و لزوم خلع بدن وتسکین حواس ووساوس نفسانی برای عروج بعوالم عقلانی سخن می‌رود، درمیمر پنجم از خالق و کیفیت ابداع، در میمرششم از کواکب، درمیمرهای هفتم تا نهم ازنفوس شریفه ونفس ناطقه و بقای آن بعدازمرگ جسم ودر میمردهم از علت اولی و آنچه ازو پدید آمده[۵].

---

۱ـ میامر جمع کلمهٔ سریانی مَیمَر بمعنی مبحث وگفتار است. اثولوجیا جمعاً ده میمردارد. (تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی، ازنگارندهٔ این کتاب، موارد مختلف خاصه ص۳۵۷-۳۵۸).

۲ـ Les Ennéades.

۳ـ Plotinos.

۴ـ Prophyrios de Batanea شاگرد فلوطین و لونگین- Longin از حکیمان بزرگ نوافلاطونی مؤلف کتاب ایساغوجی Isagoge است.

۵ـ دربارهٔ اثولوجیا بنگرید بتاریخ علوم عقلی، دکتر صفا، موارد مختلف خاصه ص۳۵۷ ـ ۳۵۸.

این کتاب که‌از آن نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایران داریم، از دیرباز محل عنایت و توجه خاص حکیمان و حکمت شناسان بود و چون یکی از اثرهای بنیادی در فلسفهٔ نوافلاطونی و اشراقیست میرداماد و شاگردان و پیروانش بدان نگرش ویژه‌یی داشتند. می‌گویند میرداماد هفتاد بار آن را خواند تا دریافت و اگر این سخن از راه مبالغه گفته شده باشد دست کم نشان دهندهٔ علاقه بیست که او، با مشرب اشراقی خود، بدین کتاب داشت. وعلت توجه قاضی‌سعید بدان هم همین رواج و ارزشی است که اثولوجیا در حوزهٔ عقلی استاد استادانش داشته است و نیز بسبت عشق و کششی که آنان بعرفان و حکمت ذوقی داشتند، و اصولاً در آثار ملاسعیدا بحثهای ژرف حکمی و کلامی با ذوق اشراق وعرفان همراهست وحتی او خبرها وحدیثهای رائج میان عالمان شیعهٔ امامی و تکلیفهای دینی از قبیل نماز و اعمال آن و موضوع قسراثتهای هفتگانهٔ قرآن را بتأویلهای ذوقی و عرفانی می‌آراید ودر معرض توجیهات دور و دراز خود قرار می‌دهد.

از ویژگیهای سعیدا آنست که خلاف استادِ استادانش صدرای شیرازی به اصالت وجود اعتقاد ندارد بلکه با پذیرفتاری اصالت ماهیت نظر میرداماد و فیلسوفان پیش ازو را تأیید می‌کند و این نکته را بویژه در کتاب نفحات‌الهیّه بمورد بحث و تحقیق درمی‌آورد.

قاضی سعید با همین‌شیوهٔ تأویل اشراقی وعرفانی بنوشتن مجموعهٔ معروف «اربعینیات» خود همت گماشت واگرچه می‌خواست در این مجموعه چهل رساله از خلاصهٔ مطالعات خویش در اسرار حکمت و عرفان بپردازد، لیکن تنها به نگارش ده رساله توفیق یافت بدینگونه: ۱) در «روح‌الصلوة» که بنام استاد خود فیض کاشانی نگاشته اسرار نماز و اعمال آن را بشیوهٔ تأویلی فیلسوفان وعارفان توجیه نمود، و۲) در الکشف عن‌القراآت السبع موضوع این‌اختلاف درخواندن قرآن را بابحثهای فلسفی اشراقی «حل» کرد، و۳) درالفوائدالرضویه، که تفسیری فلسفی است از «حدیث رأس‌الجالوت» یعنی گفت و گوی امام هشتم شیعیان با

راهبر یهودیان ، همین کار را کرده و در مقدمهٔ آن گفته است که حکمت بتمامی آنست که در «کتاب» (قرآن) و سنت و علمی که از «مدینة العلم» (علی بن ابی طالب) برخاسته است ، آمده و در خبرهای امامان بسی حقایق برای عابدان و عالمان نهفته است و پیداست که چنین حکمتی را جز با تأویلهای حکمی نمی‌توان ثابت کرد و این همان راهیست که عالمان دینی اسلام هنوز هم دنبال می‌کنند. و ۴) در رسالهٔ مرقات الاسرار دربارهٔ ربط حادث بقدیم و حدوث زمانی عالم و ضمناً در موضوع اصالت ماهیت و نفی اصالت وجود سخن می‌گوید و باثبات مثل افلاطونی همت می‌گمارد ، و ۵) در النفحات الالهیه و الخواطر الالهامیه باز نفی اصالت وجود و اثبات اصالت ماهیت را پیش می‌کشد، و ۶) در الانوار القدسیه که مشتمل بر سه «نور» است بترتیب در بارهٔ هیولی ، صورت، و نفس سخن می‌گوید. در دیباچهٔ این رساله ملاسعید از عالمان شرع که ستیزه‌گری‌های دیرین را با دانش و فرهنگ و اصحاب خرد و حکمت دنبال می‌کردند ، شکایت می‌کند و آنان را بدکارانی می‌داند که جای هادیان امت را گرفته و براهل دانش تهمت بی‌دینی و الحاد می‌زنند و سرانجام نفرین و لعنت نثارشان می‌دارد . و ۷ ) در المقصد الاسنی فی تحقیق ماهیة الحرکة و وجودها ضمن بحث در این موضوع مهم فلسفی بابطال وجود ذهنی می‌پردازد، و۸) در الحدیقة الوردیة فی السوانح المعراجیة موضوع معراج را مورد تأویل فلسفی و عرفانی قرار می‌دهد. و ۹) البرهان القاطع ترجمه‌ییست از رسالهٔ وجود استادش ملارجبعلی تبریزی از فارسی بعربی. در بارهٔ آن پس ازین سخن خواهم گفت ، و ۱۰ ) الطلائع و البوارق یا البوارق الملکوتیه رساله‌یی مفصل در یك مقدمه و شش «طلیعه» است و هر طلیعه بچند «بارقه» تقسیم می‌شود. قاضی در این رساله از بسیاری مبحثهای فلسفی باروش عرفانی گفت و گو می‌کند[۱].

**ملا رجبعلی تبریزی**

از جملهٔ استادان معروف حکمت در سدهٔ یازدهم ملارجبعلی تبریزی فاضل عارف مشرب متخلص به « واحد » بود

---

۱ــ دربارهٔ این مجموعه بنگرید بفهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۲۱۲۴-۲۱۳۵.

(م ۱۰۸۰ ه) که در اصفهان اقامت داشت و چند تن از بزرگان زمان را در آنجا تربیت کرد. صاحب ریاض‌العلما دربارهٔ وی نوشته است که وی حکیم ماهر منطقی ومورد احترام در عهد شاه‌عباس دوم بود و شاگردانی چون محمد تنکابنی و حکیم محمدحسین[1] ومحمد سعید معروف به «حکیم کوچك» را تربیت کرد و این آخری. (یعنی قاضی سعید) هم‌نزد پادشاه محترم بود و دانشهای حکمی را بیشتر در خدمت عبدالرزاق لاهیجی درقم فرا گرفت و همانجا بود تا در گذشت[2]. و از و در زمرهٔ بزرگانی که در مدرسهٔ شیخ لطف‌الله اصفهان تربیت شده یا تدریس کرده‌اند، یاد نموده و در آنجا یکی دیگر از شاگردان معروفش میرقوام الدین تهرانی صاحب کتاب عین‌الحکمه راهم نام برده‌اند[3]. بازهم در میان شاگردان معروف او نام ملاعباس مولوی صاحب اصول‌الفوائد دراصول مسائل فلسفی است، ومحمد تنکابنی مذکور همان محمدبن عبدالفتاح تنکابنی معروف به «سراب» (م ۱۱۲۴ ه) صاحب کتابها و رساله‌های فارسی وعربی درموضوعهای دینی ودر کلام وحکمت واز آنجمله کتاب توحید و کتابی در اثبات وجود صانع قدیم است[4].

میرزا طاهر محمد نصر آبادی درذکر حال «مولانا رجبعلی» گفته است که مدتی در مدرسهٔ شیخ لطف‌الله بدرس وافده سر گرم بود «بعدازآن بعباس آباد سکنی نموده شاه جنت مکان شاه‌عباس ثانی بنا برارادتی که بایشان داشت خانه‌یی درشمس آباد که محله‌ییست در بیرون حصار اصفهان خریده...»[5].

سال وفاتش همچنانکه نوشته‌ام ۱۰۸۰ هجریست و میرزا محمد طاهر نصرآبادی

---

۱ـ حکیم محمد حسین برادر قاضی سعید قمی بودکه ترجمهٔ حالش گذشت. نام او را محمد محسن هم نوشته‌اند. وی نویسندهٔ تفسیری ازقرآن بفارسی است.

۲ـ نقل‌از روضات‌الجنات، ج ۴ ص ۱۰ در ذیل ترجمهٔ قاضی سعید قمی.

۳ـ ایضاً ج ۳ ص ۳۵۱.

۴ـ دربارهٔ او بنگرید باعیان‌الشیعه ج ۴۵ ص ۲۷۱؛ روضات‌الجنات، ج۷ ص۱۰۶ ببعد؛ الذریعه ج ۱۲ ص ۲۰۳؛ ریحانة‌الادب ج۳ ص۵ وماخذهای دیگر.

۵ـ تذکرهٔ نصرآبادی ص ۱۵۴.

معاصر او ماده تاریخی که همین‌سال از آن‌حاصل می‌شود درمرگ او یافت[۱].

ازاثرهای‌مهم ملارجبعلی کتابیست بفارسی بنام«وجودیه» یا «اثبات‌واجب» در یك مقدمه وپنج مطلب ویك «خاتمه»، ودر آن مسائلی می‌آورد ازقبیل اشتراك لفظی وجود میان واجب و ممکن و تعیین اینکه صفت غیر از ذاتست ، و اینکه خداوند خالق را صفتی نیست زیرا یا خود او خواهد بود یا زائد بر او و این هر دو باطلست. ازین کتاب نسخه‌هایی در دستست[۲] وسعیدای قمی هم‌چنانکه دیده‌ایم ترجمه‌یی ازآن بعربی ترتیب‌داد.[۳]

ملارجبعلی مانند بسیاری از حکیمان و عارفان عهد خودش شعر می‌سرود. تخلصش درشعر «واحد» است و ازاوست[۴]:

ای آنکه به رای تست رای همه‌کس  وی آنکه تویی مرا بجای همه‌کس
در پای تو اوفتاده‌ام دستم گیر  کوتاه کن از میانه پای همه‌کس

*

واحد که بکوی دوست منزل دارد  غم نیست اگر غم تو در دل دارد
پیوسته بتعمیر بدن مشغول است  بیچاره همیشه دست در گل دارد

*

واحد که چو آتش ببرت می‌گردد  گر خاك شود خاك درت می‌گردد
گر آب شود روان بسوی تو شود  ور باد شود گرد سرت می‌گردد

**

---

۱- مرگش را در ۱۰۰۸ (ریاض‌العارفین ص ۴۰۹ ) و ۱۰۶۵ ( فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۳۲) هم نوشته‌اندکه درست بنظر نمی‌آید.

۲- فهرست‌کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی ج ۴ ص ۱۵۱؛ فهرست‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران ج۳ ص ۱۳۲.

۳- از ملارجبعلی تبریزی در طرائق‌الحقائق، ج۳ ص۷۲ هم یادی شده ودرآنجا کتاب‌کلید بهشت باشتباه باو نسبت یافته است.

۴- نقل از تذکرهٔ نصرآبادی، ص۱۵۴.

پیداست که بر شمردن همهٔ مؤلفان حکمت و حکمت شناسان این عهد که از سدهٔ دهم آغاز و بمیانهٔ سدهٔ دوازدهم انجام یافت، درین مختصرممکن نیست و من حتی از ذکر چندتن که در این راه شهرتی حاصل نموده‌اند چشم پوشیده و بهمین سبب‌هم ازآوردن ترجمهٔ حال و توضیح اثرهای برخی دیگر که بمرتبه‌های بلندتری رسیده بودند دست‌باز داشته‌ام، مانند: ابوجعفر محمدتقی‌استرابادی مرده بسال ۱۰۵۸ هجری از شارحان نصوص‌الحکم فارابی؛ و ملا سید محمد باقر ابن‌محمد مؤمن‌سبزواری (م۱۰۹۰ ه) که حاشیهٔ معروفی برشفای بوعلی‌سیناردارد، ومحمد اسمعیل‌خواجویی‌مازندرانی(م ۱۱۷۳ه) صاحب کتاب ابطال‌زمان‌الموهوم و جز آنان.

## دانشهای ریاضی

آغاز عهد صفوی در دانش های ریاضی میراثدار پیشرفتهایی بود که آن علم‌ها دردوران تیموری خاصه درمکتب سمرقند حاصل کرده بودند، لیکن عهدی که شایستگی چنین میراثی نداشت‌گنجینهٔ گرانبهایی را که بچنگ آورده بود در کوتاه زمانی از کف داد. ریاضی‌دانان این عهد یا از بازماندگان قرن نهم وتربیت شدگان مستقیم آنان بوده و درشهرهای‌آسیای صغیر (روم) وایران بسرمی‌برده‌اند و یا ادامه دهندگان مکتب آنان که بتدریج از شماره‌اشان کاسته می‌شد. در میان جویندگان«جامعیّت» هم بندرت کسانی بودند که مقدماتی‌ازین‌دسته دانشها کسب می کردند وگاه رساله‌های متوسطی دراین‌باره ازخود برجای می‌نهادند وبررویهم در میانشان کسی که او را بتوان جانشین ریاضی دانان بزرگ پیشین دانست، وجود نداشت.

**میرم چلبی**

یکی از تربیت‌شدگان عهد تیموری که در آغاز این عهد می‌زیست ملامحمودبن‌محمد بن‌قاضی‌زادهٔ رومی‌معروف به « میرم چلبی » (م ۹۳۱ ه) است . در بارهٔ نیای او قاضی‌زاده پیش ازاین سخن

گفته شد[۱] واو خود در دوران سلطنت بایزید دوم ( ۸۸۶-۹۱۸ ه ) و جانشین وی «قاضی عساکر ولایت آناطولی» بود. از آثارش یکی کتاب فارسی «دستورالعمل و تصحیح الجدول» در شرح مقالهٔ نخستین از کتاب زیج جدید سلطانی یازیج الغ بیکی است. میرم در آغاز این کتاب ملاعلی قوشچی[۲] شاگرد قاضی زاده را «حضرت جدی وافتخاری علامة العالم... مولانا علی القوشجی» معرفی کرده وازین برمی آید که اوهم نبای میرم چلبی وقاعدهٔ نیای مادری او بود ودور نیست که درتربیت وی سهمی داشته بوده باشد. میرم گوید که شرح قوشجی برزیج الغ بیک[۳] «مقصورست بر براهین هندسی و تعلقی بتوضیح اعمال ندارد» و ازین روی خواسته بود که طریقهٔ عمل را درتنظیم جدولها نشان دهد و دربن شرح توانسته است تنها بمقالت اول زیج یاد شده که منحصر است به «تواریخ» بپردازد[۴].

میرم چلبی دو کتاب فارسی دیگر در هیئت دارد بنام « ربع مجیب »[۵] و «ربع المقنطرات»[۶] دربیست فصل که بنام سلطان بایزید مذکور نوشت.

تاریخ مرگ او را حاج خلیفه ذیل «رسالة فی الربع المجیب» سال ۹۳۱ ه (احدی وثلاثین وتسعمأته) نوشته لیکن بلوشه، نمی‌دانم باستناد کدام مأخذ ، سال ۹۳۲ ه ضبط کرده‌است.

**عبدالعلی بیرجندی** ریاضی‌دان و منجم بزرگ دیگری که‌در آغاز ابن‌عهد شهرت بسیار یافته وتربیت شدهٔ استادان قرن نهم بود، ملاعبدالعلی بیرجندی ( نظام الدین عبدالعلی بن محمد حسین بیرجندی حنفی ، م ۹۳۴ ه )

است . شهرت او در اوایل سدهٔ دهم چندان بود که غیاث‌الدین خواندمیر ضمن اشاره باحوالش اورا «جامع اصناف علوم محسوس ومعقول و حاوی انواع مسائل فروع و اصول» معرفی کرد و گفت «در علم نجوم و حکمیات بی‌مثل و بدلست»[۱] و هم بتصریح خواند میرحکمت و ریاضی را نزد منصور بن معین‌الدین کاشانی فرا گرفت . پدر ابن منصور یعنی معین‌الدین شاگرد و خواهرزادهٔ غیاث‌الدین جمشید کاشانی و همکار و دستیار او در بنای رصد سمرقند و تنظیم زیج گورکانی (زیج الغ بیکی) بود[۲]. بیرجندی غیرازین استاد بخدمت چندتن از استادان سدهٔ نهم رسید واز آنان دانشهای عقلی ونقلی را فرا گرفت «علم حدیث را نزد خواجهٔ حافظ غیاث مطالعه نموده . . . و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال‌الدین شیخ حسین القنوی کسب کرده ودرخدمت شیخ‌الاسلامی مولاناسیف‌الدین احمد التفتازانی ومولانا کمال‌الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده...»[۳]. ازاین استادان که خواندمیر برشمرده کمال‌الدین شیخ‌حسین ازعالمان بزرگ عهدخود ومحتسب هرات بود وبسال ۸۸۸ ه درگذشت[۴]؛ وسیف‌الدین احمد بن قطب‌الدین یحیی‌بن محمد بن سعدالدین مسعود تفتازانی شیخ‌الاسلام هرات و جامع معقول و منقول بود و بسال ۹۱۶ بامرشاه اسمعیل بقتل رسید[۵]؛ و«خواجه حافظ غیاث» ازمحدثان بزرگ سدهٔ نهم است که محل ندریسش هرات بود و بسال ۸۹۷ ه در همان شهر درگذشت[۶]؛ و کمال‌الدین مسعودشروانی ازعالمان‌بزرگ دردانشهای عقلی ونقلی بود وازآثارمهمش شرح حکمة‌العین‌است، وفاتش‌بسال ۹۰۵ه درهرات اتفاق‌افتاد[۷].

---

۱- حبیب‌السیر، تهران خیام، ج۴، ص۶۱۵.

۲- دربارهٔ او بنگرید بهمین کتاب، ج۴، ص۸و۱۰۲؛ وحبیب‌السیر ج۴، ص۲۱و۳۴.

۳- حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۰۸.

۴- ایضاً همان جلد ص ۳۴۹.

۵- حبیب‌السیر، تهران‌خیام، ج۴، ص ۳۴۹.

۶- ایضاً همان جلد، ص۳۴۷.

۷- ایضاً همان جلد، ص ۳۴۳.

۳۴۶ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ


بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بیرجندی تحصیل دانشهای عهد خود را بتمامی نزد معروفترین استادان زمان، درهرات انجام داد وسپس شروع بشرح کتابهای مشهور در ریاضیات و تألیف کتابهایی در دانشهای دیگر کرد. در بارهٔ او نوشته‌اند که : « بصفت تواضع و پرهیز گاری و حلم و دینداری اتصاف » داشت[۱]. سال درست وفاتش همان ۹۳۴ هجریست که نوشته‌ام وعلاوه بر آن سالهای ۹۱۱ و ۹۱۶ و۹۲۴ هم ضبط کرده‌اند[۲].

اثرهای بیرجندی متعدد و از آن‌جمله‌است: شرح‌الفوائدالبهائیة فی‌الحساب که اصل آن تألیف عمادالدین عبدالله بغدادی است وبسال ۶۷۵ه بنام‌شمس‌الدین محمد جوینی‌فراهم آمد، وبیرجندی آن‌را درسال ۸۹۱شرح کرد وحاج‌خلیفه گوید[۳] که آن شرحی بزرگ و بسیار سودمند است.ــ شرح تذکرةالنصیریة فی‌الهیئة از خواجه نصیرالدین طوسی . این کتاب خواجه نصیر بعلت اختصار و اشتمال بر مطالب فشردهٔ علم هیئت چندبار شرح شده وکاتب چلبی (= حاج خلیفه) از آنها در ذیل نام مذکور یاد کرده و در پایان بشرح بیرجندی اشاره نموده و گفته است که‌آن‌را ندیده[۴]. این شرح بعربیست و بیرجندی آن را در ربیع‌الاول سال ۹۱۳ ه باتمام رسانیده وازآن نسخه‌هایی‌موجودست.ــ شرح تحریر مجسطی که متن آن هم‌ازخواجه‌نصیرطوسیست وعبدالعلی بیرجندی کار خود را دربارهٔ آن بسال ۹۳۱ بپایان برده‌است.ــ شرح شمسیّة فی‌الحساب که متن آن‌اثرحسن‌بن محمدنیشابوری معروف‌به «نظام‌اعرج» (م۸۲۸ه)است[۵].ــ شرح زیج‌جدید سلطانی(زیج گورکانی، زیج‌الغ بیکی) که‌بسال۹۲۹ه انجام‌پذیرفته.ــ شرح‌بیست باب درمعرفت‌اسطرلاب ازخواجه نصیرالدین طوسی که درسال ۸۹۳ سمت اتمام پذیرفت. ــ کتاب بیست

---

۱- حبیب‌السیر ج۲ ، ص۶۱۶.

۲- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعیدنفیسی،ص ۸۰۶.

۳-کشف‌الظنون، ستون ۱۲۹۶.

۴- کشف‌الظنون، ستون ۳۹۲.

۵- ایضاً همان‌کتاب ستون ۱۰۶۲.

باب درمعرفت تقویم و اختیارات بپارسی که ملامظفر گنابادی آن را شرح کرد.ـ شرحی بعربی بر «الملخّص فی‌الهیئة» تألیف محمود بن محمد چغمینی خوارزمی (م ۷۴۵ ه)[۱].ـ رساله در ابعاد و اجرام که موضوع آن بحث در بعدهای ستارگان از مرکز عالم و مقدارجِرم آنهاست[۲] و بیرجندی آن را بسال ۹۳۰ تألیف کرد[۳].ـ رسالهٔ تشریح در پرگار. ـ کتاب مسالك و ممالك یا عجایب بلاد.ـ تحفةالحاتمیه در اسطرلاب ـ رساله‌یی درتقویم که بسال ۸۸۳ نوشت، وچند کتاب دیگر[۴].

**خفری** شمس‌الدین‌محمد خفری (م۹۴۲ ه) که نام اورا پیش‌ازین دیده‌ایم ، بر تذکرةالنصیریهٔ خواجه نصیرالدین شرحی نوشته و نام‌آنرا«التکملة‌فی شرح‌التذکره» نهاده و آن را بسال ۹۳۲ ه بپایان برده است . میر ابوطالب فندرسکی نوادهٔ میرابوالقاسم فندرسکی چنانکه پیش ازین گفتم براین‌کتاب حاشیه نوشت. دیگر از اثرهای خفری «منتهی‌الادراك فی‌مدارك الافلاك» است در هیئت که در ۹۱۰ بپایان رسانید[۵].

**غیاث‌الدین منصور** غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ ه) که ذکر او در شمار حکیمان این عهد گذشته ، چندکتاب در ریاضی و هیئت نوشت. از آنجمله است اللوامع و المعارج که درهجده‌سالگی تنظیم کرد. دیگر کتاب السفیر فی‌الهیئة در چهارباب و هر باب شامل چهار فصل که دوره‌یی اجمالی در این فنست و در پایان آن مؤلف طالبان تفصیل در این باب را بکتاب اللوامع خود مراجعه داده است . دیگر کتاب الاساس در علم هندسه و کتاب کفایةالحساب[۶].

---

۱ـ همین‌کتاب، ج۲ ص ۲۷۴.

۲ـ در بارهٔ این دانش بنگرید بکشف‌الظنون ستون ۳ ذیل «علم‌الابعاد و الاجرام».

۳ـ فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس، ج۲ ص۵۹، وجز آن.

۴ـ دربارهٔ ملاعبدالعلی بیرجندی غیراز مأخذهایی‌که ذکرشد بنگرید بتاریخ نظم ونثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۲۸۳ و ۳۸۴ و ۸۰۶-۸۰۷.

۵ـ ایضاً تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۳۸۵.

۶ـ روضات‌الجنات، ج۷ چاپ قم، ص ۱۷۹ .

**دانشمند ابیوردی** از ریاضی‌دانان بنام این عهد ابوالحسن بن احمد ابیوردی معروف بدانشمنداست که در همهٔ دانشهای زمان خود بویژه در ریاضیات مهارت داشت و معروفست که هجده مسئله در ریاضی از زمان‌های قدیم باقی مانده بود که خواجه نصیرطوسی شش‌تا و دانشمند ابیوردی دوازده‌تای آنها را حل کردند و ابیوردی درین زمینه رساله‌یی بنام حل‌لاینحل نوشت. در بارهٔ او نوشته‌اند چنان هوشیار بود که درچهارده سالگی شرح تجرید را باحواشی آن و در بیست و پنج‌سالگی مجسطی را درس می گفت و حافظه‌اش چنان بود که هر کتاب‌را یك‌بار می‌خواند وبیاد می‌سپرد. وی بیشتر در کاشان در مصاحبت خان میرزا پسرمعصوم بیگ که از جانب شاه نهماسب حکمران آن شهر بود بسرمی‌برد و معلم او بود و سرانجام دریکشنبه بیست و سوم رمضان سال ۹۶۹ در گذشت و در اردبیل بخاك سپرده شد. ابوالحسن دانشمند درالهیات و کلام‌و ریاضیات تألیفهایی داشت که از آن میان در کتاب مشارق ومرآت‌الافلاك درریاضیات ونجوم واثرهای دیگری‌مانند حاشیه‌برشمسیه وحاشیه برتهذیب‌المنطق والکلام‌تفتازانی درحکمت بود. وی شعر نیزمی‌سرود[1].

**مظفر کُنابادی** مظفر بن محمد قاسم بن مظفر کنابادی معاصر شاه عباس بزرگ بسال ۱۰۰۵ ه بر بیست‌باب بیرجندی‌شرحی‌نوشت واین‌متن‌وشرح بارها‌چاپ شد. وی کتابی دراحکام‌نجوم‌دارد بنام تنبیهات‌المنجمین که آن را بسال ۱۰۳۱ ه بنام شاه عباس تألیف نمود[2] و چون اثرهایش در شمار کتابهای درسی بوده درعهد خود و بعدازآن شهرت بسیار یافت.

**محمد باقر یزدی** ازتربیت شدگان اواخر سدهٔ دهم هجری که درنیمهٔ نخستین از سدهٔ یازدهم سرگرم کارهای ارزندهٔ خود در ریاضیات و آموزش و تألیف دراین زمینه بود، خاتم‌المهندسین ملامحمدباقربن‌زین‌العابدین

---

۱- دربارهٔ او بنگرید بتاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۲- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳، ص ۹۰۶.

یزدی[۱]، زنده در ۱۰۴۷ ه و شاید تا بخشی از نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم است که دوران پادشاهی شاه عباس اول (۹۹۶–۱۰۳۸ ه) وجانشینش شاه صفی (۱۰۳۸–۱۰۵۲ه) را درك کرده بود و اینکه بعضی دوران حیاتش را تا عهد شاه سلیمان (۱۰۷۷ – ۱۱۰۵ه) کشانده‌اند درست بنظر نمی‌آید. وی استاد شیخ بهاءالدّین محمد عاملی (۹۵۳ – ۱۰۳۱ ه) بوده وغیراز استاد دیگرشیخ بهایی‌ست بنام ملاعبدالله‌بن حسین یزدی صاحب شرح قواعد در فقه و حاشیه برشرح شمسیه والتهذیب فی‌المنطق[۲]. نواده وهمنامش محمد باقربن محمدحسین‌بن محمد باقرهم ازمؤلفان ریاضی بود و چنان می‌نمایدکه دانش او تا چندگاه درخاندانش بمیراث ماند. ازاثرهای ملا– محمد باقر یزدیست مطالع‌الانوار در علم هیئت، عیون الحساب در یك مقدمه (در تعریف و تقسیم عدد) و هفت باب که هر باب بچند «مطلب» تقسیم می‌شود و آن هفت باب چنین است : ۱) حساب صحاح ۲) کسور ۳) حساب ستاره شناسان با نشانه‌ها و جدولهای نجومی و تبدیل کسور هندی و سنینی و سیاقی بیکدیگر ۴) مساحت ۵) تناسب۶) خطائین ۷) جبرومقابله؛ وفصلهایی درقاعده‌های کلّی حساب همراه با حلّ یکصد و چهل و هشت مسئله . وی در این کتاب بکامیابی خود در حل بعضی از معادلات جبر که پیش ازو میسّرنشده بود اشاره می‌کند.

بر کتاب عیون‌الحساب محمدباقر یزدی یکی ازریاضی‌دانان معروف بعدازو بنام ملا علی محمد مهندس اصفهانی (م ۱۲۹۳ ه) شرحی بنام تکملة العیون نوشته و نوادهٔ ملامحمدباقر هم که پیش ازین ذکر او گذشته کتاب نیای خود را شرح کرده و آنرا کفایة‌الالباب فی‌شرح‌مشکلات عیون‌الحساب نامیده وبنام شاه‌سلطان– حسین (۱۱۰۵ – ۱۱۳۵ ه) تمام کرده است.

---

۱– دربارهٔ‌اورجوع شود به: کاهنامه‌تألیف سیدجلال‌الدین‌طهرانی، ۱۳۱۱شمسی؛ تاریخ ریاضیات تألیف دکتر غلامحسین مصاحب؛ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی و فهرست کتابخانهٔ‌معارف ( = کتابخانهٔ ملی ایران)؛ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه طهران ج۳، ص۹۲۱–۹۲۵ و ۹۳۲.

۲– امل‌الآمل، ج۲ ص۱۶۰ – ۱۶۱.

۳۵۰ ــــــ

جوادبن اسعد کاظمی، اندکی بعدازمرگ استاد خود شرحی بعربی نوشت که در سال ۱۲۷۳ ه‍ ق درتهران بطبع رسید.

شاگرد دیگرشیخ بنام محمداشرف‌بن حبیب‌الله طباطبائی در۱۰۳۸ شرحی دیگر در یك مقدمه و ده باب و خاتمه بـر آن نوشت . از شاگردان دیگر شیخ بهایی ، شمس الدین علی خلخالی و شمس الدین محمد گیلانی نهم آن را شرح کرده‌اند و باز شرحهای دیگر برآن کتاب ترتیب یافته است، و ازجملهٔ شرحهای فارسی آن «کنزالحساب» است که معتمدالدوله فرهاد میرزا پسر عبّاس میرزای نایب‌السلطنه آنرا بسال ۱۲۵۶ پرداخت و این شرح دوباردر تهران چاپ شد.

علت توجه بسیار بخلاصةالحساب آن بود که این کتاب مدتها ازعهد شیخ بهایی‌ببعد کتاب درسی بوده ومیان طالبان‌علم دست بدست می گشته است وبهمین سبب هم یکبار آن را بنظم عربی در آوردند ( میرزا قوام الدین محمد بن محمد مهدی قزوینی مرده در حدود ۱۱۵۰ ه‍ )، و یك بار هم بدست نیسلمن[1] بآلمانی ترجمه و بسال ۱۸۴۳ م در برلین چاپ شد.

شیخ بهایی اثرهای متعدد دیگری در ریاضیات وهیئت دارد مانند الصّحیفه بعربی در اسطرلاب و شرح آن بنام حدائق‌الصالحین که شیخ خود ترتیب داد؛ و کتاب‌التحفةالحاتمیّه دراسطرلاب بفارسی؛ وکتاب‌تشریح‌الافلاك که خلاصه‌بیست درعلم هیئت وجزو کتابهای درسی میان طالبان دانش رائج بـوده و چند شرح بر آن نوشته شده وچند بار بطبع رسیده است... وجز آنها.

همچنانکه گفتم اهمیت آثار شیخ بهایی در آنست که آنها را بقصد تدوین کتابهای درسی برای طالبان علم ترتیب می‌داده و درتدوین آنها طریق اختصارو سهولت بیان می‌سپرده است و ازینروی هم از دوران زندگانیش در مدرسه های قدیم رواج‌یافت وچون‌شیخ‌شخصیت مطلوب ومحترم دینی‌هم شمرده شده‌ناگزیر اینگونه کتابهایش ، با آنکه در ذکر پاره‌یی از دانشهای معقولست ، میان طالبان

---

۱- G H F. Nesselmann

۳۵۲ ــــــ

کننده و گزارنده لطف‌الله‌بن استاداحمد معمارلاهوری متخلّص به«مهندس»است. وی رساله‌یی فارسی بنام «خواص اعداد» درچهارمقاله دارد. برادرش عطاءالله که اوهم شاعر بود، منظومه‌یی فارسی درحساب و جبرترتیب داد شامل ده باب و آن را بنام شاهزادهٔ دانشمند داراشکوه (م ۱۰۶۹ ه) درآورد.

زیج شاهجهانی که ببهانهٔ تنظیم جدول نجومی‌سلطنت شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ ه) بدست ملافرید ابراهیم دهلوی منجّم دربار شاهجهان تنظیم شد، شامل یك مقدمه و چهارمقاله است و در آن ازشیوهٔ تدوین و فصل بندی زیج‌الغ بیکی پیروی ونمونه برداری شد.

زیج دیگری در دورهٔ سلسلهٔ گورکانیان هند بفارسی تنظیم شد بنام «زیج جدید محمد شاهی» که مؤلف آن «راجه جی سنگ سوائی»[1] معاصر ناصرالدین محمد شاه (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ه) وحاکم اگره ومالوه بود[2].

**

در پایان این مقال که بدانشهای ریاضی اختصاص داشت، یادآوری‌می شود که درعهدمورد مطالعهٔ ماکاری که‌شایستهٔ بیان باشد در علم موسیقی انجام‌نگرفت و این را هم باید دانست که دوران چیرگی دانشهای شرعی نمی‌توانست فرصت مناسبی برای رشد علم موسیقی باشد بویژه که دراین عهد تألیف کتابها و رساله‌ها و اظهار نظرهای مکرر عالمان شرعی شیعی در بیان حرمت غنا و شنیدن لحنهای موسیقی رواج داشت و از آنجمله است کتاب صدر الدین محمد معروف بصدر ثانی پسر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی بنام « الذکری » که بسال ۹۹۱ ه تألیف کرد ودرآن بآیتهایی‌ازقرآن درحرام بودن‌موسیقی استناد جست وحدیثهایی ازپیامبروازپیشوایان شیعه در این باره نقل‌نمود[3]، و بعدازوچند تن دیگرازعالمان

---

۱- Rajah Jai - Singh Sawa'i

۲- دربارهٔ چند اثرمذکوردر «نلمروگورکانیان هند» بنگرید به: فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، چارلزریو، ج۲، ص۴۴۹ - ۴۶۱.

۳- روضات‌الجنات، ج۷ ص۱۸۷.

شرع تا پایان عهد صفوی رساله‌هایی در این باره دارند و این خود غیراز فتواهاـ یست که فقیهان گاه بمناسبت دراثرهای خود ویا هنگام رد برصوفیان درتحریم‌غنا و سماع داده‌اند، و میرزا محمدباقرموسوی خوانساری صاحب روضات الجنّات فی‌احوال العلماء والسادات ، که خود از عالمان معروف امامیه است ، بصراحت نوشته که «حرّم‌الامامیه والشیعه الغناء وآلاتها مطلقاً»[۱].

اما وضع‌درمیان مسلمانان‌بیرون ازایران چنین‌نبود چنانکه بعضی ازشاعران که درهند و روم می‌زیسته‌اند چنانکه خواهیم دید موسیقی‌دان و نوازنده بوده‌اند و گذشته ازآن مصنفانی را درآن سامانها می‌یابیم که‌کار مؤلفان قدیم موسیقی رادر عهد مورد مطالعهٔ ما ادامه می‌داده‌اند مانند عبدالعزیز مراغی‌نوادهٔ عبدالقادرمراغی که در روم می‌زیسته وکتاب‌نقاوةالادوار را بنام‌سلطان‌سلیمان (۹۲۶-۹۷۴ه)تألیف کرده و درآن استخراج نه دایره از ادوار موسیقی را مدعی شده و گفته است که فارابی براوتار قدیم دوتار افزوده‌وکامل نام‌گذاشته وعبدالرحمن دوتاردیگربرآن بیفزود و اکمل نام داد و من دوتار دیگر اضافه‌کردم و مکمّل نامیدم[۲].

## پزشکی و داروشناسی و دانشهای طبیعی دیگر

پزشکی وداروشناسی ودانشهای‌طبیعی دیگردراین‌عهد همان‌حال‌را داشتند که برای دانشهای ریاضی یادکرده‌ایم، یعنی درآغاز هنوز بازمانده‌یی ازجریانهای عهد تیموری‌وحوزه‌های تربیتی دانشمندان‌آن روزگار درایران دیده می‌شود، وآن بتدریج ازمیان می‌رود و بانحطاط می‌گراید. این خاصیت عمومی عهدیست که‌در بارهٔ‌آن مطالعه می‌کنیم. همهٔ دانشها درآغاز هنوز بازمانده‌یی ازتوش وتوان خود

---

۱- روضات‌الجنات، ج۷، ص۱۸۷.

۲- تاریخ نظم ونثر درایران و درزبان فارسی، ص ۸۱۴.

داشتند وسپس اندك‌اندك ازنیروی آنها کاسته‌شد، خاصّه که در گیرودار نشرتشیّع بعضی از پزشکان حاذق که شیعی نبوده و یا بپذیرفتن این مذهب تن در نمی‌دادند یقلمرو دولت عثمانی و یا به سرزمین هند و یا بفرارود نزد ازبکان و امیران سنی مذهب آن دیار رفتند چون حکیم عین‌الملك‌دوانی‌شیرازی که ازجانب مادرنوادهٔ علامه جلال‌دوانی بود. وی در لاهور زیست و درپایان سدهٔ دهم‌هجری دردیارهند بدرود زندگانی گفت. گروهی نیز که درایران سامان اقامت نمی‌دیده وعرصهٔرفاه را برخودتنگ می‌یافته‌اند همچون حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرانش نورالدین محمد و حکیم همام عزم‌دیار هند می کردند و همانجا می‌ماندند. این هرسه‌معاصر جلال‌الدین اکبربوده‌اند وازمیان‌آنان حکیم‌ابوالفتح نفوذ بسیارداشته ودرحمایت و تربیت شاعران و ادیبان ایرانی که بهند می‌رفتند می کوشیده است و ما دربارهٔاو و برادرانش بجای خود سخن خواهیم گفت.

**سلطانعلی گونابادی**

از پزشکان آغاز عهد صفوی سلطانعلی گونابادی مؤلف کتاب دستور العلاج است بفارسی که آن را بسال ۹۳۳ه در دومقاله نوشت: مقالهٔ اول که ازبیست‌وپنج فصل تشکیل شده دربارهٔ بیماریهای موضعی و مقالهٔ دوم که درهشت‌فصل‌است از بیماریهای عمومی گفت‌و گومی کند. سلطانعلی در مقدمهٔ این کتاب گفته که تا سال نهصدوسی‌وسه چهل‌سال (ودرنتیجه از روزگاران واپسین تیموری) درخراسان وماوراءالنهر، بویژه در سمرقند دانش پزشکی می‌آموخت و درملازمت ابوالمنصور کوچکونجی خان ازبك (پسرابو-الخیرخان و نوادهٔ دختری‌الغ‌بیك) معروف به «کوچوم‌خان» (پادشاهی از ۹۱۶تا ۹۳۶ه) بسر می‌برد واین کتاب‌را بدرخواست یکی دیگر ازخانان ازبك باسم‌ابو-المظفر محمود سلطان (پدرعبیدالله‌خان ازبك) تألیف نمود و درسال ۹۳۴ باتمام رسانید. چندی بعد سلطانعلی بدستور ابوالغازی سلطان ابوسعیدخان ازبك پسر کوچوم‌خان مذکور که‌از ۹۳۶ تا ۹۳۹ فرمانروایی داشت، کتاب فارسی‌دیگری موسوم به «مقدمهٔ دستورالعلاج» تنظیم کرد. این کتاب دریك مقدمه و دومقاله‌شامل

چندین فصل «در بیان حفظ صحّت و بیان حد طب و احوال تندرستی و بیماری و احوال نبض و غیره» تدوین شده است[۱]. دستور العلاج سلطانعلی گونابادی غیر از دستور العلاج دیگر بست که «جانی محمد کاظم بن فتح الدین محمد کاشانی فتح خانی» نوشته است و آن هم بفارسی و در دو مقاله است. مقالهٔ نخستین که به بیست و سه فصل تقسیم می‌شود دربارهٔ همهٔ بیماریها و مقالهٔ دوم منحصراً دربارهٔ حمّیات (تبها) است[۲].

**یوسفی هروی**[۳]

پزشك معروف دیگری که از پایان عهد تیموری باقی مانده و در آغاز این عهد چند اثر فارسی در طب از خود باز نهاده یوسف بن محمد بن یوسف طبیب هروی مشهور بـه یوسفی (م ۹۵۰ه) است. وی اصلاً از اهل خواف بود و قسمت بزرگی از دوران حیاتش را در هرات گذراند و در اواخر زندگانی خود ظاهراً از بیم سرخ کلاهان بهند رفت و در دربار ظهیر الدین بابُر (۹۳۲-۹۳۷ه) و همایون (۹۳۷-۹۶۳ه) بسر می‌برد و بنام آندو چند کتاب تالیف کرد و در همان دیار بود تا بسال ۹۵۰ه در گذشت. اهمیت او بویژه در آنست که برای آسان کردن دانش پزشکی چند منظومه در این فن سرود که در سطرهای

---

۱- دربارهٔ این دو کتاب و مختصری از احوال سلطانعلی گونابادی و آثار و معاصرانش بنگرید بفهرست نسخه‌های فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج ۲ ص ۴۷۲-۴۷۳؛ فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس، ج۲ ص ۱۲۱، ۱۳۱ و ۱۳۳.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس، بلوشه، ج۲، ص۱۱۶ -۱۱۷.

۳- دربارهٔ یوسفی هروی طبیب بنگرید به:

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن نهم هجری، سعید نفیسی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۸۲ و ۳۹۸-۳۹۹ و ۸۰۸.

* کشف الظنون، حاج خلیفه، چاپ استنبول ستون ۵۶۷.

* فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۳، محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۷۴۴ و ۷۵۴ و ۷۹۳ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۸۰۴.

✪ E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans, tome II, pp. 121—124 et 131—133.

آینده بآنها اشاره خواهم کرد. از اثرهای منظوم وغیرمنظوم اوست: ۱) علاج‌الامراض در نشانه‌های بیماری‌ها و مداوای هریك که منظومه‌یی مرکب از ۲۸۹ رباعی بود و یوسفی از آن درمقدمهٔ کتاب جامع‌الفوائد خود یادکرد. ۲)شرح این‌منظومه که‌آن راجامع‌الفوائدنامیده‌است و آن بچاپ‌رسیده‌است. ۳) قصیده‌یی درحفظ صحّت که بسال ۹۳۷ه بنام ظهیرالدین بابُرساخت ودرآن شرایط حفظ صحت را درخوردن و آشامیدن وخواب و بیداری درفصلها و هواهای مختلف وجزآن شرح داد. ۴) ریاض‌الادویه که در سال ۹۴۶ بنام همایون تألیف کرد. ۵) دلائل‌البول که بسال ۹۴۲ نوشت وشناختِ بیماریها را با نگرش پیشاب درآن باز نموده است. ۶) دلائل‌النّبض که در آن از شناخت بیماریها بدلالت نبض سخن رفته و یوسفی آن را درسال ۹۴۲ تألیف کرده. ۷) جواهراللغه یا بحرالجواهردر بیان واژه‌ها و اصطلاحهای پزشکی که بسال ۹۲۴ ازنگارش آن بازرسته بود. ۸) منظومه‌یی بشیوهٔ نصاب‌الصبیان درذکروشرح نامهای داروها از هندی بپارسی که بدین بیت آغازمی‌شود:

نام هرچیزی‌بهندی بشنو از من ای پسر  خاصه نام هردوایی نفع برداری مگر.

۹) فوائد الاخیار که منظومه‌یست در طب و رؤیا که در هردو یا سه بیت از آن یکی ازمسئله‌های پزشکی توضیح داده شده ویوسفی آن را بسال ۹۱۲ بپایان برده و چنین آغاز می‌شود:

بدان چون که گفتی سپاس و درود  که در فن طبّسَت این قطعه‌ها
فوائدشدش نام وهرحرف ازوست  ز دریای حکمت دُری بی بها

۱۰) رسالهٔ منظوم مأکول و مشروب ببحر متقارب مثمن مقصور یا محذوف در تدبیرهای پزشکی برای خوردنیها و آشامیدنیها، وچنین آغازمی‌شود:

زبان را چو در اول این کلام  زحمد و تحیّت رساندی بکام
بدان ای خردمند روشن ضمیر  که گوید چنین یوسفیِ حقیر

که این نسخه بهر تو کردم رقم　　زتدبیرمأکول و مشروب هم...

۱۱) بدایع‌الانشاء که آن را در سال ۹۴۰ برای پسرش رفیع‌الدین حسین نوشت.

درهمین اوان کسان دیگری را می‌یابیم که در پزشکی تألیفاتی داشته و در این فن مشهورزمان خود بوده‌اند مانند حکیم علاءالدین تبریزی که ازیك خاندان پزشکی در تبریز بود و کتابی فارسی شامل واژه‌ها و اصطلاحهای پزشکی بنظم الفبایی موسوم به«کامل علائی» بنام شاه‌اسمعیل صفوی (م ۹۳۰ ه) تألیف کرد[۱]؛ و غیاث‌الدین‌منصور دشتکی‌شیرازی (م۹۴۸ ه) حکیم ومتکلّم معروف که دو کتاب در پزشکی نوشت بنام معالم‌الشفا ومختصری ازآن موسوم به«شافیه»[۲].

بجز کتابهایی که بعضی از پزشکان ایرانی مهاجر بهندوستان (مانند یوسفی مذکور) در این دوره تألیف کرده‌اند، کتابهای دیگری هم بفارسی در آن دیار بوجود آمد که غالباً اثر پزشکان هندی یا باشنده در هند بود، از آنجمله است: معدن الشفاء سکندرشاهی تألیف بهوه‌بن خواص‌خان (م ۹۲۴ ه) که از بزرگان درگاه سکندرشاه لودی (۸۹۴-۹۲۳ ه) ابن بهلول لودی، ومدتی حاجب خاص وسپس «میرعدل» (وزیرداد گستری) او بود[۳]. این کتاب در سه بابست: ۱) در مقدمات علاج ۲) تشریح بدن انسان ۳) بیماریها ودرمان آنها[۴]. ــ کتاب دیگری بنام «شافیه درعلاج» باسم جلال‌الدین اسکندردر هند تألیف شده است[۵] که‌معلوم نیست همین سکندر شاه لودی باشد[۶]. ــ دیگر ازینگونه‌کتابها کتاب «علاجات-

---

۱ــ تاریخ نظم ونثردر ایران، ص۸۹۴.

۲ــ روضات‌الجنات، ج۷، ص۱۷۹.

۳ــ دربارهٔ او بنگرید بتاریخ فرشته ج۱ ص۳۳۰، ۳۴۵، ۳۵۰.

۴ــ دربارهٔ این کتاب بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ج۲ ص۴۷۱.

۵ــ فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ ملی پاریس ج۲، ص۹۷-۹۹.

۶ــ زیرا در اصل‌کتاب اورا متمایزننموده‌اند ومیدانیم‌که سکندر شاههای دیگری ←

**نورالدین شیرازی**

دارا شکوهی» است از نورالدین عبدالله حکیم شیرازی ساکن هند که آن را بنام محمد داراشکوه پسر شاهجهان نوشته است. این داراشکوه همان شاهزادهٔ فاضل از خاندان گورکانی هند است که بسال ۱۰۶۹ کشته شد. کتاب علاجات دارا شکوهی که بنام او تألیف شده از جملهٔ اثرهای جامع و ارزندهٔ پزشکی و داروشناسی است که طبیبان متأخر ایرانی بپارسی فراهم آورده‌اند زیـــرا مؤلّف آن، چنانکه خود گفته، ببسیاری از کتابهای معتبر پزشکی پیش ازخود مراجعه و از آنها استفاده کرده مانند آثار محمدبن زکریای رازی، یوحنّابن سرافیون، ابوعلی بن سینا، حُنین بن اسحق، یحیی(یوحنا)بن ماسویه... و همچنین بعضی از کتابهای پزشکی یونانیان که ترجمهٔ آنها بوی رسیده بود. نورالدین شیرازی این کتاب را بیك مقدمه بنام «مفتاح» و ده گفتار و یك خاتمه تقسیم نموده‌است. بخش «مفتاح» خود درچهل ودومقاله است ومؤلف بنابرشیوهٔ پزشکانِ گُندیشاپوری در آن ازروانشناسی وسخن درجهان بزرگ وجهان کوچك (عالم کبیر و عالم صغیر) ورؤیا و مانندهٔ این جُستارها گفت و گو کرده و آنگاه ده «گفتار» در پزشکی آورده و «خاتمه» را بقرابادین اختصاص داده است. در گفتارسوم ازقسمت پزشکی این کتاب جستارهایی ازموسیقی ونجوم و حساب و هندسه ومقیاس‌ها وجز آنها که بیرون ازطبست سخن رفته ولی گفتارواپسین یعنی گفتاردهم به«علاج صبیان و کودکان» اختصاص یافته است. در این کتاب بسی از اصطلاح‌های پزشکی هندی وداروهایی که در آن دیار بکارمی‌رفته دیده‌می‌شود.[۱]

---

درسلسله‌های متأخرهند بوده‌اند مثل سکندر شاه تغلقی (۷۹۵ ه) و سکندرشاه افغانی (م ۹۶۲ ه) ودوسکندرشاه از پادشاهان بنگاله وسکندرشاه گجراتی (م ۹۳۲ ه) وجز آنان.

۱- بنگرید بفهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس، بلوشه، ج۲، ص۱۰۳-۱۰۴.

**شاه اَرزانی**[1] پزشك بزرگ دیگری که بعدازین در دیار هند باثرهای پارسی او بازمی‌خوریم میر محمد ارزانی‌بن میر حاجی مقیم معروف بشاه ارزانی یا میرمحمد اکبر است که از صوفیان قادری هند و از پزشکان مشهور آن دیاربوده ودر عهد اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ه) می‌زیسته است و آثارش را تاکنون بارها بطبع رسانیده‌اند. وی دانش پزشکی را درهند ودر شیراز آموخت و سپس بتألیف چند کتاب فارسی در این رشته توفیق یافت که ازآنجمله است ۱) طب‌الاکبر که اصلاً ترجمه‌ییست ازشرح اسباب وعلامات نفیس‌بن عوض کرمانی[2] با اضافاتی از کتابهای دیگر که گزارنده درمقدمه نام آنها را می‌آورد. میرمحمد اکبر این ترجمه و تألیف را بسال ۱۱۱۲ ه بپایان برد، و آن بارها درهند وایران بطبع رسید (کلکته ۱۸۳۰میلادی؛ دهلی۱۲۶۵ ه؛ بمبئی ۱۲۶۴ه و۱۲۷۵ ه و۱۲۷۹ه ؛ تهران ۱۲۷۵ه ؛ لکنهو۱۲۸۹ ه).-۲) کتاب‌میزان-الطّب که مختصریست درپزشکی‌بپارسی ومیرمحمد اکبر آن را برای‌بهره‌مندی شاگردانش تألیف نموده و بسه مقاله در کلّیات و داروهای مفرد و مرکّب و بیماریها ودرمان آنها منقسم ساخته است. این کتاب در کلکته بسال ۱۸۳۶ میلادی ودرکانپوربسال۱۸۷۴ ودرلکنهوبدون تاریخ‌چاپ‌شده است. -۳) کتاب مجربات اکبری در باب داروهای مرکب که در چندین باب تألیف ودرهریك ازآن بابها بیماریها وداروهای مربوط بآنها شناسانده شده است. این کتاب را درلکنهوبسال ۱۲۸۰ه و در بمبئی بسال ۱۲۷۸ه چاپ کرده‌اند. -۴) کتاب قرابادین قادری که میرمحمد اکبرآن را بسال ۱۱۲۶ه نوشت و چون از پیروان سلسلهٔ قادریّه بود، کتاب را بدین نام موسوم و آن را در بیست و سه باب تألیف نمود ودرهریك از آنها کیفیت ترکیب هرداروورا درذیل نام مرضی که با آن دارو بهبود یابد شرح

---

۱- دربارهٔ اوو آثارش رجوع شود بهمین‌کتاب ج۴ ص۱۰۹.

۲- دربارهٔ اووآثرهایش بنگرید بفهرست نسخه‌های‌فارسی درکتابخانهٔ موزهٔ‌بریتانیا ج۲ ص۴۷۸-۴۸۰.

داد. این کتاب بسال ۱۲۷۷ه در بمبئی و در ۱۲۸۶ه در دهلی چاپ شد. شاه ارزانی درمقدمهٔ کتاب قرابادین قادری از کتابهای دیگری که تألیف کرده مثل مفرح القلوب وتعاریف الامراض نیز نام برده و بدین طریق می‌بینیم که وی از پزشکان پرکار عهد خود بوده و نظر بارزش کارهایش اثرهای او رواج بسیار یافته و در هند شایع شده بود.

**داروشناسی** از میان مبحثهای طب قدیم درین دوره بسیار محلّ توجّه بود و بجز فصلهایی که در کتابهای پزشکی بدین موضوع اختصاص می‌یافت ، چند کتاب مستقّل نیز دربارهٔ آن تألیف گردید. در سطرهای گذشته بنام ریاض الادویهٔ یوسفی ودو کتاب مجربات اکبری وقرابادین قادری ازشاه ارزانی بازخورده‌ایم که اعادهٔ ذکر آنها لازم نیست واینك نام چند کتاب پارسی دیگررا که درین زمینه تألیف شده و بعضی از آنها هنوزهم شهرت دارد، درینجا می‌آورم:

**محمدبن یوسف هروی**

از پزشکان آغاز سدهٔ دهم محمدبن یوسف هروی کتاب بحرالجواهر را یا مراجعه بکتابهای معروف پزشکی و داروشناسی بسال ۹۳۸ه تألیف کرد. در این کتاب نام داروها و اصطلاحهای طبی و پزشکان بنظم الفبایی آمده است وآن بسال ۱۲۸۸ه در ایران چاپ شد.

**حکیم شفایی**

مظفّربن محمد حسینی شفایی کاشانی اصفهانی معروف به «حکیم شفایی»(م۹۶۳ه)چند کتاب درپزشکی وداروشناسی داشت و ازآنجمله است کتابی بنام طب شفایی یـا قرابادین شفایی که یکی از عالمان دینی ترسا بنام «آنژدوسن ژُزف»[1] اهل تولُوز آن‌را با عنوان فارماکوپئا ـ پرسیکا[2] ترجمه کرده و بسال ۱۶۸۱ در پاریس بطبع رسانیده است[3]. این حکیم شفایی بجزحکیم شفایی دیگر (حکیم شرف‌الدین حسن‌بن حکیم ملای اصفهانی

---

1- Le père Ange de Saint-Joseph.

۲- داروشناسی پارسی Pharmacopoea Persica.

۳- بلوشه، فهرست نسخه‌های فارسی درکتابخانهٔ ملی پاریس، ج۲ ص۱۰۱-۱۰۲.

۳۶۲ ــــــ

(۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه) است. پدرش میرمحمد زمان ونیای او از طبیبان دربارصفوی وخود اوپزشك ویژهٔ شاه سلیمان بود وبنام وی کتاب‌معروف خود تحفةالمؤمنین را درمعرفت داروهای مفرد ومرکب با استفاده ازمأخذهای مختلف قدیم وشرح وتوضیح‌کافی دربارهٔ هریك ازآنها و چگونگی ساختن و آماده‌کردن داروها در دوبخش فراهم‌آورد. این کتاب جامع وسودمند چند باردر ایران به‌چاپ رسید.

**محمد مسیح طبیب**

محمد مسیح‌بن محمدصادق هم ازپزشکان عهدشاه‌سلیمان بود وپس‌از وی چندسالی ازعهدشاه سلطان حسین را نیز درك کرد. پدرش محمد صادق پزشك بود و محمد مسیح پزشکی را در محضر حکیم‌محمد مؤمن فرا گرفت ومانند استاد خود درداروشناسی ماهر بود. معجون مسیحی ومفرح مسیحی ازنسخه‌های اوست و جز این کتابی درفن خود دارد بنام «دستورمسیحی»[۱]

**محمد هاشم‌تهرانی**

یکی دیگر از معاصران شاه سلیمان بنام محمد هاشم‌بن محمد طاهرتهرانی درسال۱۱۰۳ه ازتألیف کتابی مشروح بفارسی در دارو شناسی باسم «مصباح‌الخزائن و مفتاح‌الّدفائن» فراغت یافت و آن را بنام‌آن پادشاه درآورد . این کتاب از یك مقدمه و پنج مقاله و یك خاتمه تشکیل‌شده وهریك ازآنها را چندفصل است. البته این کتاب غیراز کتاب‌دیگری بهمین نام از حاج زین‌العطّارصاحب اختیارات بدیعی است که در مجلد پیشین از آن یاد شده[۲] . محمد هاشم کتاب دیگری بفارسی در شناخت سودمندیهای چوب چینی دارد بنام «عین‌الحیوة» ونیز کتاب فارسی دیگری در پزشکی دریك مقدمه و دو مقاله بسال ۱۰۷۹ ه بنام شاه سلیمان تألیف نموده و نام آن را تحفهٔ سلیمانی نهاده است.[۳]

---

۱- بلوشه، فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس، ج۲، ص۱۰۷.

۲- بنگرید بهمین کتاب، ج۴، ص۲۷۸.

۳- دربارهٔ محمدهاشم‌تهرانی واثرهایش‌بنگرید بفهرست‌بلوشه، ج۲ ص۱۰۷-۱۰۸ و۱۳۳.

**نظام‌الدین احمد** یکی ازپزشکان ایرانی قرن یازدهم بنام نظام‌الدین احمد گیلانی در هند و در خدمت قطب شاهیان گلکنده بسر می‌برد. این خاندان از۹۱۸ تا ۱۰۹۸ه در گلکنده فرمانروایی داشت ونظام‌الدین احمد ازآن سلسله با سلطان‌عبدالله (۱۰۲۰-۱۰۸۳ه) معاصر بود و درخدمت‌وی بسر می‌برد و کتاب فارسی‌اسرارالاطبّا را درشناخت بعضی‌داروها بنام اونوشت و آن را در چهارفصل ترتیب داد. وی کتاب دیگری بپارسی در «درمان بواسیر» دارد. این پزشك ببعضی خرافات‌و اوهام دردانش پزشکی اعتقاد داشته وآنهارا در گفتارهای‌طبّی خود راه داده است و ازینروی درذکر داروها و درمانهاحتی بخاصیت چیزهایی‌مثل دندان واستخوان وسرگین جانوران، کشتن بوم‌و وارونه سوار شدن برخرهم اشاره می‌کند . وی نام وخاصیّت داروهای هندی را هم همراه داروهای دیگر درکتاب خود آورده است[۱].

چند داروشناس دیگرهم درپایان این عهد اثرهایی ازخود برجای‌نهاده‌اند مانند **مسیح‌الملك محمد یوسف** معاصر با احمدشاه درانی(۱۱۶۰-۱۱۸۷ه)صاحب رسالهٔ چوب‌چینی درذکر فایده‌ها و راه بکاربردن آن[۲]؛ **محمد شریف‌خان دهلوی** معاصرشاه عالم (۱۱۷۳-۱۲۲۱ه) ومحمدشاه‌ثانی (۱۲۲۱-۱۲۵۳ه) صاحب کتاب فارسی «تألیف‌شریف» درذکر داروهای هندی و خواص آنها بترتیب حروف، و کتاب فارسی علاج‌الامراض که آن را بسال ۱۱۷۷ تألیف نمود[۳].

در دامپزشکی نیز کتابهایی‌بفارسی‌ازین‌عهد دردستست. مرادما ازدامپزشکی دانشی است که موضوع آن تربیت ونگاهداشت جانوران اهلیست و ایرانیان آن را به‌ستور پزشکی و شکتره‌داری ( تربیت و نگاهداشت مرغان‌شکاری ) منقسم

---

۱- از کتابهایش نسخه‌هایی در کتابخانهٔ دانشگاه تهران موجودست. فهرست آن کتابخانه ج۳، ص۷۲۷ و ۷۵۱.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ ملی‌پاریس، ج۲، ص ۱۳۲.

۳- ایضاً همان کتاب وهمان جلد، ص ۱۱۰-۱۱۱.

می‌کردند و دانشی که بدین‌نامه‌داشتند ازدوران پیش‌از اسلام بعهد اسلامی‌منتقل شد و باقی ماند.

دربارهٔ‌تیمارداری ستوران بویژه‌اسب ازدیرباز کتابهایی خاص باسم‌فَرَس‌نامه‌یاخیل‌نامه،ویا گاه‌بخشهایی‌در کتاب‌های‌متناسب(مثلاً[۲]در آداب‌الحرب‌و الشجاعة از فخر مدبّر[۱]) فراهم‌آمد، ودرعهد مورد مطالعهٔ ما بیشتر کتابهایی که درین‌باره نوشته‌اند درهند تألیف شد، خواه‌آنچه از سانسکریت بپارسی درآورده و خواه بفارسی‌تصنیف کرده باشند. ازاین کتابهاست دفتری که گویا بسال۹۸۳ دردوازده باب وهرباب درچندفصل دربارهٔ اسب و اسب‌داری وبیماریها و درمانها وعلوفهٔ اسبان وجزاین جُستارها درآن سخن‌رفته است[۲].ـ وکتاب «سالهوتر[۳]» که‌عبدالله بن‌صفی آن‌را بسال ۱۰۰۰ه از سانسکریت بپارسی درآورد[۴]، و ترجمه‌یی دیگر ازهمین کتاب باعنوان «فَرَسنامه» باسرپرستی و مقدمهٔ عبدالله‌خان فیروزجنگ (م ۱۰۵۴ه) معاصر شاهجهان(۱۰۳۷-۱۰۶۸) ترتیب‌یافت[۵]. این‌سالهوتر یاسالیهوتْرا کتابی بود که «دُورگَرسی»[۶] پسر «سَرگَرسی» بسانسکریت در شناخت اسبان و بیماریها و درمان‌آنها تألیف کرده و ازکتابهای اساسی هندی دراین‌باب بود.

ازمؤلفان ایرانی که درهند بتألیف‌چنین کتابهایی مبادرت جسته باشند شیخ محمدبن ابوطالب زاهدی گیلانی است که «رسالهٔ فرسنامهٔ» خود را درحدود سال ۱۱۲۷ه دربارهٔ اسب وشناخت‌آن و بیماریهایش نوشت. وی‌دفتر فارسی‌دیگری

---

۱- بنگرید بهمین‌کتاب، ج۳، ص۱۱۶۷-۱۱۷۰.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی‌کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ج۲، ص۴۸۱.

۳- Salihotra درهندی.

۴- ایضاً فهرست نسخه‌های خطی‌فارسی موزهٔ بریتانیا ، ج۲، ص۴۸۰-۴۸۱.

۵- فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ ملی پاریس، ج۲، ص ۱۴۰.

۶- Durgarasi

دارد بنام «رساله درخواص الحیوان» دریك مقدمه و دوباب[۱]. ـ میرزا نظام‌الدین احمد درسال ۱۰۷۱ه بفرمان شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲–۱۰۷۷ه) کتابی بنام مِضمار دانش بپارسی نوشت دریك مقدمه، سه‌مرحله ویك‌خاتمه، که در آن دربارهٔ خلقت اسب و اهلی کردن وصفتهای نیك وبدآن و درمان بیماریهایش سخن گفت[۲].

چند کتاب‌هم دربارهٔ تربیت ونگاهداشت مرغان‌شکاری ازاین‌عهد بازمانده است مانند «بازنامه» تألیف مُحبّ‌علی‌خان ملقب به «خان خاص محلّی» مرده‌بسال ۹۸۹ه، فرزندنظام‌الدین علی خلیفهٔ‌مرغلانی وزیر ظهیرالدین‌بابُر. وی دراواخر زندگانی حکمران دهلی بود وکتاب خود را نزدیك بشصت‌سالگی درشصت و یك باب نوشت و ذرآن آئین‌شکار و اوصاف میرشکاروچگونگی صید وپرورش باز و دیگر مرغان شکاری و نشانهای تندرستی و بیماری آنها خاصه باز، و راه درمان کردن آن وهمچنین چگونگی گزینش وپرورش یوز (سگ‌شکاری، تازی) را شرح داده است. بازنامهٔ دیگری داریم از شاعری بتخلص «بهادر»، ازپیروان سلسلهٔ قادریّه معاصر اورنگ زیب (۱۰۶۹–۱۱۱۸ه) درچهل‌وسه‌باب و تقریباًدر همان مطلبهای کتاب پیشین[۳].

# ۳ـ دانشهای ادبی

## الف ـ دانشهای ادبی فارسی

**مطالعهٔ عمومی:** در دانشهای ادبی این‌عهد، بویژه سدهٔ دهم وبخشی ازسدهٔ یازدهم، همان شیوه‌یی دنبال می‌شد که درعهد تیموریان دیدیم زیرا بیشتر تربیت

---

۱ـ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیا، ج۲، ص ۴۸۳.

۲ـ ایضاً ص ۴۸۲–۴۸۳.

۳ـ دربارهٔ این هردو بازنامه بنگرید‌بفهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ‌موزهٔ بریتانیا، ج۲، ص۴۸۵.

شدگان پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم در آغاز این دوران ادامهٔ حیات می‌دادند و تا چندگاه سرگرم همانگونه‌کارهایی بودند که درمرکزهای علمی و ادبی‌عهد تیموری درپیش داشتند، منتهی درعهد صفوی جریانی پیش آمد که اشتغال بادب عربی وتألیف وتدوین کتابهای فراوانی را بدان‌زبان وفنون وابستهٔ بدان‌افزایش بسیارداد وآن مهاجرت خاندانهای‌متعددی بود ازعالمان‌شیعی جبل‌عامل وبحرین (= بَحران، الأحساء) ومرکزهای شیعی‌عراق‌عرب‌بایران وسکونت درشهرهایی مانند تبریز و شیراز وقم و مشهد و قزوین واصفهان. دربارهٔ انگیزهٔ این‌مهاجرتها پیش‌ازاین سخن گفتیم وتأثیرآن‌را درفساد و تباهی زبان فارسی بعدازاین روشن خواهیم کرد.

این عالمان تازیگوی در تعلیم وتألیف طبعاً بزبان عربی سخن می گفتند و شاگردان و تربیت‌شدگان آنان نیز همین رسم را دنبال می کردند. اینست که‌در این دوره که عهد بی‌اعتنایی بزبان و ادب پارسی بود، دورهٔ احیاء مجدد زبان و ادب عربی و فنون وابستهٔ بآن درایرانست تا بدانجاکه بسیاری از تربیت‌شدگان مکتبهای دینی و فلسفی این دوران، اگرچه ایرانی بودند ، لیکن یا در نوشتن به پارسی عاجز و ناتوان بودند و یا از آن ننگ داشتند و برای نگارش مطلبهای «عالیه»یی که دردیدگانشان براستی درست واستوار می‌نمود، نارسا می‌شمردند.

با اینهمه شگفتی درآنست که کتابهای‌اساسی درادب‌عربی، خواه تألیف و خواه‌شرح وتلخیص و حاشیه، که ازین‌عهد داریم، بیشتر درقلمرو دولت‌عثمانی، فراهم‌آمد که محل اجتماع مردمی دانشمند شده بود که گروهی ازآنان ازایران گریخته و بدان سامان پناه برده بودند، وکارهایی که درایران درزمینهٔزبان وادب عربی انجام می گرفت بندرت بپایهٔآن‌آثار.می‌رسید.

اما زبان فارسی در دربارهای روم و هند همچنان‌مقام ومرتبهٔ خودرا حفظ می کرد وحتی دربار گورکانیان هند زبان رسمی درباری ولسان اهل علم وادب و سیاست و دین بود و بدین سبب بزرگان و نام‌آوران عهد بدان توجّه خاص

می کردند و برای آموزش و آموختگاری آن کتابهای بسیار در لغت و دستور و انشاء و ترسّل (نامه‌نگاری) ترتیب یافت.

ارتباط میان زبان فارسی و ترکی، که نتیجهٔ رویدادهای زمان بود، دراین میان موجب تألیف کتابهایی خاصه درلغت فارسی بترکی و برعکس شد، ویا ـ وسیله‌یی بسرای شرح دیوانها و کتابهای درسی فارسی و تدوین رساله‌هایی در دستور زبان‌فارسی‌ونظایراین کارها گردید و بتدوین لغت‌نامه‌هایی ازترکی‌بپارسی و یا ازپارسی بترکی کشید.

**فرهنگهای پارسی**

کار بسیار بنیادی ادب فارسی ایـن دوران در راه ایجاد فرهنگهای‌فارسی انجام گرفته وتشویق کنند گان اصلی‌در این راه پادشاهان تیموری هند بوده‌اند که بسیرت نیاکان خـود در بزرگداشت سخنوران ایرانی‌ازبخشش سیم وزر دریغ نمی کردند. گذشته‌ازین زبان‌فارسی که درهند و روم وآسیای مرکزی زبان دین و تصوف و ادب وشعر وسیاست و اشرافیت شده بود ، بسی از طبقات را بتعلیم وتعلم خود سرگرم می‌ساخت. بر اثر این انگیزه‌ها و درنتیجهٔ نیاز فراوان دلباختگان شعر وادب پارسی که بتتبّع آثار استادان پیشین سرگرم بوده ویا خود به‌شاعری‌ونویسندگی و انشاء وترسّل اشتغال داشته‌اند، چندین لغت‌نامهٔ مشروح که‌هنوزهم ازکتابهای مرجع در لغت فارسی‌است، تدوین‌شد که بیشترآنها ازآثارقرن‌دهم ویازدهم تامیانهٔ سدهٔ‌دوازدهم و چندتای معدود ازقرنهای بعد است ؛ و همچنانکـه گفته‌ام سهم اصلی و اساسی درین راه با مؤلّفانیست که یا هندی بوده و یا ازایران بدیار هند رفته و درپناه پادشاهان وبزرگان‌آن دیار بتألیف وتصنیف پرداخته‌اند.

ازحیث فن لغت‌نویسی فارسی‌پیشرفت تدریجی که ازدیرباز آغاز شده‌بود، در این عهد ادامه داشت . چنانکه می‌دانیم نخستین فرهنگهای کهن مثل فرهنگ منسوب بابوحفص‌سُغدی و فرهنگ منسوب بقطران تبریزی و لغت فرس‌اسدی و مانند‌ه‌های‌آنها که درمجلدهای پیشین این کتاب دیده‌ایم، برای بیان مشکلات

زبان دری تدوین می‌شد و در آنها پاره‌یی از لغتهای دشوار که در شعر پارسی بکار رفته برای آنان که لهجهٔ دری نداشتند، توضیح داده می‌شد. بهترین لغت‌نامه که چنین خاصیتی داشت لغت‌نامهٔ اسدی (لغت‌فرس) بود. این روش مدتها درزبان فارسی بکار می‌رفت تاآنکه پارسی‌شناسان وفارسی گویان هند وایرانیان‌هندنشین کار خود را آغاز کردند و بتدریج از زبان دری‌سره یا بقول خود از «لغت فرس و پهلوی و دری» بسوی زبان گفناری پارسی گویان درشعر و نثر متمایل شدند و کوشیدند دشواریهای این زبان بویژه مشکلات آثار شاعرانی مانند فردوسی و انوری و نظامی و خاقانی و مانند گـان آنان را بیان کنند و مقداری از واژه‌های تازی وترکی و بعضی از لغت‌ها وترکیبها و استعاره‌ها وکنایه‌ها را کـه درزبان ادیبان بکارمی‌رفته است، باآن‌لغتهای «فرس وپهلوی و دری» بیامیزند وحتی‌بقول خود وچنانکه صاحب فرهنگ جهانگیری کرد، از زبان «زند و پازند و اوستا» هم درین راه بهره بردارند و بدین ترتیب نام ایزدان و امشاسپندان و اسم‌روزها و ماهها و فرشتگان موکّل برآنها وجشنها وبسی ازینگونه واژه‌ها هم در لغت‌نامه‌ها راه جست که نمونهٔ کامل‌آن را نخست در فرهنگ جهانگیری و سپس در فرهنگهایی که‌مأخذ اصلیشان همین لغت‌نامه بود، می‌بینیم. اما جمال‌الدین حسین اینجو هنوز بمرحله‌یی نرسیده بود که همهٔ اینهارا بهم بیامیزد بلکه‌آنها رادرپنج قسمت‌جدا ازیکدیگرآورد وپشت سرهم قرار نداد واین‌کار، یعنی درهم‌آمیختن همهٔ این واژه‌ها، اگرچه کمی‌پیش‌ازجمال‌الدین‌اینجو بگونه ناتمام و ناقص آغاز شده‌بود، باکوشش کسانی‌چون‌محمدحسین‌بن خلف تبریزی صاحب برهان قاطع و کسانی که دنبالهٔ‌کار اورا گرفتند، صورت عمل پذیرفت. کاراین دسته چنان‌بود کـه با تفحّص در لغت‌نامه‌های پیش ازخود و خاصه فرهنگ جهانگیری، همهٔ واژه‌های فارسی و تازی‌وترکی وبعضی از ترکیبات لغوی را بنظم هجایی‌دنبال هم قراردادند، ولی‌کارهای نهایی درین راه در دورهٔ بعد و بویژه پس‌ازآشنایی ادیبان‌ایرانی باشیوهٔ‌کار اروپائیان‌دراین زمینه انجام گرفت که بجای خودبازنموده

۳۷۰ ــــــ

و ازبرخی دیگر که کم ارج‌ترند نسخه‌هایی در کتابخانه‌های هند و ایران و اروپا پراگنده است. بیشتر این فرهنگها همچنانکه گفته‌ام درهند بدست فارسی‌دانان‌هند یا ایرانیان هندنشین تألیف شد و از آنهاست : تحفة السعادة تألیف محمود فرزند شیخ‌ضیاءالدین‌محمد که بسال ۹۱۶ تألیف شد. ـ مؤیدالفضلا اثر محمد پسرلاد که بسال ۹۲۵ ترتیب یافت.ـ مدارالافاضل فراهم‌آوردهٔ الله‌داد فیضی‌سرهندی درسال ۱۰۰۱. ـ سرمهٔ سلیمانی اثرتقی‌الدین محمد اوحدی ( سدهٔ یازدهم ) . ـ فرهنگ جهانگیری تألیف جمال‌الدین حسین اینجو بتاریخ ۱۰۱۷ ه . ـ برهان‌قاطع جمع آوردهٔ محمدحسین‌بن خلف‌تبریزی بسال ۱۰۶۲ ه . ـ کشف‌اللغات و الاصطلاحات تنظیم کردهٔ عبدالرحیم فرزند احمد سور بهاری بسال ۱۰۶۰ ه . ـ لطائف‌اللغات تألیف عبداللطیف پسرعبدالله عباسی ( سدهٔ یازدهم ) .ـ مفتاح‌المعضلات‌اثرشیخ برهان سیکری‌وال (سدهٔ ۱۰ـ۱۱).ـ فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید تتوی‌درسال ۱۰۶۴ ه . ـ چراغ‌هدایت تصنیف‌سراج‌الدین علی‌خان آرزو بسال ۱۱۴۷ه . ـ مصطلحات‌الشعرا اثر سیالکوتی‌مال متخلص به « وارسته » بسال ۱۱۸۰ . ـ بهارعجم تألیف رای تیکچند بهار بسال ۱۱۶۲ه . ـ چهارعنصر دانش اثـر امان‌الله حسینی (م ۱۰۴۶ه). ـ غیاث‌اللغات ازمحمد غیاث‌الدین‌که چندین سال پس‌از دورهٔ مطالعهٔ ما یعنی بسال ۱۲۴۲ ترتیب یافت.

دستهٔ دیگری‌از فرهنگهای این‌عهد درایران‌پدید آمده است‌و آنهاعبارتنداز: تحفة الاحباب حافظ اوبهی (تألیف در۹۳۶ه).ـ نسخه‌میرزا یافرهنگ میرزا ابراهیم (سدهٔ دهم). ـ مجمع‌الفرس یا فرهنگ سروری ازمحمد قاسم سروری (م بعداز ۱۰۳۶ه). ـ بحرالفضائل تألیف محمد بدرخزانهٔ بلخی (سدهٔ یازدهم).

عیب عمدهٔ این کتابها آنست که براثر نداشتن روش دقیق درجمع‌آوری لغت بیشتر آنها ازارزش علمی‌عارینند. دربسیاری ازموردها اتفاق افتاده است‌که قرائت غلط واژه‌های‌تازی یا ترکی و فارسی وسیلهٔ ایجاد لغتی جدید برای‌لغت نویسان شد مثلاً «نُویتن» یا «نُویان»مغولی بصورت نَوبان و نوبَتن ثبت‌شده

و با معنی شاهزاده بعنوان لغت فارسی جاخورده است و جزآن و جزآن. مطلب دیگر آنکه دردورهٔ جلال‌الدین اکبر دسته‌یی از پارسیان هند بمقصودهای خاصی چند کتاب بنام «دساتیر» و «شارستان» و «آیین هوشنگ» جعل کردند و در آنها لغتهای بَرساختهٔ بسیار بعنوان لغتهای ناب‌فارسی، و مطلبهایی بَرساخته دربارهٔ تاریخ ایران‌باستان که مطلقاً دروغست واردنمودند. این کتابهای مجعول‌واژه‌هایی بی‌بنیاد پدیدآورد مانند پرخیده ، آپَرخیده، فرنودسار، سفرنگ ، سمراد و جز آنها که بعنوان لغتهای خالص‌فارسی درفرهنگها، بویژه از برهان قاطع ببعد، راه جست و در دوران قاجاری و حتی بعدازآن محل استفادهٔ کسانی قرار گرفت که بگمان‌خود خواستندپارسی‌ناب بنویسند و آنگاه آنهارا دراثرهای خود بکاربردند و نوشته‌های نامفهومی ازاین راه پدیدآوردند. مطلبهای برساختهٔ تاریخی هم از کتابهای یاد شده در اثرهای دورهٔ قاجاری که دربارهٔ ایران قدیم نوشته‌اند ، راه جست .

بعداز طرح این کلیات، اینک‌مطالعه‌یی اجمالی دربارهٔ هریك ازفرهنگهای معروف این عهد و معرفی کوتاهی ازآن سودمند بنظر می‌رسد:

۱) ازفرهنگهای فارسی موجود که ساختهٔ آغاز این دورانست کتاب تحفة‌السعادة یا فرهنگ سکندری فراهم آوردهٔ مولانا محمود فرزند شیخ ضیاءالدین محمد شاعرهمزمان سلطان سکندر لودی معروف به«سکندر ثانی» (۸۹۴-۹۲۳ه) پسر بهلول لودی. خاندان لودی که از۸۵۵ه بوسیلهٔ بهلول درقلمرو پیشین سلسلهٔ تغلقیه تشکیل شده بود، بعدازجانشین این «سکندرثانی» یعنی با پادشاهی سلطان ابراهیم (۹۲۳-۹۳۰ه) منقرض شد و دیرنپایید. بنابر اشارهٔ محمد قاسم فرشته در گلشن ابراهیمی ، که فراهم آوردن تحفةالسعاده را در عهد سکندرثانی استوار داشته، مولانامحمود تاریخ یامنظومه‌یی دربارهٔ پادشاهی‌سکندرپسربهلول‌پرداخته بود و بهرحال روشنست که اوبعدازستودهٔ خود اسکندردر گذشت زیرا درشعری ازمرگ آن پادشاه یاد می‌کند ومی‌گوید:

سکندر شه هفت کشور نماند　　نماند کسی چون سکندر نماند

کتاب فرهنگ سکندری با دیباچه‌یی نخست بشعر و سپس بنثر آغاز می‌شود بدینگونه:

ابتدا می‌کنم بنام حکیم　　کُوست مُحی‌العظام وَهِیَ رَمیم

بعد نعت رسول صاحب جود　　مدح شاه جهان بگو محمود

بِه که سازی بنامه خامه روان　　در ثنا و دعای شاه جهان

پادشاه جهان سکندر نام　　دین اسلام ازو گرفته نظام

وی در همین دیباچه مراد خود «خواجه شیخ سعیدالدین» را نیز ستوده است. محمود از شعرهایی نیز که سروده درین دیباچه یاد کرده و گفته است که بسی از دوستان ازو خواسته‌اند تا فرهنگی فراهم آورد که آنان را درخواندن و شناختن گفتارهای گویندگان پیشین یاوری کند «گفتند که مطلوب ما کلی است که جزوی چند از لغات مختلف ملخص و معرب و مصحح از کتب اسالیف تألیف کن تا اغلب لغات ابیات شعرای شیرین کلام وفضلای عالی نام معلوم گردند وعلی‌الخصوص اشکال الفاظ اشعار فصاحت شعار مفهوم گردند». این درخواست اورا بر آن داشت تا واژه‌های دری و پارسی وزبان فتراورودی (ماوراءالنهری) وترکی وبرخی از واژه‌های تازی را در دفترخود گرد آورد واز واژه‌نامه‌هایی که درزمان او برسرِ دستها بود یاری جست وتحفةالسعاده را در دهم صفرسال ۹۱۶ه بپایان رسانید و درین باره گفت:

بر گذشته دهم ز ماه صفر　　سنهٔ تسع مائه سته عشر

که شد ازفضل ذوالجلال تمام　　کرده‌ام تحفةالسعادت نام[1]

۲) مؤیدالفضلا فرهنگ مشهور دیگریست از واژه‌های پارسی و تازی و ترکی متداول در آثار استادان شعرفارسی و یا در اصطلاحهای عارفان و فقیهان

---

۱ـ دربارهٔ این کتاب رجوع کنید به:

فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ج۲، ص۲۰۰ ـ ۲۰۱؛ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج۲، ص۴۹۳.

۳۷۴ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

۱- فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران ج۳، ص۱۲۰؛ فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ج۲، ص۲۰۱-۲۰۲؛ فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج۲، ص۴۹۴.

«ف» (فارسی) «ت» (ترکی) روشن گردیده است.

۵) سُرمهٔ سلیمانی در بیان واژه‌های دشوارفارسی وبرخی ازنامهای‌تاریخی وجغرافیایی و داروها و پاره‌یی اصطلاحها و کنایه‌ها و مانند آنها، فراهم آوردهٔ تقی‌الدین محمد اوحدی بلیانی (سدهٔ یازدهم) که شرح حال و آثارش را بعدازین خواهیم دید.

۶)نسخهٔ میرزا یا فرهنگ میرزا اثرمیرزا ابراهیم‌بن میرزاشاه‌حسین اصفهانی از جمله لغت نامه‌هاییست که در پایان دوران پادشاهی شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴) فراهم آورده شد. مؤلف این کتاب واژه‌های فارسی و عربی یا ترکی راکه در فارسی بکاررفته ذکرنموده و اساس کار او در این تألیف کتاب شرفنامهٔ منیَری[1] بوده چنانکه تعبیرات ابراهیم فاروقی مؤلف آن فرهنگ راگاه عیناً نقل نموده وتنها بعضی کلمات برآن‌افزوده‌است و شایدسبب‌اشتهاراین کتاب به «نسخهٔمیرزا» همین دزدی وانتحال از کتاب‌شرفنامهٔ منیری باشد تا بدینوسیله نموده شود که‌این کتاب درحقیقت نسخه‌ییست که «میرزا ابراهیم مذکور ازاثرمیرزا ابراهیم‌فاروقی ترتیب داد. صاحب نسخهٔ میرزا پسرمیرزا کمال‌الدین شاه حسین اصفهانیست که بروزگارجوانی در اصفهان بنائی ومعماری می کرد وسپس درخدمت داروغهٔآن شهردرآمد و با خدمتهایی که‌کرد منظورنظرشاه اسمعیل شد و بمرتبهٔ وکالت آن پادشاه رسید و چندی این کار بزرگ را برعهده داشت تا بسال ۹۲۹ه در توطئهٔ دشمنان کشته‌شد[2] وازو دو پسرماند یکی میرزا اسمعیل که زندگانی خوشی داشت ودیگرمیرزا ظهیرالدین‌ابراهیم‌یعنی‌همین‌صاحب‌نسخهٔمیرزا. بقول‌امین رازی وی «همواره نقش همنشینی اهل فضل و اصحاب طبع برلوح خاطرمی‌نگاشت و با آنکه اکثر اوقاتش بتنگ دستی و پریشانی گذشتی هرگز ادراك تنگدلی واظهار دلتنگی ننمودی... ومیرزاابراهیم خط‌نستعلیق را درغایت جودت‌تحریرمی‌نموده

---

۱- بنگرید بهمین کتاب، ج۴، ص۱۱۲-۱۱۳.

۲- احسن‌التواریخ‌روملوص۱۷۷-۱۸۰؛ هفت‌اقلیم، تهران، ج۲، ص۳۹۸-۴۰۰.

و گاه گاه بشیوهٔ جد وروش هزل بیتی یا رباعیی انشاء می کرده...»[۱]. اسکندربیك ترکمان[۲] اورا درزمرهٔ خوشنویسان عهد شاه‌تهماسب یاد کرده و گفته است که «در شعرفهمی و تتبّع لغات فرس دعوی انفراد می‌نمود، رساله‌یی که درلغات فرس تألیف نموده اکنون درعراق شایع است» وازلحن عبارت اودربارهٔ میرزاابراهیم چنین برمی آید که در سال تألیف عالم‌آرا (۱۰۲۵ه) زنده نبود. از چند بیت که امین رازی ازونقل کرده این رباعی پرمعنی و زیباست:

رندان گاهی ملك جهان می‌بازند　　گاهی بنگاهی دل وجان می‌بازند
این قسم قماررا نه‌چندست نه‌چون　　هرنوع برآید آن چنان می‌بازند

اگرچه نسخهٔ میرزا درمرتبهٔ فرهنگهای مشروحی که پیشترو پستر ازو فراهم آمده نیست، لیکن بهرحال درشمارمأخذهای فرهنگ نویسان بعدازو مثل جمال‌الدین حسین اینجودرفرهنگ جهانگیری ومحمدقاسم‌سروری درفرهنگ سروری‌در آمده است[۳].

۷)فرهنگ جهانگیری که نامی جهانگیریافته تألیف نوابعضدالدوله‌جمال‌الدین حسین اینجو[۴](م ۱۰۳۵ ه) است. پدرش فخرالدین حسن نام داشته و بعلت

---

۱- هفت اقلیم، ج۲، ص۴۰۱.

۲- عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص۱۷۲.

۳- ازین فرهنگ سه‌نسخه درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی‌سپهسالاراست وآقای ابن‌یوسف شیرازی احتمال‌داده‌است‌که تاریخ‌تألیف‌آن‌سال۹۸۰ یعنی‌چهارسال مانده بپایان دوران‌شاه تهماسب است (فهرست آن‌کتابخانه ج۲، ص۲۳۱) وهم‌اومقایسه‌یی میان‌این فرهنگ و شرفنامهٔ‌منیری‌کرده وچگونگی‌کارمیرزا ابراهیم‌را درنسخه برداری بی‌دریغ ازآن فرهنگ نشان داده است. نسخه‌یی دیگر از این فرهنگ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایرانست (فهرست آن‌کتابخانه ج۳، ص۱۰۹-۱۱۰).

۴- دربارهٔ او بنگرید به:

* فارسنامه ناصری گفتاردوم ص۴۱-۴۲ و۴۴.

←

سیادت به«شاه حسن» مشهور بوده است. صاحب فارسنامه در ذیل عنوان سادات اینجو(انجو) که درشیرازمی‌زیسته‌اند گوید[1] که شاه حسن انجوی شیرازی «بعداز تحصیل کمالات علمیه بهندوستان رفته درمملکت گجرات توقف نمود و در سال نهصد و بیست و هشت برهان نظام‌الدین شاه هندوی او را از گجرات بولایت احمد نگرخواسته مسائل و احکام مذهب اثنی عشریه را ازو بیاموخت» . مقصود ازین‌برهان نظام‌الدین‌شاه هندوی، برهان اول‌ازسلسلهٔنظامشاهیان‌احمدنگر(دکن) است که ازسال ۹۱۴تا۹۶۱ پادشاهی کرد. خاندان اینجو(انجو، انجویه)ی شیراز ازسادات‌حسنی هستندکه ازدیرباز در آن شهرمی‌باشیدند وبکارهای شرعی‌اشتغال می‌داشتند. دردوران‌پادشاهی شاه تهماسب دوتن‌ازآن خاندان بنام میرشاه‌محمود ومیرشاه ابوتراب بترتیب شیخ‌الاسلام وقاضی‌القضاةایران شدند. ازهمین‌خاندان شاه حسن مذکور بهند رفت و در آنجا بماند و چنانکه دیدیم‌کار نیاکان خود را درآن دیاردنبال‌کرد وپسرش جمال‌الدین‌حسین نخست مدتی درخدمت پادشاهان دکن بود و سپس در سال ۹۹۴ بخدمت جلال‌الدین اکبر درآمد و با ماهانه ۸۵ روپیه بخدمت دیوانی پرداخت و درعهد جهانگیر( ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ه ) حکومت ولایت بهار یافت و در سال ۱۰۲۷ لقب عضدالدوله بدوارزانی‌شد تا بسال ۱۰۳۵ درشهر اگره‌چشم ازجهان فروبست. وی‌درمقدمهٔ فرهنگ خودگویدکه از آغاز

---

←

* تاریخ نظم ونثردر ایران ودر زبان فارسی، سعیدنفیسی، ص۳۹۷

* فرهنگ جهانگیری چاپ لکنهو۱۲۹۳ه.

* فرهنگ جهانگیری با تصحیح و مقدمهٔ آقای دکتر رحیم عفیفی استاد دانشگاه فردوسی، مشهد، سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ خورشیدی، درسه مجلد.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ ملی‌پاریس، ج۲ ص۲۰۵-۲۱۱.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج۲ ص۴۹۶-۴۹۷.

* فهرست‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۲ ص۲۱۲-۲۱۵.

۱ـ گفتاردوم، ص۴۴.

۳۷۸ ــــــ

بنگریم آن‌را چندان بزرگ که او پنداشته نمی‌یابیم و از آن چنین برمی‌آید که او ازهریك‌ازین کتابها که برشمرده بهره‌یی اندك برداشته و آنها را بتمامی‌ننگریسته و ازآنها لغت و اصطلاح‌بیرون نکشیده است و او درین مقدمه همان شیوه‌یی‌را دربزرگ‌نشان‌دادن‌کارخویش درپیش گرفته که‌آن دیگران داشتند وهریك‌بسیاری کتاب برای مأخذکارخویش ذکر کرده‌اند تاکاررا بزرگ جلوه دهند لیکن چون بکارآنان برسیم‌نتیجه را بسیارناچیز و ناکافی می‌یابیم. بهرحال این فرهنگ‌بعداز مرگ جلال‌الدین‌اکبر یعنی درعهد پادشاهی جهانگیر، بسال ۱۰۱۷ بپایان رسید و باسم این پادشاه اخیر نامیده شد.

فرهنگ جهانگیری دربیست‌وچهارباب بترتیب حروف تهجی فارسی، و یك «مقدمه» در دوازده «آیین» و یك «خاتمه» تألیف شده است. درمقدمه بعضی ازمبحثهای دستوری زبان‌فارسی‌را، چنانکه‌ذیل‌عنوان «دستورزبان‌فارسی»خواهیم دید، آورد و در خاتمه «کنایات و اصطلاحات و استعارات و لغات مرکبه از پارسی وعربی ولغات عربیّه که دانستن‌آنها ضرور بود و ازآن‌گزیری نبود و آنها را داخل اصل‌کتاب که مشتمل‌بر فرس قدیم است مناسب ننمود، هرکدام را در دری‌علی‌حده درج نموده» و هسردری را برچند «جلوه» مرتب گردانید. درهای پنجگانهٔ خاتمه که در مقام خود خالی از اهمیت نیست چنین است: درِ اول مشتمل برکنایات. درِ دوم‌مشتمل برلغات مرکبه ازپارسی وعربی یادوکلمهٔ عربی که‌بروش پارسی‌آورده باشند یا پارسی‌وترکی یا پارسی ولغت دیگر. درِ سیوم مشتمل‌برلغاتی که یکی ازحروف بیگانه درآن یافته شده. درِ چهارم‌مشتمل برلغات زند و پازند و وستا. درِ پنجم مشتمل برلغات غریبه.

موفقیت‌حسین‌اینجو دردست یافتن برواژه‌های زند و پازند و اوستا نتیجهٔ همکاری یکی‌از ایرانیان زردشتی است که‌آزاد منشی جلال‌الدین‌اکبر اورا بـه «اگرا» و«فتح‌پورسیکری» کشانیده‌بود. جمال‌الدین‌حسین‌درشرح واژهٔ«بَرسَم»[1]

---

۱- بَرسَم از اصل baresman در اوستا، دسته‌گیاهی است‌که «دستُور» هنگام ←

می گوید: «شرح این لغت ازمجوسی است که دردین خـود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و مجوسیان او را مُوبد می‌دانستند وحضرت عـرش آشیانی[1] محض‌ازبرای[2] تحقیق لغات فُرس... از کرمان طلبیده بودند». ملاقات کسی از خاندان‌سیادت وشریعت با مردی زردشتی وهمنشینی‌و کسب‌اطلاع ازو درمحیط تعصب‌آلود ایران آن روزگار بهیچروی امکان نداشت ولی آزاداندیشی جلال‌الدین‌اکبردرهند این‌کار را امکان‌پذیر کردوازین‌راه مقداری لغت از ریشهٔ‌پهلوی واوستایی درفرهنگ جهانگیری و بعدازآن درفرهنگهای دیگری که با استفاده‌از آن تألیف‌شد، راه یافت و ازآنجمله‌است برهانِ قاطع وفرهنگ‌ناصریِ‌یا انجمن آرای‌ناصریِ رضاقلیخان‌هدایت که‌چنانکه خواهیم‌دید تنظیم‌جدیدیست‌ازفرهنگ جهانگیری. جمال‌الدین‌اینجو دربارهٔ چگونگی‌بهره بردن ازموبد اردشیر کرمانی گوید: «فقیرحقیر که‌راقم‌این‌حروفم پیری ازپارسیان‌را که دردین‌زردشت‌بود دیدم که‌جزوی چندازکتاب‌زند وسنا داشت. چون‌مرا رغبت و شعف‌تمام بجمع‌لغات فرس‌بود، و درفرس از زند و ایستا کتابی معتبرتر وبزرگتر نیست، بجهت‌تحقیق لغات با اوصحبت می‌داشتم واکثر لغاتی که درخاتمهٔ این کتاب‌اند از ژند وپاژند و آبستا نقل شده از تقریر آن زردشتی...» و این نخستین‌بار، بعداز پشت کردن ایرانیان مسلمان‌بر گذشتهٔ‌خودبود که کسی ازمیان آنان دوباره آهنگ روی‌آوردن بدان می‌نمود. آیا این هم یکی‌از برکتهای وجود جلال‌الدین‌اکبر نبود؟

۸) مَجمع‌الفُرس یا فرهنگ سُروری یا لغت فُرس‌سُروری کتاب مشهور دیگری در لغت‌فارسی است، تألیف محمد قاسم‌بن حاجی‌محمد کاشانی متخلص‌به

---

← برگزاشتن آیینهای دینی دردست می‌گیرد و بجانب آسمان نگاه می‌دارد. بنگرید به:

C. de Harlez, Manuel de la langue de l'Avesta, Paris 1882, p. 389.

۱- مرادجلال‌الدین اکبرست که هنگام پایان‌یافتن فرهنگ جهانگیری‌درگذشته‌بود.

۲- محض از برای: تنها برای، فقط برای.

«سُروری»[۱] (م بعدازسال ۱۰۳۶ه). بنابر اشارهٔ تقی‌الدین محمدآوحدی بلیانی صاحب عرفات‌العاشقین همزمان‌وهمشهری‌او، پدرش مردی کفشگر بود واوخودحافظه‌یی چنان نیرومند داشت که سی‌هزاربیت بخاطر سپرده بود و چنانکه تقی‌الدین گفته لغت‌نامه‌یی دربیان معنی‌واژه‌های دشوار شعرهای نظامی وبرخی ازشاعران‌دیگر ترتیب داده بود. مسکنش‌اصفهان بود و درآنجاجهانگرد مشهورایتالیایی «پیترو دلّا واله»[۲] را بسال ۱۰۳۲ ملاقات کرد و پیرامون چهارسال پس‌ازین دیدار بهند رفت چنانکه بسال ۱۰۳۶ ه در لاهور می گذراند و گـویا چند گاهی از دوران پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷–۱۰۶۸ه) راهم درك کرد و سپس بزیارت کعبه رفت و در راه در گذشت. اورانباید بامصطفی پسرشعبان سُروری (م ۹۶۹ه) گزارندهٔ گلستان سعدی اشتباه کرد. نصرآبادی دربارهٔ او می‌نویسد «سروری کاشی محمد قاسم نام داشته، بغیراز ربط بشعر تتبع لغات فرس هم نموده چنانچه فرهنگی‌هم درآن باب نوشته، سهل و مختصر است، اگرچه بعنوان اشتباه تکراری درلغت واقع شده اما خیلی‌زحمت کشیده، نسخه‌یی که‌درایران‌نوشته سهل و مختصراست اما درهندکه رفت‌فرهنگ میرجمال‌الدین انجوی‌را بنظر گذاشته‌فرهنگ‌مبسوطی

---

۱ـ دربارهٔ او بنگرید به:
* کشف‌الظنون، چاپ استانبول، ستون ۱۵۵۸.
* تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص۲۹۱.
* صبح گلشن، سیدهلی‌حسن، هند ۱۲۹۵ه، ص ۲۵۴.
* سفینهٔ خوشگو، بندرا داس متخلص بخوشگو، پتنا ۱۹۵۹ میلادی.
* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.
* تاریخ نظم و نثر درایران و درزبان فارسی، ص ۳۹۷–۳۹۸.
فهرست نسخه‌های فارسی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج۲، ص ۴۹۸–۴۹۹.
* فهرست نسخه‌های فارسی درکتابخانهٔ ملی پاریس، ج۲، ص ۲۱۵–۲۱۶.
* فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۲، ص ۲۱۹–۲۲۳.
* فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۲، ص ۴۴۳–۴۴۴.

۲ـ Pietro della valle.

نوشت».

گویا آن‌فرهنگ «سهل‌ومختصر» که‌سروری درایران نوشته بود همان‌باشد که‌حاجی خلیفه هم آنرا دیده وبا عنوان «الوجیز لغت سروری‌عجم» درذیل‌عنوان علم‌اللغه از آن یاد کرده و گفته است که‌بترتیب حروف مرتب‌شده. البته مراد او از «وجیز» همین معنی مختصراست که در گفتار نصرآبادی می‌بینیم اما سخن نصرآبادی دراینکه نسخهٔ کوتاه لغت سروری در ایـران و پیش‌از تهیهٔ نسخهٔ مفصل مجمع‌الفرس‌درهند، فراهم آمده درست نیست‌بلکه سروری درهند نسخه‌یی‌تنظیم نکردمگر آنکه شاید کتاب خودرا با افزودن بعضی یادداشتها تکمیل کرده‌ونسخهٔ مشروحتری فراهم‌آورده باشد. وی درمقدمهٔ مجمع‌الفرس گوید که بعدازتفحص درآثار شاعران قدیم و یاری جستن ازشانزده فرهنگ پارسی که پیش‌ازاوتألیف شده بود بسال ۱۰۰۸ کتاب خود را بنام شاه‌عباس تدوین کرد.

این فرهنگ یك دیباچه و بیست‌وچهارباب بشمار حرفهای الفبای فارسی، و خاتمه‌یی دارد و درآن‌لغتهای عربی و واژه‌های سادهٔ فارسی ذکر نشده است، و برای روشن‌کردن معنای‌بسیاری‌ازلغتها بشعر شاعران استشهاد گردیده و نیزتلفظ هر کلمه‌یی بشیوهٔ لغت‌نویسان با دادن یك کلمهٔ هم‌وزنِ مشهور معین شده‌است.

بعدازآنکه فرهنگ‌جهانگیری وشامل‌اللغهٔ قراحصاری که از فارسی‌بترکی است، وفرهنگ‌تحفة‌السعادهٔ‌ملامحمودبن شیخ‌ضیاءالدین درایران بدست‌سروری رسید، نسخهٔ دیگری از فرهنگ خود فراهم‌آورد یعنی همان مجمع‌الفرس‌را در تحریرجدید مشروحتر وکاملترساخت وشاید مقصود نصرآبادی ازآن نسخهٔ«سهل و مختصر» همان نسخه یا تحریرنخستین ازمجمع‌الفرس باشد و این ظاهراً همان «الوجیز لغت سروری عجم» است که کاتب چلبی ذکر کرده و گفته بنام شاه‌عباس است. کتاب مجمع‌الفرس درتهران بطبع رسید.

سروری تحریر سومی از مجمع‌الفرس دارد کـه آن را «خلاصة المجمع» نامیده و بنام اعتمادالدوله حاتم‌بیك وزیرشاه عباس پرداخته است. این اختصاررا

سروری بدان‌قصد انجام داد که نسخه برداری ازفرهنگ خودرا آسانتر کند.وی در مقدمهٔ این نسخهٔ کوتاه شده گفته است : «بندهٔ مُذنب جانی سروری کاشانی چون‌از تألیف مجمع‌الفرس‌باز پرداخت‌دید که‌بعضی‌ازیاران بواسطهٔ اینکه ایجازدر کلام مطلوبست یا بجهت‌آنکه دراجرت‌کاتب تخفیفی شود، درنوشتن آن ابیات استشهاد و اعراب که صحت لغت بدان منوط و مربوطست، حذف می کنند و چهرهٔ شاهد این نسخه را ازحلی ربط عاطل می‌سازند. بنابر تمهید این مقدمات بخاطر این ضعیف رسید که با تصحیح حروف ... خلاصه‌یی بنویسم و مجملی مرقوم گردانم‌از آن نسخه که مؤلف است‌ازشانزده کتاب... تا جمعی که معانی آن لغات را مفصل ولغات را مستشهدخواهند بمجمع‌الفرس رجوع فرمایندوبعضی که مجمل و محذوف الاستشهاد خواهند باین خلاصه توجه کنند و زبان قلم‌را از انتخاب و قلم‌زبان‌را از اعتراض قاصر و کوتاه سازند و این نسخه‌را به خلاصة‌المجمع موسوم ساختم...»[1].

نام سروری را درشمار شاعران عهد او نیز می‌بینیم. سخنانی که ازو نقل شده چندان نیست ولی استوارست، و ازآنهاست[2]:

بصحرای غمت منزل گرفتم　　چو صحرا کوه غم دردل گرفتم
دم رفتن بدستی دامن جان　　بدستی دامن قاتل گرفتم

*

رویش چو بزیر زلف دیدم　　گفتم صبحی نهفته در شام
یا صیادانِ چشم مستش　　خورشید فگنده‌اند در دام

---

۱ـ نقل از فهرست‌مدرسهٔ‌عالی سپهسالار، ج۲، ص۲۲۲-۲۲۳. نسخه‌یی‌که ضیاء‌الدین حدائق (ابن‌یوسف) شیرازی دیده بود درکتابخانهٔ حاجی محتشم السلطنه اسفندیاری (رئیس پیشین مجلس شورای ملی ایران‌که اینک چندسالیست درگذشته ) محفوظ و بسال ۱۰۱۸ ه کتابت شده بود، یعنی درحیات سروری و سالها پیش ازسفرش بهند.

۲ـ نقل از تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۲۹۱.

*

بی دست طلب بدامن پیر زدن　　کس را نشود مقام عرفان مسکن
چون رشته که نگشود رهش تانnهاد　　سردرقدم راست روی چون سوزن

*

دلا بصدق امانت گزین که تا یابی　　امان زحیلهٔ آن گوژپشت بی‌سروبُن
چوخامه باش که نگرفته می کند هردم　　کنارصفحه پراز گوهرخوشاب سخُن
نه‌چون دوات که بسیار گیرد و کم کم　　همی‌دهد اگرش نی کنند در ناخُن

۹ ) بُرهان قاطع لغت‌نامهٔ بسیار مشهوریست از محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به «بُرهان» که از مؤلفان وشاعران سدهٔ یازدهم هجری ساکن هندوستان بود و کتاب خود را بنام سلطان عبدالله (۱۰۳۵-۱۰۸۳ه) از قطب شاهیان گلکنده درآورد. این سلسله از جملهٔ چندسلسلهٔ پادشاهان هندوستانست که پس از تجزیهٔ ممالك تغلقیه درآن سامان پیدا شده و بیشتر آنان ناشران ادب فارسی بوده‌اند. بُرهان کتاب برهان قاطع را با استفاده ازفرهنگ جهانگیری، فرهنگ سروری، سرمهٔ سلیمانی وصحاح الادویهٔ حسین انصاری باحذف شواهد و مکررات وافزایش پاره‌یی واژه‌ها و استعاره‌ها و ترکیبهای لغوی فراهم آورد وکاراصلی او درتألیف همین تهذیب و تنظیم و فراهم آوردن همهٔ واژه‌های آن کتابهای اصلی در یك کتابست و اوحتی مقدمهٔ کتاب خودرا که دربیان بعضی از قاعده‌های دستورفارسی است از کتاب فرهنگ جهانگیری «بوجه تلخیص» اقتباس نموده است. با این حال تألیف او درشهرت از همهٔ کتابهای مأخذش در گذشته و بعد از تألیف از جملهٔ مرجعهای اساسی در لغت فارسی شده است.

پیداست که دربرهان قاطع واژه‌های فارسی و ترکی یا عربی که فارسی - زبانان بکاربرده‌اند یکجافراهم آمده ودر کنارهم قرار گرفته‌اند وبرهان مانند جمال‌الدین حسین اینجو آنهارا از یکدیگر جدا نکرد و یا مانند سروری بگردآوردن واژه‌های فارسی اکتفا ننمود و با توجه بکیفیت تألیف بعضی از فرهنگها که یاد

کرده‌ایم، روشن می‌شود که بُرهان دراین‌کار هم مبتکر نبود.

برهان قاطع در بیست و نه «گفتار» و هر گفتاری در چند «بیان» است و مقدّمهٔ آن درنُه «فائده» تنظیم شده که در آنها بزبان دری و پهلوی و فارسی، و حرفهای‌تهجّی، ودال وذال فارسی، وتبدیل حرفهای فارسی بیکدیگر، وضمیرها، و برخی فرنهادهای دستوری و انشائی دیگر پرداخته و در این راه قسمتهایی از مقدمهٔ فرهنگ جهانگیری راکه در دوازده آیین تنظیم شده محلّ استفاده قرار داده است. تألیف برهان قاطع بسال ۱۰۶۲ پایان یافته وبرهان ماده تاریخ زیرین را بدین مناسبت سروده است:

چو برهان از سرِ توفیق یزدان — مراین مجموعه را گردید جامع

پی تاریخ اتمامش قضا گفت: — کتاب نافع برهان قاطع

نقصهای فرهنگ برهان قاطع بسبب شهرت بسیاری که حاصل کرد، محل اعتناء پارسی شناسانِ بعد شد و در نتیجه کتابهایی بصورت تعلیق بر آن ترتیب یافت خواه درراه تکمیل کردن آن وخواه درذکر اشتباههایی که در آن راه یافته است. ازینگونه کتابهاست «قاطع برهان» و «ساطع برهان» و«رافع هذیان» وجز آنها. ترجمه‌یی ترکی نیزاز برهان شده است بنام «تبیان نافع» بدست سیّداحمد عاصم عنتابی از پارسی شناسان آغازسدهٔ سیزدهم روم[1].

برهان قاطع چندین‌بار درهند و ایران چاپ شد. از چاپهای مهم آن یکی چاپ کلکته بسال ۱۲۳۳ه (۱۸۱۷ میلادی) است با مقدمه‌یی مشروح و افزودن تکمله‌یی بر آن از۳۷۱۷ واژه وترکیب فارسی که ازنظر«برهان» ساقط شده بود و این مجموعهٔ جدید «ملحقات برهان قاطع» نام دارد. چاپ کاملتر و بهتر برهان قاطع‌کار مشهور دوست فاضل فقیدم دکترمحمّد معین است که با مقدمه‌یی جامع و با حواشی بسیاردر شرح ریشهٔ واژه‌ها و تصحیح خطاهای صاحب برهان قاطع وافزودن بسیاری ازلغت‌هادرحاشیه ودادن معادل واژه‌های فارسی درسایر زبانها

---

۱ـ دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، تهران ۱۳۱۴، ص۶۸-۶۹.

۳۸۶ ــــــ

المعنوی» تألیف نمود. کتاب لطائف اللغات بسال ۱۸۷۷ میلادی درهند بطبع رسید[۱].

۱۲) مفتاح الفضلات هم یکی ازین قبیل لغت‌نامه‌هاست که برای دریافتن واژه‌های دشوارفارسی وتازی دریك اثرمعین ادبی فراهم آمده. مؤلف آن شیخ برهان سکری وال[۲] ازمعاصران جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ه) است و او این کتاب را «در فراهم آوردن الفاظ مغلقهٔ مکتوبات» شیخ ابوالفضل بن مبارك وزیر و منشی معروف (م ۱۰۱۱ه) تألیف کرد و چون در دیباچه ابوالفضل علّامی را با دعای «نوّرالله مرقده» یاد کرده پس تألیف کتاب بعداز کشته‌شدن آن منشی فاضل بوده‌است.[۳]

دربارهٔ بخشهایی ازمنشآت ابوالفضل فرهنگهای دیگری نیز ترتیب یافته‌است[۴].

۱۳) فرهنگ رشیدی که از جملهٔ چند فرهنگ فارسی معروفست اثریست ازسیّد عبدالرشید تتوی پسرسید عبدالغفور حسینی مدنی تتوی. منشاء او شهر تتّه (= تته) از شهرهای ناحیهٔ سند در پاکستان امروزی و اصلش از سادات مدینه و خود باشندهٔ هند درعهد پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ه) ودرشماردانشمندان و بزرگان معروف عهد خویش بود. وی همانست که کتاب منتخب اللغات شاهجهانی را بسال ۱۰۴۶ هجری بنام شاهجهان پرداخت و این لغت‌نامهٔ فارسی را هجده سال پس ازآن بسال ۱۰۶۴ه باز بنام همان پادشاه درآورد. بعد ازین تاریخ تنها اطلاعی که ازو در دستست یافتن ماده تاریخ جلوس اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ه) است درآیهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول... الآیة، وبنابر این تا سال ۱۰۶۸ زنده بود و پس ازآن خبری از اودردست نیست.

---

۱- بنگرید بهمین کتاب، ج۳، چاپ‌دوم، تهران ۱۳۵۳ ص۴۶۶؛ وضمیمهٔ فهرست ریو، ص۱۱۹؛ وفهرست مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۲، ص۲۲۷؛ وفهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران، ج۳ ص۱۰۷.

۲- Sikrival.

۳- فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ ملی پاریس، بلوشه، ج۲، ص۲۰۴-۲۰۵.

۴- ضمیمهٔ فهرست ریو، ص۱۱۸.

فرهنگ‌او، چنانکه خود دردیباچهٔ‌آن گفته، جمع میان دوفرهنگ معروف پیش‌ازوبعنی فرهنگ‌جهانگیری وفرهنگ سروری‌است بامقدمه‌یی که مأخوذست ازفرهنگ جهانگیری وتلخیصی ازآن. رشیدی بسیاری از استشهادهای صاحبان دوفرهنگ مذکور را باشعار پارسی درتوضیح معنی لغتها زائد دانسته و نیز بیان معنای دسته‌یی از واژه‌ها را که در آنهاست ناقص و غیر وافی بمقصود شمرده و همچنین آوردن یك لغت را در چند مورد ، بعلت تغییرهای جزئی در تلفظ یا نگارش و اینگونه چیزهاکاری ناصواب خوانده است. کار رشیدی در تألیف این فرهنگ تا حدی مانند ه است با کار محمد حسین برهان در تدوین برهان قاطع . این کتاب در بیست و چهار باب است ودر پایان هرفصل ازهرباب استعاره‌هایی که بواژه‌های آن فصل مربوطست ذکرشده. فرهنگ رشیدی را در هند وایران چاپ کرده‌اند.

۱۴) چراغ هدایت فرهنگی است درتوضیح واژه‌های دشواراشعار. مؤلف آن سراج‌الدین‌علی[۱] متخلص به «آرزو» یکی‌از شاعران پارسی سرا و هندی گوی بود که بسال ۱۱۰۱ه در اکبرآباد هند متولّد شد . نسبش بشیخ کمال‌الدین یکی از اعقاب نصیرالدین چراغ دهلی می‌رسید و او بعداز کسب مقدمات در سال ۱۱۳۲ه بدهلی رفت ونام آورانی چون مؤتمن‌الدّوله اسحق‌خان و پسرش نجم‌الدوله مقدم وی را بزرگ داشتند و بعدازچند سال ازدهلی بلکنهوهجرت نمود و درآنجا بسال۱۱۶۹ه در گذشت. وی‌درسال۱۱۶۴ تذکره‌یی بنام مجمع‌النفائس تألیف نمود . اثر مهمش فرهنگیست بنام «سراج‌اللغة» که در آن واژه‌های دشوار شاعران پیشین را که در فرهنگ جهانگیری و سروری و برهان قاطع نیامده،

---

۱- دربارهٔ سراج‌الدین علیخان‌آرزو بنگرید بخزانهٔ‌عامره، و بتذکرهٔ نتایج‌الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۷۹-۸۲؛ و به:

Garcin de Tassy, Littérature Hindoui, vol. 1, p. 69; Rieu Cat. of Pers. Mss. p. 501-502.

توضیح داد، و آن را بسال ۱۱۴۷ه بپایان برد. آرزودر آن کتاب واژه‌ها را بردو دسته کرد: دستهٔ نخستین واژه‌های دشواری که پارسی گویان هند بکار نمی‌بردند، و دستهٔ دوم واژه‌ها و ترکیبهایی که در هند درست بکار نمی‌رفته است. در کتاب چراغ‌هدایت این‌هردو دسته ازواژه‌ها بترتیب الفبایی‌منظم‌شد. این کتاب‌درحاشیهٔ غیاث‌اللغات بسال ۱۸۷۴ میلادی در هند چاپ شد . ازاثرهای دیگر سراج‌الدین علی‌خان کتاب تنبیه‌الغافلین درنقد اوبرسخن حزین لاهیجی، وشرحی‌براسکندر-نامهٔ نظامیست که یك‌بار درحاشیهٔ اسکندرنامهٔ نظامی چاپ بمبئی (۱۲۷۷ه) بطبع رسید.

۱۵) چهار عنصرِ دانش فرهنگ مشروحیست از واژه‌های فارسی و عربی تألیف امان‌الله‌حسینی متخلص به «امانی» و مخاطب به «خانه‌زادخان فیروزجنگ» پسرمهابتخان‌زمانه‌بیگ‌مخاطب به«خان‌خانان‌سپهسالار» پسرمیرمحمدغیورکابلی. وی‌چنانکه گفته‌خواهدشد ، ازرجال معروف دوران نورالدین‌جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ه) و شهاب‌الدین‌شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ه) بود و شغلهای بزرگ ازقبیل حکومت‌کابل برعهده داشت و در دوران‌شاهجهان لقب «خان‌زمان» برعنوانهایش افزوده شد. مرگش بسال ۱۰۴۶ اتفاق افتاد. از وی دیوان شعر و مجموعه‌یی‌بنام گنج‌بادآورد ویك کتاب درتاریخ و کتابی بنام «اُم‌العلاج» در پزشکی باقی ماند[1]. از اوست:

بر دَورجام ما بنویسند نام ما — تا نام ما بدَور بماند ز جام‌ما
دَوران‌اگربکام‌نگردید گومگرد — این‌بس که دَورجام بگردد بکام ما

امانی چهارعنصردانش‌را بنام جهانگیر و بفرمان اونوشت و درآن بیشترواژه‌های

---

۱- دربارهٔپدرش‌مهابتخان و خود اوبنگرید به‌مآثرالامرای میرعبدالرزاق‌صمصام‌الدوله شاهنوازخان خوافی و به بهارستان سخن هم ازو، چاپ مدراس ۱۹۵۸ میلادی ، ص۴۸۵-۴۸۷؛ وبه‌تذکرهٔنتایج‌الافکارمولانامحمد قدرت‌الله گوپاموی‌هندی، ص۴۶-۴۷؛ و بفهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ج۲، ص ۵۰۹-۵۱۰.

فارسی وعربی راکه‌محل حاجت‌فارسی خوانان بود، فراهم‌آورد. مقدمهٔاین کتاب هم مانند بسیاری دیگر ازفرهنگها که بعدازفرهنگ جهانگیری سمت تألیف یافته از آن کتاب با تغییرِ اندك نقل شده است و متن کتاب درچهاربخش ، هریك بنام «عنصر» ترتیب‌یافته. عنصرنخستین لغت‌نامه‌یی عربی‌است که لغتهای آن ازقاموس، صُراح، کنزاللغات، کشف‌اللغات و جزآنها گرفته شده. عنصر دوم شامل‌واژه‌های فارسی است. عنصر سوم ترکیبهای مجازی و استعاری و لغتهای زند وپازند وعنصر چهارم اصطلاحهای پزشکیست.

۱۶) **بحرالفضائل** فرهنگیست‌فارسی شامل لغتهای‌فارسی وتازی. مؤلف‌آن محمّد بَدرِخزانهٔ بلخی پسر قوام پسر رستم پسر احمد پسر محمود بدرخزانهٔبلخی (سدهٔ یازدهم هجری) است. وی درمقدمهٔ این‌لغت‌نامه گوید که مقصودش ازتألیف این کتاب توضیح واژه‌های دشوار پارسی و تازیست که دراثرهای شاعران و نثر نویسان فارسی بکار رفته و بهمین سبب درتدوین این لغت‌نامه به بسیاری‌ازاثرهای شاعران ونویسندگان پارسی مراجعه کرده ازقبیل دیوان رودکی وعنصری‌وعسجدی بخاری وخاقانی و انوری ونظامی وسعدی، وشرف‌الدین شفُروه و امیرخسرو دهلوی وکلیله و دمنه و دیوان ظهیر فاریابی ، بعضی از ترسّل‌ها ، رساله‌هایی در اصطلاحهای صوفیان، وجزآنها. چندلغت‌نامهٔعربی نیز در شمار مأخذهای اوبود مانند تـاج‌المصادر ابوجعفر مُقری بیهقی (م ۵۴۴ه)[۱] وکتاب الصّحاح جوهری فارابی (م ۳۹۸ ه)[۲] و مقدمةالادب جارالله زمخشری (م۵۳۸ه)[۳] و المغرب فی‌لغة‌الفقه از امام ابوالفتح مطرّزی خوارزمی (م ۶۱۰)[۴] والسّامی فـی الاسامی تألیف ابوالفضل احمدبن‌محمد میدانی‌نیشابوری (م۵۱۸ه)[۵] وچند لغت‌نامهٔ دیگرتازی.

---

۱- بنگرید بهمین‌کتاب ج۲، چاپ پنجم، ص ۳۲۰-۳۲۱.
۲- ایضاً همین‌کتاب، ج۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶ خورشیدی ص ۳۵۴.
۳- ایضاً همین‌کتاب، ج۲، ص ۳۲۰.
۴- ایضاً همین‌کتاب، ج۲، ص ۳۲۱.
۵- ایضاً همان جلد، ص ۳۱۸.

گذشته ازین چند کتاب در تفسیر قرآن نیز مورد مراجعهٔ محمّد بدر خزانه بوده است و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود کـه بحرالفضائل بسبب کثرت منابع کتابی بزرگ شده که مؤلف آن‌را بدوقسم که هریك جلدی جداگانه است منقسم‌ساخته ولی از ذکر شاهد برای هرلغتی خودداری نموده وحتی درتوضیح دادن واژه‌ها نیز باختصار کوشیده و ضعف خـود را درشناخت فارسی ازین‌راه آشکار ساخته است[1]. محمد بدر خزانه شرحی بر مخزن‌الاسرار نظامی گنجه‌یی نیز نوشته و آن رابسال ۱۰۹۱ه باتمام رسانیده است.

**لغتنامه‌های فارسی بترکی**

مقصود ازین دسته از لغت‌نامه‌ها آنهاست کـه از فارسی بترکی‌ویا ازترکی‌بفارسی‌است. تألیف اینگونه‌فرهنگ‌ها در قرن نهم هجری در روم رواج داشت و این‌بسبب نشر روزافزون زبان پارسی بود درظل توجه و علاقهٔ سلاطین عثمانی وبزرگانی که درخدمت آنان بودند. پیش‌ازین[2] بفرهنگهای‌معروفی که حلیمی در سدهٔ نهم و رستم مولوی درآغاز سدهٔ دهم دراین زمینه تألیف کرده‌اند اشاره‌یی نمودم و نیز گفتم که «کوشش لغت نویسان ترك‌زبان پارسی‌دان در تألیف لغت‌نامه‌های‌پارسی بترکی و حتی گـاه ترتیب منظومـه‌هایی بدین آهنگ درسدهٔ دهم امتداد یافت» واینك باید برآن گفتاراین سخن را نیز بیفزایم که درعهد صفوی ایران‌جولانگاه بسیار مساعدی برای زبان ترکی شده بود و ازاین روی می‌بینیم که از سدهٔ دهم ببعد تألیف لغت‌نامه‌های‌فارسی ترکی منحصر بسرزمین روم نبود بلکه درایران و فـرارود (ماوراءالنهر) نیز چند کتاب درین راه بوجود آمد.

بعداز لغت‌نامه‌های مشهوری که درمجلد پیشین نام برده‌ام، از کتابهای قابل ذکریکی کتاب شامل‌اللغة است‌بفارسی‌تألیف حسن‌بن‌حسین‌قراحصاری. وی‌درین

---

۱ـ در بارهٔ او بنگرید بفهرست بلوشه ، ج۲، ص ۱۸۶-۱۸۷؛ و بضمیمهٔ فهرست ریو، ص ۱۵۷.

۲ـ همین‌کتاب، ج۴، ص۱۱۳-۱۱۴.

۳۹۲ ــــــ

این کتاب را «نعمةالله فی لغةالفرس» نامیده است[1]. وفات نعمةالله رومی بسال ۹۶۹ه اتفاق افتاد. ازین لغت نامه نسخه‌های متعدد در کتابخانها موجودست.

دیگر لغت مثلّث است از فارسی بترکی تألیف محمّدبن بدرالدّین منشی (م۱۰۰۱). درین لغت نامه واژه‌هایی ضبط شده که بیك املاء نوشته می‌شود ولی برحسب‌اصوات بسه‌گونه تلفظ می‌شود. مؤلف‌آن یعنی محمدبن بدرالدین آق‌حصاری صاروخانی بوده وشعرفارسی می‌سروده ودرشعر«مُنشی» تخلُص می کرده است. وی دربارهٔ لغت‌مثلّث که درآن با روش ابتکاری خودکار کرده و آن را بسال ۹۹۱ه بپایان برده، می گوید:

مثلث هست فکر بکر منشی　　کسی‌دیگرنکرداین‌شیوه درکار
بود تاریخ تا روز قیامت　　بطعن بی‌حدش مخراش ای‌یار

از تألیفهای دیگر محمد منشی لغت نامه‌یست، فارسی بنام جنان الجنان که آن را بسال ۹۹۳ه تنظیم کرده ودربارهٔ تاریخ آن گفته است:

بوی تاریخ آیدت فایح　　نشراین روضه را چو طی نکنی

ولی اثراساسی ومهمش تفسیرقرآنیست بنام نزیل‌التنزیل ومعروف به‌تفسیرالمنشی که‌آن را بسال ۹۸۱ بنام سلطان مرادخان عثمانی تألیف نموده ودرپاداش عنوان «مشیخة الحرم النبوی» بوی ارزانی شده و او درمدینه مجاور بود تا در گذشت[2]. «سُودی بُسنوی» شرح دیوان حافظ را بخواهش همین محمد منشی تألیف نمود.

دیگر الفاظ جَلیّه فی‌بیان لغات ترکیّه است از خواجه‌طبیب‌بخاری نقشبندی شامل‌لغتهای ترکی شرقی بفارسی وبحثی دربارهٔ دستورزبان ترکی که بنام‌ناصرالدین محمد شاه غازی (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ه) از خانان قرارود در پنجاه فصل و یك خاتمه تنظیم کرد.

---

۱ـ کشف‌الظنون، ستون ۱۹۶۵.

۲ـ کشف‌الظنون، ستون ۴۵۹ و۱۹۵۰. تاریخ وفاتش را حاج خلیفه یکبار ۱۰۰۰ (ستون ۴۵۹) و باردیگر ۱۰۰۱ نوشت.

دیگرلغت سنگلاخ است و آن کتاب مشهوریست در لغت ترکی جغتائی که امیرعلی شیرنوایی (م ۹۰۶ ه) درآثارخودآورده است . مؤلف این کتاب میرزا مهدی‌خان استرابادی (م بعدازسال ۱۱۶۱ ه) منشی معروف نـادر است که ذکر احوال وآثار او در شمارنویسندگان ومترسلان دراین دوره خواهد آمد . میرزا مهدی‌خان مقدمه‌یی براین کتاب بنـام « مبانی اللغه » دردستور زبان ترکی نوشت که بدعوی خویش خودآن‌را استخراج کرده است. این کتاب برای آگهی‌اززبان ترکی بهمان میزان ارزش داردکه برهان قاطع برای زبان فارسی و درآن ضمن توضیح واژه‌ها وترکیبهای ترکی ازشعرامیرعلی شیرشواهد بسیار نقل شده‌است. ایـن کتاب را حکیم باشی‌محمدبن عبدالصبورخوئی‌معاصر وملازم عباس میرزا- نایب السلطنه با حذف واژه‌های‌مشتق وشواهـد وبعضی مکررات ، تلخیص کرده و «خلاصهٔ عباسی» نامیده و در مقدمهٔ آن «قواعد و ضوابط لغت ترکی» را بیان نموده است. دربارهٔ توضیح واژه‌های‌ترکی جغتائی که امیرعلی‌شیردراثرهای‌خود آورده کتاب دیگری بنام «مقالید ترکیه» موجودست که فتحعلی‌بن کلیعلی سپانلو بـسال ۱۲۳۲ ه تألیف کرده است[۱].

تألیف وتدوین لغت نامه‌های دیگر ازفارسی بترکی یا از ترکی بفارسی در دورهٔ موردمطالعه، وبعدازآن بنحوبسیاروسیعی درقلمرودولت عثمانی وبصورت محدودی درآسیای مرکزی ادامه داشت ولی ازآن میان بدانچه معرفی شده است بسنده می کنم.

**دستور زبان فارسی**

بهمان میزان که ترك زبانان وهندوان‌بآگهی ازلغت‌فارسی نیاز داشتند ، شناختن دستورزبان‌فارسی‌نیز بـرای آنـان ناگزیران بود و بهمین سبب درین دوره بدنبال عهد پیشین شاهد تألیف کتابهایی درین‌زمینه هستیم. این را باید دانست که لغت‌نویسان‌فارسیِ این دوران همچنانکه

---

۱- فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ج۳، ص۱۰۰؛ فهرست‌کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۲، ص۱۷۳-۱۷۶ و ۲۶۸؛ فهرست بلوشه، ج۲، ص۲۲۰-۲۲۴.

درصفحه‌های گذشته دیدیم، هریك مقدمه‌یی برای لغت نامهٔ خود ترتیب داده ودر آن دربارهٔ تعریف زبان فارسی (ودری و پهلوی) و تاریخ و قاعده‌های آن سخن گفته‌اند و آنها را فی‌الواقع باید در زمرهٔ نخستین طرحهای دستور زبان فارسی بشمار آورد. ازمیان این مقدمه‌ها آن که نخستین بار از همه مشروحترو بهترتنظیم شد مقدمه‌یست که جمال‌الدین حسین اینجو برفرهنگ جهانگیری نگاشت و آن بسبب اشتمال بر بسیاری از فرنهادهای دستوری بوسیلهٔ لغت نویسان بعدی تقلید و بصورت کوتاه شده‌یی در مقدمهٔ فرهنگهایشان نقل شد . مقدمهٔ جهانگیری در دوازده «آیین»است بدین‌شرح: «آیین اول دربیان اطلاق اسم فارس برملك‌ایران و آنکه در زمان قدیم وعهد باستان ازکجا تا بکجا را فارس می‌نامیده‌اند و تعداد زبان فارسی که چند است و ذکرفصاحت وتفضیل آن بردیگرزبانها. ـ آیین دوم درچگونگی زبان فارسی. ـ آیین سوم درتعدادحروف تهجی که نزد پارسی‌زبانان متداول است و بیان تفرقهٔ حرف دال و ذال منقوطه و تعیین صیغ آن که چند است. ـ آیین چهارم درذکرترتیب این کتاب که برچه سان وچند بابست. ـ آیین پنجم در بیان تفرقه میان حروف و علامات هرحرفی. ـ آیین ششم در بیان تجوز تبدیل هریك ازحروف بیست و چهار گانه بحروف دیگردربعضی ازمواضع‌برای آسانی منشیان وشاعران.ـ آیین هفتم دربیان ضمائر.ـ آیین هشتم درذکرحروف وکلماتی که بجهت‌ترتیب وحسن کلام بیاورند و آن را درمعنی مدخلی نباشد.ـ آیین نهم در بیان حروف و کلماتی که باواخر اسماء و افعال بجهت‌حصول‌معانی گوناگون درآورند و بدون ترکیب افادهٔ معنی نکند.ـ آیین دهم دربیان‌حروف مفرده‌یی که دراوایل و اواخر کلمات بیاورند بجهت دریافت‌معانی مختلفه.ـ آیین یازدهم دراملاء.ـ آیین دوازدهم درعقد انامل.»

بدینگونه می‌بینیم که بعضی‌ازمقدمات‌کاردستورنویسان بدست‌مؤلفان لغت‌نامه‌های فارسی انجام شد . قسمتی دیگر را کسانی که دستورهایی دربارهٔ انشاء

«ترسّل» می‌نوشتند انجام دادند وهمچنانکه پیش ازین گفتم[۱] قدیمترین آنها محمد میهنی نویسندهٔ کتاب دستور دبیری است . بخشی دیگر را نیز کسانی که دربارهٔ فرنهادهای سخنوری فارسی کار می کردند ( مانند شمس قیس رازی درالمعجم ) انجام دادند وا ما کار اصلی و اساسی دراین زمینه بهمت پارسی شناسان ترک‌زبان وهندوان و هند نشینان انجام گرفت همچنانکه گام آغازی و فرجامی را درتدوین فرنهادهای دستوری زبان تازی ایرانیان برداشتند.

پیشینهٔ کار پارسی شناسان یاد شده را پیش ازین[۲] تا پایان سدهٔ نهم و آغاز سدهٔ دهم یاد کرده و گفته‌ام که پس از آن روزگار کوششهایشان در این راه دنبال شد و دفترهای تازه‌یی درین زمینه پدید آمد خواه تنها دربارهٔ دستور فارسی یا فرنهادهای دستوری و آیین‌های سخنوری برای آماده کردن منشیان ونویسندگان. از جملهٔ آن کتابهاست : رسالهٔ پائیّه از ابن کمال پاشا ( م۹۴۰ه ) صاحب کتاب دقائق الحقائق درلغت و نویسندهٔ کتاب‌نگارستان که پیش‌ازین نام او را آورده‌ام . پائیّه درشرح گونه‌های «یاء زائد» است که در آخرواژه‌ها وفعلهای فارسی می آید و کمال پاشا بیست گونه از آنها را یافته ومعرّفی نموده است و ازشاعران پیشین بیتهایی برسم استشهاد آورده. چنانکه می‌بینید ابن کمال پاشا درین رساله هم‌مانند کتاب دقائق‌الحقائق بیشتر بنحوهٔ استعمال واژه‌ها در متنهای ادبی کار داشته است تا بتدوین کتابی مستقل دردستور زبان فارسی[۳].

یکی دیگر از ترکان عثمانی، محمدبن حاجی الیاس ( سدهٔ دهم هجری ) دفتری بفارسی برای آموزش بنیادهای دستوری فارسی بکودکان نوآموز نوشته است بنام التحفة‌الهادیه یا «دانستن»، از آنروی که با این‌واژه آغاز شده است. ده

---

۱- همین‌کتاب ج۴، ص۱۱۵.

۲- ایضاً، ص۱۱۵-۱۱۶.

۳- نسخه‌یی از آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار موجود است. فهرست آن کتابخانه، ج۲، ص۳۹۹-۴۰۰.

بخش ازین کتاب دربارهٔ صرف فعل و چهار فصل آن شامل واژه‌های دستیاب فارسی با گزارش آنها بترکی عثمانیست[۱].

کتاب فارسی دیگری بنام «جامع‌القواعد» بسال ۱۱۷۴ه در دستور زبان فارسی همراه با قاعده‌های سخنوری نگاشته شد. نگارندهٔ آن محمد قلی‌خان متخلص به‌مُحِبّ از پارسی دانان هند نشین همزمان با شاه‌عالم جلال‌الدین (۱۱۷۳-۱۲۰۲ه) پادشاه گورگانی هند بود وچنانکه درديباچهٔ دفترخود گفت آن را با بهره برداشتن از کتابهای استادان پیشین وفراز آمدهای اندیشهٔ‌خود نوشته‌است. این دفتردر شش «مقاله» فراهم آمده است که در آنها از حرف و کلمه و جمله، گونه‌های مصدر و چگونگی‌ساختن‌فعل گذشته‌و آینده و تصریف‌فعلها، حرفهای‌منفصل وفرنهادهایشان، نحوو اشتقاق ودوباب درعروض و قافیه سخن رفته است.[۲]

چندین رسالهٔ بـا نام و بی‌نام دیگر در دستور زبان‌فارسی در سرزمین هند تألیف شده و در دستست که بعضی‌از آنها بطبع رسیده و ازبعضی دیگرنسخه‌هایی موجودست‌مانند قانون نصری تألیف صفدرعلی ؛ آمد نامهٔ بدیع اثر سُکهرام‌داس[۳]؛ کتابی از نظام‌الدین‌احمد کـه بسال ۱۱۸۸ تألیف شد، کتابی که شیخ عبدالباسط (زاده در۱۰۹۹ه) درهفده باب تألیف کرد، کلیدالفاظ عجم؛ تحقیق‌القوانین ؛ رسالهٔ «شرح‌آمدن» در تصریف افعال فارسی و جز آنها که همگی درهند بقصد آموختن و فراگرفتن زبان فارسی بویژه برای نوآموزان فراهم آمد[۴].

---

۱ـ کشف الظنون ستون ۳۷۶ ؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس ، ج۲، ص۱۶۷. نسخهٔ موجود ازین کتاب در کتابخانهٔ ملی پاریس بنابر توضیح ادگاربلوشه‌ازآغازسدهٔ۱۷ است‌بنابرین‌قاعدةً عهدمؤلف‌آن‌جدیدتراز سدهٔدهم‌هجری نیست.

۲ـ فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ص ۵۱۹-۵۲۰.

۳ـ سکهرام‌داس وَلَد نیلکنته ابن بهگوتیداس کایته

(Sukhramdás b. Nilkanth b Bhagwatidás Káyath)

۴ـ دربارهٔ این‌دفترها بنگرید به: فهرست‌نسخه‌های‌فارسی درکتابخانهٔ موزهٔبریتانیا ←

**دانشهای بلاغیِ فارسی**

چنانکه‌درشرح دانشهای‌بلاغی فارسی‌درسدهٔ نهم‌دیده‌ایم[۱] در آن‌قرن‌معماسازی و تألیف‌رساله‌هایی در فَنِّ‌معمّا رواج بسیاریافت. دنبالهٔ این‌کار بسدهٔ دهم وپس‌از آن کشید ودر تذکرهٔ نصرآبادی که در اواخر عهد صفوی تألیف شده فصلی دراز بمعماگویان اختصاص یافته‌که نام‌گروهی بزرگ ازشاعران دوران مذکوررا درآن می‌بینیم[۲] و این نشانه‌یی از رواج معما در عهد باریك اندیشیِ شاعران پارسی گویست.

طبعاً بررسی اثرهای گذشتگان بویژه‌کتابهای مشهور معما مثل حلل مطرّز از شرف‌الدین علی‌یزدی ودستورهای سه‌گانهٔ جامی و نوشته‌های دیگر دورهٔ‌مقدم مثل‌آثـار میرحسین معمایی و سید شریف معمایی وکمال‌الدین محمد بدخشی و یوسف بدیعی و سیفی بخارایی[۳] و جزآنان در چنین دوره‌یی رواج بسیار داشت و گذشته‌ازین چندکتاب هم درهـین عهد، خواه درشرح کارهای مؤلفان پیشین و خواه باستقلال، نوشته شدکه هیچیك ارزش خاص تازه‌یی ندارند و اهمیت‌آنها بیشتر در ادامه دادن کار مؤلفان گذشته است.

در اوایل این دوره واواخر عهد تیموری شاعری بنام حقیری‌که خودمعما ساز بود، رساله‌یی منظوم در معما پرداخت وآن را بسال ۹۱۸ه بپایان برد[۴]. این

---

←

ج۲، ص ۵۲۰ ، ۵۲۱ و ضمیمهٔ آن فهرست ص ۱۱۸ ؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ ملی پاریس، بلوشه، ج۲، ص ۱۶۶-۱۶۷.

۱- همین‌کتاب، ج۴، ص ۱۱۹ ببعد.

۲- تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ، ص ۴۹۲ ببعد (درذکرالغاز و سایر اشعار مرموزه) .

۳- دربارهٔ آن نوشته‌ها بنگرید بهمین‌کتاب، ج۴، ص ۱۱۸ ببعد.

۴- نسخه‌یی ازین منظومه‌جزو مجموعه‌یی‌بشمارهٔ ۸۸۳ درکتابخانهٔ مجلس‌شورای ملی ایران موجود است. (فهرست‌آن‌کتابخانه، ج۳، ص ۱۳۲).

حقیری باید همان باشد که امیرعلی شیر[۱] و میرزا محمدطاهر نصرآبادی[۲] نامش را ملاشهاب‌الدین وسام‌میرزا[۳] «شهاب‌معمایی» نوشته‌اند. سام‌میرزا گوید که‌شهاب معمایی درباب‌معما رساله‌یی «درسلك‌نظم آورده است» و میرزامحمدطاهرگفته است که «ملاشهاب‌الدین حقیری» ماده تاریخی درفوت آصفی (م۹۲۳ه) ساخته است، و همین حقیری را مولوی محمدمظفرحسین بهرات‌نسبت داده است[۴] و بنابراین اسم‌کامل او چنین می‌شود: ملاشهاب‌الدّین‌بن نظام‌الدّین‌هروی متخلّص بحقیری و چون او در تاریخ مرگ آصفی زنده بود، پس وفاتش بعدازآن تاریخ یعنی‌بعد از سال ۹۲۳ه اتفاق افتاد.

دیگر ازینگونه مؤلفان محمودبن علمان لامعی بُرسَوی (م۹۳۸ه)[۵] مؤلف «شرح معمّیات اسماء حُسنی» است. این‌معمیات اسماء حُسنی مثنوی‌بیست در نود ونه بیت ببحر رمل مسدس در ذکر اسماءحسنی از «الله» تا «الصّبور» وچنین آغاز می‌شود:

نیست حدّ خامه از حَدّ الله　　دم زدن، باید زبان دارد نگاه[۶].

دیگر مصطفی‌بن شعبان سُروری که معمیات‌جامی را شرح کرد و بازشرحی دیگر ازمعمیات «علی کر» که مختصریست بفارسی در ذکر فرنهادهای معما، بسال ۹۵۵ ترتیب داد[۷].

---

۱ـ مجالس‌النفائس چاپ تهران، ص ۷۰ و ۲۳۹.
۲ـ تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۷۱.
۳ـ تحفهٔ سامی، تهران ۱۳۱۴، ص۱۲۷.
۴ـ تذکرهٔ روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۱۸.
۵ـ کشف‌الظنون، ستون ۱۰۳۵.
۶ـ نسخه‌یی‌ازین‌کتاب درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی است. فهرست‌آن‌کتابخانه، ج۳، ص ۱۳۲.
۷ـ کشف‌الظنون، ستون ۱۷۴۲.

ضیاءالدین اردوبادی متخلص بشفیعی[۱] شرحی برمعمیات میرحسین معمایی نوشته است. قابل ذکر است که میرحسین معمایی خود هم درشعر شفیعی تخلص می کرد[۲]، و ایـن میرحسین شفیعی معمایی البته غیرازمیرحسین‌بن محمدشیرازی معمایی است.

محمّدبن‌علی نَوَ نداکی (یا : یو نداکی)[۳] از ادیبان سدهٔ دهم نیز شرحی بر معمیات میرحسین معمایی دارد کـه درآن ازحلل مطرزِ شرف‌الدین‌علی‌یزدی و منتخبِ حلل‌مطرز، هم‌از شرف‌الدین، و حلیةالحلل نورالدین عبدالرحمن‌جامی، و از افکارالشریفِ سیدشریف معمایی، و«ضابطهٔ حل معماءی کمال‌الدین‌بدخشی و برخی‌دیگر ازاینگونه دفترها نقلهایی کرد. نسخهٔ موجود ازین کتاب در کتابخانهٔ مجلس‌شورای‌ملی ایران مورخست بتاریخ ۹۷۴ ه بخط محمد بن سلطان حسین طوسی[۴]، وبنا براین مصنّف کتاب پیش‌ازین تاریخ و بعداز دوران‌تألیف‌معمیاتِ میرحسین معمایی (آغازقرن‌دهم) زنده‌بود[۵]. نسخهٔ دیگرازین کتاب که در کتابخانهٔ

---

۱- درچاپ اول ج۴ از این کتاب حاضر ص۱۱۹، اسم مذکور «شفیقی» چاپ شد. در طبع اول کشف‌الظنون هم «شفیقی» است.

۲- تذکرهٔ روز روشن، ص ۴۲۷، و نیز بنگرید بحاشیهٔ ص ۴۰۱، ج۲، ازفهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران تألیف ع. منزوی.

۳- این‌واژه درکشف‌الظنون،ستون ۱۷۴۲، یونداکی ثبت شده ولی بعضی (ابن‌یوسف شیرازی، فهرست‌کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی‌ایران، ج۳، ص ۱۲۹، باستنادنسخهٔ موجود درآن کتابخانه) آن‌کلمه را نـونداکی نوشته‌اند. اسم نـونداك را درکتابهای جغرافیایی که در دسترس داشتم نیافته‌ام، این واژه درفرهنگها بمعنی ناگاه، بغتةً، فوراً ثبت شده. نونده (= نوندك) نیز بمعنی تازه، بدیع و نوظهور است ولی گمان نمی‌رود که صاحب اسم خواسته باشد ازین معنی استفاده‌بی‌کند.

۴- فهرست‌کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ج۳، ص۱۲۸.

۵- در کشف الظنون (ستون ۱۷۴۳) نوشته شده است‌کـه یونداکی این کتاب را بسلطان عبدالعزیز عثمانی (۱۲۷۷-۱۲۹۳ه) اهداء کرد و این بسیار بعید بنظر می‌رسد و نونداکی مذکور ظاهراً معاصر بود با سلطان سلیمان اول (۹۲۶-۹۷۴ه).

دانشگاه تهران موجودست بتاریخ ۹۸۶ه کتابت شده است[۱].

کاتب‌چلبی (حاجی خلیفه) درشمار کسانی که بعداز میرحسین معمایی (م ۹۰۲ ه) کتابهایی خواه بصورت شرح یا باستقلال در باب معما نوشته باشند عبدالوهّاب‌صابونی و شیخ ابراهیم نیازی و خواجگی بلخی و بعضی دیگر راهم نام می‌برد[۲] که یقیناً میانهٔ آغازسدهٔ‌دهم و ۱۰۶۷ه (سال فوت‌حاجی‌خلیفه) می‌زیسته‌اند.

با مطالعه در سطرهای گذشته این معنی آشکار می‌شود که تألیف کتاب و رساله و نگارش شرح و حاشیه دربارهٔ معما تا اواخر سدهٔ دهم ادامه یافت وبعداز آن اگرچه معماگویی از رونق نیفتاد لیکن با وجود کتابهای مشروحی که درین باره نوشته شده بود نیازی بتألیف جدید درین راه نبود.

در علم عروض و قافیه چند کتاب‌ازین‌دوره‌بازمانده است که‌هیچگونه‌تازگی درآنها دیده نمی‌شود و بیشتر زادهٔ نیاز اهل زمان ببیان کوتاه و ساده‌یی درین دو فن است. از جملهٔ اینهاست رساله‌یی درقافیه تألیف امیربرهان‌الدین‌عطاءالله‌حسینی نیشابوری. وی ازتربیت‌شدگان‌هرات درعهد سلطان‌حسین بایقرا و مدرس‌مدرسهٔ سلطانیه ومدرسهٔ اخلاصیّه درآن شهر بود وازکتابهایش رساله‌یی درقافیه‌و کتابی در صنایع شعری شهرت داشت. در اواخر روزگار خویش از هرات بمشهد انتقال‌یافت و درآنجابود تا بسال ۹۲۹ه در گذشت[۳]. وی‌درمقدمهٔ کتاب‌خود در فن قافیه گفته است که آن‌را «بعرف شعرای عجم» نوشت و از کتاب دیگر خود بنام «تکمیل‌الصناعه» انتخاب نمود. مطالب کتاب قافیهٔ او همانست که دردیگر کتابهای این فن دیده می‌شود[۴].

---

۱ـ فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج۲، ص ۴۰۳.

۲ـ کشف‌الظنون، ستون ۱۷۴۲.

۳ـ حبیب‌السیر، تهران، خیام، ج۴، ص ۳۵۳.

۴ـ نسخه‌یی از آن در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجودست. ضمیمهٔ فهرست ریو، ص ۱۲۵.

دیگر کتابیست در عروض و قافیه موسوم به «جمع مختصر» که بنام مؤلف آن «عروض و قافیهٔ وحیدی تبریزی» یا «مختصر وحیدی» نیز خوانده می‌شود. وحیدی تبریزی از شاعران سدهٔ دهم هجری بود که اگرچه تبریزیست ولی چون دیرگاهی درقم‌سکونت داشت سام میرزا اورا بنام «وحیدی قمی» یادکرده و گفته است[۱] که از جملهٔ نادره گویان قم است و در اواخر عمر بگیلان رفته و همانجا بسال ۹۴۲ درگذشته است. وی برای تبریز نیز شهرانگیزی ساخت. درخلاصة‌الاشعار هم باصل تبریزی او و با شیدنش در قم اشارت رفته وآمده است که «رساله‌یی در عروض وقافیه نوشته که‌دراکثربلاد عراق وآذربایجان مشهورست». وی کتابی‌درلغت فارسی بنام «مفتاح‌البدایع» تألیف کرد و دیوان شعری ازو بازمانده است[۲] و ازین کتاب وی نیز نسخه‌هایی یافته می‌شود[۳].

رساله‌یی دیگر درعروض تألیف میرمحمد مؤمن حسینی استرابادی است که از عالمان دوران‌شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه) و معلم فرزند او حیدرمیرزا بود و بعداز کشته‌شدن‌آن شاهزاده که اندکی بعداز مرگ پدراتفاق افتاده بود، و در زمان پادشاهی‌شاه‌اسمعیل‌دوم (۹۸۴-۹۸۵ه) بهندوستان‌رفت ودر دکن‌بخدمت سلطان‌ابراهیم‌قطب‌شاه (۹۵۷-۹۸۹ه) رسید و بعزت پذیرفته‌شد و سپس‌بملازمت جانشینش محمدقلی (۹۸۹-۱۰۲۰ه) درآمد و برحرمت و نفوذش افزوده شد و اسکندربیك ترکمان می‌نویسد[۴] که درسال۱۰۲۵ه زنده بود. آذر[۵] و امین رازی[۶] اورا درشمار شاعران استراباد ذکر کرده و بیتهایی ازو آورده‌اند. رسالهٔ او در

---

۱- تحفهٔ سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۲۶.

۲- دانشمندان آذربایجان، مرحوم محمدعلی تربیت، تهران ۱۳۱۴، ص ۳۹۳-۳۹۴.

۳- درکتابخانهٔ شخصی مؤلف نسخه‌یی عکسی ازاین‌کتاب موجودست.

۴- عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۴۶.

۵- آتشکده، تهران، بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۷۹۸-۷۹۹.

۶- هفت اقلیم، تهران، ج۳، ص ۱۱۳-۱۱۵.

عروض یك مقدمه و دوفصل و یك خاتمه دارد. از دو فصل مذکور فصل‌نخستین بوزنهای متداول و مطبوع کـه اشعار شاعران مشهور بدانهاست اختصاص یافته و فصل دوم بوزن‌هایی که چنین نیستند[۱].

کتابی در شرح همین رسالهٔ میرمحمد مؤمن موجودست بنام «لعل قطبی». مؤلف آن‌محمد مشهور به «نصیرای‌همدانی» است که از منشیان و شاعران‌همزمان میرمحمدمؤمن و مانند اواز بسنگان دربار قطب‌شاهیان گلکندهٔ دکن‌بود و کتاب خود را هم بنام قطب‌شاه لعل قطبی نامید. میرزا محمد طاهرنصرآبادی دربارهٔ او می‌نویسد کـه بفنون مختلف خاصه ریاضی آشنا و در انشاء «صاحب‌ثمر» بوده و در «تقریر شعر معانی رنگین» داشت و دیـوانی متضمن هزار ویـك بیت ازو باز مانده بود و در سال ۱۰۳۰ه درگذشت[۲]. از اوست:

نگاه گرم تو روی سخن بمن دارد — که چشم پرسخنت‌با دلم‌سخن‌دارد
بهار می‌رود اما ز سبزهٔ خـط نـو — زمانه سر خطِ تعلیم صدچمن‌دارد
چو توتیا که بکاغذ کنند ، باد صبا — غبار کوی تو بر برگ یاسمن‌دارد

*

وقتست که دهقان فلك گرددسُست — وز سنبله‌اش حبّه نماند چو نخست
درچرخ‌هلال‌نیست، گویم بتوراست — یك پره ز چرخهٔ فلك مانده درست

کتاب لعل قطبی را نصیرا در شرح عروض میرمحمد مؤمن و بعلت درسی‌بودن آن فراهم آورد و بسال ۱۰۲۱ه یعنی دورانی که هنوز میرمحمد مؤمن زنده‌بود، بپایان برد و درآن گذشته ازشرح‌مطالب محمدمؤمن مطلبهای‌تازه‌یی‌ازخود افزود که مدعیست جای دیگر نتوان یافت[۳].

---

۱ـ نسخه‌یی ازین‌رساله درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار موجودست. (فهرست آن‌کتابخانه، ج۲، ص ۴۴۲-۴۴۳).

۲ـ تذکرهٔ نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۶۶-۱۶۷.

۳ـ نسخه‌یی ازین کتاب در مدرسهٔ‌عالی‌سپهسالار موجودست (فهرست‌آن‌کتابخانه، ج۲، ص ۴۴۳).

کتاب دیگر در اینگونه مطالب دستورالشعرا در عروض و قافیه و بـدیع و سرقات شعریست تألیف محمد مازندرانی متخلص بـه «امانی» دریك مقدمه، سه مقاله و خاتمه. مقدمه در تعریف شعر وشاعر، مقالهٔ اول درعلم عروض، مقالهٔدوم درعلم قوافی، مقالهٔ سوم درصنایع و بدایع شعری و خاتمه دربارهٔ سرقات‌شعری است[۱]. مؤلف این کتاب در سدهٔ یازدهم می‌زیسته و تاریخ مرگش را ۱۰۶۱ه نوشته‌اند[۲].

کتاب معتبر دیگری بنام «مَطلع» تألیف رضی‌الدین محمدبن‌محمدشفیع از مستوفیان خاصهٔ دوران شاه‌عباس‌دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ه) دردستست که بسال۱۰۶۳ه تألیف شد. در مقدمهٔ کتاب که با نثری استوار و منشیانه نگارش یافته، مؤلف آنرا بخلیفه سلطان وزیر فاضل شاه‌عباس‌ثانی[۳] تقدیم داشته است، و در اول کتاب گفته که‌آن را در دو «مصراع» پرداخته: «مصراع اول متضمن شرح عروض وقَوافی، مصراع ثانی محتوی برصنایع شعری بروجهی وافی. مصراع اول شامل چهار «رکن» و هررکن محتوی سه «حرف» است. رکن اول در تعریف شعر وتفصیل اقسامِ اشعار وحدّ عروض ووزن وتعداد اسباب و اَوتاد وشرح حروف‌وحرکات. رکنِ دوم در حد تقطیع و بیان ازاحیف و تعداد فروعی که از استعمال ازاحیف متولد گردند. رکن سیّم درشرح بحوری که از ترکیب ارکان منبعث گردند و ثبت دوایر و فکّ بحور و تفصیل بحور اصلی و فرعی. رکن چهارم از مصراع اول در علم قوافی.ـ مصراعِ ثانی درصنایع و بدایع‌شعری در چهاررکن: رکن

---

۱- ازین کتاب نسخه‌هایی‌درکتابخانهٔ‌آستانهٔ‌قدس‌رضوی (فهرست‌آن کتابخانه، ج۳، ص ۱۷۲)و مجلس شورای ملی (فهرست، ج۳، ص ۱۲۶) و کتابخانهٔ دانشگاه تهران (فهرست، ج۲، ص ۳۸۷) موجودست.

۲- ترجمهٔ ج۴ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد برون، تهران ۱۳۱۶ ص ۱۶۷ و ۱۷۲.

۳- دربارهٔ او و مقام ادبیش بنگرید به تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۱۵-۱۶.

اول در بیان آنچه بفن معانی و بیان اختصاص دارد. رکن ثانی در ذکرصنایع معنوی. رکن ثالث درذکرصنایع لفظی. رکن رابع درذکرسایرآنچه ضروراست دراتمام این بنای رفیع»[۱]. این کتاب بسیارخوب تدوین‌شده و بسط وتوضیح وافی مطالب درآن نشانه‌یست بارزازکمال اطلاع رضی‌الدین محمد ازدانشهای بلاغی عربی وفارسی[۲].

**ترسّل و انشاء**

ترسل وانشاء همراه باسبکهای متغیّرنثردرین عهدبحیات خود ادامه می‌داد و گروهی از منشیان کوچك و بزرگ درروم وایران وهند سرگرم‌کاربودند که طبعاً نام وشیوهٔ گفتارشان را درسرگذشت نثرفارسی خواهیم دید. کتابهایی هم درتعلیم فن ترسل وانشاء ازین دوره داریم که ارزش آنها بیشتردر بیان فرنهادهای نگارندگی است نه‌در ذات انشاء ونویسندگی مثل رساله‌یی «دراحکام دانستن انشاء و املایی که‌ضرورست» (سدهٔ یازدهم هجری، هند)[۳] یا «رساله دربیان الفاظی که درترسّلات‌بکارآید» (سدهٔ یازدهم هجری،هند)[۴] ورساله‌یی‌دیگر درهمینگونه مطلبها ازابوالقاسم‌بن محمدرضا مجلس نویس‌نصیری (سدهٔ یازدهم، هند)[۵]

مجموعه‌هایی دیگردر دسنست که بشیوهٔ مؤلفان پیشین درآنها گذشته ازبیان فرنهاد های انشاء ، نمونهای منشآت بعنوان سرمشق نامه نگاری و بیان دستورهایی

---

۱ـ نقل باختصار ازمقدمهٔ کتاب مطلع.

۲ـ ازین‌کتاب نسخه‌یی‌همراه دیوان حسن‌خان شاملودرکتابخانهٔ ملی‌پاریس بشمارهٔ Suppl. 2061 از مجموعهٔ نسخه‌های فارسی دیده‌ام‌که اگر چه اندك نقصی دارد لیکن نسخهٔ خوبیست. نسخه‌یی هم ازین‌کتاب درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌عالی سپهسالاراست (فهرست آن‌کتابخانه، ج۲، ص۴۵۰-۴۵۱).

۳ـ فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانا ، چارلز ریو ، ج۲، ص۵۰۴-۵۰۶.

۴ـ ایضاً، همان جلد ص۵۰۸.

۵ـ ایضاً، همان جلد، ص۵۱۹.

درچگونگی عنوانها و خطابها و لقبها و صفتهایی که باید برای هریك از طبقات مردم در نامه نگاری بکار برد و لحنی که باید هنگام خطاب بآنان داشت آمده است. اینگونه مجموعه‌ها از آن بابت اهمیت داشت که منشیان نوکار یا متوسط از آنها هنگام تنظیم نامه‌ها استفاده می کردند تا بتوانند حد هر کس را رعایت کنند یا درنامه‌هایی که ازجانب مخدوم خود و بصحهٔ آنان فراهم می آوردند، دچار خطا و اشتباه نشوند.

ازینگونه دفترها درعهدی که مطالعه می کنیم بسیار بود چه بیشترمنشیان هند وروم بدانها ضمن کارهای درباری و اداری نیاز داشتند. ازجملهٔ آنهاست:

لطائف الانشاء که یکی از منشیان عهد سلطان سلیم عثمانی ( م۹۲۶ه ) بنام او فراهم آورده است و آن دفتریست دریك مقدمه متضمن فرنهادها و دستورهای نامه نگاری، وسه «مطلب» که بترتیب بزبان فارسی، ترکی وعربی اختصاص یافته وهریك دارای دو بخش است: بخش نخستین در رسائل سلطانی و بخش دوم در رسائل اخوانی؛ وهر بخش بچند قسمت جزئی دیگر، بحسب موضوعهایی که در نامه نگاری متداول بوده منقسم گردیده است[1].

دیگرصحیفة الاخلاص است که مجموعه‌ییست از چند نامهٔ خوش عبارت از عبدالغفارصدیقی حسینی خراسانی نیشابوری هروی که آن‌هم بنام سلطان‌سلیم عثمانی تنظیم گردیده است. مؤلف آن که درنیشابور ولادت یافته ودرهرات مسکن گزیده بود، در سال تألیف کتاب در بخارا بسر می‌برد و کتاب خود را از آنجا برای سلطان‌سلیم فرستاد. عبدالغفاردرنگارش نامه‌های این‌مجموعه‌ازنورالدین عبدالرحمن جامی تقلید کرده وبهمین سبب بلوشه اورا بحدس یکی ازشاگردان جامی شمرده است وشاید با عبدالغفورلاری اشتباه کرده باشد[2].

دیگر کتاب‌بدایع‌الانشامعروف به«انشاء یوسفی» است ازمولانا حکیم‌یوسفی منشی همایون ( ۹۳۷ ـ ۹۶۳ه ) که کتاب خود را بسال ۹۴۰ه برای پسرش رفیع‌ـ

---

۱ـ فهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ ملی پاریس، ج۲، ص۲۷۶-۲۷۷.
۲ـ ایضاً، همان جلد، ص۲۷۶-۲۷۷.

الدین حسین تألیف کرد ودر آن مقداری نامه بعنوان سرمشق برای رشته‌های مردم ازمرتبه‌ها و مقامهای گوناگون نوشته و مرتب کرده است. این کتاب در هند بطبع رسیده است.

کتاب دیگر ازین قبیل **ارشادالطالبین** یا «انشاء هرکرن» است از هرکرن پسرمتهراداس کنبوه[1] مولتانی. وی بنابر آنچه درمقدمهٔ کتاب گفته آنرا بخواهش دوستان در فن نامه نگاری نوشته و بهفت باب تقسیم نموده و در هر یك از آنها سرمشق‌های لازم را دربارهٔ نوشتن نامه‌های سلطانی، فرمانها، پروانه‌ها، عریضه‌ها نامه‌های اخوانی، تمسك نامه‌ها وقباله نامه‌های شرعی، دستك‌ها وسرنامه‌ها و جز آنها معلوم کرده است . هرکرن خود مدتها منشی اعتبار خان از بزرگان درگاه جهانگیر (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷) برد ودر۱۰۳۳در گذشت. کتاب ارشاد الطالبین بسال ۱۷۸۱ میلادی در کلکته و بسال ۱۸۶۹ در لاهور بطبع رسید[2].

کتاب دیگر «**ترسّل منصوری**» است از منصوربن محمدبن‌علی که از اواخر روزگارشاه‌تهماسب (۹۳۰ـ۹۸۴ه) تا پیرامون سال۱۰۳۲ (زمان شاه‌عباس‌بزرگ) ازو خبر داریم. وی در مقدمهٔ کتاب گفته است که برای استفادهٔ طالبان فن انشاء مقداری ازنامه‌های «امناء» عهد خویش را فراهم آورده است تا سرمشق‌کار باشد. این نامه‌ها معمولاً بنام شاه تهماسب ( سالهای ۹۵۴، ۹۶۱، ۹۷۱، ۹۷۲ه ) یا بعداز آن(۱۰۳۲ه) است[3].

کتابهای دیگری هم درین زمینه وجود دارد مانند **تحفة‌السلطانیه** ازحسن پسر گل محمد (سدهٔ یازدهم هجری)[4]؛ **ضوابط الانشاء** از سید علی نقی خان پسرسید

---

1- Harkarn B. Mathurādas Kanbuh

۲ـ فهرست نسخه‌های خطی‌فارسی درکتابخانهٔ ملی‌پاریس، بلوشه، ج۲، ص۲۷۷-۲۷۸؛ وفهرست نسخه‌های خطی فارسی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ج۲، ص۵۳۰.

۳ـ ایضاً، فهرست کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ص۵۲۹-۵۳۰.

۴ـ فهرست بلوشه، ج۲، ص۲۷۸.

حشمت علی (سدهٔ دوازدهم‌ه)[۱] وجز آنها که همگی بر گردهٔ کارهاییست که دیده‌ایم وتقریباً در بردارندهٔ همان مطلبها با نمونه‌های دیگر از انشاء این و آن.

## ب ـ دانشهای ادبی عربی

**لغتنامه‌های عربی**

درین دوره نهضتی که ازدوران پیش درتدوین لغت نامه‌های تازی بپارسی پیدا شده بود همچنان ادامه داشت، اما بیشتردر بیرون ازایران خاصه درهند، و بجای آن درایران که محل رواج فرهنگ عربی شده بود چند لغت‌نامهٔ تازی بتازی تألیف گردید ویا بر کتابهای مشهور لغت که پیش ازین عهد نوشته شده بود حاشیه ها و شرحهایی ، بیشتر بعربی ، ترتیب یافت .

درمورد شرح لغت نامه‌های عربی قدیم، بیش ازهمه دو کتاب صحاح‌اللغه وقاموس‌محل‌توجه بود: از کتاب **صحاح‌اللغه** فارابی[۱] اختصارخوبی‌بدست‌ملامحمد عیشی (م۱۰۱۶ه) ترتیب یافت چنانکه گفته اند کـه از مختار الصحاح محمدبن ابوبکررازی که آن را بسال ۶۶۰ه تنظیم کرده بود، بهتراست[۲]. ـ اختصاردیگری از صحـاح بهمّت محمودبن احمد زنجانی بنـام «تنقیح‌الصحاح»[۴] ، و تهذیبی از همان کتاب باسم (ترویح‌الارواح» هم بوسیلهٔ اوفراهم آمد[۵].

---

۱ـ فهرست ریو، ج۲، ص۵۳۰-۵۳۱.

۲ـ دربارهٔ او بنگرید بهمین کتاب، ج۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶ خورشیدی ص۳۵۴.

۳ـ کشف الظنون، ستون ۱۰۷۳.

۴ـ ازین کتاب نسخه‌یی در کتابخانه مدرسهٔ عالی سپهسالار است ( فهرست، ج۲، ص۱۶۶).

۵ـ کشف الظنون ص۱۰۷۳.

وضع کتاب **قاموس‌المحیط** فیروزآبادی[1] نیز همین بود و پیداست که در خارج از ایران توجه باین کتاب پرارزش بیشتر رواج داشت[2] و اگر بخواهم آنها را در شمار اثرهای ادب شناسان ایرانی بیاورم کاری دور از انصاف کرده‌ام. تنها ذکر نام یکی از آنها را که درهمهٔ کشورهای اسلامی رواج دارد، در اینجا لازم می‌دانم و آن شرح وتکمله‌ییست بسیار مشروح ازقاموس بنام «تاج العروس من جواهر-القاموس» تألیف سید محمد مرتضی حسینی واسطی (م۱۲۰۵ه) که اثرخود را در ده مجلّد پرداخت وآن تاکنون چند باردر مصرو لبنان بطبع رسید.

از جملهٔ کارهای ادیبان پارسی گوی ایران‌وهند که دربارهٔ این کتاب کرده‌اند یکی شرحی است بفارسی از محمدبن حسن شروانی (م۱۰۹۸ه) که اسمعیل پاشا بدان اشاره کرده است. دیگر دوکار سودمند است از محمد یحیی‌بن محمد شفیع قزوینی (سدهٔ یازدهم‌ه) بفارسی که‌نخستین ترجمه‌یی‌ازقاموس‌است بنام «ترجمان-اللغه» که یك‌بار بسال ۱۲۷۳ه در حاشیهٔ قاموس و باری دیگرنیز بهمین گونه چاپ شد و دومین تکمله‌ییست برقاموس بنام «المجموع والمصادر» که در آن جمعها و مصدرهایی که بنظرصاحب قاموس نرسیده است گرد آمده ودردو«مقصد»، هریك شامل چند باب، مذکور افتاده است. از این کتاب نسخه‌هایی در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالاروجود دارد.

ترجمهٔ دیگری از قاموس داریم بنام «قابوس» که در آن گذشته ازقاموس فیروزآبادی ازبرخی لغت نامه‌های دیگرهم برای افزودن‌لغتها واصطلاحهااستفاده شده. نام‌گزارنده محمد حبیب‌الله است واوکارخود را بسال ۱۱۴۷ آغاز کرد وآن را بنام ناصرالدین محمد شاه پادشاه غازی گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱) در آورد[3].

---

۱- دربارهٔ او بنگرید بهمین‌کتاب، ج۳، چاپ دوم، ص۲۸۶.

۲- کشف الظنون ستونهای ۱۳۰۸ - ۱۳۱۰ ، دیباچهٔ تاج العروس چاپ بیروت. فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، ج۲، ص۲۳۷-۲۴۱.

۳- نسخه‌هایی‌ازین‌کتاب درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ج۲،ص۵۱۱؛ فهرست‌کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ج۳، ص ۱۱۱ موجودست.

۴۱۰ ــــــ

درتدوین قاموس نُه عیب برشمرده که بعضی ازآنها وارد است و سعی نموده که کتاب خود را ازآن نقصهای نه‌گانه برکناردارد. منتخب‌اللغات شاهجهانی بسال ۱۰۴۶ بپایان رسید واین ماده تاریخ که ضمناً مأخذهای کتاب نیزدرآن آمده بدین مناسبت سروده شده است:

نسخهٔ جامع ز لغات عرب — از نسخ معتبره منتخب
نسخهٔ قاموس و مهذّب صحاح — کنز واسامی ومصادر صُراح[1]
یافته اتمام بعهد شهی — ازحق وازخلق جهانش آگهی
سلطنت آرای ممالك سنان — شاه جهان ثانی صاحبقران
از پی تاریخش بی قال و قیل — گفت خرد منتخب بی بدیل

ازین کتاب نسخه‌های خطی‌بسیارموجودست وبسال ۱۲۲۳ه در کلکته بطبع‌رسید.

کتاب بسیار مهم و معتبر دیگر درلغت عربی بفارسی، که ازکتابهای مورد مراجعهٔ اهل ادب در هند و ایرانست و تاکنون چند بار در این دوکشور چاپ شده، **منتهی‌الارب فی‌لغات‌العرب** است. مؤلف آن **عبدالرّحیم‌بن‌عبدالکریم‌صفی‌پوری** است که برای تنظیم این لغتنامهٔ اساسیِ مفصّل ازکتابهای معتبرلغت عربی بعربی وعربی بفارسی مثل صحاح ودیوان‌الادب وتاج‌المصادرو صُراح‌اللغه و جز آنها استفاده‌کرده لغت نامهٔ تازه و کاملی از زبان تازی بفارسی ترتیب داد. واژه‌ها در این لغت نامه بترتیب حرف اول و دوم با رعایت ریشه‌های آنها مرتب شده و عبارتها و تعبیرها و معادلهای فارسی که در توضیح واژه‌های عربی آورده بسیار استادانه واصیل است. لغت نویسان بزرگ دوران اخیر ایران مثل ناظم‌الاطبّاء نفیسی در«فرنودسار» و علی اکبر دهخدا در «لغت نامهٔ دهخدا» از آن کتاب بسیار بهره‌ور شده‌اند.

---

۱ـ دربارهٔ این لغت نامه‌ها در مجلدات پیشین این‌کتاب سخن گفته‌ام . بدانها مراجعه شود.

اقدام به‌شرح نِصابُ‌الصِّبیان ابونصر فراهی (م۶۴۰ه)[۱] و یا تقلید از آن در این دوره ادامه‌داشت. ازجملهٔ تقلیدهایی که درین‌عهد از آن شده «نصاب نزهة‌الصبیان» است که «عبدالمجید» نامی آن را بسال ۱۱۰۸ هجری بنظم در آورد و «تاریخ اختتامش که زیاده صد و هشت سال [برهزار] از هجرت نبویست علیه‌السلام برین گونه درسلك نظم کشید:

للهِ الحمد که این نظم‌لطافت‌آگین — یافت اتمام در ایام سعادت آمود
سال‌تاریخ چوجستم ز«نهانخانهٔ دل» — ناگهان‌پیرخرد‌نظم‌نوآیین فرمود»[۲]

یکی ازچند شرحی که در این دوره برای نصاب‌الصبیان فراهی فراهم‌آمد «شرح نصاب الصبیان» کریم دشت بیاضی کوهستانی معاصر جلال‌الدّین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ه)است که‌اشعارفراهی‌را با اضافات منظومی که پدرش فصیح محمد بقصد تکمیل نمودن نصاب سروده بود، شرح کرد[۳].

کتابها و رساله‌های دیگری در لغت عرب بصورتهای گوناگون مثل مجموعه‌های لغت، فعل، اسم، مصدر و همانند اینها ازین دوره در دستست که بیشتر در راه آسان کردن آموزش زبان تازی فراهم آمده و نام آنها در فهرستهای کتابخانه‌های‌ایران وآنیران یاد شده ودوبارهٔ گویی آنها درینجابایستگی ندارد.

**صَرف ونَحوعربی**

کتابهای اساسی صرف ونحو که درحوزه‌های درسی‌این عهد رواج داشت، مانند قرن نهم همان کتابهای معتبر درسی است که در سده‌های هفتم و هشتم هجری فراهم آمده بود[۴] و بهمین سبب هم دنبالهٔ‌کارشرح‌نویسی وحاشیه‌پردازی برآنها درین دوران گرفته شده و گروهی

---

۱- بنگرید بهمین‌کتاب، ج۳، ص۲۸۴-۲۸۵.
۲- فهرست نسخه‌های خطی‌کتابخانهٔ ملی پاریس، ج۲، ص۱۸۶.
۳- ایضاً، همان جلد ص۱۸۸-۱۸۹.
۴- دربارهٔ آن‌کتابها بنگرید بهمین‌کتاب ج۳، ۲۸۷-۲۹۶.

در ایران و انیران بدین کارها سرگرم شده‌اند. مثلاً بر شرحی که نورالدین عبدالرحمن جامی (م۸۹۸ه) برکافیه[۱]، بنام «الفوائدالضیائیه» نوشته[۲]، همچنانکه پیش ازین گفتم عبدالغفورلاری (م۹۱۲ه) وعصام‌الدین اسفراینی (م۹۴۳ه) بر آن حاشیه نگاشته‌اند و برحاشیه‌های آندوچندین حاشیه وشرح درفرارود و ایران و روم پرداخته شد که بیشتر آنها را کاتب چلبی درکشف الظنون زیر عنوان «الکافیة فی‌النّحو» یادکرده است[۳]مانند حاشیهٔ ملازادهٔ کردی (م پس از ۱۰۷۰ه) برحاشیهٔ عصام‌الدین وحاشیهٔ مصلح‌الدین‌محمدلاری (م۹۷۹ه)[۴] که درآن‌نظرهایی نسبت بهردوحاشیهٔ عبدالغفور و عصام الدین اظهار کرده است؛ و حاشیهٔ‌شهاب‌الدین‌احمد عبادی (م۹۹۴ه) برحاشیهٔ عصام‌الدین.

گذشته از اینها حاشیه‌های متعدد دیگر بر الفوائدالضیائیهٔ جامی نوشته‌اند واین بسبب انتشارفراوان آن درسده‌های دهم و یازدهم میان نحویان بوده است، و یکی از آنهاست حاشیه‌یی از سید نعمت‌الله جزائری (م۱۱۱۲ه) برقسمتی از فوائد، وشرح و ترجمهٔ فارسی آقا هادی مازندرانی[۵].

شافیهٔ‌ابن حاجب نیز که در صرف است همین حال را داشت و مانند کافیه برآن شرحها وحاشیه‌هانوشته شد لیکن درتمام دورهٔ موردمطالعهٔ ما غلبهٔ‌شارحان وحاشیه نویسان آن‌کتاب با ادب شناسان رُوم بود و در ایران از شرحهای قابل ذکر بعداز شرح عصام‌الدین اسفراینی، شرح و ترجمه‌ییست که آقامحمد هادی ماندرانی یاد شده، پسرملاصالح مازندرانی ودخترزادهٔ ملامحمدتقی‌مجلسی‌برآن

---

۱- مقصود «مقدمة‌النحو» مشهور به«کافیه» است ازابن حاجب (م۶۴۶ه)بنگرید بهمین‌کتاب، ج۳ ص۲۸۸.

۲- بنگرید بهمین‌کتاب، ج۴، ص۱۱۵.

۳- کشف‌الظنون، ستونهای ۱۳۷۲-۱۳۷۳.

۴- دربارهٔ اورجوع کنید بهمین‌کتاب وهمین جلد ص۳۰۴-۳۰۵.

۵- دربارهٔ اودرسطرهای آینده سخن خواهیم گفت.

نگاشته است. این آقا محمد هادی یا آقا هادی (م ۱۱۲۰ه یا اندکی دنبال‌تر از آن[۱]) بسبب آنکه اثرهای خود را خلاف همطرازان بفارسی می‌نوشت (مثل شرح کافیه، شرح صحیفهٔ سجّادیه، شرح معالم، همین شرح و ترجمهٔ شافیه و ترجمهٔ قرآن) «مترجم» لقب یافته بود.

از کتابهای معروف نحو که درین دوره تألیف شده ودرمرکزهای آموزشی قدیم بسیارروا‌ج داشته کتاب **فوائدالصّمدیة** است و آن مختصریست در نحو تازی که **شیخ بهاءالدین عاملی** (۱۰۳۱ه) برای برادرش عبدالصّمد نوشته‌است. آن را باختصار «صمدیه» می گویند و چندین شرح بر آن نوشته‌اند و آن با شرح و بی‌شرح چندبار بطبع رسیده است. مهمترین شرح این کتاب آنست که **سیدعلیخان کبیر**[۲] (م ۱۱۱۸ه) نگاشت. وی شرحی مبسوط بعربی بنام «الحدائق النّدیّه» معروف به «شرح کبیر» برصمدیه نوشته و آن را در سال ۱۰۹۹ ه بپایان برد و چون این شرح بسیار مفصل شد آن را کوتاه کرد و شرح عربی دیگر بنام «ثغرالدالبهیّه» ترتیب داد که بشرح صغیر معروفست. این هردو شرح بسالهای ۱۲۷۴ه و ۱۲۷۰ هجری درتهران چاپ شد. سید علیخان کبیر دو کتاب معروف دیگر درنحو دارد یکی بنام **موضح‌الرّشاد** درشرح ارشاد ودیگر **کتاب‌الزّهره**.

**علوم بلاغت عربی**

شیوهٔ کار در دانشهای بلاغی تازی یعنی معانی و بیان و بدیع وجز آنها نیزهمان بود که در دیگر دانشهای ادبی این عهد رواج داشت، یعنی: نظردر کتابهای گذشتگان و کوشش در درس دادن، فراگرفتن، بازگفتن وسرانجام نوشتن حاشیه و احیاناً شرح یا تلخیص آنها. این هنر رائج نام آوران ایران در روزگار نزدیك بما بود و بس، و شخص پرکار

---

۱- مرگ اورا درسال مذکوردرمتن نوشته‌اند، با این حال صاحب روضات‌الجنات (ذیل نام پدرش محمّد صالح مازندرانی) گوید که او تا فتنهٔ افغانان زنده بود، یعنی تا سال ۱۱۳۵ه.

۲- بنگرید بهمین جلد، ص ۴۱۰.

کوشنده‌یی کـه خـود کاری کرده باشد، مثل سید علیخان مدنی، در میان آنـان نادراست. درچنین حالی بازهم باید بسراغ دانشمندان بازمانده ازعهد تیموری‌و تربیت شدگانشان رفت که تا سدهٔ یازدهم می‌زیستند و بعد از آن بهمان میزان که از خرد ایرانیان‌کاسته می‌شد ذوقشان نیزدرین زمینه‌هاکاستی می‌پذیرفت.

از جملهٔ کتابهایی کـه دنبالهٔ کار پیشینیان دربـارهٔ آن گرفته شدکتـاب **تلخیص‌المفتاح** است که خطیب قزوینی (م۷۳۹ه) از مفتاح‌العلوم سکّاکی فراهم آورده ودر آن انحصاراً به‌خلاصه‌کردن قسمت مربوط بعلوم بلاغی پرداخته بود و آنگاه چون آن را سخت کوتاه یافت خود شرحی بـرآن نوشت و «الایضاح» نامید[1]، و برخشتی که او نهاد خشتها تا ثریّا بالا رفت‌ا از جملهٔ کسانی که در عهد مورد مطالعهٔ مـا درین‌باره کوششی کردند اینهـا هستند: از ایرانیان ساکن روم عصام‌الدین اسفراینی (م۹۴۳ه) ، عبدالرّحیم‌بن احمد عبادی ( م۹۶۳ه ) صاحب «معاهدالتنصیص» در شرح شعرهـای شاهد تلخیص ؛ مصلح‌الدّیـن محمد لاری (م ۹۷۹ه) مؤلف شرحی برمطوّل تفتازانی؛ و از ایرانیانِ دیگر ملا میرزاجـان بـاغ نوی شیرازی (م۹۹۴ه) نویسندهٔ حاشیه‌یی بر مطول ؛ ملا عبدالله‌بن شهاب‌ـ الدین یزدی (م۹۸۱ه)[2]صـاحب حاشیه‌هایی برمختصر و برمطول و برحاشیه‌های ملاعثمان خطائی (م۹۰۱ه) برمطول و مختصر و نیز برحـاشیهٔ میرسید شریف که برمطول نوشته بود ؛ قـاضی نورالله شوشتری ( م۱۰۱۹ه ) و آقـا رضی قزوینی (م۱۰۹۶ه) و محمدبن حسن شروانی (۱۰۹۸ه) هم برحاشیه‌های خطایی مذکور حـاشیه نوشته‌اند؛ شیخ بهاءالدین محمد عـاملی و حسین‌بن شهاب‌الدین کرکی‌ـ عاملی (م۱۰۷۴ه) وسید عبدالله‌بن‌نورالدین شوشتری جزائری (م۱۱۷۳) حاشیه‌ـ هایی برمطول دارند[3].

---

۱ـ بنگرید بهمین کتاب، ج۳، ص۲۹۳.

۲ـ درکشف‌الظنون (ستون ۴۷۶) ۱۰۱۵ ثبت شده.

۳ـ دربارهٔ این حاشیه‌ها و اطلاعات مشروح دیگر درین مورد بنگرید به: کشفـ←

۴۱۶ ــــــ

در کنار هم قرار گرفته است، خواه مبنای تألیف در اینگونه کتابها ذکر نام رجال مذهبی (بنظم الفبایی) و یا ذکر نام کتابهایشان (بنظم الفبایی وموضوعی) و مانند آنها باشد.

تألیف کتابهای رجال درمیان شیعیان دوازده امامی تاریخی کهن دارد ولی کتابهای اساسی درین زمینه یعنی کتابهای پنجگانهٔ آنان در سدهٔ پنجم هجری فراهم آمد[1] و ازآن پس عالمان شیعه در تألیف نظایر آنها یا نوشتن شرح و ذیل بر اثرهای پیشینیان، بی‌کار ننشستند و بویژه ازسدهٔ دهم ببعد درین راه گامها را استوارتر کردند چنانکه حاصل کارهایشان از آن روز گارتا بامروز ازده‌ها کتاب ورساله در گذشته که بیشتر بعربی و ندرةً بفارسی است و بعضی از آنها بچندین مجلد برمی‌آید[2].

از میان آنچه تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم در این زمینه تألیف شده کتابهای زیرین درینجا شایستهٔ ذکرند:

**مجمع‌الرّجال** تألیف ملاعنایةالله قهپایی که بسال ۱۰۱۶ه از رجال کشی و نجاشی و ابن غضائری و رجال طوسی و فهرست طوسی یکجا و بنظم الفبایی فراهم آمد.

**مجالس‌المؤمنین** قاضی نورالله شوشتری (م۱۰۱۹ه) بفارسی که هم متضمن ذکر بسیاری ازرجال شیعه درزمینه‌های گوناگون مذهبی وعرفانی وعلمی و ادبی و کتابی بسیار پرارزش در نوع خود است و چند بار طبع شده.

---

۱- مقصود اختیار رجال کشی؛ رجال طوسی؛ فهرست (هرسه ازشیخ‌الطائفهٔ طوسی م۴۶۰ه)؛ ورجال ابوالعباس نجاشی (م۴۵۰ه)؛ والرجال‌الضعفاءابن‌غضائری (سدهٔ پنجم) است. ـ اختیارالرجال شیخ‌الطائفه برگزیده‌ییست ازکتاب معرفةالناقلین ابوعمرو محمدبن عمرکشی ازعالمان مذهبی سدهٔ چهارم هجری.

۲- آقای ع. منزوی درجلد دوم فهرست کتابخانهٔ دانشگاه‌تهران تحقیقی‌سودمند درین باره‌کرده است بدانجا مراجعه شود. ص۴۸۲ ببعد و۶۳۷ ببعد.

۴۱۸ ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ
منهج‌المقال از میرزا محمد استرابادی (م۱۰۲۱ه) که ۶۶۶۵ تن از رجال را در آن معرفی کرده و بسال ۱۳۰۶ در تهران همراه امل‌الآمل چاپ شده. میرزا محمد کتابهای کوچکتری درین باب بنام تلخیص‌المقال و الوجیز دارد.

زبدة‌الرّجال از خداوردی افشار (سدهٔ یازدهم هجری).

نقدالرّجال از میرمصطفی حسینی تفرشی (م۱۰۲۱ه) که در تهران بطبع رسیده و بر آن حاشیه‌ها وشرحهایی نوشته‌اند.

امل‌الآمل ازمحمدبن حسن حرّعاملی(م۱۱۰۴ه) که بیشتر درذکر عالمان شیعی جبل عامل و دنبالهٔ خاندانهایشان در ایران و احیاناً بعضی دیگر از عالمان مذهبی نوشته شده و چند بار بطبع رسیده است و میر محمد ابراهیم قزوینی (۱۱۲۵ه) ذیلی بر آن بنام تتمیم امل‌الآمل نوشت.

سلافة‌العصر ازسید علیخان مدنی ملقب به«کبیر» (م۱۱۲۰ه) که درمصربطبع رسیده است.

ریاض‌العلماء اثرملا عبدالله افندی پسر میرزا عیسی اصفهانی (م۱۱۳۱ه) در دو بخش: بخش اول دربارهٔ عالمان شیعی و بخش‌دوم دربارهٔ عالمان سنّی.

غیر ازین چند کتاب مهم که برشمرده‌ام چند کتاب و رسالهٔ دیگردر همین عهد تألیف شده و گذشته از آنها دردورهٔ بعدازصفویان تا بروزگارما چندین کتاب معتبرو بسیارمشروح دیگردرین زمینه تألیف شده است که بجای خود از آنها یاد خواهم کرد.

# فصل پنجم

## زبان و ادب فارسی

### از نخستین سالهای سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری

**سرآغاز**

فصل پنجم از این جلد ، همچنانکه در جلدهای پیشین دیده‌اید، اساسی‌ترین فصل و مشروحترین آنهاست، زیرا موضوع آن ادب فارسی بمعنی اخص آنست و فصلهای پیشین در حکم مقدمه‌یی بود برای این یك. وسعت دامنهٔ گفتار درین فصل مرا بر آن می‌دارد که بخش‌های آن‌را بگونهٔ خاصی، چنانکه در دو جلد سوم و چهارم دیده‌اید، تقسیم نمایم. پس این فصل بنحو ذیل برای فاصلهٔ زمانی میان اوایل قرن دهم و اواسط قرن دوازدهم تنظیم می‌شود:

۱ـ بهرهٔ نخست : وضع عمومی زبان فارسی.

۲ـ بهرهٔ دوم : شعر فارسی.

۳ـ بهرهٔ سوم : شاعران پارسی گوی.

۴ـ بهرهٔ چهارم : نثر فارسی.

۵ـ بهرهٔ پنجم : پارسی نویسان.

۴۲۰ ــــــ

# بهرهٔ نخست

# وضع عمومی زبان فارسی

## از نخستین سالهای سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری

**رواج زبان فارسی**

تاریخ‌رواج وانتشار زبان فارسی‌از آغاز سدهٔ پنجم‌هجری شروع‌می‌شود، بنحوی که در جلدهای پیشین گذشت. در آن روزگار که دولت صفوی درایـران تأسیس می‌شد دامنهٔ نشراین زبان بهمراه پیروزیهای دولت عثمانی حتی بطرف شبه‌جزیرهٔ بالکان در اروپا گسترده می‌شد، و از جانبی دیگـر در سرزمین هند جانشینان دولت بهمنی دکن ولودیان وشیر-شاهیان دهلی و پادشاهان وحاکمان مستقل بنگاله و گجرات و کشمیر و خاندیش و جزآنها هریك بنوعی‌میراث دار زبان و ادب فارسی درهند بودند، و درآنسوی آمویه دریا تا میانه‌های آسیا ازبکان و خانان مغول بپارسی‌دانی و پارسی گـویی میل می‌کردند اما درآغاز عهد صفوی حادثهٔ جدیدی در هند رخ دادکـه بابی‌نو در رواج و نفوذ زبـان وادب پارسی گشود وآن سرزمین را بزرگترین پناهگاه نویسندگان و مؤلفان و شاعران فارسی گوی مبدل ساخت وآن حملهٔظهیرالدین بابر است ازسال ۹۳۲ه بهندوستان و تشکیل سلسلهٔ گورکانیان هند که گردش‌آن ازآغاز تا دیرگاه بدست رجال ایرانی و یا تربیت‌شدگانشان انجام یافت وآن‌را بصورت یك دولت تمام‌عیار ایرانی درخارج ایران درآوردکـه حتی از اجرای آیینهای گوناگون ما، بیرون ازساحت کشورما، نکته بنکته و موبمو ابا و امتناعی

نداشت.

ازین تاریخ تا مدتها زبان فارسی بصورت زبان رسمی دربـار هند و زبان سیاست و ادب و شعر درآمد و دیری نکشید کـه شاعران بسیار ازمیان مردم آن سامان درکشمیر و لاهـور و دهلی و دیگر جایها برخاستند و درآن دیار کتابهای معتبر در انواع گوناگون نثر ونظم بفارسی پرداخته شد. پیداست که همین توجه بزبان و ادب پارسی در هند مایهٔآن شد که بسیاری از گویندگان ایرانی که بازار رائجی درایران نداشتند بدرگاه پادشاهان وسران وبزرگانآن دیار، کهبیشترشان ازایران بدانجا رفته بودند، رویآورند وعدهیی از آنان باخانوادههایخود درآن مرزوبوم باقی بمانند وکانونهایفعالی برای نشر و بقاء و دوام زبان و ادبپارسی درآن سرزمین بوجود آورند.

بنابراین با آنکه دوران صفوی دورهٔ مساعدی برای زبان و ادب فارسیدر ایران نبود، براثر توجهی که در قلمرو دولتعثمانی و بوسیلهٔ امیران ترکومغول آسیای مرکزی وبویژه بهمت فرمانروایان هند وفرمانگزارانشان درآنسرزمین شبه قارّه بپارسیوپارسی گویانمیشد، سدههای دهم و یازدهم و دوازدهمهجری را یکی از بهترین دورههای رواج و رّوایی ایـن زبان درآسیا میتوان دانست و طبعاً همین امر بفراوانی نوشتهها و سرودههای نویسندگان و شاعران پاوریبسیار نمود ومایهٔآن شد که دورانصفوی یکی از بارورترین دورههای تاریخ برایادب فارسی شود و من این معنی را درسرآغاز بهرهٔدوم ازهمین فصل و درّ ذیلعنوا ـ نهایی که بعد ازآن خواهدآمد مشروحتر و روشنتر باز خواهم گفت.

اما این رواج و انتشار روز افزون دلیلآن نبودکه پارسی بهمان میزان از استواری باقی بماندکه در دورانهای پیشین بود بلکه دگرگونگیهایی که از سدهٔ نهم وآغاز سدهٔ دهم درآن رخ داده بود و درجلد چهارم ازین کتاببتفصیلباز ـ نمودهام، دراینعهدبا نیروی بیشتری ادامه داشت وانگیزههایینوهم برآنچهپیش ازین بود باین دگرگونی پاوری میداد.

**ترکی و ترکی‌گویی**

پیش‌ازین[۱] دیده‌ایم که قیام شاه اسمعیل صفوی همراه‌بود با چیرگی چندین قبیله و عشیره از ترکمانان که همگی ترك خوی و ترکی‌گوی بودند و از عهدآن پادشاه تا بهری از دوران پادشاهی شاه‌عباس زمام بیشترکارها را دردست داشتند و براثر غلبه و فرمانروایی آنان‌زبان ترکی زبان حکمداران وسپاهیان و سپاهیگری شد و بدینگونه‌محیط مساعدی که برای نشر زبان و فرهنگ ترکان درایران فراهم آمده بود، نه‌تنها با تشکیل‌دولت صفوی‌ازمیان‌نرفت بلکه‌بوجود خود ادامه داد و از دوران شاه‌عباس‌ببعدهم‌اگرچه او بسیار از قدرت قزلباشان‌کاست ، لیکن اولاً این‌کاهش بیشتر از راه برکشیدن کسانی ازهمان ترکان و ترکی‌گویان‌که بی‌اتکاء برقبیله‌ها و بصرف جانبازی‌مقام و منزلتی یافته بودند،انجام‌گرفت[۲] نه‌از راه نابودکردن و بیکار نمودن قزلباشان؛ و ثانیاً بیشترکسانی‌که بفرمان‌پادشاه بمقامهای لشکری وحکومت شهرها واستانها گماشته شده بودند از میان قزلباشان و اویماقهای تابع‌آنها انتخاب شده بودند ، خاصه از طایفه‌های شاملو، استاجلو ، ذوالقدر، قاجار ، افشار، ترکمان ، روملو، بیات، جغتای خراسان و جزآنها[۳]، و بهمین سبب است کـه می‌بینیم تا پایان عهد صفوی همان محیط فرهنگی که‌همراه غلبهٔ قزلباشان درایران پدیدآمد برقراربوده است .

بهرحال‌این دورهٔ طولانی ازحیث رواج زبان ترکی و نفوذآن دراصطلاحات دیوانی و در حوزه‌های امارت و حکـومت ، بویژه درمیان طبقهٔ سپاهـی، امتدادی بود از دوران تیموری و غلبهٔ ترکمانان قراقویونلـو و آق‌قویونلو، و با تسلط صفویان نه‌تنها تغییر محسوسی ازین حیث‌مشاهده نشد بلکه حتی ادب‌ترکی هم در زیر لوای جانشینان شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی از رواج و توسعه باز نایستاد.

---

۱ــ همین جلد ص ۱۲۸ــ۱۳۱.

۲ــ بنگرید بعالم‌آرای عباسی ص ۱۰۸۸ــ۱۰۸۹.

۳ــ ایضاً ص ۱۰۸۴ــ۱۰۸۷.

۴۲۴ ــــــ

دیوان تمام کرده وقصاید دارد، در مثنوی نیز خوب بود، جواب گوی و چوگان[۱] گفته»[۲]؛ و دیگر یوسف بیگ توشمال که اصلش ازترکان جغتای بود و بفارسی و ترکی شعرمی‌سرود[۳]؛و دیگرطفیلی ابدال ازترکان خراسان[۴].

پیداست که ازینگونه شاعران ترکی گوی بسیار بودند و غالب سرداران و حاکمان و امیرانی از طایفه‌های قزلباش، که نصرآبادی نامشان را در «فرقهٔ اول» ازصف‌اول کتاب خودآورده[۵] و شعرپارسی ازآنان نقل کرده بحدس‌نزدیك بیقین ازقبیل همان ترکان پارسی گوی ترکی سرای بوده‌اند که سام میرزا از آنان سخن گفته است و بعبارت دیگر در زمرهٔ شاعران ذواللسانین عهد خویش‌بوده وکم و بیش زبان بشاعری می گشوده‌اند.

از میان اینگونه شاعران دو زبانه بعضی درعهد صفوی نام آور و صاحب دیوان شده‌اند مانندفضولی بغدادی (م۹۶۳ه) معاصرشاه اسمعیل وشاه تهماسب که غیرازدیوان غزل وقصیده بترکی مثنویهای‌لیلی ومجنون، شاه وگدا، بنگ وباده وجزآن نیزسروده‌است؛ و با مانند میرزا امان‌الله امانی‌از سران قزلباش که ازعهد شاه‌تهماسب تاقسمتی ازدوران شاه عباس‌زندگی کرد و ازو دیوان فارسی وترکی دردستست. وفاتش ظاهراً اندکی‌بعدازسال ۱۰۱۶ اتفاق افتاد.

این نکته پیش‌ازین نیزروشن شده است که ادب ترکی خواه ترکی‌جغتایی وخواه ترکی آذربایجانی ودیگرلهجه‌های آن همگی ازشعرو نثر پارسی متأثرو زیرتأثیرمستقیم آنها و با همان قالبها، وزنها، ترکیبها وتعبیرها، همان موضوعات، همان نوعها ازغزل وقصیده وجز آن بوجود آمده است چنانکه‌گاه همان فارسی همراه بافرنهادهای دستوری ترکی‌است‌نه چیزی‌دیگروازینجاست که همهٔ شاعران

---

۱ــ مقصودگوی وچوگان و با کارنامهٔ قاسمی گنابادیست.

۲ــ تحفهٔ سامی ص۱۸۵.

۳ــ ایضاً، ص۱۸۶.

۴ــ ایضاً، ص۱۸۶.

۵ــ تذکرهٔ نصرآبادی ص۱۵ــ۵۳.

ترك که در دوران تیموری و صفوی در فرارود و ایران زیسته‌اند، و طبعاً آنان که درسطرهای پیشین معرفی کرده‌ام، بزبان فارسی شعرمی‌ساخته‌اند.

ایـن رابطهٔ بسیار نزدیك میان فارسی و ترکی از جانبی، و افتادن قدرت فرمانروایی در دست ترکمانان قزلباش ونفوذ شدید آنان و زبان و فرهنگشان در دستگاه سلطنت موجب آن بود که زبان ترکی همان اثرشدیدی را که ازسدهٔ هفتم در زبان فارسی یافته بود حفظ کند.

در جلدهای گذشته دسته‌هایی از واژه‌ها و ترکیبهای مغولی و ترکی یـا ترکیبهای مخلوط ازآنها و واژه‌های فارسی راکه درشعرونثر بکاررفته یادکرده‌ام و اینك ببعضی دیگر که درشعرو نثر این عهد متداول بوده و از نوشته‌های همین دوره استخراج شده است اشاره می کنم وفقط باید بدانیم که این‌عشری ازاعشار واژه‌های ترکی در پارسی آن زمانست وکسانی که طالب نمونهای بیشترند باید بکتابهای زمان بنگرند[1].

قدغن (تأکید. قدغن کردن = سفارش اکید کردن. اکنون‌بمعنی منع کردن و ممنوع بـکار می‌رود.) بیگ. بیگـم. قشلاق. ییلاق. یورش. منقلای، منغلای (جلودار سپاه). جلو. ایـل. جلوریز. ایلخی (رمهٔ اسبان). ایلغار (هجوم). یَزَك (پیش قراول). تومان. اردو. یورت (منزل ومقام). لُو (پسوند انتساب در مورد عشیره‌ها و قبیله‌ها). اویماق (شعبه از یك ایل). قشون. قزل. بـاش(سر). قزلباش:

---

۱ــ این واژه‌ها بانحصار ازچهارکتاب درین عهدکه در آغازو میانه و پایان عهد صفوی تألیف شده استخراج گردیده است تا نشانهٔ تمادی استعمال آنها در تمام دوران صفوی باشد و آنها عبارتند از احسن‌التواریخ روملو، عالم آرای اسکندری، عالم‌آرای صفوی از مؤلف بی‌نام، ورستم‌التواریخ از محمد هاشم‌آصف. هریك از واژه‌ها که درمتن آورده‌ام چندین‌باردرکتابهای مذکورو دربسی‌ازکتابها و اثرهای آن عهد وزمان بکاررفته است و ازین روی ذکر نام وکتاب و شمارهٔ صفحه را درین راه لازم ندیدم. خواننده با مراجعه‌یی مختصر بدان‌کتابها و دیگر اثرهای مشابه شاهدهای بسیاردر استعمال هرواژه ونیزواژه‌های بسیاردیگر ازین قبیل خواهد یافت.

(سرخ‌سر). قزل بورك (سرخ کلاه). باشی (رئیس ، مدیر، و بصورت پسوند در بسیاری ازشغلها بکارمی‌رفته). قاپو. قُرُق. قولوق. قلتـاق (جزء چـوبی‌از زیـن). کسکن (گـرز). کنگـاش (رای زنی). مُچَلکـا (سند، شـرط و عهد) . سیبه، سیبا (سنگر). یساق (مجازات). یَساُول(ملازمی که پیشاپیش‌بزرگان حرکت می کرد). اخترمه(غنیمت). قیلوقه (نـوعی شکنجه). ساخلو (پادگـان) . سیورغـال (تیول). سیورسات (ملزومات)، وجزآنها وجزآنها...

گذشته ازینگونه واژه‌ها که معمولاً بحالت بسیط یامرکب بکـار می‌رفته و بسیاری ازآنها درزبان فارسی‌باقی‌مانده‌اند، اصطلاحهای اداری ونظامی ودیوانی بسیار ترکی یا مرکب ازترکی و فارسی برای شغلها و مقامهای گوناگون متداول بود مانند:

قورچی(سلاح‌دار). قورچی‌باشی (رئیس سلاحداران). قاپوچی(دربان). قاپوچی‌باشی (حاجب). دیوان‌بیگی. بیگلربیگی (حاکم کل، استاندار، بزرگِ شهر).قرقچی. کشیك‌چی.اونچی،اونچی‌باشی(اونچی یعنی آرد). ایاغ‌چی‌باشی. ایشیك آقـاسی (رئیس حاجبـان ، داروغهٔ دیوانخانه). ایلچی (سفیر). ایل‌بیگی (رئیس عشایر) : بـاشماق‌چی (کفش‌دار) . طوقچی (علمدار). نسق‌چی (متصدی نظم‌اردو). یورتچی، یورتچی‌باشی.قرقچی، قرقچی‌باشی. چُرُك(نان)، چرکچی. ایلخان. بیگابیگی (امیرالامرا) وجزآنها...

درتقویم نیزشیوهٔ سالشناسی ترکان بکارمی‌رفت یعنی هرسال بتقویم هجری (سال قمری) وبا نام ترکی نموده می‌شد مثل توشقان‌ئیل. پیچی‌ئیل وتخاقوی‌ئیل و جزآن.

نامهای خاص ترکی برای آدمی و مکانها نیزدرآن دوره بسیار معمول بود مانند ساروقپلان، قرابیگ، ارغون، کپك، قایتمس و مانند آنها.

بعدازصفویان، دورهٔ افغانان زودگذروناپایداربود، نادرخودازطایفهٔترك‌نژاد افشار برخاست و بدینگونه چیرگی ترك زبانان و تـرك زبانی تا پایان عهدی که

مطالعه می کنیم امتداد یافت .

**تغییر زبان آذری**

اما تأثیرزبان ترکی درپارسی ودرلهجه‌های محلی بهمین حد باقی‌نماند، بلکه تمادی غلبهٔ ترکان برایران اندك‌اندك کاررا بتغییر زبان در برخی ازناحیتهای ایران خاصه درآذربایجان کشانید چنانکه درین دوره لهجهٔ آذری که از لهجه‌های قدیم ایرانیست درآن سامان از میان رفت و جزدر برخی ازناحیتها باقی نماند.

این نکته را بایدبدانیم که دامنهٔ تردد ترکان غزآسیای مرکزی، که ازاوایل سدهٔ پنجم و آخرین سالهای عمرسلطان محمود غزنوی (م۴۲۱ه) در ایران آغاز یافته بود، بزودی بآذربایجان کشیده شد چنانکه درهمان اوان که سلطان دسته‌هایی از آنان را در خراسان بسختی سرکوب کرده بود، دستهٔ بزرگی خراسان را ترك گفته بعراق و آذربایجان روی آورد و گروهی از این دسته که درمهاجرت خود از حدود اصفهان بجانب شمال غربی ایران توجه کرده بودند مورد استفادهٔ امیر ابومنصوروهسودان‌بن‌مملان (پادشاهی از ۴۱۰ببعد) از امیران روادی آذربایجان[1] قرار گرفتندلیکن چون بزودی مزاحم کار وهسودان شدند، آن پادشاه آنان را از آذربایجان بیرون راند[2]. این ترکان-تا مدتی که درآذربایجان بوده ودر جنگهای وهسودان بمنزلهٔ سربازان مزدور کار می کرده‌اند ، در جادرهای خود و جدا از آذربایجانیان بسرمی‌برده و بهمین سبب به «ترکان خرگاهی» موسوم بوده‌اند[3] و چون بزودی ازآذربایجان رانده شدند ادنی اثری در آن دیار ، چه در زندگانی اجتماعی و چه در زبان مردم نکردند .

بعدازآن تاریخ اگرچه اتابکان آذربایجان نژاد ترکانه داشتند لیکن چنانکه می‌دانیم ازجملهٔ بزرگترین خاندانهای مشوق شعروادب پارسی درعهد خود بوده

---

۱ــ همین‌کتاب، ج۲، چاپ ششم ص۴۴.
۲ــ ایضاً، ص۸۶.
۳ــ ایضاً، ص۸۶.

و هیچگونه اثری در ضعف یا تغییر زبان محلی آذربایجان یعنی آن‌لهجهٔ ایرانی معروف که آن را «آذری» می‌گوییم نداشته‌اند و عجبست که استقرار متمادی ایلخانان مغول و چوپانیان وجلایریان وترکمانان سپید گوسپند وسیه گوسپند نیز هیچیك در این راه اثرقابل ملاحظه‌یی ازخود برجای ننهاد، و حتی در تمام این دورهٔ متمادی که از سدهٔ هفتم تا ابتدای سدهٔ دهم بدرازا کشید آذربایجان ازجملهٔ مرکزهای مهم ادبی و بویژه دردوران قدرت بایندریان تبریز محل اجتماع نویسندگان وشاعران پارسی گوی بود وتا پایان این دوره مطلقاً درمتنهای تاریخی وجغرافیایی نشانه‌یی از تغییر لهجهٔ ایرانی آن دیار در دست نیست و حتی تا میانهٔ سدهٔ یازدهم هجری، یعنی در تاریخی که یك قرن ونیم ازدوران پادشاهی صفویان می گذشت اطلاع موثق داریم که زبان رائج آذربایجان هنوز زبان ایرانی آذری بود و آن مطلب صریحیست که ازسیاحتنامهٔ اولیا محمد ظلی‌بسن درویش معروف باولیا چلبی (م۱۰۸۹ه) دربارهٔ آذربایجان برمی‌آید. وی که دوبار، نخست از ۱۰۵۶ تا ۱۰۵۸ه ودوم از۱۰۵۸تا میانهٔ سال ۱۰۶۰ درآذربایجان وکردستان بوده، می گوید که زبان او یعنی ترکی را مردم آذربایجان درنمی‌یافته‌اند[1].

ازرسالهٔ روحی‌انارجانی[2] هم درست بهمین نتیجه می‌رسیم. وی‌ازمعاصران سلطان محمد خدابنده پادشاه (۹۸۵-۹۹۶ه) وشاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸) بوده وگویا همان باشد که درمجمع‌الخواص صادقی افشار[3] (معاصرشاه عباس) بعنوان روحی تبریزی معرّفی شده[4] ورسالهٔ خود را در بیان رسمها وعادتهای مردم تبریز

---

۱ــ مقدمهٔ رسالهٔ روحی انارجانی بقلم شادروان سعید نفیسی، ج۲، فرهنگ ایران زمین.

۲ــ منسوب به‌انارجان که گویا همان دبه اُنار Onar نزدیك‌مشکین‌شهر کنونی‌باشد. ایضاً بنگرید بمقدمهٔ رسالهٔ روحی انارجانی مذکور.

۳ــ ترجمهٔ مجمع‌الخواص صادقی افشار، تبریز۱۳۲۷، ص۲۷۶-۲۷۷.

۴۳۰ ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ\ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

\ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ\ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ\ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

۱ ـ دربارهٔ این رساله ومعرفی مطالب آن بنگرید به: مقالهٔ شادروان عباس اقبال آشتیانی در مجلهٔ یادگار، سال دوم (۱۳۲۴ شمسی) شمارهٔ ۳ ، ص۴۳ـ۵۰؛ و بمقدمهٔ رسالهٔ روحی انارجانی ازشادروان سعید نفیسی که درآذرماه سال ۱۳۳۳ نگاشته وبهمراه اصل آن رساله در«فرهنگ ایرانزمین» منتشرساخته است.

۲ـ دربن باب بنگرید برسالهٔ شادروان سید احمد کسروی در باب زبان آذری ، تهران ۱۳۰۴؛ وبمقالهٔ شادروان عباس اقبال‌آشتیانی با عنوان زبان ترکی درآذربایجان در شمارهٔ سوم ازسال دوم مجلهٔ یادگار ص۱-۹؛ وبمقالهٔ «زبان مردم تبریز درپایان سدهٔ دهم وآغاز سدهٔ یازدهم هجری» ازمجموعهٔ مقالات آقای دکترماهیار نوابی، ج۱ شیراز ۱۳۵۵ خورشیدی؛ ومقدمهٔ رسالهٔ روحی انارجانی از مرحوم سعید نفیسی که در پاورقی صفحهٔ پیش یاد کرده‌ام؛ و به «مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی» از نگارنده ، چاپ چهارم، انتشارات ابن سینا، ص۶۸-۶۹.

نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم نیز گویا همین حال را داشته است.

اما مبداء این تغییر را باید نهضت قزلباشان در آذربایجان دانست. پیش ازین ذیل عنوان «امتداد غلبهٔ ترکان»[1] و همچنین دربارهٔ مبادی تشکیل دولت صفوی گفته‌ام که همهٔ قزلباشان ازقبایل متعدد ترك بوده‌اند که هریك بشعبه‌ها و باصطلاح آن زمان به «اویماقات» منقسم می گردیده است. زبانشان ترکی ورسم و راهشان ایلی بود و چون در همه کارها مانند للگی شاهزادگان، ادارهٔ کارهای لشکری و کشوری، حکومت برشهرهاو دیارها، مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشتند، طبعاً در اهل زمانهٔ خود از درباریان و خاندانهای سلطنتی گرفته تا مردم عادی مؤثر بودند، دررابطهٔ خود با دیگران و دیگران با آنان زبان ترکی را بکارمی‌بردند و گذشته ازین خاندانهایشان که در اردبیل وتبریز و دیگر شهرهای آذربایجان استقرار یافته بودندکانونهایی دائم برای نشرزبان ترکی بوده‌اند.

این انگیزه‌ها سبب گردید که زبان ترکی بتدریج از آغاز چیرگی شاه اسمعیل و قزلباشان بر آذربایجان بسیار زیادتر از آنچه از دوره‌های مقدم بر آنان انتظار می‌رفت، در زبان مردم آن دیار اثر کند و با یك حرکت تدریجی در آن رخنه نماید، تمام عنصرهای مطلوب از بنیاد لغوی آن را نگاه دارد و صورت ظاهرو هیأت خارجی آن را بگونه‌یی درآورد که وسیله‌یی برای ارتباط ذهنی جانبین گردد.

زبانی که ازین آمیزش پدید آمد همانست که آن را ترکی آذربایجانی می‌نامیم و آن نوعی یا لهجه‌یی از ترکیست که چنانکه گفته‌ام بنیاد لغوی آن در حقیقت همان آذری پیشین و فارسی و عربی دخیل درفارسی باضافهٔ مقدار نسبةً کمتری از واژه‌های ترکیست[2] ولی چیرگی اساسی و بنیادی فرنهادهای دستوری

---

۱ــ همین جلد، ص۱۲۸ــ۱۳۱.

۲ــ در مقالهٔ زبان کنونی آذربایجان (مجموعهٔ مقالات ماهیارنوابی)، ص۱ــ۱۴۶ بیش ازسه هزارواژهٔ آذری وفارسی درزبان رایج آذربایجان نشان داده شده است.

ولسانی ترکی (فعلها، پیشوندها وجز آنها) هیأت ظاهری ترکی بدان داده است. گویا محیط آغازی این حرکت تدریجی اردبیل وتبریز بوده و بعدازآن شهرهای دیگرآذربایجان در این راه گام نهادند وسرانجام ترکی زبان اغلب اهل آن دیار گردید.

با این حال هنوز در بعضی از جایهای آذربایجان همان زبان آذری کهن باقی مانده است که قرابت بسیار با لهجه‌های مرکزی ایران دارد مانند لهجهٔ هرزن دیلی که در محال هرزن رائجست و لهجه‌های متداول در محال حسنو در قراجه‌داغ و بعضی ازدیه‌های هروآباد و خلخال وجز آنها.

**ادامهٔ تاثیر و نفوذ عربی**

چنانکه پیش ازین[1] گفته‌ام همراه نشرتشیّع درایران عهد صفوی و احیاء دانشهای مذهبی این فرقه و مهاجرت گروهی بزرگ از عالمان تازی نژاد شیعه با خاندانها و نزدیکان خود به‌ایران، دورهٔ جدیدی از نفوذ فرهنگ تازی در ایران آغاز شد. درحوزه‌های مذهبی شیعه درین عهد زبان اصلی‌تعلیم وتألیف عربی بود ونگارش کتاب و رساله بفارسی درین راه بندرت وتنها از باب «هدایت خلق» انجام می‌گرفت. درمدرسه‌های بی‌شمار آن دوران هر کس که زانوی تعلّم برزمین می‌زد با دستور زبان تازی ، نه پارسی، آموختن ادب آغاز می‌نمود و تا پایان کار در هررشتهٔ مجاز که تحصیل می کرد با کتابهای عربی سروکارداشت وچون بکارادب ویا تألیف درزمینه‌های مختلف علمی ودینی می‌پرداخت آموختگاری وخوگری وی با زبان تازی بسراغش می‌آمد و او را باستعمال بیش ازدربایست واژه‌ها و ترکیبهای تازی برمی‌انگیخت و یا برآنش می‌داشت که یکباره از زبان مادری چشم بپوشد و تازی نویسی آغاز کند.

اما داستان نفوذ زبان تازی درزبان فارسی‌حدیثی تازه‌نبود وهمراه‌چیرگی تازیان و پراگنده شدن کیش اسلام در ایران آغاز شد و با انگیزه‌هایی که در

---

۱ـ همین جلد، ص۱۲۶ـ۱۲۸.

جلدهای پیشین باز نموده‌ام، بگونه‌یی روزافزون ، ریشه دوانید و افزایش یافت، و پیداست که دوران صفوی ازین فرنهاد بر کنار نبود، با این تفاوت کـه انگیزهٔ یاد شده در آغاز این گفتار، برانگیزه‌هـای دیگری کـه پیش از آن وجود داشت افزوده شد وشدت این تأثیرونفوذ را دوچندان کرد، بگونه‌یی که اگرسیری کوتاه درنوشته‌های آن عهد کنیم بکار بردن واژه‌ها وتعبیرها وترکیبهای تازی را در همهٔ انواع نثر بوسعت بسیار و بفراوانی مشاهده می کنیم و از چگونگی کاربُرد آنها در یك حالت آمیختگی شدید و جوش خوردگی با واژه‌ها یا حرفها و نشانهای پیوند فارسی[1] بآسانی می‌توان دریافت که این نفوذ سطحی وتنها حاصل ادب آموزی نویسندگان وشاعران زمان نیست، بلکه نفوذی ژرف وعمقی درزبان همگانی آن عهدست کـه آمیزه وآمیغی از فارسی و عربی، و زبانی بود بیشترتازی وکمتر پارسی! درین زبان آمیخته‌گاه کار بآنجا می کشد که از واژه‌های پـارسی نشانی نیست وواژه‌های تازی تنها وبهمراهی حرفها ونشانهای پیوند فارسی بکارمی‌رود[2] واگرچنین نباشد شمار واژه‌ها وترکیبهای تازی برواژه‌های پارسی (بجزحرفها و

---

۱ــ مراد لغتهای مرکبست که ازین دوره ویا از آخرهای سدهٔ نهم ببعد در زبان فارسی راه جسته و بیشترآنها هنوزهم باقی مانده‌اند، وآنها یاترکیبهاییست که یك جزء آن عربی وجزء دیگرفارسیست، خواه بی‌یاوری حرفها ونشانهای پیوندباشد مانند: مفقود گردیدن، شیوع یافتن ، تعدی کردن ، اختیـار نمودن ، مرعی داشتن ، مبالغه فرمودن، علمدار، بی‌قرار، بداقبال، عالم افروز، عافرت سوز، خوشحال؛ وخواه بیاری حرف اضافه (= کسرهٔ اضافه) مثل: شاهدان گلستان، سرپنجهٔ اقبال، عرصهٔ آسمان وجزآنها.

درنوع دیگر ازین لغتهای مرکب دویا چند جزء تازی بوسیلهٔ حرفها و نشانهای پیوند فارسی بهم پیوسته‌اند و این نوع را شماری نیست مـانند: ابواب التفات، عرض اقدس اعلی، شآمت‌ظلم، حدت شوق، فارسان‌مصاف نظم، عاکفان کعبهٔ‌مراد، صیدمعنی، بحرخاطر، صرصرحادثه وجزآنها وجزآنها...

۲ــ مانند: حقایق حال برضمیر منیراشرف جلوهٔ ظهور یافت. حضرت اعلی‌ظل‌اللهی بالهام غیبی بخاطر آوردند (عالم‌آرای عباسی ص۱۰۴۸) و...

نشانهای پیوند) برتری بسیار دارد.[۱]

از کتابهای این دوره واژه‌های مفرد و مرکّب زیرین را می‌توان بعنوان نمونه‌هایی از آنچه میان سخنوران متداول بود، یافت که بعضی از سده‌های گذشته (هفتم تا دهم) وبعضی ازهمین عهد است. ترکیبهایی که نقل می‌شود یا تمام عربی و یا آمیخته از تازی و پارسی و مقداری از آنها از جنس ترکیبهای اضافی یا وَصفی است:

اَبکارافکار. حجلهٔ خاطر. مشّاطهٔ اصلاح. منظور نظر. حسن‌معانی. جلوه ـ

---

۱- برای نمونه دربنجا عبارتهایی را از چندکتاب دوران صفوی نقلْ می‌کنم تا میزان کاربرد واژه‌های مفرد یا ترکیبهای تمام عربی یا ترکیبهای آمیغی درآنها، ونسبت مجموع آنها را با واژه‌های فارسی بشناسیم :

«درحوالی آن بلده شنیدندکه پانصدنفر ازتجاربا متاع وافروداموال متکاثرازتبریز متوجه رومند. نوّت طامعهٔ ایشان بحرکت‌آمده...» (احسن‌التواریخ ص۱۲۶)؛ «مولانا قطب‌الدین بغدادی در جامعیت علوم عقلی ونقلی براقران رجحان بسیاروتفوق بی‌شمار داشت، ذهن‌دراکش کشاف غوامض معارف یقینی‌وفهم‌باادراکش حلال‌مشکلات‌مسایل‌دینی، با وجود استجماع فضایل ودانش درفن انشاء وسخن پردازی سرآمدمنشیان بلاغت شعار ودرشیوهٔ عبارت‌آرایی‌مقتدای سخنوران فصاحت‌آثار»(احسن‌التواریخ‌حوادث سال۹۷۰).

درین چند سطر برروبهم ۵۴ واژهٔ مفرد ومرکب داریم که تنها ده‌تای آنها (یعنی اندکی‌کمترازبیست درصد) فارسی است وباقی یا عربی خالص ویا ترکیبی ازفارسی‌و تازی

عبارت زیرین ازمحبوب‌القلوب معروف بشمسه وفهقهه است:

«اگر عدم جنسیّت را موقوف الیه آن امر می‌دانند بدیهیست که انسان سرکردهٔ قبیلهٔ جمیع موجوداتست، از آنجاکه حق جلّ وعلا را بدین طایفه نظر اعانتهای عظیم است یمکن‌که بآبروی سعادت اورونق تمام باین دودمان بهم رسد. اگرمَلك بسبب خلف وعده این جوان را مأیوس ازین امید سازد یمکن‌که حرمان اورا تأثیرات عظیمه باشد وخللها روی درسلسله گذارد.»

درین عبارت بجزحرفها ونشانهای پیوند، در برابرسی و یك واژه یا ترکیب عربی و ترکیبهای آمیغی، کمتر از دوازده واژهٔ فارسی دیده می‌شود! و این حال در بیشتر و نزدیك بتمام اثرهای منثور دوران صفوی مشهودست .

گاه فیض. جلوه گری. جلوه شناس. جلباب خفا. عرایس سخن. شاهد نوآیین. تماشایی. ممر. مستور. نشأه. ارباب حسن. طلعت. اتفاق اقامت. شاهد ماه‌جبین. مشّاطگی کلك انجم نگار. نقدجان. لآلی منظوم. درسلك بیان کشیدن. عروس‌رعنا. زیورعاریتی. (ازکارستان ملا منیر، نسخهٔ خطی).

تلبیس و تلقین ابلیس. خلاف شرع متین. جادونَفَس. نکته طراز. سحرپرداز. صحیفهٔ روزگار. رواق عشق ومحبّت. خمخانهٔ حقیقت ومعرفت. حکایت پرکیفیت (معدن‌الجواهرملاطرزی، خطی).

موی‌دقایق. روی حقایق. طعام کلام. درمعانی. فصل‌الخطاب. خرقهٔ خلَق. عامهٔ رعایا. اجناد سپاهی. ارباب حسد. باب نفاق. اصحاب غرض. بازارنفاق. (نگارستان کمال پاشازاده، خطی).

باغ فضل. ایام عیش و نشاط. هنگام مسرّت. آثار انظار. سطح خاك. ساحت افلاك. صحن چمن. دوستان موافق. ساقی سحاب. لطف سرشار. مبذول داشتن. تکلیف کردن. نشأهٔ آب. رَسام ربیع. الواح اغصان. منشی نُدرت نگار. صفایع گلشن. خطّ ریحان. فقرات رنگین. ماشطهٔ صبا. عروسان باغ. عقیقین‌جام. نسیم بهاری. مشام روزگار. معطر ساختن. جمال جهان آرا. لعبت نوشاد. تماشائیان. اطفال دبستان. تماشای حسن. ساقی روزگار. باده مروق. دیرخراب. سبزهٔ مطّرا. (بهاردانش ازعنایت کنبوه، خطی).

اشهب زرین ستام. منزل نور. عرصهٔ آسمان. عنان سمند. رعناخرام. زمام جوادسعادت. رکاب‌دولت. کف آمال. سرپنجهٔ اقبال. طیّ‌مراحل. مراحل‌اشتیاق. اَدهم قلم. مرحلهٔ مُراد. رأی مؤاخات مسیر. دل بی‌قرار. وادی استخبار. حقایق حالات. حالات سعادت دلالات. حدّت شوق. شوق ملاقات. آتش التهاب. روانهٔ حضور. مخفی ومستور بودن. جلیل الشأن. عظیم‌الشأن. نظام حال. مذهب حنیف. اهل اسلام. تحقق یافتن. رَویّه. طریقه. مرعی داشتن. ملحوظ داشتن. حدودوثغور. مصون‌داشتن. محروس‌داشتن. (ازمنشآت‌میرزامهدیخان‌استرآبادی.

چندسطر. نسخهٔ خطی). جریان یافتن. شاهدان گلستان. عالم‌افروز. دست تطاول. نهب و غارت. شیوع یافتن. درازدستی فتنه. دست تعدّی دراز شدن. مسدود گردیدن. مفقود گردیدن. شآمت ظلم وستم. بعالم آخرت رفتن ( مردن ). جلای وطن. اختیارنمودن. اقطار آفاق. متفرق شدن. تفرقه جستن. حال خلایق. احوال عالم. سلسلهٔ نظام جهان. ازانتظام افتادن. نیّرعالم‌افروز. سلطنت عظمی. خلافت کبری. ساحت‌حال. عنایت‌الهی. رحمت‌نامتناهی. وسعت‌آبادجهان. افق‌عظمت. ابدمدت. علمداران قضا. اعلام ظفر. دارالمؤمنین. دارالسلطنه. ایام حیات. امر بمعروف. نهی ازمنکر. مبالغه فرمودن. اغراقات شاعرانه. اکاذیب باطله. سمع قبول. ابواب التفات. مؤید. مقال. مهدٔ علیا. قرب منزلت. قصیدهٔ غرّا. عرض اقدس اعلی. حلیهٔ صدق وصواب. (حدائق‌الخلد، جلد هشتم از خلد برین تألیف محمدیوسف قزوینی برادرمیرزا طاهروحید قزوینی، خطی).

**پارسیِ آشفته و آشفته‌گویانِ پارسی**

چنین آمیختگی‌شدید حاصل‌سده‌های پیاپی ازراهجویی بی‌امان تازی درپارسیست ونمی‌توان آن را یکجا بدوران صفوی بازبست، با این تفاوت که دردورانهای کهن‌تراین آمیختگی بیشتردر زبان ادیبان ودرس خوانندگان روزگاربود نه درزبان ساده‌یی که نزدیك بهمهٔ طبقه‌های جامعه بکار برند.

درین دوره چنانکه از همهٔ نوشته‌های ساده از قبیل داستانهای منثور که در هند و ایران نگارش یافته ومتنهای تاریخی غیرمصنوع برمی‌آید آن زبان آمیختهٔ فارسی که دیده‌ایم، همه‌جا بکاررفته و در واقع زبان مکتوب همگان بوده و یقیناً در گفت و گو (تخاطب) نیز از همین زبان استفاده می‌شده است زیرا مردم جوراجوری که ازشهرهاوناحیتها وحتی سرزمینهای گوناگون درشهرهای بزرگ ایران وهند گردمی‌آمدند ودردربارها ودرگاهها ودیوانها وپادگانها بسرمی‌بردند زبانها ولهجه‌های مختلف داشتند ومحتاج بیك زبان رابط بودند که همین فارسی آمیخته‌یی بود که‌دست‌فرسودترك وتازی‌وهندونیز گشت‌ودرین گیرودارهاازاصالت

آن بیش ازپیش کاسته شد ودرهمان حال نفوذ ورواج روزافزونش درسرزمینهای غیرایرانی توانست مایه‌یی‌نو برای بعضی نابسامانیها در آن گردد و یك دگرگونی ژرف را درآن باعث شود.

زبان شعرفارسی اگرچه ازین نابسامانیها تا اندازه‌یی برکنار بود، اما آن زبان آمیخته واز اصالت بازمانده تاچندگاه ازعهد صفوی‌رخنهٔ کمتری‌در آن‌داشت زیرا شاعران زمان با آنکه ازشکستن برخی سنّتهای لغوی و لفظی ابا نداشتند، زبانی بهترو گزیده‌تردرشعرخود بکار می‌بردند وعلت این امر آن بود که درتمرین شاعری وآموختن آن ناگزیر باثرهای استادان پیشین مراجعه می کردند و بخشی ازسروده‌هایشان را بیاد می‌سپردند واین ورزش ذهنی بیقین‌فصاحتی در گفتارشان می‌آفرید و بیان بهتری درزبان خامه‌اشان می‌نهاد.

با این حال تأثیر زبان متداول عهدشان درشعریکی ازمایه‌های اصلی تفاوت سخن آنان با سخن پیشینیان بود و حتی در بعضی ازآنان که شیوهٔ گذشتگان را درشعردنبال نمی کردند موجب لغزشهای لفظی بسیار می گشت.

بهرتقدیر، زبان فارسی درعهد صفوی، آنگونه که دراثرهای ادبی می‌بینیم، درحالتی ممتد از دگرگونگی سیرمی کرد و این دگرگونی بصورتهای مختلف مانند ساده‌ترشدن برخی ازواژه‌ها، تغییر یافتن معنی بعضی از آنها، متداول شدن واژه‌های تازه، رواج یافتن تعبیرها و ترکیبهای نوتحقّق می‌یافت و بهرصورت با زبان ادبی استواردورانهای پیش تفاوت می‌پذیرفت وعدم توجه بهمین دگرگونگیست که بیشتر سخنوران عهد بازگشت و معاصرما را باحساس نوعی از فساد وانحطاط در زبان فارسی آن عهد کشانید اما اگردر زبان سخنوران دوران صفوی به‌نشانهایی ازفساد و انحطاط بازمی‌خوریم ازین جهت نیست بلکه بعلت‌های دیگریست، مثلاً بدین سبب که بیشتر گویندگان ازمردم عادی و از پیشه‌وران و یا بی‌سرمایگان از ادب فارسی بودند؛ و یا آنکه عده‌یی از همین‌گویندگان اصلاً پارسی زبان نبودند وازدیارترکان وهندوان برمی‌خاستند؛ ویاآنکه سنّتهای

ادبی قدیم که اهل قلم را کار کشته و مجرّب ببار می‌آورد بندرت اجراء می‌شد.

طبیعی است که گفتار اینگونه کسان می‌توانست آلوده بلغزشها و خطاهایی باشد که عادةً در زبانهای تخاطب جاریست ورواج همان خطاهاست که موجب شد تا بسیاری از غلطها چهرهٔ صواب پذیرد و درغزلها وقصیده‌ها ومثنویها و یا در نوشته‌های دیگر رخنه کند و رفته رفته توجه بفرنهادهای دستوری و لغوی برای کسانی که صبح وشام خود را در «خیالبندی» و مضمون یابی می گذراندند امری ثانوی گردد وسست گویی و کم مایگی بمداومت و استمرار بینجامد.

این سست گویی و کم مایگی بلایی بود که ازسدهٔ نهم دامنگیر ادب فارسی شد وهیچ تازگی نداشت، اما درعهد مورد مطالعهٔ ما همچنانکه گفته‌ام انگیزه‌های تازه برآنچه پیش ازآن بود افزوده شد، وچون این وضع دردوره‌یی طولانی‌تر و درسرزمینهایی پهناورترجریان داشت طبعاً پیامدهای آن آشکارتر از پیش بود چنانکه ذکرنمونه‌هایی ازخطاها و لغزشهای سخنوران زمان نیازمند بحثی مفصل است پس درین‌باره تنها بذکر شاهدهای زیرین ، بی‌رعایت نظم تاریخی، بسنده می‌شود:

باشد همیشه یار درون دلم مدام　　آن زهره‌ام کجاست که بینم بسوی دل

(ثنایی)

همیشه ومدام تکرار یك معنی است.

بس که گلش دست ستم‌خورده‌شد　　شیفته چون خاطر پژمرده شد

(بینش کشمیری)

یعنی برگلش... و«شیفته» بمعنی آشفته نیست!

اساس‌پارسایی‌راشکستم‌تاچه‌پیش آید　　سربازاررسوایی نشستم‌تاچه‌پیش آید

(سقّای ماوراءالنهری)

اساس را نمی‌شکنند؛ برسربازار، نه سربازار.

گلندامی که می‌جوشد نزاکت از گریبانش　　بدست‌خویش‌بندم برگ گل گیرم‌چودامانش

(ناصرعلی سهرندی)

نزاکت، واژه‌یی برساخته‌ازنازك است!سبر گ گل را اگر ببندیداز آن‌چه‌می‌ماند؟

نزاکتهاست درآغوش میناخانهٔ حیرت  مژه برهم مزن تا نشکنی رنگ‌تماشارا

(بیدل)

نزاکت برکنار، رنگ تماشا چگونه رنگیست وآنرا چگونه می‌شکنند؟

حسرت دمیده‌ام گل داغم بهانه‌بیست  طاوس جلوه زار تو آیینه خانه‌بیست

(بیدل)

کشته از بس که فزونست کفن نتوان کرد! و باز این دو بیت از او:

شکار وحشی چشم سیاه او گردم  که‌عکس موج‌خط‌سرمه‌رشتهٔرم‌اوست

ترشح‌مایهٔ‌نازی،دلی‌رامحواحسان کن  تبسّم‌می کنی آیینه بر گیرونمکدان کن

اولی نامفهوم ودومی غلط وبی‌مزه است! وباز ازوست درصنعت بی‌معنی گفتن:

رَم بیتابیِ تغییر رنگی گردشِ حالی  فسردی بی‌خبر جهدی‌که شاید واکنی باری

رَم حرکت ناگهانی حیوانست از احساس ترسی یا دیدن موجودی و سایه‌یی ترسناك، معلوم نیست که بیتابی چگونه رَم می کند. بی‌تابی را مضاف تغییررنگ و گردش حال قرار داده وحال آنکه باید بیتابی از... باشد.

سیر گلشن کن اگرتشنهٔ دیدارخودی  آب از چشمهٔ آیینه رود در جوها

یاد چشم تو اگردر دل صحرا گذرد  سرمهٔ ناز فروشند رَمِ آهوها

(اسیر)

معنی مصراع دوم از بیت اول چیست؟ چشمهٔ آیینه‌که از آن آب بجوی میرودچگونه چیزیست؟ درمصراع‌دوم ازبیت‌دوم فعل‌جمع وفاعل‌آن مفرد است!

می‌رسد از چمن آیینهٔ آشفتهٔ ناز  می‌توان‌یافت که‌غارت زدهٔناز خوداست

(اسیر)

استعاره‌یی که درمصراع اول‌می‌بینیم چگونه قابل‌توجیه است؟آیینهٔ آشفته چه معنی‌دارد؟ و معشوق یامعشوقهٔ شاعر آیینهٔ ناز کسی‌نبود بلکه می‌بایست «جوهر ناز»خود باشد.

کواکب می‌نمودی در زمانه　　چو چشم گربه در تاریك خانه

(زلالی خوانساری)

فعل برای کواکب باید جمع باشد. نمیدانم شاعر زمانه یعنی دوران را بمعنی آسمان پنداشته یا جهان (گیهان)؟ بیت دروصف شبست و مقصود گوینده اینست که درخشش ستارگان در تاریکی شب مانندهٔ روشنی چشم گربه در خانه (اتاق) تاریك بود. تشبیه زیباست ولی کلام نادرست!

من کی گفتم وفا نداری　　داری امّا بما نداری

(زلالی)

بما یعنی با ما! و این استعمال ب اضافه بجای بباء معیّت ازغلطهای بسیار بسیار رائج سده‌های نهم‌تا دوازدهمست چنانکه درشعرهای منقول‌ازشاعران عهدبتکرار خواهید دید.

زموج لاله ازبس خورده پهلو　　بود راهش بصد بار یکی مو

(طغرا)

«صد بار یکی» معنی ندارد. شاید مقصود صد بار باریکتر باشد.

خلعت دنیا زیادازخویشتن دردسراست　　آنچه می‌آید زیاد از آستین چین می‌شود

(قاسم مشهدی)

«زیادازخویشتن»ترکیب درستی‌نیست. مقصودشاعر«زائدازاندازهٔ خویشتن»است.

رفتی‌وازاشك‌بلبل‌برچمن‌طوفان گذشت　　روز برگل چون چراغان شب باران گذشت

(میرزا رضی دانش)

«شب باران» بجای شب بارانی بکاررفته.

خاك ببـاد رفتهٔ آن شوخ جلوه‌ایم　　گردد پری بشیشه هوا از غبار ما

(شوکت بخاری)

ظاهر کلام در مصراع نخستین آنست که شاعر خاك معشوق شوخ جلوهٔ خویش است که برباد رفته. پس معشوق شاعر مرده و خاك شده و آن خاك تبدیل بعاشق

اویعنی شوکت بخاری گردیده است که اکنون حکایت ازبرباد رفتن(نه‌بباد رفتن) خود می‌کند! آیا واقعاً شوکت چنین معنای زنندهٔ زشتی را اراده کرده بـود؟ و آیا می‌خواست دشنامی نثارمعشوقهٔ خود کند؟ بنگرید که ندانستن زبان چها می‌کند! پیشینیان که بموجودهای موهومی مانند جن و پری اعتقاد داشتند چنین‌می‌پنداشتند کـه جادوگران آنهـا را تسخیر می‌کنند و در شیشه بزندان می‌افگنند. شوکت‌می‌پندارد که‌چون‌خاك برباد‌رفته وغباراورا اگردرشیشه کنندپری که‌درشیشه است بهوا تبدیل می‌شود! آیاآشفته گویی بیش‌ازین‌ممکن است؟ وبازاومی گوید:

افتاد گیست خرقهٔ ما بخیه نقش ماست　　از جـاده کرده‌اند مگرپو دوتار ما؟

این بیت هم ازهمان قماش است که بیت پیشین بود .

معاندان کـه مرا دلخراش انفاسند　　بلفظ ناس و بمعنی تمـام نسناسند
برغم خودهمه گلچین عقل وزآن‌غافل　　که در مجاور گلزار دهر کنّاسند

(طالب آملی)

ترکیب دلخراش انفاس بسیارزشتست اگرچه می‌توان برای‌آن تعبیری دست وپا کرد و اما شاعر «درمجاور» را بجای «مجاور» یا «درمجاورت» بکار برده است!

آمیختهٔ برق نفس چون‌کشم آهی　　درخرمن گردون نگذارم پرکاهی
دود نفس شعله چـو خاشاك بسوزد　　آمیزش این برق مبیناد گیاهی

(طالب آملی)

مصراع نخستین از بیت اول یعنی «چون‌آهی کشم‌که آمیخته با برق نفس [من] باشد...» و بیت دوم نارساست مگـر آنکه ناسخان در آن دست برده و خرابش کرده باشند.

نزاکت اینقدر نی برگ‌گل‌نـی یاسمن دارد　　که هرعضوت بخوبی بوسفی‌در پیرهن دارد

(اسیر)

ازنزاکت سخن نمی‌گوییم! اما درمصراع دوم بخاطرحفظ ردیف «دارد» رابجای «باشد» آورده است.

زچشم بی نگه بودم خراب آباد غارتها  بحیرانی مژه برداشتم کردم عمارتها
هجوم داغ شوقت کرد ایجادسرشك من  عرق ریزست هرجاجمع می گردحرارتها
(بیدل)

درمصراع اول ازبیت اول شاعرفرق خراب و «خراب آباد»را ندانسته ومژه برداشتن را بمعنی مژه بالاکردن آورده است. درمصراع دوم ازبیت دوم عرقریز معنی «عرق انگیز» دارد ولی در پارسی عرقریز یعنی آنکه عرق می‌ریزد نه آنچه موجب عرقریزی شود.

اینها وصدها مورد ازینگونه خطاها، آنهم از زبان اهل بلاغت، خرابی و فساد زبان اهل مدرسه یا تمام سوادان ونیم سوادانِ زمان را بنیکی می‌رساند ودر نثر هم وضع برهمین منوالست و اگر بسراغ «اهل عمائم» آن روزگار برویم کاررا بسی آشفته‌ترمی‌یابیم چنانکه «گفتن نتوانیم».

پیداست که این فساد و تباهی زبان بگفتار اهل فلسفه «دفعی» نبود بلکه بتدریج و بمرور زمان حاصل شد. در آغاز این عهد آن تباهیها که مرده ریگ دوران تیموری بودودرجلد چهارم برشمرده‌ام، وجود داشت ودردوسده ونیم دیگر اندك اندك تباهیهای دیگردر زبان اهل ادب راه جست. احمدك زیبا بود آبله نیز برآورد!

در پایان این مقال باید گفت که این آشفته گویی وکم‌مایگی را نباید بپای همهٔ گویندگان آن زمان گذارد زیرا گروهی از آنان را می‌شناسیم که پای‌بندِ همهٔ سنتهای سخنوری بوده و پای درجای پای استادان پیشین مینهاده‌اند.

# بهرهٔ دوم

# شعرفارسی

## از نخستین سالهای سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم هجری[1]

**رواج شعروترویج شاعری**

دولت صفوی در ایران ودولت گورکانی درسرزمین هند هنگامی پا می گرفت که ادب‌فارسی خاصّه شعربصورت یکی از پایه‌های اصلی «کمالیّات» مورد توجه واستقبال همهٔ بزرگان روم و ایران و هند بود. هرشاه وشاه‌زاده و امیر و امیرزاده ، وهمهٔ آنان که می‌خواستند برمسندهای قدرت و جلال تکیه زنند خود را ناگزیر از فراگرفتن ادب می‌دانستند و یا بدان تظاهرمی کردند، و این «ادب» همان مفهوم وسیعی را داشت که «فرهنگ» از ایران عهد ساسانی ببعد داشته وخطّ و انشاء و شعرودانشهای‌ادبی ومقدماتی‌ازدانشها واطلاعات گوناگون رادربرمی گرفته‌است.

اینکه می‌بینیم در پایان عهدتیموری تقریباً همهٔ شاهان وشاه‌زادگان‌تیموری و بایندری و عثمانی و بهمنی ومغولی یا شاعرصاحب دیوان بوده و یا بهرحالی خود را در جرگهٔ پارسی گویان و یا ترویج کنندگان شعر و ادب فارسی در می‌آورده‌اند[1]، از آن بابت بودکه نمی‌خواستند از آن جنبهٔ کمالیِ مقبول عامه محروم باشند ویابه بیمایگی متهم گردند وهمین حالت ازپایان‌سدهٔ نهم‌وآغازسدهٔ

---

۱ــ بنگرید بهمین‌کتاب، ج۴، ص۱۲۹ ببعد.

دهم بشاهان و شاهزادگان صفوی و گورکانی هند و امیران جزء دکن ودیگران انتقال یافت چنانکه اگر بخواهیم همهٔ شاهان و شاهزادگان و یا امیران و بزرگان عهد را که بنحوی درترویج و یا شرکت درکار ادب وشعر کوشیده‌اند، برشماریم محتاج تألیف کتابی مشروح خواهیم بود.

درهمان حال که شاهان و بزرگان روم و ایران و فرارود و بویژه هند تلاش پرثمرخود را درین‌باب ادامه می‌دادند، بسیاری از اهل علم، حتی عالمان دین، و ادیبان و ادب شناسان وشاعرانی که از میان مردم برمی‌خاستند در احراز این خاصیت کمالی می‌کوشیدند و این کوششهای خود را بصورتهای گوناگونی مانندشاعری، تألیف وتدوین کتابها دربیان مبحثهای مختلف ادبی‌ازتاریخ‌وقصص گرفته تا تذکره و لغت، آشکار می‌نمودند ونتیجهٔ این امر آن شد که معرّفی کتابهای این عهد در رشته‌های شعر و ادب بنواقع نیازمند تدوین فهرستی طولانی باشد.

بیشتر این کوششها برگرد محورشعرشناسی وشاعرشناسی دورمی‌زد زیرا شعر روی رزمهٔ این کمالیّات واصل ومبنای آنها شمرده می‌شد؛ مالها برای شعر و شاعران صرف می‌گردید و سیم وزر بسیاردر این راه بذل می‌شد تا بجایی که بعضی از شاعران را، چنانکه خواهیم دید، در ایران و هند با پول کشیدند و هموزنشان سکهٔ رائج بدانان بخشیدند و این بخشندگیها بنوبهٔ خود بر رواج شعروتربیت شاعران و افزایش شمارهٔ آنان تأثیرداشت.

بهمین نسبت‌هم تاآنگاه که این روحیه درسرزمینهای یاد شده وجودداشت شعروشاعری درحال نشر و شمارهٔ شاعران در افزایش بود و ازآن روزگارکه روحیهٔ یاد شده در مرکزهای قدرت سستی یافت از شمار شاعران استاد کاسته شد. پس این نکته را نباید از یاد برد که وضع شعروادب در این دوران طولانی بیك حال نبود. از آغازکارتا دیرگاه در راه رواج و انتشار سیرمی‌کرد و سپس دورهٔ توقف وپس ازآن‌انحذال‌آن بخصوص دردربارشاهان‌صفوی ودستگاههای

قدرت ایرانی شروع شد ، بهمان‌حال و وضعی که در دانشهای عقلی و ادبی گفتیم و دیدیم.

## هند، قرارگاه شعر و ادب فارسی

سهم اصلی واساسی در گزاردن این خدمت‌شگرف بادربار گورکانیان هند وپادشاهان جزء دکن وامیران وبزرگانی بود که بیشتر ازایران بدان‌سامان می‌رفته وچون قدرت وثروتی حاصل می کردند درگاه خودرا بروی ادیبان‌وادب شناسان وشاعران می گشودند وکیسه‌های سیم‌وزر بپای آنان می‌ریختند؛ وباید اذعان کرد که اگرچنین نمی‌بود شعر وادب‌پارسی در آن روزگار چنان رشدی که یافته بود حاصل نمی کرد.

**بهمنیان و پادشاهان جزء دکن**

درآن اوان که‌ظهیرالدین بابُربرسرزمین هند لشکرمی کشید، سلسلهٔ پادشاهان بهمنی که دکن‌ومیسوررا درتصرّف‌داشت بضعف می گرایید و آمادهٔانقراض می‌شد وبجای آن‌دردکن چند حکومت جزءپدید می آمد که ازمیان‌آنها بویژه‌سلاطین‌نظامشاهی‌دراحمدنگر (از ۸۹۶ تا ۱۰۰۲ه) وعادلشاهی‌در بیجاپور ( از ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ ه ) وقطب شاهی درگلکنده ( از ۹۱۸ تا ۱۰۹۸ ه) درنگاهداشت شاعران ومؤلفان ایرانی‌بردیگران پیشی داشتند.

این سلسله های مختلف در بزرگداشت ادب و ادیبان فارسی میراث دار پادشاهان بهمنی بودندودربارهای خودرا بوجود وزیران ومنشیان وشاعران‌ایرانی می آراستند و گذشته ازین عالمان‌دینی‌ایرانی ومشایخ صوفیه بویژه‌جانشینان‌شاه نعمةالله ولی درنزد آنان مقام ومنزلت خاص‌داشتند زیرا سیدنعمةالله (م۸۳۴ه) در حیات خود پسرش شاه سیدنورالله رابدکن فرستاد و او نزد پادشاهان بهمنی مقام بلند و در میان مردم نفوذ بسیار داشت تا آنکه بعد از مرگ شاه نعمةالله پسر و جانشینش شاه سیّد خلیل‌الله بسبب رنجشی که از میرزا شاهرخ گورکانی حاصل کرده بود ببرادر پیوست.

میرزا قاسم فرشته درین‌باب می‌نویسد: «چون کاشف اسرار ازلی شاه نعمة‌الله ولی درسنهٔ اربع و ثلثین وثمانمائه درقریهٔ ماهان ودیعت حیات سپرده بحظایرقدس تشرّف فرمود، شاه خلیل‌الله نیزمع مخدومزاده های دیگر شاه حبیب الله غازی و شاه محب‌الله بدکن تشریف حضور ارزانی فرمود. شاه حبیب‌الله بدامادی سلطان احمدشاه[1] اختصاص یافت وشاه محبّ‌الله بدامادی شاه زاده علاءالدّین[2] معزّز گشت ... وعلی‌ای حال باین وصلت‌اولاد شاه خلیل‌الله باعلی مراتب دنیوی‌فایز گشته‌صاحب اعتبار گشتند ...» حبیب‌الله بکار ارشادپرداخت ومحبّ‌الله در کار-های دیوانی ولشکری مرتبهٔ بلند یافت و در اختلافهای اواخر روزگار بهمنیان دخالت می‌ورزید وعاقبت درهمان انقلابها بسال ۸۶۴ کشته شد[3].

بهرحال این نکته روشنست وپیش ازین‌هم دربیان حال بعضی از شاعران مانند حکیم آذری[4] و نویسندگان مثل خواجهٔ جهان عمادالدین محمود[5] دیده‌ایم که در دربار پادشاهان مذکور گروهی از اهل ادب‌وشعر ونثر فارسی بسرمی‌برده و از بخششهای‌آنان برخوردار بوده‌اندودرین‌باب‌شواهد بسیار درکتابها پراگنده است.

سلسله های عماد شاهی دربرار (۸۹۰ - ۹۸۰ه)، و بریدشاهی در بیدار (۸۹۸-۱۰۱۸ه)، وقطب شاهی در گلکنده (۹۱۸-۱۰۹۸ه)، و عادل‌شاهی در بیجاپور (۸۹۵-۱۰۹۷ه)،ونظامشاهی دراحمدنگر(۸۹۶-۱۰۰۴) که جای‌بهمنیان‌را در دکن گرفتند و اصل بیشتر آنان و بزرگان درگاهشان هم به ایران می‌رسید، باهمان رجال دستگاه بهمنی وباهمان زبان فارسی‌وهمان فرهنگ ایرانی آمیخته

---

۱- مراد احمدشاه ثانی بهمنی است که از ۸۳۸ تا ۸۶۲ ه پادشاهی می‌کرد.

۲- مراد علاءالدین همایونشاه بهمنی‌است که بعد از پدرش احمدشاه از ۸۶۲ تا ۸۶۵ سلطنت نمود.

۳- تمام اطلاعات مربوط بفرزندان شاه‌خلیل‌الله که در تاریخ فرشته آمده‌عیناً در طرائق‌الحقائق ج۳ص۳۸ ببعد باذکر مأخذ نقل شده است.

۴- همین کتاب، ج۴ص۳۲۳-۳۳۳.

۵- همین کتاب، ج۴ص ۲۹۹-۵۱۴.

بافرهنگ‌هندی برسرزمین‌دکن فرمانروایی کردند وحتی‌بعضی ازآنها مثل‌عادل‌شاهیان اولین بار اعتقاد بمذهب اثنی‌عشری رادرسرزمین‌هند آشکارنمودند[۱].

دربارهٔ مؤسس همین سلسلهٔ عادل شاهی یوسف‌عادلشاه (۸۹۵-۹۱۶ه)ازقول شاه طاهردکنی[۲] که از پیشروان مذهب اسمعیلی در عهد خود وصاحب نفوذبسیار در دکن بوده است ، نقل شده که گفته است[۳] بعداز مهاجرت از ایران و عزیمت بسوی دکن «در زمانی که ببندرکووه رسیدم باسید احمد هروی کهمردی کهنسال بود وعمر عزیز را در مملکت دکن خدمت یوسف عادلشاه صرف کرده ملاقات کردم. مردی بود خوش محاوره وخوش منظر، و ازفنون علم‌صاحب وقوف ودر روزگار یوسف عادل شاه واسمعیل‌عادل شاه[۴] بمنصب صدارت معزز و مکرم بوده، ومن تا وقتی که در بندرکووه بودم بنقل حکایات رنگین ولطیفه‌های نمکین زنگ کلفت و اندوه از آینهٔ ضمیرمی‌زدود، شنیدم که می گفت: یوسف‌عادل شاه تجربهٔ روزگار بسیارداشت وبسخاوت وعلم موصوف بود وبشجاعت وعدالت و بانواع حسنات معروف، خط نستعلیق را خوب نوشتی و در علم عروض وقافیه وقوف تمام داشتی ودرعلم‌موسیقی سرآمدروزگار بود، طنبور وعودنیکونواختی و اهل هرفن را اعزاز واکرام نمودی، وهمواره در مجلس او شعرقدما خوانده شدی، وگاهی نیز خود شعر گفتی واین اشعار ازوست :

تا بار غم عشق کشد قافلهٔ ما — گلها شکفد هرطرف از مرحلهٔما
با آنکه بجان باتونکردیم بخیلی — پیش دگران بهرچه کردی گلهٔ ما
تبخاله بلب آمد و بربارهٔ عشقت — رفتیم که شد هادی ره آبلهٔ ما
ما مسئلهٔ فقه ندانیم چو یوسف — آسان شده از عشق بتان مسئلهٔ ما

* *

۱ــ طرائق‌الحقائق،ج۳ص۴۲.
۲ــ دربارهٔ او بنگرید بیخش نویسندگان فارسی درهمین‌جلد.
۳ــ طرائق الحقائق ج۳ص۴۲ــ۴۵.
۴ــ جانشین یوسف عادلشاه که از ۹۱۶ تا ۹۲۱ پادشاهی کرد

۴۴۸ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

* *

دوشینه بر آستان یار از سردرد — می‌مالیدم‌سرو دودست‌ورخ‌زرد
برحلقهٔدر دست زدم گفت‌چرا؟ — بیهوده بود کوفتن آهن سردا »

نظامشاهیان احمد نگر دکن نیز همین وضع رادرنشر مذهب‌دوازده‌امامیان و زبان وادب فارسی و فرهنگ ایرانی وپرورش عالمان و ادیبان پارسی گوی داشتند ودرین راه بویژه کوششها وهمکاریهای شاه طاهردکنی، پیشوای‌اسمعیلیان که از بیم‌شاه اسمعیل بهند گریخته بود، شایان توجهست[1]. خود او وبرادرش شاه جعفر و فرزندانش شاه حیدر و شاه ابوالحسن نیز با نظامشاهیان احمدنگر و عادلشاهیان بیجاپور رابطهٔ نزدیك داشته‌اند ودرین باره بازهنگام تحقیق دراحوال شاه طاهر دکنی سخن‌خواهم گفت .

بسیاری از ادیبان وشاعران ایران که در سدهٔ دهم ویازدهم بهندوستان‌رفتند در خدمت همین پادشاهان جزء دکن‌بسرمی‌بردوآنان را مدح می گفته‌اند وچون بیشتر پادشاهان مذکور یاخود شعر می‌سروده ویا دوستدار شعر فارسی بوده‌اند ، با آن ادیبان وشاعران رابطهٔ دوستانه می‌داشته وآنان را درشمار ندیمان خود در می‌آورده‌اند ومراجعه بسر گذشت شاعرانی چون ملك‌قمی، نظیری نیشابوری ، ظهوری ترشیزی، نویدی اصفهانی و عرشی وهمانند گانشان این معنی را روشنتر خواهد کرد .

---

۱ــ بنگرید بتاریخ فرشته جلد دوم از مقالهٔ سوم‌ضمن احوال نظام‌شاه بحری‌ونیز رجوع شود بطرائق الحقائق ج۳ ازص۵۷ ببعد.

**پادشاهان دهلی و دیگر جایهای هند**

مقارن همین احوال در دهلی ودیگر جایهای هند هم‌شعر و ادب فارسی خریدارانی داشت. در این اوان هندوستان در دست چندین دولت بزرگ و کوچك مسلمان بود مانند حکومت لودیان وشیرشاهیان دردهلی، وپادشاهان بنگاله، مالوه، گجرات، کشمیر و خاندیش که همهٔ آنها کم وبیش پارسی دوست و گاه پارسی سرای بوده‌اندواز آن میان سکندر شاه‌لودی (۸۹۴-۹۲۳ه) دومین پادشاه از سلسلهٔ لودیان دهلی «با شاعران نشست وبرخاست بسیار داشت و خود هم صاحب طبع بود و گاه گاهی نظمی بتخلص گلرخ بآن روش قدیم هندوستانیان می گفت و صحبت او بشیخ جمالی ازین رهگذر خوش برآمده بود واین چند بیت از نتایج طبع سلطانست که در غایت تقلید بصنعت گفته :

سروی که تن پیرهن و گل بدنتش — روحیست مجسم که در آن پیرهنتش
مشك ختنی چیست که صد مملکت چین — در حلقهٔ آن زلف شکن در شکنتش
گلرخ چه کند گوهر دندان ورا وصف — همچون در سیراب عدن در دهنتش»[1]

توجه همین سکندرشاه باعث شده بود که دهلی بیش از روزگاران گذشته اهمیت ادبی یابد چنانکه مقارن حملهٔ ظهیرالدین بابر بهندوستان (۹۳۲ه)، درین راه باشهرهای ایران رقابت می کرد ونه تنها بیشتر مسلمانان درآنجا و سرزمینهای تابع آن پارسی دان بودند بلکه «کافران بخواندن ونوشتن خط فارسی که تاآن زمان درمیان‌ایشان معمول نبودپرداختند»[2]. پیداست که مقصوداز «کافران» کسانیست که کیش‌هندویی داشتند وازاین پس وبویژه درعهد گورکانیان چند شاعرونویسندهٔ پارسی گوی ازمیان آنان برخاستند و «یکی‌ازشعرای عهد سلطان سکندر برهمن بود[3]. می گویند که‌باوجود کفر کتب‌علم‌رسمی‌رادرس‌میگفت‌واین‌مطلع ازوست...

---

۱ــ منتخب التواریخ، عبدالقادر بداؤنی، کلکته ۱۸۶۵، ج۱ص۳۲۳ .

۲ــ تاریخ فرشته، محمدقاسم فرشته ابن‌هندوشاه استرابادی، ج۱ص۳۴۴ .

۳ــ اوغیرازچندبهان برهمن‌است که ترجمهٔحالش‌رادربخش شاعران‌خواهیدید.

۴۵۰ ــــــ

شاهزادگان تیموری ایران‌ودل نمود گیهایشان بشعرپارسی پیش‌ازین درجلدچهارم سخن گفته‌ام ودراینجا بشمه‌یی ازکارهایشان درهند، ونیز بخلاصه‌یی از اشتغالات ادبی آنان اشارت خواهم کرد:

ظهیرالدین محمد بابرشاه (م ۹۳۷ ه) باهمهٔ سر گرمیها که در زدوخورد با ازبکان وتسخیر کابل وبدخشان وقندهار وسپس فتح هندوستان داشت، از پرداختن بکارهای ادبی وعلمی غافل نمی نشست. «از مؤلفاتش رساله‌یست درعروض و رساله‌یست در مختصر وتاریخیست در وقایع احوال خود (= واقعات بابری)، و صحبت فضلا وعلما را بسیار دوست می‌داشته وخودنیزطبع شعرداشته وشعرهموار می گفته، از آن جمله اینست:

آمد بهار و دلشده‌یی را که یار نیست — پروای لاله زار و هوای بهار نیست
در روزگار منه بسی دیده ام ولی — چشم‌تو فتنه‌یست که درروزگار نیست

مولانا شهاب‌الدین معمایی[1] رساله‌یی درتبیین و توضیح علم معمانظم کرده بدیشان فرستاد وپادشاه بعداز مطالعه‌این رباعی گفته باصلهٔ لایق بوی‌روان ساخته:

نامت ز عجم رفته بملک عربست — و زنامهٔ تو در دل محزون طربست
هر کس بدر آرد از معما نامی — نام‌از توبرآورد معما عجبست...»[2]

تخلص در شعر «بابر» بود[3] واو بترکی نیز شعر می سرود[4] و دیوانش بطبع رسیده[5].

---

۱ــ وی از ادیبان مشهور آغاز قرن دهم‌هجریست. بابردر«واقعات بابری»دربارهٔ وقایع هشم ربیع‌الاول سال ۹۳۵ نوشته‌است که «خواندمیر مورخ کتاب حبیب‌السیر ومولانا شهاب‌الدین معمایی ومیرزا ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هریک‌در فن خود یدطولی داشتند در آن روز آمده ملازمت کردند و نوازشات یافته ازجملهٔ مذربان گشتند». (نقل از تاریخ فرشته، ج۱،ص۳۹۲)

۲ــ هفت اقلیم، امین‌احمد رازی، تهران، ج۱،ص۲۲۶ــ۲۲۷.

۳ــ [illegible] با برپیش کوش که عالم دوباره نیست.

۴ــ همین کتاب، ج۲،ص۱۳۳.

۵ــ ونیز بنگرید تاریخ فرشته، بمبئی ۱۸۳۲، ج۱،ص۳۹۲.

نصیرالدین همایون (۹۳۷ - ۹۶۳ ه) پسر و جانشین بابر هم گذشته از معاشرت با ادیبان وشاعران وهنرمندان نگهداشت آنان، بخودشعرپارسی می‌سروده و«همایون» تخلص می کرده ، وچنانکه ابوالفضل علّامی نوشته دیوانی داشته که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ اکبر پادشاه محفوظ بوده است[۱]. وی که باسپهسالار معروف خود محمّد بیرام خان[۲] دوستی داشت، زمانی که بیرام در قندهار بسرمی برداین رباعی را برایش فرستاد :

ای آنکه انیس خاطر محزونی — چون طبع لطیف خویشتن موزونی
چون می‌دانی که بی‌تو چون می گذرد — چون می پرسی که درفراقم چونی[۳]

امین احمد رازی[۴] سه‌رباعی زیرین را ازهمایون نقل کرده است :

یا رب که رضای دل درویشان ده — این ریش دل شکسته را درمان ده
حدنیست که گویم این بده یا آنده — چیزی که رضای تو در آنست آن ده

*

جمعست دلم با تو درون خانه — در تفرقه‌ام بی توچو در ویرانه
چون باتوشوم باخودم وهشیارم — چون بی توشوم بی خودم ودیوانه

*

یا رب بکمال لطف خاصم گردان — واقف بحقایق خواصم گردان[۵]
از عقل جفاکار دل افگار شدم — دیوانهٔ خودخوان وخلاصم گردان.

معروفست هنگامی که همایون از بیم شیرشاه افغان و نفاق برادران بایران

---

۱- آیین اکبری، کلکته ۱۸۷۷، ج۱، ص۳۶۸.

۲- بشرح حالش درهمین جلد رجوع کنید ونیز بنگرید بمآثرالامراء، میرعبدالرزاق خوافی، ج۱، کلکته ۱۸۸۸، ص۲۷۱-۲۸۲.

۳- تاریخ فرشته، ج۱ ص۲۵۱.

۴- هفت اقلیم، ج۱، ص ۴۳۶.

۵- این مصراع ازتاریخ اکبری ج۱ ص ۲۷۱ نقل شده و در نسخهٔ چاپی هفت اقلیم چنین است: «اززمرهٔ عارفان خواصم گردان».

پناه می‌برد در «غـرهٔ شوال ۹۵۰ محبت نـامه‌یی بنام شاه تهماسب ماضی صفوی نوشت که مُعنون باین ابیات بود:

خسروا عمریست تا عنقای عالی همتم  قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگارسفلهٔ گنـدم نمای جو فروش  طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
دشمنم‌شبرست اما پشت برمن کرده‌بود  وین‌زمان‌از ناحفاظی‌روی‌برمن کرده‌است
التماس از شاه آن دارم که‌بامن آن کند  آنچه باسلمان‌علی در دشت ارژن کرده‌است...»[1]

مولوی محمدمظفر حسین‌صباؤلف روز روشن دنبال بیتهای زَبرین «این چندشعر از کلام همایون» آورده‌است:

داغ عشق تو برجبین منست  خاتـم لعل تو نگین منست
تا که گشتم چوخاك بردر تو  پشت بام فلك زمین منست

*

دریا دلیم و دیـدهٔ مـا معدن دُرست  گردست ماتهیست‌ولی‌چشم‌ما پُرست

*

این‌نه‌سروست که درباغ قدافراخته‌است  شمع سبزست که پروانهٔ‌او فاخته است

*

ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب  حال دل خود مگوی با هیچ طبیب
کاری کـه تـرا بـآن جفـاکار افتـاد  بس قصهٔ مشکلست و بس امرعجیب

*

ای‌آنکه جفای تو بعالم علمست  روزیکه ستم نبینم ازتـو ستمست
هر غم که رسد ازستم چرخ بدل  ماراچوغم عشق توباشدچه‌غمست

ازشعرهای دیگر او دوغزل درتاریخ فرشته[2] ودیگرمأخذها نقل شده‌است.

---

۱- روزروشن، تهران ۱۳۴۳، ص۹۳۱-۹۳۲.
۲- ایضاً ص۹۳۲.
۳- تاریخ فرشته، ج۱، ص۴۵۱.

وی گروهی از شاعران پارسی گوی را در دربار خود داشته مثل جلالی هندی، نادر سمرقندی، جنونی بدخشانی، خواجه ایوب ماوراءالنهری، درویش سمرقندی و قاسم کاهی و جز آنان.

غیر از همایون، پسران دیگر بابر میرزا کامران (م ۹۶۴ ه) و میرزا عسکری (م ۹۶۱ ه) و میرزا هندال (م ۹۵۸ ه) هم هرسه شاعر بوده‌اند. اینست غزل از میرزا کامران است:

چشم برراه تو داریم و شد ایامی چند — وقت آن شد که نهی جانب ما گامی چند
بهر صید دل ما دانهٔ خال تو بس است — هردم از زلف مه برسر آن دامی چند
آنکه هرگز نفرستد سوی ما پیغامی — چه شود گر کندم شاد بدشنامی چند
ما خرابانی و رندیم، تو با ما منشین — حیف باشد که نشینی تو و بدنامی چند
کامران این غزل تر بهمایون بفرست — باشد از مهر کند سوی تو انعامی چند

و این رباعی از میرزا عسکری:

ای عسکری ارمست مدامی خوش باش — ور معتقد باده و جامی خوش باش
گفتی بخرابات نباشم بی او — با یار اگر در این مقامی خوش باش

ورباعی زیبای ذیل را میرزا هندال سروده:

زآن قطرهٔ شنم که نسیم سحری — از ابر جدا کند بصد حیله گری
تا بر رخ گل فشاند ای رشک پری — حقا که هزار بار پاکیزه تری[1]

جلال‌الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ ه) جانشین همایون، درمرتبه‌یی از ترویج شعر پارسی وپرورش شاعرانست که هیچکس ازشاهان ایران وهند و منتسب به فرهنگ ایرانی بدان نرسیده است وعجیبست که سپهسالار این پادشاه یعنی میرزا عبدالرحیم خان خانان پسر بیرام خان درتشویق شاعران و گردآوردن آنان در درگاه خود با مخدوم خویش همچشمی و با او آهنگ همسری داشت و ازینرو بسیاری ازشاعران عهد آن دو ستایشگر هردو بوده وببارگاه این دو بزرگ بیکسان تعلق و

---

۱ــ دربارهٔ این سه شاهزاده بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۲۲۹ــ۲۵۶.

ارتباط داشته‌اند. دربارهٔ این سردار بزرگ شعرگوی و شعر دوست بجای خود سخن خواهیم گفت اما مخدوم نام‌آورش اکبر با آنکه باندازهٔ پدر از دانشهای زمان آگاهی نبود، شعر فارسی را از و بهتر می‌سرود. دربارهٔ او گفته‌اند که روز آدینه آغاز ماه جمادی‌الاول سال ۹۸۷ در فتحپور سیکری بر منبر رفت و بیتهای زیرین را که خود سروده بود بجای خطبه برخواند:

خداوندی که ما را خسروی داد — دل دانا و بازوی قوی داد
بعدل و داد ما را رهنمون کرد — بجز عدل از خیال ما برون کرد
بود وصفش ز فهم و عقل برتر — تعالی شأنه الله اکبر

دربارهٔ زنی هندو منیار نام که چوری (دستبند) می‌فروخته چنین گفت:

منیار که خون شد دلم از دوری او[1] — من بسار غمم ز دست مهجوری او
در آینهٔ چرخ نه قوس قزحست — عکسی است نمایان شده از چوری او

واین بیتها که بقول امین رازی «بین‌الجمهور مشهور» بود، ازوست:

دوشینه بکوی می فروشان — پیمانهٔ می بزر خریدم
اکنون ز خمار سر گرانم — «زردادم و دردسر خریدم»[2]

*

از بار گنه خمیده پشتم چه کنم — بی راه بمسجد نه گذشتم چه کنم
نی در صف کافر نه مسلمان جایم — نی لایق دوزخ نه بهشتم چه کنم

*

شبنم مگو که برورق گل فتاده است — کآن قطره‌ها ز دیدهٔ بلبل فتاده است

*

---

۱ــ این مصراع را در بعضی از تذکره‌ها چنین ضبط کرده‌اند: «من یاد دلم که خون شد از دوری او» (روزروشن، تهران، ص ۷۰) ولی آنکه در متن آمده از هفت اقلیم واز عرفات عاشقین است. گویا آنها که معنی منیار را نمی‌دانسته‌اند بیت را بگمان خود اصلاح نمودند. در نسخهٔ چاپی هفت اقلیم این اسم باشتباه «مینا» چیده شده.

۲ــ این مصراع تضمین است.

گریه کردم زغمت موجب خوشحالی شد

ریختم خون دل از دیده دلم خالی شد [۱]

این نکته را نباید فراموش کرد که بعضی از مؤلّفان مانند ملّاعبدالقادر بداؤنی در منتخب التواریخ (چاپ کلکته، ۱۸۶۴ میلادی) ونّواب محمّدصدیق حسنخان مؤلف تذکرهٔ شمع انجمن (چاپ بهوپال ۱۲۹۳ه) جلال‌الدین اکبر را ضمن متهم داشتن بکفر والحاد به‌بیسوادی هم موصوف کرده‌اند ، لیکن اگرچه این پادشاه مانند پدر ونیای خود و بسّنت خاندانش فرصت فراگیری دانشهای زمان نداشت، امّاهم از کردار و گفتارش، وهم‌از اشارات معاصرانش وازآنجمله ابوالفضل علّامی دراکبرنامه، پیداست که فارسی نیك می دآنست و با اثر های شاعران بزرگی چون مولوی وحافظ آشنایی داشت. امّا والاترین فضیلت اودر نظر پارسی گویان همانا تشویق وترغیب سخنوران پارسی و بزرگداشت آنان و نواختنشان بمال ونعمت بسیار بود وهمین کارستودهٔ او بود که مایهٔ جلب پارسی گویان ایران وهند بدرگاه وی ونیز انگیزه‌یی بزرگ درتحریض صاحب طبعان روزگار بوقف کردن عمر درراه شعر وادب پارسی وآموختن آنها گشت که طبعاً دنبالهٔ آن پس اززوال عمر آنِ نیکمرد، بدین آسانیها منقطع نمی گردید. سنّتی هم که او در دربار گورکانیان هنداز حیث انتخاب ملك‌الشعرا وترتیب دادن‌صفهای شاعران در تشریفات رسمی وتعیین راتبه و وظیفه برای سخنوران و برگماشتن بعضی از فاضلان بتألیف کتابهای فارسی ویا ترجمه ازهندی بپارسی گذارده بود، تادیرگاه باقی ماند و حتی قشر پرستیهای اورنگ زیب هم نتوانست رخنه‌یی در آن پدید آورد. گذشته ازینها دل نمودگیهای جلال‌الدین اکبر بشعر و شاعران پارسی موجب شد که بزرگان درگاه او ازمیرزا عبدالرحیم خانخانان گرفته‌تاهمهٔ

---

۱ــ دربارهٔ اشعار جلال‌الدین اکبر پادشاه بنگرید به: هفت اقلیم، تهران،ج۱،ص ۴۴۹؛ عرفات العاشقین، تقی‌الدین اوحدی، خطی؛ روز روشن، تهران ۱۳۴۳،ص ۶۹ ــ ۷۰؛ نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص۴۳ــ۴۴؛ تذکرهٔ میخانه، تهران ۱۳۴۰، حاشیهٔص ۱۵۸ــ۱۵۹ وجزآنها .

منصبداران خرد وبزرگ دیگر و همچنین امیران وشاهـان تابع او در قندهار و کابل و سند وهند ، هریك بگونه‌یی همّت بتربیت و نگهداشت سخنوران پارسی بگمارند .

بدینگونه باید پذیرفت که باروری ادب پارسی که براثر تشویقهای شاهان و شاهزادگان تیموری ازعهد میرزا شاهرخ وپسرش میرزا بایسنقر آغاز شده و در دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در مرکز ادبی وهنری هرات بکمال رسیده بود، با پادشاهی جلال‌الدین اکبر ازسر گرفته شد واین‌بار ثروت سرشارپادشاهان وامیران هند ودکن خاصه گورکانیان ووزیران وسرداران وصوبه‌داران و پایه‌وران بارگاه آنان نیروی بیشتری بدرخت تناور پارسی وبارَوری دراز آهنگ آن در هند وایران بخشید وحتی پادشاهان صفوی راکـه یکچند ، از دوران توبه کاری تهماسب و انقلابهای بعد ازوتاعهد استقرار قدرت شاه عباس،نسبت به‌نگهداشت شاعران پارسی گوی کم اعتنا گردیده بودند، بخود آوردووضعی راکه درعهدشاه عباس و اندکی بعدازو در ایران خواهیم دید، نسبت‌بتربیت سخنوران باعث‌شد.

شمارهٔ شاعرانی که در دربار جلال‌الدین اکبر بسرمی‌برده ویابدان‌انتساب داشته واز دور ونزدیك اورا مدح می گفته‌اند بسیار است. ابوالفضل علّامی در آیین اکبری ذیل‌عنوان «قافیه سنجان» شاعران زیرین را که منتسب بدربار اکبر بوده‌اند، ذکر کرده‌است[1]: ملك‌الشعرافیضی ـ خواجه حسین‌ثنایی مشهدی ـ غزالی مشهدی ـ عرفی شیرازی ـ نظیری نیشابوری ـ حزنی اصفهانی ـ قاسم کاهی ـ میلی هروی ـ جعفربیك‌قزوینی ـ خواجه حسین مروی ـ حیاتی گیلانی ـ شکیبی اصفهانی ـ انیسی‌شاملو ـ صالحی هروی ـ محوی همدانی ـ حرفی ساوجی ـ قراری گیلانی ـ عنابی نجفی ـ ملامحمّد صوفی مازندرانی ـ جدایی ـ وقوعی نیشابوری ـ خسروی قائنی ـ وفایی اصفهانی ـ شیخ سافی ـ رفیعی کاشی ـ غیرتی شیرازی ـ حالتی ـ سنجر کاشی ـ جذبی ـ تشبیهی کاشانی ـ اشکی‌قمی ـ اسیری رازی ـ فهمی‌رازی ـ قیدی‌شیرازی ـ پیروی ساوجی ـ کامی‌سبزواری ـ پیامی ـ

۱ـ آیین اکبری، کلکته ۱۸۷۷، ص ۲۳۵ـ۲۶۲ .

سیّد محمّد هروی ـ قدسی کربلایی ـ حیدری تبریزی ـ سامری ـ قربی ـ فسونی شیرازی ـ نادری ترشیزی ـ نوعی مشهدی ـ باباطالب اصفهانی ـ سرمدی اصفهانی ـ دخلی اصفهانی ـ قاسم ارسلان مشهدی ـ غیوری حصاری ـ قاسمی مازندرانی ـ رهی نیشابوری.

گذشته ازینان گروهی ازشاعران معروف را می‌شناسیم که در دربار اکبر می‌زیسته ویا وابسته بآن بوده‌اند مانند: بایزید هروی ـ درویش بهرام سقای ماوراء النّهری ـ حرفی کشمیری ـ صبوحی جغتایی ـ مشفقی بخاری ـ فکری مشهدی ـ صبوحی کابلی ـ نوبدی نیشابوری ـ روغنی ـ سهمی بخاری ـ شیخ حسین صوفی چشتی ـ فارغی کابلی ـ هاشم قصّه خوان متخلص بمحترم وجز آنان.

ازین پس تاچند گاه شمارهٔ شاعران بارگاه گورکانیان هندوبزرگان درگاهشان فراوان وعاطفت پادشاهان و رجال دربارهٔ آنان فزایان بود.

نورالدین جهانگیر پادشاه (۱۰۱۲-۱۰۳۷ ه) نخستین میراث‌دار این گنجینهٔ بزرگ بود که هم خود وهم بانوی تهرانیش نورجهان بیگم (م۱۰۵۵ ه) شاعر و دوستدار شاعران و حامی آنان بوده‌اند. جهانگیر که پیش از پادشاهی سلیم نام داشت، پس ازجلوس خودرا بنام جهانگیر وبلقب نورالدّین خواند. وی چه در دوران ولیعهدی وچه درعهد پادشاهی گروه بزرگی ازشاعران رادرشمار ستایشگران خود داشت. مانند نیای خود بابُر «واقعات» حیات خویش را از زمان ولادت تا هنگام تألیف کتابی بنام توزك جهانگیری یادداشت نمود امّا نه بترکی بلکه بفارسی، وبعضی ازطبع آزماییهای ادبی خودرا هم درشمار این واقعات درآورد. یك بار بیت زیرین را از میرزا عبدالرحیم خانخانان:

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق  یك زنده کردن تو بصد خون برابرست

بربدیهه چنین جواب گفت:

از من متاب رخ که نیم بی تو یك نفس  یك دل شکستن تو بصد خون برابرست

وچون خواند چندتن از شاعران درین استقبال بااو همراهی کردند. بار دیگر که عادل خان از سران بزرگ دولتش را بسرداری وولایت سراسر دکن برگزیداین

رباعی را برتصویر خویش بخط خود نوشت و برایش فرستاد:

ای سوی تو دائم نظر رحمتها — آسوده نشین بسایهٔ دولت ما
سوی تو ضعیفه خوش کن و روزی چند — تا معنی ما ببینی از صورت ما

وقتی خانخانان مقراض مشهور جامی و بهریک گل زحمت صد خار می‌باید کشید» را تتبع کرد و بهمان وزن وقافیه سرود. میرزا رستم صفوی[1] و میرزا مراد پسراو نیز بدین وزن وقافیه طبع آزمودند و چون این معنی بعرض جهانگیر رسید مطلع ذیل را بربدیهه سرود:

ساغر می پورخ گلزار می‌باید کشید — ابر بسیارست می‌بسیار می‌باید کشید

بدینگونه استقبالها ونیز ببعضی ازبیتها ورباعیها که بمناسبتهایی می‌سرود، در توزك او چندبار اشاره شده است[2]. غزل ورباعی را بدنمی‌ساخت وبنام خود جهانگیر تخلص می‌کرد. درخدمت فیضی‌فیاضی شاگردی کرده وبردست‌میرزا عبدالرحیم خانخانان برآمده بود. ازوست:

من‌چون کنم که‌تیرغمت‌برجگر رسد — تا چشم نارمیده دگر برد گر رسد
مستانه می خرامی‌ومست هر عالمی — امید می کنم که مبادا نظر رسد
دروصل‌دوست‌مسلم‌ودرهجر بی‌قرار — داد ازچنین‌غمی که مرا سربسر رسد
مدهوش گشته‌ام‌که بپرسم‌ره وصال — فریاد از آن زمان که‌مرا این‌خبر رسد
وقت نیاز و عجز جهانگیر هرسحر — امید آنکه شعله و نور اثر رسد[3]

بیتهای زیرین را درموصف کشمیرساخته

شده مشکبو غنچه در زیر پوست — چو تعویذ مشکین ببازوی دوست
غزلخوانی بلبل صبح خیز — تمنای میخوار تان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آبگیر — چو مقراض زرین بقطع حریر

---

۱ــ متخلص به «فدائی». دربارهٔ او بزودی سخن خواهم گفت.

۲ــ بنگرید به «توزك جهانگیری» چاپ لکنهو، صفحه های ۱۱۲، ۱۵۰، ۲۳۲، ۲۴۶.

۳ــ نقل ازتوزك جهانگیری ص۷۷.

بسنفشه سر زلف را خم زده　　گره در دل غنچه محکم زده [۱]

واین بیتها دروصف مجلسی است که همسرش نورجهان بیگم آراسته بود:

دل افروز بزمی شد آراسته　　بخوبی بدان سان که دل خواسته
فگندند در پیش این سبز کاخ　　بساطی چو میدان همّت فراخ
ز بس نکهت بزم می رفت دور　　فلك نافهٔ مشك بود از بخور
شده جلوه گر نازنینان باغ　　رخ افروخته هریکی چون چراغ [۲]

ونیز اوراست:

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده　　اندوه دل وسوسه ناکت خورده
مانندهٔ قطره های باران بزمین　　جا گرم نکرده‌ای که خاکت خورده

*

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد　　آیینهٔ خویش را جلا خواهد داد
هرجا که شکسته‌یی بود دستش گیر　　بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

همسر محبوب جهانگیرپادشاه، نورجهان بیگم دختر اعتمادالدوله غیاث‌الدین محمّد تهرانی ازتبار خواجه ارجاسب امیدی رازی بود. هم شاعران را تشویق می کرد و هم خود شعر می‌سرود. دربارهٔ او و سخنش، آنجاکه از تبار خواجه ارجاسب یاد خواهیم کردسخن گفته خواهد شد.

شهاب‌الدین محمدشاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ه) پسروجانشین جهانگیر در ذوق ودانش وادب وارث پدر ونیاکان خود بود. بمعماری وهنرهای ظریف دلنمودگی بسیار نشان داد. عمارت تاج محلّ دراگره که برای آرامگاه زن محبوبش ممتاز محلّ دخترآصف‌الدوله (برادر نورجهان‌بیگم) ساخته‌وخود نیزدرآن مدفونست، ازشاهکارهای فنّ‌معماری درجهانست. وی‌درشعرودانش شاگردقاسم‌بیگ تبریزی وحکیم دوایی گیلانی وشیخ‌ابوالخیر و وحیدالدّین گجراتی‌بود. دربارش بوجود بسیاری ازفاضلان وپزشکان وشاعران زمان آراسته بود، از شاعران حاجی محمد

---

۱ـ توزك جهانگیری، ص ۱۹۱.

۲ـ ایضا ص۳۰۳.

جان قدسی، ابوطالب کلیم کاشانی ملك‌الشعرا ، سعیدای گیلانی ، حکیم رکنای کاشی، میرزا محمدطاهر آشنا، امان‌الله امانی،الهی همدانی، حکیم حاذق گیلانی، میریحیی کاشی، میرزا رضی دانش، صبدی تهرانی، صائب تبریزی و جز آنان؛ و ازمورخان ونویسندگان ملا منیر لاهوری صاحب «انشاء منیر» ، ملا عبدالحمید لاهوری مؤلف پادشاهنامه، محمدصالح کنبوه لاهوری نویسندهٔ «عمل صالح» یا شاهجهان‌نامه، میرزاجلال‌طباطبایی‌مؤلف شاهجهان نامه.ـ می‌نویسند که‌شاهجهان دربخشش درم ودینار بشاعران بی اختیار بودچنانکه درپاداش قصیده‌یی ازحاجی محمدجان قدسی بوزن او روپیه بخشید و ازین راه پنجهزار وپانصد روپیه نصیب شاعرشد[1].

پسرو ولیعهد شاهجهان، دارا شکوه (م۱۰۶۹ه) نویسنده وشاعری فاضل‌بود، باعارفان وشاعران مصاحبت ومعاشرت داشت. نوشته‌اند[2] که بمیرزا رضی دانش (م۱۰۷۶) درپاداش بیت زیرین از غزلی[3] :

تاك را سیراب کن ای ابرنیسان در بهار
قطره تامی می تواند شد چرا گوهرشود

صدهزار روپیه برسم انعام بخشید وخود درجواب آن چنین سرود :

سلطنت سهل است خود را آشنای فقر کن
قطره تا دریا تواند شد چرا گوهر شود

کوشش او درترجمهٔ اثرهای عرفانی و حکمی هند بفارسی ، بهمت خود یابدست کسانی که برمی گزید، درحقیقت دنبالهٔ کارجلال‌الدین اکبر درشناساندن

---

۱ـ پادشاه نامهٔ عبدالحمید لاهوری، کلکته ۱۸۶۷، ج۲ص۱۲۲.

۲ ـ بهارستان سخن ، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۶۹ ؛ نتایج الافکار ، بمبئی ۱۳۳۶ ص ۲۴۷ .

۳ـ تمام آن غزل اینست:

موسم آن شد که‌ابرترچمن پرور شود — نکهت گل مایهٔ شور جنون درسرشود
تاك را سیراب کن ای ابرنیسان‌دربهار — قطره‌تامی می‌تواندشد چرا گوهرشود

←

میراث فکری وادبی ودینی هندوان بمسلمانان بود. دربارهٔ این شاهزادهٔ آزاده که اورا بتهمت الحاد بااهل و تبار از میان بردند، بهنگام مطالعه در وضع نثرپارسی یاد خواهم کرد.

اورنگ‌زیب عالمگیر پادشاه ( ۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ ه ) آخرین پادشاه بزرگ از گورکانیان هندبود که درپادشاهیش جیرگی وشکوهمندی آن خاندان بحد اعلای خود رسید. وی منشی ماهری بود و بدانشهای ادبی وقوف تمام داشت. در دوران شاهزادگی وصوبه داری دکن بشعر وادب ومعاشرت باشاعران توجه داشت[1]، لیکن بعد از آنکه برپدر عصیان ورزید و برادر خود دارا شکوه را که ولیعهد بود مقبد ساخته ببهانهٔ اینکه عالمان شرع بالحادش فتوی داده‌اند، نسبت خودسیاست دینی سختی درپیش گرفت و آن آزادمنشی راکه جلال‌الدین اکبر نسبت بهندوها داشت وجهانگیر وشاهجهان هم آن را رها نکرده بودند، ببهانهٔ دینی از میان برد وحتی برآنان جزیه مقرر کرد واز این راه برتشویش خاطرشان افزود[2] بدنبال چنین سیاست ریاکارانه‌یی اورنگ زیب نسبت بشاعران هم همان رفتاری راکه پیش ازو شاه تهماسب صفوی درایران داشت تکرار نمودبدین معنی که «بنابرپاس مراتب شریعت... باشعر رغبتی وباشعرا توجهی» نمی کرد[3] وحتی بشاعران توصیه می نمود که بعد از آن فکرشعر نکنند[4]. بااینهمه در عهد او هنوز نامانده شاعران پیشین وشاعران دیگری که هم در عهد وی نام برآوردند در هند بسیار بودند که گروهی ازآنان ازهندبرخاستندمانند غنی کشمیری، ناصرعلی سهرندی (سرهندی)،

---

← نالهٔ بلبل نهان درپردهٔ برگ گل است — بی‌دماغم گاش ازین باب پرده‌باز نگردد
ما بذوق گریهٔ مستی درین بزم آمدیم — می بده ساقی بقدرآنکه چشمی تر شود
راز پوشیدن نباید دانش ازپیتاب عشق — در میان انجمن پروانه [illegible]

۱ـ بهارستان سخن، ص ۶۰۲.

۲ـ مآثرالامراء، میرعبدالرزاق خوافی، ج ۲ کلکته ۱۸۹۰ ص ۲۰۸.

۳ـ بهارستان سخن، میرعبدالرزاق خوافی، ص ۵۳۷، ۵۸۲.

۴ـ ایضاً ص ۵۳۷.

غنیمت کنجاهی گجراتی، عبدالقادر بیدل ودیگران؛ وحتی، عده‌یی ازشاعران ایرانی وهندی درعهد او وبفرمان اوصاحب مقامهای بلند دولتی شدند مانند حسن بیگ رفیع قزوینی، میرزا رضی دانش مشهدی ، ملّا سالك یزدی ، عاقل خان خوافی وجز آنان. وشگفتست که همین اورنگ زیب دختری شاعرداشت بنام زیب‌النساء بیگم متخلص به «مخفی» که نامش رادر شمار شاعران همین عهد خواهم آورد . وی قصیده و غزل مـی سرود و در شاعری شاگـرد ملّا محمّدسعید اشرف ـ مازندرانی بود[1].

بعد از اورنگ زیب باآنکه دوران ضعف سلسلهٔ گورکانیان هندآغازشد، درخت تناور فارسی همچنان باروری داشت وهندوستان بوجود شاعران متعدّدی که نامشان زینت بخش تذکره‌های متعدد هندیست آراسته بود، و گذشته ازآنان شاعران استادی مانند واله داغستانی و محمّد علی حزین ونظایرشان هنوز هوس گلگشت هند داشتند و از ایرانزمین بدان سامان رخت اقامت می کشیدند. شاهان گورکانی هم باهمه دشواریها که درکارحکومتشان پدید آمده بود،نه‌ازیاوریهای خود بشاعران پارسی گوی باز می‌ایستادند ونه از پـرداختن بشعر وادب پارسی . آخرین آنان بهادر شاه ثانی(۱۲۵۳–۱۲۷۵ه) بود که‌درشعر «ظفر» تخلص‌می کرد و این غزل ازوست:

بنی، سرکشی، کافری، کج کلاهی — بـرخ آفتابی بـرخسار ماهـی
معطّر کن مغـز جـان دو عالـم — بعنبـر فشانیّ زلف سیـاهـی
نه درخاکساری چومن بـی نوایی — نه در ناز و تمکین چو اوپادشاهی
فگند از سرزلـف آن ماه خـوبان — ظفر بـرمن بی بضاعت نگاهی [2]

**خاندانها وخانان هند**

درین جستار شناخت بعضی ازبزرگان هند درعهدپادشاهی گورکانیان محل توجهست. شاید عنوانی کـه برگزیـده‌ام

---

۱ـ [illegible] ص ۵۸۷ .

۲ـ «غزل ازه‌فارسی گویان پاکستان»، دکترسیدسبط‌حسن رضوی، راولپندی،۱۳۵۲ خوشنویس، ص ۳۱ .

رسانندهٔ مقصود من نباشد ولی در بر گیرندهٔ بسیاری از دولتیان و صاحب نفوذان عهد گورکانیست که یا بشعر فارسی پرداخته و یـا شاعران فارسی را در کنف حمایت گرفته‌اند و درمیان آنان حتی گاه بنام پزشکان و مستوفیان عهـد گورکانی هم باز- می‌خوریم. این را هم بگویم که مراد من در اینجا بدست دادن چند نمونه است از چگونگی کردار و رفتار بزرگان آن عهد دربارهٔ شعر و شاعران پارسی و نیز سرگرم بودن بسیاری از سران و سرداران دولت گورکانی بشعر و ادب و پیروی از پادشاهان و مخدومان خود درین زمینه، و اگر بخواهم درین مبحث بذکر همهٔ آن بزرگان و کار و کردارشان بپردازم سخن بسیار بدرازا خواهد کشید.

خاندان ارغونیان تته نخستین خاندان معتبریست که در اینجا شایستگی ذکر دارد. این خاندان یك طبقهٔ جدید از امیران محلی سند بود که از سال ۹۶۲ بقدرت رسید. چهارمین فرمانروا ازین خانـدان میرزا جانی بیگ[1] بسال ۹۹۹ پس از لشکر کشی میرزا عبدالرحیم خان خانان مطیع جلال اکبر پادشاه گردید و همچنان در فرمانبرداری بسر می‌برد تا بسال ۱۰۰۸ه بدرود حیات گفت. وی شعر پارسی می‌سرود و این دو رباعی ازوست:

خوش آن وقتی که عشق غمخوارم بود — آه شب و گریهٔ سحر کارم بود
بد گردی چرخ بین که بامن نگذاشت — کالای غمی که زیب بازارم بود

*

عشقی خواهم که از خودم پاك کند — آب مژه‌یی که دهـر نمناك کند
پـایـی کـه بیابـان امـل را سپرد — دستی کـه گریبان هوس چـاك کند

پسرش میرزا غازی بیگ وفاری[2] پس از مرگ پدر بجای او معیّن گشت و

---

۱ـ دربارهٔ او بنگرید بهفت اقلیم، تهران ج۱، ص ۴۶۷ـ۴۶۹ و بمآخذهایی که دربارهٔ پسرش میرزا غازی بیگ اشاره خواهم کرد.

۲ـ دربارهٔ او بنگرید به:

* مآثرالامراء، میرعبدالرزاق خوافی، ج۳، کلکته، ص ۳۴۵ـ۳۴۸.

* هفت اقلیم، امین احمد رازی، تهران، ج۱ ص ۴۶۷ـ۴۶۹.

←

محل عنایت اکبرپادشاه و پس ازوی جهانگیر پادشاه بود چنانکه جهانگیر گذشته ازولایت سند صوبه‌داری قندهار را نیز برعهدهٔ اونهاد واودرهمانجا بود تـا بسال ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ دربیست وپنج سالگی بدست یکی از غلامانش مسموم شد. وی یکی ازمشوقان بزرگ شاعران بود وآنـان را در درگاه خود بعزت نگاهداری می‌نمود و ازستایشهایشان برخوردار بود. از جملهٔ شاعران درگاه اویند: مرشد بروجردی، میرنعمةالله وصلی، طالب‌آملی، محوی اردبیلی، سروری یزدی، ملا اسد قصه‌خوان، شمسای زرین‌قلم، میرعبدالباقی قصه خوان، میرالهی همـدانی، بزمی وچندتن دیگر، وازین‌میان‌مرشد بروجردی رابانامه‌های لطف‌آمیز از شیراز بسند خواند واورا بسیار معزز ومکرم می‌داشت ولقب‌خانی ومنصب وکالت‌بدو رزانی کرد. و او خود مردی باذوق بود، درموسیقی دست داشت، نغمه شناس و طنبورنواز ماهربود، شعرمی‌سرود وبگفتار فخرالزمانی درمیخانـه: شعرش کم از شعرای... جزو زمان» وی نبود، غزل را خوب می‌ساخت و دیوانش ازقصیده و غزل و مثنوی بقول فخرالزمانی به پنجهزار بیت می‌رسید. ساقی نامه‌اش در ۸۸ بیت ببحرمتقارب‌مثمن مقصور یا محذوف درتذکرهٔ میخانه (ص ۲۹۴-۲۹۹) نقل شده است. ازوست:

درعهد تـو ما را همه‌بـا غیر خطابست — سرپنجهٔ مـژگان وگریبـان عتـابست
در بـزمگه حیرت تو بی خبران را — کیفیت دیـدار تـو از جنس شرابست
آهم ز غم موی تو همنافهٔ مشکست — اشکم ز گل روی تو همطبع گلابست
از دیدن گل دیده اگـر تیره نگشتی — آیینه چرا پیش تو با چشم پرآبست
از روز ازل نغمـه پـرستیم وفـاری — دیوانگی ما گـل مضراب رُبابست

---

* تذکرهٔ میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص ۲۹۰-۲۹۹ متن‌و حاشیه.
* روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۰۸.
* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج۱، استنبول ۱۹۴۵، ستون ۵۳۸.
* عرفات عاشقین، تقی‌الدین اوحدی، خطی.
* صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان خلیل، خطی.

**

اگر هوشمندی و پاکیزه رای — بمیخانه شو زین سپنجی‌سرای
که تا هی‌زنی این‌سرای‌فسوس — کند روز عیش ترا آبنوس
فلك پیر زالیست بی‌آبروی — ازو آب ورنگ جوانی مجوی
از و گر تمنی‌کنی مردمی — زند سنگ بر شیشهٔ خرمی
امید نکوبی از و داشتن — بود تخم در رهگذر کاشتن

---

حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی پسرمولانا عبدالرزاق‌ازدرباریان فاضل‌اکبر پادشاه وازحامیان‌بزرگ اهل‌ادب وشعردرهندوستان بود. پدرش حکیم‌عبدالرزاق یا بقول ملّاعبدالفتاح فومنی[1] «ملّا عبدالرزاق دانشمند» وزیر کیااحمد سلطان (خان احمد) گیلانی فرمانروای ولایت «بیه‌پیش» گیلان بود و او بشرحی که خواهیم دید از دست فرستادهٔشاه تهماسب منهزم ومقیّد گردید وچندتن‌ازبزرگان درگاهش وازآنجمله مولانا عبدالرزاق راهم ببند افگندند و« حسب‌الفرمان شاه تهماسب بزندان بقلعهٔ الموت فرستادند»[2] و او در همانجا بدرود حیات گفت. پسران حکیم عبدالرزاق یعنی حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح و حکیم‌همام الدین و حکیم نورالدین گیلان راترك گفتند وازآنجا بنابر شرحی که درترجمهٔ حال حکیم قراری (= حکیم نورالدین) خواهیم دید بعراق وخراسان و سپس بهند رفتند و درسال بیستم ازپادشاهی جلال‌الدین اکبر (=۹۸۳ه) در دربار آن پادشاه‌باحترام پذیرفته شدند. ازین تاریخ حکیم ابوالفتح «ملازمت» اکبر یافت و « هرسه برادر بمنصب درخورسرافرازی یافتند»[3] و «چون حکیم ابوالفتح شایستگی دیگرداشت وبمزاج روزگار آشنا وبنبض زمانه شناسابود درپیشگاه خلافت ترقی نموده‌سال

---

۱ــ تاریخ گیلان، تهران ۱۳۴۹، ص۴۸.

۲ــ دربارهٔ این واقعه‌بنگرید‌بتاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، تهران ۱۳۴۹، ص۴۵ــ۴۹؛ ونیز بعالم‌آرای عباسی، تهران، ج۱ص۱۱۰ ببعد.

۳ــ مآثرالامراء، میرعبدالرزاق خوافی، ج۱ کلکته ۱۸۸۸ میلادی، ص۵۵۸.

بیست وچهارم (= ۹۸۷ه) بصدارت وامینی صوبهٔ بنگاله تعیین گردیـد . پس از آنکه امرای فتنه‌سرشت بنگ وبهار اتفاق نموده، مظفرخان ناظم آنجا را از میان برداشتند حکیم وبسیاری از دولتخواهان پادشاهی بقیدافتادند . او روزی‌قابودیده خود راازقرازقلعه انداخت وبدشوار رویی و آبله‌پایی بمأمنی رسیده احرام‌حضور بست. چون بآستان بوسی فایزشد برقرب واعتبارش افزوده براقران و امثال خود رجحان گرفت، اگرچه درمنصب ازهزاری فراتر نرفت امّا دررتبه ازپایهٔ وزارت ووکالت در گذشت...»[1] وسرانجام بسال ۹۹۷ درموکب جلال‌الدّین اکبر سرراه کشمیر بکابل ، چندروز بعد از مرگ امیرعضدالدّولهٔ شیرازی مـؤلف فرهنگ جهانگیری‌در گذشت. حرفی ساوجی ار شاعران درگاه جلال الدین اکبر تاریخ واقعه را چنین یافت:

امسال دو علّامه ز عالم رفتند رفتند ، مؤخّر و مقدّم رفتند

تا هر دو موافقت نکردند بهم تاریخ‌نشد که «هردوباهم‌رفتند» (=۹۹۷)

جلال‌الدّین اکبر ازغایت عنایتی که بحال او داشت «هم بعیادت سایـهٔ عاطفت انداخته پرسش نمود[2] وهم پس ازفوت قرین تأسف واندوه گشته وقت نزول‌بحسن ابدال بفاتحه ترویح روح اوفرمود. حکیم دقیقه شناس هوشیار مغز بیدار دل‌عالی فطرت بود. فیضی درمرثیهٔ او گوید:

تقریرش ازحقایق تقدیر ترجمه تدبیرش از مآثر اقبال ترجمان

درمهم سازی خلایق خود رامعاف نداشتی و هرچه ازو ظهور یافتی بمیزان خـرد سنجیده نمه دی، کریم الصّفات محسن زمان وبکمالات یگانهٔ روزگار بـود ، و ممدوح شعرای وقتست، خصوص مـلا عرفی شیرازی که اکثرقصائد غرّا درمدح او گفته. این قطعه ازیکی از قصیده‌های اوست:

---

۱ــ مآثرالامراء،ج۱، ص۵۵۸ــ۵۵۹.

۲ــ وهمین پادشاه دردلداری وتسلی حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح نوی گفت که «اوترا یك برادر بود ومارا ده،

از حساب دو چشم یك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش»

(مآثرالامراء،ج۱ ص۵۶۵).

آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد صورتش پیشتر از صورت عالم بمحل
ز آنکه چون روزارادت زافق سر برزد صبحدم دولت او زادوشبانگاه ازل
زین سخن جوهر فعّال بر آشفت و بگفت کای تنك بهره زفهم رصد علم و عمل
بیم آن بود ز خاصیّت یکتایی او که هیولی نپذیرد صور مستقبل ...»[1]

این مسیح‌الدّین ابوالفتح سه برادر داشت : حکیم نورالدّین که قراری تخلّص می کرد وشرح حالش را جداگانه آورده‌ام؛ حکیم لطف‌الله که چندی‌بعد ازورود برادرانش بهند بدان سرزمین واردشد و بوساطت حکیم مسیح الدّین منصبی در دستگاه دولتی بدو واگذار شد ولی او دیر نپایید و زود درگذشت ؛ سومین حکیم همام‌الدّین بود که‌اصلاً همایون نام داشت وبعد ازآنکه بادوبرادر دیگربخدمت جلال‌الدین اکبر پیوست نخست همایونقلی وبعد از آن همام نام گرفت. شرح حالش بتفصیل درمآثرالامراء میرعبدالرّزاق خوافی (جلد اول ص ۵۶۳-۵۶۵) آمده وپس ازین درذیل عنوان حکیم قراری ( برادرش ) بنام او و فرزندانش اشاره خواهد شد.

حکیم ابوالفتح وبرادرانش، که همگی درهند باقی‌مانده وهمانجافرزندانی بهم رسانده و درگذشته‌اند، تعلّقی خاص بزبان وادب فارسی وفرهنگ ایرانی داشته وخود نیز گذشته ازاحرازمقام های دیوانی واشتغال بکارهای دولتی شعر می گفته‌اند، وازمیان آنان خاصّه حکیم ابوالفتح از حامیان شاعران پارسی گوی که ازایران بدربار اکبر می رفته‌اند بود و بقول معاصر مشهورش مّلا عبدالباقی نهاوندی که ضمن‌بیان حال خواجه حسین ثنایی درمآثر رحیمی‌آورده «...قدردان دانشمندان وتربیت کنندهٔ بی‌خان ومانان عراق وخراسان [بودو] تربیت ورعایت‌و احسان آن عالیجاه مرحوم نسبت باین فرقهٔ‌گرامی [شاعران] و سایر خلق‌الله در میان طوایف وانام مشهورست...» واین مردفاضل شاعرانی معروف چون همین خواجه حسین ثنایی وعرفی شیرازی وحیاتی گیلانی و نظایر این بزرگان راکه بدربار جلال‌الدین اکبرروی نهاده بودند درکنف‌حمایت گرفت وبشهرت‌رسانید.

---

۱ــ مآثرالامراء، ج ۱، ص ۵۵۸ــ۵۶۰.

بازهم ازین حکیم درذکرحال حکیم قراری وحکیم حاذق سخن خواهد رفت.

محمد بیرام بدخشانی ملقب به«خان خانان»[1] یکی دیگرازرجال بزرگ گورکانیان هند بود که باتشویق شاعران نامی جاوید ازخود باز گذاشته است. وی خود شاعربود ودرشعر بنام خویش «بیرم» تخلّص می کرد. نسبش بسه واسطه به «علی شکربیك بهارلو» می‌رسید و آن طایفه ازقبیله های ترکمان قراقویونلو بود وعلی شکربیك درعهد تسلّط آن قوم همدان ودینور و کردستان وتوابع آنها را باقطاع داشت وناحیهٔعلی‌شکر که‌اکنون‌الیشتریاالشترنام‌دارد، بنام اوموسومست.پسرش‌پیر علی بیگ‌دردوران‌فترت‌حکومت‌ترکمانان‌مذکورچندی‌درعراق‌وفارس گیرودارى داشت وعاقبت درفارس کشته شد وپسرش باربیگ بافرزند خود یوسف قلی‌بیگ ببدخشان شتافت وپس ازچندی بدرگاه ظهیرالدین بابر(م۹۳۷ه) پیوست. محمّد بیرامعلی یابیرام خان پسریوسف قلی‌بیگ دربدخشان ولادت یافت وپس ازمرگ پدر ببلخ رفت وپس از کسب مقدمات دانش وادب در شانزده سالگـی بخدمت همایون پادشاه (۹۳۷-۹۶۳ه) پسرظهیرالدّین بابر درآمد وبرائرفداکاریهایی که در رکاب او کرد بزودی ازجملهٔ مصاحبان ودوستان نزدیکش گردید چندانکه اوراوبار وفادار،برادرنیکوسیر، فرزند سعادتمند» خطاب‌می کردودرسال ۹۶۳ه اورا اتالیق (استاد ومربّی) شاهزاده محمّداکبر نموده بهمراه او بصوبه داری‌پنجاب فرستاد. وی درسفرهمایون بایران دررکابش‌بود ودرباز گشت بهند مرتبهٔ سپهسالاری‌یافت.

---

۱ــ دربارهٔ اوبنگرید به :

* هفت اقلیم، تهران، ج۱،ص ۲۵۶ــ۲۶۱.
* مآثر رحیمی، ج ، ص۶۱.
* مآثرالامراء ، میرعبدالرزاق‌خوافی، کلکته، ج۱، ۱۸۸۸میلادی، ص۳۷۱ــ۳۸۲.
* ذخیرةالخوانین، چاپ کراچی، ص۱۱.
* تاریخ نظم ونثر درایران، سعیدنفیسی، ص۲۵۵ــ۲۵۶.
* تاریخ عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص۹۷و۹۹.
* آتشکدهٔ آذر ، تهران،ص۴۹ــ۵۰.
* تاریخ فرشته، ج۱ ص۲۷۲ وج۲ ص۲۶۳ــ۲۶۹.
* بهارستان سخن،ص۲۵۷ــ۲۵۸.
* مقدمهٔ دیوان بیرام خان ، چاپ کراچی، ۱۹۷۱ میلادی (بانگلیسی) .

بعداز مرگ همایون، جلال‌الدین اکبر که در غرهٔ ربیع‌الاول سال ۹۶۳ ه بر تخت سلطنت جلوس کرده بود، به‌بیرام خان عنوان «وکیل‌السلطنه» ولقب‌خان خانان وخطاب «خان بابا» ارزانی کرد وبستو گشاد همهٔ‌کارهای مملکت و سپاه‌را برعهدهٔ او گذارد. بااین حال بوسوسهٔ فتنه‌جویان اندك اندك میان پادشاه و اونقار افتاد چنانکه درسال۹۶۷ کارش بااکبر بجنگ کشید وبشکست خان انجامید لیکن اکبر پادشاه اورازینهار داد و گرامی داشت ورخصت داد تابسفر حج‌رود و اودر آهنگ این سفردر گجرات بخنجریکی از معاندان ازپای درآمد (۹۶۸ه) . جسد اورا بدهلی بردند ودر سال۹۸۵ بمشهد انتقال دادند. وی برمذهب دوازده امامی ودر اعتقاد خودراسخ بود.

بیرام خان ازبزرگترین کسانیست که در استوار ساختن پایه های پادشاهی گورکانیان هند دخالت وتأثیر داشته و بهمین نسبت نمونه های بلندی ازقدرت و ثروت رسیده بود و ازینروی تاریخ نویسان هند ازوبسیار سخن گفته‌اند ، لیکن ارزش اوتنها درجنگها و پیروزیهایش نیست بلکه بیشتر از این جهتست که او در تربیت شاعران واهل‌علم وادب وبزرگداشت آنان یکی از نخستین سرمشقهای رجال عهد گورکانی هند بوده است وبویژه در ترغیب وتشویق شاعران‌وعالمانی که از ایران بهندمی‌رفته‌اند مبالغه می کرد وبدین سبب گروهی از سخنوران بعهد قدرت وشوکت اواز ایران بهندرفتند ودر دستگاه امارتش بگرمی پذیرفته شدند. بیرم خان شعر فارسی می‌سرود وبنام خود تخلص‌می کرد[1]. دیوانش دره‌ستست و بسال۱۹۷۱ در کراچی‌بطبع‌رسید. گذشته ازین مجموعه‌یی‌بنام «دخلیّه»ازوشهرت داشت که متضمّن تصرّفات او در شعر بعضی از گویندگان بقصد بهتر ساختن لفظها یا مضمونهای آنها بود. ازوست:

---

۱ــ در ستایش علی‌بن‌ابی‌طالب گوید :

شها غلام توبیرم که از عنایت‌تست — که گشته سلطنت ظاهری میسر او
ولی بخاك‌جناب‌توروی‌خویش‌نسود — ازآن‌چه‌سود که برچرخ‌سودافسر او
زهجر خاك درت حال ابتری دارد — ز گردش فلك و اختر ستمگر او

ای کوی تو کعبهٔ سعادت ما را — وی روی تو قبلهٔ عبادت ما را
خوش آنکه بجذبهٔ عنایت سازی — وارسته زقید رسم وعادت مارا

*

ای واقف اسرار نهان همه کس — وی در همه حال راز دان همه کس
بی یاد تو من نیم زمانی هرگز — ای ذکر تو برسرزبان همه کس

*

ای در دلم از هرخم زلفت بندی — هربندی را بجان من پیوندی
در هرچه نظر کنیم مانند تو نیست — مانند تو کس نیست، تو بی مانندی

*

حرفی ننوشتی دل ما شاد نکردی — ما را بزبان قلمی یاد نکردی
آباد شد از لطف تو صد خانهٔ ویران — ویرانهٔ ما بود که آباد نکردی

میرزا عبدالرحیم خانخانان[1] پسر محمد بیرام خان خانخانان یکی از بزرگتر بز

---

۱ــ دربارهٔ او بنگرید به:

* مآثر رحیمی، ملا عبدالباقی نهاوندی، چاپ کلکته ۱۹۲۴ــ ۱۹۳۱ که تماماً وقف بر احوال او و شاعران و دانشمندانیست که یا در ملازمت او بوده و یا بنحوی با او ارتباط داشته اند.

* مآثر الامراء، میر عبدالرزاق خوافی، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸ ص ۶۹۳ــ۷۱۳.

* تذکرهٔ میخانه، ملا عبدالنبی فخرالزمانی، تهران، ۱۳۴۰ موردهای مختلف بمناسبت ذکر حال ستایش گران او و نیز حاشیهٔ همان کتاب ص ۳۰۳ــ۳۰۴ از آقای احمد گلچین معانی.

* عرفات عاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.

* آتشکدهٔ آذر، تهران بتصحیح آقای سادات ناصری ص ۵۹ــ۶۰.

* هفت اقلیم محمد امین رازی، ج ۱ ص ۲۶۱ــ۲۶۲.

* تذکرهٔ نصر آبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۵۵ــ۵۶.

* بهارستان سخن، میر عبدالرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۲۵۷ــ۲۶۱.

* نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپاموی هندی، بمبئی ۱۳۳۶ ص ۲۶۵ــ۲۶۷.

* تاریخ نظم ونثر در ایران تا قرن دهم، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۶۱ــ۳۶۲.

* مجمع الفصحاء، هدایت، ج ۱، ص ۲۹ــ۳۰.

حامیان و تشویق کنندگان شاعران پارسی گوی درهند بود. ولادتش در چهاردهم صفر سال ۹۶۴ه در لاهور اتفاق افتاد وهنگامی که پدرش را کشتند (۹۶۸ه) وی چهار ساله بود وبهمت بعضی ازدوستان بامادرش ازمعرکهٔ تاراجگران نجات یافته درسال ۹۶۹ باگره برده شد وجلال الدین اکبر اوراتحت حمایت وتربیت درآورد وبعد ازرسیدن بسن رشد وتمیز خطاب «میرزاخان» داد واو از آن پس بسرعت مدارج مختلفی رامانند «میرعرضی حضور» وجز آن طی کرده درسال ۹۹۱ ه به «اتالیقی» شاهزاده سلیم (که بعد از پادشاهی نورالدین جهانگیر نامیده شده) ارتقاء جست وبعد از آن اتالیقی شاهزادگان دیگر، مراد و دانیال نیز باو واگذار شد. سال بعد یعنی در ۹۹۲ه گجرات را فتح نمود وبه «خان خانان» ملقب گردید. درسال ۹۹۹ه ولایت سند را ازدست ارغونیان بیرون آورد ومیرزا جانی بیگ را باطاعت پادشاه گورکانی درآورد[1].

بعداز پیروزیهای یادشده خانخانان مأمور فتح دکن شد واز آن پس چه در عهد اکبر وچه در دوران جهانگیر پادشاه در دکن و در حال جنگ و صلح با پادشاهان جزء آن سامان ویا شرکت درحادثه‌ها و لشکرکشیهای دیگر گذراند و درین دوران دراز جز چند گاه که فتوری در کارش روی داده بود، همیشه با احترام و در مقام بلند خانخانانی بسر برد تابسال ۱۰۳۶ درهفتادودوسالگی در دهلی درگذشت و تاریخ وفاتش را «خان سپهسالار کو» = (۱۰۳۶) یافتند. گورش متصل بمقبرهٔ همایون در دهلی است.

بهترین شرح دربارهٔ ارزش ادبی او آنست که میرعبدالرزاق خوافی در

---

۱ــ شکیبی اصفهانی از شاعران ملازم خانخانان دربارهٔ این فتح یک مثنوی ساخته که این بیت ازآنست:

همایی که برچرخ کردی خرام گرفتی و آزاد کردی زدام

و مراد ازین «همای» میرزاجانی مذکور بود. معروفست که خانخانان در پاداش سرودن این مثنوی هزار اشرفی بشکیبی بخشید ومیرزا جانی نیز همان مبلغ برای همین یک بیت بدو داد و گفت: «رحمت خدا مرا هما گفتی، اگر شغال می گفتی زبانت کهمی گرفت!!» (مآثر الامراء، ج۱ص۶۹۸).

مآثرالامراء (ص۷۰۹ ببعد) آورده و گفته است. «خانخانان در قابلیّت و استعداد یکتای روزگار بود، و اوعربی وفارسی وترکی وهندی روان داشت، شعر خوب می‌فهمید ومی گفت،رحیم تخلّص می کرد و گویند که باکثر زبانها حرف‌می‌زد و سخا وهمّت اوضرب‌المثل هند است بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند. گویند روزی بربراتها دستخط می کرد، بربرات پیاده پـی بجای هزار تنگه هزار روپیه دستخط کرد و همان بجای داشت.مکرّر شعرارا درصله بزرسرخ سنجید.روزی ملانظیری گفت که لك روپیه (یکصد هزار) چقدر توده می‌شود، ندیده‌ام‌افرموداز خزانه بیارند وچون جمع کردند مـلا گفت شکر لله که بسبب ثـواب‌من اینقدر زر دیدم ! فرمود که بمـلا دهند که حالا شکر الهی کند . همواره مبلغهای خطیر بدرویشان وعلما باعلان واخفامی‌داد، وبدوردستها سالیانه می‌فرستاد. اجتماع‌اهل کمال از هرفن دروقت او مثل عهد سلطان‌حسین‌میرزا[1] ومیرعلی‌شیر[2] بود.بالجمله درشجاعت وسخاوت ودانش وتدبیر ملکی سرآمد روزگار بود»[3]. اگرچه‌پدرش بیرام خان دوازده امامی معتقدی بود لیکن میرزا عبدالـرحیم بمصلحت روزگار اظهار تسـنن می کرد وپسرانش‌هم‌سنّی متعصّب بودند. از آنان یکی‌شاهنواز‌خان ودیگری داراب‌خان بود ودیگری میرزا رحمن که اززنی‌هندی داشت ویکی دیگرمیرزا عبدالله نام که ازکنیزکی بزاد. پسرخوانده‌یی «میان فهیم» نام داشت که بسیار با تدبیر ودیندار ودرویش دوست‌لیکن درکارسپاهیگری سختگیروسختکش بود. ولی پس‌ازمرگ خان خانان بیشتریاران ونزدیکانش بدشمنی صاحب‌نفوذان دیگر ازمیان رفتند وکسی ازخاندانش برنخاست.

امین رازی کمعاصر اوبود درباره‌اش گوید[4]«در سرایش براصناف فضلا گشاده و همیشه افاضل کرام هم‌صحبتش می‌باشند و مـدام فصحای عالی‌مقام در

---

۱ــ دربارهٔ اوبنگرید بهمین کتاب، ج۲،ص۵۲۶ــ۵۲۸.

۲ــ ایضاً همین کتاب ج۴ص۳۸۲ــ۳۸۶.

۳ــ مآثرالامراء، ج۱ص۷۰۹ــ۷۱۱.

۴ــ هفت‌اقلیم، تهران، ج۱ ص ۴۶۲.

خدمتش بسر می‌برند، تقویت علما ورواج فضلا وفصحا درین روزگار ازوست و اینکه بزرفانی نام باقی می‌خرد اوست...»

تقریباً همهٔ شاعران مشهور سدهٔ دهم وآغاز سدهٔ یازدهم که بهند رفته‌اند بنوعی ازبخششهای خان خانان برخوردار بوده‌اند وازآنانند رسمی قلندر، نظیری نیشابوری، شکیبی اصفهانی، عرفی شیرازی، حیاتی گیلانی، نوعی خبوشانی، کفری، مالك قمی، ظهوری ترشیزی، خواجه حسین ثنایی، حکیم فغفورلاهیجانی، محمد باقر خرده، میردوستی سمرقندی، میرغروری کاشانی، کامل جهرمی، محبعلی سندی، شراری همدانی، شاه‌نظر قمشه‌یی، نادم گیلانی، محمد مؤمن وجودی وجز آنان.

اثرمعروف اوترجمهٔ واقعات با بریست از ترکی بفارسی که درسال ۹۹۷ باتمام رسانید وازنظرجلال‌الدین اکبرپادشاه گذرانید و«آفرین فراوان اندوخت»[1] وی درشعر «رحیم» و«رحیمی» تخلص می‌کرد. ازاوست:

شمارشوق ندانسته‌ام که تا چندست — جزاین قدر که دلم سخت آرزومندست
بکیش صدق وصفاحرف عهد بیگانه است — نگاه اهل محبت تمام سوگندست
نه دام دانم و نه دانه، این‌قدر دانم — که پای تا بسرم هرچه هست در بندست
خیال آفت جان گشت وخواب دشمن‌چشم — بلای نیم شبست این نه عهد و پیوندست
مرا فروخت محبت ولی ندانستم — که مشتری چه کسست و بهای من‌چندست
ادای حق محبت عنایتیست ز دوست — وگرنه خاطر عاشق بهیچ خرسندست
بدوستی که بجز دوستی نمی‌دانم — خدای داند وآنکو مرا خداوندست
ازآن خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم — که اندکی بداداهای عشق مانندست

*

نشان یافتن صد هزار مضمونست — نخوانده نامهٔ ما را چو پاره پاره کند
بهای خون من‌وصدهزار همچومنست — که من بخون طپم و قاتلم نظاره کند

*

چه حالتست ندانم جمال سلمی را — که بیش دیدنش افزون کند تمنی را

---

۱ــ مآثرالامرا، ج۱، ص ۶۹۶ــ۶۹۷.

رسید ومضطربم کرد وآنقدر ننشست  که آشنای دل خودکنم تسلی را

*

در راه وفا نیازمندی چه خوشست  دل سوختگی و دردمندی چه‌خوشست
زلف تو که دل شکاری لاغر اوست  ازدل صیدی ازو کمندی چه خوشست

*

جاسوس دلم بسوی تو بوی تو بس  درمان مجازیان همین خوی تو بس
استاد پریشانی من موی تو بس  مشاطهٔ روی تو همین روی تو بس

*

سرمایهٔ عیش جاودانی غم تو  بهتر ز هزار شادمانی غم تو
گفتی که چنین واله و شیدات که کرد  دانی غم تو وگر ندانی غم تو

*

آنم که حیات خود بسائل دهمی  گر سر طلبد بتیغ قاتل دهمی
از دست دل آنچنان بتنگم امروز  گر خاك طلب کنند من دل دهمی

درعهد جلال‌الدین اکبر، غیر از کسانی که یاد کرده‌ام بزرگان دیگرهم‌بکار ادب‌وشعر توجه‌خاص‌داشتند مانند خان زمان متخلص به «سلطان»وخان اعظم‌کوکلتاش برادر همشیر اکبر. این دوهم‌بشیوهٔبزرگان عهد شاعران را بجاه ومالی‌نواختند چنانکه گویندگانی بزرگ مثل‌غزالی مشهدی درخدمت خان‌زمان، وجعفرهروی، سهمی، مدامی، بدخشی ومقیمی درملازمت خان اعظم بسرمی‌بردند. این رباعی ازخان اعظم کوکلتاشست:

عشق‌آمد و از جنون برومندم‌کرد  وارسته ز صحبت خردمندم کرد
آزاد ز بند دین و دانش‌گشتم  تا سلسلهٔ زلف‌کسی بندم‌کرد

زمانه بیگ‌مهابتخان خانخانان‌ازرجال‌بزرگ‌ایرانیست که‌ازاواخرعهدمیرزا-عبدالرحیم خانخانان شروع بترقی کرد وکوششهای‌آن سردار معروف را درفتح دکن دنبال نمود. وی پسرغیوربیگ شیرازی‌ازسادات رضویهٔآن شهربود که‌چون بکابل رفت وآنجا اقامت گزید بکابلی شهرت یافت. پسرش زمانه بیگ خدمت

خود را درهند بعهد جلال‌الدین اکبر آغاز کرد و در ابتدای پادشاهی جهانگیر خطاب «مهابتخان» یافت و بصوبه‌داری کابل و بعداز آن بصوبه‌داری بنگاله مأمور شد. درسال اول جلوس شاهجهان (۱۰۳۷) مرتبهٔ سپهسالاری و خطاب خان خانان بوی تفویض گشت و تا هفت سال ازدوران شاهجهان نیز زنده و دراستقرار پادشاهی او مؤثر بود. شرح حالش بتفصیل در مآثرالامراء میرعبدالرزاق خوافی (ج۳، ص ۳۸۵-۴۰۹) وبعضی دیگر از کتابهای تاریخ وتراجم وتذکره‌ها آمده ومرگش بسال ۱۰۴۵ بوده است. «گویند نقد کم داشت، کرور روپیه سالی مداخل بود، همه را خرج می کرد، صاحب همت بود، روزی گفت... مردآنست که بهر وجه زر پیدا کند وصرف نماید، لیکن پوشاك خاصهٔ اوهمگی به پنج روپیه‌نمی کشید، طعام هم کم‌داشته... واصلاً بتکلف آشنا نبود... ازعلم بهره‌یی نداشت... اما احوال وانساب پیشینیان‌ازهرقوم وطایفه سرزبان داشته. شیفتهٔ صحبت ایرانی‌بود، می گفت خلاصهٔ آفرینش‌اند ... گاهی شعرهم می گفت اما اظهارش مکروه می‌دانست...» (مآثرالامراء) «فهمی بس بلند و حوصله‌یی فراخ داشته، با شعرای عصر کریمانه پیش‌می آمد وهرسخنوری‌را بقدرحالت تعظیم می کرد وخودبحسب تکلیف وقت شعر می گفت، دیوان مختصری دارد...» (سفینهٔ خوشگو). پسر این زمانه بیگ یعنی،

خان زمان بهادر، میرزا امان‌الله متخلص به «امانی»[1] هم درحیات پدروبعهد پادشاهی شاهجهان مقامی بلند یافت وپیروزیهایی بردست اومیسر گشت و-بنوبت

---

۱ــ دربارهٔ او بنگرید به:

* مآثرالامراء، ج۱ ازص ۷۲۰ ببعد.
* بهارستان‌سخن، ص ۲۸۵-۲۸۷.
* عرفات عاشقین، خطی.
* ریاض‌الشعراء واله داغستانی، خطی.
* نتایج‌الافکار، ص ۲۶-۲۷.
* تذکرهٔ میخانه متن وحاشیه ازص ۷۶۵ ببعد.
* تذکرهٔ نصرآبادی ص ۵۹.

صوبه‌داری چند ولایت برعهدهٔ او گذارده شد. درپایان‌حیات چند سالی بملازمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دردولت‌آباد بسربردتا بسال ۱۰۴۷ در گذشت و«رستم زمانه مرد» =(۱۰۴۷) را تاریخ وفاتش یافتند. «گویند دم واپسین با فاقه آمده این بیت مشهور برسخت:

جان بلب دارد امانی چون‌چراغ مسجدم  جنبشی زآن‌آستین خواهم که‌کار آخرشود

درشجاعت وسپاهیگری یگانهٔ وقت وبسیار غضوب وغیور بود وباوصف آن‌حلم وتواضع را بمرتبه‌یی ورزیده که آنهایی که باپدرش مدّعی جان بودند برای او بساط محبّت‌ویکدلی می گستردند... درفهم ودانش‌هم بی‌نظیر وقت بود،تاریخی متضمّن حالات جمیع سلاطین زمین برشتهٔ تألیف کشیده، مجموعهٔ گنج بادآورد نیزجمع اوست. امانی تخلص می کرد، صاحب دیوانست...»[1]

عبدالنبی فخرالزمانی ضمن بیان حال خود شمّه‌یی دربارهٔ شعر دوستی و شاعر پروری‌میرزاامان‌الله آورده[2]. وی پزشکی می‌دانست ودرشعر شاگردمرشدخان[3] بود. ازوست:

بر دور جام ما بنویسید نام ما  تا نام ما بدور بماند ز جام ما
دوران اگربکام‌نگردید گومگرد  این‌بس که‌دورجام بگردد بکام‌ما

*

زدست‌رفتم وذوق‌می ازدماغ‌نرفت  خراب گشتنم وازدل غم ایاغ نرفت
اگر شراب نباشد بکعبه نتوان شد  کسی بخانهٔ تاریك بی‌چراغ نرفت

*

بیگانهٔ خویشم آشنا می خواهم  در پهلوی عندلیب جا می خواهم
چون غنچه مهیای شکفتن شده ام  تحریك نسیمی از صبا می خواهم

این سه غزل او ازبیاض میرزا بیدل [نسخهٔ شمارهٔ Add. 16, 802 کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا] نقل می شود:

---

۱ــ نقل‌ازمآثرالامراء، ج۱، ص ۷۲۷ــ۷۲۸.
۲ــ تذکرهٔ میخانه، ص۷۶۵ــ۷۶۶.
۳ــ دربارهٔ اوبنگرید بهمین جلد بخش شاعران.

تیغ کرشمه داده‌ای نرگس سرمه‌سای را — از همه بیشتر بزن زخم بمن خدای را
از دم سرد زاهدان صومعه زمهریر شد — کو قدحی که بشکنم سردی این هوای را
گر ببتی خدا مرا گرم کند بعاشقی — منت آن‌بجان نهم شکر کنم خدای را
حشمت فقر امانی ار عرضه دهد، ز روی عجز — پادشه آرزو کند سلطنت گدای را

**

زروی‌چون بهارت دل‌بسیر گلشنست امشب — نه مهتاب‌ونه‌شمع و کلبهٔ ما روشنست امشب
نسیم و عندلیبم گو صلای باغ کمنرزن — ز خون‌دیده‌یك‌خرمن گلم در دامنست امشب
بشهد شکرمی‌شویم زبان ازشکوهٔ دوران — ببخت‌خویش‌می‌نازم که‌تازش بامنست امشب
ز شوق شمع روی او فنا شد جامهٔ جانها — همین فانوس را بینم که با پیراهنست امشب
نه با بلبل همی سازد نه با پروانه می‌سوزد — ببخت‌خود نمی‌دانم‌چرا دل‌دشمنست امشب
امانی یار مهمانست و محروم از رخش چشمم — زبیم صبحدم از بس بسوی روزنست امشب

**

یوسف مصر اگر نیست مرا یاری هست — عشق هرجا که بود گرمی بازاری هست
در سواد خط خوبان نظرم خیره کجاست — عینکی گر نبود ساغر سرشاری هست
چون تو دامن کشی از من نکشم دست از تو — گر ترا نیست بمن کار، مرا کاری هست
گوشه‌یی گیر دلا کعبه و بتخانه مخواه — همه جا مشغلهٔ سبحه و زناری هست
بسیاهی ز سیه بختی امانی خو کرد — تار زلف تو اگر نیست شب تاری هست

تبار خواجه ارجاسب امیدی تهرانی [1] از خاندانهای بزرگ ریاست و صدارت

---

۱ــ دربارهٔ این خاندان ازمآخذ های زیرین استفاده شد:

* هفت اقلیم، تهران، ج۳، ص ۶۳ــ۸۱.

* مآثرالامراء میرعبدالرزاق خوافی، کلکته، ج۱، ص۱۲۷ــ۱۵۱ و مورد های متعدد دیگر بمناسبت ذکر بزرگان این خاندان.

* بهارستان سخن، میرعبدالرزاق خوافی، ص۲۶۵ــ۲۷۲.

* تذکرهٔ میخانه، تهران ۱۳۴۰، حاشیهٔ ص۴۴۱ــ۴۴۲ ومتن آن درچندمورد.

* سرو آزاد، میرغلامعلی آزاد، لاهور۱۹۱۳، ص۵۱ــ۵۳.

* عرفات‌العاشقین، تقی‌الدین اوحدی، خطی.

* نتایج‌الافکار، ص۱۵۸.

* تاریخ نظم ونثر درایران ودرزبان فارسی، ص۵۱۳ ذیل فریبی تهرانی، هجری تهرانی، سلامی و کلامی اصفهانی، ص۳۸۲ ذیل امین احمدرازی.

درعهد گورکانیان هندبود. دربارهٔ نیای اعلای این خاندان یعنی خواجه ارجاسب امیدی رازی پیش ازین سخن گفته‌ام[1]. پسرش خواجه محمّد طاهر نیز شعر می ـ سرود ولی اختصاصش بیشتر بنرسّل وانشاء بود. فرزند اوخواجه محمّدشریف متخلّص به «هجری» درعهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه) چند سال‌وزارت بیگلربیگی خراسان داشت وسپس هفت سال بوزارت یزد و آبرقوه و بیابانك و بعد ازآن بوزارت اصفهان گمارده شد ودر اصفهان دو برادر شاعر بنام «سلامی» و«کلامی» اورا می‌ستوده‌اند واوخود غزل را خوب می سرود. وفاتش در ۹۸۴ ه اتفاق افتاد. ازوست:

آتش خرمن من سوخته‌خرمن داند — همچو من سوخته‌یی سوزدل من داند
بی غمان پای بدامان فراغت‌دارند — پای عشّاق کجالّذت دامن داند
هجری‌ازروی‌توو بوی‌تومی‌یابدفیض — باغبان قدر گل و لّذت گلشن داند

*

ای یاد تو پیوسته انیس دل ناشاد — گرازتو فراموش کنم ازکه کنم یاد
هر گل بلباسی زتو باپیرهن چاك — هر مرغ برنگی زتو در ناله وفریاد
هجری‌نشودکازتواززلف‌بتان‌راست — گویاکه زروزازل‌این‌طرح کج‌افتاد

دوپسر دیگرخواجه محمّدطاهر یعنی خواجه میرزااحمد وخواجه خواجگی‌بشعر وادب توجّه داشتند وازین سه برادر پسران مشهور برجای ماندند بدین شرح:

ازخواجه محمدشریف: خواجه محمّدطاهر که نام نیای خود داشت ، و خواجه غیاث‌الدین محمد که ذکرش در سطرهای آینده خواهد آمد .

ازخواجه میرزا احمدکه شاه تهماسب بدو محبّت بسیار داشت، میرزا ـ محمدامین. ازخواجه خواجگی: خواجه شاپور.

میرزا محمدامین پسر میرزا احمد تهرانی (امین احمد رازی) همانست که کتاب پرارزش هفت اقلیم را تألیف کرد: وخواجه شاپور پسر خواجگی شاعری نام‌آوربودکه ترجمهٔ حالش دربخش شاعران ازهمین جلد خواهد آمد؛ وخواجه

---

۱ـ همین کتاب، ج۲ص ۴۲۵-۴۳۱ .

محمّدطاهر پسر خواجه‌محمد شریف درشعر وصلی تخلص می کرد ودر نثر نیز استاد بود. ازوست:

چند از عشق دلابی سروسامان باشیم  بلکه یك چند ازین کرده پشیمان باشیم
هجرووصلست کز آن شادوغمینست عاشق  ماچه‌درهجروچه‌دروصل پریشان باشیم
گره بوصلیم جگر خستهٔ خار ر شکیم  وربهجریم دل آزردهٔ هجران باشیم
وصل آمیخته‌بارشك کم‌ازهجران نیست  وصلی‌ازوصل چنین‌به که گریزان باشیم

خواجه غیاث‌الدین محمداعتمادالدوله برادر خواجه محمّدطاهر وصلی مردی ادیب ودانشمند ودر انشاء توانابود، خطّی خوش وتتبعّی بسیار درد یوانهای استادان داشت وبر سر همهٔ اینها مردی خوشرفتار و کار گزار ونیکو گفتار بود. وی پس ازمرگ پدر باخان ومان بهند هجرت کرد وپس از تحمّل سختیها در راه بفتح‌پورسیکری پایتخت جلال‌الدین اکبررسید و بوسیلهٔملك‌مسعود بازرگان، قافله‌سالارکاروانی که‌غیاث‌الدین ازقندهار تا هند درآن راه می‌پیمود، بخدمت پادشاه گورکانی معرفی وبکار گماشته شد وبراثر کاردانی وحسن تدبیرمدارج ترقی‌راطی کرد تاآنکه بمنصب دیوانی بیوتات رسید.

درین میان همسر میرزا غیاث بیگ دراندرون شاهی آمد وشد داشت و دخترش مهرالنساء که درراه سفرهند زاده شده‌بود با او همراه بود. شاهزاده سلیم که پس‌ازجلوس خود را جهانگیرخواند،آن دختررا می‌دید و بدومهرمی‌ورزید. پس از چندگاه مهرالنساء بشوی رفت لیکن شویش در توطئه‌یی جان باخت و مهرالنساء درششمین سال پادشاهی‌جهانگیر (۱۰۲۰ه) بعقد جهانگیرپادشاه درآمد وبه «نورجهان بیگم» موسوم گردید.

غیاث‌الدین محمد، که درآغازپادشاهی جهانگیرلقب اعتمادالدوله‌یافته‌بود، پس‌ازاین‌خویشاوندی بوکالت کل پادشاه ومنصب ششهزاری ذات وسه‌هزارسوار وعلم و نقاره سرافرازشد وهمچنان درمقام بلند خود بود تا بسال۱۰۳۱ درگذشت. وی همچنانکه گفتم مردی دانشمند بود وبشعر وادب دلنمودگیها داشت، درترسل وخط استاد بود، بسیارشعر بیاد داشت وشعرشناس‌قابلی‌بود وبهمین سبب‌شاعران

واهل ادب وانشاء را گرامی می‌داشت.

ازپسران او میرزا ابوالحسن آصفخان ازهمه‌بیشتر درجادهٔ ترقی سیر کردوازین حیث جای پدررا گرفت. دخترش ارجمند بانو بیگم مخاطب به «ممتاز محل» در سال هفتم جهانگیری =(۱۰۲۱ه) بعقد شاهجهان درآمد و ازینروی پدرش میرزا ابوالحسن مقامات بلند یافت. نخست لقب «اعتقادخان» وسپس عنوان «آصفخان» بدو داده شد ودرسال بیست ویکم جهانگیری (۱۰۳۵ه) مرتبهٔ وکالت کل یافت و نظربکوششهایی که بعدازجهانگیرپادشاه دراستقرارسلطنت شاه جهان کرد، خطاب «عمویمین‌الدوله آصفخان» ومنصب نه‌هزاری ذات ونه هزار سوار که تا آن هنگام بکسی داده نشده بود، بوی ارزانی گردید و پس از فوت زمانه بیگ مهابتخان (۱۰۴۵ه) بمرتبهٔ سپهسالاری رسید با خطاب «خانخانان»، و در سال پانزدهم از پادشاهی شاهجهان یعنی بسال ۱۰۵۲ بدرود حیات گفت.

پسراومیرزا ابوطالب خانجهان برادرممتازمحل بیگم، که درسال بیست ویکم جهانگیری(۱۰۳۵ه) خطاب «شایسته‌خان» ومنصب پنجهزاری یافته‌بود، درسال سی‌ام شاه‌جهانی (۱۰۶۷ه) بالقب «خانجهان» صاحب منصب ششهزاری وششهزارسوار شد و درآغاز پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹ه) با لقب «امیرالامراء» صوبه‌دار دکن وسپس صاحب صوبهٔ بنگال وآخرالامر صوبه‌دار اکبرآباد گردید ودرهمین سمت در گذشت.

بهرحال رجال این خاندان بزرگ تا اواخر عهد گورکانیان هند عهده‌دار مقامهای بلند بوده و در بیشتر از مهمات هند دخالت داشته‌اند و برشمردن همهٔ آنان خارج ازوظیفهٔ من در این کتابست[1]. بیشتر مردان و زنان این خاندان اهل شعر و ادب و مشوق شاعران و ادیبان بوده‌اند، چنانکه ببعضی ازآنان اشاره شد، واما

نورجهان‌بیگم دختراعتمادالدولهٔ تهرانی که براثر تأثیرش درمزاج جهانگیر

---

۱ــ میرعبدالرزاق خوافی بیشترازبزرگان‌این خاندان راتاآخرهای‌عهدگورکانیان هنددر کتاب معروفش مآثرالامراء و در بهارستان سخن معرفی کرده است. بدانها رجوع کنید.

پادشاه قدرت بسیار حاصل کرده بود، در کارهای ملك تصرف و دخالت می‌نمود و بغیر از «خطبه» آنچه از بایستگیهای پادشاهی بود باو تعلق می گرفت و حتی چون دختری را که ازشوهر نخستین خود داشت بشهریار پسر خُرد جهانگیر نامزد ساخته بود، باندیشهٔ ولیعهدی او افتاد ومزاج جهانگیر را ازولیعهدش شاهجهان منحرف ساخت واین امرمایهٔ پدیدآمدن فتنه‌های بزرگ در کشور گردیدلیکن جانفشانیهای مهابتخان خانخانان درطرفداری ازشاهجهان عاقبةالامر کاررا بسود او تمام کرد و بهمین سبب بعدازمرگ جهانگیر پادشاه (۱۰۳۷ه) دست نورجهان بیگم از کارها کوتاه شد واو درلاهور بسرمی‌برد تا بسال ۱۰۵۵ در گذشت. وی زنی تیزهوش و خوش ذوق وبدیهه گوی ولطیفه پردازبود. ازوست:

از پنجهٔ من چاك گریبان گله دارد — وز گریهٔ من گوشهٔ دامان گله دارد
سنبل بچمن نافه بچین مشك بتاتار — ازنکهت آن زلف پریشان گله دارد
گه بت شکنم گاه بمسجد زنم آتش — ازمذهب من گبر ومسلمان گله دارد
در بزم وصال تو بهنگام تماشا — نظّاره ز جنبیدن مژگان گله دارد[1]

*

گشادِ غنچه اگر ازنسیم گلزارست — کلید قفل دل ما تبسّم یارست
نه گل‌شناسد ونه‌رنگ وبونه‌عارض‌وزلف — دل کسی‌که بحسن و ادا گرفتارست

میرعبدالرزاق خوافی نوشته است که او مخفی تخلص می کرد[2] لیکن می‌دانیم که مخفی‌تخلص زیب‌النساء بیگم‌فرزند محیی‌الدین‌اورنگ زیب‌عالمگیر بود ودربارهٔ اوبجای خود سخن‌خواهم گفت، ونیزتخلص شاعردیگری لاهیجانی معروف به «مخفی کوکناری» بود که دیوانش درهند بطبع رسیده‌است.

خاندان رکن‌السلطنه خواجه ابوالحسن تربتی هم یکی دیگر از خاندانهای ایرانی بود که در دستگاه گورکانی هند اعتبار ونفوذ بسیار بهم رسانید. خواجه

---

۱ــ نقل از نتایج‌الافکار، ص ۱۵۸. مؤلف این کتاب غزل نقل شده را «در بیاض یکی ازثقاة» دیده وازآن بکتاب خودآورده است.

۲ــ بهارستان سخن، ص۴۶۸.

ابوالحسن وپسرش خواجه ظفرخان "احسن ونواده‌اش میرزامحمد طاهر آشنا ملقب به «عنایت خان» درپرورش شاعران و ادیبان پارسی گوی شهرت فراوان در عهد خود حاصل نمودند. دربارهٔ این پدر و پسر ونواده بعدازین ذیل عنوان «احسن» دربخش شاعران سخن خواهم گفت، امادراینجا بدنیست‌این عبارتهاراازصمصام‌الدوله شاهنوازخان میرعبدالرزاق خوافی دربارهٔ احسن‌نقل کنم که گفت:«...زرها بمردم ایران می‌داد، خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می‌فرمود. سخنوران صاحب استعداد دل ازاوطان برداشته روی‌امید بدرگاهش می گذاشتند وبمنتهای متمنّا می‌رسیدند، خود نیزشعررا بکمال‌رسانیده...»[1] واوچون صاحب دیوانست بعدازین درشمارشاعران یاد خواهد شد وافزودن این نکته دور از مناسبت نیست که درگاه ظفرخان احسن مانند دستگاه امارت میرزا عبدالرحیم خانخانان محل اجتماع شاعران استاد بود وبویژه کشمیر دردورهٔ صوبه‌داری اوازجملهٔ مرکزهای مهم ادب فارسی گردید.

میرزاقوام الدین قزوینی آصفخان متخلّص به «جعفر» ازجملهٔ‌معین‌امیران فاضل ایرانی‌در درگاه تیموریان‌هندست که ازشاعران مشهور عهدخودبود ودربارهٔ اوجداگانه دربخش شاعران ازهمین جلد سخن خواهم گفت.

رستم میرزای صفوی وپسرش میرزا مرادهم‌ازینگونه بزرگان ایرانی دردیار هند بوده‌اند. رستم میرزاپسرسلطان حسین میرزا پسربهرام میرزا پسرشاه اسمعیل اول بود که چندی حکومت قندهارداشت ولی درفتنهٔ اوزبك بسرداری عبدالله‌خان ثانی(پادشاهی از۹۹۱ه تا۱۰۰۶ه) ناگزیرآنجا را رها کرد وبهندرفت ودرخدمت اکبرپادشاه درآمد.درعهدپادشاهی جهانگیربخطاب برادری ممتاز گردید. بعد از مرگ میرزا غازی بیگ وقاری بسال ۱۰۲۱ چندگاهی حکومت سندداشت. وی در شعر فدایی تخلص می کرد واز جملهٔ مشوّقان و حامیان شعرای ایرانی در هند بود. ازوست:

---

۱ــ مآثرالامراء،ج۲، کلکته ۱۸۹۰ ص۷۶۱ــ۷۶۲.

پا بر هتنه از کفش بمنت بهتر — چون نیست وفا ، ترك محبت بهتر
در مذهب من زود بدوزخ رفتن — بسیار ز انتظار جنت بهتر

*

برچیده دلم بساط ایمانی را — کج باخته‌ام نرد خدا دانی را
ابروی بتی قبله نما ساخته ام — بر طاق نهاده ام مسلمانی را

اگر بخواهم بهمینگونه دربارهٔ همهٔ امیران وبزرگان درگاه گورکانیان‌هند که بیشترایرانی‌یا ایرانی نژادبوده وبشعر وشاعران پارسی‌دلنمودگیهامی‌نموده‌اند، سخن گویم کار بسیار به درازا خواهد کشید. مراجعه بکتاب پرارزش مآثرالامراء میرعبدالرزاق‌خوافی‌کافیست که‌مارا باقهرست درازی از نامهای اینگونه بزرگان آشناسازد. اینان‌بهمان‌میزاندرنشرپارسی‌ورسمی کردن‌آنندرسرزمین‌هندمؤثربودند که پادشاهان گورکانی، جانشینان ظهیرالدین بابر، درین راه اثر داشتند . یادشان بخیرونامشان جاوید باد.

**هندوان پارسی گوی**

بازتاب این همه نیکوداشت ودلنمودگی بزبان وادب‌پارسی آن شد که زبان مادرعهد گورکانیان هندبیشتر از روزگاران گذشته رواج یابد ودرمیان رده های گوناگون ازمردم آن سرزمین رسوخ نماید . دربسیاری ازشهرها وناحیتها ومرکزهای بزرگ سیاسی واقتصادی هند مانند سند وکشمیر ولاهور ودهلی واگره وسرزمین دکن کسانی بودند که ازراه آموزش پارسی روزگار می گذراندند وشاگردان بسیارزیردست خود داشتند که‌ازمیانشان شاعراتی ظهورمی نمودند. مثلاً شیخ محسن فانی کشمیری(م۱۰۸۱ه)ازپارسی‌شناسان وپارسی گویان مشهورهند،خود شاگرد ملا یعقوب صرفی کشمیری و از پیروان شیخ‌محب‌الله الهآبادی بود ودر کشمیر «اوقات گرامی پیوسته بشغل درس وتدریس معمورمی‌داشت وازحلقهٔ تدریس اوا کثری از اهل کمال مثل ملامحمد طاهرغنی‌وحاجی اسلم‌سالم علم‌شهرت‌برافراشتند»[1] وممتازمحمد سعید اعجاز ـ

۱ـ نتایج‌الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص۵۲۲.

شاهجهان‌آبادی (م۱۱۱۷ه) که خود ازشاعران مشهور هنداست،بتربیت شاگردان پارسی خوان اشتغال داشت[۱]؛ ومیرغلامعلی آزادبلگرامی (م۱۲۰۰ه) مؤلّف و شاعر نامبردارنیز بتربیت شاگردانی ازین قبیل سرگرم بود[۲]؛ وازینگونه نمونها، اگربخواهم درینجا یادکنم، بسیار وبسیارند، وپرورش یافتگان این قبیل استادان ویاسخنوران ایرانی که بهند می‌رفته ودرآنجا می‌مانده و واسطهٔ انتقال فرهنگ ایرانی بهند می گردیده‌اند، بنوبهٔ خودشاعری ونویسندگی آغاز می کرده ووسیلهٔ ظهور پارسی گویانی دیگردرنسلهای بعدازخود می گردیده‌اند وازینروی می‌بینیم که شاعران پارسی گوی صاحب دیوان یامؤلفان ومنشیان ونویسندگان صاحب‌اثر درعهد مورد مطالعهٔ ما درهندبسیارند که معدودی ازآنان اصل ومنشاء ایرانی‌دارند وباقی همگی ازهندوان مسلمان شده یا بازمانده درکیش هندویی هستند.

ازین پارسی گویان مشهورهند گروهی را درشمار شاعران ومؤلفان این‌عهد نام خواهم بردمانند فیضی فیاضی، ابوالفضل علّامی،هاشمی‌دهلوی، مظهراکبرآبادی، ناصرعلی سرهندی (سهرندی) ،گرامی کشمیری، بیدل عظیم آبادی، فقیر دهلوی ... وپیداست که این چندتن را بسبب شهرت بسیارشان از میان دیگران برگزیده‌ام وگرنه بامراجعه‌یی مختصروگذرا بتذکره‌های‌مرقوم درهندبنام گروهی بزرگ ازآنان‌بازمی‌خوریم که ذکرحال‌ونقل‌نمونهایی‌از اثرشان‌درین کتاب‌بواقع دشوارست وبراستی می‌توان ازفهرست نام وحال واثر شاعرانی از کشمیر وسندو لاهور ودهلی ودیگرجایهای هندکتابهای مشروح ترنیب داد چنانکه دربارهٔ بعضی ازآنها چنین کاری شده است، بااین حال ذکرنام بعضی‌ازآن بزرگان درپایان‌این گفتارخالی ازفایده‌یی نیست، مانند: شاه فضل‌الله جمالی دهلوی(م۹۴۲ه)؛ ملاشاه لاهوری(م۱۰۷۲ه)؛ چندربهان برهمن اکبر آبادی (م۱۰۷۳) ؛شیدای‌فتحپوری (م۱۰۸۰ه)؛ میرزاجلال‌الدین‌سیادت‌لاهوری(م۱۱۰۰ه)؛ بینش کشمیری‌م۱۱۰۰ه)؛ اعجاز شاهجهان‌آبادی (م۱۱۱۷ه)؛ محمدافضل‌سرخوش (م۱۱۱۷ه)؛بهوپت‌رای-

---

۱ــ نتایج الافکار ، ص ۵۶.

۲ــ ایضا ، ص۸۳.

بیغم بیراگی (م۱۱۳۲)؛ میرسید محمدشاعر بلگرامی (۱۱۵۰ه)؛ شرف‌الدین علی پیام اکبرآبادی (م۱۱۵۰ه)؛ میرمحمد افضل ثابت اله آبادی (م۱۱۵۱ه)؛ آفرین لاهوری (م۱۱۵۴ه)؛ ثبات اله‌آبادی (م۱۱۶۲ه)؛ سراج‌الدین علیخان آرزواکبرآبادی (م۱۱۶۹ه)؛ لال شیورام داس جیا اکبرآبادی (م۱۱۴۴ه)؛ میرمحمد هاشم موسوی خان جرأت اورنگ‌آبادی (م۱۱۷۵ه) وبسیاری ادیبان ومنشیان و مؤلفان پارسی گوی دیگر. بجزشاعرانی که ازمیان سرایندگان هند برگزیده‌ام ودر بخش شاعران یادخواهم کرد، ازچند نویسنده ومنشی هندی همراه نویسندگان ومؤلفان ایرانی هم بجای خود سخن خواهم گفت.

در ذیل این مقال بایدبگویم که اگردرین کتاب نام این شاعران یا مؤلفان هندی رامی آورم، خدای ناخواسته مرادم تجاوز بمفاخر سرزمینهای دیگر نیست بلکه این‌کار ازباب‌ارتباط وانتساب بسیار نزدیک‌آن بزرگانست بفرهنگ‌ایرانی، وبسبب خدمت‌شایسته‌یی که‌آن‌آزادمردان بادب فارسی کرده‌اند. ازینروی‌جایشان در دل ماست واگرچه ازخاك مادورند ولی درخاطرما ودریادما وهمواره درکنار ما وباماهستند، وگزافه نیست اگربگویم ازبسیاری ساکنان ایران ایرانی ترند و درخدمت بزبان پارسی مقامشان بربسی اززادگان این‌آب وخاك که‌پارسی‌رالگدمال کرده‌اند برتری دارد. یادشان گرامی بادونامشان جاویدان.

**هند تفرجگاه اهل ذوق و ادب ایران**

تشویقهای گونه‌گون وزرفشانیهای پیاپی در مقدم شاعران و منشیان ونویسندگان وادب شناسان پارسی گوی باعث بود که‌آنان ازمرکزهای مختلف ادبی ایران بویژه ازشهرهایی مانند شیرازوکاشان واصفهان ومشهد وتهران وتبریز وهمدان، پس ازآموختن‌ادب وتمرین وسرآمدن درین‌راه، بازارکاسدایران رارها کنند وبهند روی‌آورند. نباید پنداشت که‌آغاز این توجه باگرفتن دولت بابری درهندبود، بلکه‌فضل تقدم درین راه باپادشاهان جزه دکن است که تاچندگاهی ازعهد قدرت گورکانیان هندهنوز سرگرم تشویق وترغیب گویندگان پارسی بودندوبزرگانی را چون‌شاه طاهردکنی وخورشاه بن قبادحسینی وملك‌قمی وظهوری ترشیزی ونظیری‌نیشابوری درکنف حمایت خود داشتند.

بااینهمه باید روی آورندگان بهند را بیشتر درقلمرو گورکانیان ودر دربارهای آنان یادر دستگاههای امارت سرداران و صوبه دارانشان جست وجو کرد چنانکه گاه ازدحام عالمان وادیبان ونویسندگان وشاعران ایرانی در آن حریمهای امنیت ورفاه شگفت‌انگیزاست وما این نکته را بامرور در صحایف پیشین بنیکی دریافته‌ایم. ازین زائران هندبعضی بصرافت طبع وبابتکار خودبار سفر برمی‌بستند وگروهی دیگربا نامه وخواهش پادشاهان وبزرگان آن دیارآهنگ آن دیارمی‌کردند. مراجعه‌یی بسرگذشت مرشد بروجردی، حسن‌بیگ وروح‌الامین وبعضی دیگر ازبزرگان ادب درهمین جلد می‌تواند ما را دربا ور داشت این سخن بیشتر یاوری کند، ولی ازسویی دیگرشوق «شکرستان هند» چنان دردلها جای گرفته‌بود که کمتربنامه ونوید حاجت می‌افتادواین «شوق‌سفرهند» بدانگونه‌آشکاروبرملابود که خودبایجاد مضمونهایی درشعرآن دوره انجامید، مانند:

دلم را آرزوی هند خون کرد — که خون بادادل هندجگرخوار
(مشرقی)

حبّذا هند کعبهٔ حاجات — خاصه یاران عافیت جو را

هر کهشدمستطیع‌فضل‌وهنر — رفتن هند واجبست اورا
(فیاض)

سوی زلفش‌می کشدآشفته سامانی‌مرا — می کند تکلیف هندستان پریشانی مرا
(فیاض)

واین«تکلیف‌پریشانی» فیاض‌بیان کنندهٔ‌همان معنی کاسدبودن بازارادب درایرانست که خواهم گفت و رباعی زیرین از طالب آملی این معنی را بسیار روشنتر و بی پرده بیان می کند :

طالب گل این چمن ببستان بگذار — بگذارکه می شوی پریشان بگذار
هند و نبرد تحفه‌کسی جانب هند — بخت سیه خویش بایران بگذار

وازینگونه شاعران وادیبان که ازبخت سیاه خویش در ایران بامان می‌آمدندبسیار بودند که همگی بنوعی در آتش اشتیاق هند می‌سوختند.میرزا صائبا می‌فرمود :

همچو شوق سفر هند که در هر سر هست  رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

واقعاً سفر هند مایهٔ کمال و نام‌آوری شاعران ایرانی بود زیرا آنجا تفرّجگاه پارسی سرایان و محل اجتماع استادانشان شده بود؛ بارفتن بهند بیك تیر دو نشان می‌زدند: نام‌آوری و ثروت، افزایش استعداد و مهارت در هنر شعر. همان صائب استاد که در توانایی‌ش میان معاصران شکی نیست، می گوید:

هندرا چون نستایم که درین خاك سیاه  جامهٔ شهرت من شعلهٔ رعنایی یافت

*

پیش ازین هر چند شهرت داشت در ملك عراق  سیر ملك هند صائب را بلند آوازه کرد

حسن بیگ رفیع قزوینی هم که از دوری راه هند دلخوش نبود می خواست بعد طریق را با توقفهای کوتاه در سفر جبران کند ، لیکن چون او را با نامه بهند طلب کردند در شوق دیدار آن دیار سر از پا نشناخته راه پیمود. دل بدریا زد و رفت، درحالی که می گفت:

راه دور هند پا بست وطن دارد مرا  چون حنا شب در میان رفتن بهندستان خوشست[1]

این شوقها، نام یابیها، کامروایها و مال اندوزیها باعث بود که گاه یك خاندان از شاعران و ادیبان راه هند را درپیش می گرفتند چنانکه گویی لاهور و کشمیر یا اگره و بیجا پور و برهانپور شهرها و دیارهایی از ایرانست که خاندانی از ینسوی آن بدانسوی رود و خانه و زندگی را از اینجا بدانجا کشاند و همانجا رحل اقامت افگند، بیاشد و ببالد و بمیرد و بخاك رود. خاندانی بزرگ چون تبار خواجه ارجاسب امیدی تهرانی وقتی در ایران سامان اقامت نیافت بنه کن راه هند پیش گرفت و از آن مردانی مشهور مانند محمدامین رازی صاحب هفت اقلیم، شاپور تهرانی شاعر بزرگ، اعتمادالدوله غیاث بیگ پدر نورجهان بیگم و عدهٔ کثیر دیگر در هند شهرت و مقام و نفوذ سیاسی و نظامی و درباری حاصل کردند و مصدر کارهای بزرگ شدند.ـ سه برادر بنام حکیم رکنا، حکیم نصیرا و حکیم قطبا، و پسرخاله‌اشان طالب بازن و دو دختر و خواهرش که در عقد نصیرا بود، خانومان خویش را در ایران رها کردند

---

۱ــ بهارستان سخن، ص ۳۷۲.

وبهندروی نهادندوهمانجاماندند ومردند.ـ جدّ میرمحمد زمان‌راسخ‌شاعرمشهور[۱]، بنام میرعماد درعهد جلال‌الدین اکبرعراق عجم را بقصد هندرهـا کرد و همانجا رحل اقامت افگند واعقابش درکارهای دیوانی وادبی نام‌یافتند واز آن میان‌راسخ درشمار شاعران بزرگ پارسی گوی هند درآمد. ازینگونه خاندانها بسیارند و با مروری درفهرست نامهای بزرگان‌وامیرانی که میرعبدالرزاق خوافی‌درمآثرالامراء ذکر کرده می‌توان بکثرت آنها پی‌برد واگرنامهای شاعران وادیبان وعالمانی را که درتذکره ها وتاریخهای هندیاد شده برآن فهرست مذکور بیفزاییم ازفراوانی آنها بحیرت می‌افتیم ودراینجاست که معنی سخن آنانکه بازگشتن ازهندرا مایهٔ پشیمانی می‌شمردند دریافته می‌شود. ملاعبدالنبی‌فخرالزمانی قزوینی گوید[۲]: «این مثل میان عالمیان اشتهار سرشاری دارد که هرکه یـك نوبت گشت هنـد نمود و بهره‌یی ازین ملك فیّاض برداشت، وقتی که بایران رفت، اگردر راه این سرزمین واین بلاد نمیرد، البته درآرزوی این‌خاك مرادبخش میرد» این گفتارباسخن کلیم بی شباهت نیست که درتوصیف هند گفته است :

توان بهشت دوم گفتنش‌باین معنی  که‌هرکه‌رفت‌ازین‌بوستان‌پشیمان‌شد

وباز ازیك غزل او که بهنگام بازگشت ازنخستین سفرهندبایران سروده، این‌بیتها شایستهٔ نقلست :

زشوق هند زآنسان چشم‌حسرت برقفادارم
که روهم گر براه آرم نمی بینم مقابل را

اسیر هنـدم وزین رفتن بیجا پشیمانم
کجاخواهدرساندن‌پرفشانی مرغ‌بسمل‌را

بایران می رود نالان کلیم ازشوق همراهان
بپای‌دیگران همچون جرس‌طی کرده‌منزل‌را

اما اقامت هندهمواره بااین دلگرمیها همراه نبود وحتی بعضی سفربهند را

---

۱ـ بهارستان سخن، ص۶۰۵ـ۶۰۶.

۲ـ تذکرهٔ میخانه، ص۲۵۸ـ۲۵۹.

نوعی از «ابتلاء» می شمرده‌اند چنانکه در لطائف الخیال محمدبن محمد عارف شیرازی هنگام سخن گفتن از حال قدسی مشهدی می بینیم که «روزگار سفله‌پرور اورا بعد از پنجاه سالگی به اضطرار سفر هند مبتلا نموده ...»، وحیدری[1] شاگرد لسانی شیرازی که اکثر بهندسفر می کرد در قصیده‌یی از نابرخورداری خود از آندیار شکایت کرده است. این رباعی گله‌آمیز هم ازوست:

در کشور هند شادی و غم معلوم — در عالم غم خاطر خرّم معلوم
جایی که بیك روپیه آدم بخرند — آدم معلوم و قدر آدم معلوم

میرزا محمد رضا همدانی متخلص به «امید» (م ۱۱۵۹ه) که شرح حالش را جداگانه خواهیم دید، از سختیهای اقامت هند بعلی پناه برده و گفته است:

از هند نجات من بامداد علیست — وز درد شفای دلم ازیاد علیست
کی ازدگری چشم ترحّم دارم — امید من از علی و اولاد علیست

میرسنجر کاشانی پسر میرحیدر معمّایی که ترجمهٔ حالش را خواهید دید، اگرچه از بخت سیاهی که درایران داشت بهند گریخت لیکن از آن دیاردلی خوش بغنیمت نیافت و درساقی نامهٔ مشهور خود شرحی مستوفی از تاریکی بازار هند باز گفت[2]:

چه سودم رسید ازخریدار هند — بسودای تاریك بازار هند
سیه روزم از کید هندوی خویش — نمی‌آرم ازشرم برروی خویش
... دریغا که این هند بیدادگر — فرو برده دندانم اندر جگر
ز هندم مجال گریزست کی — که دریاست درپیش وپیلم زپی
ازآنم چو پیلان جنگی بخشم — که‌هندم‌شب تیره‌آید بچشم...

غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ه) هند را بنمکزاری مانند کرده است که درآن نهال شادمانی را شادابیی نباشد:

---

۱ــ دربارهٔ او بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج۳، ص۲۲۴ــ۲۲۵؛ آتشکدهٔ آذر، تهران ص۱۱۴ــ۱۱۵؛ دانشمندان آذربایجان ص۱۲۵ــ۱۲۶.

۲ــ این ساقی نامه در دیوان سنجر و نیز در تذکر میخانه از ص۳۲۵ ببعد ثبت است.

در نمکزار سواد هند شادابی کمست  گر گل ابری نمایانست آنهم بی‌نمست

وازبخت مدد می‌خواست تا اورا ازهوای دلگیرهند برهاند وبباغ کشمیر برساند وآنگاه باتباشیرصبح وطن ازحرارت غریبی خویش بکاهد:

کر دست هوای هند دلگیرمرا  ای‌بخت رسان بباغ کشمیرمرا

گشتم‌زحرارت غریبی بی‌تاب  از صبح وطن بده تباشیر مرا

اظهار اینگونه ملالتها درائرهای شاعرانی که بهند رفته وآنجا می‌باشیده‌اند کم نیست امّا گویا بیشترنتیجهٔ دوری آنان ازیار ودیاربود نه محرومی ازنعمتهای آن سامان؛ ولی‌این نکته قابل ذکرست که چندین تن‌ازشاعران استادما مانندعرفی شیرازی وقدسی‌مشهدی، ومحوی اردبیلی‌وجزآنان درآن دیارازآسیب وباوانسهال درگذشتند وبسی دیگرمثل طالب وسنجرجوانی رادر گـرو نعمتهای آن سرزمین گذاشتند، ومادرشرح حال گروهی ازشاعران کهدرین مجلّدآمده‌چندباربدینگونه گرفتاریها که داشته‌اند بازمی خوریم[1].

***

**کشور بی رواج[2]**

اگربهمت قطب شاهیان وعادلشاهیان و گورکانیان، هندسرزمین روایی سخن پـارسی و فرهنگ ایرانی شده بـود، کشوری که سرچشمهٔآن ادب وفرهنگ بود در راهی دیگر سیر می کـرد. آنجا جولانگاه شمشیرزنان ترکمان ورداپوشان تازی گوی یا تازیخوی گردیده بود. نه چون سرزمین‌هندنعمت‌وافرداشت ونه پادشاهان وبزرگانی نعمت‌بخش‌وگشاده دست. درستست که درطول دوران صفوی جسته و گریخته بدوستدارانی ازادب و

---

۱ــ فخرالزمانی در میخانه، ضمن بیان حال خود از گرفتاری‌خویش ببیماری‌بادفرنگ که نوعی جوشش پردرد وواگیربود، ونیز فرار ازطاعون ووبا که لاهور رافرا گرفته‌بود، سخن‌می گوید (ص ۷۶۹ــ۷۷۰) واین نموداری کوچک‌ازگرفتاری‌ایرانیانیست که درطمع مال روی بهند می‌نهادند. بیماری آتشک (سیفلیس) نیزدرآن دیار، چنانکه‌در ایرانزمین، بیدادمی کرد و ظاهـراً حامل آن بیماری خطرناک بایـران وهند دریانوردان اروپایی بوده اند.

۲ــ این تعبیر از «صفی‌صفاهانی» است چنانکه درسطر های آینده خواهید دید.

تشویق کنند گانی از شعرا بازمی‌خوریم، مانند شاه عباس ومیرمیران و امام قلیخان وسلطان ابراهیم صفوی وحسن خان وحسینخان شاملو که دربارهٔ هریك بنجای‌خود سخن خواهد رفت، امانه شمارهٔ این گروه بوفور نظایرشان درهند بود ونه ثروتی که دراختیار داشتندونه سخاوتمندی وفراخ دستیی که درچنین حال ومقامی بایسته است.* بعضی ازشاهان ورجال‌مملکت هم اصلاً درچنین حقّی سیرنمی کردند و باکفهای‌فشردهٔخود برنارواییبازار دانش‌وادب درایرانمی‌افزودند. درشکایتنامه‌یی که رستمداری در مقدمهٔ ریاض الابرار آورده چیر گی عالمان دین هـم بصورت انگیزه‌یی بزر گ درین راه وصف شده واین نیزبتمام معنی درستست. شاعران‌نیز هریك بنحوی ازینگونه شکایت‌نامها درسخنان‌خوددارند. مثلاً آقا صفی‌صفاهانی که‌شرح حالش راخواهیم دید، سرزمین‌ایران راکشور بی‌رواج‌خوانده وآرزوی رفتن بهندکرده است، چنین نیز کرد وآنجا درخدمت ذوبزر گمرد ایرانـی یعنی میرزا جعفر آصفخان وزمانه بیگ مهابتخان بمال ومقام رسید . وی در ساقی نامهٔ خود که درایران سروده بود، گوید:

بیا ساقی از احتیاجم بـرآر — وزین کشور بی رواجم برآر
بهندم‌رسان‌خوش‌درآنمرزوبوم — بویرانه تا کی نشینم چو بوم
بملك عراقم چو گنجی بخاك — و یا مـوم در آتش تـابنـاك

ومیرسنجر کاشانی باآنکه ازهنددلخوش‌نبودو«حبّ وطن» خاطرش رامی‌خست[1]، ازآشکار ساختن این رازتن نمی زدکه :

نبودش وطن وُسعِ گنجائیم — بغربت از آن کـرد هرجائیم
مراداشت‌برروی‌ترکش‌خدنگ — زدستم‌برون داداز آن‌بی‌درنگ
زکف دادهٔ بی درنگش منـم — که‌برروی ترکش خدنگش‌منم

این عبارتِ «وُسعِ گنجایی» یعنی آمادگی برای پذیرفتاری شخصیت شاعـر که میرسنجربکار برده بازهم در گفتار گویند گان عهد بتعبیرهای دیگر دیده می شود ،

---

۱ــ اشاره است باین بیت ازساقی نامهٔ او :

شبی خاطرم‌خست‌حب وطن — غـم غربتم کرد بس ممتحن

حتی دربیان گوینده‌یی راجع بگویندهٔ دیگر که «کشور بی راوج» بلندیِ قدر او رابرنتافت چندانکه آنرا رها کرد وبهند رفت. درشرح حـال حکیم رکنای کاشی (مسیح) مرده بسال ۱۰۶۶ھ، خواهیم دید که چندی ملازم شاه عباس بود لیکن سرانجام دچار بی‌مهری اوشد وناگزیر ایران را رها کرد وروی بهند نهاد. بعضی ازمعاصران که بمرتبهٔ بلندش درشاعری معترف بودند ازین پیش‌آمدمتأثرشدند و ازآنجمله مشرقی اورا بگوهری گرانبها مانند کرد که «ایران» از«بی جوهری» او را بفروخت وازدست داد:

گوهری بفروخت ایران‌آخراز بی جوهری
کزشرف شدپنجهٔ‌خورشید ودست مشتری...

ازاینگونه‌سخنان‌بازهم دراثرهای شاعران آن عهدوزمان می‌یابیم واگرهم چیزی نگفته واظهار اسراری نکرده باشند نفس عمل آنان درهجرت ازایـران و تحمل دشواریهای سفری دراز تا بهندوستان، خود بیان‌کنندهٔ همین حقیقتی‌است که برزبان‌صفی‌وسنجرومشرقی رفت.

نخستین کسی که در دوران صفوی بی‌علاقگی خود را نسبت بشاعـران و شنیدن قصیدهٔ مدحی وغزل وقطعه از آنان ابراز کرد شاه تهماسب بود که چنانکه خواهیم دید ازین راه شاعران را متوجه سرودن شعر درمنقبت ومرثیهٔ امامان کرد ویا بعبارت دیگر این نوع شعررا که سابقهٔ طولانی درادب فارسی پیدا کرده بود، بنوی رواج وروایی بخشید، واگرچه این‌کار او از رواج غزل وترانـه و ظهور شاعران غزلگوی بسیار پیش گیری نکرد اما طبعاً از میزان اجتماعِ شاعـران در دربار صفوی‌کاست چنانکه حتی تشویقهای شاه عباس اول از چند شاعر نتوانست ازهجوم آنان بهندوستان‌جلو گیری کند، ودرست‌در گیرودارشکوه و جلال شاه‌عبّاسی بعضی ازشاعران [ازآنجمله میرعقیل کوثری م ۱۰۱۵ھ درآغـاز منظومهٔ فرهاد وشیرین خود] ازکساد بازار شعر درایران شکایت داشتند وبعد از روزگار آن پادشاه جلیل هنوزآن شکایت بقوت خود باقی‌بودچنانکه از گفتار میرمحمد‌قلی سلیم مرده درسال ۱۰۵۷ دربیت زیرین برمی‌آید:

۴۹۴ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ
نیست درایرانزمین سامان تحصیل کمال  تا نیامد سوی هنـدستان حنارنگین نشد

ملامحمدصوفی‌مازندرانی (م۱۰۳۵ه) که بعد ازچندگاه سیاحت درایـران باحمدآباد گجرات رفته وآنجا را مقـر دائم خودساخته بود، دربارهٔ فاروایی‌فضل ودانش درزادگاه خود، درساقی نامهٔ خویش چنین گفته است:

مرا گرچه طبعیست گینی فروز  درایران زمین‌چون‌چراغم‌بروز
نـدارم به‌هر بـوم و بر نیتی  نیـرزم بیك نـان بـی منتی
حقیرم به‌هر کوی و هر انجمن  چوفضل‌اندرایران و درد رعدن
نـدارد بمن رغبتی هیچکس  درایران چنانم که در دیده‌خس
ازین‌بـوم وبر مهـر بـرداشتم  همـه بـوده نابـوده انگاشتم
چنان می روم زین دیار خراب  کماهی‌زخشکی رودسوی‌آب
چو رفتم‌ازین منزل چون قفس  چو عمر شده بازنایم زپس...[1]

اوجی ( م ۱۰۵۰) راست می گفت که شاعـران تهـی دست چون بهند می رفتند توانگر می شدند:

مفلسان ازسفرهند غنی گردیدند  وقت‌آنست که‌ازهندشودایرانی

وکلیم‌کاشانی (م۱۰۶۱) که درنخستین سفرخودبهند نتوانست‌بیش ازدوسال‌واندی دوری ازوطن را تحمل کند[2]، در غزل زیرین سرخوردگـی خود را از سرزمین اجدادی وازوطنی که «تمام خس وخار بی کسی» بود، بیان می کند ودربارغربت‌را اگرچه باخاك میهن برابری نمی توانست‌کرد، برآن ترجیح می‌نهد وغزل‌شیوای زیرین رادر ذکرهمین معنی می‌سراید:

نگویمت‌که دل ازحاصل جهان بردار  بهرچه‌دسترست نیست‌دست ازآن‌بردار
اگر نسیم ریاض وطن هـوس داری  بنالـه دامن خرگاه آسمان بـردار
بعندلیب شنیدم‌که باغبـان می گفت  زگلبنی‌که بود سرکش آشیان بردار
براه عشق که زاری و عجز می طلبند  زساز وبرگ‌سفرچون‌جرس‌فغان بردار

---

۱ــ تذکرهٔ میخانه، ص۴۹۲.

۲ــ بشرح حالش درهمین جلد مراجعه کنید.

پیاله گر بکف آید ببند گو منگر چو گل بود نظر از روی باغبان بردار
اگرچه صرفه پسندیده نیست ازمستان چو شیشه جلوه کند شمع ازمیان‌بردار
زمانه هرچه دهد در بهای عمر بگیر زبد معامله گلخن بگلستان بردار
وطن‌تمام خس‌وخاربی‌کسی‌است‌کلیم برو سواد وطن را از آسنان بردار

علّت اساسی این بی توجّهی‌نخست‌آن بود که دولت صفوی،همچنانکه چندبار گفته‌ام، بدست ترکمانان پایه‌گذاری‌شده وخاندان سلطنتی تامدتی طولانی باهمین ترکمانان مواصلت داشت وزبان اصلیش ترکی بودنه فارسی وشعرفارسی راهم، کسانی‌چون‌شاه اسمعیل وپسران اووشاه‌تهماسب‌و فرزندانوفرزندزادگانش که همه ترکزادبوده‌اند[1]، بهمانگونه‌می‌سرودند که‌عبیدالله خان‌اوزبك یاابوالغازی عبدالله‌خان اوزبك یاغازی‌گرای خان حاکم قریم ( کریمه) ودیگرترکان پارسی سرای، واین درست حالتی است مقابل‌وضع خانوادگی ودرباری خاندان‌بابری که تاچندپشت بفارسی چون زبانی اصلی وخانوادگی می نگریستند واز مربیان ایرانی (زن و مرد) برای تربیت فرزندان خود استفاده می کردند. اینجا فارسی «شکر» بود وآنجا ترکی «هنر».

علّت بزرگ دیگرنفوذ ودخالت ترکمانان قزلباش درکار های اساسی و اصلی کشور بود که ازعهد شاه اسمعیل اول تامدّتی طولانی ادامه داشت واگرچه ازمیان این ترکمانان بعضی مشوق پارسی سرایان بوده‌اندلیکن چیرگی‌باکسانی بود که جزبکاره‌ای لشکری وحکومتی نمی‌پرداختند واگرشاعری مدّاح رابخود راه می‌دادند چون یکی ازاسباب بزرگی وریاست بدومی نگریستند.

هم شاهانوبزرگان دولت آن‌عهدبجای توجّه بادب بیشترمصروف‌تربیت ونگهداشت عالمان دین بود، چنانکه درفصلهای مربوط دیده‌ایم، واین تربیت و بزرگ داشت را سیاست دینی صفویان ونیازشان بتقویت بنیادتشیّع ایجاب می کرد وطبعاً زبانش بحوزه های علوم عقلی وبادب وشعرمتوجّه می‌شد.

ازبزرگترین شاعران عهدشاه تهماسب که در نو کردن شیوهٔ غزلگویی اثر

---

۱ــ سلطان خانم مادرشاه اسمعیل دوم وسلطان‌محمد ازطایفهٔ‌موصلوی ترکمان‌بود.

۴۹۶ ــــــ

دربارهٔ حکیم رکنای کاشی متخلص به «مسیح» و «مسیحا» «مسموع شد که از شاه عبّاس ماضی نسبت باو کم توجّهی و کم شفقتی ظاهر شد، این بیت را گفته روانهٔ هندوستان شد:

گر فلک یک صبحدم بر من گران باشد سرش  شام بیرون نمی‌روم چون آفتاب از کشورش

در آن ولایت اعتباربهم رسانیده بعد ازمدتی بکاشان مراجعت [کرده] و در زمان پادشاه جنت مکان شاه صفی باصفهان آمده وضیع وشریف شادیها نمودند، بعضی از اهل حسدبدگویی اونموده چندان التفاتی ازپادشاه نیافت»[1].

میرزا صائبا که بعدازبازگشت ازهند درعهد شاه عباس ثانی بگرمی پذیرفته شد وعنوان ملك‌الشعرایی یافت، درجلوس شاه سلیمان دچاربی‌مهری شاه‌نو گشت چنانکه درتمام عمرتوجّهی باونمود. تذکره نویسان درین مورد گناه را بر عهدهٔ صائب نهاده وازیافتن اسم سلیمان درمطلع قصیده‌یی که صائب در تهنیت جلوس آن پادشاه ساخته بود:

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را  گرفت خیل پری درمیان سلیمان‌را

افسانه‌یی ساختند و گفتند چون شاه سلیمان دربدو جلوس نورسته‌ونوخط بودازین بیت رنجید... غافل ازاینکه آن پادشاه درآغازجلوس هنوز نام نیای خود صفی راداشت وسلیمان اسم ثانوی اوست که چندی بعداختیار کرد، واگرواقعاً رنجشی ازمیرزا صائب داشت بعلّتی دیگر بود.

**خریداران سخن در ایران**

درسنست که ایران عهد صفوی و نادری بنسبت باسند وهند ودکن متاع سخن را خریداری نمی کرد، امّا بهرحال پیکر شعر وادب که درعهدتیموری وبایندری توانی داشت، هنوز افتان وخیزان درسرزمین فردوسی وسعدی راه خود رادنبال می‌نمود. شاه‌اسمعیل وفرزندانش درست همان تربیتی را در «ادب» و «فرهنگ» داشتند که جوانان خاندانهای بزرگ عهدشان حاصل می کردند. دربارهٔ شاه اسمعیل واشتغالش بشعر ترکی وفارسی پیش ازین سخن گفتم[2]، پسرانش تهماسب، سام، بهرام والقاص-

---

۱ــ تذکرهٔ نصرآبادی، ص۲۱۵.  ۲ــ همین کتاب، ج۴، ص۱۳۶ــ۱۳۹.

میرزا همگی شعرمی‌سرودهوازادب وترسّل بهره‌یی داشته‌اند. تذکرهٔ شاه‌تهماسب مشهورست، درشعر «عادل» تخلص می کرد واین رباعی رادربیست سالگی‌هنگام توبه ازحشیش وشراب ومناهی‌دیگرسرود :

یکچند پی زمرّد سوده شدیم — یکچند بیاقوت ترآلوده شدیم
آلودگیی بود بهررنگ که‌بود — شستیم بآب توبه‌آسوده شدیم[1]

سام میرزا (م۹۸۴ه) خود درتحفهٔ سامی بسیاربشعر دوستی وشعرخوانی خوداشاره کرده‌وبا گروهی‌ازشاعران عهدخویش معاشرت داشته است، شعرمی گفته‌و«سامی» تخلص می کرده‌ودیوان داشته است. دربارهٔ او واثرمعروفش تحفهٔ سامی وشعرش درشمارتذکره نویسان سخن خواهم گفت. برادر دیگرش بهرام میرزا ( م ۹۵۵ یا ۹۵۶ه) درجوانی در گذشت، این رباعی اوتناسبی عجیب بحالش دارد:

بهرام درین سراچهٔ پرشروشور — تاکی‌بحیات‌خویش‌باشی‌مغرور
کردست درین بادیه‌صیّاداجل — در هرقدمی هزار بهرام بگور[2]

سام میرزا این رباعی را ازونقل کرده است:

افسوس که‌درخیال‌وخوابیم‌همه — در پردهٔ ظلمت و حجابیم همه
بیوسنه بفکر نا صوابیم همه — و ز شومی نفس درعذابیم همه

القاص میرزا که ازجانب برادرش تهماسب حاکم شیروان بود، ازسال ۹۵۳ببعد تا پایان زندگانی درطغیان بااوبسرمی‌برد. این رباعی ازوست :

چون شیردرنده درشکاریم همه — دایم بهوای نفس یاریم همه
چون پرده زروی‌کارها بردارند — معلوم‌شود که در چه کاریم همه

از پسران شاه تهماسب سلطان محمد میرزا شعر می‌سرود وفهمی تخلّص می کرد واسمعیل میرزا نیز شاعربود باتخلّص عادلی تا نام زنگی راکافور نهاده باشند . ازوست : .

شادم بخدنگ تو که ناوك فگنان را — سوی هدف خویش نهانی‌نظری هست

چون غنچه چه دانی تو که در خلوت ناری — کز بهر تو چون باد صبا در بدری هست
از خندهٔ پنهانی لعل تو توان یافت — کز حال دل گشمده او را خبری هست

*

دوران ما را ز وصال شادان نکند — جز تربیت رقیب نادان نکند
هرگز نرساند دل ما را بمراد — کاری بمراد تا مرادان نکند [۱]

پسر بهرام میرزا، سلطان ابراهیم‌میرزا، والی خراسان درعهد شاه تهماسب، وشاهزاده‌یی بسیار مستعد وصاحب ذوق وهنرمندبود. نستعلیق راخوش می‌نوشت، مصوری ماهربود، درموسیقی وعلم ادوار وتصنیف قول (آهنگ سازی) مهارت داشت، ساز رانیك می‌نواخت، درودگری وسازتراشی وخاتم بندی می دانست. درمدت حکمرانی خراسان باشاعران وادیبان مصاحبت داشت وآنان را تربیت و تشویق می کرد، کتابخانهٔ عالی وچینی خانه‌یی ممتاز داشت. اونیز مانند بسیاری دیگر ازشاهزادگان صفوی طعمهٔ بیداد شاه اسمعیل ثانی گردید (۹۸۴ ه). درشعر جاهی تخلص می کرد وصاحب دیوان بود. ازوست:

تا از سمن تو سنبل آمد بیرون — صد نسالهزمن جوبلبل آمدبیرون
پیوسته زسبزه گل برون می آید — این طرفه که سبزه از گل آمدبیرون [۲]

پسرسلطان محمد، عباس‌میرزا (شاه‌عباس اول) که در شعربنام خود تخلص می نمود، درترغیب شاعران ونگهداشت و تشویق آنان بیشتر از همهٔ صفویان کوشش داشت ونمونه‌هایی ازرفتارنیکش باشاعرانی ازقبیل اقدسی، شفایی، میرحیدرمعمایی، فصیحی، حکیم رکنای مسیح، انیسی ونظایر آنان درتذکره ها ذکرشده است ودرضمن بیان حال هریك بدانها اشاره خواهدشد. گذشته ازین

---

۱ ـ آتشکده، تهران، ص۷۵؛ مجمع الفصحاء، ج۱، ص۳۹ ـ ونیز دربارهٔ شاعری بهرام میرزاوشاه تهماسب وسام میرزا وپدرشان شاه اسمعیل بنگرید به «روضة السلاطین» فخری هروی، چاپ حیدرآباد سند، ۱۹۶۸ میلادی؛ وهمچنین دربارهٔ اشعارالقاص میرزا بنگرید به: آتشکده، تهران، ص۴۳؛ مجمع الفصحاء، ج۱، ص۱۰ ـ ودربارهٔ سخن سلطان‌محمد میرزا رجوع شود به تحفهٔ سامی، ص۱۰.

۲ ـ آتشکده، تهران، ص۵۰ـ۵۱؛ عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص۲۰۹.

۵۰۰ ـــــــ

«قرب ده سال هرساله مبلغی کلّی از نوّاب کامیاب مالك رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان خلّدالله ملکه ابداً می گرفتند که تذکره را تمام کنند...»[۱] ــ او بقول نصرآبادی باآنکه «کم متوجّه خواندن ونوشتن شده بود اما بقدرت ادراکدرنظم ونثر تصرّفاتی‌می‌نمود که فصحاوبلغادرآن حیران‌بودند»[۲] و این نکته‌که نصر آبادی بدان اشاره کرده از ظرافتها ولطیفه گوییهای آن مرد هوشمند باشاعران عهد بحقیقت می‌پیوندد. مثلاً روزی شکوهی همدانی و میر ــ الهی همدانی در «قهوه خانهٔ عرب» در اصفهان نشسته بودنـد، شاه عباس بدانجا درآمد و ازشکوهی پرسید «که چکاره‌ای» وچون او خودرا شاعر معرّفی کرد از وی شعری‌خواست، شکوهی این بیت‌خودرا خواند:

ما بیدلان بباغ جهان‌همچو برگ گل  پهلوی یکدگر همه‌در خون نشسته‌ایم

شاه عباس اورا تحسین کرد ولی گفت‌که مانند کـردن عاشق ببرگ گل «اندکی ناملایم است»[۳]؛ آنگاه از میرالهی پرسید که تخلص شما چیست؟ گفت : الهی. شاه دست بر سر میر گذاشت و گفت: «الهی!»[۴].

یکی دیگر ازشاعران عهد او زمانی یزدی[۵] بود که دیوان خواجه حافظ را جواب گفت ونسخه‌یی‌بهمراه نامه‌یی‌برای پادشاه‌فرستاد ونوشت‌که‌«دیوان‌خواجه‌را جواب گفته‌ام»وشاه‌عباس‌بالای‌نامه‌اش‌پاسخ‌داد که«جواب‌خدارا چه‌خواهی گفت!»[۶]

وی درنهمین سال پادشاهی خود شانی تکلّو را در برابر ستایشی کـه از علی‌بن‌ابی‌طالب کرده بود ، بزرکشید[۷]. این بخشش شگفت‌انگیز که نشانه‌یی‌از

---

۱ــ از گلستان هنر قاضی احمدبن میرمنشی قمی، نقل ازتاریخ تذکره‌های‌فارسی، گلچین معانی، ج۱ تهران۱۳۴۸،ص۲۶۷ .

۲ــ تذکرهٔ نصرآبادی،ص۹.

۳ــ تذکرهٔ نصرآبادی، ص۲۳۹.

۴ــ ایضاً همان کتاب، ص۲۵۵.

۵ــ دربارهٔ اورِالهی همدانی در بخش شاعران سخن خواهم گفت.

۶ــ تذکرهٔ نصرآبادی، ص۲۴۵.

۷ــ عالم‌آرای‌عباسی، ص۵۱۵ــ۵۱۶؛ تذکرهٔ نصرآبادی،ص۸ــ۹.

۵۰۲ ــــــ

باخاندان صفوی اهمیت واعتباری خا ص داشتند و در یزد بساط حکومتی‌شاهانه گسترده بودند[۱] . اینان درست بهمان آیین پـادشاهان شاعران را می‌پرورده و در جشنها وروزهای بار از آنان شعر می‌شنیدند ، وخاندان حکومتی همزمانشان در کرمان یعنی ولی سلطان افشار وپسرش بکتاش بیگ کـه دختر میرمیران را بزنی داشت‌مانند خویشاوندان‌یادشدهٔ خوددر تربیت سخنوران دیار خویش‌ونگهداشت آنان می کوشیده‌اند.

همزمان با این دوخاندان حاکمی بفـرمان شاه طهمـاسب درکاشان بسر می‌برد بنام‌محمـد سلطان که «درایام حکومت او اهل نظم رعایت بسیارمی‌یافته‌اند وشعروشاعری درشهرمذکورروا ج تمام‌داشته‌است»[۲] ویکی ازعلتهای اصلی کثرت عدد شاعران کاشان درسدهٔ دهم وبعدازآن وجود همین مرد شعردوست وتشویق و تربیت اوبوده‌است.

چنانکه درشرح‌حال شاعرانی چون فصیحی واوجی ومشرقی وناظم‌هروی وشوکت بخاری خواهیم دید[۳]، خاندانی از طایفـهٔ شاملو درهرات چندین شاعر استاد را درکنف حمایت وتربیت داشت. ازین خاندان‌حسینخان، پسرش‌حسنخان ونوادگانش‌عباسقلی‌خان وصفی‌قلیخان دیر گاهی ازعهدصفوی درهرات‌حکومت داشته وچندتن ازآنان شعر پارسی می‌سروده وشاعـران را می‌پرورده و بـاختن منظومه‌هایی می گماشته‌اند. ازاین‌خاندان درذیل‌نام حسنخان شاملو (م۱۰۴۰ه) در بخش شاعران با تفصیل بیشترسخن خواهم گفت.

ازهمینگونه قدرتمندان محلی بوده‌اند مرتضی قلی‌خان پُرلاك وپسرش‌محمد قلیخان حاکم شبانکارهٔ فارس[۴]؛ وخان‌احمد گیلانی ومانند گانشان.

---

۱ــ دربارهٔ آنان بنگرید به : جامع مفیدی، ج۳، تهران ۱۳۴۰،ص۶۰ ببعد ونیز رجوع کنید بشرح حال‌وحشی بافقی درهمین جلد.

۲ــ تذکرهٔ میخانه، تهران، ص۱۸۱.

۳ــ ونیز بنگرید بتذکرهٔ نصرآبادی، ازص۲۰ ببعد

۴ــ بنگرید بهمین جلد ذیل نام مرشد بردجردی؛ ونیزتذکرهٔ میخانه، ص۵۹۸؛ و مآثردحیمی ج۳، ص۷۸۱ ببعد.

این خان احمد گیلانی[۱] پسر سلطان حسن کار کیا از سلسله‌یی از پادشاهان محلی بود که در ولایت بیه‌پیش گیلان حکومت داشتند و بسبب خدمتی که هنگام پناهندگی شاه اسمعیل بدان ولایت کردند محل عنایت وی و شاه تهماسب بودند، چنانکه همین خان احمد در سال ۹۴۳ ه با آنکه کودکی یکساله بود پس از مرگ پدرش سلطان حسن بفرمان شاه تهماسب بجای او منصوب گردید و چندسالی بعد حکومت همهٔ گیلان یعنی دو قسمت بیه‌پس و بیه‌پیش بدست او افتاد لیکن بغرور جاه بر خداوندگار خویش عصیان ورزید و ازینروی بسال ۹۷۴ مقید و در قلعهٔ قهقهه و سپس در قلعهٔ اصطخر زندانی شد و همچنان در حبس بود تا آنکه سلطان محمد خدابنده پادشاه بهنگام جلوس خود (۹۸۵ ه) اورا آزاد ساخت و با خود بقزوین برد و خواهر خود شاهزاده مریم سلطان را بعقد وی درآورد و او همچنان در گیلان حکومت داشت تا بسال ۱۰۰۰ ه از بیم شاه عباس بخاك عثمانی گریخت و آنجا بسال ۱۰۰۵ ه درگذشت[۲].

خان احمد مردی ادیب و عالم بود. در ادب و شعر و موسیقی و هیئت و حکمت دست داشت و با صاحبان این فنون معاشرت و مصاحبت می‌نمود و درگاه او یکی از بزرگترین محفلهای اجتماع دانشمندان و شاعران پارسی گوی در ایران

---

۱ــ دربارهٔ او بنگرید به:

* عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۱۰ــ۱۱۳ و ۱۳۵ و ۱۶۸ و ۱۷۵ و ۲۲۳ و مواردهای دیگر از آن کتاب.
* تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، تهران ۱۳۴۹، ص ۴۱ ببعد.
* تذکرهٔ میخانه، ص ۲۵۳ ببعد (متن و حاشیه).
* نتایج‌الافکار، ص ۳۵ــ۳۶.
* خلاصة‌الاشعار، خطی.
* آتشکده، تهران، ص ۲۱ــ۲۲ (متن و حاشیه).
* ترجمهٔ مجمع‌الخواص، تبریز، ۱۳۲۷، ص ۱۲ــ۱۳.
* مجمع‌الفصحاء، ج ۱، ص ۸.

۲ــ سال مرگش در نتایج‌الافکار و آتشکده و مجمع‌الفصحا پانشباه ۹۲۰ ثبت شده است.

بود. وزیرش مولانا عبدالرزاق پدر حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی بود که ذکرش گذشته است، مدتها صدارت خان را برعهده داشت، و ازدانشمندان معروف عهد خود بود. حکیم عبدالرزاق پس از مقید شدن احمدخان درسال ۹۷۴ بفرمان شاه تهماسب مأخوذ ودرقلعهٔ الموت محبوس شد وهمانجادر گذشت.ـ بهرحال گیلان در دورهٔ شکوه وجلال خان احمداز مرکزهای اجتماع شاعران وادیبان وعالمان بود لیکن چون اودوبارمقید ومحبوس گردید آن اجتماع ارزشمند دوباردستخوش تفرقه شد وبعضی ازآنان که دراین جمع بودند ناگزیر بهندوستان پناه بردند، مثلاً بعداز ۹۷۴ که گیلان بدست سپاهیان شاه‌تهماسب افتاد حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح پسر مولانا عبدالرزاق مذکور با برادران خود پس‌از چندی سرگردانی درایران بهند رفت وبدرگاه جلال‌الدین اکبر پیوست، یا حکیم‌فغفورلاهیجانی وحیاتی گیلانی بعدازبرچیده شدن بساط خان احمد راه‌هند پیش گرفتند وآنجا علم شهرت برافراشتند، چنانکه درذکرحالشان خواهید دید. ازملازمان معروف‌دیگرخان‌احمد مولانا عبدالجبار استرآبادی خوشنویس و ادیب بود[1] و دیگر حکیم کمال‌الدین شیرازی[2] ودیگرمحمد مؤمن عودنواز موسیقی‌شناس[3] وجزآنان.

خان احمد شعر می‌سرود و«احمد» تخلص می‌کرد و بهمین سبب نامش را درتذکره‌ها بهمراه دیگرشاعران می‌یابیم. ازوست:

بخت وارون، دوست دشمن، یارباری دیگرست
نیست دوران آنچه دیدی، روزگاری دیگرست

بر مراد خاطر اغیار خواهد خواریم
دشمنان را پیش‌آن مه اعتباری دیگرست

سوزدم دل در چمن هرگه‌که بینم لاله را
کزغم عشق تو او هم داغداری دیگرست

نیست جرمی تا کشی ای مه من دیوانه را
بی‌گناهم، گر تو خواهی کشت کاری دیگرست

---

۱ـ عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص۱۷۵.
ـ ایضاً همان کتاب، ص۱۶۸.
۳ـ ایضاً، ص ۱۹۱.

*

برون ز کوی تو با خون دیده خواهم رفت — هزار طعن ز مردم شنیده خواهم رفت
بپای بوس تو چون آمدم چه دانستم — که پشت دست بدندان گزیده خواهم رفت

*

شام فراق کار من زار مشکلست — صبح وصال گر ندمد کار مشکلست
جان دادنم بپای تو آسان بود ولی — محرومیم ز دولت دیدار مشکلست
شاید اجل مدد کند احمد که وارهم — از محنت حیات که بسیار مشکلست

*

زمانه مرهم ریشی نمی نهد بر دل — که بر جراحت من کار نیشتر نکند
مراست طاقت یك نالهٔ دگر احمد — نعوذ بالله اگر در دلش اثر نکند

*

از کینهٔ چرخ واژگون می گریم — وز جور زمانه‌بین که چون می گریم
با قد خمیده چون صراحی شب و روز — در قهقهه‌ام[1] و لیك خون می گریم

*

ایام شباب رفت و خیل وحشمش — تلخست می پیری و من می چشمش
خم گشته قدم ز پیری و من زعصا — زه کرده‌ام این کمان و خوش می کشمش

***

سخن گفتن دربارهٔ همهٔ اینگونه قدرتمندان محلّی کار را بدرازا می کشاند، وچون هنگام مطالعه دربارهٔ دانشمندان ومؤلفانی که پیش‌ازین دیده‌اید، یادربارهٔ سخنورانی که بعدازاین خواهند آمد، بنام اینگونه بزرگان بازمی‌خورید، همین اشارهٔ کوتاه را دربارهٔ چند نمونه از آنان کافی می‌دانم.

**خوانده‌گاران سخنور** درهمان روزگار که شاه اسمعیل صفوی منخلص بخطایی سرگرم ایجاد دیوان ترکی خود بود[2]، خوانده‌گار[3] روم سلطان-

---

۱ــ ایهامست بدو قهقهه که در آن محبوس بود.

۲ــ بنگرید بهمین کتاب، ج۴، ص۱۳۶ــ۱۳۷.

۳ــ پیش ازین دیده‌ایم که «خوانده‌گار» یا «خونده‌گار» ( = خداوندگار) عنوان خطابی سلاطین عثمانی بود.

سلیم عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ه) دیوان فارسی خویش را ترتیب می‌داد درحالی که بعکس بنیانگذار سلسلهٔ صفویه ازوی شعر ترکی بسیار کم و گویا تنها یك بیت روایت شده است. دربارهٔ شاعری وپسرش سلطان سلیمان خان قانونی (۹۲۶ - ۹۷۴ ه) متخلص به «محبی» پیش ازین[1] سخن گفته‌ام و تکرار آن درینجا شایسته نیست. تنها این نکته را باید یادآوری کنم که نسخهٔ دیوان فارسی سلطان سلیم که درجلد گذشته ازقول فخری هروی مؤلف روضة السلاطین بدان اشاره نموده‌امدر کتابخانهٔ ملی پاریس از نظر گذشت[2] که درحدود یکهزاروپانصدبیت ازقصیده (درستایش خداوپیامبر) وغزلست که در آنها گاه سلیم[3] و گاه سلیمی[4] تخلص کرده است، واز آن برای تتمیم فائده این سه غزل نقل می‌شود:

ای زسودای سرزلف تو حیرانی ما — برسر کوی غمت حشمت سلطانی ما
شانهٔ سنبل مشکین تو شد پنجهٔ غیر — حق علیمست کز آنست پریشانی ما
هردوزلفت که بودمطلع دیباچهٔ حسن — سرخط عشق ازوشد خط دیوانی ما
دور ازخالدرت رونق شاهی جستیم — بجز این نیست درایّام پشیمانی ما
یارب ازغیرنهان دار چو سرّ ابدی — عشق آن عارض وغم خوردن پنهانی ما
صید کردیم بافسون سخن خوبان را — گوبدانند مه ومهر پریخوانی ما
چون نسیمیم کم آزار سلیمی کدهند — همه آفاق گوایی بمسلمانی ما

*

دردلم باز ازغم تو گفت و گویی دیگرست — ماهرویان را ملال ماه رویی دیگرست
جلوهٔ خوبی مزن ای شمع برچشم بسی — کآتشم درجان زعشق عشوه‌جویی دیگرست
گرتراخو باجفاوجور و بیدادی شدست — بیدلان را نیز با هجر توخویی دیگرست
چون سلیمی یکدل ویکروی عشق آن مهم — گرچه اورا دل بسویی رو بسویی دیگرست

---

۱ــ همین کتاب، ج۴، ص۱۴۲-۱۴۳.

۲ــ نسخهٔ خطی فارسی شمارهٔ (350 Ancien fonds persan)

۳ــ سلیم خصم سیه‌دل چه داند این حالت — که ازظهور الهیست فتح لشکرما

۴ــ سوخت ازحسرت سلیمی رحم کن برحال او — ماه من تا کی فروزی آتش رخسار را

*

روزی که شود خاك ره یار سرمن ترسم که برد باد ز کویش اثـر من
گفتم که مگر خال لبت نقطهٔ جانست لب بست که ننشست مگس بر شکر من
پامال غمم کرد قد دوست چو سایه یعنی که بجایی مرواز خـاك درمن
صراف بسی وصف درو گوهر خود گفت خندیـد که بهتـر نبود از گهـر من
گفتی نبود عاشق زاری چو سلیمی احسنت ، زهی دلبر صاحب نظر من

پسر وجانشین سلطان سلیم، یعنی سلیمان قانونی هم باهمه اشتغالهای نظامی وسیاسی «گاهی بنظم اشعار خاطر شریف خود را می گماشت»[1]، واین دو پادشاه که نام برده ام درست معاصر ومعارض دو پادشاه بزرگ صفوی یعنی شاه اسمعیل وپسرش شاه تهماسب بودند وسنّت پارسی گویی وپارسی سرایی وترغیب صاحب سخنان فارسی را ازعثمانیان پیشتر ازخود بعهد صفوی کشانیدند وبعد از آنان این سنّت همچنان تادیر گاه ازدورهٔ موردمطالعهٔ ما امتداد داشت ونه تنها خاندان سلطنتی بلکه رجال وبزرگان کشور وخاندانهای معروف ونیز مشایخ صوفیهٔ مولویه و بکتاشیه، در روم وبعضی از کشورهای تابع عثمانی بزبان وادب پارسی توجه واشتغال داشته آنرا بعنوان یك زبان اشرافی می آموخته وبگردآوردن نسخه ها از شعر پارسی می‌پرداخته وبانشاء وترسل بدین زبان آشنایی حاصل می نموده اند، ولی نه دلنمودگی خواندگاران بپارسی وپارسی گویی بپادشاهان هند وایران می رسیده ونه استقبال پارسی گویان بدرگاه آنان وبزرگان درگاهشان (مگردرآغاز عـهد صفوی و در بحبوحهٔ کشتار وآزارسنیان وعالمان وادیبان سنّی چنانکه دیده ایم)، زیرا آنان هم همان تعصب صفویان رابنوعی دیگر ودر مقام واکنش نسبت بسیاست قزلباشیه ، داشته اند، وازاینروی «باب عالی» ودرگاههای وابسته بآن نمی توانستند پناهگاههای دلپذیری برای آزاد اندیشان باذوق ایرانی باشند. ازین گذشته هرچه برعمر سلسلهٔ آل عثمان افزوده گشت بهمان نسبت توجه آنان واهل روم ازپارسی کاسته وبرترکی

---

۱ــ تحفهٔ سامی، ص۱۹؛ مجمع الفصحاء، ج۱، ص۳۰ وجز آنها.

اضافه شد. بیشتر شاعران پارسی گوی عهد صفوی هم که درروم بسر می‌بردند بقصدها و خواسته های ویژهٔ درباری ، خاصه سرودن منظومه هایی بشیوهٔ حماسه هـای تاریخی درذکر پیروزیها وجهانگشاییهای خوانـد گاران، مورد استفاده قرار می ـ گرفتندوازینروی نام گروهی‌ازآنان راهنگام‌سخن گفتن‌دربارهٔ حماسه‌های‌تاریخی خواهیم دید .

**ترکان پارسی گوی**

باغلبهٔ‌ازبکان ودیگرسلسله های مغول نژاد برآسیای مرکزی وبرافتادن قطعی حکومت تیموریان، رونق ورواج زبـان و ادب فارسی درآن سامان آغازکاستی ونقصان کرد؛ ولی هنوز در عهـد صفوی و خاصّه درنیمهٔ نخستین‌آن عهدخاندانهای ریاست وامارت درآن دیاربرسم گذشته بازبان فارسی آشنایی داشته[1]، بدان زبان شعرمی‌سروده ومؤلفانوشاعران‌پارسی‌ـ گوی رادرخدمت نگاه می‌داشته وبمال ونعمت می نواخته‌اند . پیداست کـه پناه جستن گروهی ازادیبان ومؤلفان‌سنّی مذهب ایران‌هم که ازبیم قزلباشان بداندیار روی‌آورده بودند، برمیزان این رونق ورواجی می‌افزود[2]، وگذشته از اینها بعضی ازخانان وخان زادگان‌آن سامان که معمولاً ازشعبه های حکام مغول نژادبوده‌اند، خود بزبان فارسی شعرمی‌سروده ویاشاعری را بااین زبان آغاز می نموده‌اند واز آنجمله‌اند محمد شیبانی خان معروف به «شیبك خان» ( ۹۰۶-۹۱۶ه)؛ عبدالله‌ـ خان (۹۴۰-۹۴۶ه) بن محمودخان، برادرزادهٔ شیبك‌خان؛ عبداللطیف خان (۹۴۷ـ ۹۵۹ه)؛ رستم خان بن جانی‌بیگ(۹۶۸-۹۹۱ه)؛عبدالعزیز بهادر خان (۹۴۷-۹۵۶ه) پسرعبیدالله‌خان؛سلطان ابوسعید خان(۹۷۵-۹۸۰ه)بن کوچکنوجی‌خان؛جوانمرد‌ـ علی خان (۹۸۰-۹۸۶ه) پسرسلطان ابوسعیدخان ، وگروهی دیگر ازینگونه خانان کهذکرشان درپاره‌یی ازتذکره‌هاآمده وازهریك اشعاری نقل شده‌است[3] .

---

۱ـ بنگرید بهمین کتاب، ج۲، ص۱۲۵ـ۱۲۶.

۲ـ همین جلد، ص ۵۰ـ۵۱.

۳ـ رجوع شود به :

* تحفهٔ سامی، تهران۱۳۱۴،ص۱۹ـ۲۰.

از میان این خانان که برشمرده‌ام عبیدالله‌خان ازبک متخلص به «عبیدی» شعر ترکی وفارسی بسیارداشت. ازوست :

از چه روبامن مسکین نظری‌نیست ترا — مردم از هجر زحالم خبری‌نیست ترا
جانب غیر چرا می‌نگری از ره لطف — گوشهٔ خاطر اگر بادگری نیست ترا
سرم‌ای‌سروشهی‌خاک‌رهت گشت‌وهنوز — گاهگاهی بسرم‌چون گذری‌نیست ترا
ریخت خون جگرم ازره دیده برهت — تا نگویند رقیبان جگری نیست ترا
در ره عشق عبیدی چو گذشتی از جان — راست‌رو ره که‌درین‌ره‌خطری‌نیست‌تر

*

بوی ارباب وفا از گل ما می‌آید — کعبه زآنرو بطواف دل ما می‌آید
نیست سر منزل ما لایق هر نااهلی — هر که اهلست بسر منزل ما می‌آید

*

ای قوم که از شما وفایی نرسد — برخلق خدا بجز جفایی نرسد
سهلست اگر سر شما می‌آرند — باید قدم شما بجایی نرسد

*

گرزمردم بتوآزار رسدباکی‌نیست — جهد کن کز تو بمردم نرسدآزاری

و از عبدالله خان ثانی‌این رباعی‌لطیف شایستهٔ نقلست :

دور از توکه آتشم بجان می‌پیچد — در دامن دل پای فغان می‌پیچد

---

←

* روضة‌السلاطین فخری هروی، حیدرآبادسند، ۱۹۶۸ میلادی، ص۲۳ ببعد.
* عرفات عاشقین، تقی‌الدین اوحدی، خطی.
* مذکرالاحباب نثاری بخاری، خطی. دربارهٔ این کتاب بنگرید بتاریخ تذکره‌های فارسی، گلچین معانی، ج۲، تهران ۱۳۵۰، ازص۲۲۰ ببعد، وبویژه فهرست شعرای از میان پادشاهان که درص۲۳۲ نقل شده‌است.
* آتشکدهٔ آذر، تهران، ص۷۸و۷۷.
* میخانه، تهران ۱۳۴۰، ص۵۷۲–۵۸۳.
* مجمع‌الفصحاء، ج۱،ص ۳۹و۴۰. – وجزآنها ...

ز آنگونه زغمهات بجان می‌پیچم کز رشك بخویش آسمانمی‌پیچد

و این بیت زیبا درمیان بیتهایی که از عبدالعزیزخان‌ترکستانی‌پسر نذر محمدخان صاحب بلخ[1] ومعاصر شاه عبّاس صفوی نقل کرده‌اند، سزاوار حفظست:

سبك خرام ترازباد در چمن بگذر بپای گل منشین آنقدر که خارشوی

و از رستم خان شیبانی پسرجانی بیگ سلطان بن سلطان ابوالخیرخان این قطعه مشهورست[2]:

با آنکه جز گناه نکردم دمی مرا بی نعمتی نماند در ایّام زندگی
آنکو بفضل‌خوبش‌مراعقل‌وجان‌بداد زآن پیش کآید از من‌بیچاره بندگی
شاید که لطف بازنگیرد بوقت‌مرگ هنگام بی کسی و زمان فگندگی

***

**احوال‌شاعران**

نخستین نتیجهٔ تشویقها وترغیبهایی که از طرف اکثر شاهان و رجال عهد، از هرجانب خاصه درشبه قارهٔ هند، نسبت بسخنوران می‌شد آن بود که هر که طبعی داشت بشاعری پرداخت و درین راه تمرین کرد و درانجمنهای شاعران ومحفلهای آنان حضور یافت نانامی برآورد و بمرکزهای قدرت وثروت راه یابد؛ واین امر سبب فزونی شاعران درعهد مورد مطالعهٔ ما گردید که از میان آنان‌عدهٔ کثیری صاحب دیوان شدند. اتفاقاً این حالت در دنبالهٔ ونمی قرار گرفت که در پایان دورهٔ تیموریان پدید آمده و بفزونی عدد شاعران انجامیده، واثر آن هم درست درپایان دورهٔ بایندری وآغاز عهدصفوی آشکار شده بود.

این شاعران فراوان همگی درس خوانده یا از خاندانهای دانش و ادب نبودند، عده‌یی از آنان را می‌شناسیم که برسم دوران تیموری[3] از میان پیشه‌وران برمیخاستند، خواه آنکه ازپیشهٔ خود دست بازداشته و تنها بشاعری‌پرداخته باشند

---

۱ــ مجمع‌الفصحا، ج۱، ص۳۹.

۲ــ مجمع‌الفصحاء، ج۱ص۲۹ بنقل‌از مذکرالاحباب تتاری بخاری.

۳ــ بنگرید بهمین کتاب، ج۲،ص۱۶۱(حاشیه) وص۱۷۰ــ۱۷۲.

وخواه در همان شغل و کار نخستین باقی مانده باشند. از میان این طبقه گاه شاعران نامداری مانند خواجه حسین ثنایی و خواجه شاپور تهرانی پدید می آمدند اما بدیهیست که همگی را توانایی ارتقاء بچنین مقامها ومرتبه‌های بلند نبود.

اینگونه پیشه‌وران شاعر بسیار وبعضی از آنان قابل ذکرند مثل آقامسیب چیت گر[۱]، و محمد طاهر نقاش[۲] که شغلشان از عنوانشان پیداست؛ میرزا جانی عزتی در دفترخانهٔ شاهی کار می کرد و «در آن مرتبه نهایت راست قلمی بعمل می آورد» ولی پس از چند گاهی ازین شغل دست بازداشت[۳]. میرالهی همدانی شاعر صاحب دیوان مشهور مدتی دراصفهان قهوه‌چی بود و سپس بهند رفت. دوستش ملاشکوهی شاعر نیز همکار اوبود[۴]. شغل شاغل شاپور تهرانی بازرگانی بود چنانکه در ترجمهٔ حالش خواهید دید. منصف شیرازی برادر مقیما و شریفا اگرچه در شعر شهرت داشت لیکن زندگانی ببازارگانی می گذراند[۵]. زکی همدانی (م۱۰۳۴ه)[۶] که از شاعران نامدار عهدخودبود بادیوانی قریب‌به‌پنجهزار بیت، بقول صادقی افشاردرمجمع‌الخواص بنعلگری اشتغال داشت وباکسب‌خود امرار معاش می کرد و گویا بعلت همین مناعت طبع بود که نه بخدمت خود در دستگاه محمدقلی خان پرناك درشیراز ادامه داد و نه باوجود سفر بدکن چندان زمانی در آنجا باقی ماندوبهمان شغل که بقول صادقی‌بیگ «کم سودوپرزحمت» بود بسنده کرد. ملا علی‌نقی قمی‌منخلص به «قسمت» ازشاعران اواخرعهدصفوی

---

۱ــ تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۳۶۹.

۲ــ ایضاً ص ۳۷۰.

۳ــ ایضاً ص ۲۵۶.

۴ــ ایضاً ص ۲۵۵.

۵ــ ایضاً ص ۲۵۱.

۶ــ دربارهٔ او بنگرید به: عرفات العاشقین اوحدی بلیانی، خطی؛ ترجمهٔ مجمع‌الخواص صادقی افشارص ۲۰۸؛ تذکرهٔ نصر آبادی ص ۲۳۶ ــ ۲۳۷؛ تذکرهٔ میخانه ص ۵۸۰ــ۵۸۷؛ نتایج‌الافکارص ۳۰۲ــ۳۰۴.

بنّا بود[۱]، و استاد محمّد رضا خوانساری کارگری می‌نمود[۲]، و امیربیگ معاصر شاه صفی وشاه عباس ثانی قصّابی داشت[۳] و ملاقدرتی اصفهانی بزّازی[۴] و ملك محمّد اصفهانی صحافی[۵] و امیر جعفر کاشی معلّمی[۶] ومحمدطاهر اصفهانی شعر-بافی می کرد[۷] وازینگونه شاعران که هریك باپیشه‌یی امرار معاش کنند بسیاربودند و درمیان آنان بعضی درصف‌هنرمندان معروف عهد خود قرار داشتندمثلاً صادقی بیگ افشار کتابدار شاه عباس که بعد ازین دربارهٔ اوسخن‌خواهدرفت‌خوشنویسی بود که‌بازرگانان‌هرصفحه‌ازرقم‌اورا بسه‌تومان می‌خریدندو بهندوستان‌می‌بردند[۸]؛ و رمزی که شرح حالش را خواهیددیدمنسّبت کارماهری بود[۹].

اشتغال اینهمه از اهل حرفه و صنعت بشعر صریحاً معلوم می‌دارد که‌چگونه آرزوی شاعری برای نمودن برتری نفسانی، همهٔ دلها را فرو گرفته بود. برای بعضی شغل شاغل‌بود و برای برخی دیگر وسیلهٔ تفریح خاطر، وحتی بعضی‌ازین گویندگان که نامشان بخشنامه وار در تذکره ها گردان شده درخواندن و نوشتن چندان مایه ور وتوانا نبودند ومهارت درشاعری‌را بیشتر ازراه معاشرت‌باشاعران و بحفظ داشتن گفتار این وآن وبصرافت قریحه وطبع کسب می کردند.

اماآنانکه‌شاعری‌شغل‌وپیشه‌اشان‌بودبی‌زحمت‌وتعب‌تحصیل‌وتمرین‌بمقام‌بلند خودنمی‌رسیدندومقبول‌خاص‌وعام‌نمی‌شدند. گاهی‌این‌تحصیل‌وتمرین‌دریك‌خاندان بتمامی‌انجام میشد. مثلاً پسران‌ملاشمسایعنی‌منصف‌ومقیماوشریفاهمگی‌شاعربودند[۱۰]

---

۱ــ تذکرهٔ نصرآبادی ص۳۶۸.
۲ــ ایضاً ص۳۸۱.
۳ــ ایضاً ص۴۱۹.
۴ــ ایضاً ص۴۲۱.
۵ــ ایضاً ص ۴۲۳.
۶ــ ایضاً ص ۲۹۷.
۷ــ ایضاً، ص۴۲۳.
۸ــ ایضاً ص ۳۹ــ۴۰.
۹ــ ایضاً ص۳۷۳.
۱۰ــ ایضاً ص۲۵۱.

وعظیما ومقیما و کریما پسران ملاقیدی شعررا ازپدر آموختند[۱] و میرسنجر کاشانی زیر دست پدرش میرحیدر معمّایی تربیت شد[۲].

بهرحال، هر شاعری استادی داشت و اوکارهای شاگرد را می‌دید و اورا امتحان می کرد ونظرخود را دربارهٔ کیفیت کارش می گفت یا باو یاد می‌داد چه کند وچه دیوانهایی را بخواند تا نقصها وناهمواریهای طبع خود را از میان ببرد و بقول خودشان طبعش گشاده شود. نمونه دادن درین‌مورد دشوارست و بهتر آن می‌دانم که بشرح حال شاعران درهمین‌جلد بنگرید، با این‌حال بدنیست بدانید که میرزا امان‌الله امانی ملقب به «خان زمان» معاصر شاهجهان در شاعری شاگرد «مرشد خان»[۳] بودوخان مرشد غزلهایش را ارزیابی می کرد و عیب و هنرش را می‌نمود. امانی درپایان یکی ازغزلهای‌خود گوید:

ای امانی سوختی تا پخته شد مغزسخن  مرشد ما این غزل داخام می گیردهنوز؟

شکیبی اصفهانی ( م ۱۰۲۲ ) شاگرد میر صبری روز بهان اصفهانی بود و صائب تبریزی شاگرد حکیم رکنای مسیح(م۱۰۶۶ه)، وغنی کشمیری(م۱۰۷۹ه) شاگرد فانی،ونورس دماوندی (م۱۱۰۵ه) ومیرنجات (م۱۱۲۶ه) و ملامحمد سعید اشرف مازندرانی وراقم مشهدی وجویای تبریزی و تأثیرتبریزی از شاگردان صائب (م ۱۰۸۱ه)بوده‌اند؛ سرخوش (م۱۱۲۷ه)شاگرد منعم حکاك‌شیرازی‌وماهرا کبرآبادی وموسوی خان فطرت بود ودرهمان حال با ناصرعلی سهرندی (م ۱۱۰۸ه) که‌ازو بسال بزرگتر بوده طرح معاشرت ریخت تا ازمحضراونیز فایده برگیرد.

اگرشاعری درنزد استادی زانوی ادب برزمین نمی‌زد ومدارج شاعری را زیرنظراو نمی‌پیمود، اگرچه بمرتبهٔ استادی هم می‌رسید براوطعن می‌زدند و ازو عیب می‌جستند چنانکه دراحوال خواجه حسین ثنایی‌می‌بینیم.

---

۱ــ تذکرهٔ‌نصرآبادی،ص۳۱۵-۳۱۷.

۲ــ بشرح حالش درهمین‌کتاب وهمین جلدمراجعه کنید.

۳ــ بشرح حال اودرین مجلد بنگرید.

۴ــ تذکرهٔ میخانه، حاشیهٔ ص ۷۶۶.

بیشتر شاعران بجز استاد معیّنی که داشتند سعی می کردند با حضور در جرگهٔ شاعران خود را ورزیده و از رموز فن آگاه کنند. این جرگه‌ها در بعضی از شهرها بصورت اجتماع عادی سه یا چهار تن و بیشتر و کمتر درمی‌آمد که درخانه‌یی و مکتبی ودکانی تشکیل می‌شد. مثلاً میرزا قوام‌الدین آصفخان که ترجمهٔ حالش را ذیل عنوان «جعفر» درهمین جلد خواهید دید پیش از سفر هند درمکتب‌خانهٔ ملاخلیل قاری درقزوین با اوو با میرزا سلمان حسابی وضمیری اصفهانی ملاقات ومشاعره داشت. وی در آن اوان دیوان شرفِ جهان[1] را تتبع می کردتا طبع خودرا تربیت نماید، پس «پاره‌یی از اشعار خود بر آن خردمندان فروخواند... آن سه‌عزیز[2] بعد از استماع ابیات رنگین آن سخن آفرین آواز تحسین باوج علّیین رسانیدند، مولانا ضمیری گفت... درمقابلهٔ این فرد میرزا شرفِ جهان چه فرموده‌اید که:

اوراق گل ز حرف وفا ساده یافتم　　بـرحال بلبلان چمن خون گریستم

چون جعفربیگ برمتانت این بیت مطلع شد از گفته‌های خود پشیمان‌شده درساعت اوراق اشعارخود را درآب آن حوض که با عزیزان مذکور در کنار آن نشسته بودندشست.»[3]. همین جعفربیگ آصفخان براثرچنین تمرینها وتتبع سبکها و دیوانهاتوانست درزمرهٔ شاعران معروف عهدخود درآید چنانکه شیرین وخسرو اورا بهترین منظومه‌یی دانسته‌اند که باقتفاء از نظامی ساخته شده[4].

نمونهٔ دیگر دکان طرّاحی میرمحمود طرحی شیرازی (سدهٔ دهم) بود که گروهی از شاعران شیرازی عهددرآن گرد می آمدندمانندغیرتی شیرازی، عرفی شیرازی، عارف لاهیجی، قیدی شیرازی، قدری شیرازی ، حسین کاشی مورخ ، میرابوتراب محروم‌رازی، تقیای‌ششتری، رضای کاشی و تقی‌الدین محمداوحدی‌بلیانی

---

۱ــ شرح حالش را دربخش شاعران ازهمین جلد بخوانید.

۲ــ مقصود خلیل قاری وحسابی وضمیریست که درمتن دیده‌اید.

۳ــ تذکرهٔ میخانه ص ۱۵۷ــ۱۵۸.

۴ــ بنگرید بشرح حال جعفر درهمین جلد.

سؤلف تذکرهٔ عرفات عاشقین، اوحدی بلیانی در شانزده سالگی خود (= ۹۸۹ه) دراین اجتماع راه یافت وشعرخود را برحاضران عرضه کرد لیکن بعلت حداثت سن دعوی اورا نپذیرفتندوشعر رااز اوندانستند. پس عرفی ازباب امتحان اوحدی غزلی را ازدیوان امیرخسرو دهلوی طرح کرد واو آنرادرهمان مجلس جواب گفت وروزهای بعد که غزلهای بابافغانی در همان محفل طرح می شد، اوحدی نیزدراستقبال وجوابگویی شرکت می‌نمود[۱].

ازجایهایی که اینگونه محفلهای انس شاعران درآن بسیار تشکیل می شد قهوه‌خانه بود. درعهدصفوی قهوه خانهای بسیار درشهرهایی چون اصفهان وشیراز دایربود. چنین محلّ وقت گذرانی واستراحت نخستین بار در سدهٔ نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) درعربستان دایرشد، وآن پس ازبردن قهوه از حبشه بدانجا بود. مردم درین محلّ گردمی آمدندوقهوه می نوشیدندوبعضی سرگرمیها مثل بازی شطرنج ورقص وسماع وامثال این کارها می‌پرداختند. احداث اینگونه جایها بزودی درخاك عثمانی ومصرباب شد واز آنجا ها درسدهٔ دهم (سدهٔ شانزدهم میلادی) بایران وباروپا سرایت نمود[۲].

قهوه خانهای اصفهان ازعهدشاه عباس تاپایان دوران صفوی متعدّد ومحلّ اجتماع طبقات مختلف بود، شاه عباس شخصاً دربعضی ازآنها حضور می یافت وباحاضران بگفت و گو ومطایبه می‌پرداخت چنانکه دربارهٔ شکوهی یزدی والهی همدانی دیده‌ایم[۳] وبازهم بجای خود خواهیم دید. درین قهوه خانها غالباً شاعران بدیدن یگدیگر می‌رفته وباهم دربارهٔ شعرسخن می گفته وغزلهای خودرا عرضه می‌نموده و یا بطرح غزلهایی از استادان برای جواب گفتن می پرداخته‌اند. روزی زلالی خوانساری که ترجمهٔ حالش راخواهیم آورد، بقهوه خانه رفت در

---

۱ــ سرگذشت طرحی شیرازی مستخرج ازعرفات العاشقین اوحدی بلیانی، در تاریخ تذکره های فارسی، احمد گلچین معانی، ج۲، تهران ۱۳۵۰، ص۲۱ــ۲۲.

۲ــ برای کسب اطلاع بیشتر درین باب بنگرید بآنسیکلوپدی لاروس (Larousse)

۳ــ ونیز رجوع شود بتذکرهٔ نصرآبادی ص۲۳۹و۲۵۵.

حالی که «مسودهٔ اشعار دردست داشت، بدست ملاغروری[1] داد، این بیت را که در تعریف براق برابریك دیوان شعرست خط باطل برآن کشیده بود:

زجستن جستن آن سایه دردشت چوزاغ آشیان گم کرده می گشت

ملاغروری گفت چرا این بیت راخط باطل کشیده‌ای؟ گفت بعضی یاران گفتند که معنی ندارد»[2]ـ از جملهٔ این قهوه‌خانها که شاعران بحضور درآن میلی داشتندقهوه‌خانه‌یی بود که مظفر کاشی معروف بمظفر لنگ درآن می‌باشید ودرآنجابابزرگان و باشاعران مصاحبت می‌نمود[3].

ضمن مطالعهٔ حال بسیاری از شاعران بوجود محفلهایی ازین دست که برشمرده‌ام درشهرهایی مانندیزد، کاشان، شیراز، اصفهان، مشهد وجزآنها باز می‌خوریم که اهل‌ادب وشعردرآنها بملاقات یکدیگرمی‌رفتندوباهم غزلی یاموضوعی را «طرح» می کردند ودرساختن یاجواب گفتن آنها شرکت می‌ورزیدندویادربارهٔ شعراستادان پیشین وحکومت بین شاعران بزرگ اظهارنظر من‌نمودند[4]. گاه‌نیز درین رابطه هاکارشان بعیب جویی از یکدیگر می کشید چنانکه میان ملا شیدای فتحپوری ومحمدجان قدسی ومنیرلاهوری[5]؛ ومیان‌شیخ‌ناصرعلی سهرندی‌ومیرزا عبدالقادربیدل عظیم‌آبادی[6] رخ داد.

مطرح کردن غزل وقصیده وقطعه درین محفلها و رابطه ها واستقبال کردن آنها گاه بفراهم آمدن یکدسته شعر (غالباً غزل) بایك وزن و قافیه در جنگها و دیوانهای متعدد منجرمی‌شد مثلا فغفورلاهیجی (م۱۰۳۰هـ) غزلی دارد بمطلع:

مجنون‌نیم‌دارم‌دلی‌چون سنگ‌طفلان‌دربغل هم‌شورجانان درسروهم‌شورش‌جان‌دربغل

که‌بعدازو قدسی‌وسیدد وفصیحی وصائب وغالب وچندتن دیگرآن راتتبع‌نمودند

---

۱ـ دربارهٔ اوبنگرید بتذکرهٔ نصرآبادی، ص۲۹۰.

۲ـ ایضاً همان‌کتاب، ص۲۳۰.

۳ـ ایضاً ص۱۶۵ـ۱۶۶؛ تذکرهٔ میخانه، ص۸۹۵ـ۸۹۷.

۴ـ برای نمونه بنگرید بتذکرهٔ نصرآبادی ص۲۳۹ـ۲۴۰و۲۸۲.

۵ـ بهارستان سخن ص۲۷۷ـ۲۸۳.

۶ـ ایضاً بهارستان سخن ص۶۲۲ـ۶۲۳.

وازین راه یك سلسله غزل همسان پدید آوردند. میرزا بیدل در بیاض خود بیشتر این غزلها را نقل کرده ومن دیده‌ام[۱] وحق آنست که ازمیان آنها غزل قدسی که میر عبدالرزاق خوافی[۲] آن را «غزل عالمگیر» خوانده ازهمه وحتی از غزل فغفور بهتر باشد.

از مطلبهای گفتنی دربارهٔ شاعران دوران صفوی یکی مشابهت تخلصهای بسیاری از آنانست بیکدیگر. مثل مخفی رشتی ومخفی دیگربنام زیب‌النساء بیگم دختراورنگ‌زیب که‌هردودیوان‌دارند؛ غروری کاشی وغروری شیرازی؛ قوسی تبریزی وقوسی شوشتری؛ ذوقی اردستانی وذوقی کاشی؛ خضری قزوینی وخضری خوانساری؛ نویدی شیرازی و نویدی تهرانی و نویدی اصفهانی ؛ شعوری مشهدی و شعوری کاشی؛ سالك قزوینی وسالك یزدی؛ صوفی مازندرانی وچندصوفی تخلص‌دیگر؛ فیضی اکبر آبادی ومعاصرش فیضی تربتی ومعاصردیگرش فیضی سرهندی (سهرندی) وفیضی اصفهانی که همگی در دربار جلال‌الدین اکبرپادشاه جمع بودند وچند فیضی دیگر. فیضی اصفهانی براثر نفوذفیضی اکبر آبادی ناگزیرشد تخلص‌خود را تغییردهد. گاه بعضی ازتخلصها ببهای گرانی خریداری می شد مانندتخلص «وقاری» که میرزا غازی بیگ ترخان[۳] والی سند و قندهار آن را بهزار روپیه از شاعری دیگرخرید[۴].

البتّه شاعران این عهدهم مانند دورانهای گذشته بایکدیگر دوستیها ، ذکر خیرها، بدگوییها، مدحها، هجوها، شوخیهاوحتی‌بداندیشیهاوتوطئه گریهاداشته‌اند که باز گفتن همهٔ آنها سخن را بدرازا می کشاند وهرچه بود بازتابی بود از حال جامعهٔ عهد وخوی و کردار همگان که گویا تاعهد ما نیز چندان تغییری نیافته‌باشد. پیداست که درترجمهٔ حال‌بعضی ازین شاعران که دراین‌جلد آمده، هرجا که‌مناسبتی

---

۱ــ کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، نسخه های‌فارسی بشمارهٔ:
Add .16,802 and 16,803

۲ــ بهارستان سخن، ص۲۸۸.

۳ــ همین کتاب وهمین جلد، ص ۴۶۴-۴۶۶.

۴ــ تذکرهٔ میخانه، ص۲۹۳.

داشته باشد ازین مقوله ها سخن بمیان خواهد آمد.

ازجملهٔ این روابط که شایستهٔ باز گفتنست بحثها و مناظراتیست که شاعران درانتقاد بر گفتارهای یکدیگر ویا تغییرواصلاح آنها داشتند. یکی از آنها که بسیار قابل توجّهست اعتراض شیدافتحپوری (م۱۰۸۰ه) است بر قصیده‌یی از میرزا محمد جان قدسی (م۱۰۵۶ه) وحکومتی که ملّامنیر لاهوری (م۱۰۵۴ه) در قصیدهٔ خود میان آن دو کرد. چندبیت از قصیدهٔ قدسی و اعتراضهای شیدا بر آن بیتها و محاکمهٔ منیری را میرعبدالرزاق خوافی دربهارستان سخن(ازص ۴۷۸ ببعد) نقل کرده است.

یکی دیگر ازینگونه اعتراضها آنست که ملّا نشانی (م۱۰۲۰ه) برفیضی می کرد. فیضی فیاضی (م۱۰۰۲ه) دربیتهایی که ازو درمورد نوآوریهای عهد نقل خواهم کرد بربعضی از شاعران زمان که ببهانهٔ تواردیا «بهتربستن معنی» دیگران مضمونها ونکته‌ها ومعنیهای این‌وآن را تاراج می کردند تاخته ودر آن میان خود را مبتکرشمرده است. ملانشانی که او «را باشیخ‌فیضی مباحثات‌ومشاعرات‌بسیار بوده ومکرّر کنایات بوی فرموده‌اند»[1]، دربیتهای زیرین از مثنوی خود بر آن استاد تاخته و گفته است:

چند زنی لاف که ر ساحری — سامریم سامریم سامری
هر نفسم معجزهٔ عیسویست — شعلهٔ نور شجر موسویست
در سخنم نادرهٔ روزگار — اهل سخن را منم آموزگار
هر نفسم برده ز جادوشکیب — هر سخنم سحر ملایك فریب
خسرو ملك همه دانی منم — حاکم اقلیم معانی منم
جوهریِ سلك سخندانیم — صیرفی نقد سخنرانیم
این منم امروز درین داوری — شعلهٔ آتش بزبان آوری
دعوی ایجاد معانی مکن — شمع نه ای چربزبانی مکن

---

۱ــ منقول ازهفت آسمان، تهران ۱۹۶۵ ص۱۲۹.

طبع تو هرچند در هوش زد　　یك سخن تازه نشد گوشزد
آنچه تو گفتی دگران گفته‌اند　　در که تو سفتی دگران سفته‌اند... الخ[۱]

درپایان سخن بیان این نکته لازمست که شاعران این عهد همه بازبسته بمرکزهای قدرت وبدربارهای پادشاهان نبوده‌اند. پیش‌ازین دیدیم که گروهی از آنان هریك پیشه‌یی داشته وازحاصل کارو کوشش خود نان می‌خورده‌اند. شمارهٔ اینگونه شاعران بسیاربود، شعررا بصرافت‌طبع می‌ساختند وبا شرکت‌درمحفلهای شاعران ذوق شاعرانه‌را جلامی‌بخشیدند. گروهی‌دیگر اززمرهٔ خانقاهیان‌بوده‌اند که‌بنا بررسم گذشتگان خود عواطف صوفیانهٔ خویش رااززاه شعربیان‌می کردند ویا بگمان خود ازراه سخنوری بهدایت خلق می‌پرداختند. بگروهی نیزمردم‌متعین و صاحب مقامی بودند که در میانشان از حاکمان ووالیان و صوبه‌داران گرفته تا سپهسالاران ووزیران وشاهزادگان وپادشاهان دیده می‌شدند. این‌دسته درراه‌نمایش کمال معنوی خود گاه بطبع آزمایی هم می‌پرداختند، بعضی موفق بودند و بعضی براستی شاعری را بخود می‌بستند وتنها ارزش واهمیت‌کارشان این بود که ازین راه بمخالطت با شاعران وترغیب وتشویق آنان کشانیده می‌شدند.

مهمترین گروه ازشاعران آن عهد که‌ازبیشترشان دیوانها ومنظومه‌های‌خوب بیادگارمانده آن دسته‌اند که شاعری پیشه‌اشان بود وبهمین نام درخدمت پادشاهان وشاهزادگان وسپهسالاران وبیگلربیگیان وصوبه‌داران بسرمی‌بردند. این دسته هم غزل‌سرا بودند، هم قصیده‌ساز وهم‌مثنوی‌پرداز. غزل‌را برای دل‌خودمی‌سرودند، قصیده را برای امرارمعاش واظهارمهارت درشاعری‌ومثنویها زابرای‌اثبات‌توانایی درپیروی ازاستادان بزرگی چون نظامی وخسرو وخواجو و جامی. پیداست که راه یافتن بمرکزهای ثروت وقدرت بسبب آنکه هجوم خلایق بدانها بسیار بود، دشواری وصعوبتی هم داشت‌وکسی یا کسانی دراین‌نهضت‌انتجاعی کامیاب‌تر بودند که‌زبان‌آورتر وداناتر وتواناترباشند.

پس بیشتر آنانکه درزمرهٔ این گروه اخیردرآمده‌اند مانند وحشی، محتشم،

---

۱ــ هفت آسمان، ص ۱۲۹ــ۱۳۱.

فیضی، عرفی، نظیری، ظهوری، طالب، کلیم، قدسی، صائب و دیگران، سرآمد سخنوران عهد خویشند و می‌توان آنان را نگهبانان واقعی سخن در دوره‌یی دانست که دربارهٔ آن سخن می‌گوییم. پیداست که این سخنوران خود مرتبه‌های مختلفی داشتند و همه را نباید در یک ردیف درآورد اما بهرحال و برروی هم از دیگر گویندگان زمان خود برگزیده‌تر بودند و بهمین سبب هم از دولت هنرشان روزی می‌خوردند و هم بخاطر ارزشی که آن هنرداشت چون مردم کمال یافته و برگزیده‌یی در محفل بزرگان قوم و زورمندان و صاحب دولتان راه می‌جسته و با آنان معاشرت می‌نموده‌اند.

## شیوهٔ سخنوری، ویژگیها و مرحله‌های تحول آن در عهد صفوی

۱) شعر فارسی در عهدی که از اوایل سدهٔ دهم تا نیمهٔ سدهٔ دوازدهم بدرازا کشیده در یک سیر تدریجی و مرحله بمرحله بپیش می‌رفته و تحول و تغییر می‌یافته است. روشنست که شعر ما هیچگاه بر یک حال نماند و مراجعهٔ مختصری بجلدهای پیشین همین کتاب نیز این نکته را روشن می‌سازد، و این معنی را هم درین گشت و گذارهای ادیبانه دریافته‌ایم که هر تحوّلی مسبوق بسابقه‌ها و معلول علتهایی بود که از دیرباز فراهم آمده و پی‌آمد آنها دیرگاهی بعداز وجود انگیزه‌ها محسوس گردیده است. تحول و دگرگونگی شعر در دوران صفوی هم همین حال را داشت و ما نمی‌توانیم شیوهٔ شاعری این عهد را یکجا و دربست معلول نیام سرخ کلاهان یا غلبه و چیرگی عالمان شرع یا رواج زبان ترکی و یا بروز تحول در زبان و همانند این مطلبها بدانیم، یا تصور کنیم که درین عهد یک سبک و یک شیوه در شعر بوده است و بس، و آنگاه نظری را که نسبت بآن یک شیوه و سلیقه داریم بتمام عهد صفوی تعمیم دهیم و شعر آن دوره را یکجا خوب و یا بد بدانیم.

شعر دوران صفوی مانند هنر آن عهد دنبال وضع و حالتی حرکت می‌کرد که در اواخر سدهٔ نهم بود یعنی بطرف نکته سنجی، مضمون آفرینی، خیالپروری و سادگی زبان. تمام شاعرانی که در سدهٔ دهم ظهور کرده و بعضی از آنان مانند

۵۲۲ ــــــ

که دراوایل این دوره می‌زیستند، مثلاً محتشم ووحشی‌راباشاعرانی از اواخراین عهدمثلاً صائب ونورس‌یکسان دانست و دربارهٔ همه بیك‌حکم اکتفا نمود؟ونیز چگونه می‌توان ضمیری اصفهانی ، غزالی مشهدی ، ولی دشت بیاضی و عرفی شیرازی را بافیضی‌اکبرآبادی،شوکت بخاری،هاشمی دهلوی،بیدل‌عظیم‌آبادی، گرامی کشمیری وغنیمت کشمیری بایك نظر نگریست؟

بعبارت دیگر درین‌دورهٔطولانی ودرآن‌محیطهای مختلف‌شیوه‌های‌مختلف وجود داشت نه‌یك شیوه که علی‌الرّسم بسبك هندی مشهور شده‌است ـ بفرض آنکه‌دراین‌عهدممتدّ‌تنهایك‌سبك‌سخنوری می‌داشتیم، آیا درست‌بود که‌آنرا هندی بنامیم؟ در چنین حال تکلیف آنهمه شاعر که در ایران تربیت شده وبعضی‌از آنان حتی هند را درعالم رؤیا هم ندیده بودند، چه می‌شود ؟ واینکه بعضی نوشته‌اند که چون بیشتر طرفداران این‌شیوه بهند رفته وآنجا قصیده وغزل ساخته‌اند، باید سبکشان را «هندی» گفت، بدنبال نوعی سفسطه وتخلیط در استدلال خود رفته‌اند زیرا اگر قرار براقامت چندسالهٔ کسی در محلی باشد چرا محل تربیت او ازین حیث معتبر نباشد ولی‌محل سیاحت وانتجاع وی درین راه بحساب آید، آنهم هند یعنی دربار گورکانیان وشاهان دکن، که از مهمترین جایهای اجتماع‌عالمان و ادیبان ایرانی وپایگاه بزرگ فرهنگ ایرانی درعهدصفوی بوده است.

آن دسته هم که هنگام تقسیم سبکهای شعرفارسی از آغاز تا سدهٔ سیزدهم آنها را بسه‌سبك خراسانی، عـراقی و هندی منقسم داشته‌اند ، بیك تقسیم بسیار شتابزده، کـلی، خیلی مبهم ، وحتی‌کاهل منشانه دست زده‌اند . چگونه می‌توان سبك خاقانی وظهیر و کمال‌الدین اسمعیل و سعدی و اوحدی‌وخواجو وحافظ را یکی دانست وهمه رایکجا «عراقی» نامید؟ وبهمان صورت چگونه شیوهٔ شاعری شرف قزوینی ووحشی و ثنایی وفیضی ونوعی ونظیری وظهوری وطالب‌آملی و شاپور واسیر و کلیم ومسیح وصائب‌ونورس وشوکت‌وناصرعلی وهمانند گانشان را می‌توان یکی‌شمرد و هندی‌نام داد ؟ میان سخنهای بعضی‌ازینان چنان‌تفاوتهایی هست که حتی یك‌مبتدی آن را در نخستین‌نگاه درك می کند، و بین این شاعران

بواقع نمی‌توان بجز درصفات عمومی و همگانی شعر فارسی وجه اشتراکی در سخنوری یافت مگـر آنکه آنانرا در چند دسته جای داد و برای شیوهٔ هردسته نامی جست .

۴ ) بلی ، سبک‌هندی درستست ، ولی برای آن دسته از سخنوران بزرگ هند که با آموختن فارسی وقرار داشتن زیر تأثیر محیط وداشتن لهجهٔ معیّنی از فارسی که در آن سرزمین رائج شده بود، شعر فارسی را بنوعی‌خاص و بازبانی ویژهٔ خود و تعبیرهای سازگار با آن سرودند ، بنحوی که سخنشان با گویندگان هم‌عهدشان درایران بسیار تفاوت‌یافته‌است، ودرین‌شیوه‌حتی فیضی راهم‌نمی‌توان شرکت داد درحالی که او ازهند است ولی‌در زمانی مقدم می‌زیسته و تربیت یافتهٔ فارسی زبانان یاکسانی بود که فارسی را مستقیماً از اهل زبان آموخته بودند ،و خود او وبرادرش ابوالفضل علامی اصراری در احیاء شیوهٔ استادان بزرگ‌نظم و نثر پارسی پیش‌از خودداشته‌اند.

پس این «سبك هندی» می تواند شیوهٔ سخنوری شاعرانی پارسی‌گوی از سرزمین هند باشد که ازاواخر سدهٔ یازدهم ببعد درهندظهور کرده‌اند وما ترجمهٔ حال واثرهای‌بعضی‌ازآنان مانند فانی، غنی، ناصرعلی، جویا،بیدل، ثابت، گرامی وچند تن دیگر رادرشمار شاعران این عهدخواهیم‌آورد.

۵) آنچه دربارهٔ تفاوت‌و تمایز دوره‌ها و شیوه های چندگانهٔ شعر فارسی این عهد ازیکدیگر گفته‌ام پیشتر ازین چندبار بصورتهای تقریباً مشابهی برخامهٔ ناقلان سخن رفت، وازآنجمله‌شرحی‌مستوفی‌است ازملاعبدالباقی‌نهاوندی‌مؤلف «مآثر رحیمی» که برسم مقدمه درآغاز دیوان عرفی شیرازی که بدست محمدقاسم سراجای اصفهانی درسال ۱۰۲۶ه تنظیم شده است‌آمده. وی بعد از آنکه سیر شعر را تاعهدسلطان حسین بایقرا (م۹۱۱ه) شرح داده گوید «... درزمان میرزای مؤمی‌الیه مولانا عبدالرحمن جامی و میرعلیشیر نوایی وبابافغانی واهلی شیرازی وخواجه آصفی ومیرشاهی ودیگردانشمندان وسخنوران بوده‌اند وطرز وروشی خاص که ازقدما تجاوز نموده، بطرزی که الحال در میانهٔ مستعدانست ، اختیار

نموده‌اند وسخن آفرینیها کرده‌اندوآن طرز را مستعدان وسخن سنجان پسندیده بآن رغبت نموده‌اند... چون این سخن سنجان سردرنقاب خاك کشیدند جمعی دیگرصاحب عیار دارالمعیارسخنرانی و سخندان دارالملك نکته دانی شدند مثل میرزا شرفِ جهان ومولانالسانی وشریف‌تبریزی ویحیی‌لاهیجانی[1] ومولانامحتشم کاشی وضمیری اصفهانی‌ووحشی بافقی. این‌طبقه غیرازآن‌طرز رااختیارنموده‌اند، که بروش متأخرین آشناترشده‌اند، تا آنکه نوبت جهانداری بمیرزا قلی میلی و خواجه حسین ثنایی‌وولی دشت بیاضی ومحمد میرك صالحی‌وقاضی نورالدین‌ـ اصفهانی وحزنی اصفهانی وفهمی وحاتم کاشی ومولانا ملك‌ومیرالهی قمی وعرفی شیرازی وطوفی تبریزی ومیرصبری روزبهان وهلاکی همدانی و میرزا حسابی نطنزی‌وشیخ علی‌نقی کمره‌یی[2] ودیگرسخن سرایان بلاد عراق و خراسان رسید. این‌طبقه‌یکباره‌منکرطرز متقدمین‌شدندوخواجه‌حسین‌ثنایی‌بیشترازهمه‌قدم دروادی تازه گویی‌نهاد. باآنکه‌ضمیری اصفهانی‌ومحتشم کاشی ودیگران آن‌طرزراپسندیده می‌داشته‌اند، این‌جماعت یکباره خودراازآن طرزوروش بیگانه ساختندومستعدان ایران راطرز این جماعت که‌باآغاز تازه گویی وزبان دانی‌وقوع درهم بود،بغایت خوش آمده اشعار ایشان را درسفاین خاطر خود ثبت می نمودند وهرچه برزبان حقیقت میان ایشان می گذشت بدستوربادصبا درسراسرایرانوتوران‌سیار می‌بود: تا آنکه روزگار میدان سخنوری وعرصهٔ فصاحت ودانشوری را بوجود فایض ـ الجودحسان الزمان مولاناعرفی شیرازی بیاراست... وطرزمتقدمین ومتأخرین که قبل اززمان سخن سنجی ونکته گزاری اودرمیدان فصاحت اسب بلاغت‌رانده بودند منسوخ ساخته طرز تازه که درمیان مستعدان ربع مسکون پسندیده است میانهٔ مردم عالم‌آورده وفاضلان این فن و استادان این علم باین طرز معتقد شده پایهٔ سخنوری ومدارنکته پردازی بدان نهادند وشیخ ابوالفیض فیضی‌درهندوستان

---

۱ـ مقصودقاضی یحیی لاهیجانیست(۹۵۲؟یا ۹۵۳ه). آتشکده، تهران، ص۸۶۱ـ ۸۶۳ متن وحاشیه ومأخذهایی که آنجا نشان داده شده است.

۲ـ بیشتر این گروه درشمارشاعران همین دوره دربخش‌شاعران معرفی‌خواهندشد.

وجمعی دیگر ازفحول شعرای ایران مثل حکیم رکنای مسیحی وحکیم شفایی اصفهانی ومولاناشانی تکلّو وسایرمستعدّان وموزونان این روزگار طرز خودرا بطرز او آشنا ساخته ونقود تأثیرسخن رادرسکّه خانهٔ معنی بنام نامی خودمسکوك ساخت ... وپیش ازاو دیگری باین طرز وروش منتقل نشده حرف نزد...»

حاصل سخن ملّاعبدالباقی نهاوندی آنست که شاعران عهد سلطان حسین بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ه) یعنی شاعران اواخرسدهٔ نهم واوایل سدهٔ دهم طرزنوی پدید آوردند [که همان شعرساده بازبان متمایل بمحاوره وهمراه بامضمونهای باریك ونکته های لطیف وخیالهای دقیقست که پیش ازین بازشناسانده‌ام[1]]، واین طرز را گروهی شاعران ازلسانی (م۹۴۲ه) تاوحشی(م۹۹۱ه) یعنی تاپایان سدهٔ دهم ادامه دادند، ولی درهمین سده وسدهٔ بعد دستهٔ دومی ازشاعران تازه گوی وطرفدارمکتب وقوع وبیان حال خود برزبان حقیقت پیدا شدند که بکلّی منکرطرز وروش پیشینیان بودند [میلی...علی‌نقی کمره‌یی]،تا آنکه دورشاعری بعرفی شیرازی رسید واو آن هردوطرز مذکور را منسوخ ساخت وشیوه‌یی تازه آورد که گروهی از معاصران او [فیضی... شانی تکلّو] آنرا دنبال کردند.

این خلاصهٔ سخن عبدالباقی نهاوندیست لیکن اودربیان شیوه ها وطرزهایی که نام برده شاعرانی ازسبکهای متفاوت را درکنارهم نهاده است مثلاً میلی‌را از مخالفان شیوهٔ پیش ازخود معرّفی نموده است وحال آنکه شیوه‌یی ساده درسخن دارد که برسیاق دنبال کنندگان سبك آخرسدهٔ نهم وآغازسدهٔ دهم است، و بهرحال اوهرگز نوآوری نکرد وهمچنین‌اند بعضی دیگرازدسته‌یی که در ردیف میلی آمده‌اند مانند قاضی نورالدین اصفهانی (نوری)،ولی دشت بیاضی ، ملك‌قمی و میرزاحسابی، درحالی که ازمیان این گروه خواجه حسین ثنایی پایه گذار شیوه‌یی نواست که درشرح حالش بازخواهم نمود، وعجیب است که میرزاعبدالباقی‌ولی دشت بیاضی راکه معارض ومخالف طرز ثنایی بودوسخن اورا بسخریه‌می گرفت، ازهمقدمان وی دانسته است. شاید مقصود میرزا عبدالباقی ازینکه این شاعران را

---

۱ــ همین کتاب، ج۴ ص۱۶۳ــ۱۶۴ وبعد ازآن.

باهم ومثل هم طرفدارطرز وروش تازه‌یی دانسته است، توجه و مبادرت همهٔ آنان ببیان وقوع واظهارمعانی درزبان حقیقت بوده است.

۶)آنچه‌ملاعبدالباقی دربارهٔ شیوهٔ عرفی وپیروی دسته‌یی [ازفیضی‌تاحکیم رکنای مسیح وحکیم شفایی] ازو آورده محلّ تأمّلست . البتّه عرفی برسر راه تکامل شیوه‌یی‌ازسخنوری قرارداشت‌که بعدها بهندی شهرت یافت، واورامی‌توان یکی ازستونهای آن بنای رفیع شمرد امانه همهٔ آن‌کاخ بلند، واگر در سخن او ، خاصه درغزلش، دقیق شویم می‌بینیم که او بسیار در دنبال شاعران آغاز قرن نهم تا آغاز قرن دهم حرکت می‌کند منتهی قدرت و صلابت طبعش اورا درشمار مستثنیات درآورده است.

ازجملهٔ بیانهای روشنی که دربارهٔ سخنوری عرفی شده از میرعبدالرزاق‌ـ خوافی است که گوید: «بیشتری ازاساتذهٔسخن شناس‌اتفاق دارند که در کلام‌مولانا جزالت باسلاست ولطافت بامتانت جمع‌آمده وبدین شیوازبانی وشیرین‌بیانی کم کسی‌بوده . درنظم قصاید چنان بلندمرتبه افتاده که‌هیچکس راباوی یارای‌شراکت وهم چشمی‌نمانده»[1]. حق همینست که شاهنوازخان گفت‌زیراعرفی باقدرت‌وقوت کم سابقهٔ طبع و قریحهٔ خود توانست سخن جزیل واستوارشاعران‌آغاز قرن نهم را بالطافت اندیشهٔ غزلگویان پایان آن قرن درهم‌آمیزد وباتوانایی خاص خود درایراد معناهای لطیف وترکیبهای تشبیهی واستعاری دربیانی‌سلیس وروان بابی‌نو درکتاب‌شاعری افتتاح نمایدنه‌آنکه‌شیوهٔپیشینیان رادرهم‌بریزد و برروی آن کاخ درهم ریخته بنایی تازه برآورد ، وحال آنکه ثنایی باطرزخاص‌خودکه عبارت‌از گنجانیدن‌مفهومهای بلند وخیالهای دور ودراز درکلام‌کوتاه وفشرده است، چنین کاری‌انجام‌داده‌است، چنانکه درذکرحالش خواهیم دید .

۷) درینجا نقل‌سخن علی ابراهیم‌خان خلیل را در صُحفِ ابراهیم لازم می‌دانم که دربارهٔ شیوهٔبابافغانی[2] [واگر حقیقت را بخواهیم شیوهٔ متداول درعهد بابافغانی] وادامه یافتن طرز او تادیر گاهی از دورهٔ مورد مطالعهٔ ما، صریحترسخن

---

۱ـ بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸ ، ص ۴۲۰.

۲ـ همین کتاب ، ج ۴ ص ۴۱۱ـ۴۱۷ .

گفته است. وی دربارهٔ شیوهٔ سخنوری فغانی نوشته است که «ملا محتشم کاشانی وملا نظیری نیشابوری وملا عرفی شیرازی وضمیری اصفهانی وملا وحشی بافقی وحکیم رکنا مسیح کاشی که اساتذهٔ صاحب اقتدار ونامدار فن بلاغت وفصاحت اند، همه متقلد ومتتبع اویند اگرچه هر کدام ازین بلند سخنان تصرفی و اختراعی کاربند شده وبطرز خاصی حرف زده اند اما در حقیقت جادهٔ رفتار اینان مسلك بابافغانیست». علی ابراهیم خان دنبالهٔ نفوذ سبك عهد فغانی (م۹۲۲یا۹۲۵ه) را تا بحکیم رکنای مسیح (مسیحی) کاشانی ( م۱۰۶۶ه ) کشانیده درین حکم طریق انصاف سپرده است ولی در این میان نامهای بسیار مشهور دیگری را فراموش کرده مثل نصیبی گیلانی (م۹۲۲ه) ، غزالی مشهدی ( م۹۸۰ه ) ، قاسم اردستانی ( م۹۸۶ ه ) ، نوعی خبوشانی ( م۱۰۱۹ه ) ، ظهوری (م۱۰۲۵ه) وشاپور تهرانی (م۱۰۴۰ه) وعده یی دیگر که خواننده می تواند بامرور درترجمهٔ حال شاعران این عهد همهٔ آنان را بآسانی تشخیص دهد.

پس طرز بیان سادهٔ روان ولی استوار و درست و خالی از تکلف همراه بانکته سنجی ومضمون آفرینی وبکار داشتن خیالهای لطیف و عاطفه و احساس رقیق وبدیع وپرشور، بهمانگونه که در سخن فغانی و همعصران و همطرازانش می بینیم تا مدتی دراز از دوره یی که محل مطالعهٔ ماست امتداد داشت ودرین میان طبعاً راه تحول می پیمود و باسلیقه های شخصی شاعرانی که دیده ایم وخواهیم دید در آن تغییرهایی رخ می داد ، باضافهٔ اینکه زبان فارسی هم درین مدت در حال تحول طبیعی خود بود و می توانست بنوبهٔ خود در دگرگونی تدریجی سبك مؤثر باشد.

و اینکه ملاعبدالباقی نهاوندی نوشته است شاعرانی چون «میرزا قلی میلی وخواجه ثنایی... الخ، یکباره منکر طرز متقدمین شدند» درست نیست بلکه ازین میان آنکس که طرزش بامتقدمان تفاوت یافت و شیوه یی نوبنیاد نهاد ، خواجه حسین ثنایی بود که اتفاقاً مورد طعن بعضی از معاصران خویش قرار گرفت ولی بهرحال مبداء تحولی در قصیده وغزل گردید، چنانکه بزودی خواهیم دید.

در پایان این مقال بهتر آنست که نظر واله داغستانی را که درست درپایان عهدی که مطالعه می کنیم می‌زیسته است ، دربـارهٔ بابافغانی و تأثیر شیوه‌اش در شاعران عهد صفوی نقل کنم. وی نیز فغانی راموجد ومبتکر سبك تازه‌یی می‌داند که بعدازوتادیر گاه مورد تقلید استادان سخن بود وپیش از فغانی کسی بدان‌شیوه سخن نمی گفت. واله دنبالهٔ سبك‌فغانی رابدوران شاعری میرزا صائب(م۱۰۸۱) امتداد داده یعنی متجاوز از صدوپنجاه سال از تاریخ‌شعرفارسی را درزیرسیطرهٔ سبك فغانی پنداشته است و گوید: «...بابای مغفور مجتهد فـّن تازه‌ییست که‌پیش از وی احدی بآن روش شعر نگفته ، پایهٔ سخنوری را بجایی رسانید ، که عنقای اندیشه بپیرامون او نمی‌تواند پرید ، اکثر استادان زمان مثل مولانا وحشی یزدی و مولانا نظیری نیشابوری ومولانا ضمیری اصفهانی وخواجه حسین ثنایی‌ومولانا عرفی شیرازی وحکیم شفایی اصفهانی وحکیم‌رکنای مسیح‌کاشی ومولانامحتشم وغیر هم متتبـّع ومقـلد وشاگرد وخوشه‌چین خرمن طرز وروش اویندتا بمیرزا صائب رسید. میرزای مغفورکه شاگرد حکیم رکنا وحکیم شفایـی است، تغییر شیوه داده درطرزخود مجتهد وامام آن فن‌شده، چنانچه[1] الحال‌شعرای‌زمان،اکثر متتبـّع‌طرز میرزاصائب‌شده‌اند، باآنکه درعهدما ناطقی که‌بنطق اویك‌لحظه گوش توان داد بنظر نمی‌آید ... راقم حروف تادیوان فغانی را ندیدم و تعـّمق در آن ننمودم شعر نفهمیدم وتاپی بروش اونبردم شعر نتوانستم گفت اگرچه حق آنست که اکنون هم شعرنمی‌فهمم ونمی‌توانم گفت، لیکن اینقدر هست که‌اگرفی‌الجمله موزون از ناموزون فرق توانم کرد بیـُمن فیض‌دیوان بابای مرحومـْست. »

۸) بانظری اجمالی درین سیر طولانی شعر ودگرگونیهای‌آن ازآغازسدهٔ دهم تامیانهٔ سدهٔ دوازدهم بنوعی از امتناع حکم‌کلی دربارهٔ آن پی‌می‌بریم وآنرا بکـّلی خلاف تحقیق می‌یابیم. طبیعی است که می‌توان‌بعضی‌ازویژگیهای‌شعررا، چه لفظی و چه معنوی، در این دوره، باتوجـّه بدسته‌بندیهایی که شده، در ذیل‌یك

---

۱ــ بجای چنانکه.

باید او را درین باره سرآمد همهٔ شاعران پارسی گوی شمرد و کمتر غزلی ازو می‌توان یافت که در همه یا بیشتر از بیتهای آن کار گوینده بتمثیل نکشیده باشد. بترجمهٔ حالش بنگرید.

۱۴) نوعی از تمثیل ارسال مثل است و آن آوردن مثلی رائجست از آنچه میان خلق شهرت یافته و شاعر برای اثبات مدعای خود یا بیان حال خویش و اینگونه موردها از آن استفاده می‌کند چنانکه در دوربا‌عی زیرین می‌بینیم، نخستین از جلال‌الدین اکبر پادشاه ودومین از بهاءالدین محمّد عاملی (بهایی):

دوشینه بکوی میفروشان — پیمانهٔ می بزر خریدم
اکنون زخمار سر گرانم — «زردادم ودرد سرخریدم»

*

تا منزل آدمی سرای دنیاست — کارش همه جرم و کارحق لطف و عطاست
خوش باش که آنسر اچنین خواهدبود — «سالی که نکوست از بهارش پیداست»

ازین مثلها بعضی سابقهٔ طولانی درزبان وادب فارسی دارند و بعضی دیگر از کلام شاعران ونویسندگان بزرگ اخذ ودر افواه منتشرشده وحکم مثل سائر یافته‌اند، واینها عادةً ازنوع همان تمثیلهایی هستند که شاعران بکار می‌برده‌اند و دربارهٔ آنسخن گفته‌ام. اینگونه مثلهای سائر مأخوذ از گفتار شاعران پارسی گوی بسیار وقسمتی از آنها ازسخنوران همین عهدست که محلّ مطالعهٔ ماست، واینك چند نمونه ازآنها:

ازکلیم کاشانی:

گرچه محتاجیم چشم اغنیا بردست ماست — هر کجا دیدیم آب از جوبدریا می رود
می پذیرند بدان را بطفیل نیکان — رشته را پس ندهد هر که گهر می گیرد
ما زآغاز و زانجام جهان بی خبریم — اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
روزگار اندر کمین بخت ماست — دزد دایم در پی خوابیده است
چشمان تو ترك دل عاشق نتوانند — با شیشه گران کار بود باده کشان را
تا توانی ناتوانان را بچشم کم مبین — باری یك رشته جمعیت دهد گلدسته را

از طالب آملی:

مرا کیفیتی زآن چشم کافیست ریاضت کش ببادامی بسازد

از کامانی:

در ره عشق صلاح از من رسوا مطلب کافر عشق چه داند که مسلمانی چیست

از قدسی:

نیکو نبود هیچ مرادی بکمال چون صفحه تمام شد ورق برگردد

بار دل عارف نشود جلوهٔ دهر آیینه زعکس کوه سنگین نشود

زود به کردم من بی صبر داغ خویش را آول شب می کشد مفلس چراغ خویش را

از سالک قزوینی:

همّت برجسته از ننگ علائق فارغست خار نتواند گرفتن دامن کوتاه را

از سالک یزدی:

آشنایی کهنه چون گردید بی لذت بود کوزهٔ نویك دوروزی سرد سازد آب را

از واعظ قزوینی:

سر برون آورد عکس از روزن آیینه گفت فیض صحبت می تواند سنگ را آدم کند

از میر صیدی:

دست و دل باید فراخ از جود صاحب مال را

تنگ چشمی می کند سر گشته تر غربال را

از میرزا جلال اسیر:

نیست آسان خاطر جمعی پریشان داشتن می گداز د برق خود را چون بخرمن می زند

از قاسم خان جوینی:

بعد ازین درعوض اشك دل آید بیرون آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون

از میرزا صائبا:

ده در شود گشاده شود بسته چون دری

انگشت ترجمان زبانست لال را

ریخت چون ندان امید زندگی بی حاصل است

می رسد بازی بآخر مُهره چون برچیده شد

محو شد نور خرد تا شد مرا سودا بلند

روز ها کوتاه گردد چون شود شبها بلند

از میرزا عبدالقادر بیدل:

تواضعهای ظالم مکر صیادی بود بیدل  که میل آهنی را خم شدن قلاب می‌سازد

مُرده هم فکر قیامت دارد  آرمیدن چقدر دشوارست!

اینگونه تمثیلها که حکم مَثَل سائر یافته باشد در اشعار شاعران عهد صفوی بسیارست زیرا آن گویندگان چنانکه خواهیم دید بسی از مضمونهای شعری را از محیط دور و بر خود واز زندگانی روزانه برمی‌داشتند وبهمین سبب در سخنانشان نکته‌های قابل انطباق برزندگی اجتماعی و فرنهاد های اخلاقی فراوان یافت می‌شود.

۱۵) درین میان نباید از بعضی بیتهای مشهور آن عهد غافل بود که از کثرت شهرت ورواج بحدّ شیاع رسیده حکم مثل سائر یافته‌اند امّا مثل نیستند و عادةً در توضیح مقال گوینده و اثبات یا تعلیل و توجیه آن بکار می‌روند و در چنین موردهاییست که می‌توان آنها را جانشین وقائم مقام مَثَل دانست. از آنهاست:

عمر اگر خوش گذرد زندگی خضر کمست

ور بسختی گذرد نیم نفس بسیارست

(حسن بیگ رفیع قزوینی)

شبهای هجررا گذراندیم وزنده‌ایم  ما را بسخت جانی خود این گمان نبود!

(شکیبی)

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را  چندان امان نداد که شب را سحر کند

(حکیم شفایی)

ز غارت چمنت بر بهار منّتهاست  که گل بدست تو از شاخ تازه‌تر ماند

(طالب آملی)

تو ای کبوتر بام حرم، چه می‌دانی تپیدن دل مرغان رشته بر پا را
(فیضی فیاضی)

کم‌طالعی نگر که‌من‌ویارچون دوچشم همسایه‌ایم و خانهٔ هم را ندیده‌ایم
(میرصیدی)

جواب نامهٔ من غیر ناامیدی نیست زدست سودن بال کبوترم پیداست
(سالک‌یزدی)

تاك را سیراب کن ای ابرنیسان دربهار قطره‌تا مَی می‌تواندشدچرا گوهرشود
(میرزارضی دانش)

ازتواضع می‌توان کردن مسخر عالمی خاتم‌دست‌سلیمانی‌همین‌پشت‌دوتاست
(ناصرعلی)

هرکه امشب می نمی‌نوشد بما منسوب نیست
پارسا در مجلس مستان نشستن خوب نیست
(قدسی)

هرسبز خطی را نرسد پیش تو دعوی رعنایی طاوس نـدادنـد مگس را
(فیضی)

بهوش باش دلی را بسهو نخراشی بناخنی کـه توانی گره گشایی کرد
(صائب)

سنگ‌بالین کن‌وآنگه مزهٔ خواب‌ببین تا بدانی که چه در زیر سر مردانست
(فیاض)

۱۶) از مطلبهای قابل توجّه در تاریخ شعر این دوره اصرار شاعران بود بابتکار در سخنوری وآوردن معنیهای تازه ومضمونها وحتی لفظهای نو، وبتعبیر خودشان تازه‌گویی .چنین نهضتی طبعاً نتیجهٔ خستگی و ملالت شاعران از تکرار اندیشه‌ها و گفته‌های پیشینیان بود ولی توفیق نهایی آنان درین‌راه بدان سرعت که پنداشته می‌شد میّسر نگردید وکار این تجدید سبك و شیوه تـانیمهٔ دوم از سدهٔ یازدهم یعنی دوران صائب بدرازا کشید.

۵۴۴ ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ
این توجّه بنوآوری امریست که از آخرهای عهدتیموری، ازهمانروزگار که شاعرانی ازقبیل فغانی وهلالی ظهور می کردند، قوّت گرفته ودنبالهٔ خود را بسدهٔ دهم وبشاعرانی مانند وحشی وعرفی وفیضی کشانیده بود.

فیضی (م۱۰۰۴ه) درمنظومهٔ مرکز ادوار بحثی دارد که نشان‌ازملالت‌شدید همعهدانش از پرداختن شاعر بظواهر ونیندیشیدن‌بمعنی ومضمون می‌دهد.حاصل سخنش اینست که چنین شاعران هنرخود رادرقافیه سنجی و آوردن‌ردیف وعبارت پردازی دانسته ازفکرنو ومعنی نو که درلفظ استادانه بیان شود غفلت دارند، و توصیه می کند که باید دراین راه واپس ننگریست و بلکه تنها به پیش رفت یعنی براه تازگی‌ونوئی، بگردسخن کس نگشت وازکسی معنی برنداشت. اومی‌پندارد که باب فیض ازلی همواره بازاست وباید ازراه تصفیهٔ باطن این در رابسوی‌خود گشود؛ نباید بتاراج لفظ ومعنی و خیال دیگری رفت و گفت که آری این معنی دیگریست ولی من به ازوپرورش داده‌ام، یاآنکه معنی ومضمون دیگری راآورد ودعوی توارد کرد، ویاآنکه ازشعراین وآن ببهانهٔ تضمین دیوان خود راپرنمود. اینها همه‌کارهای کودکانه ونابخردانه است، بایدآمادهٔ بهره‌مندی ازفیض‌ازلی بود که هیچگاه منقطع نگردیده و نخواهد گردید:

شعر باندازهٔ جمعی ظریف — پیروی قافیه هست و ردیف
رفته و خود را بعبارت زده — فکرتشان خانهٔ غارت زده
تا ز تو آراسته گردد سخن — معنی نو باید و لفظ کهن
در ره دل‌پیش‌رو وپس مگرد — گرد بگرد سخن کس مگرد
تصفیهٔ باطن مرتاض کن — رو بسوی مبداء فیّاض کن
دزد سخن راه بجایی نبرد — کز کف او بازقفایی نخورد
چند بتاراج سخن ساختن — بزم ز شمع دگر انداختن
چند خیال دگر اندوختن — کیسه پی نقد دگر دوختن
گربتو گویم که خیال‌تو نیست — وین‌همه‌اندیشه مجال‌تو نیست
بانگ برآری که نکو بسته‌ام — معنی او را به از و بسته‌ام

گرچه‌تواین‌حرف کزو بسته‌ای — خود بگرفتم که نکو بسته‌ای
ماشطه با غالیه و سندروس — دعوی شویی نکند برعروس
قطع نظر کن ز خیال دگر — زآنکه‌پسر خوانده‌نگرددپسر
هرچه خدا داد بآن شادباش — طالب معنی خدا دادباش
قصد خیال دگران تا بکی — جود بمال دگران تا بکی
گه بتواردعلم افراختن — گاه بتضمین سپر انداختن
اینهمه از کودکی راه تست — وینهمه از فکرت کوتاه‌تست.
فیض ازل را نبود انقطاع — ملك ابد را نبود انتزاع

امّا فیضی اگرچه میان هندیان پارسی گوی در عهد خود یکتا بود لیکن تازگی سخنش چندان نبود که بتواند گویندگان عهد را براین سیاق راهبری کند بهمین سبب بود که علی احمدنشانی لاهوری (م۱۰۲۰ه) پسرمولانا حسین نقشی لاهوری انگشت برسخن اونهادواورا مقلد وتکرارکنندهٔ لفظ ومعنی این و آن خواند ودرابیاتی برهمان وزن مرکز ادوار براوتاخت و گفت :

... دعوی ایجاد معانی مکن — شمع نه‌ای‌چرب زبانی‌مکن
شعله سرشتا زگهر های پاك — لاف‌مزن‌هست‌چودرّ کیسه‌خاك
طبع توهرچند دَر هوش زد — یك سخن تازه نشد گوشزد
آنچه‌تو گفتی دگران گفته‌اند — دُر که‌توسفتی‌دگران سفته‌اند
خانه‌که از نظم بیا راستی — آب‌و گلش از دگران‌خواستی
سقف منقش که در آن خانه‌است — رنگ وی از خامهٔ بیگانه است
طبع تودارد روش باغبان — ساخته باغی ز نهال کسان
سبزهٔ آن باغ زراغِ دگر — هر گل رعناش ز باغ دگر
غنچهٔ آن گرچه‌روانپرورست — لیك ز خون جگر دیگرست
بید که بی میوه‌سری بر کشید — برگش‌از آندانه مشجر کشید
تازگی ان نه ز باران تست — از خویِ پیسی یاران‌تست
چند پی نقد کسان سوختن — چشم بمال دگران دوختن

۵۴۶ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

_____

۱ــ نقل بانتخاب ازهفت آسمان، ص ۱۲۹ــ۱۳۱.

۲ــ گویا مقصودش از «خام گویان» در بیت زیر بن همین گونه شاعران باشد که از بی توفیقی سخن ومعنی دیگران را بهادیت می‌پذیرفته‌اند:

خام گویان بس که می سازند معنیها شهید — شد زمین شعر آخر چون زمین کربلا!

وبهرحال اوشعر را بمنزلهٔ علمی می‌دانست که شاعر بعد از کسب آن تواند بمرتبهٔ استادی رسید:

درعلم شعر هر که شد استاد چون غنی — برداشت نسخه از ورق بوریای ما

منم کلیم بطور بلندی همّت — که استفادهٔ معنی جز از خدا نکنم
بخوان فیض الهی چو دسترس دارم — نظر بکاسهٔ در یوزهٔ گدا نکنم

وغنی کشمیری(م۱۰۷۹ه) دعوی داشت که اگرمضمونش شباهتی بمضمون دیگران یافت از «نزاکت» خواهد افتاد واو خود مضمون خویش را چنان می‌آراست که کسی را یارای انتحال آن نباشد:

از نزاکت اوفتد مضمون من — گر بمضمون کسی پهلو زند
زمضمون بردن یاران نمی‌باشد غمی مارا — چنان بستیم معنی را که نتواند کسی بردن

این توجه بآوردن «معنی جدید» یا «معنی برجسته» ولفظ نوعادهٔ «اختراع سخن» و«تازه گویی» نامیده می‌شد و گفتار وسبك«مخترعان سخن» و«تازه گویان» را «سخن تازه» و«شیوهٔ تازه» و «روش تازه» و «طرز تازه» می‌نامیدند، چنانکه در بیتهای زیرین می‌بینیم: ازطالب آملی:

چو باغ دهر یکی کهنه گلشنم طالب — بهار تازهٔ من «معنی جدید» منست
خیالبافی ازآن پیشه ساختم طالب — که«اختراع سخن»های خوش قماش کنم
طالب عندلیب زمزمه‌ایم — «سخن تازه» آفریدهٔ ماست
طالب ازهرروشی شیوهٔ ما تازه‌ترست — روش ماست کزآن تازه‌تری نیست پدید

ازکلیم کاشانی:

می‌نهم در زیر پای فکرمعنی از سپهر — تا بکف می‌آورم یك «معنی برجسته»را

ازصائب تبریزی:

هر که چون صائب به«طرز تازه» دیرین آشناست
دم بذوق عندلیب باغ آمل می‌زند
میان اهل سخن امتیاز من صائب
همین بس است که با «طرز» آشنا شده‌ام
منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ
«شیوهٔ تازه» نه رسم باستان آورده‌ام

این شیوهٔ نو، درهرحال وبهرنام، موضوع گفت و گومیان شاعران زمان و

نکته‌دانان عهد بود و تذکره‌هایی که درهمان روزگار نوشته می‌شد پراست‌ازاشاره باین‌مطلب[۱]، وازآن‌جمله است سخنان واله داغستانی در ریاض‌الشعرا که چندبار درین‌باره گفته است. وی در ذیل احوال بابافغانی، پس از آنکه بامتدادسبکش تا متداول شدن شیوهٔ صائب اشاره کرده، گفته است که اکثرآنان که درعهد او سخنگویی می‌کرده‌اند شایستگی آن نداشتند که کسی یك‌لحظه بگفتارشان گوش دهد، وسپس درذیل‌نام میرنجات‌اصفهانی (م۱۱۲۶) بذکرفسادی که ببهانهٔ«نزاکت گویی» درشعرراه جسته بودپرداخته‌وضمن تخطئهٔ شیوهٔ شاعری‌میرنجات و زیاده‌رویهای شاعرانی که طرزاووزلالی واسیررا دنبال می‌کردند نوشته است: «...اما درشاعری آنچه مردم‌باو گمان دارند نبود، بلکه می‌توان گفت که خون مذمّت‌شعرِ بد بعدازززلالی خوانساری ومیرزاجلال اسیروشوکت‌بخارایی در گردن‌میرنجات مرحومست، چه زلالی و میرزا جلال را در بعضی اشعارراه بوادی مهملات افتاده باعتقاد خوداین روش را نزاکت‌گویی دانسته و حال‌آنکه ازفرط بیمایگی درین وادی پی‌غلط کرده ازمنزل مقصود دورافتاده‌اند، ازعهدهٔ روش نزاکت‌بندی ملاّ ظهوری ترشیزی بقوت طبع وزورمایه برآمده وهرکس تتبّع اوکند البته‌کارش بمهمل گویی می‌انجامد. اما میرنجات مرحوم ماورای‌روش آنهاطرزتازه‌یی‌اختراع کرده‌است که پسندیدهٔ طبع عوام شده، یعنی تابع روزمرّهٔ اجامره و اوباش و بازاریان گردیده بطریق گفت و گوی ایشان بنای‌شاعری را گذاشته است و چون اکثرخلق ازدریافت دقایق مراتب سخنوری محروم وبدانچه مطابق سلیقه و موافق طبعشان اتفاق افتاده باشد راغب می‌باشندلهذا بروش اورغبت تمام پیدا شده‌اکثر بهمان طرز مایل گردیده اگر موزون باشند تتبّع آن می‌نمایند و برخی دیگراز

---

۱ــ برای نمونه بنگرید بداوری میرعبدالرزاق خوافی دربارهٔ «طرز تازهٔ» زلالی درمثنوی‌سرایی (بهارستان سخن ص ۴۲۹)، یا دربارهٔ میرزا جلال اسیرکه بانی «طرز خیال» می‌دانندش (ایضاً ص ۴۴۶)؛ وبتذکرهٔ میخانه ص ۲۱۵ دربارهٔ نیوآوری عرفی مراجعه کنید؛ و یا بتذکرهٔ نصرآبادی ص ۲۲۳ در بیان روش طالب‌آملی و نظایر این اظهارنظرها.

شعرای زمان مامثل آقا رضاامیدی[1] که‌مخاطب بقزلباش بود وجمعی دیگر نازك مهملی‌های طرززلالی واسیررا علاوهٔ طرزمیرنجات نموده کوس مزخرفات بربام نضیحت‌می‌نوازند.»

۱۷) اگرچه اندیشهٔ نوآوری درعهد صفوی تقریباً میان همهٔ شاعران رواج داشت، امّا درهمان‌حال توجه خاص به تتبع وتقلید اثرهـای معروف گذشتگان هم‌همچنان‌بقـوت‌سابق‌برقراربودواستادانی‌چون‌خاقانی‌وانوری‌وظهیروکمال‌الدین اسمعیل درقصیده، وغزلگویانی ازسعدی‌تافغانی ، وحماسه سرایانی ازفردوسی تا هاتفی، و داستانسرایانی چون نظامی و خسرودهلوی‌وجامی دراین‌نهضت «نظیره گویی» و«استقبال»یا«تتبع» و«جوابگویی»محـل توجّه وعنایت گویندگان بودند.

بعضی ازشاعران که می‌توانستند قصیده وغـزل ومثنوی بسازند بهمهٔ ایـن استادان نظرداشته و بقدرِوسع وامکان ازهریك اثـرهایی‌را بـرای جواب گفتن برمی‌گزیده‌اند، وبعضی دیگر که توانایشان‌منحصر بیکی ازین‌نوعهای اصلی‌شعر بود باقتفا ازدستهٔ معین مناسبی اکتفا می‌نمودند .

گاه تمام سروده‌های یك‌شاعر برای جواب گفتن بر گزیده می‌شدیعنی مثلاً تمام خمسهٔ نظامی را تقلید می کردند[2]، و یا دیوان حافظ شیرازی را برای طبع‌آزمایی برمی گزیدند چنانکه زمانی یزدی (م۱۰۲۱ه) ومیرك نـقاش ( م۱۰۶۱ه ) همهٔ آن دیوان را جواب گفتند ومیرزاقوام‌الدین‌قزوینی متخلص به «جعفر»وملقب به «آصفخان» تمام دیوان شرفِ جهان قزوینی راغزل‌بغزل تتبع‌نمود[3]، وضمیری اصفهانی ( م۹۷۳ه ) بنحوی که در شرح حالش خواهید دید دیوان چندین شاعر مثل سعدی وحافظ و بابافغانی وجامی وبنایی وجز آنان را جواب گفت وازدیگر شاعران عهد کمتر کسی را می‌توان یافت که درین راه قدمی‌برنداشته وچندقصیده

---

۱ــ دربارهٔ اوومیرنجات و دیگر شاعرانی که واله نام برده است بهمین جلد ذیل احوال شاعران رجوع کنید.

۲ــ هنگام تحقیق در انواع شعر، درهمین فصل ازین مقوله سخن‌خواهد رفت.

۳ــ تذکرهٔ میخانه،ص۱۵۵.

وغزل از استادان معروف گذشته ومعاصر برای جواب گفتن انتخاب نکرده یـا با یاران درطرح غزل وقطعه‌یی برای استقبال شرکت ننموده باشد[۱].

۱۸) درهمان‌حال که‌شاعران عهدصفوی نوجوییهایی در شعر داشتند بعضی از آنان در پیروی ازشیوه های قدیم خاصّه طریقهٔ قصیده گویان طبع آزمایی مـی کردند مانند عارف ایگی (م ۱۰۳۵ه) و ظهری شیرازی وبعضی دیگرمثل شاپور تهرانی، ظهوری، نظیری، غزالی مشهدی درقصیده وترکیب وترجیع دنبالـهٔ کار شاعران سدهٔ‌هشتم وآغازسدهٔ نهم رارهانکردند ومانند همانان از التزامها وتجدید مطلعها وانتخاب ردیفهای دشوار درقصیده های طولانی خودداری نداشتند.

غزالی مشهدی (م ۹۸۰ه) درمقدمهٔ دیوان خودشرحی دربارهٔ التزام‌آورده و ازچند گونهٔ آن سخن گفته ویکی از التزامهای دشوار آن را دانسته است که بنای قصیده برسه قافیه باشد بی هیچ جدایـی وانفصال قافیه ها از یکدیگـر، و اینکه حرفهایی که میان قافیه هاست دارای اجزاء متساوی باشد چنانکه درسه بیت‌زیرین می بینید:

بازبرشد برسما ماه جهان آرای عید — جلوه گرشددرهوا آرخش زمان‌پیمای‌عید
عید گویایادشاه عشرت آمدکزهلال — می کشد کلك قضا بر آسمان طغرای‌عید
گوشهٔ ابرونمود ازطاق گردون‌ماه‌نو — تافتـد ایّام رااندر میان غوغای عیـد

چنین التزام دشواری‌درقصیده یادآور التزامهایی‌ازین قبیل درقصیده گویی ازسدهٔ ششم‌هجری ببعداست، ونشان می‌دهد که‌پرداختن شاعران بغزل‌وبلطافتهای ذوقی درشعرمانع آزمایش طبع درراه تصنّـع و تکلف نبود، بویژه که ازینگونه التزامها درقصیده های آن عهدبازهم می‌توان یافت، واز همین گـونه تکلّفهاست اصرارقصیده گویان‌آن عهددرداشتن قصیده های‌طولانی مرّدف باتجدیدمطلعهایی که‌گاه بهفت وهشت بارمی‌رسد[۲] واز جملهٔ‌همین‌تکلّفهاست‌التزام واژه‌های‌دشوار

---

۱ـ همین جلد،ص ۵۱۷ـ۵۱۸.

۲ـ غزالی مشهدی درقصیده‌یی بمطلع ذیل:

←

درهربیت یاهرمصراع بنحوی که‌ازسدهٔ ششم میان پارسی گویان معمول شده‌بود، وپیش ازین درهمین کتاب دیده‌ایم . نو رس دماوندی (م ۱۱۰۵ ه ) از شاعران غزلگوی و قصیده سرای استادیست که درآخرهای عهد صفوی‌می‌زیست.وی در جواب این قصیدهٔ کاتبی[1]:

مرا غمیست شترروارها بحجرهٔ تن  شتر دلی نکنم غم کجا وحجرهٔ من

قصیده‌یی بمطلع پایین داردکه دردیوانش ثبت است:

مرا دلیست شترحجره سازداده‌وطن  شترشتر غم او را بحجره‌حجرهٔتن

بیشترقصیده های مشهور زبان فارسی که شاعران بزرگ قرنهای ۶ ـ ۸ سروده‌اند، باتکرارهمان ویژگیهاکه دارند بوسیلهٔ شاعران قصیده گوی این عهد استقبال شد اما هیچیك ازآنها چه درلفظ وچه درمعنی باثرهای شاعران سده های پنجم وششم وحتی سدهٔ هفتم شباهت ندارد بلکه ازین حیث، شاعران زمان‌بیشتر ازقصیده گویان قرن نهم وقرن هشتم سرمشق گرفته‌اند .

بااین حال بندرت شاعرانی ازین عهد را می‌شناسیم که درشیوهٔ شاعری بدنبال سبك شاعران نخستین سده‌های ادب فارسی، خاصه شاعران قصیده گوی خراسان رفته‌اند مانند عارف ایگی (م۱۰۳۵ه) وَاظهری شیرازی (م۱۰۶۱ه) و تا حدّی میرزا محمّدحسین نورس دماوندی (درقصیده های‌خود).ازین‌میان عارف ایگی درپیروی از شیوهٔ بیان شاعران خراسانی بسیار توانا بود چنانکه درترجمهٔ حالش گفته خواهدآمد .

۱۹) مطلب مهمّ دیگر درشعردوران صفوی سادگی لفظ وتازگی زبان شعر است بنحوی که بازبان‌سخنوران پیشین تفاوت کلّی دارد. البّته‌این تحوّل‌ژرف

---

← باز دست فتح شاهنشاه گردون اقتدار  کوس‌دولت زدبراوج قبهٔ نیلی‌حصار

هفت‌بار تجدید مطلع کرده است واین درازنفسی درقصیده و ترکیب و ترجیع در دیوان بیشترشاعرانی‌ازین دست‌مانندمحتشم، عرفی،فیضی، نظیری، ظهوری، شانی، طالب،شاپور وچندتن دیگربسیار دیده می شود.

۱ــ دربارهٔ اوبنگرید بهمین کتاب، ج۲، ص۲۳۳ ببعد.

زبان امری تازه درعهد مذکور نیست بلکه دنبالهٔ وضعیست که درسدهٔ نهم درحال تکوّن بود و آثار آن بتدریج درشعر وبویژه درزبان غزلسرایان ظاهر می گردید بنحوی که چون بسدهٔ دهم برسیم سادگی زبان را، بجز درشعرِ چندتن که اصرار درپیروی ازشاعران سدهٔ هشتم ونهم داشته‌اند، آشکار می‌یابیم. اگربخواهیم نظر استادان بزرگ سدهٔ دهم راکه در حقیقت پیشروان اصلی شعر در عهد صفوی بوده‌اند، دربارهٔ زبان شعردریابیم ، بهتر آنست که نوشتهٔ غزالی مشهدی (م۹۸۰ه) گویندهٔ توانای آن قرن راکه قصیده گوی استاد وهم مثنوی سرای صاحب ذوق وهم غزلگوی خوش لهجه‌یی بوده است، درینجا بیاوریم. وی درمقدمهٔ دیوان خویش [نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا بشمارهٔ Add. 23,023]معتقدست که در استعمال الفاظ دشوار وبیان «مُغلق»آوردن معنی مقرون باشکال می گردد،و گوید:

صورت حجاب‌چهرهٔ معنیست کاشکی  یکبار گی خراب شودهرچه صورتست

«وهر کس معنی‌بیشترداشته‌رعایت تکلّف اصلاح وآرایش کمتر کرده، وهر کس معنی کمترداشته بر گردتکلّفات صورت گردیده و حضرت نورا[1] درمنع مقدمه، که درباب‌نظم ونثربسیار درخیال آرایش لفظ وعبارت نباشند، قطعه‌یی فرموده‌اند وآن قطعه اینست:

خیال خاص باشدخال روی شاهد معنی  چوخال‌اندك فتدبررخ دهدحسن‌فراوانش
و گربسیاری آن‌خال گیرد روی‌شاهد را  میان‌ساده رخساران سیه‌رویی‌رسدز آنش»

این حکم ازهمان سدهٔ دهم وبیشتر از آن درسده های بعد تادورهٔ باز گشت بشیوه های کهن مخالف عمده‌یی نداشت وبقیناًشیوهٔ گویند گانی چون لسانی و غزالی ووحشی ومحتشم وبیشترازهمه عرفی درین توجّه روز افزون بروانی لفظ وخالی‌بودن آن‌ازپیچید گیهای معهود مؤثّربود. مثلاً همین عرفی شیرازی‌درهمان حال که معنیهای دقیق درقصیده هایش می‌آفریند و ترکیبهای تشبیهی و استعاری نوبسیار بکارمی‌برد، بااین حال گاه چنان ازقید تکلّف وتصنّع رها می‌شد که در بیان مطلب بشیوه‌یی ازسخنگویی که‌درمحاورات دیده‌می‌شود، می‌رسید، امّا این

۱ــ نورالدین عبدالرحمن جامی

کارش اصلاً بمعنی استفاده از زبان محاوره در شعر نبود. گویا همین طرز از سخنوریست که ملاعبدالباقی نهاوندی بهنگام سخن گفتن ازعرفی آنرا «طرز تازه» دانسته و گفته است که «الحال درمیانهٔ مستعدان اهل‌زمان معروفست وسخن‌سنجان تتبّع اومی‌نمایند»[۱].

ساده گویی درسخن وقتی باایراد معنیهای نوونکته های دقیق ومضمونهای باریك ملازم گردید طبعاً شاعررا بیشتر ازآنچه باب‌شده بودبساده گفتن واداشت، یعنی همچنانکه غزالی مشهدی گفته، ونقل کرده‌ام، شاعر بدنبال تکلّف و تصنّع درکلام نرفت بلکه بجای آنوقت خودرا صرف‌یافتن معنیهای تازه وباریك کرد، ولی همانطور که پیش ازین گفتم کار شاعران‌بهمین توجّه بمعنی‌های دقیق‌منحصر نماند بلکه پرداختن بمضمونهای دقیق آنان رادر هر گام بیشتر از پیش بفرورفتن در خیالهای ژرف واداشت و چون بیان وهمهای باریك درکلام محدودی که در هربیت داریم باستادی ومهارت تامّ و تمام بازبسته است، اندك‌اندك خیالپردازی

---

۱ــ برای آنکه خواننده بحقیقت این توصیف راه جوید چند بیت ازیك قصیدهٔاو که درستایش‌حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی سروده است نقل می‌شود تابگفت‌و گوی سادهٔ او درقصیده هایش پی بریم:

خدا یگانا دارم حکایتی بر لب — که‌چون مدیح تونتواندم‌بلب استاد
خیال بندگیت دوش نقش می بستم — زروی کسب‌شرف‌نی‌زروی استعداد
که‌ناگه ازدراندیشه خانه‌شاهدعدل — که‌شمع‌خلوت‌اسرارمیداهست‌ومعاد
کرشمه‌سنج‌وتبسم کنان‌درآمدوگفت — که عید بندگی صاحبت مبارك باد
من‌ازتبسم این حرف دلگشا گفتم — که ای‌زلطف کلام‌تومُلك‌هزل‌آباد
نه آسمانم و نی آفتاب ونی بهرام — کزین‌مطایبه گردم زسلوه‌لوحی‌شاد
توهم زحرف‌تنك‌مایه‌ترزبان‌نشوی — بگو که‌صورت‌این‌مژده‌ازچه‌معنی‌زاد
جواب‌داد که این‌مژده‌رادلیلی‌هست — که‌دست‌فطرتم آن‌را بطاق‌حصر نهاد
همین نفس‌ادب آموزقدسیان جبریل — دریچهٔ حرم‌قدس را بدیده گشاد
بسوی‌کاتب اعمال‌بانگ‌برزدو گفت — که‌ای‌رقم کش کردارخوب‌وزشت‌عباد
بشوی نامهٔ عرفی که ایزد متعال — زبندگان‌خودش‌برگزیدو کردآزاد
اگرنه بندگی صاحبت بفال آمد — سبب‌چه‌بود که‌جبریل‌این‌ندادرداد
بخدمت آمدم‌اینك‌بگوچه‌مصلحت‌است — بر آستان تو باید نشست یااستاد.

قویتر وسخن آرایی ضعیف‌تر گشت ودر همان حال هم چون پاره‌یی ازشرطهای سنگین شاعری بنحوی که در دورانهای پیشین بود، متروك ماند، این عدم توجّه بکلام پخته واستوار کمتر محسوس افتاد تابجایی که شاعران، حتی آنها که کوس استادی می‌زدند، لغزشهایی درلفظ دارند تاچه رسد بآن گروه که هم اصرار در مبالغات خیالی داشتند و هم بهره‌اشان از شناخت زبان باستادان بزرگ عهدشان نمی‌رسید که طبعاً خطاهای بیشتری درشعر مرتکب می‌گردیده‌اند . پیش از این[1] بعضی ازین لغزشهای لفظی را بازنموده‌ام واینك‌تکرار آن رادرینجالازم‌نمی‌بینم، بویژه که مقصودم ازین بحث بیان‌این‌نکته بود که‌زبان شعر درعهدصفوی،بتدریج از آغاز تا پایان‌آن‌دوره،بسادگی می گراید و بیشتر بزبان گفت و گوی آن زمان نزدیك می‌شد واین خود نوع دیگری از تجدّد در شعر و یا یکی از ویژگیهای «طرز تازه» بود .

از نتیجه های طبیعی استفاده اززبان تحوّل یافتهٔ تازه درشعر آنست که شاعر از محدودهٔ زبان ادبی دیرین که زبان طبقهٔ منتخب ادیبان وفرهیختگان بود بیرون آمد وبسیاری ازواژه‌ها و ترکیبهای متداول‌زمان خودرا بکاربرد،درحالی که از زبان سنتی ادبی هم‌تاهرجا که می‌توانست وموافق‌ذوق سلیم می‌شمردبهره برمی گرفت؛ وپیداست که منشیان و نثر نویسان نیز دراین هر دو مورد باشاعران همراه وهمگام بوده‌اند. بهمین‌سبب است که در شعر و نثر این دوره بواژه‌ها و ترکیبهای نوبسیار بازمی‌خوریم که اگرچه هیچ بعیدنیست همه یاقسمتی ازآنهادر زبان فارسی رایج زمانهای پیش هم وجودداشته بوده باشد، امّا استعمال آنهادر متنهای ادبی یااصلاً سابقه نداشت ویا بسیار نادر بود. بیشتر مثلهایی‌هم که‌درشعر این عهد آمده ازقبیل همین‌واژه‌ها و ترکیبها و تعبیرهای، تازه است که در دوران صفوی رواج داشت. این نکته‌هم روشن و از کلام شاعران و نویسندگان عهد آشکارست که در بیان آنان تنها واژه‌ها و تعبیرهای زمانشان بکار نمی‌رفت ، بلکه آنان اصلاً ابائی نداشتند که گفتار خودرا بادستور تحوّل یافتهٔ فارسی نیزهمساز

---

۱ــ همین جلد، ص ۴۳۶ــ۴۴۲ .

کنند و همین دونکتهٔ اخیر باعث است که مـا خودرا بازبان و بیان شاعران و مؤلفان سده‌های دهم تادوازدهم بسیار آشنا و مأنوس می‌یابیم و حال آنکه چنین 'انسی رامثلاً' باشاعران سده‌های چهارم وپنجم وششم نداریم.

اگر بخواهم برای توضیح بیشتر سخن بذکر شاهدهایی از گفتارشاعران آن زمان بپردازم تفصیل ازحددر خواهد گذشت، پس برای آنکه‌خواننده‌آشنایی بیشتری بابحث‌حاضر حاصل‌کند بنقل چندبیت‌ذیل اکتفا می‌کنم وبرای‌شناختن واژه‌ها و ترکیبها وتعبیرهای تازه یا آنهاکه دراثر های شاعران پیشین کمتر دیده شده است، یا واژه‌هایی که از دیرباز بکار می‌رفته ولی درعهد مورد بحث مامعنی تازه‌یی یافته، آنها را درمیان دوهلال می‌نویسم:

از حکیم رکنای‌مسیح:

در غربت مرگ بیم تنهایی نیست — یاران عزیز ( آن طرف ) بیشترند
عشقی که( رفته رفته )جنون‌آورد چه‌سود — دیوانه گشتن از نگه اولین خوشست
خوش‌بی توزنده مانده‌ام از (بی‌سعادتی) — من چون‌کنم نمی‌کشد این زهر (عادتی)
باقلك(دست‌وبغل‌می‌روم) ای خواجه‌ببین — که (تماشاست)(تلاش) دوزبردست(بهم)
بهر محفل که‌شمع‌قامت او جلوه گر گردد — چو(فانوس‌خیال)آن‌خانه‌اش‌بر گردسر گردد

از صائب تبریزی:

در مجالس ( حرف‌سر گوشی‌زدن ) بایکدگر
در زمیـن سینه ها تخـم نفـاق افگندنست

من گرفتم که ( قمار از همه عالم بردی )
( دستِ آخر ) همه را باخته می‌بایدرفت

تا زلف تو دَم می زنـد از نافه گشایـی
بی شرمی مشکست ز ( مادر بخطایی )

هم عالم فراوانست و من یك غنچه دل دارم
چـان در (شیشهٔ ساعت ) کنم ریگ بیابانرا

هرسو مروای دیده که چون از حرکت ماند
رو در حـرم کعبه بـود (قبله نمـا ) را

شعله های شوخ از صرصر شود بی باك تر
سیلی استاد (بازیگوش) مـی سازد مـرا
خاموشِ بی کمال چو (باروتِ بی‌صدا)ست
باشد ز (پوچ گـو بمراتب) کشنده تـر
در خاك و خون کشیده مرا تـرك زاده یـی
مژگان به (ناز بالش) دل تکیه داده یـی
بـهار عـمـر مـلاقـات دوستـدارانست
چه (حظ کند) خضر از آب زندگـی تنها
طـاعت کـند سرشك نـدامت گنـاه را
(بارش) سفیـد مـی کند ابـر سیاه را
نـه از روی بصیرت سایهٔ بـال هـما افتـد
(سیه مست) است‌دولت تاکجا خیزد کجاافتد
لبِ سؤال سزاوار (بخـیه) بیشترست
عبث بخرقـهٔ خود (بخیه می زند) درویش
با دوستان حق چه کند خصم (شعله خـو)
بـاغ و بهـار هاست در آتش خلیـل را

از عنایت خان آشنا:

حظ ازوصال‌نیست چومعشوق(شعله‌خو)ست
مـاهی در آب گـرم شنا ور نمـی شود

ازمیرزا عبدالرحیم خانخانان (رحیم):

از آن خوشم بسخنهای آشنای رحیم — که‌اند کی به (ادا)های عشق‌مانندست
تـیم(فضول) که‌جویم‌وصال‌همچوتویی — بس‌است‌همچومنی‌راخیال‌همچوتویی

از طالب آملی:

مصاحبان(تنك ظرف) چون نگین (دولایی)
شوند پـرده درِ عیب هم بـوقت جدایی

گـر مـن بجای جـوهر آیینه بـود می
بی ( رو نمـا ) ترا بتو کی می نمودی

چنان زُحسنِ تو اجزای بزم رفته ز هـوش
که گرُ صراحی می بشکند ( صدا نکند )

از طغرای مشهدی:

حروف و نقط جمله از بوی هم ( سیه مست ) افتند بر روی هم

از مـلامنیرلاهوری:

خواهم که کشم قامت او را در بر (انداز) بلندیست، خداآردراست
ای عالم بـدور نگهت بیهـوشی با ابروی تو کرشمه را(سر گوشی)
از سرمه سخنگو شده چشم سیهت (حرفی)است کهسرمه آوردخاموشی

ازمیرزا جلال اسیر:

اجل هم‌جان بمـنّت می گرفت‌از کشتهٔ نازت
گرازچشم تومی آموخت (کافر ماجرایی) را
نـرگسـتـان شده بـزم از نـگـهت
( چقـدر نـام خـدا خوش چشمی ! )

از کلیم کاشانی :

خورشید اگـر نقابـدارست ( منقل ) مشعوقِ در کنارست
محراب‌جهانیان (بخاری)است تـسبیح خـلایق از شرارست

ازسلیم تهرانی:

به (عیش آباد) هندُستان غم پیری نمی باشد
که مو نتواند از شرم کمرها شدسفیداینجا
نو بهارست چمن در پـی سامان گلست
ابر بر روی هوا دود ( چـراغان ) گلـست

ازمیرزا رضی دانش :

رفتی واز اشك بلبل برچمن طوفان گذشت
روزبر گل‌چون (چراغان)شب‌باران گذشت

درین وادی که من می‌باشم آبادی نمی‌باشد

(سیاهی می‌کند) از دور گاهی چشم آهویی

ازچندر بهان برهمن :

چه (اختلاط) بارباب عقل شیدا را — به(طور) خودبگذارید لحظه‌یی مارا

ازغنی کشمیری:

تاتوزرفتی کس دگرننشست درپهلوی ما — رنگ بااین(اختلاط)آخرپریدازروی ما

کشت چون رشتهٔ عمرم کوتاه — معنی (سالگره) فهمیدم

از نصیرا :

بهرراحت نزدم(بخیه)بزخم دل خویش — دوختم سینه که بار دگرش چاك کنم

بشعر شهرهٔ آفاق گشته‌ام ، اینست — یکی ز جمله (غلطهای درجهانمشهور)

بهار می رود امّا ز سبزهٔ خط تو — زمانه (سرخطِ تعلیم) صد چمن دارد

ازمحمّد سعیداشرف:

گرنگین نیست نگین دان طلارا (عشق‌است)

(حسنِ لیموبی ) آن (آبله روهم بدنیست)

چو نور چشم ضعیف از نظارهٔ (عینك)

شود ز ساغر می ( خاطر پریشان جمع )

ازنوعی خبوشانی:

ز بزمت که شد صبح دل‌شام او — چراغیست خورگردِ (گلجام) او

ازتأثیر تبریزی :

روشن بود ز عالم بالا فضای دل — (گلجام) دارد ازمه تابان سرای‌دل

هزار شکر که هنگام رفتن از درتو — چو(استخاره‌نمودم)باشك(راه‌نداد)

ازقاسم خان جوینی :

از پس صد سال آتش می فروزد از چنار

تانپنداری که درس عشق ( پیرآمور ) نیست

ازمیرزا حسن‌بیگ رفیع قزوینی:

راه دور هـند ( پابست ) وطن دارد مـرا
چون‌حنا(شب‌درمیان)رفتن‌بهندستان‌خوشست

نـو بهارست و هـوا سایـهٔ عشرت دارد
(مُفت) رندیست که می دارد و فرصت دارد

لـرزیـد دل و داد نشان ز آن خم ابـرو
رسم است تپیدن نَفسِ (قبله نمـا) را

ازمیرزا عبدالقادربیدل عظیم‌آبادی :

( قُماشِ ) فهم نـداریم ور نـه خوبـان را
( اُتوی ) پیرهن ناز چیـن پیشانیست

سرشك‌هرمژه (اندازش) آنـسوی نظرست
( شررعنانیِ ) این‌طفل نی‌سوارم سوخت

فـرصت ( کفیل ) اینهمه شوخی نمی شود
خوابت گران و سایهٔ دیوار (نازك) است

۲۰) ازویژگیهای شعردرین عهد استفاده شاعرانست ازتشبیه ومجازواستعاره بحد اکثر امکان. مقصودآنست که‌درین نحوه های بیان که البته‌لازمهٔ سخن‌شاعرانه است، مبالغهٔ شدیدی درکاربود وهرچه بپایان عهد صفوی نزدیکترشویم این مبالغه درازآهنگ‌تروبنیروترمی گردید چنانکه گویی‌سخن سادهٔ‌آزاد ازینگونه‌آرایشهای معنوی درنزد سخن سنجان ارزشی نداشت وبی‌مزه وفاقد ملاحت بنظرمی آمد. بهمین دلیل بود که طالب آملی می گفت :

ز ساده گـوییِ افسرده نـادمـم طالب — مـن‌وسخن‌بهمان‌طرزاستعارهٔ‌خویش
سخن که‌نیست‌درواستعاره‌نیست‌ملاحت — نمك ندارد شعری که استعاره ندارد

هرنوع‌تشبیه یااستعارهٔ نامکرّرِ تازه مجازبود خواه‌مفرد یامرکب،محسوس یامعقول، وخیالی‌یاوهمی. هرچه پیچیده ترودیریاب‌تر وآلوده تربتخیل وتـوهّم بودبهتر ودلپذیرتر واستادانه تربنظرمی‌رسید. تمام‌دیوانهای شاعران عهد ازینگونه

تشبیه ها و مجازها پر است ولی هر چه بپایان آن نزدیکتر شویم دقت شاعر در ایراد آنها و صعوبت فهم برای مستمع بیشتر می گردد و نگاهی بآنچه ازین شاعران در بخش مربوط ازین جلد نقل خواهد شد برای درك این معانی کافیست. اما مطلب مهم ترکیبهای تشبیهی واستعاری وبکاربردن استعارهٔ تمثیلی[1] فراوانست در شعر این عهد که اگرچه درادب فارسی مسبوق بسابقهٔ طولانیست، امّادرهیچ عهد وزمانی مبالغهٔ درین راه باندازهٔ دوره یی که محلّ مطالعهٔ ماست نبوده است. بعضی از شاعران مانند عرفی وطالب واسیر وکلیم وصائب وشوکت وبیدل وناظم درین مبالغه دست بالا را دارند واگرچه ترکیبهایی که بکار می برند غالباً خیال انگیزو دلپذیراست امّا دشواری کار باعث بود که درآنها گاه دچار لغزشهایی هم بشوند. برای آنکه خواننده نمونه یی چند از ترکیبهای تشبیهی واستعاری شاعران عهد صفوی را دیده باشد بنقل چندبیت زیرین مبادرت می گردد(باقرار دادن آنگونه ترکیبهامیان دوهلال):

نوای نالهٔ نی می رسد به (غارت هوش)
تو (برق تازی) این (نی‌سوار) را دریاب!
(سالك یزدی)

چشمت هنوز از (صف‌مژگان) بقتل عام — سان در (زمین آینه) بیند سپاه را
(صیدی)

خواهم که (رخش بدعمل زهد) پی کنم — تسبیح (تازیانهٔ گلگون می) کنم
(ناظم هروی)

زسیرباغ وزندان برنیاید (کام‌سودا)یم — نه‌شاخ‌سنبلی برسرنه‌زنجیریست‌درپایم
(ناظم هروی)

---

۱ــ مقصود مجازمرکب بالاستعاره است، یعنی کلامی که درغیرمعنی موضوع له با علاقهٔ مشابهت و قرینهٔ مانع از ارادهٔ معنی حقیقی استعمال شود. آیین سخن، ازنگارنده، چاپ چهارم، تهران ۱۳۳۸، ص ۵۶.

کنی تا چندخواب‌ای (مست‌غفلت) ناله‌یی سر کن
سرِ (مینای دل) بگشا (دماغ دیـده) یی تر کن
(ناظم هروی)

چو (زلف سنبل) ابیات من پریشان‌بود ندانست (طُرّهٔ‌شیرازه) روی دیوانم
(صائب)

(لقمهٔ چرب خوشامد) نکند رام مرا دل من ازسگ‌کوی تووفادارتر است
(آشنا)

شب عیدست ومی بینم قدح دردست رنگینش
(شبستانِ حنا) امشب (چراغ روشنی) دارد
(میرزضی‌دانش)

(مسافران چمن) نارسیده درکوچ اند شکوفه می رود وشاخ (بار می‌بندد)
(ظفرخانِ احسن)

بسکه لبریزست گلشن از (بهار جلوه) ات
بال بلبل آشیان گردید و از پرواز ماند
(جویای تبریزی)

حرف جانبازی فرهاد ز بس شیرین بـود
خواستم سرکنم از (جوی قلم) شیرچکید
(محمدهاشم‌جرأت)

دل (دامن مجاورت) چشم تـر گـرفت
با (طفل اشك) صحبت دیـوانه در گرفت
(کلیم‌کاشانی)

۲۱) یکی ازویژگیهای شعر درعهد صفوی اقتران باطبیعت و محیط زندگانی شاعرانست‌یعنی برگرفتن‌فکرومضمون ونکته‌ازآنچه در دور و برِ آنان، دردسترس ودرچشم رس ایشان، بود. البتّه این‌نگرش بجهان مادّی‌وبعالم بیرون ازوجودِ گوینده امرتازه‌یی درادب فارسی نیست وهم ازآغاز میان گویندگان رائج و در

بعضی از آنان خاصّه شاعران سدهٔ چهارم و سدهٔ پنجم از عنصرهای بنیادی شعرشان بود، منتهی نگرش آن شاعران بعالم خارج بیشتر با وصف آن همراه بوده است نه با ابراز احساسات و عواطفی که ازین راه در آنان می‌توانست ایجاد شود.

توصیف‌های ماهرانهٔ استادان دو سدهٔ مذکور، مثلاً کسائی مروزی، فردوسی طوسی و منوچهری دامغانی چنان با قدرت و توانایی همراه بود که بترسیم دورنماها در پرده های تصویر می‌مانست، اما شاعران عهدی که مورد مطالعهٔ ماست درین تصویر گری بهمان شیوه سخن می گویند که شاعران دورهٔ رمانتیسم در ادب اروپایی، یعنی عالم و همه چیز اطراف خود را با احساسی که خود از آنها دارند می‌نگرند و درك می کنند نه چنانکه آنها هستند، و یا بهتر بگوییم با حساسات و عواطفی که از راه تماس با عالم خارج در آنان پدید می آید، بیاری شعر خود جواب می گویند و یا آنها را در بیان شاعرانهٔ خویش ترسیم می‌نمایند. آنها را چنان می بینند که می‌خواهند، نه چنانکه هستند. موی که برروی شاهد روید سرمشق برای رویش سبزهٔ چمنزار است:

بهار می رود اما ز سبزهٔ خط تو　　زمانه سرخط تعلیم صد چمن دارد

(تصیرا)

شعلهٔ شمع چشم او وفتیله مژگانش است، لیکن در اینجا چشم یك قدم جلوتر از مژگان می‌رود، چنانکه چشم شاعر در تماشای معشوق او:

در تماشایت برنگ شمع هر جامی رویم　　دیده ما یك قدم پیش است از مژگان ما (بیدل)

دل خانه‌ییست که سینه سقف آنست و غم خاکی که از آن سقف برخانهٔ دل ریزد، چون آواری　　که از سقف خانهٔ تهیدستان بر سرشان فرود آید:

غمی هر دم بدل از سینهٔ صد چاك می ریزد

زسقف خانهٔ درویش دایم خاك می‌ریزد (صائب)

حباب هوا می‌خورد و فربه می‌شود چنانکه فقیر قناعت می‌ورزد و توانگری دارد:

چنان قناعت فقرا بست ساز گار مرا　　که چون حباب شوم فربه از هوا خوردن (سلیم)

گداختن شیشه بمنزلهٔ مومیایی آنست تا زخم شکستگی را علاج کند:

چاره‌یی نبود شکست توبه‌را جز انفعال  از گداز خویش باشد مومیایی شیشه‌را (وحید)

باید نرم زبانی را از قلم موی نقاشان آموخت که نرم نرم کار خود را چنانکه می‌خواهد بپایان می‌برد:

از زبان کلك نقّاشان شنیدم بار ها  بی‌زبان نرم کی صورت‌پذیرد کارها

( واعظ )

حرف وطن دل رادر سینه‌برقص می‌آورد، مثل‌صدای آب که سازماهیانست:

دل‌درون سینه‌ام می‌رقصد ازحرف وطن  هیچ‌سازی‌ماهیانداچون‌صدای آب‌نیست

خفتگان نقش قالی ازصدای دلپذیر پای لطیف‌معشوق ازخواب دائم‌بیدارمی‌شوند و گلهای تصویرنهالی (نهلی، دوشك) ازتن اوبوی خوش می پذیرند:

بتن بویا کند گلهای‌تصویر نهالی را  بپا بیدارسازد خفتگان نقش قالی‌را

( طالب )

همین‌نگرش بدَ وروَبر خود دریافتن وساختن مضمونهاست که شاعران زمان را بمطالعه دراحوال طبیعت می کشاند نه برای آنکه آنها را بشناسند و چنانکه هستند بنمایانند، بلکه‌آنها را مطابق احساس ودرك شاعرانهٔ خود توصیف کنند، یاتحوّل وتصریف آنها را در عالم تخیّل خود صورتِ اعمال اشخاص خیالی دهند، ویابسادگی آنها را منشاء استخراج مضمونهایی ملائم با گفتار خود نمایند .ـ ُگل درکتم عدم ازشورعشق گریبان می درد وهمچنان گریبان چاك در گلشن بعالم وجود می‌آید:

در عدم هم ز عشق شوری هست  گل گریبان دریده می‌آید

( سرخوش )

رگهای انگور که دانه های آنرا بهم پیوند می‌دهد ُحکم شیرازه‌یی برای‌جمعیت دلهادرباغِ وجود دارد، قلم‌بابرهنه راممی‌رود؛ نفس آدمی درهمصحبتی زمستانِ افسرده دُود می‌شود (یعنی نابود می گردد، مثل دودبهوا می رود) ، ابروی خمیدهٔ معشوق مثل هلال جامهٔ کنانِ حیات را می‌سوزاند (ازمیان می‌برد)، سروآزاد [از تعلّق] می‌آید وآزاد می‌رود؛ نهال سایهٔ خود را پریشان می‌دارد، بهار برغنچه‌یی

که تنها در بوستان می‌شکفد نظر عطوفت دارد ؛ ماه نوازِ خود نمایی جویایِ نظر خلق است؛ بلبل از خار می‌نالد اما خار چون در گلزار می‌روید گل است؛ چنار از اندرون داغ دل خود آتش می گیرد؛ آب تا گرمست با آتش می‌جوشد (الفت دارد) ولی در نهاد دشمن اوست؛ مینا در بزم بانتظار جام گردن کشیده است تا حاجتش را برآورد؛ سرو آزاد کسی را بهمراهی نمی‌پذیرد؛ بید مجنون در شیوهٔ افتادگی تمام عیار است؛ بید تهی‌دست از خجلت احباب «عرق» می کند؛ آتش آرزومند جامهٔ خاکستریست و باصطلاح برای آن می‌میرد؛ کُروی بودن زمین موجب آنست که هر کسی در مقام بلند قرار داشته باشد؛ [مضمونهای یاد شده را بترتیب درین بیتها بیابید ] :

از خوشهٔ انگور عیان شد که درین باغ — شیرازهٔ جمعیت دلها رگ تاکست
(سرخوش)

دائم برهنه پا چو قلم راه می‌رود — باشد اگرچه کفش طلا تیره بخت را
(محمد طاهر وحید)

حیات از صحبت افسردگان نابود می گردد — که چون فصل زمستان شد نفسها دود می گردد
(محمد سعید اشرف)

مهت چو بدر شود بادلم چه خواهد کرد — هلال یکشبهٔ ابروت کتاتم سوخت
(محمد علی دانا)

قسمت مازین چمن بارتعلق بود و بس — سرو را نازم که آزاد آمد و آزاد رفت
(فیاض)

غم زبی‌مهری اونیست که یکچند نهال — سایهٔ مرحمت خویش پریشان دارد
(میر صیدی)

چو غنچه‌یی که بگلشن شکفته باشد فرد — ز گلرخان بتو دارد نظر بهار امروز
(میر صیدی)

نیست جویای نظر چون مه نو ماه تمام — خودنمایی نکند هر که کمالی دارد
(صائب)

نقص عشق است که از خار بنالد بلبل　　نسبت هرچه بگلزار رسد گل باشد
(میرصیدی)

بسوز عاریتی تن نمی‌دهد جوهر　　زآتش جگر خود چنار می‌سوزد
(صائب)

دل‌منه‌برالفت دشمن که تا گرمست آب　　گرچه‌می‌جوشدبرآتش‌لیك‌بااودشمنست
(رفیع)

چشم ارباب کرم‌درجستجوی سائلست　　ز انتظار جام باشد گردن مینا بلند
(صائب)

آزاده بهمراهی کس بند نگردد　　خاصیت سرو است که پیوند نگردد
(واعظ)

یاد گیر ازبید مجنون شیوهٔ افتادگی　　گر گذارند ارّه برفرق توسربالامکن
(واعظ)

نیست‌جزخجلت‌ازاحباب تهی‌دستان‌را　　بید را جز عرق بید نباشد ثمری
(واعظ)

ظاهرآرایی نباشد شیوهٔ روشندلان　　میردآتش ازبرای جامهٔ خاکستری
(واعظ)

ازبس کثرَوی فتاده ایجاد زمین　　هرکس بمقام خود بلندی دارد
(شوکت)

۲۲) مضمونهایی که شاعران بدین خون دل از هرجا دست ویا می کردند گاه محل استفاده ویا بهتربگوییم دستخوش مضمون ربایی دیگران می گردید؛مثلاً ازمیان‌شاعران معروف سلیم تهرانی(م۱۰۵۷ه) دربرداشتن‌معناهای دیگران‌معروف بود، شاعری دربارهٔ او گفت:

دخلی که نکردی بکلام الله است　　بینی که نبرده‌ای تو بیت‌الله است

درحالی که سلیم خود ازاینکه مضمونهایش را شاعراندیگربرمی‌داشته‌اند، رنجیده خاطر بود وآنرا «غارت» می‌نامید:

دیوان خود بدست حریفان مده سلیم غافل مشو که غارت باغ تو می کنند

وحتی چنین می‌پنداشت که دیوان هیچیک از معاصرانش از سخنان وی خالی نیست:

دیوان کیست از سخنانم تهی سلیم تنها نه بر من این ستم از دست صائبست

وبنابرین پای میرزا صائبا (م ۱۰۸۰ه) را هم بمیان کشید.

میرغلامعلی آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰ه) که از سخن‌شناسان معروف عهد بود، دراین‌مورد بحمایت از صائب برخاسته و شرحی مستوفی درین باب آورده‌است. وی معتقد است هرمعنایی که گویند صائب ازسلیم برداشته ازمقولهٔ توارد است[1] ولی معلوم نیست که درین حکومت تا کجا جانب انصاف را گرفته باشد. برای آنکه چندمورد ازین «توارد»ها را بشناسیم بنقل بعضی درینجا مبادرت می‌شود؛

سلیم گفته است:

صداچگونه برآید که این سیه چشمان بسنگ سرمه شکستند شیشهٔ ما را

وصائب سروده است:

نماند ناله دل درد پیشهٔ ما را بسنگ سرمه شکستند شیشهٔ مارا

سلیم:

زینت ارباب معنی جوهرذاتی بس است لاله در کوه بدخشان گر نباشد گومباش

صائب:

شمع برخاك شهیدان گر نباشد گومباش لاله در کوه بدخشان گر نباشد گومباش

سلیم:

چشم توام زهوش تهی دست می کند یك سرمه‌دان شراب مرامست می کند

صائب:

ازچشم‌نیم مست تو با یکجهان شراب ما صلح کرده‌ایم بیك‌سرمه‌دان شراب

سلیم:

ز آشفتگی طرّهٔ مقصود خبر داد هر فال که از شانهٔ شمشاد گرفتیم

---

۱ــ سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۶۸ببعد.

صائب:

خواهد فتاد دامن زلفش بدست من　　این فال را ز شانهٔ شمشاد دیده‌ایم

برداشتن مضمون از دیوان این و آن، یا تواُرد ویا بهرنام دیگر، منحصر بمیان سلیم و صائب ونیز موقوف بهمین چند مورد معدود نبود، امری بود تقریباً رائج که می‌توان آنرا گاه ازمقولهٔ توارد دانست و گاه آزمایش ذوق دربهترساختن همان مضمون و بسا از اوقات انتحال.مثلاً تکرار مضمون بیت زیرین از سلیم تهرانی بوسیلهٔ صائب بسیار متفاوتست با آنچه در بیت غنی کشمیری می‌بینیم و خواننده بتشخیص خود می‌تواند کاراین دو گویندهٔ اخیر را بهرنوعی ازین سه‌حالت که خواست تعبیر کند:

سلیم: مشاطه‌را جمال‌تودیوانه‌می کند　　کآیینه را خیالِ پریخانه می کند

صائب: دلرا نگاه گرم‌تودیوانه‌می کند　　آیینه را رخ تو پریخانه می کند

غنی:

هر کس که دید روی تودیوانه می‌شود　　آیینه از رخ تو پریخانه می‌شود

و باز غنی کشمیری مضمون سلیم را یعنی «بسنگ سُرمه شکستند شیشهٔ ما را»، بدینگونه «بُست»:

ز بیم آنکه مبادا صدا بلند شود　　زسنگ سرمه‌شکستیم آبگینهٔ خویش

وشگفتست که همین غنی مدعی بود که مضمون از کسی برنمی‌دارد و می گفت:

برنداریم ز اشعار کسی مضمون را　　طبع نازك سخن کس نتواند برداشت

کلیم کاشانی (م ۱۰۶۱ه) هم با همه توانایی که درخلق مضمونهای متنوع داشت، مضمونهایی را از دیگران برمی‌داشت ولی آنرا از مقولهٔ توارد معرّفی می کرد ومی گفت:

منم کلیم بطُورِ بلندی همّت　　که استفادهٔ معنی جز از خدا نکنم

بخوان فیض‌الهی چو دسترس دارم　　نظر بکاسهٔ دریوزهٔ گدا نکنم

ولی علاج توارُد نمی‌توانم کرد　　مگر زبان بسخن گفتن آشنا نکنم

نمی‌دانم ازسلیم‌تهرانی و کلیم کاشانی که معاصرهم وهردومقیم‌هند بودند، کدامیك

این مضمونها را ازدیگری برداشت:

سلیم:

شوق رویش همه‌کس را بغریبی‌دارد  سبب اینست جلای وطن آینه را

کلیم:

چند در خانه‌اش آتش فتد از پرتو تو  زین ستم آینه در فکر جلای وطنست

سلیم:

چون کشم بار گران غم دوری کزضعف  نگه خود نتوانم ز رخت بردارم

کلیم:

ز ناتوانی خود این قدر خبردارم  که از رخت نتوانم که دیده بردارم

بهرتقدیر، همچنانکه گفتم «برداشتن مضمون» و «انتحال» یا اگر مؤدبانه سخن گوییم، «توارد» درمیان شاعران عهد صفوی رواجی شگفت انگیز داشت ومنحصر بیك یاچندتن نبود که دراینجا از کارشان نمونه داده شود. در تتبّعی که میرغلامعلی آزاد بلگرامی دربن باره کرده پای عدهٔ کثیری از شاعران معروف زمان‌مانندمیرصیدی، ملاغربتی، واعظ، حزنی، فطرت، ناصرعلی، خالص، ناظم، وحید، فیّاض، دانش، قاسم دیوانه، بیدل وانسان رابمیان کشیده است[1] ولی اگر استقصایی در این‌مورد بشود دست بسیاری دیگرراهم می‌توان‌باین‌ماجرا بند کرد، واین‌بسیار طبیعی است: درعهدی که‌ازشاعرفقط مضمون‌ونکتهٔ باریك‌می‌خواستند، ناگزیر پس ازخرج همهٔ ذخیره‌های مغزروزی‌کارش بدریوزگی می کشیدچنانکه کشید ودیدیم. ازین گذشته هر که لذّت دارایی چشید ازداشتن سیری‌نداشت!

۲۳) از دشواریهای بزرگ در بیان این مضمونهای گوناگون مبالغه‌درایجاز بود که عادهٔ کار سخن را به «ایجاز مخلّ» می کشانید. توضیح این سخن آنکه معنی شعر هرچه دقیق‌تر و خیال انگیزتر باشد برای، صراحت بلفظ روشنتر که متناسب باآن باشدحاجت‌دارد اما شاعران‌عهد صفوی عادت‌داشتند که‌آن معنیهای

---

۱ــ سرو آزاد، ص ۷۰ــ۷۲.

دقیق خودرا دربیت ویا حتّی درمصراعی بگنجانند ومعنایی 'دور گرد'[1] را بالفظی اندك آشنایی دهند. چنین وضعی البتّه از ابتدای عهد صفوی که هنوز شاعران دنبالهٔ مکتب هرات وشیوهٔ شاعران پایان سدهٔ نهم وآغاز سدهٔ دهم را بکلّی رها نکرده بودند، وجود نداشت واز آن روزگار که شعر «مجموعهٔ خیال»[2] ومعرکهٔ «جادوخیالان»[3] شد ناگزیر بهبأت ظرفی درآمد که مظروف از آن بزرگتر بود، زیرا غزل که جولانگاه چنین وهمهای باریکست بارلفظرا تاحدّ معینی می‌توانست کشید و برای هر مضمون بیشتر از یك بیت را نمی‌توانست در دسترس گوینده بگذارد[4].

پیداست که اگر شاعرانی نیرومند مثل طالب و کلیم و صائب بحریم چنین خیالها راه می یافتند تدبیر گنجاندن آنها رادر لفظ هم می کردند و کمتر بتنگنا می افتادندوبدین سبب در شعراینگونه استادان بیشتر بکلام موجز فصیح بازمی خوریم، ولی بعضی دیگر ازشاعران سدهٔ یازدهم ودوازدهم رامی شناسیم که در «خیالبافی»[5]ـ های خود درمانده وبکمبود لفظ دچار شده ودر نتیجه سخن مبهم گفته‌اند.

اگر ایجاز را درشعر دستهٔ اول بنگریم از مقولهٔ «ایجازحذف» است یعنی کمی لفظ لیکن روشن بودن معنی بعلت روشنی قرینه، ولی اگر بسخن دستهٔ دوم نگاه کنیم غالباً «ایجاز مخلّ» دارندزیرا آن نقصان لفظ مانع صراحت معنی گردیده است وقرینهٔ روشنی برای درك آن دردست نیست؛ وازین ایجاز های مخلّ در کلام دستهٔ اخیر ازشاعران بسیارست.

---

۱ـ من آن «معنی دور گرد» م جهان را — که باهیچ لفظ آشنایی ندارم (صائب)

۲ـ «مجموعهٔ خیال» من آمدبروی کار — منسوخ گشت نسخهٔ دیوان انوری (طالب آملی)

۳ـ طالب جادوخیالم کزمقالات فصیح — رشك خاقانیست برمن چون براورشك اثیر

۴ـ کمتر معنایی مثل نکتهٔ زیرین ازشاعران این عهد داریم که دوبیت رابر کرده باشد:

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش — آنهم کلیم باتو بگویم چسان گذشت

یك روز صرف بستن دل شد باین و آن — روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

۵ـ خیالبافی ازآن شیوه ساختم طالب — که اختراع سخنهای خوش قماش کنم

شاعرانی چون صائب که بتمثیل متوسّل می‌شده‌اند بسیاری از معناهای بلند را در پناه صراحت تمثیل یا بیاری ارسال مثل مفهوم می‌ساخته‌اند و شاعرانی هم که پیش ازو ویا در زمان او یا بعداز آن شاعر چنین شیوه‌یی داشتند تا حدّی از اشکال کار خود می‌کاستند.

در بسیاری از بیتهایی که پیش ازین بمناسبتهای مختلف آورده‌ام، باین هردو نوع ایجاز ونیز بتمثیلها وارسال مثلهای روشنگر معنی وخیال می‌توان بازخورد. پس در اینجا به ذکر چند مثال برای نمودن نوع اخیر از ایجاز ( ایجاز مُخلّ) بسنده می‌کنم:

اسیر: شد بیستون چو حوصلهٔ سختی خمار — فرهاد برق تیشهٔ می دیر می رسد

سیر گلشن کن اگر تشنهٔ دیدار خودی — آب از چشمهٔ آیینه رود در جوها

آشفتگی ز سایهٔ من موج می زند — کس روشناس پرتو خورشید را نیست

شوکت:

بی‌تو امشب از هجوم تو به عیشم تنگ بود — پنبهٔ مینا زمهتاب شب آدینه داشت

شوکت زلاغری نشوی صید هیچکس — مژگان چشم حلقهٔ فتراک خویش باش

بیدل:

در وادیی که شرم نقابت گشوده است — برچشم نقش پا مژه پوشد گیاه او

باین طاقت نمی‌دانم چه خواهد بود انجامم — نگین بی‌نقش می گردد اگر کس می‌برد نامم

۲۲) همین توجّه مبالغه آمیز به «خیالات رنگین» که گاه عرصهٔ لفظ را بر گوینده تنگ می‌کرد، بعلّت دور گردی معنی ودشواری در فهم مطبوع سخن‌سنجان سدهٔ یازدهم وبیشتری از سدهٔ دوازدهم بود. بنابراین ایرادما بر معنیهای دیریاب از نظری که امروز نسبت بسخنوری داریم برمی‌خیزد نه ازدید اهل تمیز در آن روزگار. ماامروز سخن ساده و خالی از ابهام ودور از مقدّمه‌چینی های نادر بایسته را می‌پسندیم و در آن روزگار خلاف این می‌خواستند. پس شاعر نیز بااهل روزگار همساز می‌شد. عنایت خان آشنا که اسمش را در ذیل نام پدرش ظفرخان احسن صوبه‌دار کشمیر خواهید دید، باچنین دیریابی و دور گردی معنی مخالف

بود ومی گفت «شعری که از یکمرتبه شنیدن بفهم من نیاید بی معنیست»[۱] اما این سخن او که ما امروز بهتر بمعنی آن پی‌می‌بریم در نزد اهل زمان پسندیده نیامد ومثلا طاهر غنی کشمیری شاعر مشهور وقتی «این دعوی را شنید گفت تا حال اعتمادی بشعر فهمی عنایت خانداشتم،امروز آن اعتماد برخاست»[۲] وعجیب‌است که نوشته‌اند از آن پس دیگرغنی باآشنا همصحبت نگردید! همین‌غنی کشمیری که اشعارش «بیشتر بطرز ابهامست»[۳] و «درتمثیل گویی بی‌نظیر»[۴] شناخته می‌شد، از اینگونه سخنان دیریاب شگفت انگیز ومعنیهای پرغرابت و بیتهای بسیار دقیق و «نازك» دارد که بواقع مانند سبزه رویان کشمیر دلنشین ودلپذیرند. مثل:

تا رنگهم رشتهٔ گوهر شده ازاشك — این دیده تمنای بناگوش که دارد
چومیل سرمه‌برآمدزچشم جانان گفت — که سیر میکده شوید غبار خاطرها
کند در هرقدم خلخال فریاد — که حسن گلرخان پا در رکابست
دهدچون قدسیان‌داچشم‌اوصهبای‌مدهوشی — سبوی عرش از دوش ملایك بر زمین افتد
با دامن تر شدم بمحشر — گفتند در آفتاب بنشین
حسن سبزی‌بخط سبز مرا کرداسیر — دام همرنگ زمین بود ، گرفتار شدم

معروفست که صائب دربارهٔ بیت‌اخیر غنی می گفت: «کاش آنچه درین‌عمر گفته‌ام باین کشمیری می‌دادند واین بیت رابمن!»[۵].

۲۵) یکی از سرچشمه‌های مضمون آفرینی در نزد شاعرانِ دورهٔ دوم شعر فارسی درعهد صفوی استفاده از کلمه یا بقول مشهور بازی باکلمه بصورتهای گوناگون بود که اگر شاعر می‌توانست‌خوب‌ازین هنربهره بر گیردقادربآفرینش نکته‌های جالب می گردید. دراین راه شاعر از صنعتهای‌جناس وایهام ونظایر آنها بهرنحو که ممکن بودهم استفاده می کرد. دربیت زیرین گوینده ساعد معشوق را

---

۱ــ بهارستان سخن، ص۵۲۱.
۲ــ ایضاً همان کتاب وهمان‌صفحه.
۳ــ بهارستان‌سخن، ص ۵۱۹.
۴ــ نتایج‌الافکار، ص۵۱۲.
۵ــ بهارستان سخن، ص۵۲۱.

بنقرهٔ خامی تشبیه می کند که بدست غیر داده باشند وسپس از همین تعبیر ترکیب خام دستی را بیرون می کشد:

بدست غیر دادی ساعد چون نقرهٔ خامت  بقربان سرت گردم مکن این خام دستیها

(مخلص)

یا «بیت» (= یك فردشعر) می گوید وسپس ازهمان معنی «خانه» را اراده می کند واز آن تمثیلی دست وپا می نماید:

چون گرفتی بیت شاعر در عطا سستی مکن

تا کسی مضطر نباشد کی فروشد خانه را

(مخلص)

غنی کشمیری در بیت زیرین، نخست گله‌مند است که هنگام نزع کسی برسرش نبود، وآنگاه ازمصدر «بسر آمدن» (بپایان رسیدن) که برای عمر بکاربرده استفادهٔ معنوی دیگر یعنی بسروقت کسی رفتن، بعیادت بیمار رفتن، می کند، ودربرابر این محبّت که از عمر دیده ازوشرمنده است:

کس وقت نزع برسرم ازبی کسی نبود  شرمنده ام ز عمر که آمد بسر مرا

وازهمین قبیل است بیتهای زیرین:

از غنی:

نه دار آخرت نه دار دنیا در نظر دارم

زعشقت کار چون منصور با دار دگر دارم

مرا چون آستین صدچین زغیرت برجبین افتد

اگر آن ساعد سیمین بدست آستین افتد

نمی کند بمن نا توان نگه آن شوخ

ز بیم آنکه نگویند نا توان بین است

از شوکت:

سخن را قطع کن تا قطع راه دل توانی کرد

که من از قرص مهر خامشی زاد سفردارم

از طغرا : کلاه فقر زترک گل و گیاه مکن بغیر ترک هوا صرف این کلاه مکن

نوع دیگر از بهره برداشتن از واژه ها آنست که شاعر یک کلمه را شایستهٔ آن می یابد که با آن مضمون تازه‌یی بیافریند و در یک قطعه یا یک غزل شروع ببازی کردن با همان کلمه و ساختن چند مضمون مینماید که محتوی همان واژه باشد. ظاهر امر در اینگونه قطعه های شعر آنست که شاعر یک کلمه را فی المثل در یک غزل چند بار تکرار کرده و ازین راه مرتکب خطائی شده است اما حقیقت آنست که او پای بند چنین قیدی نیست و کار خود را تنها از راه تفنّن انجام می‌دهد. آفرین لاهوری (م ۱۱۵۴ه) در غزلی بمطلع:

در آتش بس که دل را می گدازد یاد ایامی

چو شمعم نیست غیر از سوختن در نامه پیغامی

که در ذیل ترجمهٔ حالش خواهید دید، در بیتهای ۳ و ۴ و ۵ با کلمهٔ «طوفان» چنین کرده است، یکجا از «طوفان کردن بی‌تابی» و سپس از طوفان خیال و بعد از آن از جلوهٔ طوفان سای محبّت سخن گفته است.

۲۶) و امّا تکرار قافیه که در دیوانهای سدهٔ یازدهم و سدهٔ دوازدهم نمونهای بسیاری از آن می‌بینیم، مخصوصاً در غزل معمول بود و بعضی از شاعران مثل طالب آملی و صائب تبریزی و عالی نیشابوری و بیدل عظیم آبادی در این راه مبالغه کرده‌اند. شاید خوانندهٔ اینگونه غزلها در بادی امر تصوّر ناتوانی برای گوینده کند، لیکن وقتی می‌بینیم شاعران توانای استادی بتکرار چنین کرده‌اند باید علّت را بجوییم. تصور می‌رود علّت اساسی آنست که بیشتر شاعران در مضمون بندیهای خود از معنی قافیه ها بهره برمی گرفتند چنانکه مثلاً «شایان» با هم قافیه های خود «گریان» و «درمان» اگر قرار شود در غزلی بیایند هر یک معنی و مضمونی خاص برمی انگیزند. گاه چنین اتفاق می‌افتاد که شاعر برای یک یا دو تا ازین واژه ها که برای قافیه بر- می گزید چند مضمون را بخاطر می‌آورد و بجای یک بیت دو یا سه بیت با همان قافیه یا قافیه ها در همان یک غزل می‌سرود و در یادداشتهای خود حفظ می کرد تا بعد کدامیک را بپسندد و نگاه دارد، یا خواننده کدامیک را ترجیح دهد و حفظ کند

۵۷۴ ــــــ

ودهها قصیده وغزل ازشاعران دیگر.

## موضوعات شعر وانواع آن

درین جستار نظرمن بتقسیم موضوعی و منطقی شعر است نه بتقسیمی که معمولاً ادب شناسان مادر گذشته می کردند ودر آن بقالب وهیأت ظاهری شعرنظر داشتندنه بمعنی ومقصودی که در آن نهفته بود. بدیهیست که گاه درضمن گفتو گو دربارهٔ بعضی ازموضوعها که درپیش داریم ازمثنوی وقصیده وغزل وجز آنها نیز صحبتی درمیان خواهد آمد امانه دربارهٔ قالب ظاهری آنها [که برهمان روال قدیم باقی‌مانده وتغییری‌نکرده بود]،بلکه درباب موضوعی که‌باهریك‌از آنهاهمراهست، چه هیچ مانعی ندارد که مثلاً یك مدیحه را شاعر درقالب مثنوی یا قصیده یاغزل یا رباعی ویا قطعه بسراید، وچنین نیز بود، و همچنین بود در موضوعات غنائی ، دینی، عرفانی وجز آنها .

**حماسه های تاریخی** نظم داستانهای قهرمانی ملّی در عهد صفوی مطلقاً مطرح نبود امّا سرودن منظومهایی ببحر متقارب مثمن مقصور یامحذوف دربیان حال بزرگان دین ودولت در ایران وروم و هند رواج داشت و گویندگان آنها عادةً بشاهنامهٔ استاد طوس و مقلّدان اونظر داشتند.

پیش ازین[1] وعده داده‌ام که دربارهٔ کوششهای شاعری ازاوایل این عهد در سرودن منظومهای تاریخی سخن گویم. وی قاسمی گنابادی (م۹۸۲ه) معاصرشاه اسمعیل وپسروجانشینش شاه تهماسب اول (م۹۸۴ه) است که درین جلد شرح حالش را خواهید دید وتنها وجه ارتباطش باعهد تیموری ساختن منظومه‌یی بود دربارهٔ پادشاهی شاهرخ‌بن تیمور، که نظم آن بسال ۹۵۰ یعنی مدتها بعد ازبرچیده شدن بساط تیموریان درایران بپایان رسید. دومنظومهٔ معروف دیگر اوبراین‌منوال یکی شاهنامهٔ ماضی درشرح سلطنت شاه اسمعیل ودیگری شاهنامهٔ نوّاب عالی در تاریخ پادشاهی شاه تهماسب است هریك در چهار هزار وپانصد بیت که در

---

۱ــ همین کتاب، ج ۲، ص ۱۹۱.

درجای خود بدانها اشاره خواهم نمود.

پیشتر و پستر از و حماسه‌های تاریخی بسیاری در ایران و روم و هند فراهم آمد که قسمتی از آنها موجود است و نام بعضی دیگر بتفاریق در کتابهای ادب و تذکره‌ها و تراجم ذکر شده و از جملهٔ آنها که نسخه‌های مخطوط یا مطبوعی از هریك داریم اینها قابل ذکرند:

نسبنامهٔ شهریاری در هجده هزار بیت در شرح پادشاهی سلسلهٔ قطب شاهیان گلکنده (۹۱۸-۱۰۹۸ه) که از آن میان دوران پادشاهی محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۸-۱۰۲۰ه) بتفصیل بازنموده شده و ناظم آن حسینعلی شاه فرسی منظومهٔ خود را بسال ۱۰۱۶ بپایان برده و کار او را خوشدل منشی حیدرقلی خان تکمیل نموده است و از آن نسخه‌یی در کتابخانهٔ اود نشان داده شده است[۱] و گویا تواریخ قطب شاهی که نسخه‌یی از آن در ایندیا آفیس است تلخیصی از همین منظومه باشد[۲].

همایون‌نامه منظومه‌بیست‌ناتمام درشرح پادشاهی همایون (۹۳۷-۹۶۳) که نظم آن درعهد سلطنت جلال‌الدین اکبرپادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) انجام یافت[۳].

غزای‌سلیمانی دربارهٔ پیروزیهای سلطان سلیمان اول (۹۲۶-۹۷۴) پسر سلطان سلیم اول است که بتشویق وزیرش ابراهیم پاشا سروده و بسال ۹۳۳ تمام شده است. گویندهٔ این منظومه در تقلید از استاد نامبردار طوس سعی و اصرازی بیهوده داشت[۴].

شاهنامهٔ بهشتی در توصیف جنگهای سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳) با سلطان محمد خدابنده پادشاه صفوی (۹۸۵-۹۹۶ه) بسال ۹۸۵. ناظم این منظومه

---

۱- Sprenger, Oud Catalogue, p. 409.

۲- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمهٔ دکتر رضازادهٔ شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۶۲.

۳- ایضاً همان کتاب و همان صحیفه.

۴- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس، ادگار بلوشه، ج ۳ ص ۳۳۵-۳۳۶.

مولانا بهشتی مشکوکی است[1].

فتوح‌النجم درباب فتح تبریز بدست‌عثمان پاشادرسال۹۹۳ است که‌شاعری بنام‌جمالی‌بن حسن شوشتری ازشاعران سدهٔ دهم‌آنرا یکسال پس‌از فتح مذکور یعنی بسال ۹۹۴ بنظم‌آورد[2].

سفرنامهٔ بغداد این‌نام‌را بمنظومه‌یی داده‌ام که عنوان اصلی‌آن‌چنینست: «سفر فرخنده اثرحضرت پادشاه عالم نصّره‌الله تعالی علی اعدائه‌بجانب بغداد خجسته بنیاد علی طریق‌الاجمال» و موضوع‌آن جنگهـای سلطان سلیمان اوّل برای‌فتح بغداد است درعهد پادشاهی شاه‌تهماسب که بسال ۹۴۱ اتفاق افتاد[3].

فتحنامهٔ عباس‌نامدار یا شاهنامهٔ صادقی ازصادق بیگ صادقی افشار شاعر و هنرمند عهد شاه‌عباس اول که‌نامش را بعدازین خواهیم دید.

کارنامه اثرمحمّد رضابن محمدجان عرفان دربیان پیروزیهای علیمردانشاه امیرالامرای شاهجهان[4].

شاهجهان نامه درشرح پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ه) است که سه‌تن ازشاعران دربار آن پادشاه که هرسه معاصر ومعاشریکدیگربوده‌اند، بنظم‌آندست زده واثرهریك بنامی‌شهرت‌یافته ولی موضوع همهٔ‌آنها با اندك تفاوت‌یکی‌است: نخست «پادشاه‌نامه» ازمیر یحیی‌کاشی (م ۱۰۶۴ه). اصل خاندانش از شیراز بود ولی چون پدرش‌بکاشان رفته وآنجاماندومیریحیی‌درآنجا زاده‌شد،بکاشانی‌شهرت یافته است. نوشته‌اند که او بجایزهٔ تاریخ تعمیرقلعهٔ ارگ شاهجهان‌آباد که بسال ۱۰۵۸ ه انجام شده بوده [:شد شاهجهان‌آباد ازشاه جهان‌آباد] صد اشرفی‌حاصل کرد (غرّهٔ ذی‌قعدهٔ سال ۱۰۵۹ ه) وبنظم شاهجهان نامه مأمور گردید ولی‌تمامش

---

۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ‌ملی پاریس، ج۳ص۳۵۲.

۲- فهرست‌نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ موزهٔ‌بریتانیا، ج۲ص۶۶۵؛فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانهٔ ملی پاریس، ج۳، ص۳۵۵.

۳- فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس، بلوشه، ج۳ص۳۴۵.

۴- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص۶۲.

نکرد. ا ته نام این منظومه را «پادشاه‌نامه» نوشته‌است[۱]. این بیت میربحیی بدیوانی می‌ارزد و نوشته‌اند که برسنگ مزارش نقش شد:

ای که از دشواری راه فنا پرسی مپرس  بس که آسانست این رمی توان خوابیده رفت

این رباعی هم ازمیربحیی است:

از باغ جنان فتاده در دام عذاب  آدم ز پی گندم و ما بهر شراب
مرغان بهشتیم عجب نبود اگر  او از پی دانه رفت وما از پی آب[۲]

دوم «ظفرنامهٔ شاهجهانی» اثر حاجی محمدجان مشهدی متخلص به «قدسی» (م ۱۰۵۶ ه) شاعرمشهور دربار شاهجهان که ترجمهٔ حالش را خواهیم دید. این منظومه که چنین آغازمی‌شود:

بنام خدایی که داد از شهان  جهان پادشاهی بشاه جهان

درجزو کلیات قدسی موجود ومرکب ازقسمتهای مجزا از یکدیگراست مربوط بجلوس شاهجهان واحوال خاص اووچند حادثه از آغازپادشاهیش[۳].

سوم «شاهنشاه‌نامه» از ابوطالب کلیم (م ۱۰۶۱ ه) که دربعضی‌ازنسخه‌ها واز آنجمله در نسخهٔ موجود درموزهٔ بریتانیا بشمارهٔ Or.357 پادشاه‌نامه و در نسخهٔ کتابخانه اُود «شاهنشاه‌نامهٔ کلیم»[۴] ودرپاره‌یی نسخه‌ها شاهجهان‌نامه نام دارد ودر حدود پانزده هزاربیت است و جزمقدمات معمول منظومه ها قسمتی از آغاز آن بسر گذشت تیمور و فرزندان و جانشینانش تاظهیرالدین بابُر و همایون پادشاه اختصاص‌یافته ودرباقی‌اززادن شاهجهان وزندگانی وی‌ودوران پادشاهیش‌ازمرگ جهانگیر تا فتح تبّت بدست ظفرخان احسن (بسال ۱۰۴۶–۱۰۴۷ ه) سخن رفته است. این‌منظومه بدینگونه‌آغازمی‌شود:

---

۱– ایضاً تاریخ ادبیات فارسی، ص ۶۴.

۲– دربارهٔ میربحیی کاشی بنگریدبه: نتایج‌الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۷۸۸–۷۸۹؛ زوزروشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۹۴۳–۹۴۴.

۳– نسخهٔ کلیات قدسی درکتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا بشمارهٔ Or.323

۴– Sprenger, Oud Catalogue, p. 454

بنام خدایی کـه از شوق جود | دو عالم عطا کرد وسائل نبود
حکیمی که شمع زبان در دهن | فـروزان نمایـد بیـاد سخن
رحیمی خطابخش مسکین‌نواز | ز شوق کرم گشته محتاج ساز[1]

عادلنامه دربارهٔ سلسلهٔ پادشاهان عادلشاهی دکن است که از سال ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ در بیجاپور حکومت داشتند. این منظومه را آتشی شاعر در اواخر عهد آن سلسله بنام محمد عادلشاه (۱۰۳۵-۱۰۷۰ه) فراهم آورد.

جنگنامهٔ قشم (قشم) منظومهٔ کوچکی است در ۲۶۳ بیت کـه در یکشنبه نهم محرّم سال ۱۰۳۲ بپایان رسید و گویندهٔ آن ظاهراً «قدری» سرایندهٔ «جرون‌نامه» است که بزودی دربارهٔ آن سخن خواهم گفت. جنگنامه چنین آغاز می‌شود:

بنـام خـدا ایـزد ذوالجلال | خدایی که وی را نباشد زوال
خدایی کـه لیل و نهار آفریـد | خزان بـرد و فصل بهار آفرید

و شاعر آن را بنام شاه‌عباس و ستایش او و امام‌قلیخان پسر و جانشین الله‌وردی‌خان بیگلربیگی فارس فاتح قشم و جرون، سروده و از امام قلیخان همه‌جا بذکر عنوانهایی چون «نـوّاب انجم سپاه» و «خان عدالت‌شعار» بسنده کـرده و آنگاه داستان را بدینگونه آغاز نموده است:

چومدح شه وخان بپایان رسید | بنظـم آورم داستانـی جدید
چو الف‌وثلاثین بد ازهجرسال | بیامد یکی لشکر از پـرتگال
سپاهی بیامد چو مـور و ملخ | بگرمی چو آتش بسردی چو یخ

این اشارات راجعست بدست اندازی پرتغالیان از سال ۱۰۳۰ بجزیرهٔ قشم و حوالی هرمز. توضیح آنکه «روی فریرادانـد رادا» سردار پرتغالی پس از جنگی با بحریهٔ شرکت هند شرقی انگلیس که بشکست وی پایان یافت بر آن شد که جزیرهٔ قشم و کناره های هرمز را تسخیر نماید تا از جانبی شاه‌عباس را مرعوب و وادار ببر آوردن خواهشهای خود کند و از جانبی دیگر جلو بازرگانی ابریشم انگلیسیان را در ایران بگیرد. بهمین قصد در حدود ماه رجب ۱۰۳۰ بخشی از آن جزیره را در جوار هرمز

---

۱ـ حماسه‌سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۷۲-۳۷۳.

تسخیر کرد و نزدیك دریا قلعه‌یی بنا نهاد و هنوز قلعهٔ او ناتمام بود که باسپاهیان ایران و مردم لار درآویخت واز آنان بیش از هزار تن کشت :

هنوز قلعهٔ شوم بد ناتمام — که آنجا گرفتند بُرد و مقام
بهم باز کردند بنیاد جنگ — سپاه مسلمان و اهل فرنگ
بنا گاه آن کافر بد نهاد — شکست سپاه مسلمان بداد...

درین هنگام یعنی در سال ۱۰۳۰ ه امام قلیخان بیگلربیگی فارس در زرد کوه بختیاری و کنار آب کورنگ باجمعی دیگر از والیان ایالات جنوبی و غربی ایران در رکاب شاه عباس برای اتصال آب کارون بزاینده‌رود حاضر بود:

رسید این خبر چون بآب کُرنگ — بنوّاب عالی که آمد فرنگ
بجنبید نوّاب عالی بقهر — بفرمود برلشکر آرای دهر

مراد از «نوّاب عالی» شاه عباس و مقصود از «لشکر آرای دهر» امام‌قلیخانست که بعد از گماشته‌شدن بنبرد باپرتغالیان بتهیهٔ مقدمات جنگ پرداخت و پس از همداستانی با انگلیسیان و بهره‌مندی از نیروی دریایی آنان، باجنگ سختی قلعه را بتصرف آورد. روی فریرًا باساکنان قلعه تسلیم شد، واز آن پس امام قلیخان جنگ باپرتغال را تعقیب کرد و بتصرف جزیرهٔ هرمز (= جَرون) برخاست[1].

رویداده‌های این جنگ بتمامی و با توضیح جزئیات، مگر استمداد از انگلیسیان، در جنگنامهٔ کشم آمده‌است. فرمانده پرتغالیان دراین جنگ کَپیتان (کاپیتان) تمُر معرّفی شده است :

سَرِ آن سپه بُدکَپیتان تمُر — دمی داشت از کینه وخشم پُر

در پایان منظومه نیز بفرمان تعقیب جنگ از جانب شاه عبّاس اشاره شده‌است :

چومژده بنّواب عالی رسید — دو رُخسار نوهمچو گل بشکفید
طلب کرد آنگاه یك خامه‌یی — بسردار بنوشت یك نامه بی

---

۱ــ دربارهٔ این وقایع بنگرید به‌عالم آرای‌عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۵۹ــ۹۶۰ و ۹۷۹ ببعد؛ و به «تاریخ روابط ایران واروپا در دورهٔ صفویه» ، شادروان نصرالله فلسفی، ج ۱ ص ۷۲ــ۷۸.

که اکنون روان‌شو تو مردانه‌وار　　بکن تابع امر من بنکسار
مسخر بکن بنکسار و جرون　　بکن دشمن شاه را سرنگون

وپس از سه‌بیت دیگر چنین آمده است: «تمام شد جنگنامهٔ کشم فی تاریخ یوم الاحد نهم‌شهر محرّم الحرام سنهٔ ۱۰۳۲»[۱].

جرون‌نامه از قدری نام شاعری از اهل فارس درسدهٔ یازدهم هجری، که گویا همان باشد که منظومهٔ جنگنامهٔ کشم را ساخته. وی دنبالهٔ‌کار امام قلیخان را در فتح جزیرهٔ جرون (هرمز) و تصرّف قلعهٔ آن را که بنام آلبو کرك درباسالار نامبردار پرتغالی موسوم بود (سال ۱۰۳۱ه)، درمنظومه‌یی بنام جرون نامه‌شرح داده است. ازین منظومه نسخه‌یی بشمارهٔ Add. 7801 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است وچنین آغاز می‌شود:

از اوّل بنام بزرگ خدا　　سر دفتر نطق را برگشا
سخن را بنام خدا باز گوی　　مراد خود ازنام نامی بجوی[۲]

وقایع‌الزمان یا «فتحنامهٔ نورجهان بیگم» اثر ملا کامی سبزواری، منظومه‌یست بنام جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ه) که کامی آن را بسال ۱۰۳۵ه درکابل باتمام رسانید، و مربوطست بجنگهایی که بتحریك نورجهان بیگم برای انتخاب فرزندش شاهزاده خرّم بجانشینی جهانگیر رخ داده بود و شرح آن در تواریخ عهد جهانگیر وشاهجهان بتفصیل آمده است. مولانا کامی سبزواری ازشاعران نام‌آور عهدجلال‌الدین اکبر وجانشینش جهانگیر بوده ودر خدمت میرزا عبدالرحیم خانخانان بسرمی‌برده وقصیده را خوب می‌سروده است[۳]، واو غیر از کامی دیگر یعنی میرعلاءالدوله پسرمیریحیی قزوینی (م۹۸۲ه) است که از بیم شاه تهماسب بدهلی گریخت و درآنجا بدرود حیات گفت[۴]. کامی سبزواری ازقصیده سرایانیست که

---

۱- این منظومه را لوئیگی بونلی Luigi Bonelli درنشریهٔ ماه آوریل ۱۸۹۰ فرهنگستان لینچئی Lincei چاپ کرده است.

۲- دربارهٔ این‌منظومه و منظومهٔ «جنگنامهٔ کشم» بنگرید به «حماسه سرایی در ایران» از نویسندهٔ این کتاب، چاپ‌سوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۶۲-۳۷۰.

۳- هفت اقلیم، تهران، ج۲، ص۲۹۳.

۴- روز روشن، تهران، ص ۶۷۳-۶۷۴.

شیوهٔ قدیم را در شعر دنبال می‌کرد. ازوست :

یک ره ز در پیر میفروشی نزدیم — در کوی خرابات خروشی نزدیم
بر سعی فسرده طبع خود می سوزیم — کاین شعله فرو نشست و دودی نزدیم

آشوب هندوستان مربوط است بستیزه جوییهای فرزندان شاهجهان از قیام شاهزاده مراد بخش در احمدآباد تا قتل داراشکوه ( از ۱۰۶۷ تا ۱۰۶۹ ه ) و رسیدن محیی‌الدین اورنگ زیب بپادشاهی (۱۰۶۹-۱۱۱۸ه). ناظم این منظومه «بهشتی» از شاعران عهد شاهجهان و اورنگ زیب است و چنانکه خود گفته بدرگاه شاهزاده مرادبخش وابسته بود و درین جنگهای خانگی حضور داشت[1] و منظومهٔ خود را پیش از مرگ شاهزادهٔ مذکور (سال ۱۰۷۱ه) سرود و آنرا بآشوب هندوستان موسوم ساخت :

شد این نامه از همت دوستان — مسمّی بآشوب هندوستان [2]

جهان‌نامه منظومه‌یی طولانیست دربارهٔ تاریخ هند از « فنایی »[3] که درعهد پادشاهی اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ه) بعد از سال ۱۰۹۹ سروده شده و چنین آغاز می‌شود:

بنام جهاندار جان‌بخش و هوش — نوازندهٔ جسم با چشم و گوش

از جلد اول این منظومه نسخه‌یی بشمارهٔ Or. 334 در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجودست.

شاهنامهٔ عباسی از کمالی سبزواری که به «افصح» شهرت داشت و در «نرد قصیده همگنان را دوشش طرح دادی ودر شطرنج شعر فهمی لجلاج وقت خود

---

۱ – من این رزمها را همه دیده‌ام — ز کس همچو افسانه نشنیده‌ام

۲ - بنگرید بفهرست نسخه‌های فارسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، چارلز ریو، ج۲ ص ۶۸۹–۶۹۰.

۳–چند فنایی شاعر داریم که دوتن از آنان یعنی فنایی جغتایی و فنایی مشهدی ملازم دربار جلال‌الدین اکبر پادشاه بوده‌اند. (روزروشن ص۶۳۸–۶۳۹). این فنایی که جهان‌نامه ساخت درعهد اورنگ زیب می‌زیست، چنانکه در متن دیده‌اید، و گمان نمی‌رود که یکی از آن دو باشد.